فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۴۷
زمستان
۱۳۷۵

در دایره قسمت

لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

حافظ شیرازی

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

47-50

مدیر مسئول : ———— علی ذوعلم

سردبیر : ———— دکتر محمد مهدی توسلی

مدیر: ———— دکتر سید سبط حسن رضوی

مدیر داخلی و ویراستار: ———— عیسی کریمی

طراح روی جلد : ———— سیناکوچکی

حروف چین : ———— محمد عباس بلتستانی

نمونه خوان و ناظر چاپ : ———— بشارت محمود میرزا

چاپخانه : ———— آرمی پریس (راولپندی)

باهمکاری

شورای نویسندگان دانش

روی جلد : در دائره قسمت ما نقطه تسلیمیم

لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

پدید آورنده : م.صالحی

یـادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهاست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۲۶۳۱۹۴

فهرست مطالب

فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

تجلیل و یاد

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

باسم الحقّ

خوبان پارسی گو، بخشندگان عمرند
ساقی بده بشارت خوبان پارسا را
«حافظ»

بزرگداشت پنجاهمین سال تأسیس جمهوری اسلامی پاکستان، برای فصلنامهٔ دانش هم فرصتی رافراهم ساخت تابه این مناسبت، شماره‌هایی رابه موضوعات مورد علاقه و توجه دو کشور ایران و پاکستان اختصاص دهد و ریشه های درهم‌تنیدهٔ علایق و روابط فرهنگی این دو ملت بزرگ مسلمان را بنمایاند‌تاشاخه‌های امروزاین دوشجرهٔ طیبه،با حفظ واستمرار رابطهٔ‌خودبا آن ریشه ها،فرهنگ‌اصیل‌واسلامی‌خودراپاس‌دارند و در برابرهجوم‌بیگانگان و بدخواهان، از سرمایه های مشترک خود، به دفاع و مراقبت پردازند.

بنابرین، این شمارهٔ دانش به موضوع «فارسی و پاکستان» پرداخته و یکی از مهم‌ترین سرمایه های مشترک فرهنگی را به عنوان میراث گرانبهایی که متأسفانه مورد غفلت و کم مهری قرار گرفته است، مورد کنکاش و بررسی قرار داده و گوشه هایی از نقش زبان فارسی در هویت فرهنگی پاکستان، و جایگاه امروز آن را نمایانده است.

برخی بر این گمانند که زبان فارسی میراث ارزشمندی است ولی همچون شیئی عتیقه که فقط برای تماشا و حد اکثر عبرت دیگران ، در موزه ها قرار داده می‌شود تا عده ای را سرگرم سازد و برخی را به شگفتی وادارد و یا اوقات فراغت بعضی را پرکند، زبان فارسی هم برای امروزِ پاکستان و پاکستانِ امروز ، بیش از این بکار نمی آید. با این گمان، به زبان فارسی بیش از یک شیء گرانبها و قدیمی که پدران ما برای گذراندن اوقات فراغت و تفریح ، با تورقی در گلستان شیخ مصلح الدین سعدی و مثنوی مولانا جلال الدین بلخی بدان می‌پرداختند، و روزگاری به عنوان یک «زبان فاخر» ، موجب فخر وتفاخر عده ای بوده است ، نباید اندیشید.

اما کسان دیگری که به کار جهان از دریچهٔ سیاست و اقتصاد نگاه می‌کنند، و به روابط بین ملت ها و دولت ها برای حفظ امنیت ملی و رشد و توسعهٔ اقتصادی اهمیت می‌دهند ، برای زبان فارسی ، کاربردی امروزی هم قائلند، و برآنند که در این منطقهٔ مهم که کشورهایی در آسیای میانه ، تازه به استقلال رسیده اند و در صدد تقویت مراودات و روابط خود با همسایگان می‌باشند، و نیز در شرایطی که کشورهای منطقه ، با تأکید بر پیوند های دینی و اسلامی خود و برای رسیدن به خود کفایی و کسب و تقویت استقلال اقتصادی و قدرت سیاسی ، باید روابط خود را تحکیم و تثبیت کنند، زبان فارسی ، بعنوان ابزار تفهیم و تفاهم ، سرنخ و یا محوری برای تأکید بر مشترکات گذشته ، می تواند مورد بهره برداری قرار گیرد و برای پاکستان ، بخصوص با توجه به گذشته و سابقهٔ این زبان ، کاربردی امروزی نیز پیدا کند. بنابر این نظر ، به زبان فارسی در حد آشنایی و توانایی افرادی برای برقراری این روابط ، و بویژه تحکیم پیوندها با کشورهای ایران ، افغانستان و تاجیکستان ، باید بها داد و به حفظ آن ، توجه کرد.

بعضی هم بایستگی تقویت زبان فارسی را در رابطهٔ عمیق آن با زبان اردو ـ به عنوان زبان ملی پاکستان ـ می دانند و پالایش و رشد زبان اردو را در گرو توجه به زبان فارسی می شمارند. فراوانی واژه های مشترک دو زبان ،

ترکیبات بدیع و زیبایی که در زبان اردو بااستفاده از مفردات فارسی ساخته شده است ، و بخصوص نزدیکی ادبیات منظوم اردو به فارسی ، موجب شده که «اردو» را «دختر زیبای فارسی» بخوانند و به زبان فارسی، به عنوان پشتوانهٔ زبان ملی پاکستان بنگرند.

برخی هم چون زبان فارسی را زبان فرهنگ دینی و ملی شبه قاره و بخصوص زبانی که حامل دین برای مردم این منطقه بوده است، می دانند، بر این باورند که برای حفظ و ارائهٔ فرهنگ اصیل و ریشه دار این خطه ،زبان فارسی را باید تقویت کرد و در حقیقت ، زبان فارسی ، کلید گنج ارزشمند و میراث معنوی عظیمی است که بزرگان و فرهیختگان این جامعه از دیر باز، محصولات اندیشه و آثار تفکر خود را در قالب آن ، بر جای نهاده‌اند و بدون در اختیار داشتن این کلید ، آن گنج ، سربسته و در بسته خواهد ماند و هویت فرهنگی و ملی این جامعه ، چنان که شایسته است ، ترسیم و تثبیت نخواهد شد. از این منظر، زبان فارسی ، کاربردی فرهنگی و ملی دارد که شناسنامهٔ فرهنگی این جامعه و سند هویت مستقل دینی این مرز و بوم ، بدان وابسته است. بدون آشنایی و آگاهی عمیق به این زبان ، نمی توان گذشتهٔ افتخار آمیز و اسلامی پاکستان امروز را معرفی کرد. ذخیرهٔ معرفتی عظیمی که صلاح و سداد و رشد و تعالی امروز و فردای این جامعه ، بدان وابسته است، بدون فراگیری و ترویج این زبان ، قابل کشف و استخراج و بهره برداری نخواهد بود. بخصوص در این دوران که کشورهای بی ریشه ، برای مسخ هویت فرهنگی ملت های مسلمان و جدا کردن آنان از پشتوانهٔ ارزشمند و غنی اسلامی خویش ، تلاش می کنند تا فرهنگ هرزه و پوچ خود را با استفاده از ابزارهای فنی نوین و پیشرفته ، بر آنان تحمیل کنند، اهمیت توجه به ذخایر و ریشه های فرهنگی ، دوچندان می شود و بنابراین، نیاز پاکستان به کلید این ذخایر ، نیازی فوری و حیاتی خواهد بود . ازاین دیدگاه ، باید به زبان فارسی اهمیت داد و در صدد توسعه و تقویت آن برآمد تا بتوان بر تهاجم فرهنگی بیگانه فایق شدو با اتکا به هویت خودی و اسلامی خویشتن ، در برابر پوچی و سستی

متاع پر زرق و برق دیگران ، حیات معنوی خود را حفظ کرد.

بعضی دیگر ، افزون بر این جنبه ، به کار برد و فایدهٔ دیگری هم اشاره می کنند و آن ، اهمیت زبان فارسی برای استمرار تبادل فرهنگی و علمی با ایران است. از نظر اینها ، ایران امروز ، یک کشور اسلامی نمونه و الگو است که با اتکا به ایمان الهی ، مکتب اسلام ، و تلاش و جهاد ملی و مردمی خود توانسته است پس از یک دوران افتخار آمیز رودر رویی با بزرگترین قدرت ضد اسلام ، ریشه های استبداد و استعمار را برکند و در عرصه های گوناگون علم و فن و توسعهٔ اقتصادی و فرهنگی ، راه تازه ای را به روی نه فقط مسلمانان ، بلکه همهٔ انسان های آزاده و حق طلب بگشاید. این توفیق ، برای کشور پاکستان ، که اساساً تأسیس و موجودیت خود را بر مبنای همین آرمان و باپشتوانهٔ ایمانی و اسلامی مشابه ، بدست آورده است، موقعیت مناسبی را فراهم می سازد که از دستاوردها و تجربیات علمی و فنی همسایهٔ صمیمی خود بیشترین استفاده را ببرد و راه فراخی را برای مبادلات گستردهٔ فرهنگی ، علمی و اقتصادی باز نماید. بنابر این ، زبان فارسی نه تنها به عنوان کلید گنج معارف و ذخایر فرهنگی این ملت ، که به عنوان ابزار تسهیل و تمهید تقویت روابط عمیق و همه جانبه وکلید دستیابی‌به‌تجربیات‌ارزشمند کشور همسایه، اهمیت دو چندان می یابد .

دراین میان،برخی بی خبران و جاهلان هم برآنند که دوران زبان فارسی سپری شده و باید آن را مانند شیئی کهنه وقدیمی، به دور افکند،و آنچه امروز موجب رشد وفراهم آورنده ثروت و مکنت است،زبان های بیگانه‌ای است‌که بدان باید پرداخت.

غرب‌زدگان ودین‌گریزانی‌هم‌پیدامی‌شوندکه‌زبان فارسی را مانعی برای حرکت سریع به سمت فرهنگ و تمدن می بینند و به عناد باآن‌برمی‌خیزند.

متحجران و قشری گرایانی هم سعی می کنند زبان فارسی را در برابر زبان عربی و رقیب آن معرفی کنند و به بهانهٔ تقویت و دفاع از زبان عربی ـ به عنوان زبان قرآن کریم ـ زبان فارسی را تضعیف کنند، بی خبر از آنکه از طرفی

راگیری و رشد زبان فارسی ، برای تقویت زبان عربی ، مقدمه‌ای لازم ومهم
ست و از سوی دیگر ، زبان فارسی ، زبان تفسیر و تبلیغ قرآن کریم در این
سرزمین بوده است وتضعیف آن ، در حقیقت تضعیف معارف قرآنی و بنیهٔ
یمانی خواهد بود.

از همه خطرناک تر ، مغرضان و حسودانی هستند که زبان
فارسی را ، «زبان بیگانه» معرفی می کنند و این سرمایهٔ عظیم خودی را متاع
یگران تلقی می‌نمایند، آنچنان که باید به شدت از آن پرهیز داشت و از آن
وری جست!! و چه توطئهٔ خطرناکی است که آنچه را این ملت نزدیک ده قرن
رایش سرمایه گذاری و تلاش و مجاهدت نموده ، و خود در رشد و تعالی آن
حضور و مشارکت داشته ، و ذهن ها و عمرها و مغزها و سرمایه‌های معنوی
راوانی را به پای آن هزینه کرده است، امروز متاع بیگانه و سرمایهٔ دیگران
لقی کند و خود را از آن محروم سازد !!

اگر به نوشته ها و آثار دانشمندان منطقه شبه قاره و بویژه مسلمانان ـ که
اکستانِ امروز را تأسیس کرده اند ـ در زبان شناسی ، ادبیات ، دستور زبان و
غت فارسی نیم‌نگاهی بیندازیم، متوجه خواهیم شد که فرهیختگان و متفکران
اندیشه‌مندانی که این آثار را با رنج ها و مرارت های فراوانی خلق کرده اند،
رگز زبان فارسی را زبان بیگانه نمی‌شمرده‌اند، بلکه زبان فرهنگی و ملی
ود می دانسته اند که با فخر و مباهات آن را بکار می برده و برتر از این ،
فارسی را زبان دل وفطرت و جان خود تلقی می‌کرده‌اند. چه
حجتی‌ازاین‌بالاترکه علامهٔ اقبال،پایه‌گذارنظریه پاکستان،بگوید :

فارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فطرت اندیشه ام

چه با فراست و باهوش بوده اند کسانی که این کلید سحر آمیز و ابزار
سعادت را از آن خود و سرمایهٔ ملی خویش می‌دانسته‌اند، نه زبان بیگانه و
تاع غیر. به حق ، ظلم عظیمی به فرهنگ و هویت مردم پاکستان است که
یان فارسی» را با «زبان های بیگانه» برابر وهم عرض بدانیم و آن را به چشم

غریبه و یا مهمان بنگریم . نه ، زبان فارسی تنها متعلق به مردم ایران نیست . گرچه بطور طبیعی مردم ایران ، بدان بیشتر توجه کرده اند و ایران‌زمین ، مهد ومرکز رشد و تعالی آن بوده است ، باید هوشمندان و اندیشه ورزانی که به خمیرمایه ها و ریشه های فرهنگی ملت خود می‌اندیشند و به پاکستان مسلمان ، مستقل و سرفراز فکر می‌کنند ، این توطئه را خنثی سازند.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، خود سند گویایی است بر اینکه زبان فارسی ، برای پاکستان ، زبان خود و خودی است و برای حفظ میراث عظیم اسلامی ، درک اندیشهٔ بلند اقبال ، کشف و استخراج منابع فکری و فرهنگی ، و تقویت و تحکیم هویت فرهنگی آن ، باید بدان توجه کرد و بنابر همهٔ دلایل پیش گفته ، راه را برای رشد و توسعهٔ آن ، هموار ساخت. چگونه و ازچه‌راهی؟مطلبی است که برخی از اصحاب قلم و ارباب فکر ، در این شمارهٔ دانش بدان پرداخته‌اند و در هر فرصت مناسبی نیز باید بدان پرداخت. والسلام

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

خدای سبحان را سپاس می گوئیم که شماره ۴۷ دانش را ، اگرچه با تأخیر ، تقدیم می داریم . در شماره های پیشین ، در «سخن دانش» از صاحبان قلم و اندیشه خواهش نمودیم که از آثار قلمی ومحققانه خود "دانش "را مستغنی گردانند و با پیشنهادهای ارزنده در پر بار شدن فصلنامه ما را یاری دهند. همچنانکه آن بزرگوار فرمود : « ما زیاران چشم یاری داشتیم ». اگرچه «دانش» به دور ترین نقاط جهان ، از چین و ژاپن گرفته تا کشورهای اروپا و امریکا و افریقا بطور مرتب با پست هوایی و آنهم با هزینه های گزاف ارسال می شود ، اما جز تعداد اندکی از خوانندگان محترم و ادب دوست که پیوسته برای ما نامه می نویسند و راهنمائی می کنند ، بیشتر خوانندگان گرامی «دانش» ما را بدون اطلاع از حال خویش گذاشته اند. بی شک ما نمی‌دانیم که دانش به آن مشترکین گرامی می رسد یا خیر. مشترکین محترم می دانند که این مجله رایگان به خدمت آنان فرستاده می شود و در عوض ما انتظار داریم که دریافت کنندگان آن با مقالات وآرای خود به مدیر دانش ، ما را از دریافت فصلنامه آگاه کنند ، زیرا برای توزیع شماره های آتی در حال تجدید نظر در فهرست مشترکین هستیم. لطفاً چنانچه نشانی شما تغیر یافته ، نشانی تازه خود را به دفتر فصلنامه ارسال نمائید. هدف اینست که «دانش» به دست کلیه مشترکین محترمی که مصرانه خواستار آن هستند ،برسد ؛ نه اینکه فقط دو سه روزی زینت بخش میز مطالعه یا اتاق پذیرایی باشد و سپس به بوته فراموشی سپرده شود.

خوانندگان گرامی! اهمیت علم و ادب و حکمت و عرفان در این زمان پرآشوب با فضایی هیجان انگیز و اشتعال آور بیش از گذشته است چون

رویدادهای ناگوار و رخ دادهای وحشت بار و اختلافات بسیار در گوشه و کنار جهان سربرافراشته ، سکون و آرامش انسان را در خطر انداخته اند . باید صاحبان عقل و هوش بایک جنب و جوش برای درمان این دردهای انسانی به پا خیزند و با وسیلۀ علم و ادب و حکمت و عرفان برای فروغ اقتدار انسانی و احیای ارزشهای اسلامی سعی و کوشش نمایند تا محیط زندگی برای هر کس گوارا باشد . هدف نهائی «دانش» همین است و بس.

چنانکه خوانندگان دانشمند و ارجمند دانش می دانند و ما در «سخن دانش» ، آگهی و فراخوان تصریح کرده ایم که به مناسبت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان ما هم می خواهیم سهمی در بزرگداشت این سال داشته باشیم. بنابرین مقرر شده است که چهار شماره «دانش» به این مهم اختصاص یابد یعنی ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، و ۵۰ و به ترتیب به موضوعات ۱ - پاکستان و زبان فارسی ، ۲ - پاکستان در فرهنگ و ادب ایران ، ۳ - ایران در فرهنگ و ادب پاکستان، ۴ - پاکستان و اقبال بپردازد . از این شماره ها ، اولین شماره که ۴۷ است به عنوان «پاکستان و زبان فارسی» ، در دست خوانندگان گرامی است.
«دانش» برای سه شماره دیگر آماده است تا مقالات ارزشمند شما را دریافت و برای چاپ در جایگاه شایسته آماده نماید. بعلاوه ما در نظر داریم بعد از این چهار شماره،شماره‌های بعدی را به ویژه نامه «غالب» ،«محمود شیرانی» و «بیدل» اختصاص دهیم ، ولی این برنامه سنگین و وزین بدون همکاری دوستان ارجمند امکان پذیر نیست و خواهش مکرر برای این سه ویژه نامه داریم تا بتوانیم آنها را به موقع منتشر نمائیم .

مایلیم به اطلاع دانشمندان و نویسندگان محترم مقالات برسانیم که به دلیل بالا رفتن هزینه های زندگی ، حق التحریر مقالات هم افزایش یافته است و طبیعی است پس از چاپ هر شماره، به نویسندگان محترم طبق تعرفه جدید مبلغی هدیه خواهد شد.

در آخر از لطف و محبت و همکاری شما سپاسگزاریم و در انتظار نوشته های شما هستیم.

خدا یار و نگهدارتان باد!
مدیر دانش
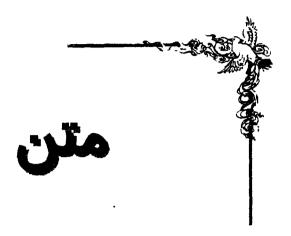
متن

منتشر نشده

مسعود بن موسی بن فضل الله
بکوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

هدایة الاوزان

دو نسخهٔ خطی از هدایة الاوزان یا شرح میزان الصرف در دو مجموعه به شماره های ۱۰۹۹۱ و ۱۴۶۸۸، در کتابخانه گنج بخش «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» موجود است از آنجا که این متن در حقیقت کهن‌ترین متن فارسی به شیوهٔ «سوال و جواب» یا «پاسخ و پرسش» برای آموزش صرف زبان عربی است، از ارزش و اهمیت ویژه ای در نوع خود برخوردار است. مولف آن «مسعود بن موسی بن فضل الله»، تاکنون گمنام مانده، که امید است دربارهٔ وی آگاهی هایی به دست آید.

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس، و ثناء بی عدّ و شکر بی حد، و قادر رحمان، و منعم لم یزل و لا یزال، صانع بی آلت، و مبتدع بی حالت، پادشاه بی نظیر، سلطان بی وزیر، لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر○، مر حضرت خداوندی را که بیافرید علم و حکمت، و روزی داد همه را به قسمت، و از جملهٔ مخلوقات و مصنوعات، آدمی را برگزیده و [به]تشریف و لقد کرمنا بنی آدم○ مشرف گردانید.

تحفهٔ تحیّات بر خواجهٔ کاینات و روح مطهر و روضهٔ معطر، سید عالم، سلطان بنی آدم، رسول الثقلین، خواجهٔ کونین، افضل الاولین و الآخرین، سید المرسلین، خاتم النبیین، برگزیدهٔ حضرت رب العالمین، موصوف به صفت

فا ، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله وسلّم تسلیما کثیرا کثیرا
اما بعد ، چون سرمایهٔ سعادت ، خواندن علم است ؛ مهم ترین علم ،
تداء حال صرف است، چنانچه صبی را ابتدا حال مادر است.بنابر این
ضعف عباد الله، مسعودبن موسی ابن فضل الله -عمرالله دنوبه وستر عیوبه- تألیف کرد
ربیان شرح میزان ، هدایت الاوزان نام نهاده شد ، مشتمل جواب و سؤال کرده
ید ، والله الموفق بالاتمام.

وله: بسم الله الرحمن الرحیم.

سؤال [۱]: مصنف رحمة الله علیه ابتداء به «بسم الله الرحمن الرحیم» کرد ، چرا؟

جواب : به متابعت به کتاب الله تعالی و به حدیث نبوی ، چنانچه پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود : «کل أمرٍ ذی بالٍ لم یبدأ به بسم [: ببسم]الله فهو ابتر » یعنی هرکاری که خداوند خط باشد،آغاز کرده نشود،به«بسم الله»،آن کار تمام نشود.

سؤال [۲]: « بسم » را چرا مقدم داشتند بر لفظ « الله»؟

جواب : اول ؛ دهن بنده آلوده به گناه بود،«بسم » گفت پاک شد. دوم؛ تا التباس نشود به قسم . وجه سیم ؛ اسم مضاف است، «الله» مضاف الیه ، پس مضاف مقدم باشد بر مضاف الیه ، زیرا که مضاف عامل است، و مضاف الیه معمول ، پس عامل مقدم باشد بر معمول.

سؤال [۳]: لفظ « الله » را مقدم داشتند بر« رحمن» ، چرا ؟

جواب : لفظ « الله » اسم ذات است، و «رحمن» اسم صفات. پس اسم ذات مقدم باشد از اسم صفات.

سؤال [۴]: لفظ « رحمن» چرا مقدم داشتند بر «رحیم »؟

جواب : لفظ «رحمن»، خاص اللفظ وعام المعنی ، و «رحیم» عام اللفظ و خاص المعنی است، پس خاص اللفظ مقدم باشد از عام اللفظ.

سؤال [۵]: «بسم » در اصل چه بود؟

جواب : « اسم » بود. چو «باء» الصاق یا « باء» استعانت درآوردند ، همزه را حذف کردند،« بسم» شد.

سؤال [۶]: استعانت و الصاق ، با کتاب چه مناسبت دارد؟

جواب : طلب یاری می خواهم از خدای عزّ جلّ ، و اگر الصاق باشد ، عین حکم وارد «با» زایده‌باشد،زایده درکلام الله‌تعالی‌نیز آمده‌است؛چنان که:«وَ کفیٰ بِاللهِ شهیداً»أی: «کفی الله شهیداً».

سؤال [۷]: «اسم» مشتق از کجا است و چه صیغه دارد؟

جواب : مشتق از «وسم» و صیغهٔ او معتل فاء است.

سؤال [۸]: «بسم» چگونه شد؟

جواب: هر واوی که در اول کلمه افتد ،مضموم باشد ، یا مکسور ، و آن واو رابه همزه بدل کنند از کرده خفت « اسم» شد. و بر قول بعضی ، مشتق از«سُمُوٌّ»است ، و او را نقل کرده به ما قبل دادند، آن واو را به همزه بدل کردند، اسم شد. پس بر این قول ، صیغهٔ او معتلّ لام[اللام] باشد.

سؤال [۹]: لفظ «الله» در اصل چه بود؟

جواب «اَلْـاِلَه » بود ، حرکت همزه را نقل کردند، معلق داشتند، التقاء ساکنین شد؛ لام ساکن ، همزهٔ ساکن . همزه را حذف کردند، و «لام» در «لام» ادغام کردند ، «الله» شد.

سؤال [۱۰]: لفظ «الله» چه صیغه دارد و مشتق از کجاست؟

جواب : مشتق از «وله»،و صیغهٔ او را معتل فاء گویند، «واو» را قلب کردند، در همین[عین]کلمه بردند، «واو» متحرک و ما قبل او مفتوح «الف» شد.چون «لام» تعریف بدو متصل کردند ، و ادغام کردند ، «الله» شد. و بر قول بعضی مشتق از «لوه» گفته اند ، و صیغهٔ او معتل عین است. و قول صحیح آن است که غیر مشتقی بر اصل خود.

سؤال [۱۱]: « الرحمن الرحیم » در اصل چه بود ؟ و مشتق از کجا است؟ و چه صیغه دارد؟

جواب : دراصلِ « الرحمن الرحیم» ، «لام » را «را» کردند ، و « را» در « را » ادغام کردند ، «الرحمن الرحیم » شد ، و صیغهٔ ایشان صحیح است ، و مشتق از «رحمان » است .

سؤال [۱۲]: از «بسم الله» همزه را، چرا حذف کردند؟

جواب : از جهت کثرت استعمال. وجه دیگر، هر جا که «بسم» با لفظ «الله» متصل شود، همزه را حذف کنند.

سؤال [۱۳]: «الله» مستجمع است مرجمیع صفات، و «رحمن و رحیم» را چرا ذکر کرده اند؟

جواب :از کروه[:کره] مخالفت یهودونصاری، زیراکه ایشان‌لفظ ذات‌می گفتند بی صفات.

سؤال [۱۴]: عامل در «بسم الله» چیست؟

جواب : اختلاف کرده اند نزدیک بصریان فعل عامل است، زیرا که هر جا که جار و مجرور است، متعلق فعل است یا شبه، یابر قول ایشان فعل، زیرا چه اصل عمل مرقول راست و تقدیر ایشان ابتداء«بسم الله»، و به قول کوفیان، عامل مشبّه فعل است، زیرا که عامل‌محذوف‌است،و حذف‌اول اولی‌است ازاکثر.وتقدیرایشان‌ابتدای«بسم‌الله» باشد. و بر قول بعضی لفظ ابتدای مؤخر تقدیر کرده شده است. فاما بر قول کسانی که مقدم تقدیر کرده اند، چگونه مستقیم می آید «کل امر ذی بال لم یبتدأ [یبداء]به بسم [ببسم]الله فهو ابتر»، در این محلّ نظر است!

سؤال [۱۵]: آغاز میزان، به «الحمد»، چرا نکرد؟ چنان چه پیغامبر صلی‌الله‌علیه[وآله]وسلم گفت: «کل امر ذی بال لم یبدأ بالحمد لله فهو اقطع».

جواب : گفتن شرط است نه نبشتن.شاید بود که مصنف رحمة الله علیه گفته باشد، ذکر آن ترک آورده باشد.

سؤال [۱۶]: در محل واحد به دو لفظ آغاز کرد، چگونه مستقیم آید، چنانچه پیغامبر گفت - صلی‌الله‌علیه[وآله]وسلم - : «کل امر ذی بال لم یبدا ببسم الله فهو ابتر بالحمد اقطع».

جواب: هرکاری که بعد از "بسم الله"، آغاز به «الحمد» نکنند، آن کار اقطع باشد، یعنی تمام نشود.

سؤال [۱۷]: بدان آغاز پارسی کرد، چرا؟

جواب : از کردهٔ آسانی مبتدی.

سؤال [۱۸]: چه وجه تسمیهٔ این کتاب میزان است ؟!
جواب : معنی میزان ترازو است و بدان می سنجند . همچنان افعال را ، به این افعال می‌سنجند.
سؤال [۱۹]: « بدان » گفت ، « بشناس» چرا نگفت .
جواب :«بدان» کلمهٔ عام است، و«بشناس» کلمهٔ خاص و خاص داخل در عام است.
سؤال [۲۰]:« بدان » کلمهٔ تنبیه است ، و تنبیه از چهار چیز خالی‌نیست، و اینجاآن چهارکدام است؟
جواب : یکی «مُنَبِّه» و آن استاد راگویند، و دوم «مُنَبَّه» و آن شاگرد راگویند، و سیوم «منبه به » و آن کتاب را گویند ، و چهارم لفظ «بدان» و آن را کلمهٔ «تنبیه» گویند.
سؤال [۲۱]: «بدان » فارسی است ، و فارسی را کلمه استعمال نکرده اند.
جواب : « بدان » قائم مقام عربی است.
سؤال [۲۲]: « اَ سعَدَ» را فارسی چرا نگفت ؟
جواب : زیرا چه دعا است ، و دعاءِ عربی ، زود مستجاب می شود .
سؤال [۲۳]: « اسعد » فعل ماضی است ، معنی او مستقبل چرا باشد؟
جواب : هر ماضی که در محل دعا افتد ، خواسته شود ازو معنی استقبال ، زیرا چه دعا ، طلب است وطلب نباشد مگر در استقبال .
سؤال [۲۴]: «اسعد» گفت ، « سَعَدَ » چرا نگفت ؟
جواب :«سعد»لازم است و«اسعد»متعدی،واتیان‌متعدی‌اولی‌است‌ازلازمی.
سؤال [۲۵]: چون خواسته‌می شود از « اسعد » معنی استقبال،پس لفظ مستقبل چرا نیاوردند؟
جواب : فعل ماضی ، مثبت است ، و مستقبل متردد، و مثبت آوردن اوَلی است از مترَدِد.
سؤال [۲۶]: چه حاجت « اسعد» گفتن است ، چون هر مؤمنی که هست ، نیک بخت است.

جواب :« اسعد » گفت تا ثابت دارد ، خدای - ﷻ - او را بر نیک بختی
ین در زمان آینده چنان چه نیک بخت است و بود در زمان گذشته.
سؤال [۲۷]: لفظ « الله» فاعل است ، و «کاف» خطاب،مفعول.و مفعول
منشود بر فاعل، و اینجا مقدم شده است ، چرا؟
جواب : «کاف» ضمیر منصوب به فعل مستقبل است ، و اگر مؤخر کنیم ،
صل شود ، و ضمیر منصوب متصل ، منفصل نیامده است.
سؤال [۲۸]: جمله افعال چرا بر سه نوع باشد؟
جواب :تتبع کردیم درکلام عرب،همین سه نوع یافتیم.پس سه [نوع است]
ه دیگر؛هر فعلی که هست به بینم [: ببینیم]که در اول یکی از حروف «آتین»
ست یانیست؟نخستین رامضارع گوییم،ودوم رابه بینم [:ببینیم]که آخراو
قوف است یا مفتوح.اگر موقوف است، امر است ، و اگر مفتوح است ، ماضی
ت. پس نباشد مگر سه. وجه دیگر؛ فعل دلالت دارد بر زمان ، و زمان نیست
ر د رسه فعل. پس فعل نیز نباشد مگر سه. وجه دیگر ؛ فعل محتاج به سوی
ل است ، نیست مگر سه [فاعل]فعل را، پس فعل نباشد مگر سه وجه.
سؤال [۲۹]: اصل فعل بر دو نوع است : ماضی و مضارع ، و امر داخل در
مارع . پس امر را چرا ذکر کرده است ؟
جواب :امر مخالف بود مر صیغهٔ مضارع را ، صیغهٔ امر را جدا ذکر کرد.
سؤال [۳۰]: فعل را اختیار کرد ، دیگر را چرا اختیار نکرد؟
جواب : غرض مصنف آن است تا یک حرف از مخرجی بیارد و در فعل،
روف هر سه مخرج اند،چنان که«ف»از شفت،و«لام»ازکام،و «عین» از حلق.
سؤال [۳۱]: بایستی که « علف» یا «فلع » می گفتی تا ترتیب مخارج بودی؟
جواب : فعل کثیر الاستعمال ، و مشتمل بر جمیع افعال است، بنابر این فعل
افعال دیگر اختیار کرد.
سؤال [۳۲]: فعل ماضی چرا ، چهارده قسمت باشد؟
جواب : تتبع کردیم د رکلام عرب ، چهارده نوع یافتیم.

سؤال [۳۳]: فعل ماضی چرا مبنی باشد؟

جواب : اصل در فعل «بنا» است ، و اصل در اسم «اعراب» ، زیرا چه فعل خالی است از فاعلیت و مفعولیت که موجب اند مر إعراب را .

سؤال [۳۴]: اصل [در] « بناء» سکون است، و اصل در « اعراب » حرکت. زیرا چه اعراب ، سَدّ بنا است و حرکت ، سدّ سکون ، بایستی فعل ماضی بر سُکُون بودی.

جواب : فعل ماضی اندک مشابهت دارد با اسم ، و آن واقع شدن هریکی موقع اسم ، نحو « رَجُلٌ قَايِمٌ و قام»، و حرکت سابق بود و ماضی نیز سابق. پس سابق مر سابق را دادند.

سؤال [۳۵]: ماضی چرا مبنی بر فتحت باشد.

جواب : فعل ماضی ثقیل بُوَد ، و فتح خفیف . پس فتح دادند از کروه [کره] خفّت ، مگر آن که تعلیل کرده شود ، یا«لام» کلمه به« واو» متصل شود ، یا متّصل شود بدو ضمیر مرفوع . پس مرفوع نماند.

سؤال [۳۶]: «الف » در « فعلا» و « واو» در «فعلوا» چرا زیادت کردند ؟

جواب : تا دلالت کند بر «هُما»و «هُم».

سؤال [۳۷]: چراتعیّن [تعیین]کردند«الف » در تثنیه و «واو» در جمع ؟ نیز سابق است.

جواب : الف سابق است از «واو» و تثنیه نیر سابق است از جمع .پس سابق دادند مر سابق را و مؤخر مر مؤخر را.

سؤال [۳۸]: « اَلِف» در جمع برای چه می نویسند؟

جواب : تا فرق باشد میان جمع و وحدان، و تا فرق باشد میان «واو» عطف و جمع.

سؤال [۳۹]: چرا تعین [تعیین]کردند « تاءِ» ساکن بر « فَعَلَتْ»؟

جواب : تا فرق باشد میان « تاءِ اسم » و «تاءِ فعل ».

سؤال [۴۰]: چراتعین [تعیین]نکردند«یا» را علامت تأنیث در فعل ماضی؟

جواب : تا التباس نشود به امر.

سؤال [۴۱]: چرا تعین [:تعیین]کردند «تاء» را علامت تأنیت در «فَعَلْتِ»؟
جواب : «تاء» از مخرج ثانی است، و مؤنث نیز ثانی است در حق خلقت، پس ثانی مر ثانی را دادند.
سؤال [۴۲]: چرا گردانیده اند «تاء» را علامت مخاطب در «فَعَلْتَ»؟
جواب دوم: تا دلالت کند،زیرا چه باقی نبود از حروف علت در حق مخرج.
سؤال [۴۳]: چرا تعین [:تعیین]کردند فتح مخاطب در « فعلتَ » و کسر، مخاطبه را؟
جواب : مخاطب علوی و کسرت سفلی. پس علوی مر علوی را دادند. وجه دیگر، تا فرق باشد میان مخاطب و مخاطبه .
سؤال [۴۴]: چرا گردانیدند« تاء » مضمون علامت متکلم را در «فَعَلْتُ »
جواب : از کروه [: کره]آن‌که‌تاموجودبودن‌اخوات ولی،کفعلی،و فعتم، و ضم داده شد تادلالت‌کندبرمذکرومونث‌که صیغه موضوع برای مذکر و مونث‌است.
سؤال [۴۵]: و «نون» در «فَعَلْنَ » چرا زیادت کردند؟
جواب : تا دلالت کند بر «نحن».
سؤال [۴۶]: « الف » در « فعلتا» چرا زیادت کردند؟
جواب : تا التباس نشود به جمع مونث ، نحو « فعلن».
سؤال [۴۷]: «تاء» در « فعلت» متکلم واحد در آوردند ، و «نون» چرا در نیاوردند، تا فرق شود میان متکلم واحد و غیر وی ، چرا عکس نکردند؟
جواب : متکلم واحد خفیف است از جمع ، و «تا» ثقیل است از «نون». ثقیل مر خفیف را دادند، و خفیف مر ثقیل را دادند.
سؤال [۴۸]: مشارکت باقی است در صیغهٔ متکلم؟
جواب : ضروری است ، و فرق کردندبه « الف».
سؤال [۴۹]: چرا زیادت کردند« میم» در «فعلتما» و « فعلتم» ؟
جواب : تا التباس نشود به«الف» اشباع در باقی که زیادت کرده شده است، حمل کردند بر اولی.

سؤال [۵۰]: چرا تعیّن [تعیین]کردند ضَمّت بر «فعلتما»؟

جواب : « میم » شغوی است ، و ضم نیز شغوی است . شغوی مر شغوی را دادند، و ضمیر مرفوع شانزده‌اند و آن بر دو نوع است : خاصّ و عامّ. خاصّ هشت اند که از متحرک اند. و چهار عام اند که ساکن اند : «نون» و« الف» و «واو» و« یاء ». و خاص بر دو نوع است : هفت در ماضی ، و یکی در مضارع و عام مشترک است میان هردو.

سؤال [۵۱]: چرا مشترک باشد؟

جواب ازکروه [کره] ضرورت ، زیرا چه باقی نبود جز این.

سؤال [۵۲]: چرا فعل تثنیه و جمع نکردند؟

جواب : فعل دلالت کند بر حَدَث و زمان،اگر تثنیه و جمع کردند،دو حدث و دو زمان می‌شدی و آن روا نیست.

سؤال [۵۳]: « فعلا» و « فعلوا» چرا تثنیه و جمع است ؟

جواب : تثنیه و جمع ضمیر اسم است.

سؤال [۵۴]: فعل ماضی چرا دو نوع آمد: معروف و مجهول؟

جواب : فاعل پیداست و یا نیست. اگر پیداست ، معروف است و اگر پیدا نیست ، مجهول .پس نباشد مگر دو نوع.

سؤال [۵۵]: معروف و مجهول هر یکی چرا بر دوگونه باشد:مثبت و منفی ؟

جواب :به بینم [ببینیم] هر فعلی که ماضی است ،کرده شده است یا نـه . و«ما» نافیه در اوّل او هست یا نه؟ نخستین مثبت باشد، دوم منفی.پس نباشد مگر دونوع.

سؤال [۵۶]: «ما » در ماضی و « لم » در مستقبل چرا تعین [تعیین] شد؟

جواب : ماضی مبنی بُودَ. «ما» لفظاً عمل نداشت. بنابر آن «ما» برای ماضی تعین [تعیین]کرده‌اند ، بخلاف «لم» ، او لفظاً عمل داشت ، و فعل مضارع ، معرب بود ، بنابر آن « لم » در مضارع تعین [تعیین]کرده‌اند ،اگر برعکس می کردند ،هیچ معلوم نمی شد که «لم» عمل می کند یا نه. زیرا چه در مـاضی اعراب پیدا نمی شود.

سؤال [۵۷]: ماضی مجهول چرا بر چهارده وجه باشد ؟

جواب : به دلیلی که در ماضی گفته شده است و آن تتبع در کلام عرب ، و نیافتیم جز این چهارده وجه . چنان چه در ماضی مطلق مذکور است صیغهٔ معروف و مجهول برابر باشد تا آن که ماضِی مجهول به ضم «فاء» باشد و کسر «عین» ، وزن او چنان چه فعل«وُقِفَ» . قطعه:

وقف و ضم و فتح و کسر اندر شمار	از برای مبنی اند این هر چهار
ضمت‌وکسرت،سکون و فتحت‌اندر مشترک	یادگیرای مرد دانا تا ترا آید به کار

اما فعل مضارع معرب است.

سؤال [۵۸]: مضارع معرب چرا باشد؟

جواب :ازکروه[:کره]مشابهت اسم فاعل در موافق بودن‌درحرکات‌و سکنات وموافق بودن او در عموم و خصوص، زیرا که به دخول«اللام» اسم مخصوص می‌شود برای‌مشخص معین.همچنین فعل مضارع به دخول «سین» و «سوف».

سؤال [۵۹]: خالی‌نیست‌اول مضارع از حروف «آتین»،چرادرماضی‌نیامده ؟

جواب : ماضی گذشته بود،و مضارع آینده و در «آتین» هم معنی آینده است،و طلب کرده شد از حروف زواید جز این کلمه مناسب نیامده ، و محتاج بودیم برای فرق میان ماضی ومضارع ،پس ضرورت از حروف «اتین» که زواید بود، زیادت کرده شد؟

سؤال [۶۰]: چرا در «افعل» الف مخصوص کرده شد.

جواب : همزه مبدأ مخارج و متکلم نیز مبدأکلام،پس مبدأ مر مبدأ را دادند. بعد قصد کرده شد، سوی «واو» عوض آن«تا» درآوردند تا جمع نشوند دو «واو»یکجا درکلمهٔ واحد که آن مستکره است ، چون در«وعد».

سؤال [۶۱]: چرا تعین [:تعیین]کرده شد «تا» در مخاطب؟

جواب :«تا»از مخرج ثانی ومخاطب نیز ثانی پس ثانی،مرثانی را داده شد.

سؤال [۶۲]: «یا» در غایب ، چرا اختیار کرده شد ؟

جواب :غایب،میان‌متکلم ومخاطب‌است،ومخرج «یا»نیزمخارجهٔ

وسطاست. وسط مروسط را داده شد.بعد از آن هیچ حرف علت نمانده شد که درجمع متکلم درآورند، «نون» اختیار کرده شد.

سؤال [۶۳]: چرا اختیار کرده شد؟

جواب : ازکروه [:کره]مشابهت «ا» و «یا» حروف علت در حق غُنّه.

سؤال [۶۴]: چرامشارکت‌کردنددرمتکلم‌میان مذکر و مونث وتثنیه وجمع؟

جواب : ازکروه [:کره]اختیار وجه دیگر بیشتر احوال متکلم در نظر می آید .

سؤال [۶۵]: چرا مقدم آوردند غایب بر حاضر؟

جواب : همچو عدم است ، و عدم مقدم بر وجود ، بیشتر درکلام ذکر غایب کرده اند به ازان او [؟] حاضر ، غایب را مقدم داشتند.

سؤال [۶۶]: مخاطب را بر متکلم چرا مقدم کردند؟

جواب :مخاطب،ابتدای مخارج است از متکلم،از کـروه [:کـره]آن مـقدم آورده شد.

سؤال [۶۷]: چرا تعین [:تعیین]کرده شد فتحت در اول مضارع؟

جواب :دراول‌مضارع حرف علت است،وفتحت بر حرف علت اولی است.

سؤال [۶۸]: حرف علت از حال به حـال بسیـار مـی‌گردد ، و حـرکت را احتمال نتوانند کرد، پس چگونه مستقیم که با او هیچ حالی نمی گردد؟

جواب : آن حرف علت ، حکم حرف صحیح دارد ، چون با بود ، حکم صحیح دارد.

سؤال [۶۹]: پس فتحت برای چـه تـعین[:تـعیین]شـد،بـایستی‌که‌ضمت‌ویا کسرت دادندی ؟

جواب : اگر کسرت دادندی ، التباس به لغت طی آمدی که ایشـان تـعلم می‌خوانند، و اگر ضمت داده شدی ، التباس مجهول شدی.پس چون ضرورت فتحت اختیار کردند ، آن خفیف است.

سؤال [۷۰]: چرا «یا» علامت تأنیث در مضارع مخصوص شده است ، و در امر و نهی نیز یافته می‌شود؟

جواب : امر و نهی مأخوذ است از مضارع ، و مضارع اصل ایشان است ، و مضارع معرب است مگر آن که بدو متصل شود ضمیر مرفوع چون «یفعلان».

سؤال [۷۱]: چرا الف و نون در « یفعلان » زیادت کرده شد؟

جواب : «نون»از عوض حرکت است که در وحدان بود.

سؤال [۷۲]: چرا عوض وحدان«نون»در آوردند؟

جواب :هیچ حرفی‌نبودکه‌متغیر شود مگرحرف علت.قابل نبود،زیراچه‌اگر حرف‌علت‌درآوردندی،جمع‌شدی‌میان‌دوحرف‌علت:یکی‌ضمیر،ویکی حرکت‌وحدان.پس‌ضرورت‌اختیارکرده‌شد«نون»که‌مشابهت‌داردبحرف علت.

سؤال [۷۳]: چرا این ضمایر را مقام اعرابی نیاوردند؟

جواب : ضمیر تقاضای ثبوت کند ، و اعراف مقتضی حدوث. و میان هر دو ضد و دو ضد یکجا نشود.

سؤال [۷۴]: چرا دخول «لم» و «لن » آخر مضارع ، متغیر حرف علت نبود؟

جواب : حروف علت در مضارع ، جاری مجری اعراب است ، و اعراب متغیر است ، پس حرف علت نیز متغیر است.

سؤال [۷۵]: چرا تعین [:تعیین]کردند کسرت در «نون» تثنیه ، و فتحت در«نون» جمع؟

جواب : حرف واحد پیش از ترکیب ساکن،و«الساکن‌اذاحرک،حرك بالکسر». و «نون» جمع نوع وی فتحت دادند،تا فرق شود میان ایشان.

سؤال [۷۶]: چرا رفع داده نشد؟

جواب : رفع ثقیل است. وجه دیگر ،«نون» تثنیه واقع می شود بعد از «الف»،و«یا» ثقیل نیست بعد از ایشان به خلاف«نون» جمع که واقع می شود بعد از« واو». و اما امر که گرفته می‌شود از مضارع ، و آن بر دونوع است : امرحاضر و امر غایب . امر حاضر مبنی بر سکون است.

سؤال [۷۷]: چرا مبنی باشد ؟

جواب : اصل در افعال بنا است . وجه دیگر ازکروه [:کره]معدود بودن عامل اعراب ، یعنی فاعلیت و مفعولیت را اضافت.

سؤال [۷۸]: امر از مضارع چرا گرفته شود ؟

جواب : ماضی سه حرف است و امر نیز سه حرف است ، و مضارع چهار حرف است ، گرفته شد از مضارع ، زیرا چه قربت است.

سؤال [۷۹]: امر چگونه گرفته شود از مستقبل؟

جواب : چون خواهی که امربناکنی، علامت استقبال حذف کن، بعده نظر کن در «عین» کلمه، و«عین» کلمه متحرک می‌ماند و یا ساکن، اگر متحرک می ماند، امر نباشد مگر به سکون آخر ، و اگر ساکن باشد نظر کن در«عین» کلمهٔ او، ببین مضموم است یا مفتوح یا مکسور. اگر مضموم است همزهٔ وصل به ضم درآر، و در باقی همزهٔ وصل مکسور.

سؤال [۸۰]: همزه را چرا در آوردند؟

جواب : از کروه [:کره]ابتداء ساکن ، و آن محال است.

سؤال [۸۱]: چرا همزه را فتح ندادند؟

جواب : تا التباس نشود به همزهٔ متکلم .امر غایب معرب است همچو مضارع بر قول کوفیان .اما بر قول بصریان حکم حاضر دارد و قول اولی صحیح است، زیرا چه وجود حرف مضارع واقع از بناست ، و لام امر غایب جزم کند از کروه [:کره]مشابهت به حرف شرط.

سؤال [۸۲]: وجه مشابهت کدام است؟

جواب :شرط‌نقل می‌کند ازحال سوی مستقبل، و«لام»نیزنقل می‌کند، چرا انشاءبه‌سوی مضارع نهی‌می‌کردبه دخول «لا» و «لن»،و «لا» جزم کند«لام» او.

سؤال [۸۳]: فایده چه دارد نیل کردن«لام» نهی را به نهی؟

جواب : از کروه [:کره]احتراز کردن از نفی.

سؤال [۸۴]: چه فرق است میان [«لاءِ»] نفی و « لاءِ» نهی ؟

جواب : «لاء» نفی مجزوم است، به دخول «لا» و «لام» نفی عمل نکند.وجه دیگر؛ نفی اخبار است و نهی انشاء .

سؤال [۸۵]: چه فرق است میان « لا یفعلان » که برای نفی است و میان « لا یفعلا» که برای نهی است در حالت«نون» ثقیله؟

جواب :در معنی فرق است،زیرا چه یک انشاء است.و دوم ؛اختیار نیست چنانکه گفته شد.

سؤال [۸۶]: «لاءِ» نفی جزم نکند، چرا؟

جواب : اگر جزم کند ، فرق نماند میان اِنشاء واخبار.

سؤال [۸۷]: اِخبار چیست؟

جواب :« الاخبار تحمل الصدق والکذب »، یعنی محمل صدق و کذب است ، و چون واقع شود.

سؤال [۸۸]: انشاء چیست؟

جواب : «الانشاء لا یتحمل الصدق و الکذب »، یعنی انشاء ، احتمال صدق و کذب ندارد و خبر نیز واقع نشود.

سؤال [۸۹]: نهی چرا خبر واقع نشود؟ خبر اینجا یافتم : نحو « لا تضرب به»

جواب : محذوف الخبر است و « لا تضرب به » و« لا نضرب به » خبر نیست.تقدیر الکلام چنین باشد:«زید» مفعول له «لا تضرب به»و«لا نضرب به» قائم مقام خبر است . و حذف خبر بسیار آمده است. اما کلمهٔ «لم» در مضارع هشت عمل کند : اول : حرف آخر را جزم کند؛ و دوم : مضارع را به معنی نفی ماضی کند؛ و سیوم : نون تثنیه ها را حذف کند؛ و چهارم : نون جمع مذکرین نیز حذف کند؛ و پنجم : نون وحدان مونث حاضر را حذف کند؛ و ششم : معتل عین حرف علت را حذف کند ؛ و هفتم : معتل آخر حرف را حذف کند ؛ و هشتم : در مضاعف ، هر سه حرکت را جای دهد ،نحو : لَم تَمُدَّ ، وَ لَم تَمُد و لَم تَمْدُدْ

سؤال [۹۰]: چرا «لم» هشت عمل کند؟

جواب : «لم » از عامل سماعی است. و اما «لن» در مضارع پنج عمل کند ؛ اوّل : آخر حروف رانصب کند؛ دوم : مخصوص به معنی استقبال نفی تأکید کند؛ و سوم : «نون» تثنیه ها را حذف کند؛ و «نون» جمع مذکرین ساقط کند؛ و چهارم : در معتل لام حرف علت را حذف کند؛ و پنجم : «نون» وحدان مؤنث حاضر حذف کند.

سؤال [۹۱]: چون «لم » در آید در مستقبل ،«نون» اعرابی چرا حذف کنند؟
جواب : تا معلوم شود عمل «لم». وجه دیگر ؛ «نون» اعرابی ، یک «نـون» است ، و «نون» تأکید دو . چون دو «نون» در آیند، یکی را حذف کنند.وجه دیگر ؛ یکی بنائی است، ودیگر اعرابی است. پس چون بنائی درآید ، «نون» اعرابی را حذف کند، زیراکه میان ایشان ضداست.واما چون در جمع مونث درآید،«نون» را حذف کند.

سؤال [۹۲]: چرا حذف می کنند؟
جواب : «نون» مونث بنائی و «نون» تأکید نیز بنائی است. دو بنا روا نیست ، و جمع شوندو داخل «الف» فاصل.

سؤال [۹۳]: چرا «الف» فاصل را آوردند؟
جواب : تا فرق شود میان «نون» علامت بنائی و «نون» تاکید.

سؤال [۹۴]: التقاء ساکِنَین علی حدّه چیست؟
جواب : شدن دو ساکن در مقام واحد ، چنان که «مفعلان » بافرق ثقیله.

سؤال [۹۵]: بایستی‌که‌بانون خفیفه،التقاءساکِنَین علی حده‌نیز درست بودی.
جواب : التقاء ساکنین با «نون» خفیفه ،ثقیل آمدی و در متکلم نیامدی .اما هر جا که «نون» ثقیله در آید «نون» خفیفه نیز در آید مگر چند جای ،چون : تثنیه و جمع مونث غایب و حاضر .«نون» ثقیله در مضـارع و امـر حـاضر وغایب و نهی حاضر وغایب و دعا و استفهام و افعال تعجب در آید. «نون» خفیفه درمضارع و امر و نهی،چنان که«لیفعلن»،و باقی را نیز بـرایـن قیـاس کنند.اما حمل حال اولی‌تر از استقبال ،مگر دلالت استقبال درلفظ پیدا آید ، چنان که حکایت از زمان آینده کنند،چون صفات قیامت و غیر ذلک، چنان که حرف شرط ، چون «ان تکرمنی». اما چون خواهند که خاص برای استقبـال شود ، «سین» و یا «سوف» در آرند.

سؤال [۹۶]: حمل حال اولی از استقبال چرا باشد؟
جواب : وضع مضارع برای حال است ، پس اولی باشد از استقبال . وجه

دیگر : زمان حال پیش از زمان استقبال است و مقدم اولی است از مؤخر . اما مضارع مجهول به ضم «فاء»و فتح«عین» باشد ، بناءِ فعل مجهول.

سؤال [۹۷]: به ضم« فاء» و فتح «عین » چرا باشد؟

جواب : خروج ضمت به سوی کسرت در کلام عرب ، مستکره پنداشتند ، چنان چه فعل نیامده است. اصل در افعال ، فَعَلَ معروف بُودَ ، زیرا چه فاعل او پیدا بُوَد .فعل مجهول به خلاف قیاس است، زیرا چه حذف فاعل روانیست ، پس صیغه یی که خلاف قیاس بود ، وضع کرده شد برای فعل که خلاف قیاس بود.وجه دیگر؛ تافرق باشد میان معروف و مجهول.اما امر دوازده صیغه دارد، شش برای غایب.

سؤال [۹۸]: برای متکلم چرا صیغه اختیار نکردند،همچو افعال دیگر؟

جواب : تا شخص واحد ، هم آمر و هم مامور واقع نشود، آن روا نیست. اما صیغهٔ اسم فاعل نحو اسم فاعل آید.

سؤال [۹۹]: اسم فاعل بر این وزن اختیار کردند؟

جواب : تا مشارکت نشود باصیغه های دیگر.

سؤال [۱۰۰]: «الف» چرا زیادت کردند؟

جواب : چون در فعل مضارع حروف «آتین» زیادت کردند، بنابر آن اینجا نیز اختیار کرده شد، زیرا چه‌اسم فاعل،مشابهت مضارع است. وجه دیگر؛«الف» علامت اسم فاعل است، چنانچه «واو» علامت اسم مفعول است. وجه دیگر؛ اگر «الف » در اسم فاعل نبودی ، فرق میان ماضی و اسم فاعل‌نشدی.

سؤال [۱۰۱]: چرا «عین» کلمهٔ اسم فاعل را کسر دادند؟

جواب : تا آن که التباس با «باب مفاعله» نیابد. اسم فاعل معرب است زیرا چه سبب اعراب در او وجود [:موجود] است.

سؤال [۱۰۲]: حد معرب چیست ؟

جواب : « ان مختلف آخر الکلمة با ختلاف عوامل »، یعنی دیگرگون شدن آخر کلمه به در آمدن عوامل.

سؤال [۱۰۳]: بر قول کسی که اسم مشتقی و غیر مشتقی ،پیش از ترکیب مبنی است ، چنان چه شامل مذکور است ، پس اسم فاعل مرفوع گفته اند ، چگونه مستقیم آید؟

جواب : اما اسم فاعل ، شش صیغه دارد: سه برای مذکر ، و سه برای مونث.

سؤال [۱۰۴]: دوازده صیغه نباید ، چرا؟

جواب : تتبع کرده شد در کلام عرب ،همین شش صیغه یافته شد . اما صیغهٔ مفعول نیز بر شش قسمت آید چنانکه اسم فاعل، [اما بر] وزن مفعول آید.

سؤال [۱۰۵]: چرا [«میم»] زیادت کردند در اول مفعول؟

جواب : برای علامت مفعول.

سؤال [۱۰۶]: «واو» را چرا زیادت کردند؟

جواب : تافرق شود میان ظرف ومفعول.وجه دیگر؛مفعول،صیغهٔ ضعیف است ، «واو» ثقیل است از میان حرف [حروف]، پس«واو» در آوردند، ازکره [کره] جبر نقصان.

سؤال [۱۰۷]: در مفعول«الف» و«نون» چیست ؟

جواب : اختلاف صرفیان است.بر[یک] قول«الف» علامت تثنیه است و «نون» عوض از قرین که در وحدان است،وبر قول دیگر؛هردوعلامت تثنیه‌اند، و در جمع او همین است.

سؤال [۱۰۸]: در مفعول «تاء» علامت تأنیث برای چه اختیار کرده شد؟

جواب : چون در فعل اختیار کرده شده بود ، و در اسم نیز اختیار کردند.

سؤال [۱۰۹]: بر «ماء»، متحرک اختیار کردند در اسم و درفعل ساکن،[چرا] برعکس نکردند؟

جواب : اسم معرب است تاآن که اعراب در او ظاهر شود.و اگرساکن بودی، اعراب ظاهر نشدی.

سؤال [۱۱۰]: در « مفعولات » علامت [جمع] چیست؟

جواب : علامت جمع «الف» و«تا» است.

سؤال [۱۱۱]: «تا» علامت، چرا حذف کردند؟

جواب : تا در «تاء» جمع نشود. والعلامة لاتحذف.

تمت هذه الکتاب بعون الملک الوهاب یسمی [هدایة الاوزان] به شرح میزان ، به دستخط محمدصادق ابن شیخ چاند ، به تاریخ دوازدهم شهر جمید [: جمادی]الاول ، روز جمعه به‌وقت نمازظهر در دارالخلافت[؟] سنهٔ یک‌هزار و هفتاد وشش ازهجرت نبوی صلی‌الله‌علیه[وآله]وسلم .

*****

اندیشہ

و

اندیشہ مندان

دکتر محمد مهدی توسلی
استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه‌ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی(۴)

بخش عظیمی از ایران شرقی ، پانزدهمین ناحیه‌یی است که در اوستا با نام "هپته هیندو" از آن یاد شده است . این ناحیه که سرزمین های اطراف رود سند را شامل می‌شود، امروز با دو ایالت بزرگ سند و پنجاب مطابقت دارد ؛ در واقع هپته بمعنی هفت است و هیندو برای سند کنونی به کار می رود . از نظر ایرانیان ، این واژه همان هفت آب است که امروزه به دلیل خشک شدن دو شاخه از آن ، پنج آب یا پنجاب نامیده می شود. کلمه هند در اصل نامی است که ایرانیان به این سرزمین داده‌اند و بعدها به کشور هندوستان (بهارات) هم هند گفته اند ، هرچند در آغاز این نام برای هم رود خانه و هم کشور هند ، بکار می رفته است[۱].

حدود سال ۶۴۰ پ.م پادشاهی هخامنشی بنیاد نهاده شد. در دورهٔ فرمانروایان هخامنشی ، بلوچستان و بخشی از جنوب ناحیه سند هفدهمین استان و پنجاب (گندار) بیستمین استان (ساتراپ) ایران به شمار می رفت.

این استانها،توسط افرادی به‌نام شهربان، فرمانده کل، و عامل عالی رتبه اخذ مالیات اداره می شد . به عنوان مثال یک سوم کل مالیات بایستی از ایالت

۱.تاریخ اجتماعی ایران ، ص ۳۸

ند گرفته می‌شد. [1] برای حفظ ارتباط بین مراکـز گـونه گـون شـاهنشاهی و
یتخت آنها، شبکه ای از راههای امن بوجود آمده بود که این جـاده هـا در
رجه اول برای امور اداری به کار می رفت. همین راههـای امـن بـودند کـه
اروانها از آنجا عبور می کردند. از طریق این راهها مبادلات تجاری به آسانی
مورت می‌گرفت و باعث افزایش مقدار آنها می‌شد. یکی از این جاده های
هم ، راهی بود که در سرحد های شرقی امپراتوری هخامنشی از پارسارگادبه
رهٔ کابل می رسید و از آنجا در امتداد جریان رود کابل به درهٔ سند منتهی
ی‌شد. متأسفانه فقر منابع اجازه تفسیر بیشتری را نمی دهد. بهر حال می‌توان
ور داشت که شاه بزرگ هخامنشی (کوروش) توانسته بود به‌گنداره یا ناحیه
بشاور برسد. اما محتمل است که عملیات نظامی داریوش باعث شد تمام
احیه گنداره و همچنین تمام هند غربی و درهٔ سند تا مصب آن به خاک ایران
نظم شود. درشوش لوحه ای از وی کشف شده که این عبارات بر روی آن
نش شده است[2]:«...اینها هستند ممالکی که من خارج از پارس گرفته ام، بر آنها
ن تسلط دارم، خراج آنها به من می رسد ، و هرچه از سوی من بدانها فرمان
اده شود، آنرا مجری می دارند، و تصمیمات من مورد احترام قرار می گیرد:
اد، عیلام ، پارت، هرات، بلخ، سغد، خـوارزم، زرنگ، رخـج ، ثـته گـوش
حتمالاً افغانستان مرکزی] ، گندار، هند، اسکودره ،... نواحی که بین آنها... و
مدیگر را می کشتند، آن نواحی ...، به لطف اهورا مزدا، در آنها دیگر همدیگر
ا نکشتند ، و هر یک را من به جای خود مستقر کردم و آنها تصمیمات مرا
جرا کردند، زیرا که قوی ضعیف را نمی زند و غارت نمی کند...اهورا مـزدا
اهمهٔ بغان مراحفظ کنند ، من و سرای مرا ، ولوحه ای را که نوشته شده است.»

بنظر می رسد صدور بخشی از فرمان داریوش بر ایران شرقی نخستین
شعشع فروغ فرهنگ و اخلاق عنصر ایرانی است که بعدها دریـافته هـای

---

۱. ایران از آغاز تا اسلام ،ص ۱۳۴ .
۲. همان ،ص ۱۴۵.

فرهنگ گنداره ترسیم می شود.

ارتباط فرهنگی سرزمین بزرگ ایران در این دوره چنان است که هر کدام از ایالت ها بخشی از نیازمندیهای کشور را انجام می دادند و در روابط تجاری داخلی و خارجی کشور نقش فراوان داشتند: سیستان از جهت قلع مشهور بود، قفقاز جنوبی برای نقره و آهنش شهرت داشت، مس و آهن از لبنان و دره های علیای دجله و فرات صادر می‌شد، در تاحیه کرمان طلا و نقره استخراج می‌شد، جزیره قبرس ، آسیای صغیر، لبنان و هند مراکز مهم برش چوب بودند، فیروزه و عقیق در معادن خراسان استخراج می‌شد. هرودت می‌نویسد که بخشی از خراج شاهنشاهی که کشور مصر می‌پرداخت به صورت محصولات دریایی بود. کشاورزی کلید صنعت کشور بود و به منزله کار طبیعی مرد آزاد تلقی می‌شد. تربیت احشام نیز در همه خاك امپراتوری رواج داشت[1].نقوش برجسته پلکان تخت جمشید گواه تنوع محصولات کشاورزی و وجود روابط تجاری در فلات بزرگ ایران است.

از زمان ایجاد امپراتوری هخامنشی، دنیای باستان در عصر اقتصادی مساعدی قرار گرفت. روابط تجاری، به دلیل وجود راههای مطمئن و هموار توسعه یافت. وجود مسکوکات به رونق اقتصادی افزود. سکه ایرانی تافراروادان، آن سوی سند، دره های بلوچستان، بحرین، آبراه سوئز، لیدی، سارد و بین‌النهرین در دادوستد بود. دریانوردان یونانی، فنیقی و عرب ارتباط بین هند، خلیج فارس، بابل، مصر و بنادر اروپای شرقی را تامین می‌کردند. تجارت جهان بیش از پیش به نقاط دورتر کشانیده شد و تا نواحی رودهای دانوب و راین گسترش یافت. سکه های یافته شده در گنجینه ها وسعت آن را نشان می‌دهد. هند و سریلانکا در این زمان ادویه، فلفل و پوست گیاهان معطر صادر می‌کردند. داده‌های باستان شناختی وجود خمره هائی راکه در آنها مواد روغنی، دارو و عسل حمل می‌شد، و دلیل بر روابط تجارتی با غرب هستند،

---

۱. ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۷۵ .

ثابت کرده‌است. همچنین وجود دانه‌های عقیق‌جگری یافته شده در دره سند و سومر،که بی‌شک درایران تهیه شده[1] ، گواه روابط‌تجاری گستردهٔ ایران‌باملل همجوار خاوری و باختری دنیای آن روز است. گسترهٔ این فرهنگ - دانه‌های تسبیح شکل عقیق جگری - در بخش دیگری از سرزمین های اطراف ایران یعنی کیش و روسیه امتداد یافته بود. چند نمونه سفال در سند و بین النهرین پیدا شده اند که عیناً در کاوش‌های چندین محوطه باستانی ایران مانند تپه حصار، تورنگ تپه، شاه تپه، تپه یحیی، بمپور و شهرسوخته بدست آمده‌اند که - هرچند به‌طور ضعیف -به‌نظر می رسد دلیل دیگری بر ارتباط بین سند، ایران و بین النهرین در دوران باستان بوده باشد[2] .

یکی از مهمترین محوطه‌های باستانی ایران که می تواند مدارک بسیار خوبی در خصوص روابط تجاری - فرهنگی ایران با ملل همجوار ، یعنی سرزمین های شرقی و غربی ایران بدست دهد ، تپه یحیی است . این تپه در ناحیه کرمان قرار داردکه طبق نظر کاوشگر آن ، لامبرگ کارلوفسکی ، قدمت آن به حدود ۴۵۰۰ پ .م. می رسد. داده های باستان شناختی این محوطه باستانی ثابت کرده است که تپه یحیی نقش مهمی در توزیع و کنترل منابع طبیعی سنگ صابون در شرق و غرب داشته است[3] . در دوره بعدی یعنی سالهای ۳۴۰۰ تا ۳۲۰۰ پ.م. تولید سفال نوع نال، که مدتها در تمدن هاراپایی وجود داشته ، در این منطقه متداول بوده است . در همین دوره اشیاء بسیاری بدست آمده که از منابع محلی و وارداتی نظیر ابسیدین ، سنگ صابون، عقیق جگری، فیروزه، صدف‌های خلیج فارس وغیره ساخته شده‌اند[4] . وجود فراوان این اشیاء در لایه‌های بالاتر تپه یحیی ، این نظریه را تأیید می کنند که این ناحیه در ارتباط گستردهٔ با مناطق تمدنی شرق و غرب بوده است ، بویژه

---

1 . Trade Mechanisms in Indus - mesopotamian Interrelation,p.124

2 . Further Links Between Ancient Sind, Summer and Elsewherep 133

3 . Ibid,p.135

4 . Ibid,p.135

پیدا شدن اشیائی مانند تابلت‌های پروتو عیلامی (عیلامی مقدم) ، مهرهای استوانه‌ای نوع شوش ، مهرهای استوانه‌ای به‌شکل جامهای لبه دار کج شده ا یک نوع بومی مشخص تپه یحیی و اروک، که امروزه در یك مکان اداری یافت می شوند، مبین این نظریه است. همچنین جامهایی ازسنگ صابون دراشکال و بن مایه‌های گوناگون در محوطه‌های باستانی بین النهرین مانند کیش ،تل اسمر، خفجه و اور و در موینجودارو بدست آمده‌اند ؛ و نیز بیش از ۱۵۰۰ قطعه سنگ صابون به شکل اشیاء تمام شده یا ناقص دریک معدن تقریباً ۲۵ کیلو متر دور از تپه پیدا شده‌اند که بشدت این نظریه را قوی نگهمیدارند که تپ یحیی مکانی برای ساخت و صدور اشیاء ساخته شده از سنگ صابون بود، است . باید اضافه کرد که سفال این ناحیه با نمونه های یافته شده در بمپور، شهر سوخته و تل ابلیس همسانی دارند و تا حدودی می‌توانند با سفال منقوش بلوچستان مقایسه شوند[1] .

بنابه یک گزارش [2] ، بحرین حد واسط تجاری بین مرکز تمدن سند و بین‌النهرین بوده است . به این معنی که ارتباط وسیع تجاری این مناطق را از طریق بحرین مرتبط می کرده وکالا های مورد نیاز را از سمتی به سمت دیگر انتقال می داده است . وجود سنگ توزین ساخته شده درهٔ سند دربحرین، مهر "خلیج فارس" در لوتال وغیره این مدعارا ثابت می کند. طبیعی است این روابط تجاری می بایستی از یک شهر-دولت با تشکیلات اداری منظم و ساختار اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی دقیقی صورت گرفته باشد.

نتیجه :

دریک جمع بندی کوتاه می توان اظهار داشت که، با توجه به اشیاء فراوان یافته شده از تپه یحیی و اشیاء پیداشده در محوطه های باستانی گسترده شده تابین الهنرین از یک سو و درهٔ سند از جانب دیگر ، روابط

1. Further Links between Ancient Sind, Summer and Elsewhere, p.135
2 . Ibid.p.136

تجاری به عنوان یک عامل مهم پیوند دهنده جهان باستان و در نتیجه عامل گسترش تمدنهای پیشرفته به نواحی دیگر بوده است . بی تردید کاوش‌های آینده در این میسر طولانی ، از بین النهرین تا جنوب شرقی ایران و سپس تا مشرق پاکستان بسیاری از مجهولات را پاسخ خواهد گفت .

وجود اشیاء و سنگهای نیمه قیمتی و وارداتی یافته شده از مهمترین محوطه باستانی جنوب شرقی ایران یعنی شهر سوخته ، نشانگر یک نظام مبادلاتی سازمان یافته در دوران مفرغ با سر زمین‌های دور و نزدیک آن بخصوص موینجودارو ، هاراپا ، موندیگاک و امری از یک طرف و تپه یحیی ، شوش و بین النهرین از طرف دیگر است . بدون شک از شهر سوخته ، دادوستد با سرزمین‌های بیرون از محدوده جغرافیایی سیستان انجام می‌گرفته و موادی مانند سنگهای نیمه قیمتی همچون لاجورد و فیروزه ، فرآورده‌های دریایی چون صدف ، دندان کوسه خرید و فروش می شده است . شباهت های ناگزیر و فراوان میان محوطه های مسکونی شرق ایران و همسایگان شرقی ، شمالی و شمال شرقی آن در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد اشاره بر وجود روابط مبادلاتی پیوسته فرهنگی در این پهن دشت گسترده دارد . آنچه در شهرسوخته یافته شده عیناً در محوطه های شرقی به آسانی بدست آمده‌اند . مهمترین این اشیاء سنگ لاجورد است که از معادن عظیم بدخشان استخراج می شده و به شهر سوخته می آوردند و پس از تراش های نخستین ، از طریق کرمان و فارس به شوش و سپس به شهرهای بین النهرین صادر می شد.

مدارک یافته شده نشان می دهند که شهر سوخته یکی از مراکز مهم بازرگانی و دادو ستد شرق ایران بحساب می آمد . شباهت های فراوان و موجود میان اشیاء یافته شده از محوطه های باستانی افغانستان و دره سند با شهر سوخته ، ارتباط بسیار نزدیک فرهنگی و تجاری میان آنها را به خوبی نشان می دهد . طبیعی است نبایستی از نقش اقتصادی مهم تپه یحیی در این میان بویژه در طی سده‌های اول و دوم هزاره سوم پیش از میلاد غافل بود .

همچنانکه اشاره شد تپه یحیی در این دوران بزرگترین مرکز تولید و توزیع محصولات ساخته شده از سنگ صابون در منطقه بود و اشیاء ساخته شده آن در سر تا سر دنیای باستان دست به دست می گشت . کاوش های علمی باستان شناسی نشان داده است که هیچکدام از مکانهای متمدن آن زمان از هاراپا گرفته تا بین النهرین دارای معادن غنی سنگ صابون نبودند و بی شک این سنگ یا اشیاء ساخته شده از آن را وارد می کردند . شناسائی چهار مکان وسیع پیرامون تپه یحیی برای استخراج این سنگ این ادعا را کاملاً تقویت می‌کنند که تپه یحیی مرکزی برای تولید و صدور صنایع سنگی به سرتاسر منطقه بود.

البته باید اذعان داشت که تشابه محیط طبیعی بلوچستان و قسمت شرقی مرتفع ایران موقعیت جغرافیایی دو منطقه را در آبادانی ناحیه ، تحت نفوذ قرار داده است . خطوط ارتباطی کنونی بر طبق راه های پیشین و کهن مرتب شده‌اند . سلسله کوهها و دشت ها و دره ها در ادامه آن ارتباطات نقش بارزی انجام داده‌اند و این از طرح شکل‌گیری کنونی منطقه مشخص می‌گردد. ایران به دلیل قرار گرفتن در موقعیت جغرافیائی بسیارخوب بین کشورهای باختر و خاور منطقه آسیا، همواره گهواره تمدن و فرهنگ غنی درمیان این کشورها بوده است . تاریخ آغاز توسعه فرهنگی ایران در محیط خود آن‌کشور و کشورهای تحت نفوذش به حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد.از آن زمان تا امروز ایران و همسایه شرقی‌اش یعنی پاکستان کنونی علایق مشترک و ارتباط فرهنگی و بازرگانی مداوم داشته اند - هر چند در هزاره های اولیه، که پاکستان جزئی از شبه‌قاره بحساب می‌آمد، گهگاه به‌عنوان بخش شرقی ایران محسوب می‌شد.

انتقال فرهنگ ایران به‌پاکستان و ارتباط متقابل، همچنانکه بادلایل کافی توضیح داده شد، در طول سده ها ادامه یافت و بعدها با ورود اسلام به پاکستان توسط ایرانیان مسلمان ، فرهنگ ایران اسلامی از طریق زبان و ادب فارسی

ارتباط معنوی و عاطفی بیشتری بین این دو کشور ایجاد نمود . برای نمونه قصرها و آثار باستانی قلعه گل محمد و جلال پور نشان دهنده تأثیر عمیق این ارتباط فرهنگی است .

بی تردید در این بررسی کاملاً فشرده ، ناگزیر بسیاری از مطالب از قلم افتاد و نگارنده نتوانست به اهمیت تمامی محوطه های باستانی ایران و پاکستان و نقش آنها در این ارتباط گسترده اشاره نماید . آنچه که به نگارش درآمد تنها یک طرح تحلیلی کوتاه از داده های فراوان باستان شناختی بود ، به این هدف تا راهی برای پژوهش‌های مفصل تر - به ویژه توسط دانشوران پاکستانی - بگشاید و اهمیت حفظ و نگهداری میراث مشترک فرهنگی را یادآوری نماید . والسلام .

*

کتابنامه

۱ - گیرشمن ، رمان ؛ ایران از آغاز تا اسلام ؛ ترجمه محمد معین ؛چ ا؛تهران : ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۳۶ خ .

۲ - نفیسی ، سعید ؛ تاریخ اجتماعی ایران ؛ چ ا ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۴۲ خ .

3- Lamberg - Karlovsky ,c.c., Trade Mechanisms in Indus -mesopotamian Interrelation, in Ancient Cities of the Indus Etd.by gregory L Possehl. New - Delhi: 1979 . pp 130-137 .

4- Mackay , E.J.H. , Further Links Between Ancient Sind , Summer and Elsewhere , in Ancient Cities of the Indus . Etd. by Gregory L Possehl New- Delhi:1979 . pp 123-129 .

*****

دکتر کلثوم سید
مؤسسه ملّی زبان های نوین
اسلام آباد -پاکستان

تا ثیر حلاج در شعر عطار

در نتیجهٔ توجه شدیدی که خلفای عباسی به نقل کتاب ملل دیگر و کار ترجمه داشتند در بغداد دار الترجمه ای دایر شده بود و کتابهای متعددی از زبانهای مختلف از قبیل پهلوی ، سریانی ، یونانی و هندی به عربی ترجمه می‌شد. بدین طریق علوم غیر اسلامی بتدریج در جامعه اسلامی راه می یافت و مسلمانان با علوم جدید آشنایی پیدا می کردند . علمای آیین های مختلف در بغداد گرد آمده بودند و بحث های کلامی و فلسفی درمیان آنها صورت می گرفت که اذهان مردم را به دلیل و استدلال گرایش داده بود. این محیط فکری جامعه در بعضی از صوفیان نیز اثر گذاشته بود. آنها هم به فکر تفسیر و تأویل آیات قرآن برآمده بودند و مشرب و مسلک تصوف در اوایل فقط به امر به معروف و نهی از منکر محدود می شد که باگذشت زمان رنگ یک جنبش فکری را بخودگرفته بود . صوفیان برای خود خانقاه ها را تأسیس کرده آداب و رسوم مخصوصی‌را ترتیب داده بودند.آنها ریاضتهای سختی رابرخود هموار می‌کردند وگاهی درگفتار و عمل راه افراط می‌پیمودند و سخنانی می‌گفتند که عامهٔ مردم را بطور اعم و افراد متشرعه را بطور اخص از خود ظنین می‌کردند.

حسین منصور حلاج نیز در چنین محیط خردگرایی ببار آمده بود. وی مدتها درگوشهٔ انزوا نشسته به تهذیب و تطهیر نفس و تزکیهٔ باطن پرداخته بود. وی سالها در آیات و رموز قرآن تامل و تفکر کرده و به این نتیجه رسیده بود که

هر کس می تواند در ذات خویش یزدان رابجوید[1]. وی می گفت که هرکس تعینات شخصی خود را محو کند، قایم به حق است و فنا علامت بقا وسرحد بقا است[2]. وی از « من » ما و «تو» به پرهیز داشت و این را حجاب میان عبد و معبود می دانست که اگر برداشته شود عبد بامعبود اتصال می‌یابد.همین عقیده را در کتاب الروایات و اثر معروف دیگرش طاسین الازل که در زندان نگاشته شده و نشانگر اندیشه های واپسین روزگار زندگی اوست مورد بحث قرار داده است.

فیلسوف و اندیشمند بزرگ‌اسلام علامه‌اقبال لاهوری،حسین‌منصور را از دستهٔ اصحاب جمال می‌داند.درنظر اصحاب جمال، حقیقت نهایی جز«جمال سرمدی» نیست و عقیده دارند که تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق،نخستین مخلوق است و(این) عشق است که جمال سرمدی را تحقق می‌بخشد.صوفیان ایرانی به اقتضای اصل زردشتی خود، این عشق جهانگیر را آتش مقدسی می نامیدند[3]. خود منصور گفت :« لَوْ اُلقِی مِمَّافِی قلبی ذرةُ علی جِبالِ الأرض لَذابَت.» اگر از آنچه در دل دارم(آتش عشق) ذره ای بر کهساران جهان افتادی، همه بگداختی[4].

بر اثر همین آتش سوزان عشقی که وجودش را فرا گرفته بود لحظه‌ای آرامش نداشت.از هجر و فراق محبوب حقیقی رنج می‌برد و می‌خواست هر چه زود تربه اصل ، واصل شود . بیتاب و مضطرب ، سرمست و سرشار در کوچه وبازار بغداد می‌گشت و تألمات روحی خود رابیان می داشت. وی می‌گفت: ای مردم! مرا بکشید که خداوندگار خون من به‌شما رواکرده است، تا من‌آرام یابم و شما پاداش[5].نعرهٔ مستانهٔ «انا الحق»که در غایت جذبه و مستی

۱. مصور حلاج ، ص ۲۵
۲. تاریخ تصوف در اسلام ، ص ۳۸۳
۳. سیر فلسفه در ایران ، ص ۸۶
۴.منصور حلاج ، ص ۲۲
۵.همان ، ص ۳۲

سرداده بود خشم و غضب ارکان خلافت بغداد را برانگیخته و موجبات نار ضایی آنها را فراهم ساخته بود.در نتیجه به کفر والحاد و سحر و جادوگری متهم ،و به زندقه منسوب شد.کارش به محاکمه کشید. اولین محاکمه او را فقیه بانفوذ شافعی، ابن سریج از اعتبار انداخت به این دلیل که کسانی که با ظاهر سروکار دارند نمی توانند کیفیات و احوال درونی یک عارف را درک کنند. آزادش کردند. دوباره فعالیت های خود را از سرگرفت و به وعظ و نصیحت مردم پرداخت. تند روی‌های او باعث شد که دوباره به کشتنش فتوی دادند، دستگیرش کردند و در زندانش انداختند . آخرین محاکمه او تقریباً نه سال طول کشید و بالاخره در روز ۲۳ ذی الحجه سال ۳۰۹ هـ در «باب خراسان» بر آستان جایگاه نگهبانان کرانه غربی دجله دست و پایش را بریدند و به دارش آویختند، جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند.[۱]

حلاج با قربانی نمودن وجود خویش در کالبد تصوف روح تازه‌ای دمید و از خون خودش داستانی را رقم زد که همواره سرمشق بزرگان این طایفه بوده است. فرید الدین عطار نیز از دستهٔ بزرگمردانی است که به حسین منصور اعتقاد خاصی داشت ، او را پیرو مرشد خودش می دانست ، و در آثار خود نام او رابسیار برده و سرگذشت درد ناک و غم انگیز او را در غزلیاتش به روشنی بیان داشته است.جلال الدین رومی گفته است: «نور منصور بعد از صدوپنجاه سال بر روح فریدالدین عطارتجلی کرد و مربی او شد[۲].»

از آثار فرید الدین عطار مستفاد می شود که وی در کمال استغناء وبی نیازی زندگی می‌کرد و از هوا و هوس نفسانی وارسته بود.قلبش از عشق ربانی سرشار بود.مانند شاعران دیگر به‌درگاه ثروتمندان بگدایی نمی‌رفت و زبانش را در مدح هیچ‌کس نمی گشود.وی از حریم شریعت پا فراتر نگذاشته ، مراحل طریقت راپیموده و ازهفت وادی صعب و پرخطر تصوف گذشته به‌اوج معرفت

۱. ریاض السیاحه ، ص ۸۵۳
۲. نفحات الانس ، ص ۵۹۹

انسانی دست یافته بود.وی مانند حلاج به‌اتحاد باخدا و محو شدن در خدا اعتقاد داشته و اثر معروف اومنطق الطیردرهمین زمینه نگاشته‌شده است. درتمثیل سیمرغ،روح درمدارج مختلف سیر می‌کند و وقتی که به‌حد کمال می‌رسد با خدا اتصال می یابد و وجودش در وجود مطلق محو می شود.

عطار،حلاج را محرم اسرار ربانی و در وادی طریقت و حقیقت رهبر خویش،و سرگذشت او را وسیله انشراح سینهٔ ابرار می‌داند و درتذکرة الاولیاء فصلی دربارهٔحلاج نوشته و این‌کتاب را به‌نام او ختم‌کرده است:«آن قتیل الله، فی سبیل الله،آن شیر بیشهٔ تحقیق،آن شجاع صفدر صدّیق،آن غرقهٔ دریای موّاج،حسین بن منصور حلاّج،رحمة الله علیه کار او کاری عجیب بود و واقعات غرائب که خاص او را بود که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و هم در شدت لَهَب فراق ، مست و بیقرار و شوریدهٔ روزگار بود و عاشق صادق و پاکباز و جدوجهدی عَظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجیب؛ وعالی همت بود و عظیم القدر بود[۱].»

عطار در منطق الطیر مدارج فنا را در داستان شیوای عاشقی که بر خاکستر نشسته بود بیان می کند:

گفت چون در آتش افروخته — گشت آن حلاج کلی سوخته

عاشقی بس دلنواز افتاده بود — زانکه عشقش نی مجاز افتاده بود

عاشقی آمد مگر چوبی بدست — بر سر آن مشت خاکستر نشست

پس زبان بگشاد همچو آتشی — باز می شورید خاکستر خوشی

وانگهی می‌گفت برگویید راست — کانکه او می‌گفت انا الحق اوکجاست

آنچه گفتی و انچه بشنیدی همه — وانچه دانستی و تو دیدی همه

آن همه جز اول افسانه نیست — محو شو چون جایت این ویرانه نیست

اصل ماند و اصل مستغنی و پاک — گر بود فرع و اگر نبود چه باک

۱.تذکرة الاولیاء، ص ۵۸۳

هست خــــورشید حــــقیقی بــر دوام گــو، نــه ذره مـان نـه سایه والسلام[1]

منصور گفت :« هر که توحید بشناخت رسم و کَیْف ازو بیفتاد[2].»

عطار می گوید :

نکـو گــویی نگــو گـفت است در ذات کـــه التـــوحید اسقـــاط الاضـــافات

اگـــر شـــایسته ای راه خـــدا را بکـــلی مـــیل کش چشـــم هـــوا را

چــو نــابینا شـــود چشـــم هـدایت بـحق بینـا شـود چشم خـدائیت[3]

حسین منصور را متهم کرده بودند که دعوی الوهیت کرده و به حلول و اتحاد عقیده دارد. عطار این اتهامات را رد می کند و به دفاعش بر می خیزد و می‌گوید:«مرا عجب آمد از کسی که روا دارد که از درختی انا الله بـرآیـد و درخت درمیان نه،چراروانباشدکه‌ازحسین‌اناالحق برآید و حسین درمیانه نه[4]»

در خسرو نامه می گوید :

روا بـــاشد انـــا اللـــه از درخـــتی چـــرا نـــبود روا از نـــیک بـــختی[5]

عطـــار مـی‌گویدکه‌قبل‌از اینکه گیرو دار منصورباشد مـا دربـغداد ازل،اناالحق گفتیم. در کوی وصال دوست که پای من مانند موسی از رفتار عاجز ماند درمیان طالبان و سربازان حق که شبلی و بایزید نیز حضور داشتند حسین منصور را دیدم که از دیدار حق مست بود:

مـا بـه بـغداد ازل لاف انـا الحق مـی زدیـم

پـیش ازان کـین گـیرو دار نکـته مـنصور بـود

پـا نهـادم هـمچو مـوسی عـاجز گشت پـای مـن

سرنهـادم مـن بجـای خـاک ره مـعذور بـود

۱.منطق الطیر ، ص ۳۰۲
۲.ترجمه رساله قشیریه ، ص ۲۱
۳.الهی نامه ، ص ۳
۴.تذکرة الاولیاء، ص ۱۰۶
۵.خسرو نامه ، ص ۷

طالبان دیدم که هر یک در طلب کاری شدند
طالب آنجا بایزید و شبلی مسرور بود

یک نظر کردم در آن میدان سربازان حق
مست حضرت درمیان حلاج یا منصور بود [۱]

گاهی می گوید که جرات ندارم که ترا سلام کنم چگونه می توانم برای وصل مدام تو آرزو کنم فقط حسین منصور سزاوار دیدار توست:

زهره ندارم که سلامت کنم — چون طمع وصل مدامت کنم
گرچه جوابم ندهی این بَسَم — چون شنوی که سلامت کنم
مرغ تو حلاج سزد من کیم — تا هوس حلقهٔ دامت کنم [۲]

از گفتار احمد بن حسین منصور است که :« واپسین شب پدر خود را گفتم که مرا وصیتی کن . وی گفت : نفس خود را در شغلی افگن پیش از آنکه ترا در شغلی افگند[۳].» عطار این مطلب را چنین بنظم در آورده است:

پسر را گفت حلاج ای نکو کار — به چیزی نفس را مشغول می دار
وگرنه او ترا معزول دارد — به صد ناکردنی مشغول دارد

حسین منصور گفت :«ما را در زبان عشق زبانی دیگر است و چون بنده در حق فانی شود او را راحت و رنج موثر نباشد[۴].» عطار می گوید:

چون شد آن حلاج بردار آن زمان — جز انا الحق می نرفتش بر زبان
چون زبان او همی نشناختند — چار دست و پای او انداختند
زرد شد خود رفت خونناز وی بسی — سرخ چون ماند درآن حالت کسی
زود در مالید آن خورشید راه — دست ببریده بروی همچو ماه
تا نباشم زرد در چشم کسی — سرخ روی باشدم آن جا بسی
هر کرا من زرد آیم در نظر — ظن برد کاینجا بترسیدم مگر

۱.دیوان عطار ، ص ۲۶۷
۲.همان
۳.نفحات الانس ، ص ۱۵۶
۴.شرح شطحیات ، ص ۴۳۴

چون مرا از ترس یکسر موی نیست ‌ ‌ ‌ ‌ جز چنین گلگونه رخ را روی نیست [1]

«گفتند: اگر روی را به خون سرخ کردی، ساعدباری چرا آلودی؟ گفت: وضو می‌سازم. گفتند: چه وضو؟ گفت: رکعتان فی العشق لایصح وضو هما الا بالدم که در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نیاید الاّ بخون [2].» عطار می گوید:

بدو گفتند ای شوریده ایام ‌ ‌ ‌ ‌ چرا کردی بخون آلوده اندام

پس او گفت آنکه سر عشق بشناخت ‌ ‌ ‌ ‌ نمازش را به خون باید وضو ساخت

که گر از خون وضوی آن نسازی ‌ ‌ ‌ ‌ بود عین نمازت نا نمازی

چو مردان پاک نه در کوی معشوق ‌ ‌ ‌ ‌ مترس از نام و ننگ هیچ مخلوق

که هر دل که به قیومست قایم. ‌ ‌ ‌ ‌ نترسد ذره ای از لوم لایم [3]

از گفتار منصور است :«عجب دارم از تو و از من.فنا کردی مرا از خویشتن به تو. نزدیک کردی مرا به خود، تا ظن بردم که من توام و تومن [4].» عطار گوید:

در عشق تو من توام، تو من باش ‌ ‌ ‌ ‌ یک پیرهن است گو دو تن باش

چون جمله یکیست در حقیقت ‌ ‌ ‌ ‌ گو یک تن را پیرهن باش

جانا، همه آن توشدم من ‌ ‌ ‌ ‌ من آن توام تو آن من باش [5]

وگاهی عطار آن آتش سوزان عشقی را که سراپای وجود منصور را فراگرفته بود در وجود خودش احساس می کند و می گوید:

ندانم تا چه کارم اوفتاد است ‌ ‌ ‌ ‌ به جانی بیقرارم او فتاد است

همان آتش که در حلاج افتاد ‌ ‌ ‌ ‌ همان در روزگارم او فتاد است [6]

...ای‌کاش دردعشقت درمان پذیر بودی ‌ ‌ ‌ ‌ یا از تو جان‌ودل رایکدم گزیر بودی

۱.منطق الطیر، ص ۱۵۶
۲.تذکرة الاولیا، ص ۱۱۵
۳.الهی نامه، ص ۸۶
۴. شرح شطحیات، ص ۳۸۷
۵. دیوان عطار، ص ۳۲۴
۶.همان، ص ۱۲۷

می خواستم که جان را بر روی تو نشانم ور بر فشاندمی جان چیز حقیر بودی
هجرت مرا بکشتی ، گر یکدمی وصالت یا پایمرد بودی یا دستگیر بودی
آن می‌که‌خوردحلاج‌گر هرکسی‌بخوردی بر دار صدهزارن برنا و پیربودی[1]

یکی حلاج را در خواب دیده بود که در قیامت ایستاده جامی در دست دارد و سر به تن نه.پرسیدند این چیست ؟گفت : «که جام به‌دست سربریدگان می‌دهند[2].»

به شب حلاج را دیدند در خواب بریده سر بکف با جام جلاب
بدو گفتند چونی ! سربریده بگو تا چیست این جام گزیده
چنین گفت او که سلطان نکو نام به دست سربریده می دهد جام
کسی که این جام معنی می کند نوش که کردست او سر خود را فراموش

عطار واپسین منزل زندگی حسین منصور را چنین وصف کرده است:

چو شد فانی دلت اندر ره عشق قرار عشق جانان بیقرار است
ترا اول قدم در وادی عشق به زاری کشتن و آنگاه دار است
و زان پس سوختن تا هم تو بینی که نور عاشقان در مغز نار است[3]
چو خاکستر شوی و ذره گردی به رقص آیی که خورشید آشکار است
ترا از کشتن و از سوختن هم چه غم ، چون آفتابت غمگسار است[4]

گر کشتن تو دهند فتوی در کشتن خود بتاختن باش
ور گویندت :باید سوخت تو خود را برای سوختن باش
مانند حسین بر سردار در کشتن و سوختن حسن باش[5]

***

۱. دیوان عطار ، ص ۵۰۲
۲.تذکرة الاولیا، ص ۱۱۶
۳.اسرار نامه ، ص ۴۷
۴. دیوان عطار ، ص ۳۳۴
۵. همان ، ص ۳۲۴

پاکستان و زبان فارسی

دکتر سید سبط حسن رضوی
اسلام آباد - پاکستان
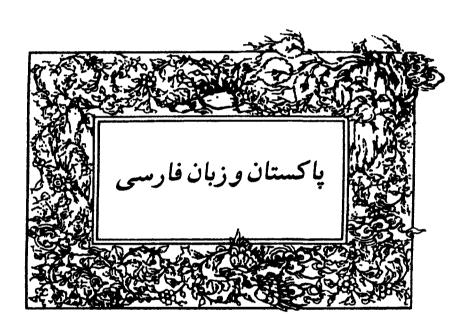
نقش فارسی سرایان در نهضت آزادیخواهی شبه قاره و احیای زبان فارسی

زبان شیرین فارسی ، صدها سال زبان رسمی شبه قاره پاک و هند بود و هزاران کتاب و متن معتبر در این دیار به فارسی نوشته شد، و صدها شاعر فارسی سرا مجموعه‌های کلام منظوم خود را در دیوان‌ها به یادگار گذاشتند .

هرج و مرج سیاسی که در شبه قاره توسط اروپاییان پدید آمده بود، زمینه را برای بی رونق کردن و تضعیف موقعیت زبان و ادبیات فارسی در آن سامان به وجود آورد. آنها برای اینکه زبان خود را جایگزین فارسی کنند، ابتدا مردم را به کار برد زبانهای محلی تشویق و ترغیب کردند و پس از آنکه دامنهٔ سلطهٔ خود راگسترش دادند ، زبانهای محلی را تضعیف و انگلیسی را به جای فارسی ، زبان رسمی و اداری اعلام کردند. ولی زبان و ادبیات فارسی به آسانی مغلوب شدنی نبود و در عهد استیلای انگلیسی ها نیز شاعران پارسی گوی بسیاری در شبه قاره قامت افراشتند که نامور ترین آنان « غالب» (متوفی ۱۲۸۵هـ ق) و«علامه اقبال»(متوفی ۱۹۳۸م.)است. جز این دو باید از شاعران دیگر مانند شبلی نعمانی(۱۸۵۷ - ۱۹۱۴م)،حالی(۱۸۳۷ - ۱۹۱۴م)، ادیب پیشاوری (۱۸۴۴-۱۹۳۰م.)،گرامی (۱۸۵۶-۱۹۲۷م.)، روحی لاهوری (۱۸۶۷-۱۹۵۴م.)، مولاناظفرعلی‌خان (۱۸۷۰-۱۹۵۶م.)، وحشت (۱۸۸۱-۱۹۵۶م.)، طغرایی (۱۸۸۲-۱۹۳۱م.)، زیب (۱۸۸۳-۱۹۵۳م.)، میر ولی الله (۱۸۸۷-۱۹۶۴م.)، تمناعمادی (۱۸۸۸-۱۹۷۲م.)،علامه مشرقی (۱۸۸۸-۱۹۶۳م.)،عبدالمجیدسالک (۱۸۹۴-۱۹۵۹م.)،

علامه عرشی (۱۸۹۶-۱۹۸۸م.)،کوکب‌تبریزی(۱۸۹۷- ۱۹۶۹م.)، عظامی (۱۸۹۸-۱۹۵۷م.)،جوش ملیح آبادی(۱۸۹۸-۱۹۸۲م.)،صوفی تبسم(۱۸۹۹-۱۹۷۸م.)، رئیس‌امروهوی(۱۹۰۴-۱۹۸۸م.)،ماهرالقادری(۱۹۰۶-۱۹۷۸م.)،عرفانی (۱۹۰۷-۱۹۹۰م.)، ذهین‌تاجی(۱۹۰۷-۱۹۷۸م.)،حفیظ هوشیارپوری(۱۹۱۲-۱۹۷۳م.)، و فاضل قرولوی (۱۹۰۹-۱۹۹۰م.) نام برد که چراغ شعر فارسی را در تند باد معاندت و مخالفت دشمنان فروزان نگاه داشتند. اینان از یک طرف فرهنگ و ادب و زبان بزرگان خود را حفظ کردند و از طرف دیگر باااندیشه و قلم خود برای آزادی خواهی و استقلال طلبی ، جنگیدند و ملت ستمدیده را با اشعار پر جوش خویش حیات تازه بخشیدند. ولی مهم ترین احیاکنندهٔ شعر فارسی و مجاهد بزرگ آزادیخواهی و مغز متفکر نهضت استقلال طلبی، علامه محمداقبال است ، که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته بود. قائد اعظم دربارهٔ او چنین گفته است:«اقبال نه تنهایک متفکر، بلکه راه نما و رفیق من بود و در تاریک ترین روزگارِحزب مسلم لیگ[۱] (جمعیت مسلمانان هند)، مانند یک صخرهٔ محکم برپا ماندو هرگز متزلزل نشد.»

طبع شاعر بسی حساس و تاثیر پذیر می باشد، بویژه شاعر این عصر که بنابه مقتضای زمان،حساسیت بیشتری یافته است. شاعر امروزی بر خلاف پیشینیان در دربارها عمر نمی‌گذراند، بلکه درمیان توده های مردم کوچه و بازار و همانند آنان زندگانی می کند. در شبه قارهٔ پاک و هند ،بویژه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تحولاتی روی داد که زندگی مردم را دگرگون ساخت . برافتادن تخت شاهی پادشاهان مسلمان هند در سال ۱۸۵۷م. و تسلط اروپاییان بر این سرزمین و نهضت های آزادی خواهانهٔ مردم و آغاز مبارزهٔ صد ساله بلکه بیشتر، برای رهایی از بیداد بیگانگان وتاسیس کشور خداداد پاکستان در سال ۱۹۴۷م.،وقایعی تاریخی است، که طبعاً بر افکار و آثار مردم بویژه شاعران اثر عمیق گذاشت .

---

۱. رومی عصر ، ص ۱۱

پس از تسلط کامل انگلیس در سال ۱۸۵۸م.، مسلمانها بیشتر مورد انتقام آنان قرار گرفتند، چون مدعیان سلطنت شمرده می شدند و برای حکومت تازه لازم بود که از نفوذ و جمعیت مسلمانان بکاهد. بنابر این از استخدام آنان در ادارات دولتی جلوگیری شد، و زبان فارسی که زبان فرهنگی و دینی و رسمی مسلمانان بود، مورد بی اعتنایی قرار گرفت و کم کم زبان انگلیسی جانشین آن شد. حتی روش آموزش و پرورش هم تغییر داده شد. هندوان چون طی قرون متمادی هیچ زبان رسمی و متداول از خود نداشتند، زبان‌انگلیسی رابه رضا و رغبت قبول کردند، ولی برای مسلمانان، دل کندن از زبان فارسی و برگزیدن انگلیسی به جای آن، که زبان معمولی در مدارس و ادارات دولتی‌شده‌بود،چندان خوشایندنبود.سیاست‌دایمی‌بیگانگان‌که‌بر پایهٔ «تفرقه‌انداز و حکومت کن» بود،از ایجاد تفرقه بین‌مسلمانان و هندوان استفاده کرده و بنیان تسلط خود را بر آنان مستحکم می کردند. به این علل بود که رهبران آنان در سال ۱۹۰۶م. به تأسیس «حزب مسلم لیگ» اقدام نمودند و آن را مرکز فعالیتهای پی گیر خود برای رسیدن به استقلال قرار دادند.

پس از جنگ جهانی اول اخبار ناگواری از تجاوز انگلیسیان در سرزمین ایران و ترکیه، به گوش مسلمانان شبه قاره می رسید و آنان که از دیر زمان به فرهنگ و زبان فارسی و اسلام دل بسته بودند، عمیقاً متأثر شده و در صدد اظهار همدردی با برادران دینی خود برآمدند. انقراض امپراتوری عثمانی شور و هیجانی در مسلمانان شبه قاره برانگیخت و در نتیجه نهضتی به نام «تحریک خلافت»،به‌رهبری مولانا شوکت علی و مولانا محمد علی جوهر ـ که هر دو به زبان فارسی شعر می‌سرودند و سخنرانانی آتشین بیان بودند و در سخنرانی های خود از اشعار فارسی استفاده می‌کردند ـ به وجود آمد.

در یکی از جلسه های حزب مسلم لیگ، که در شهر اله‌آباد به سال ۱۹۳۰م.، به ریاست علامه اقبال بر پا گردید، او برای اولین بار بالحن قاطع اعلام کرد که:« تشکیل یک دولت اسلامی‌در بخشی از هندوستان کاملاً

مشروع و موافق بامصالح اجتماعی مسلمانان است.» سخن او را همهٔ اعضای حزب مسلم لیگ و قاطبهٔ مسلمانان پذیرفتند، ولی با شرایط موجود زمان، امکان حصول چنین مقصودی کاملاً بعید می‌نمود و به نظر بسیاری از مردم جز خواب و خیال شاعرانه چیزی نبود. چنانکه جناح، بزرگترین مبارز سیاسی و راهنمای مسلمانان هند، هم پیشنهاد اقبال را عملی نمی دانست. ولی اقبال برعقیدهٔ خود که تنها راه حل مشکل بود، تا دم آخر پافشاری نمودو آنقدراستواری‌واستقامت‌به‌خرج‌داد،که‌سرانجام مردم راباخود همداستان‌کرد.

دوسال‌پس‌ازدرگذشت اقبال،قائداعظم‌محمدعلی‌جناح که طرح اقبال راپذیرفته بود، در جلسهٔ حزب مسلم لیگ (۲۳ ماه مارس ۱۹۴۰م.) در لاهور، نظریهٔ دولت مستقل اسلامی راکه به نام «قطعنامهٔ پاکستان» مشهور است، اعلام کرد. او در پایان جلسه چنین‌گفت:«اقبال دیگر درمیان ما نیست،ای کاش می‌بود و در خوشحالی ما از تصویب این قطعنامه شرکت می‌کرد و می دید که ما چنان کردیم که او می خواست.»

در نهضت آزادی خواهی مسلمانان، غیر از «اقبال» که روح و روان این نهضت بود، فارسی گویان دیگر که در آغاز از آنان یاد شد، نقش مهمی ایفا نمودند و برای ایجاد یک کشور تازه زحمتها کشیدند، رنجها بردند، زندانی شدند، تبعیدها دیدند و مورد قهر و تعقیب دولت وقت قرار گرفتند، تا آنجا که به ترک خانه و خاندان خود مجبور شدند. در نتیجهٔ این مجاهدتها شبه قاره طبق طرح و نقشهٔ اقبال به دوناحیه تقسیم شد و سرانجام بزرگترین دولت اسلامی جهان به نام پاکستان به وجود آمد. امروز می بینیم که این تغییر مسیر تاریخ مشرق نتیجهٔ اندیشه های بلند یک شاعر پارسی گوی پاکستان است، که در جهان به نام «اقبال» شهرت دارد.

شعر فارسی در روزگار سیاه تسلط انگلیسی ها از تاب وتوان نیفتاد و دانایان وعلاقه مندان با توسل به آن راهی تازه برای مبارزه یافتند. در این زمانهٔ فترت که فارسی سرایان امید صله نداشتند و از گوش شنوا یعنی مردم مشتاق

هم بی نصیب بودند، از عشق‌ورزی با سفینهٔ غزل فارسی بازنایستادند، روح «غالب» غزل سرای عشق پرور، در «شبلی» و «گرامی» بازتابید و صد ها همنوا در گوشهٔ و کنار این دیار پدید آورد.

تأسیس کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی در اصل سر آغاز احیای زبان فارسی و فرهنگ اسلامی است.پس از تشکیل این کشور جدید، نوعی نهضت بازگشت به فارسی در پاکستان پدید آمد و در اثر آن فارسی و عربی بیشتر مقبول و معمول شد و همچنین شعر فارسی رونقی تازه یافت و به دو جهت مورد توجه قرار گرفت:

اول اینکه؛ پس از تشکیل پاکستان بیشتر مسلمانان از نقاطی که در اثر تقسیم کشور جزو خاک بهارت (هند کنونی) شده بودند ، به شهر های پاکستان روی آوردند و در سرزمین پاکستان سکنی گزیدند. در ضمن این مهاجرت عظیم ، گروهی کثیر از سخن سرایان فارسی شبه قاره مانند «وحشت» از کلکته ، «تمنا» از پتنه، «حر» از لکهنو ، «عشقی»، «فاضل» ، «مرزی»، «عاصم» و «ذهین تاجی» از شهرهای مرکزی هند ، «شاد» از علیگر، «هادی» از اله آباد ، «عارف» از حیدرآباد دکن ، «رئیس» و «علی» از امروهه ، «دانش» از بریلی، « عظامی» از جالندهر،« بیضا» از امرتسر، « و زبیده» از پتیاله که به فارسی رغبتی تام داشتند ، به شهرهای پاکستان هجرت کردند.

دوم اینکه ؛ مراکز کهن فرهنگ فارسی که از زمان سلطان محمود غزنوی در نواحی پاکستان پابرجا مانده بودند، بیشتر تقویت شدند . چون یکی از علل تقاضای مسلمانان شبه قاره برای مملکت جداگانه به نام پاکستان این بود که بتوانند فرهنگ ، هنر، زبان و ادبیات خویش را آزادانه توسعه بدهند و آداب و سنن اسلاف خود را پیروی و نگاهداری کنند.

بایدگفت‌بجزشاعران فارسی‌گویی که ذکر آنان رفت،در این دوره فارسی نویسان توانایی‌نیزبه وجودآمدندکه‌ازآن جمله دکتر غلام سرور،دکتر محمد باقر،حسنین‌کاظمی ، دکتر سید علی رضا نقوی ، منیر گجراتی،

مشروع و موافق بامصالح اجتماعی مسلمانان است.» سخن او را همهٔ اعضای حزب مسلم لیگ و قاطبهٔ مسلمانان پذیرفتند، ولی با شرایط موجود زمان، امکان حصول چنین مقصودی کاملاً بعید می‌نمود و به نظر بسیاری از مردم جز خواب و خیال شاعرانه چیزی نبود. چنانکه جناح، بزرگترین مبارز سیاسی و راهنمای مسلمانان هند؛ هم پیشنهاد اقبال را عملی نمی دانست. ولی اقبال برعقیدهٔ خود که تنها راه حل مشکل بود، تا دم آخر پافشاری نمودو آنقدراستواری‌واستقامت‌به‌خرج‌داد،که‌سرانجام مردم راباخود همداستان‌کرد.

دوسال‌پس‌ازدرگذشت اقبال،قائداعظم‌محمدعلی‌جناح که طرح اقبال راپذیرفته بود، در جلسهٔ حزب مسلم لیگ (۲۳ ماه مارس ۱۹۴۰م.) در لاهور، نظریهٔ دولت مستقل اسلامی راکه به نام «قطعنامهٔ پاکستان» مشهور است، اعلام کرد. او در پایان جلسه چنین‌گفت:«اقبال دیگر درمیان ما نیست،ای کاش می‌بود و در خوشحالی ما از تصویب این قطعنامه شرکت می‌کرد و می دید که ما چنان کردیم که او می خواست.»

در نهضت آزادی خواهی مسلمانان، غیر از «اقبال» که روح و روان این نهضت بود، فارسی گویان دیگر که در آغاز از آنان یاد شد، نقش مهمی ایفا نمودند و برای ایجاد یک کشور تازه زحمتها کشیدند، رنجها بردند، زندانی شدند، تبعیدها دیدند و مورد قهر و تعقیب دولت وقت قرار گرفتند، تا آنجا که به ترک خانه و خاندان خود مجبور شدند. در نتیجهٔ این مجاهدتها شبه قاره اسلامی جهان به نام پاکستان به وجود آمد. امروز می بینیم که این تغییر مسیر تاریخ مشرق نتیجهٔ اندیشه های بلند یک شاعر پارسی گوی پاکستان است، کا در جهان به نام «اقبال» شهرت دارد.

شعر فارسی در روزگار سیاه تسلط انگلیسی ها از تاب وتوان نیفتاد دانایان وعلاقه مندان با توسل به آن راهی تازه برای مبارزه یافتند. در این زمان فترت که فارسی سرایان امید صله نداشتند و از گوش شنوا یعنی مردم مشتاق

هم بی نصیب بودند، از عشق‌ورزی با سفینهٔ غزل فارسی بازنایستادند، روح «غالب» غزل سرای عشق پرور، در «شبلی» و «گرامی» بازتابید و صد ها همنوا در گوشهٔ و کنار این دیار پدید آورد.

تأسیس کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی در اصل سر آغاز احیای زبان فارسی و فرهنگ اسلامی است.پس از تشکیل این کشور جدید، نوعی نهضت بازگشت به فارسی در پاکستان پدید آمد و در اثر آن فارسی و عربی بیشتر مقبول و معمول شد و همچنین شعر فارسی رونقی تازه یافت و به دو جهت مورد توجه قرار گرفت:

اول اینکه؛ پس از تشکیل پاکستان بیشتر مسلمانان از نقاطی که در اثر تقسیم کشور جزو خاک بهارت (هند کنونی) شده بودند ، به شهر های پاکستان روی آوردند و در سرزمین پاکستان سکنی گزیدند. در ضمن این مهاجرت عظیم ، گروهی کثیر از سخن سرایان فارسی شبه قاره مانند «وحشت» از کلکته ، «تمنا» از پتنه، «حر» از لکهنو ، «عشقی»، «فاضل» ، «مرزی»، «عاصم» و «ذهین تاجی» از شهرهای مرکزی هند ، «شاد» از علیگر، «هادی» از اله آباد ، «عارف» از حیدرآباد دکن ، «رئیس» و «علی» از امروهه ، «دانش» از بریلی، « عظامی» از جالندهر،« بیضا» از امر تسر، « و زبیده» از پتیاله که به فارسی رغبتی تام داشتند ، به شهرهای پاکستان هجرت کردند.

دوم اینکه ؛ مراکز کهن فرهنگ فارسی که از زمان سلطان محمود غزنوی در نواحی پاکستان پابرجا مانده بودند، بیشتر تقویت شدند . چون یکی از علل تقاضای مسلمانان شبه قاره برای مملکت جداگانه به نام پاکستان این بود که بتوانند فرهنگ ، هنر، زبان و ادبیات خویش را آزادانه توسعه بدهند و آداب و سنن اسلاف خود را پیروی و نگاهداری کنند.

بایدگفت‌بجز شاعران فارسی‌گویی که ذکر آنان رفت،در این دوره فارسی نویسان توانایی‌نیزبه وجودآمدندکه‌ازآن جمله دکتر غلام سرور،دکتر محمد باقر،حسنین‌کاظمی ، دکتر سید علی رضا نقوی ، منیر گنجراتی،

دکتر خواجه عبدالحمیدعرفانی،دکتر انعام الحق کوثر،دکتر سید محمداکرم، دکتر آفتاب‌اصغر،سید مرتضی موسوی،دکتر محمد ریاض ،دکتر محمد صدیق شبلی ، دکتر محموده هاشمی، دکتر نور محمد مهر ، دکتر عارف نوشاهی ، دکتر محمد ظفر خان و گروهی دیگر را می‌توان نام برد که نوشته‌هایشان‌ازحیث‌شیوهٔنگارش‌به‌سبک‌نویسندگان امروزی ایران بسیارنزدیک‌است.

زبان اردو که اینک زبان ملی پاکستان است و در تمام شبه قاره پاکستان و هند رواج دارد، در حقیقت شاخه ای از زبان فارسی است و به الفبای فعلی فارسی نوشته می‌شود.اشعار اردو هم کلاً در قالب اوزان عروضی شعر فارسی است و از نظر صنایع شعری و اصناف سخن نیز به شعر فارسی همانند است. در اثر احیای زبان فارسی در این دیار تمام گویش های محلی از واژه های فارسی برخوردار شدند و امروزه صدها کلمهٔ فارسی جزو این زبانهای بومی شده است ؛ در پنجابی ، سندی ، بلوچی ، مکرانی ، پشتو ، هندکو، سرائیکی، کشمیری ، بلتی ،گلگتی واژه های فارسی فراوانند.

از پیدایش کشور پاکستان بر نقشهٔ سیاسی جهان ، بابی نوین در استحکام روابط دیرینه پاکستان و ایران گشوده شد و ملت ایران از اینکه پاکستان به استقلال نایل آمده و در ردیف ملل راقیه قرار گرفته است، شاد و مسرور است . ملت پاکستان نیز از تجدید روابط دیرینه با ملت برادر و هم کیش و همسایه و هم زبان خود ـ ایران ـ خوشنود است. به دنبال این ابراز دوستی و برادری، بارقهٔ عشق و محبت در قلوب مردم هر دو کشور درخشید وشاعران ایران همچون «ملک الشعرا بهار» ، «صادق سرمد»،«رهی معیری»، «قاسم رضا»،«ناظم زاده کرمانی»،«کاظم رجوی»،«حسین عاطف»، «عباس فرات»، «دکترمظاهرمصفا»،«احمد شاملو»،«عبدالجبارکاکایی»، «علی موسوی گرمارودی»، «دکتر فاطمه راکعی» ، و ... در منظومه های شیوای خود نسبت به رهنمایان و شاعران و ملت پاکستان ابراز علاقه کرده اند.

قبل از تاسیس پاکستان، در شعر فارسی این دیار از حیث الفاظ و فکر و محدود بودن دامنهٔ شعر به غزل ، نوعی رکود احساس می شد . ولی چون احوال سیاسی همیشه بر یک منوال نیست و همواره تابع «چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند»، بوده است و خواهد بود ، نهضت استقلال طلبی یکسره فکر شاعران و نویسندگان را عوض کرد و احیای زبان وادبیات فارسی در اثر انقلاب سیاسی رنگ دیگری گرفت و کم کم شعرشان از رکود و خمود بیرون آمد و جهتی یافت و دوباره تمام اصناف کهنه و تازهٔ شعر فارسی ابزار هنر نمایی ادیبان پاکستان شد. گویندگان معاصر پاکستان باز با جوش و شوق و عشق سرشار ، به زبان فارسی رو آوردند .امروز در پاکستان بیش از صد شاعر فارسی سرا وجود دارد و خوش بختانه از این گروه هنرمندانی نوپرداز برخاسته اند که طرح موضوعات جاودانی یعنی عواطف و امیال و آمال انسانی را پیش گرفته و شعر فارسی را از محدودهٔ وصف محض و مدح صرف بیرون کشیده اند . باوجود تحولات بارزی که تقریباً از ابتدای نهضت آزادیخواهی در زندگی و فرهنگ این دیار آغاز گشته است ، دگرگونی در شعر و ادب فارسی چنان آرام صورت گرفته است که هنوز بسیاری نمی‌توانند باور کنند در این زمینه هم عصر تازه ای شروع شده است.

تأسیس پاکستان به عنوان یک تحول اجتماعی نیم قرن اخیر، رنگ تازه‌ای به شعر و ادب داده است. شعر فارسی در این عهد شعری است پوینده و متنوع با جلوه های گوناگون در لفظ و معنی، تا آنجا که می‌توانیم بگوییم شعر فارسی در پاکستان در هیچ دوره‌ای به اندازهٔ این عصر از تنوع زمینه‌های فکری و زبانی واسلوبی برخوردار نبوده است.

*****

غلام ناصر مروت
دانشگاه پیشاور
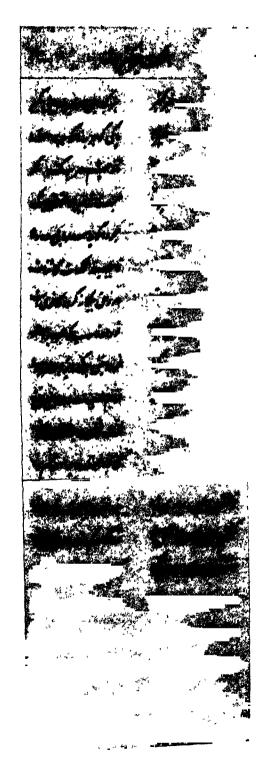
اهمیت زبان فارسی و آیندهٔ آن در پاکستان

زبان فارسی،زبان ساده و شیرین شرق بوده و علاوه بر عذوبت خویش، پس از عربی زبان مهم علمی ، ادبی و فرهنگی دنیای اسلام می باشد. نقش واهمیت این زبان در طی تاریخ چندین قرنهٔ ایران ، ماوراء النهر ونیم قارهٔ پاکستان و هند کاملا آشکار است . بویژه ما مسلمانان نیم قاره ازین لحاظ نیز ممنون احسان زبان فارسی می با شیم که بیشتر علوم چون تفسیر ، فقه ، لغت ، ادب ، تصوف، تاریخ ، فلسفه و... در رابطه با دین مبین اسلام توسط همین زبان به ما رسیده است. برای فهم و درک درست این موضوع لازم است تانگاهی به گذشته های تاریخی خویش بیفکنیم.

اسلام به صورت ابر رحمتی از سرزمین عرب برخاست و درگوشه گوشهٔ دنیا باریدن گرفت چون ممالک دیگر ، درنیم قاره پاکستان و هند رسیدن صحرانشینان عرب وتخم ریزی ابتدایی دعوت اسلام در وادی وریگ زارهای بی آب و گیاه این سرزمین توسط همین بادیه نشینان، ناقابل انکار است . ولی این حقیقت را نمی توان نادیده گرفت که اثرات پایدار نظام زندگی اسلامی براین جامعه از زمانی آغاز می‌گردد که قافله های علمایی که به علم و عمل آراسته بودند و صوفیانی که دلهایشان از سوز حق مالامال‌بود، از ایران ، ماوراء النهر و سرزمین مردم خیز افغانستان به نیم قاره سرازیر گردید. چنانچه طبق تحقیق «آرنلد» ساکنان مناطق غربی پنجاب بر اثر تعلیمات خواجه بهاءالدین زکریا ملتانی وبابافرید پاک پتنی ، مشرف به اسلام گردیدند.

درمورد بابافرید تذکره نویسان نوشته اند که شانزده قوم در اثر تعلیم وتلقین او به دین اسلام مشرف شدند ـ زبان سالاران این کاروان دعوت وعزیمت فارسی بود وبه هر جایی که این بزرگواران می رفتند فارسی رانیز باخودبرده و رواج می دادند و دیگر اینکه طنین کلام صوفیه مانند قصاید مدحی شعرای درباری محدود و منحصر به چهار دیواری قصرهای سلطنتی نبود،بلکه به صورت مستقیم بامردم در تماس و رابطه بودند. برای شنیدن سخنان گهربار آنان رؤسا و امرای شهرها و همچنان مردم ساده دهکده ها باکمال ارادت جمع می گردیدند و ازین روطبعاً به زبان فارسی تعلق قلبی پیدا می کردند تا جائی که امروز ما می بینیم که قصاید سعدی ، عرفی و نظیری کاملا فراموش مردم گردیده ولی اشعار و کلمات قصار سعدی ، حافظ ، رومی،معین‌الدین چشتی،علی هجویری وسلطان‌باهو رابه یاد داشته وزبانزد آنان می‌باشد. این صوفیان که بردلهای مردم حکومت می کردند، محبت زبان آنان نیز چنان در دل مردم جاگرفته بود که نه فقط در خانقاه و مدرسه طوطی زبان فارسی نغمه سرابود بلکه به دربار شاهی و دفاتر اداری نیز تسلط داشت. (۱)

عرفان وتصوف به شعر وادب فارسی رونق بخشید، درآن روح تازه دمید و دامنهٔ آن را وسعت وگسترش داد.عرفان، چشم بصارت ادبیات فارسی را نور بخشید، تصوف دامن تخیل وتعقل ادب فارسی را باگلهای تفکرو تعمق مالامال نمود. ادبی که درگذشته صرف اظهار فصاحت وبلاغت ، مدح وستایش امراو سلاطین و داستان سرایی رزم وبزم وذکرگل و بلبل‌وشمع وپروانه و حسن وعشق می گردید ولی عرفان وتصوف به آن رنگ تازه بخشید ومسیر آن را از ظاهر به باطن و ازمجاز به حقیقت و از لفظ به معنی تغییر داد. به بیان دیگرتوجه افکار و احساسات شعرا و نویسندگان فارسی به جای عالم سازی،به آدم سازی معطوف گردید. کلام شعرای صوفی که مراحل ریاضت ومجاهده را درمکتب عرفان سپری کرده و مشتمل برافکار پاکیزه پود ،باکلام شعرای بی خبراز سیروسلوک خیلی تفاوت دارد:

میان ماه من تا ماه گردون — تفاوت از زمین تا آسمان است(۱)

جایی که ظهیرالدین طاهربن محمد فاریابی (متوفی ۵۹۸هجری) شاعر نیمه دوم قرن ششم هجری که به مسلک تصوف ارتباط نداشت، می گوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیرپای — تابوسه بررکاب قزل ارسلان نهد(۲)

صد قرن برجهان گذرد تا زمان ملک — اقبال درکف چوتو صاحب قران نهد(۳)

آنجا صد سال بعد درنیمه قرن هفتم شاعر معروف سعدی شیرازی می فرماید:

چه حاجت که نه کرسی آسمان — نهی زیر پای قزل ارسلان (۴)

مگو پای عزت بر افلاک نه — بگو روی اخلاص بر خاک نه(۵)

وهمان حکیم سنایی غزنوی که نخست درمدح و ستایش سلاطین از قصیده سرایی دمی نمی آسود وبه خاطر به دست آوردن یک لقمه نان و یک سکه زر وسیم ویک دانه دروگهر، سپاهی کمترازخود را مدح می نمود و در برابر او زانو می‌زد:

ای سنایی نشود کار تو امروز چوچنگ — تابخدمت نشوی ونه کنی قامت چنگ

سر سرهنگان، سرهنگ محمد هروی — که سرآهنگان خوانند، مراوراسرهنگ

گر بسقلاب برد باد نهیبش نشگفت — که سیه روی شود مردم سقلاب چوزنگ

بر پلنگ اربنهد دست، ز روی شفقت — نجم سیاره نماید نقط از پشت پلنگ(۴)

ولی عرفان و تصوف چنان درسی از بی نیازی به وی داد که از دنیاومافیها بکلی مستغنی گردید. چنانچه دریک قطعه می فرماید:

من نه مرد زر و زن و جاهم — بخداگرکنم و گرخواهم

ور تو تاجی نهی ز احسانم — به سر تو که تاج نستانم

درمورد اثرات زبان و ادب فارسی برجامعه مسلمان نیم قاره پاکستان و هند باید به این احسان اعتراف نمود که اگر از یک طرف دربخش نظم قطعات پند آموز ابن یمین، اشعار سراسر پند و نصیحت بوستان سعدی، ابیات ایمان افروز مثنوی رومی و ارمغان ناپذیر اسرار خودی علامه اقبال لاهوری را اعطا نمود از سوی دیگر در بخش نثر جواهر کمیاب و بیش بهای ضرب الامثال

اخلاقی کلیله و دمنه ، برگزیده های مملو از تدبر سیاست نـامه و حکـایات دلچسب و پند آموز گلستان سعدی را نیز به دامن ما افکند. برای نخستین بار قرآن کریم به زبان فارسی ترجمه شد و می توان بـه جـرئت ادعـا نـمود کـه اندوخته های مملو از تهذیب اخلاق و پند و موعظت که زبان فارسی دارای آنست ، هیچ زبان رایج دیگر در شبه قارهٔ پاکستان و هند به شمول زبان اردو آن ذخیره را دارا نمی‌باشد. مگر افسوس و صد افسوس که امروز مردم پاکستان نه تنها از مندرجات آن گـنجینه هـای دیـن و اخـلاق و تـاریخ و فـرهنگ بـی خبرند،بلکه از نام آن ها نیز اطلاع ندارند. احترام و ارادت به صوفیان بزرگ تا حدی باقی است. ارادتمندان بر آرامگاه های آنان گرد می‌آیند و گل ها نثـار می‌کنند، ولی اندازهٔ بی اعتنائی نسبت به تعلیمات آنـان را از ایـن مـی‌توان دریافت که ما زبان آنان رابه زباله دانی افکنده و به فراموشی سپرده ایم. زبانی را که آنان افکار و نظریات گرانبهای خویش را توسط آن اظهار و بیان کـرده اند.بدتر از همه اینکه سیمای [تلویزیون] پاکستـان بـرای رسـاندن پیـام آن صوفیان به مردم ، هنر مند شایسته ای را نیز بکار نگرفته، بلکه این خدمت را نیز به یک زن آواز خوان سپردند کـه بـاشنیدن آواز او چـندین بـاهوشناس دردمند ، به ناچار گیرنده‌های خود را خاموش کردند و چندین سچل شناس فهیم بادیدن اداهای دلربای او، به اجبار چشمان خود را به زیر افکندند.[1]

ما زبان و ادبیات فارسی را از چشم خود انداخته ایم و به نتایج وخیم و ناگوار این کار نمی اندیشیم ؛ کاری که نتیجه اش ، تعلیمات شخصیت های بزرگی چون داتا گنج بخش علی هجویری ، سلطان باهو ، بهاء الدین ذکریا ملتانی ، بابا فرید گنج شکر، خواجه گیسودراز ، سچل سرمست ، وقهرمـان ملی ما علامه محمد اقبال لاهوری رحمة الله علیهم را به طاق نسیان گذاشته و خواهد گذاشت. تعلیماتی که پایه و شـالودهٔ سـاختمان اخـلاقی و تـهذیبی

۱. منظور نویسندهٔ آن برنامه های تلویزیون پاکستان است یکی در هفته اول فوریه ۱۹۹۱ میلادی در مورد حضرت سلطان باهو نشر گردید و برنامه دیگر در هفته اول آوریل ۱۹۹۱ میلادی پس از افطار در مورد حضرت سچل سرمست به نشر رسید که با دیدن آن جبین افسرده و چشم غیرت پرنم گردید.

جامعه ما است، با این کار از زندگی ما کنار رفته و بدست خود این ساختمان شکوهمند را نابود می کنیم. باید دانست که با ساخت گنبد زیبا و منار پر نقش و نگار بر آرامگاههای این بزرگان میتوان خود و جهانگردان بیگانه را فریب داد ، ولی با نادیده گرفتن امانت‌های ـ تعلیمات ـ آنان که بیشتر به‌زبان فارسی است نمی‌توان روان پاک آن‌ها و اندیشهٔ آیندگان راگول زد ! فرداکه فرزندان ما جوان شوند و خواهان آگاهی از تعلیمات‌آن‌بزرگان گردند،حتی کسی را نخواهند یافت‌که‌از او کلام‌فارسی«حضرت‌باهو» و کشف المحجوب «حضرت داتا گنج بخش» و کلیات فارسی «علامه اقبال» را فرا گیرند.پس این گنبد و منار برای نسل فردای ما علامت سؤال و مایهٔ تعجب خواهد بود.

آیا گاهی اندیشیده ایم که در نتیجهٔ این غفلت ملی ، راه ما به جای بالیدگی روحی وعظمت اخلاقی به اندازه ای به سوی ماده و معده منحرف گردیده که باوجود انبار وسایل و امکانات،در گردابی از مسایل ومشکلات گیرمانده‌ایم؟

امروز با استفاده از این تأمل و صرف نظر از اینکه دکتر هستیم یا مهندس ،کشاورزیم یا صنعت‌گر ، فقط و فقط به عنوان یک مسلمان پاکستانی باید عوامل انحطاط کنونی را بررسی کنیم. شاید بسیاری از خوانندگان گرامی هم به این نتیجه برسند که عامل اصلی این نابسامانی ها کمبود ابزار و امکانات فنی و علمی نیست،بلکه کاربرد نادرست این ابزار و امکانات و مهارت های حاصل شده می باشد . چون ما خود به صنعت گر و افزارمند و حتی به خود اعتماد نداریم دیگران چگونه بر ما اعتماد کنند !؟ جای بسی افسوس است که هرگاه مهندسان ورزیدهٔ ما چیزی را می سازند، صاحبان صنایع ما آن را بانشان و شناسنامهٔ خارجی به جامعه عرضه می کنند ! در میدان دانش و فن ، دانشمندانی داریم که در مناطق منجمد و یخ بستهٔ اسکاندیناوی ایستگاه پژوهشی جناح را می‌سازند اما زوال معنوی ما چنان است که فراورده های صنعتی بیگانه را بر محصولات صنعتی خودمان ترجیح می‌دهیم! فرآورده‌های

صنعتی کشور خود را به‌دیدهٔ حقارت نگریسته و آنرا نمی پسندیم! زیرا از مصنوعات کشور خود و حتی از خود نفرت داریم و به دلایل متعدد حق به‌جانب نیز می‌باشیم ! ما نمی‌توانیم دانش آموزان ودانشجویان خودرا از تقلب باز داشته و بی نیاز داریم ، غوغای افزایش رقم سواد آموزی را براه انداخته ولی در جهت بهبود و بالا بردن سطح سواد و دانش توجه جدی مبذول نمی‌داریم. ازاین حقایق و واقعیت های تلخ همگان آگاهی داریم، چه به آن اعتراف کنیم یانکنیم !

نگارنده علت این پسرفت و ضعف اساسی را در برنامه ریزی و نظام آموزشی کشور می داند. چون‌نتوانسته‌ایم آن را مطابق خواست و آرمان ملی خویش تدوین کنیم و بکاربندیم .اگر از یک طرف برنامه های آموزشی ما در بخش های علوم پایه علوم اجتماعی و علوم اقتصادی از مایه های اخلاقی و اسلامی بی بهره است ، از سوی دیگر نصاب علوم اسلامی مانیز پاسخ گوی خواست های امروز نیست.ازاین رو باوجود اینکه همه پاکستانی هستیم و مربوط به امت اسلامی می باشیم، دو طبقهٔ جداگانه در جامعه بروز می کند . یکی «ترقی خواه» و دیگری « بنیادگرا» و فاصلهٔ میان این دو ، روز بروز بیشتر می گردد.تا زمانی‌که همه باهم درجهت پایان بخشیدن به‌این دوگانگی راهی پیدانکنیم، عناصر«ترقی خواه» همچنان ترقی خواه باقی مانده و «ترقی یافته» نخواهند شد و نخبگان «بنیاد گرا»نیز همچنان بنیاد گرا مانده و« واقع گرا»نخواهند گردید.

نیاز پاکستان به فارسی

جز اهمیت دینی و اخلاقی زبانِ فارسی، ما از نگاه تاریخی نیز به این زبان احتیاج داریم. زیرا هیچ ملتی نمی تواند از مطالعهٔ تاریخ خویش بی نیاز باشد. چون تمام تاریخ ساکنان شبه قاره به زبان فارسی نوشته شده ،نادیده گرفتن زبان فارسی از این دیدگاه نیز یک فاجعهٔ ملی بشمار می رود.داستان

گذشته‌های تابناک و پر افتخار ماااز سلاطین غزنوی تا شاهان مغول همه به زبان فارسی وتوسط مورخان فارسی نویس ثبت اوراق تاریخ گردیده است. تقریباً همه آثار عهد حکومت مسلمانان در شبه قاره به زبان فارسی بوده و سنگ نبشته‌هاوکتیبه‌های مقابر و مساجد و ساختمان های تاریخی همه به زبان فارسی است.اربابان و مسئولان آموزش و پرورش و برنامه ریزان آموزشی به ضرورت زبان فارسی و جایگاه و ضرورت آن برای دانشجویان رشتهٔ تاریخ و پژوهشگرانی که شب و روز درکار کاوشهای تاریخی می باشند ، هرگز توجه نداشته اند . غفلت و بی پروایی ما در مورد زبان فارسی بیانگر این واقعیت است که ما به تاریخ خویش هیچ علاقه و دلبستگی نداریم. از برخورد غیر علمی که با انجمن تاریخ صورت گرفت همگان آگاهند. شعبهٔ مطالعات آسیای میانه و باختری دانشگاه کراچی دچار مشکلات اقتصادی است . کار پژوهش‌های تاریخی در مورد زندگی بنیانگذار پاکستان نیز به کمک مالی یو . ان .دی . پی (U.N.D.P) صورت می گیرد.

وای ناکامی متاع کاروان جاتارها
کاروان کے دل سے احساس زیان جاتارها

اقبال

دور استعمار دور غم انگیز و اسفبار تاریخ ملی ما به شمار می رود . سروران بیگانه و نامسلمان ما برای تداوم بردگی سیاسی و اقتصادی ما،اندیشه و روان ما را به زنجیر کشیدند؛ زبان‌های ما را از ماگرفتند و زبان خویش را در دهانمان گذاشتند.برای برانداختن نهضت آزادی خواهی مسلمانان شبه قاره ،ارزشهای فرهنگی و تهذیبی ما را تغییر دادند . لندن و کمبریج رابه جای مکه معظمه ،مدینهٔ منوره ،تهران و بغداد قبلهٔ آمال قرار دادند. نظام اداری مزدور و غرب زدهٔ ما با تمام توان در این راه سروران سفید پوست چشم آبی را یاری داد.در این دورهٔ تاریک استعمار ، انگیزهٔ اساسی تلاشهای علامه اقبال برای احیای زبان فارسی،آرزوی او درجهت راست و درست

کردن قبلهٔ عالم‌اسلام بود.او می‌خواست‌مسلمانان‌از اسارت غرب رهایی یافته و پیوندبرادری و یکپارچگی‌را استوار سازند. عَلَم«نهضت اتحاد دنیای اسلام[1]» را علامه سید جمال‌الدین‌افغانی برافراشته بود و علامه اقبال می‌خواست این نهضت را ادامه داده و به پیش ببرد. ایران ، افغانستان و تاجیکستان کشورهای فارسی زبان می باشند . زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بر تمام جوانب زندگی فکری و عملی مسلمانان شبه قاره اثر گذار بوده و تاثیرات سطحی و عمیق فرهنگ ایران برهمه علوم ما چون حکمت و فلسفه و ستاره شناسی و پزشکی و تاریخ و سیاست و الهیات و تصوف و معماری ونقاشی و خوشنویسی و شعر و ادب کاملاً محسوس است .گرچه مسلمانان طی قرنهای متمادی با هندوها یکجا زیست نموده و همیشه و همه جا درقصرها،بازارها،میدان های رزم و ایوان های بزم باهم بوده اند، ولی این نزدیکی مادی و جسمی نتوانست به فاصله های ذهنی و معنوی این دو دسته بایکدیگر پایان بخشد و مسلمانان پیوند معنوی خود را با عرب و عجم همچنان استوار نگاه داشتند.

علاقه و دلبستگی مابه شعر و ادب فارسی به اندازه ای بود که صدها شاعر و ادیب ایرانی که در سرزمین خودمورد بی مهری قرارگرفتند ،ما آنان را در آغوش گرفته و در نهایت عزت و احترام چون مهمان عالی مرتبه از آنان پذیرایی کردیم . درکنار سخنوران و ادیبان ایران ، ادبیاتی زیبا و دلکش پدید آوردیم. دامنهٔ ادب فارسی را وسعت وگسترش دادیم . طرز و اسلوبی را پایه گذاشتیم که به« سبک هندی» معروف است و همگان به اهمیت و جذابیت آن

---

۱ هدف از نهضت اتحاد دنیای اسلام (که نویسندگان غربی به صورت نکوهش " پان اسلامیزم" می نامند وحدت حکومت های اسلامی دنیا در زیر پرچم خلافت بود و سید جمال الدین تحت عنوان اتحاد اسلامی در نشریهٔ عروته الوثقی می نویسد " مسلمانان وظیفه دارند که به خاطر استقلال و برپائی حکومت اسلامی در همان سر زمینهائی که زمانی مربوط به مسلمانان بوده‌اند، به صورت متحدانه سعی و تلاش نمایند. مسلمانان را قطعاً نشاید که بانیروهای استعمار گر روش مصالحانه در پیش گیرند تا زمانیکه آن سرزمین ها بصوره کامل در تصرف مسلمانان قرار گیرد.
(دائرة المعارف اسلامیه اردو جلد ۷ صفحه ۳۷۸ تا ۳۷۹)

در ادب فارسی اعتراف دارند.کوتاه سخن اینکه جز پیوندهای دینی و معنوی، دارای چنان رشته های زبانی،ادبی و فرهنگی باایران و افغانستان هستیم که نادیده گرفتن آن به معنای اهانت به تاریخ گذشتهٔ ما خواهد بود. مرزهای جغرافیایی،ما را با این دو کشور پیوند می‌دهد.ارزشهای اخلاقی و اندیشه‌های دینی ما همگون است،زبان و تمدن ما بهم گره خورده است.مصالح سیاسی، دوستان و دشمنان مشترک، و راه و سر منزل واحدی در پیش داریم، ولی ای کاش مرکز مشترک نیز می داشتیم!

تہران ہو گر عالم مشرق کا جنیوا
شاید کرۂ ارض کی تقدیر بدل جائے

بعد از جنگ خلیج فارس ،ملل پیشرفتهٔ مسیحی از نظم نوین جهانی (New World Order) سخن می‌گویند.اهداف شوم آنها درپشت نظم نوین جهانی بر همگان روشن‌است. ماباید با ملت‌های فارسی زبان - در کنار اعراب - روابط عمیق ودوستانه داشته باشیم، زیرا درآیندهٔ نزدیک وشرایط تازهٔ جهانی زبان فارسی نقش مؤثر و مثبت خواهد داشت. پیوند ما بازبان فارسی و اهمیت آن برای ما به‌گذشته خلاصهٔ نمی گردد، بلکه شرایط موجود و آیندهٔ نزدیک نیز این پیوستگی را ناگزیر می سازد.

جایگاه زبان فارسی در زبان‌های پاکستان :

اهمیت اخلاقی ، معنوی ، فرهنگی ، تاریخی وسیاسی و ادبی زبان فارسی اظهر من الشمس است. از این واقعیت نمی توان چشم پوشید که بیشتر زبان ملی و زبان های محلی ما زاییدهٔ فارسی است. بنا به گفتهٔ محمود خان شیرانی «زبان اردو با شیر زبان فارسی بزرگ شده است.» کلمات عربی و ترکی نیز توسط زبان فارسی به زبان اردو منتقل شده و نیز به گفتهٔ هانری والتربیلو بدون فرهنگ زبان پشتو« اکثر کلمات پشتو از زبان فارسی گرفته شده است.[1]»بنابر

1 .Dictionary of the Pakshto language by H. Walter Bellow Pakistan publishing House 1980 reface.

این شعرای اردو در سروده های خویش نه تنها از زبان فارسی خوشه چینی کرده‌اند بلکه افکار و احساسات خود رانیز به‌این زبان شیرین بیان داشته‌اند. برای علاقه مندان ادب اردو روشن است که زبان اردو بدون فارسی ناتمام است و همانگونه که شعر اردو بدون شعر اردوی غالب دهلوی و اقبال لاهوری یتیم و بی دنباله است ،بدون اشعار فارسی غالب و اقبال هم نمی توان فکر و نظر آنان را درک نمود. غالب خود به این حقیقت اعتراف کرده است.

فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ رنگ
بگذراز مجموعهٔ اردو که بی‌رنگ من‌است[1]

به همین ترتیب علامه محمد اقبال زمانی زبان فارسی را ابزار اظهار افکار و نظریات خویش قرار داد که در شبه قاره به مصداق " الناس علی دین ملوکهم " هر سُو زبان انگلیسی حاکمیت و تسلط داشت. و ملتِ اسیر، طوق زبان بیگانگان را برگردن افکنده و انگلیسی جای فارسی را گرفته بود. سرودن شعر به اردو برای چندی و بعد روآوری به فارسی بیانگر این واقعیت است که دامن تنگ اردو ظرفیت و گنجایش بحر بی‌پایان افکار و نظریات اقبال را نداشت چنانچه ارج و اندازهٔ اشعار فارسی او بر اشعار اردویش گرانی دارد. بنابرین می توان گفت که ترویج زبان فارسی در پاکستان درحقیقت وسیلهٔ پیشرفت زبان اردو است . همان طورکه بدون فهم و فراگیری زبان عربی فهم قرآن و حدیث ناممکن است، بدون فهم و فراگیری زبان فارسی نیز داشتن تبحر در ادب اردو محال می باشد.

با این همه، جایگاه فارسی در نظام آموزشی ما خیلی اسف انگیز و درد آور است. زمانی که در سال ۱۹۸۲ میلادی حکومت فدرال آموزش زبان عربی را ازکلاس ششم تا هشتم اجباری کرد ، در برنامه آموزشی آموزشگاه ها جایی برای تدریس زبان فارسی نماند و بدین ترتیب تیشه بر ریشهٔ نخل پر بار زبان فارسی زده شد و دانش آموزان بنا چار از آموزش زبان فارسی در مراحل

۱.کلیات غالب فارسی ص ۲۱ شیخ مبارک علی ایندسنز لاهور ۱۹۶۵م

متوسطه محروم گردیدند. در نتیجه زمانی که یک دانش آموز پس از سپری
نمودن متوسطه شامل کلاس ثانوی می گردد بنابر دو دلیل نمی‌تواند فارسی را
به عنوان مضمون اختیاری انتخاب نماید . یکی اینکه در دورهٔ متوسطه حتی
از الفبای فارسی محروم بوده و دوم اینکه برای این دوره در اکثر مدارس استاد
فارسی وجود ندارد. از سوی دیگر به اساس آموزش ناکافی زبان عربی در
دورهٔ متوسطه در انتخاب آن به عنوان یک مضمون اختیاری در دورهٔ ثانوی
دچار تردید و تذبذب می گردد و بدین ترتیب دانش آموز مجبور می گردد تا
بجای عربی یکی از زبان های محلی را انتخاب نماید. چنانچه از اسناد و
ریکارد نشریهٔ رسمی کمیتهٔ اعلی و سلطانی پیشاور(B.I.S.E . Peshawar) در سه
سال گذشته (از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰)بخوبی واضح می گردد که باوجود آموزش
عربی به عنوان یک مضمون حتمی، اگر ده در صد دانش آموزان علوم را
انتخاب می نمایند ، در نود در صد باقیمانده تعداد متوسط عربی خوانان از دو
در صد نیز کمتر می باشد. در حالیکه به طور متوسط پشتو خوانان بیش از
بیست و شش در صد را تشکیل می دهند . برای کسانیکه به آمار وارقام علاقه
دارند، ذکر ارقام سه سال گذشته برای آنان خالی از دلچسپی نخواهد بود:

تفاوت تعداددانش‌آموزان در انتخاب مضامین اختیاری عربی،فارسی،
پشتو

تعداد مجموعه دانش آموزان	عربی	فارسی	پشتو
ثانویه ۱۹۸۸ - ۷۱۰۱۳	(٪۲.۱۲)۱۵۰۹	(٪.۴۸)۳۴۳	٪۳۳.۹۵)۲۴۱۱۴
۱۹۸۹ - ۷۳۴۵۶	(٪۱.۵۷)۱۱۵۶	(٪.۲۹) ۲۱۹	(٪۲۴.۱۹)۱۴۱۳۴
معدل در صد	(٪۱.۸۶)	(٪.۴۱)	(٪۲۶.۰۴)
متوسطه۱۹۸۸ - ۲۵۵۳۴	(٪.۷۹)۲۰۲	(٪.۲۷)۷۰	٪۳۳.۴۹)۸۵۲۷
۱۹۸۹ - ۳۲۷۴۴	(٪۲.۸۴) ۹۳۲	(٪۲)۶۵۵	(٪۹.۵۳)۳۱۲۲
۱۹۸۹ - ۳۲۷۴۲	(٪۲.۸۴)۹۳۲	(٪.۵۷)۱۷۴	(٪۲۳)۶۹۹۱
معدل در صد	٪۲.۶۹	٪.۹۴	(٪۲۱.۹۷

بعد از طی تعلیمات ثانوی زمانیکه این نوجوانان به دانشکده می روند در اینجا نیز با وضع نهایت تأسف بار و یاس آور مواجه می شوند . هرگاه دانشجوئی در اثر تمایل شخصی و یا خانوادگی به انتخاب فارسی به عنوان یک مضمون اختیاری علاقه نیز داشته باشد ، این علاقه در اثر فقدان استاد فارسی در دانشکده نا تمام می ماند . قابل تذکر است که در دانشکده های ایالت سند و سرحد پست استادان فارسی به‌سرعت حذف می گردد، چنانچه در ایالت شمال غربی در چهارده سال گذشته از سوی کمیسیون خدمات عامه (N.W.F P Public Service commision) برای استخدام استادان فارسی چیزی به نشر نرسیده و در ایالت سند نیز همین وضع کارفرما است. اما در ایالت های پنجاب و بلوچستان وضع متفاوت است. در اکثر دانشکده های آن دو ایالت استاد فارسی و یا حداقل پست آن وجود داشته کلاس های زبان فارسی در آن دانشکده ها بصورت منظم دایر می گردد . زمانیکه دانشجو از دانشکده فارغ وبه دانشگاه می آید، در این جا با وضع بحران ی تر مواجه می گردد . به نظر بنده کاملاً واضح است. در کشوری که نظام تعلیمی آن از متوسطه تا لیسانس نتواند استعداد و زمینهٔ فراگیری الفبای فارسی را برای دانش آموزان فراهم سازد، در این حال ناممکن است که در درسگاه های تحصیلات عالی آنچنان افرادی را تحویل دهد که افکار و نظریات شاعر مشرق علامه محمد اقبال را به فارسی بدانند و به دیگران بیاموزانند و مردم خود را با آثار پند آموز سعدی و غزالی آشنا نمایند و زمینه را برای درس عبرت از ابواب روشن تاریخ گذشتگان خود مساعد سازند.

این چند سطر در مورد وضع نابسامان و آشفتهٔ زبان و ادب فارسی در پاکستان و اثر گذاری آن بر جامعهٔ پاکستانی شاید بر ارباب بصیرت زمینهٔ فکر و تشویش در مورد رخت بستن زبان شیرین فارسی از کشور ما را مساعد سازد. زبانی که سالهای سال زبان علمی و رسمی بوده و میراث گرانبهایی از آثار دینی ، علمی، تاریخی و فرهنگی آن نزد ما موجود است ، ولی امروز در نتیجهٔ

غفلت وقدرناشناسی ما آهسته آهسته رخت بر می بندد.
در ذیل چند طرح و پیشنهاد به خدمت مسئولین امور جهت جلوگیری از دامهٔ وضع مذکوره تقدیم می گردد.
۱ - در سطح مدرسه مطابق گذشته به دانش آموزان بار دیگر حق انتخاب یکی ز زبانهای فارسی یا عربی داده شود. به عبارت دیگر به زبان فارسی مقام شایسته آن در کنار عربی داده شود تا دانش آموزانی که در دانشکده فارسی را نتخاب می نمایند کاملاً مبتدی و ناآگاه نبوده، بلکه معلومات و آگاهی قبلی داشته باشند.بدین ترتیب از کارنامه های اسلاف خویش و سرمایهٔ اخلاقی و دینی و تهذیبی زبان فارسی نیز بتوانند آگاهی حاصل نمایند.
۲ - دانش آموزانی که در دورهٔ متوسطه اسلامیات و تاریخ را به عنوان مضمون ختیاری انتخاب می نمایند.، لازم است تا در صورت انتخاب اسلامیات مضمون عربی ودرصورت انتخاب تاریخ مضمون فارسی اجباری قرارداده شود.
۳ - همان طوریکه پس از رسیدن به مرحلهٔ دانشگاه فهم زبان عربی برای علوم سلامی اجباری است ، به همین صورت برای بدست آوردن تخصص و معلومات کافی در مورد تاریخ پاکستان و هند و بخش باستان شناسی و زبان ملی اردو ، فهم زبان فارسی نهایت ضروری می باشد. زیرا مآخذ و منابع ساسی تاریخ نیم قاره به زبان فارسی بوده و ترکیبات واصطلاحات، تلمیحات و تعبیرات زبان اردو از فارسی گرفته شده است. بنابراین لازم است تا در نصاب و برنامهٔ درسی دوره های فوق لیسانس تاریخ ، اردو و باستان شناسی ، زبان فارسی به اندازهٔ ضرورت گنجانیده شود.
۴ - لازم است تا در هر دانشکده حد اقل یک استاد فارسی استخدام گردد
۵ - در برنامه های درسی C.T و B.E.D فارسی به صورت واحد درسی School Subjec شامل شناخته شود.
۶ - مانند گذشته زمینهٔ اعزام استادان فارسی به ایران برای دوره های کوتاه مدت آموزشی مساعد گردد.

گلشن فارسی

گلشن فارسی

گلشن فارسی
کتاب سوم

دکتر سید سبط حسن رضوی
اسلام آباد - پاکستان

آموزش زبان فارسی
به نو آموزان پاکستانی

کودک فارسی زبان ایرانی هنگامی که به کلاس اول دبستان وارد می‌شود ، سخن گفتن به زبان مادری خود را می داند و وظیفهٔ معلم در درجهٔ اول تنها این است که خواندن و نوشتن را به وی بیاموزد . ولی وضع نوآموزان غیر فارسی زبان که می خواهند گام اول را در یادگیری زبان فارسی بردارند ، هیچ مشابهتی به آن کودک دبستانی ندارد . هرچند کسی این تفاوت آشکار را انکار نمی‌کند،اما بیشتر اوقات در عمل این فرق را نادیده می‌گیریم و این غفلت ، تلاش ما را در راه آموزش فارسی به خارجیان مبتدی با شکست مواجه می‌کند ، یا در این راه اشکالات عمده ایجاد می‌نماید.

یک نفر خارجی باید فرا گرفتن زبان فارسی را از پایه آغاز کند. از او که شاید برای اولین بار لفظ فارسی را می شنود ، نباید انتظار داشت که مثل یک کودک فارسی زبان بسیاری چیزها را بداند و دریابد. کودک ، واژه ها را در دامن مادر و همراه با مهر و عطوفت او آموخته است، ولی یک فرد غیر فارسی زبان هر قدر بخواهد ، نمی تواند فارسی را مانند زبان مادری خود یاد بگیرد. از طرف دیگر در کودکی استعداد زبان آموزی شروع به شکفتن می کند و تا سنی معین ادامه می یابد، اما هر چه کودک بزرگتر می شود،این استعداد طبیعی در او کاهش می‌یابد،تا آنجاکه در بزرگسالی دیگر نمی‌تواند به آن آسانی زبان تازه‌ای را یاد بگیرد.

از سوی دیگر یک فرد بزرگسال نمی تواند به اندازهٔ یک کودک وقت خود را صرف یادگیری زبان تازه ای بکند و از این مهمتر اینکه نمی تواند مانند کودک در مقابل اشتباهات خود بی اعتنا باشد و این حساسیت ، در بعضی موارد مانع پیشرفت زبان آموزی می شود. چون در این مرحله از عمر، تمرین کافی برای آموختن زبان خارجی لازم است ، ولی بزرگسالان به علت تنگی وقت و اشتغالات بسیار نمی توانند وقت کافی برای این منظور داشته باشند.اما یک فرد بزرگسال مزایایی هم دارد،مثلا او به درجه ای از کمال عقلی رسیده که یک کودک از آن برخوردار نیست.برای یک کودک فارسی زبان دستور آن زبان هیچ اهمیتی ندارد،به‌علاوه یک کودک چهار ساله نمی‌تواند یک قاعدهٔ دستوری راتوضیح دهد،اما یک فارسی آموز بزرگسال خارجی می تواند کلیه قواعد دستوری زبان را به‌دقت درک کند و باتمرین کافی به‌کار بندد.

نکتهٔ مهم دیگر، تفاوتهای میان خود فارسی آموزان است. فارسی آموزی برای بزرگسالان انگلیسی زبان سخت است ، ولی مللی که خط زبان مادری آنان الفبای عربی ـ یا فارسی ـ باشد، مانند زبان های اردو ، سندی ، پشتو ، پنجابی و... ، فارسی آموزی آسانتر است، چون خطی مشترک دارند. پس روش تدریس فارسی برای خارجیان انگلیسی زبان با اردو زبان فرق می‌کند و باید این تفاوتهارااز اول در نظر داشت.

زبان و خط دو چیز متفاوتند. زبان اصل و خط فرع است. در پاکستان و کشورهای عربی زبان، مردم با خط فارسی آشنا هستند، ولی زبان فارسی نمی‌دانند.اگر کسی رسم‌الخط زبانی را بداند ، یادگیری آن زبان برایش آسانتر می‌شود.بنابرین‌نحوهٔعرضه کردن زبان فارسی ونوع‌موادد‌رسی‌هم‌فرق‌می‌کنند.

باید در کلاس از همان جلسهٔ اول به فارسی گفت و گو کرد و از زبان دیگر ـ که معمولاً انگلیسی است ـ فقط گاهگاهی برای توضیح دشواری ها استفاده شود. هرگز نباید زبان اردو یا انگلیسی یا هر زبان دیگری واسطهٔ تدریس زبان گفتگو قرار گیرد و جانشین فارسی شود. این پیشنهاد ، خد

وسطی است بین روش مستقیم و روش ترجمه؛ بطوریکه می تواند مزایای هر دو را در بر داشته باشد و اززیاده رویهای هر یک بـر کنـار بمـاند. در روش مستقیم تکیه بر این اصل است که جز زبان مورد آموزش، هیچ زبان دیگری واسطهٔ تدریس قرار نگیرد .ممکن است در جلسه های اول و دوم زبان مادری بیشتر به کار برده شود ، ولی به تدریج باید از کاربرد آن کاست و هرچه زودتر خود زبان فارسی را ابزار بیان قرار داد. از سوی دیگر زبان فارسی که در کلاس مبتدیان عرضه می شود ، باید حساب شده و تنظیم شده باشد وگرنه به گیجی و سرخوردگی نوآموزان می‌انجامد . این را هم باید در نظر داشت که تدریس چه به شیوهٔ مستقیم باشد ، چه غیر مستقیم ، آموزگار باید خود زبان مادری فارسی آموزان را بداند و این برای آموزگاران زبان فارسی که به دانش آموزان اردو زبان فارسی را یاد می‌دهند ، آسان است ، چون بسیاری کلمات مترادف و متضاد و استعاره‌ها و تشبیه ها فارسی هستند یا اردوی آمیخته با فارسی. از هر جمله یا بعد از دو سه جمله یک بیت فارسی از «رومی» ، «سعدی» و «حافظ» دانسته یا نادانسته می‌آید تا تشریح و تصریح مطالب گذشته باشد.

برخی می گویند اگر در کلاس به فارسی صحبت شود ، ممکن است نوآموزان‌بسیاری‌ازمطـالب‌رادرک نکـنند.ایـن سـخن درست است،ولی‌لازم نیست تمام مطالب راآموزندگان در همان وقت بفهمند و یاد بگیرند.چون اگر درس‌درزبان مادری ایشان هم باشد،باز بسیاری از مطالب رادر جلسات اول نمی فهمند. ولی آنچه راکه آموزنده ظاهراً در جلسات اول نمی فهمد ، نباید بی حاصل تلقی کرد ، چون این مطالب ناخودآگاه در حافظهٔ غیر فعال آموزنده اثر می گذارد و بعداً در یادگیری به او کمک می کند . برای درسهای اول تکرار لازم است تا در حافظهٔ آموزندگان مطالب و معانی ثبت شود.اولین درس فقط زمینه را آماده می کند ، ولی تخم پاشی در مرحلهٔ بعد صورت می‌گیرد.

نکته اساسی دیگر این است که باید به خـارجیـان ، فـارسی مـعمول روزمره و محاوره آموخته شود، تا فارسی گفتاری را بیاموزند و فارسی کتابی

یا ادبی را بعداً یاد بگیرند. یاد گرفتن تلفظ کتابی یا لفظ قلم پس از یاد گرفتن فارسی گفتاری آسانتر است . اکثر مردم چون زبان خارجی را بالفظ قلم یاد گرفته اند پس ازسالها تماس با اهل زبان باز هم نمی توانند صورت محاوره‌ای آن زبان را به کار ببرند . اما درمورد آموزش دستور زبان، اصل همان است که برای تدریس خط زبان فارسی گفته شد. چون آموزندگان فارسی این کشور چه شاگردان مرحله اول باشندوچه‌سالمندان،همه تااندازه‌ای‌با خط و دستور زبان فارسی آشنا هستند. چون تقریباً مشابهٔ خط و دستور زبان اردو است و این یک عامل دیگر برای آسانی در تدریس فارسی است. البته این نکته رابابد در نظر داشت که قواعد زبان نباید به صورت مسائل خبری به حافظه سپرده شود ، بلکه باید همراه با تمرین کافی به صورت خلاق و زاینده در ذهن جابگیرد.

آموزش ادبیات فارسی نیز به آموزندگان این سرزمین کاری دشوار نیست، چون مانند خط و دستور ، ادبیات فارسی هم در اینجا ادبیات یک زبانِ بیگانه شمرده نمی‌شود. همه می‌دانند که نزدیک هزار سال زبان‌گفتار و نوشتار مردم این سرزمین فارسی بوده است و اسلاف نسل امروز کتابهای علمی و دینی و ادبی و تاریخی را به همین زبان تالیف کرده اند و سهمی بزرگ در غنی کردن آثار این زبان داشته اند، تا اندازه ای که محققان و اهل زبان به این خدمات شایسته و پرارزش در تألیفات خود اعتراف کرده اند.البته در آموختن ادبیات به خارجیان نباید شتاب به خرج داد. خواننده وقتی می‌تواند ارزش یک قطعهٔ ادبی را درک کند که لا اقل به زبان عادی مسلط شده باشد. یک نفر غیر فارسی زبان که هنوز نمی تواند جملات معمولی زبان رابفهمد و یا جملاتی ساده بدان زبان بسازد ، توان درک ریزه کاری های ادبی را ندارد. مردم شبه قاره درگذشته پس از قرآن ،کتابهای گلستان ،بوستان ،مثنوی معنوی مولوی و دیوان حافظ را در مکتب خانه‌ها می‌آموختند. از این رو در این زمان هم با آثار ادبی فارسی ناآشنا نیستند و تا اندازه ای از بزرگان خود آثار فارسی رابه صورت اشعار و امثال شنیده اند ، چون زبان فارسی به قول دکتر اکرم شاه (اکرام) زبان دل است:

ای خوشا لطف بیان فارسی — حرف دل گوید زبان فارسی
هرکه خواهد بر سر خود تاج علم — سر نهد بر آستان فارسی
فلسفه ، هیئت،ریاضی، طب، نجوم — این همه باشد از آن فارسی

نکتهٔ مهم دیگر این که زبان آموزان پاکستانی از میان زبانهای خارجی ، تنها فارسی را در اسرع وقت می توانند بیاموزند. با آموختن فارسی ، زمینهٔ اردو دانی هم قوی‌تر می شود و همچنین درک زبان عربی آسانتر می‌گردد، و فارسی دان معانی آیات قرآن را بهتر درمی‌یابد. پس دورهٔ زبان آموزی فارسی از دورهٔ آموختن زبان های خارجی دیگر نباید کمتر باشد . ولی تجربه نشان داده است که اگر طول زمانی که صرف یادگیری زبان می شود از حد معینی کمتر باشد ، نتیجه مطلوبی به دست نمی آید . در دوره های فشرده برای آموزش زبان فارسی باید دست کم سه روز در هفته، وهر روزی دو ساعت کلاس تشکیل شود و طول دوره هم چهارماه باشد تا در سال بجز تعطیلات تابستانی ، دو دوره را بتوان تشکیل داد. مواد درسی هم بگونه ای باشد که اگر یک نفر شش دوره را به پایان رساند ، تسلط کامل بر زبان گفتاری و ادبی پیدا کند و درتماس با اهل زبان ، روان و آسان صحبت کند و از برگرداندن متون فارسی به زبان مادری خود و برعکس ، دچار مشکلات اساسی نشود. این راه به راستی راه کمال است و به قول شیخ سعدی رحمة‌الله‌علیه: «کسب کمال کن که عزیز جهان شوی».

*****

ادب امروز

ایران

ایرج تبریزی
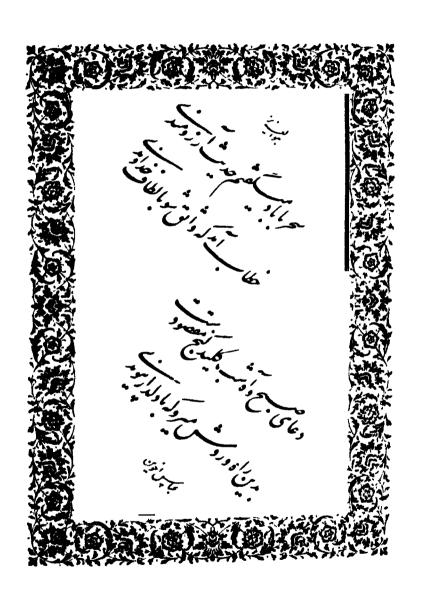
قامت برازنده ادب امروز ایران (۵)

«بسی اندک اند زبان آورانی که گوهر آسمانی سخن را درپای اهریمنان زمانه نریخته و تیغ ستم رابدان صیقل نداده باشند. سعدی یکی از این نادرگان است که اگر گاه زبان به ستایش گشوده، در ساغر زرّین مدح خود جزداروی شفا بخش و گاه تلخ پند و اندرز نریخته است. شعر ونثر فاخر این جهاندیدهٔ انسان شناس صادق همواره پیامی را با خود حمل کرده است که یا از منبع وحی و گنجینهٔ قرآن و حدیث و یا از پرتو دل و احساس صاف وبی غش خود اوست.... شیوه سخن بی تکلّف و شفاف او نیز امتیاز دیگر این آموزگار بزرگ مردمی و محبت است. کلام او چون جوی آب زلالی، ذرهٔ جان مستمع را سیراب می‌کند وبی‌هیچ غبارتصنّع،بردل او می‌نشیند.بسیارند آنهاکه در هردو قلمرو نظم ونثر،سمند فصاحت تاخته اند، اما فقط سعدی است که نظمی روان چون نثر و نثری آهنگین چون نظم پدید آورده و آمیختهٔ شگفت آوری از مضمون وترکیب ومعنی ولفظ در هر دوعرصه فراهم ساخته است.»[1].

کاخ جهان را چوبر افراختند — عرصهٔ جولان هنر ساختند
از هنر خامهٔ صورتگران — شهره شود حسن پری پیکران
در کف بهزاد چوجنبد قلم — لعبتی آید به وجود از عدم
سعدی سعدی که به جادو سُخن — کاخ سخن را ز نو افکند بُن
آنکه حدیثش چو به دفتر نشست — دفتر از او در زر و گوهر نشست
لفظ دری فرّ جوانی گرفت — روی سخن رنگ معانی گرفت

---

۱. بخشی از پیام حضرت آیة الله خامنه ای به کنگره بزرگداشت هشتصدمین سال تولد شیخ مصلح الدین سعدی در ۴ / ۹ / ۱۳۶۳

شــــور کــلامش لب خــــندان دهــد	دل بـــرد، انــده شکــرد ، جــان دهــد
در خــور هــر طــایفه پـندی دهـد	بــر ســر هــر سـلسله بـندی نـهد
گـــفته او مـــنسجم و مــــوجز است	قصه چه خوانـم ، سخنش مـعجز است
دولتش ایـــن بس ز جهـــان آفــرین	کش بــه سـخن گــفته جهــان آفــرین
گــرچــه کسـی غیر خـدا طـاق نـیست	جــفت وی انــدر هــمه آفـاق نـیست

حضرت آیة الله خامنه ای در بخش دیگری از پیام خـود بـه کـنگره بزرگداشت سعدی نتیجه می گیرند که «ادبیات انقلاب برآن نیست که بنـای فرهنگ و ادب تاریخی این کشور را برکنده ، به جای آن چیزی از نو تدارک ببیند... گذشته ادب و هنر ما ، میراث ارزشمندی است که باید ادبیات انقلاب را مایه و توان ببخشد. مشعل هدایتگر شعر و هنر انقلابی ، بر بـام ایـن قـلّه شکوهنده استوار خواهد توانست تا همه آفاق هنر پذیر و سـخن شنـاس را بپوشاند و نور افشانی کند.... لکن حمایت از آفرینشهای شعری و هنری در نظام جمهوری اسلامی ، چیزی الهام گرفته از قـرآن و روش پیـامبر خـدا و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام است و انقلاب اسلامی در محتوای خود جانبدار و حق گزار هنر وادبیات است. ادبیات و هنر به عنوان زبانی برای تعبیر والاترین اندیشه های اسلامی ، در تاریخ اسلام جایگاهی ممتاز داشته و امروز نیز باید داشته باشد »

هنر کلامی :

شک نیست که حسن بیان و کلام آنگاه که از جنبه های هنری برخوردار باشد مؤثرترین سلاح و گاه از شمشیر برنده تر است.

هنر کلامی زاییده فطرت هنرمند است و برآورنده نیازهایی کـه رنگ آسمانی دارند. متاسفانه بسیاری از نادانان ،به زیبایی و هنر به آن جهت روی می‌آورند که حظّی ببرند نه به قصد تعظیم و قدرشناسی از هنر و هنرمند، بل برای التذاذ و خوشی خود و دم غنیمت شمردن ، از این رو عمرهنرمند و افراد خوش ذوق را تباه می کنند و فرصت استکمال برای او باقی نمی گذارند و چه بسا کرامت انسانی او را نیز به غرض و مرض بیالایند:

گـر هـنری سرزمیـان بـرزند — بـی هـنران دست بـدان درزنـند
کـار هـنرمند بـه جـان آورنـد — تـا هـنرش را بـه زبـان آورنـد

چنین اشخاصی مانند آن مرغان گرسنه ای هستند که چون دانه ای می‌بینند بر می‌چینند و فرصت نمی دهند آن دانه بروید و درختی تناور شود و یا خوشه بر آورد و هزاران دانه دیگر از آن نمودار شود ، یا مثل طفلان کوته اندیش اند که چون به بوتهٔ گل می رسند غنچه ها را پر پر می‌کنند؛حال آنکه آدمیان را قبل ازآنکه از زبانشان بتوان شناخت‌ازهنرشان باید شناخت وآنان را تکریم کرد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در همین زمینه نیز سخنی دارند:

«قشر هنرمند از معدود قشرهایی است که بیش از هرکس می خواهد قدرش شناخته شود. اینکه می بینید اینها زود رنج و زود قهر و حساس اند ، به خاطر همین است. بنابر این وقتی با یک نفر صحبت می کنند ومی بینند که او حرف آنها را نمی فهمد ، به خودشان می گویند به کسی که حرف مرانمی‌فهمد چه بگویم ، لذا قهر می کنند ومی روند و به خودشان درد سر بحث و مباحثه نمی دهند»[1]

مستمع چون نیست خاموشی به است — نکته از نااهل اگر پوشی به است

جای افسوس دارد اگر از سخنان رهبر معظم انقلاب درباره شعر وادبیات و هنر بهره نگیریم . زیرا این سخنان تراوش فکری است که سالها در عرصه های گوناگون هنر و ادب ناب غوطه خورده است. به همین لحاظ فرازهایی از سخنان معظم له را بایکدیگر مرور می کنیم. سخنانی که برای بسیاری تازگی دارد و شاید ندانند که این گفته های نغز بر زبان ایشان جاری شده است:

«بارها گفته ام که هر پیامی ، هر دعوتی ، هر انقلابی ، هر تمدنی و هر فرهنگی تا در قالب هنر ریخته نشود ، شانس نفوذ وگسترش ندارد و ماندگار

---

۱. ۲۶ بهمن ماه ۱۳۶۰ ، در گفت و گو با اعضای واحد فرهنگی روزنامه جمهوری اسلامی

نخواهد بود....[1] شک نبایدکرد که‌انقلاب به‌هنر نیازمنداست ....[2] وامروز حرکتی جدی و مستمر برای تعالی هنر جامعه ضرورت دارد،این حرکت را آغاز کنید، دست خدا با شما و حمایت مردم و امکانات کشور در اختیار شماست....[3] زبانی که می تواند پیام انقلاب را به اعماق جامعه رسوخ دهد ، زبان شعر وادبیات است ، زبان هنر است .... تنها چیزی که می تواند این پیام را به نسلهای بعد منتقل کند، همین شعر و هنر و ادبیات است ....[4] هنراین خصوصیت را دارد که به خاطر ملایمت با طبع آدمی ، بی شک در طبع او اثر می کند . هر هنری در طبع آدمی اثر می گذارد.... هنر اثر خود را می گذارد یعنی دل را منقلب می کند....[5] شاعر و هنرمند متعهد، حلّه فاخر خلاقیت خود را جز بر اندام ارزشها و اصالتها نمی پوشاند و این همان معرفت درست از لطیفترین نمود های روح آدمی است....[6] پیام انقلاب باید به زبان شعر و هنر که اصیل ترین و خالصترین زبانهاست منتقل شود ، انقلاب در قالب هنر و ادبیات آسانتر و صادقانه تر از هر قالب دیگری قابل صدور است.»[7]

درباره محتوای هنر هم ایشان مطالب زیادی در پیامها و سخنرانیهای خودگفته اند که جا دارد به چند مورد از آن نیز اشاره شود :

« ترجیع بند معروف « جمال الدین عبد الرّزاق»،ترجیع بند«هاتف» و برخی از شعرهای دیگر،ازلحاظ هنری ممتاز است و واقعاً بعضی در حدّ اوج هنری است. آنچه در مقدمهٔ«نظامی» یا در برخی کتب عرفانی وجود دارد ، یا قصاید«سعدی» درتوحید واخلاقیات اینهاهمه مفاهیم‌اسلامی‌است....[8] بروید

۱.اول تیر ماه ۶۶ ، سخنرانی در مراسم سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی

۲. ۲۷ آذر ۶۳ ، در پیام خود خطاب به کنگره دانشجویی شعر وادب

۲۶.۳ اردی بهشت ۶۳ ، پیام به چهارمین کنگره شعر وادب و هنر

۴. ۱۴ بهمن ۶۵ ، سخنرانی درکنگره شعر شاهد در حسینیهٔ ارشاد

۴.۵ فروردین ۶۵ ، سخنرانی در جمع شعرای مشهد

۹.۶ مهر ماه ۶۴ ، پیام به کنگره شعر و ادب نهضت سواد آموزی خراسان

۱۵.۷ اردی بهشت ۶۴ ، پیام به پنجمین کنگره شعر و ادب

۸. ۲۷ آذر ماه ۶۵ ، گفت وگو با اعضای سومین کنگره شعر وادب دانشجویان سراسر کشور

دنبال اینکه بتوانید سررشته هنر اسلامی را پیدا کنید....[1] آهنگهای قرآن یک هنر اسلامی و یک موسیقی کامل است.[2] درباره قالب هنر هم فرموده اند:

«کار هنر با محتوا پایان نمی یابد.... ظرف نازیبا،مظروف زیبا را زشت جلوه می‌دهد....[3] آنکه جاذبه دارد ، زیبایی است ، زیبایی اگر نبود کسی نگاه نمی کند تاازآنچه درآن وجود دارد،چیزی بفهمد....[4] اگربهترین مضامین دریک قالب شعری بدریخته شود ، اثر مطلوب را نخواهد بخشید.... مضمون خوب بدون تکنیک خوب شعری اصلاً فایده ای ندارد....[5] مخاطب من آن کسانی هستند که می توانند کار هنری فعال و پر تلاش کنند و پیام هنری را ابلاغ کنند. البته باید از قالبهای خوب و تکنیکهای خوب و قابل قبول و قابل ارائه در همه رشته‌هاوشعبه‌های هنراستفاده کنند....[6] باید مایه‌های هنری‌راهرچه‌ممکن‌است قوی کنید،ضعفهای‌مختلف رابرطرف‌کنید،اغماض‌نکنید....[7] استعدادهای جوشان شناخته و تربیت شود و فعلیّتهای فراموش شده و به دست غفلت یا تغافل سپرده به صحنه بازگردانده و نواخته شوند.»[8]

درباره هنر موسیقی نیز ایشان اشارات آگاهانه ای دارند ؛ از جمله:

« دستگاه"شور"یا"ابو عطا"یا"همایون" و امثال آن چطور؟ همه کسانی که حنجرهٔ آنها نوایی را بیرون داده ، یکی از همین دستگاههای دوازده گانه بوده است. پس این حرام نیست و اصلاً موسیقی همین آهنگها و ریتمهای مخصوص است.... غنا یک امر محتوایی است نه یک امر قالبی ، اگر شما بازیباترین ترانه ها یا هر کیفیتی یک محتوای توحیدی را بیان کنید، این حرام نیست. اگر مثلاً باهمان آهنگ متین و موقّر" همایون" و یا یک لحن خیلی عادی

---

۱. ۱۷ شهریور، ۶۱ ، پیام به یاد واره تئاتر ۱۷ شهریور
۲. ۲۹ بهمن ۶۰، گفت و گو بااعضای واحد فرهنگی روزنامه جمهوری اسلامی
۳. ۲۶ اردی بهشت ۶۳ ، پیام به چهارمین کنگره شعر و ادب هنر
۴. ۹ مهر ماه ۶۴ پیام به کنگره شعر و ادب نهضت سواد آموزی خراسان
۵. یکم اردی بهشت ۶۴ ، مصاحبه با معاون سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۶. یکم تیر ماه ۶۴ سخنرانی در مراسم سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی
۷. ۱۵ اسفند ماه ۶۳ ، سخنرانی افتتاحیه تالار حوزه اندیشه و هنر
۸. ۲۳ آذرماه ۶۴ ، پیام به کنگره شعر و ادب نهضت سواد آموزی خراسان

یک چیز حرام و گناهی را بیان کنید ، این غناست ....[1] ساز در مجموعه سرود ، حکم نمک طعام را دارد و لذا نباید زیادی به کار رود. اثر اصلی متعلق به نفس انسان است و این نفس انسانهاست که آن تاثیر اساسی و مضمون همه کس فهم را دارد. انقلاب مابحمد الله در ادبیات و هنر و بخصوص در شعر یک تحول ایجاد کرده است....[2] آن وقتی که هنر باشد ، زیبایی باشد ، شعر تجسّم زیبایی است . پس برای تبیین و تفهیم حقیقت ، شعر باید رشد کند....تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید . این دلها که باز شد ، زبانها هم باز شد ، گنجینه‌های هنر از جانهااستخراج و آشکار شد.... این زیباییهای چشمگیر گوناگون معنوی که همیشه شعرا و اهل زبان و اهل دل به دنبال آنها بودند تا هنر خودشان را به پای آن زیبایی معنوی بریزند. پس آنانکه هنر دارند بریزند در پای این زیباییها....[3] سخن زیبا نشانه ای از خداوند جمیل است و خداوند زیباترین گفته‌ها را که کلام الهی است بربالهای فصاحت و بلاغت نشانده.به پرواز جاودانه در آورده و همهٔ تاریخ را با فروغ درخشان آن ، مستور ساخته است....[4] این سیرهٔ نیکوی اولیاءالله است که ارجمندترین حقایق را در نفیس‌ترین حلّه‌های بیان بر دلهای پاک عرضه کنند و سخن فاخر و برنده خود را همچون ذوالفقاری پیروز بر پیکر سیه کاران دوران فرود آورند....[5] شعر در حقیقت عنصر اصلی ادبیات است.... انقلاب و اسلام به شعر نیاز دارد، کسانی که تصور می کنند انقلاب اسلامی با ادبیات و باهنر سروکاری ندارد بسیار اشتباه می کنند و نمی دانند چه می گویند. این انقلاب بیش از همه به یک ادبیات قوی و فرهنگ غنی نیازمند است.... همهٔ ابزارهای لازم هست ، اما آن هنر برندهٔ تیزی که امروز بتواند این ابزارها را سر هم سوار کند و این ظرف را از محتوای فرهنگی این انقلاب پرکند و ارائه دهد ، وجود ندارد. این مشکل بزرگ ماست

۱. ۲۶ بهمن ماه ۶۰، مراسم دیدار اعضای واحد فرهنگی روزنامه جمهوری اسلامی
۲. ۷ آدر ماه ۶۶، صحبت پس از اجرای برنامه سرود خوانی در استانداری شیراز
۱۴.۳ بهمن ماه ۶۵ ، سخنرانی در کنگره شعر شاهد در حسینیه ارشاد
۴. ۵ آذرماه ۶۵ ، پیام به کنگره شعر جنگ - اهواز
۵. همان مأخذ

و باید دنبالش باشیم....خود اسلام از اول در یک قالب صد در صد هنری ارائه شده و آن قرآن است. قرآن از لحاظ زبان هنری، پدیده ای بی نظیر و استثنایی است.... زبان ما به نحوی است که شاعر غیر فارسی زبان هم .... بار کلمات را در آن درک می کند، یک نمونهٔ بسیار خوب و عالی،"اقبال لاهوری" است که باشعر "حافظ" و"مولوی"آشنا شد و فارسی را از آن طریق یادگرفت.»[1]

یکی از نتایجی که از فرموده های رهبر انقلاب اسلامی می توان گرفت این است که :

هنرتجلی روح و ظهور ناب عواطف و احساسات بشری و لطیفترین نمودهای روان و نافذ ترین و ماندگارترین گرایشهای فطری آدمی است که از بدو تکوین ، خداوند در وجود او به ودیعه نهاده است و فرازهایی که نقل شد به شایستگی قامت برازنده ادب و هنر امروز ایران را ترسیم می کند.

امام خمینی (ره) می فرمود:« تنها باید به هنری پرداخت که راه ستیز باجهانخواران را بیاموزد.»

و حافظ می گوید :

برهنگان طریقت به نیم جونخرند　　　قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

بدیهی است نخستین بهرهٔ هنر کلامی در ارشاد است و هنرمند والا کسی است که به جای شکست و شکایت از تنگنای میدان عمل ، در همان صدف خود با مقتضیات محدودی که دارد، مرواریدهای تابناک بیافریند، یعنی همان مفهومی که اقبال می گوید:

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است　　　در دل شعله فرورفتن ونگداختن است

به طور کلی ادبیات و هنر و به تبع آن ادبیات امروز انقلاب اسلامی ، از دو منبع اصلی سرچشمه می گیرند، یکی ترکیب مفاهیم و دیگری زیبایی ترکیب کلمات و پوشش و چهارچوب آن مفاهیم . منتها این نکته را هم باید در نظر داشت که در سرحد ادب و هنر بخصوص شاهکارهای عرفانی زبان

---

۱. ۲۷ آذر ماه ۶۵ ، صحبت با اعضای سومین کنگره شعر و ادب دانشجویان سراسر کشور - جهاد دانشگاهی

فارسی مفهوم و لفظ ، محتوی و محتوا، عاشق ومعشوق و حتی فرستنده و گیرنده ، همه درهم می آمیزند. به تعبیر یکی از بزرگان :

«در وادی هنر کلامی و هر هنر دیگر ، هنرمند خلاق هم مثل عالم محقق دائماًدرجست و جوی نقش‌ها و پدیده‌های نو و ایجاد گلستان‌های‌تازه‌است، اما غالباً جواب مسئله برای هنرمند مَعلوم نیست، ولی سرخوشی او هم در این نابسامانی و سرگردانی اوست.» به قول حافظ :

یا هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم — یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
هر قطره ای دراین ره صد بحر آتشین است — دردا که این معما شرح و بیان ندارد

همهٔ هنرمندان و ادب پروران و ادب پیشگان انتظار دارند مردم به دقایق هنر آنان بیشتر توجه کنند، به گونه ای که بازار خریداران سخن شناس همواره پرجوش باشد تا هنرمندان ادیب و شعرای سخن شناس که مضامین تازه در ادبیات انقلاب اسلامی یافته‌اند، مجال جلوه گری و آفرینش بیابند. مجال مقایسه و فضل و سبقت در عرصهٔ هنر و ادبیات به آفرینش داعیه داران بسیار کمک می کند.

سیر درعالم‌هنر و ادبیات وشعربسیار زیباست،آدمی به‌خدای می‌گوید این جمال توست که مرا از خود بی خود و شیداکرده است و همان خوشتر که سرمست تماشای تو باشم. اشعار«اقبال لاهوری» و مثنویهای عرفانی و انقلابی و حماسی او که به تعبیری پیامبر هنری معانی اسلامی لقب گرفته، بیش از مثنویهای دیگر گویندگان پارسی زبان جهانگیر شده است. شعر وی در ادبیات انقلاب اسلامی جایگاهی ویژه دارد و هرگز آن را غبار فراموشی نمی گیرد ، انقلاب اسلامی گرد از چهرهٔ شعر اقبال در ایران زدود و آن را به بازار هنر و ادبیات حماسی ، آنهم در عرصه عمل عرضه کرد.

امروزه در ادبیات انقلاب اسلامی و مضامین مرتبط با جنگ تحمیلی دستمایه های اصیل ایثار و شهامت فراوان است، لذا اگر به آن مایه های اصیل فکری بنگرند هرگز قالبهای شعری نقش ایوان تلقی نمی شود . امروزه دیگر کربلاکنارهٔ فرات، و عاشورا روزگمشده در تاریخ نیست ، بلکه این حقیقت را

تداعی می کند که:

پیکـــار عــلیه ظــالمان پــیشهٔ مــاست و اندر ره دوست مُردن اندیشهٔ ماست

هــرگز نــدهیم تــن بــه ذلت، هــرگز در خــون زُلال کــربلا ریشــهٔ مــاست

هیچ کس نمی تواند منکر شود کـه انـقلاب عـظیم اسـلامی ایـران از بزرگترین حوادث قرن و در شمار بزرگترین حوادث دینی - سیاسی جهـان اسلام است. این انقلاب، حدود بیست ماه بعد از پیروزی درگیر جنگی شد که از لحاظ طول زمان و چند و چون کم نظیر بود. پیداست انقلابی با این کیفیت، ادبیاتی در خور خود می خواهد. گاه گمنامان و پاکباختگان بیمانند ادبیات آن را رقم زدند به گونه ای که چکامهٔ آنان رودکی‌وار سر به علیّین سایید.

امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه کاروان سالار این عقیده و ادبیات بود:

« جنگ، جنگ است و همه عزّت و شرف ما در گرو این جنگ است... من بر دست و بازوی توانای شما [رزمندگان] که دست خدا بربالای آنهاست بوسه می‌زنم و بر این بوسه افتخار می کنم».

آیا اگر ادبیات از خدا آغاز شود و به خلق برسد و مانند جویبار بهشتی در سرتاسر وجود مردم سریان و جریان پیداکند و باروبرش پاکی، پاکدامنی، راستگویی، استقلال به نفس، دفاع از دین وکشور و ناموس و مال و جان مردم باشد، صدرنشین همه ادبیات جهان نخواهد بود.؟

آری تنها همان شعری که شاد روان سپیده کاشانی در «همایش بررسی ادبیات انقلاب اسلامی» درباره زنده یاد اقبال لاهوری خواند آنچنان تأثیری کرد که همه را به گریه انداخت و دیدند که چگونه چند بیت شعر قادر است پیوند مستحکم دو ملت برادر ایران و پاکستان را به استواری فریاد کند و بر دلها بنشاند.

پایان

*****

دوبیتی‌های باباطاهر

دلا راهت پر از خار و خسک بی
گذارت برسر چرخ و فلک بی
گر از دستت برآید پوست از تن
برآور تا که بارت کمترک بی

فلک کی بشنود آه و فغانم
به هر گردش زند آتش به حانم
یک عمری بگذرانم با غم و درد
به کام درد نگردد اسمانم

باباطاهر همدانی مشهور به عریان از شاعران قرن
پنجم هجری است از وی دو بیتی‌های عارفانه به
لهجهٔ لری باقیمانده که به فهلویات یا پهلویات
معروف است

عیسی کریمی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

همگام بافرهنگستان(۳)

زبان های بیمار

چون نیک نظر کرد پَر خویش در آن دید
گفتا: ز که نالیم ؟ از ماست که بر ماست !

زبان رانمی‌توان ازتطّورودگرگونی دور نگه داشت.مهم‌پذیرش‌این تطورات در محدوده ای سازگار است. استاد ملک الشعرای بهار در این باره سخن درس آموزی‌دارد :«محال است عصری بر یک زبان بگذرد و تغییری در آن زبان روی ندهد ، منتها باید رعایت یک چیز بشود و آن حفظ پایه و قواعد دستور زبان است که در عین آزادی فنی بایستی از آن غفلت نکرد.یعنی باید هر نویسنده حق داشته باشد بهر طریق که بهتر می داند و با هر لفظ که فصیح تر می پندارد الهامات قلبی خود را نشان دهد ، وقیدی بر دست و پای او نبندند ، منتها ارائهٔ طریق بر طبق دستور و از حیث معنی لغت ، از طریق فرهنگستان و بوسیلهٔ دیگر اساتید بایستی بعمل آید ، و قاعدهٔ عمومی در حفظ و حمایت لغات مادری نیز مانند قواعد صرف و نحو محترم شمرده شود. با این روش امید است نثر فارسی در نتیجهٔ انقلاب سی چهل ساله و مساعی نویسندگان فاضل و زحمتهای گرانبهای اخیر فرهنگستان ــ هر قدر کسی قدر نداند و بیغاره‌براندا ــ دورهٔ‌پرافتخاری رابگذراند، چنانکه در این اواخر ترقی فاحشی که در نثر فاضلانه و بی‌غلط فارسی پیدا شده است این نوید را بمامی‌دهد.»[1]

۱.سبک شناسی ، ج ۳ ، صص ۴۰۷ و ۴۰۸

میان آنچه مراد شادروان استاد محمد تقی بهار رحمة‌الله‌علیه است، تا آنچه که بنام فارسی گفتاری و فارسی نوشتاری، امروزه در دست ما است، تفاوت بسیار است. نوشتهٔ بهار را می توان باور وراهنمایی دلسوزانهٔ آن سخنور، سخندان و سخن شناس دانست که در پایان کتاب سترگ سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی آورده و در واقع رنج خویش را با این کلمات به انجام رسانده است.اگر از فاصلهٔ پنجاه و هشت سالهٔ زمان خود تا زمان کتابت متن بالا ــ ۱۳۱۹ خ / ۱۹۴۰م. ــ و نشیب و فرازهایی که فارسی در این مدت پشت سرنهاده است،چشم بپوشیم و تنها نگاهی به مکتوبات امروز ایران بیندازیم، برای احساس شرم و گناه کفایت می کند. نه اینکه در این سالها و یا امروز، آثار و نوشته‌های فارسی سالم نداشته یا نداریم؛ بدین معنا که برای ملتی که یکی از پربارترین، ارزش‌مندترین و جهانگیرترین فرهنگهای بشری را پا به پای تاریخ پدید آورده و پاس داشته است، نه این آلودگی در زبان زیبنده است و نه عوامل این شرم زدگی در خور گذشت و بخشش اند. در زمانی که به برکت انقلاب اسلامی، فرهنگ وادب جایگاه ویژهٔ خود را یافته است و رهبران انقلاب بویژه حضرت امام خمینی قدس‌الله‌سره‌الزکیه و رهبر معظم انقلاب ادام‌الله‌ظله خود در زمرهٔ ادیبان و سره نویسان و سخن شناسانند، چه جایی برای فرنگی نگاری می ماند؟ و چرا روزنامه ها و مجلاتی که هر یک به گونه ای تبیین کنندهٔ مواضع و آرمان های این انقلاب بزرگ فرهنگی هستند در گرداب چنین کار فرهنگ سوزی افتاده اند؟ افسوس و صد افسوس...

براستی یک «زبان» چگونه بیمار می شود؟ و بیمارکننده آن چه کسی یا چه چیزی است؟ در گفتار پیش، از زبان به عنوان ابزار جابجایی فرهنگ در کشمکش استعمار غرب با جهان اسلام یاد شد. نیز از رخنهٔ واژه های بیگانه در زبان فارسی به موریانه‌هایی‌تعبیر شد که پایه‌های کاخ کهن وبلند آن را می‌جوند. همچنین نمونه هایی از باراندازی و رسوب گذاری خطرناک واژه های بیگانه در فرهنگ جامعه آورده شد تا ارتباط میان بیماری زبان و بیماری

فرهنگ محسوس تر نمایانده شود. اینک به یکی از ملموس ترین عوامل بیماری زای زبان پرداخته شود.

زبان، به عنوان ابزار تبیین و جابجایی فرهنگ، خود نیز ابزارهایی چون رسانه‌های همگانی دارد. در بخش گفتاری (شفاهی) باید از صدا و سیما [رادیو و تلویزیون]نام برد و دربخش نوشتاری (مکتوب)،به‌سراغ روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتابها رفت. از این رسانه ها، نویسنده تنها به چند روزنامه، هفته نامه و ماهنامه دسترسی داشته و برای نشان دادن ابعاد وحشتناک فارسی سوزی‌به‌مطالب‌آنهااستناد جسته‌است.همین دسترسی داشتن‌به‌بخشی کوچک از منابع مورد بحث، آنهم درپاکستان،برای نمایاندن اهمیت رسانه ها در تخریب‌یااحیای یک‌زبان‌کافی‌است.رسانه‌هایی که‌بایدآنهارا«زبان های بیمار» و « سخنگویان نارسا » ی فرهنگ غنی پارسی نامید، منتها با مراتب و درجاتی از شدت و ضعف.

چند یاد آوری ضروری :

الف) نسخهٔ بررسی شده هر مطبوعه، یک نمونهٔ تصادفی از نوع خود است و در گزینش، قصدوعمد ویژه‌ای جزنزدیک‌بودن زمان آن به زمان این نوشتار درکارنیست.

ب) شمار واقعی واژه های بیگانهٔ موجود در صفحات مطبوعات بررسی شده، بیش از آن است که در این نوشته گردآوری شده است.

پ) از آوردن بسیاری از واژه های بیگانه که در فارسی رواج تام یافته، یا برابری فارسی برایشان بکار نرفته، جز مواردی که با دیگر واژه‌ها آمده باشند، خودداری شده است؛ مانند بانک، پست، سینما، فیلم، و ... .

ت) در تقطیع ترکیب ها از نشانه های کوتاه [فا]برای «واژه های فارسی» و [بی] برای «واژه های بیگانه»بهره گرفته شده،و مراد از واژه‌های بیگانه؛ واژه‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و دیگر زبانهای اروپایی است نه زبان عربی یا زبانهای هم ریشه و نزدیک به فارسی.

ث) در بسیاری از ترکیب ها و عبارت ها ، واژه های بیگانه باصدای ـِ فارسی به هم پیوند خورده اند . از این رو در تقطیع ، حرکتِ ـِ جداگانه نشان داده شده است .

ج) در آخر بسیاری از واژه بیگانهٔ مستعمل در فارسی « ی » [: یای نسبت] بکار می‌رود که این حرف نیز در تقطیع ، جداگانه آمده است .

۱. روزنامه ها

۱-۱. روزنامه رسالت (۱۳ شهریور ۱۳۷۵ خ./ ۳ سپتامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۱:سیستم/ ـِ دفاع هوایی [بی.فا.]،کد/ ـِ/پست/ ـی [بی.فا.بی.فا.]،منابعِ/ دیپلماتیک [فا.بی.]،پروژه/ی [بی.فا.]،کادر/ ـِ پرستاری [بی.فا.]،سریال،رژیم.

ص ۲:گروههای/ اپوزیسیون [فا.بی.]، تغییراتِ/ دموکراتیک [فا.بی.]،سیلندر/ پُرکنی [بی.فا.]، ترانزیت/ ـِ کالا [بی.فا.]، پلی کیستیک ، لاپاراسکوپ ، کیست، پلاک ، پارلمان.

ص ۳:یک/ سری [فا.بی.]،دو/ مدل/ سوئیت [فا.بی.بی.]،سوئیت/ ـِ عروس [بی.فا.]، بسیار/ لوکس [فا.بی.]، سالن / ـِ پذیرایی [بی.فا.]، مبلمان/ ـِ/ شیک [بی.فا.بی.]، آشپرخانهٔ/ اُپن [فا.بی.]،چک/ فاکس/ ـِ / بانک/ ـِ کشاورزی [بی.بی.فا.بی.فا.]، پروژه، فاکس، آدرس.

ص ۴:پارامتر/ ـِ دیگر [بی.فا.]، نسخهٔ/ سینما/ یـِ/ سریال [فا.بی.فا.بی.]، پروژه ، پلان ، دکوپاژسکانس، سکانس ،تکنیک، ویدیو پروژکشن.

ص ۵:سی‌سی‌یو،آی سی یو،اورژانس، رادیولوژی ، فیزیوتراپی ، مکانیزم.

ص ۶:پرسنل / ـِ سازمان [بی.فا.].

ص ۷:کانال / سازی [بی.فا.]، شبکهٔ / کابل [فا.بی.]، فیش/ ـِ/ بانکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.- ۴بار] ، سیستم/ ـِ کارا [بی.فا.]،کابل ،پلاک ،آدرس ، تالاسمی ، هموفیلی ، پیشنهادات [نادرست - ۹بار].

ص ۸:سرویس/ و خدمات [بی.فا.]، دنیای/ کامپیوتر [فا.بی.- نام شرکت]، ساعتِ/ ملودی / دار [فا.بی.فا.]، تابلو/ های / وایت برد [بی.فا.بی.]، تجاری / توریستـ/ ـی [فا.بی.فا.]،مرکزِ/ رزرواسیون / ـِ/هتل/ های ایران [فا.بی.فا.بی.فا.] ،

رزرو/ ـِ/ هتل [بی.فا.بی.]، رزرو / ـِ جا،[بی.فا.] کد/ـِ/پست/ ـی [بی.فا.بی.فا.]،ترازوی / دیجیتال [فا.بی.] ، مؤسسهٔ / استاندارد [فا.بی.] ، سالن / ـِ آرایش[بی.فا.] ، محاسباتِ / کامپیوتر / ی [فا.بی.فا.]،پرینتر / های /لیزر / ی [بی.فا.بی.فا.] ،مبل / ـِ/ استیل[بی.فا.بی.]، تاپ دنت [نام شرکت]،سوپر / رایان[بی.فا.ـ نام شرکت]،اتو/بار[بی.فا.ـ نام شرکت]،سالن / های شیروانی[بی.فا.] ، کابینت / ـِ/ اپن [بی.فا.بی.]،کد [۴بار]، گارانتی ، پارتیشن ، باسکول، وکیوم، پوستر ، آدرس ، فاکس،لوکس ،پلاک ، سوله،دیسک ، رفلکس ،شارژکارتریج، موبایل ، فتوکپی، سیستم، تانکر،کامیون،تریلی، مبلمان ، موکت ، ایزوسیل، فوندوله ، ایزوگام ،کنیتکس، رولکس ، پارکت ، سرامیک .

ص ۹:سیستم/ های پیشرفته[بی.فا.]،سیستم/های اعلام حریق[بی.فا.]، وکیوم / ـِ موادغذایی [بی.فا.] ، فرم/ ـِ درخواستِ/ بروشور/ ـِ رایگان [بی.فا. بی.فا.]، موادِ/پایپ [فا.بی.]،پلی /امین[بی.فا.ـ نام شرکت]،تأمینِ/تکنولوژی[فا.بی.]،پروژه / های مختلط[بی.فا.]،علوم/کامپیوتر/ی[فا.بی.فا.]،آیفون / ـِ تصویری [بی.فا.] ، سوپرمارکت / ها [بی.فا.] ،تمام/ اتوماتیک [فا.بی.] ، کادر/ـِ مجرب[بی.فا.] ، کاتالوگ/ های / توریست/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، هتل/ ها و /آژانس/ها [بی.فا.بی.فا.]، کمپ/ های بین المللی [بی.فا.] ، دستگاهِ/ مدرن [فا.بی.]،صنایعِ/کابینت[فا.بی.]، کیت/ـِ آزمایش [بی.فا.]، فکس [۲ بار]، پاساژ، آدرس ، شرینگ پک ،کامپیوتر ، گارانتی ،پلی اتیلن ، استاندارد ،فندوله ، نایلون ، نایلکس ، سلفون ، تراس بافن،آسانسور ، تایپ ، فتوکپی، پلی کپی،پلاک ، لابراتوار ، فیزیوتراپی،بورس، الکترواستاتیک ، سرویس ، پمپ ، انژکتور ، ویلا، نرمال.

ص ۱۲:کنکور/ ـِ مکاتبه ای [بی.فا.]،کادر/ ـِ مجرب [بی.فا.]،نانِ/ فانتزی [فا.بی.] ، دیس / ـِ گردان [بی.فا.] ، دیکتاتور/ ی[بی.فا.]،مانور/ ـِ سیاسی [بی.فا.]،فولادِ/ آلیاژ/ ی [فا.بی.فا.] ، انتقالِ/ تکنولوژی [فا.بی.] ، ساختِ / بویلر[فا.بی.] ،الترامید ، پلی امید گرانول ، سوله ،فاکس، آدرس، ایزوگام،سرویس،جک پالت ، هیدرو لیک،لیفتراک، تکنولوژی ،سمینار ، پروژه، مونتاژ.

ص ۱۳:انتقالِ/ تکنولوژی [فا.بی.]،ارتقای/تکنولوژی [فا.بی.]،ایده آل/ ها[بی.فا.]، نیروگاهِ/ سیکل /ـِ ترکیبی [فا.بی.فا.]، پروژه [۲۲بار]، راندمان .

ص ۱۴:آژانس / ــِ زایر / تور [بی.فا.بی.- نام شرکت]،تور/های زیارتی [بی.فا.]، تور/ هـای هـوایـی[بی.فـا.]،پـارس / تـور[فا.بی.- نـام شـرکت]،کـمیته/ی طب ورزش[بی.فا.]،رکورد/ ــِ جهانی[بی.فا.]،لیگ / ــِ/فوتبـال [بی.فـا.بی.]، سـوپر لیگ/ ــِ/ گلبال [بی.فا.بی.]، سیستم/ها[بی.فـا.]، المپیـاد، فـدراسـیون، آدرس، سانتر، مدال، گزارشات [نادرست]

ص ۱۵:کمیسیون/ ــِ بهداری مجلس[بی.فا.] ، مـصرفِ/ انـرژی [فـا.بی.]، آژانس/ ــِ بین‌المللیِ/ انرژی [بی.فا.بی.]،لیـزر/ درمـانی [بی.فـا.]، کـنترل/ ــِ خونریزی [بی.فا.]، وسیلهٔ/ الکتریکـ/ ی [فا.بی.فا.]، تنگیِ/ میترال [فا.بی.]، بلوک / ــِ شرق [بی.فا.]، جایگاهِ/ استراتژیکـ/ ی[فا.بی.فا.] ، پارس/ متال [فا.بی.- نام شرکت]، پارس/ الکتریک [فا.بی. -نام شرکت] ، کابل/ ــِ البرز[بی.فا.- نام شـرکت]، رادیو الکتریک/ ــِ ایران[بی.فا.- نام شرکت]،لنت ترمز/ــِ ایران[بی. فا.- نام شرکت]، پرمیت [نام شرکت]،افست[نـام شـرکت]،استـاندارد،لاپـاراسکـپی،فـوندکستمی، بورس،تکنولوژی .

ص ۱۶:استراتژی/ ــِ جدید[بی. فا.]، سالن/ ــِ کاخ[بی.فا.]،ارگان/ ــِ دولتی [بی.فا.]، کنفرانس/ ــِ منطقه ای [بی.فا.]، کد/ــِ/ پستـ/ ی [بی. فا.بی.فا.]، ترافیک/ ــِ سنگین [بی.فا.]، فاکس ، تلکس ، لیتوگرافی ، تروریسم ، کاندیداتوری .

۲-۱.روزنامهٔ جمهوری اسلامی (۵ مهر ۱۳۷۵خ./ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۱:رعایتِ/ استاندارد [فا.بی.]، مانور/ ــِ بزرگ [بی.فا.]،کادر/ ــِ نیروهای مسلح [بی.فا.]،طرحِ/ ویدئوکلیپ [فا.بی.] ، پلاک، تونل.

ص ۲:پرسنل/ ــِ نیروی انتظامی [بی.فا.]، باند/ ــِ تهیه و توزیع مواد مخدر [بی.فا.]، پارامتر/ های حاکم [بی.فـا.]، نیـازمندیهای / استراتـژیک [فـا.بی.]، تاکتیکـ/ ی [بی.فا]، سنتی و/ استـاتیک [فـا.بی.]، دبیرِ/ کـنفرانس [فـا.بی.]، دبیرستانِ/ هتل/ داری [فا.بی.فا.]، راهنمایانِ / تور[فا.بی.]، سیستم / ــِ دفـاع مـتحرک [بـی.فـا.]، تیـپ / ــِ تـفنگداران [بی.فـا.]، تـیپ/ ــِ/ هـاورکرافت [بی.فا.بی.]،کماندو،رادیولوژی ، فیزیوتراپی.

ص ۳:کد/ ــِ/ پستـ/ ی [بی.فا.بی .فا.]،کریدور / های حمل و نقل جهانی [بی.فا.]، ویژگیِ/ ژئوپلتیکـ/ ی[فا.بی.فا.]، پرسنل / ــِ ارتش [بی.فا.].

ص ۴:کمیساریا/ ی پناهندگان [بی.فا.]،سمینار،کلینیک،گزارشات [نادرست].

ص ۵:طرحِ / کنترل / ــِ نامحسوسِ / ترافیک[فا.بی.فا.بی.] ،ترمینال / ــِ پروازهای داخلیِ [بی.فا.]، کمیسیون / ــِ مزایده [بی.فا.]، سرامیک ،اسانس .

ص ۶:سمینار / ــِ بررسی ترویج فرهنگ [بی.فا.]،تایپ / شده [بی.فا.]،فرم / ــِ تکمیل شده [بی.فا.]، ایران / مانیتور [فا.بی.- نام شرکت]، کد / ــِ اقتصادی [بی.فا.]،پلاک،اتوبان،تریلی،لوردراپه،ویدئوکلیپ،آدرس،فاکتور، فاکس.

ص ۷:فتوکپی ، سمینار،پیشنهادات [نادرست - ۵ بار در یک آگهی].

ص ۹:سیکل / ــِ ترکیبی [بی.فا.]،پرسنل[۲ بار]،اکسپوز،ترانسفور ماتور.

ص ۱۰:باند /بازی [بی.فا.]،کنکور / ــِ منطقه‌ای [بی.فا.]،ژنتیک،سی تی اسکن.

ص ۱۱:پرسنل / ــِ نظامی [بی.فا.]، مانور / ــِ نظامی [بی.فا.]، دیپلماسی / ــِ فعال [بی.فا.]، سازمانِ /کمیساریا / یِ عالی پناهندگان[فا.بی.فا.]،کنترل.

ص ۱۳: کمیته / ی ملیِ / المپیک [بی.فا.بی.]، کمیته / های ویژه [بی.فا.]، فدراسیون / ــِ / ژیمناستیک [بی.فا.بی.]،فراکسیون / ــِ ورزش [بی.فا.]،ویلچر / رانی [بی.فا.]، تور / ــِ خزر[بی.فا.- نام شرکت]، کورهٔ / الکتریک/ــی ، [فا.بی.فا.] ، شورای عالی / استاندارد [فا.بی.]، سیستم / های مدیریت / سری[بی.فا.بی.]، چیپس / ــِ سیب زمینی [بی.فا.]، آنتن ، مدرن، فدراسیون، ایده آل ، پارکومتر، مترو، موبایل، پرسنل ، سمینار،کپسول ، یونیت.

ص ۱۴:کمیسیون / ــِ سیاست خارجی مجلس[بی.فا.] ، کمیته،مینی تانک .

۳-۱. روزنامهٔ ایران (۷ آبان ۱۳۷۵خ./ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۶م.)

ص ۱:لیسانس ،کامپیوتر.

ص ۲: فتوکپی / ــِ شناسنامه [بی.فا.- ۲ بار]،فتوکپی / ــِ مدرک تحصیلی [بی.فا.]، کد /ــِ/پست/ ــی [بی.فا.بی.فا.-۲بار] ،سازمانِ/ کنفرانس / ــِ اسلامی [فا.بی.فا.] ، پست / ــِ سفارشی [بی.فا.]، بلوک / ــِ/ سفالی [بی.فا.-۳ بار]،ترم / ــِ پاییز [بی.فا.]،فرم / ــِ تکمیل شده[بی.فا.]،فیش / ــِ/ بانکــ/ ــی [بی.فا.بی.فا.] شمارهٔ / کد[فا.بی.] ، پلاک.

ص ۳:کانال / ــِ ارتباط[بی.فا.]، کپی / ــِ مدارک[بی.فا.]، کپی / ــِ جوازکسب [بی.فا.] ، کروکی / ــِ محل [بی.فا.] ،ترم / ــِ آخر[بی.فا.] ، روابط / پارلمانــ/ ــی [فا.بی.فا -۲ بار.] ، استاندارد / های [بی.فا.] ،پلاک[۳ بار]، آدرس .

ص ۴:دیپلمات/ ها[بی.فا.] ، کنفرانس / ــِ اسلامی [بی.فا.-۳بار] ،ترمینال /

ـِ/ آمبولانس / های سازمان[بی.فا.بی.فا.]،آمبولانس / ـِ خصوصی [بی.فا.-۲بار]، پرسنل / ـِ شاغل[بی.فا.]،گیاهان/آپارتمانـ/ ـی [فا.بی.فا] ، شاهین / سرویس [فا.بی.-نام شرکت]،اتو / تک [بی.فا.-نام شرکت]، سوپر /گل [بی.فا.]،رژیم[۱۴ بار]، دموکراسی، اورژانس.

ص ۵:ترافیک / ـِ سنگین [بی.فا.] ، سوپر مارکت / ها[بی.فا.] ، مکانیزم/ ها [بی.فا.] ، هورمون / های رشد [بی.فا.]، فیش / ـِ/بانکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، فاکس، استاندارد ، کنترل،پیشنهادات [نادرست ، - ۲ بار].

ص ۷:بازی های / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.-۲ بار]، رشتهٔ / کامپیوتر[فا.بی.]، فوق / لیسانس / ـِ رشتهٔ / کامپیوتر[فا.بی.فا.بی.] ،شرکت های / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.]، برنامه های / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.] ،حضور و غیاب / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.] ،ذخیرهٔ / گیم [فا.بی.]،سیستم / ـِ/ گرافیکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، سری / برنامه [بی.فا.] ، فریم /ها [بی.فا.]، موزیک / ها[بی.فا.] ،رشتهٔ/ فول کنتاکت [فا.بی.] ، شیفت / ـِ شبانه [بی.فا.] ، فوق /لیسانس[فا.بی.] ، سرویس / ـِ حمل و نقل [بی.فا.]، کارت / ـِ/ پرسنلـ / ـیِ رایگان [بی.فا.بی.فا.]، کد / ایران [بی.فا.- نام شرکت] ، تور /ها[بی.فا.- ۴ بار] ، ویزا /ی [بی.فا.]، رزرو /ـِ/ هتل [بی.فا.بی.]، گرافیک [۲بار]، انیمیشن [۳ بار]، اینترنت،کپی،کپی رایت،مونیتور، لیسانس،تناژ،سمبل، پلاک ، فمنیستی،فاکس. ص ۹ : کمیته [۷ بار].

ص۸:کد/ ـِ اقتصادی[بی.فا.]،کد/ ـِ پستـ/ ـی[بی.فا.بی.فا.]،تحتِ/ لیسانس [فا.بی.] ، مواد/ پروتئینـ/ ـی[فا.بی.فا.] ، سیستم / ـِ تصفیهٔ/ بیولوژیک[بی.فا.بی.]، هتل / ها[بی.فا.]،تونل/ ـِ انجماد [بی.فا.]، ارگان / ها[بی.فا.]، کنسانتره / ی دامی [بی.فا.- ۵ بار]، خوراکِ / پلت/ شده [فا.بی.فا.] ، پلاک [۲بار] ، اتوماتیک ، تکنولوژی، کنسرو، سوسیس ، کالباس ، سرویس ،فرمولاسیون .

ص ۱۰:تور/ ها[بی.فا.] ، خدماتِ/ ویزا[فا.بی.] ، آژانس / ـِ منظومه [بی.فا.-نام شرکت]، گارانتی ، فاکس ،کنکور ، فیش ، فرم ، فتوکپی، تور ، هتل .

ص ۱۲:فیش /ـِ/ بانکـ/ ـی [بی.فا.بی .فا.]، فرم [۳ بار]، بروشور،ارکستر، کلاسیک ، تئوری ،پیشنهادات [نادرست - ۲ بار] .

ص ۱۳:کد/ ـِ/ پستـ/ ـی[بی.فا.بی.فا.]،پایلوت / ـِ صنعتی[بی.فا.]،آدرس، پلاک ،تکنولوژی. ص۱۴:آپارتمان / ها[بی.فا.]،استاندارد،آدرس ، پلاک ، ویلا.

ص ۱۵:استاندارد/ها[بی.فا.- ۲ بار]،المپیاد / ـِ/ کامپیوتر[بی.فا.بی.]، سیستم

/ها [بی.فا.- ۴ بار]،تئوری / ها[بی.فا.]،کنترل / ـِ کیفیت[بی.فا.]،آدرس، پلاک .
ص ۱۶:کنسرو / سازی [بی.فا.]،المپیاد / ها[بی.فا.]،استاندارد،افست،فاکس .

۴-۱. روزنامهٔ اطلاعات (۲۴ آبان ۱۳۷۵ خ./ ۱۴ نوامبر ۱۹۹۶م.)
ص ۲:ریل /گذاری [بی.فا]، خطوطِ / مترو [فا.بی.]، مترو، مانور.
ص ۳:ورقِ / رول [فا.بی.]، ایر /نت [فا.بی.- نام شرکت، کوتاه شدهٔ «ایراننت ورک »] ، رزرو / ـِ/ آدرس / ـِ/ الکترونیکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.بی . فا.] کمیسیون / ـِ فروش [بی.فا]، فرم / ـِ ذیل [بی.فا.]، وینچ ، هیدرولیک ،آدرس ، پیک نیک ،شـاسی ، نئوپان ، فیبر، تایپ ، آپارتمان ، اینترناش ،فکس ، فتوکپی .
ص ۴:کد / ـِ اقتصادی [بی.فا.]،لیفتراک / ـِ برقی [بی.فـا.]،کپی / ـِ مدارک [بی.فا.]، سازمانِ / ترمینال / ها [فا.بی.فا]، فروشگاهِ / فتو / سنتر [فا.بی.بی.]، فلایر / ـِ شستشو [بی.فا.]،فیلتر،بوفه،ساندویچ،کیوسک،کمیسیون،تایر،تـیوب، رابـر، استاندارد ، فرگن ، کاردینگ ،رینگ ،باسکول ،لینتو ، پیشنهادات [نادرست].
ص ۵:سازندهٔ/ لابراتوار/های زبان[فا.بی.فـا.]،دانشگـاه‌جامعِ /تکـنولوژی [فا.بی.]،الکتروموتور/های /مینی واش[بی.فا.بی.]،الکترود / ـِ/موتور[بی.فا.بی.].
ص ۸:پروژه / ی تمام[بی.فا.]،استادیوم. ص ۹:کانال / ـِ سرباز معلم[بی.فا.].
ص ۱۰:کادر / ـِ فنی[بی.فا.]، کادر / ـِ هیأت علمی [بی.فـا.]،کـمیسون / ـِ مزایده [بی.فا.]،فوقِ / لیسـانس[بـی.فـا.]،لیسـانس ، فـتوکپی، پـلاک، مکـانیک، استابلایزر،آدرس،فرم.
ص ۱۴:سیستم /ـِ نوینِ / کنترل / ـِ کیفی [بی.فا.بی.فا.]،سیستم / ـِ خشک کن [بی.فا.]، سیستم / ـِ حمل ذوب [بی.فا.]، سیستم / ـِ خلاء [بی.فا.]،سیستم / ـِ/ پنوماتیک [بی.فا.بی.]، تجهیزاتِ/ کنترلـ/ ـی [فا.بی.فـا.]،سـاژر/ ـِ نـیمه / اتوماتیک [بی.فا.بی.]، کورهٔ / واگنـ/ ـی [فا.بی.فا.]، انتقالِ / تکنولوژی [فا.بـی.]، ماشین / ـِ/ مدرن [بی.فا.بی.]،کـنترلـ/ ـی / مـدرن [بـی.فـا.بـی.]، پـیست / ـِ دوچرخه سواری[بی.فا.]،منوریل ،کلدباکس، هات باکس ، مونتاژ،مانی پلاتور، کوانتومتر ، آنالیز، متالوگرافی، یونیورسال ، آلتراسونیک ، فیکسچرکنترل، فرز، کپی،فاکس،پلاک.
ص ۱۶:باند/ های / مافیا[بی.فا.بی.]، کمیسیون / ـِ ویژه [بی.فا.]،باجه / های / پُستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، تقاضا نامهٔ / کامپیوتر / ی [فا.بی.فـا.]، پارس / مولی

بدن [بی.فا. -نام شرکت]،پارلمان، کنفرانس، فرم، آدرس.

ص ۱۷:کادر/ ـِ افسری[بی.فا.]، کد/ ـِ/ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، فیش/ ـِ واریز پول [بی.فا.].فتوکپی، فرم،آدرس.

ص ۱۸:ثبت نامِ/ کامپیوتر/ ی [فا.بی.فا.]، فرم، لیسانس.

ص ۱۹:ترم/ ـِ تحصیلی [بی.فا.]،بورس / ـِتحصیلی [بی.فا.]،کد / ـِ شهرستان ، [بی.فا.]کمیسیون ،پلاک .

ص ۲۰:پروژه/ ی مسکونی [بی.فا.] ، بورس/ ـِ تحصیلی [بی.فا.]، فوقِ/ لیسانس [فا.بی.]، پلاک/ ـِ زمین [بی.فا.]، پلاک[۲ بار]،کمیسیون،تستر ترانک دیجیتال ، ویلا ، انیمیشن، آپارتمان ،تایپ، کامپیوتر،پیشنهادات[نادرست].

اطلاعات ضمیمه (۲۴ آبان ۱۳۷۵خ. / ۱۴ نوامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۱:حروف چینی /کامپیوتر/ ی[فا.بی.فا.].

ص ۴:کانال/ ـِ مانش[بی.فا.بی.]،کنترل.

ص ۵:سازمانِ/ گانگستر/ ی [فا.بی.فا]،نظامِ/ دموکراتیک [فا.بی.]،پارلمان.

ص ۶:سیستم/ ـِ/ کاپیتانـ/ ـی [بی.فا.بی.فا].

ص ۷:سرویس/ ـِ فرهنگی[بی.فا]، سمینار/ ـِ آموزش [بی.فا].

۵-۱. روزنامه سلام (یکم آذر ۱۳۷۵ خ./ ۲۱ نوامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۱:پروژه / ی / پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]. ص ۲: بن/ ـِکارگری [بی.فا.].

ص۳:سرویس/ ها[بی.فا.]،کنترل/ ـِ قیمتها[بی.فا.]،پلاک،لیسانس ، لیست،

ص۴:سرویس / ـِ خبر[بی.فا.]. ص۵:استراتژی/ ـِ تجاوزکارانهٔ امریکا [بی.فا.]. ص۶:دیپلمات ، فرمول ، آپارتمان ، مدل،کنفرانس.

۶-۱. روزنامه کیهان (۲۶ آذر ۱۳۷۵خ / ۲۱ نوامبر ۱۶ دسامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۱:کمیته/ ی سیاستگزاری [بی.فا.]، مانور/ ـِ دریایی [بی.فا.]،پرس/ ـِ/ کارت [بی.فا.بی.]،کمیسیون، فتوکپی، زیراکس ، اوزالید ، ترانسپارانت ، فرمایشات [نادرست].

ص ۲:سالن / ـِ صنعتی[بی.فا.] ، جرقهٔ/ فرکانسـ/ ـی [فا.بی.فا.]،اپراتور/ ـِ/ دراژه [بی.فا.بی.]،اپراتور/ ـِ دستگاه[بی.فا.]، کپی/ ـِ سند [بی.فا.]،تکنسین/ـِ/

مکانیک [بی.فا.بی.]، تکنسین / ـِ آزمایشگاه [بی.فا.]،چاپ / فلکسو / و / لمینیت [فا.بی.فا.بی.]،استاندارد /ها[بی.فا.]،نوارِ / کاست [فا.بی.]،یک / سری [فا.بی.]، نقاشی / گرافیکـ/ ـی [فا.بی.فا.]، مخبرِ / کمیسیون / ـِ سیاستِ خارجی مجلس [فا.بی.فا.]،پوستر، اپراتور ، اکسترودر ،باسکول ، فاکس .

ص ۳:لیسانس / ـِ حسابداری[بی.فا.]،کادر / ـِ/پرسنل[بی.فا.بی.]،مدیرِ / کنترل [فا.بی.]، کارگرِ / پرس / کار [فا.بی.فا.]،شیفتِ / ـِ شب[بی.فا.]، سوله، پارکینگ، ایرواشر ، یونیت،هیتر،پروفرم،مانسمان،استینلس‌استیل، فاکس، پلاک، فرمایشات [نادرست].

ص ۵:شانس / ـِ ورود [بی.فا.]، چارتر / ی فوری [بی.فا.]،کنکور / ـِ آزمایشی [بی.فا.]،تکنسین / ـِ/ الکترونیک [بی.فا.بی.]، کادر / ـِ کارشناسی [بی.فا.]،فوقِ / لیسانس [فا.بی.- ۲ بار]، متین / اسکن[بی.فا.-نام شرکت.] ، کد / ـِ اقتصادی [بی.فا.]، محاسباتِ / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.]، رستوران / ـِ غذاخوری [بی.فا.]،ترمینال / ـِ مسافری [بی.فا.]، فیش / ـِ واریز [بی.فا.]، لوتوس[نام شرکت]، چی توز [نام شرکت]،تور[۲بار]،لیسانس [۲بار]،فاکس [۲بار]، هتل[۲بار]، ویزا[۲بار]، کمیسیون،واترپروف،واتراستاپ،کیورینگ،نئوپرین،سلفون،نایلون،نایلکس، سیلک‌اسکرین،تامپو،نئوپان ، تست ، کنکور ، فایبرگلاس، ایزوله ،کد ، سوله، استاندارد،آمپلی فایر،مانیتور،فرم،آژانس،ایزوگام ، متراژ ، آدرس ،سن ستاپ ، سن ایچ، آرشتیکت ، فتوکپی،پاساژ،آپارتمان ،پیشنهادات[نادرست - ۲بار].

ص ۶: سیستم /ـِ/ بانکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، سیستم / ـِ آبیاری قطره ای [بی.فا.]، سیستم / ـِ انحصاری [بی.فا.]، فاز / ـِ اول [بی.فا.] ، سوبسید / ـِ/ پرسنل [بی.فا.بی.]، پرسنل ، ویلا ، کابینه، بویلر .

ص ۸:نگرشِ / سیستمـ/ ـیِ قابلِ / کنترل [فا.بی.فا.بی.]،ادارهٔ / لجستیک [فا.بی.]، کمیته / ی سیاستگزاری [بی.فا.]، کد / ـِ اقتصادی [بی.فا.]، پترو / صنعت [بی.فا.- نام شرکت]، ساختمانِ / اچ /ـِ بزرگ [فا.بی.فا.]، فیش /ـِ واریزی [بی.فا.]، فتوکپی / ـِ شناسنامه [بی.فا.]،کد، فوندوله، فاکس ،آدرس ، سوله ،فیش، مدل ، سیستم ، سیلندر ، فریزر، پارکت ، رادیاتور ،کپسول ، پیشنهادات [نادرست - ۲ بار]،سفارشات [نادرست].

ص ۹:کنترل / ـِ/ پروژه / های / سیویل [بی.فا.بی.فا.بی.]،ترم / ـِ جدید [بی.فا.]، مرکز تحقیقاتِ / کامپیوتر / و / الکترونیک [فا.بی.فا.بی.]، مبانیِ /

کامپیوتر / و / سیستم / ـِ عامل [فا.بی.فا.بی.فا.]،انیمیشن / ـِ/ کامپیوتر / ی [بی.فا.بی.فا.]، آموزشِ / کامپیوتر [فا.بی.]،لیسانسیه / ی مامایی [بی.فا.]، فیش / ـِ واریزی [بی.فا.]، فیش / ـِ/ بانک / ـی [بی.فا.بی.فا.]، کمیسیون / ـِ مناقصه [بی.فا.]، تکنولوژی / ـِ رنگ [بی.فا.]، تکنسین / ـِ/ مکانیک [بی.فا.بی.]، ضایعاتِ /باکالیت / ـی [فا.بی.فا.]،پروژه [۲بار]، آدرس [۲بار]، پلاک [۲بار]،فاز، فرم، فاکس ، استاندارد ،پیشنهادات [نادرست].

ص ۱۰:نانِ/ فانتزی [فا.بی.]،مهندسیِ /متالوژی [فا.بی.]، کمیته / ی ملی آبیاری [بی.فا.]، کمیته / ی کشوریِ کاهشِ مرگ و میرِ مادران و نوزادان [بی.فا.]، بلوک / های /[Bبی.فا.بی.]، قطعاتِ/ اکسل / ها [فا.بی.فا.]،سیستم / ـِ سوخت رسانی [بی.فا.]، سیستم / ـِ/ ترمز [بی.فا.بی.]، سیستم / ـِ فرمان [بی.فا.]،کادر / ـِ هیأت علمی [بی.فا.]، کپی / ـِ مدارک [بی.فا.]،فتوکپی / ـِ مدارک [بی.فا.]،باند / ـِ سرقت [بی.فا.]،پارک پرنس [نام شرکت] ، آپارتمان، آدرس ،پارکینگ ، ایمونولوژی ، فاکس، فرم.

ص ۱۱:سیستم / ـِ حفاظت و اطلاعات [بی.فا.]، فاکتور / ـِ رسمی [بی.فا.]، فرانشیز / ـِ درمان [بی.فا.]، کنسرو / ـِ ماهی [بی.فا.]، پلاک / ـِ جعلی [بی.فا.]، پمپ ، موتور پمپ .

ص ۱۲:سیستم / ـِ اقتصادی [بی.فا.]،آکادمی / ـِ نظامی [بی.فا.]،کنترل، پارلمان ،کابینه ، ژنرال ، لیست ، دموکراسی ، دیپلمات .

ص ۱۳:کادر / ـِ خدمات [بی.فا.]، کادر / ـِ مجرب [بی.فا.]،کادر / ـِ/ پرسنل / ـی [بی.فا.بی.فا.]، نمایندهٔ / سرویس [بی.فا.]، رول / ـِ چوبی [بی.فا.]، رول / ـِ فلزی [بی.فا.]، گالن / ـِ/ پلاستیک / ـی [بی.فا.بی.فا.]، اجرایِ / سیستم / ها [فا.بی.فا.]، کنترل / ـِ/ پروژه / ی [بی.فا.بی.فا.] ، فوقِ / لیسانس [فا.بی.]، کد / ـِ اقتصادی [بی.فا.]، صحافیِ /لوکس [فا.بی.]، تیم / ـِ تک / اسپرت [بی.فا.بی.]، رشتهٔ / تورینگ / ـِ یک نفره [فا.بی.فا.]، پروتکل / ـِ ورزشی [بی.فا.]، فدراسیون / ـِ شمشیربازی [بی.فا.]، تاکتیک / ـِ ایستگاهی [بی.فا.]، شوت / ـِ تماشایی [بی.فا.]، ویزا، هتل ، آپارتمان ، اکسپرس، فرم ، آدرس ، کامپیوتر ، نایلون ، لیسانس ، دپو، رکورد، پنالتی ، هافبک ، تکنیکی ، لیگ، سفارشات [نادرست]، پیشنهادات [نادرست].

ص ۱۴:پروژه/ ی[بی.فا.]،پروژه / ها[بی.فا.]،کمیسیون/ ـِ سیاست خارجی مجلس[بی.فا.]،کمیسیون / ـِ بانوان[بی.فا.]،تیتر / ـِ درشت [بی.فا.]، استاندارد / ها [بی.فا.]بورس / ـِ تهران [بی.فا.]،کنفرانس،رادیولوژی ، سمینار،تکنولوژی.

ص ۱۵:کادر / ـِ مالی[بی.فا.]، قالبِ / دایکاست[فا.بی.]، مجتمع / ویلا/ یی [فا.بی.فا.]، فیش / ـِ / بانک/ ـی [بی.فا.بی.فا.]، پروژه / ی / فاز / ـِ دوم [بی.فا.بی.فا.]، سری / ـِ/ بن /ـِ کارگری [بی.فا.بی.فا.]، معاونت حقوقی و / پارلمانـ/ ـی [فا.بی.فا.]،اپراتور/ ـِ/ کامپیوتر[بی.فا.بی.]،تایپ/ ـِ فارسی [بی.فا.]،فاراتل[نام شرکت]،باند،اتوکد،آکواریم،پلانتاریوم،اکوسیستم، فرم، تور، تاکسیدرمی،تکنولوژی ، وایرکات ، لیسانس ، آدرس ، پیشنهادات[نادرست].

ص ۱۶:کد/ ـِ/ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]،پارلمانـ/ ـی [بی.فا.]،کادر / ـِ مجرب [بی.فا.]، مانور/ ـِ دریایی [بی.فا.]، سمبل ، کادر ، لیسانس ، آدرس، فاکس ، رژیم ، تروریسم .

۷-۱.روزنامهٔ همشهری (۱۸ دی ۱۳۷۵ خ./ ۷ ژانویه ۱۹۹۷م.) [شمارگان : ۳۰۶۰۰۰تا]

ص ۱:پروژه/ ی طراحی [بی.فا.]،ارگان / ها [بی.فا.] ، کاغذِ/ اسکاچ [بی.فا.]، نوارِ/ کاست [فا.بی.]،به/ مارک/ ـِ [فا.بی.فا.]،یک / پارتی [فا.بی.-۷بار]،کنترل [۳ بار]، آدرس ، مدل ، کانتینر، لوستر ،رینگ ،کامپیوتر ، مونیتور.

ص ۲: فاز / ـِ دوم [بی.فا.]، سالن / ـِ/ سینما/ ی [بی.فا.بی.فا.]، سرویس / ـِ سیاسی [بی.فا.-۷ بار]باند، اتوبان ، کنترل ،آسانسور ،پکیج یونیت، پارکینگ ، آدرس ،استاندارد.

ص ۳:سرویس / ـِ شهری[بی.فا.ـ ۸ بار] ، سیستم /ـِ/کابلـ/ ـی [بی.فا.بی.فا] ، بارِ/ ترافیک [فا.بی.] ، کاغذِ/ رول [فا.بی.] ،چاپ / فیش[فا.بی.] ، سایز / ـِ/ A4 [بی.فا.بی.]، کامپیوتر /ها[بی.فا.] ،هتل / ها [بی.فا.]،آژانس /ها[بی.فا.] ،سوپرمارکت / ها[بی.فا.] ، رستوران /ها[بی.فا.] ،رستورانـ/ ـی [بی.فا.] ، مهندسیِ / پلیمر[فا.بی.]، مهندسیِ / مکانیک [فا.بی.] ، یک / سری [فا.بی.] ،فلکس / ـِ غلات [بی.فا.]، سیریال / های صبحانه ای [بی.فا.]، صندوقِ/ پستـ/ ـی [فا.بی.فا.- ۳ بار]، کد/ ـِ/ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ، انفورماتیک / ـِ ایران [بی.فا.- نام شرکت] ،فکس [۲ بار]، ایزولاسیون ،کورن فلکس، ژورنال،کپی،رستوران،گالینگور،لیسانس،

سفارشات [نادرست]،پیشنهادات [نادرست].

ص ۴:سرویس / ـِ اقتصادی [بی.فا.- ۴ بار]،تور / خزر [بی.فا.- نام شرکت] ، باند / ـِ فرود [بی.فا.]،تجهیزاتِ / کنترل / ـِ / ترافیک / ـِ هوایی [فا.بی.فا.بی.فا]، سالن/ ها [بی.فا.] ، تلفن / ـِ/ رزرو [بی.فا.بی] ، ترازوهای / الکترونیک [فا.بی] ، تلفکس ، فکس ، ترمینال ، پارکینگ ،فدراسیون ، سلف سرویس .

ص ۵:استاندارد / ـِ بین المللی [بی.فا.] ، سرویس / ـِ ساده [بی.فا.]، سرویس / و نگهداری [بی.فا.] ، کنترل / ـِ کیفیت [بی.فا.]، سیستم / ـِ حمل و نقل [بی.فا.] ، پارس / تلفن [بی.فا. - نام شرکت] ، تکنسین / ـِ/ الکترونیک [بی.فا.بی. - ۲ بار] ، دیجیتال ، الکترونیک ، فایل،کپی،فکس ، تلفکس ، ترسبافان، سلوفان ، نایلون .

ص ۶:پمپـ/ ـی [بی.فا.]، پودر/ان [بی.فا. - نام شرکت]، ویفر / ـِ/ شکلاتـ/ ـی [بی.فا.بی فا.]، سرویس / ـِ خدماتی [بی.فا.] ، ماشین / ـِ/ فرز [بی.فا.بی.] ، استاندارد، لابراتوار ، شیک ، تکنولوژی ، راک [نام یک نوع گوشواره است ، ۲۲ بار دریک آگهی]، دکوراسیون ، مانسمان ،کنکور ، آدرس ، فکس ،تور ، ویفر ، سفارشات [نادرست] .

ص ۷:سازمانِ/ ترمینال/ ها[فا.بی.فا. - ۳ بار]،ترمینال / ـِ جنوب [بی.فا.- ۸ بار]،ترمینال / ـِ غرب [بی.فا. - ۳ بار] ، ترمینال / ـِ شرق [بی.فا.]، غرفهٔ / رستوران [فا.بی.]، غرفهٔ / آمپر / سازی [فا.بی.فا.] ، پارک / سوار [بی.فا.]، فرم / ـِ مشخصات [بی.فا.] ، کمیسیون / ـِ مزایده [بی.فا.]، فروشِ / بن [بی.فا.] ، ، سیستم/ های [بی.فا. - ۴بار]، ارگان / ـِ اجرایی [بی.فا.]، پلاک[۲ بار]،دموکراسی [۷ بار] دموکراتیزه، دموکراتیک ،کیوسک ، تلفکس، پیشنهادات[نادرست - ۲ بار].

ص ۸:اسپاگتی ، استاندارد ، فاکس ، فرم .

ص ۹:پنیرِ/ فتا [فا.بی]،پنیرِ/ بری [فا.بی]،پنیرِ/ کمبرت[فا.بی]،پنیرِ/ پیتزا [فا.بی]،پنیرِ/ موزادولا[فا.بی]،نوشابه های/پروتئینـ/ ـی [فا.بی.فا.]،فرموله /کردن [بی.فا.]، دسر/های/ پروتئینـ/ ـی [بی.فابی.فا.] ، فاکس، تلفکس.ویفر ، تافی .

ص ۱۰: حضوروغیابِ/ کامپیوتر/ی [فا.بی.فا]،کارت/ ـِ/پرسنلـ/ ـی [بی. فا.بی.فا.]،کد/ایران[بی.فا.- نام شرکت]،کد/ ـِ/اقتصادی[بی.فا.]،شاسی / ـِ کاروان [بی.فا.]،کمپرسور[۲ بار]،کانتینر،کاست،کنترل،لیسانس،ژنراتور،سرامیک.

ص ۱۱:فولادِ/آلیاژ/ی [فا.بی فا. - ۵ بار]،استاندارد/ ها [بی.فا.]، پرس / ـِ قالب [بی.فا.]، تست / ـِ/ اولتراسونیک [بی.فا.بی.]، کپی / ـِ/ فرم [بی.فا.بی.] ، رفعِ / استرس [فا.بی.] ،دورهٔ / ان.ال.پی [فا.بی.] ، کنکور /ـِ هنر [بی.فا.]،کنکور / ـِ آزمایشی [بی.فا.]، تئوری /ـِ موسیقی [بی.فا.]،تئوری /ـِ/ تئاتر [بی.فا.بی.] ، کارگردانیِ /تئاتر [فا.بی.] ، فاکس [۲ بار]، آدرس [۳ بار]،تست [۶ بار]، سولفژ، هارمونی، سیستم ، استاندارد،تکنولوژی ، سمانته ، دیسک، رینگ ،ترم ، گرافیک ، مینیاتور، گریم.

ص ۱۲:عواملِ / ژنتیک [فا.بی.] ، مجتمع صنایعِ / کامپیوتر [فا.بی. - نام شرکت ، ۴ بار] ، بازارِ / کامپیوتر [فا.بی.]،متقاضیان/ کامپیوتر [فا.بی.]، دستگاه / کامپیوتر [فا.بی.]،فیش / ـِ خرید / کامپیوتر / [بی.فا.بی.] ، پیش فروشِ /کامپیوتر/ ها [فا.بی.فا.]، شرکت های / کامپیوتر / ی [فا.بی.فا.] ، محاسبات / کامپیوتر / ی [فا.بی.فا.]، استاندارد/ها [بی.فا.-۲بار]، صنایعِ / انفورماتیک [فا.بی.]، ارگان/ ها [بی.فا.- ۲بار]، فرم / ـِ ذیل [بی.فا.] ،فرم /ـِ ثبت نام [بی.فا.]،فتوکپی /ـِ/فیش /ـِ پرداخت [بی.فا.بی.فا. - ۲ بار]،پست/ـِ سفارشی [بی.فا.] ، آدرس [۲ بار]،پلاک [۴بار]، کد ، فاکس [۲ بار]،گارانتی ، کنسرسیوم .

ص ۱۳: سرویس / ـِ ورزشی [بی.فا.- ۵ بار]، سالن /ـِ ورزشگاه [بی.فا.]، فتوکپی / ـِ رنگی [بی.فا.]،پوستر/ ها[بی.فا.]، فدراسیون [۱۳ بار]،کنفدراسیون ، لیگ ، سالن ، آدرس ،کنترل.

ص ۱۴:باند / ـِ سرقت [بی.فا.]،المپیاد / ها [بی.فا.-۵بار]،سرویس [۴ بار]،

ص ۱۵:پارس / الکتریک [فا.بی.- نام شرکت]،کد / ـِ اقتصادی [بی.فا.]، فرز/ها[بی.فا.]، ارگان / ها [بی.فا.]، فیلم / ـِ/ رادیوگرافی [بی.فا.بی.] ،سر / ساکشن [فا.بی.]،باندینگ /ـِ نوری [بی.فا.]، اصلِ / فیش [فا.بی.]، منبعِ / دیپلماتیک [فا.بی.] ، رژیم،پارلمان، پلاک ، ترور، آدرس، کروکی ،کمپانی، کمپوزیت لایت کیورکلتن ،کمپوزیت سلف کیورکلتن .

ص ۱۶:کد / ـِ/ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ،صندوقِ / پستـ/ ـی [فا.بی.فا.] ، مهندسِ / مکانیک [فا.بی.]،بن / ها [بی.فا.]،تیتر / ـِ گزارش [بی.فا.] ، دیکتاتور / ها [بی.فا.] ، تکنولوژی /ـِ/ الکترونیک [بی.فا.بی.] ،سالن /ـِ/ ترانزیت [بی.فا.بی.] ، سمینار [۲ بار]، فرم،کامپیوتر، بولوار.

۲. هفته نامه ها

۱-۲. هفته نامه زن روز (شماره ۱۵۷۳ ، ۲۴ شهریور ۱۳۷۵خ./ سپتامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۲:آرشیو / ــِ زن روز[بی.فا.]،آرشیو / ــِ مجله[بی.فا.].

ص ۳:سیستم / ــِ جدید [بی.فا.]، کد / ــ/ پست/ ــی [بی.فا.بی.فا.]، تلکس .

ص ۶:کمیته / ی حفاظت [بی.فا.]، استراتژی / ــِ مشارکت [بی.فا.]، پارلمان.

ص ۷:کمیسیون / ــِ آموزش و پرورش[بی.فا.]،کنترل.

ص ۱۲:کلینیکـ/ ــی [بی.فا.]، نیمه / مدرن[بی.فا.] ، انستیتو / پزشکی[بی.فا.]. ـ

ص ۱۳:کلینیک / های جسمانی [بی.فا.]، کلینیک / های ژنتیک [بی.فا.بی.] ، کلینیک / مشاوره[بی.فا.]،سیستم /ــِ بهداشت [بی.فا.]،تئوری / ها[بی.فا.]،مترون .

ص ۱۴:مراکزِ / ژنتیک[فا.بی.]،کارهای / کلیشه / ای [فا.بی.فا.]، لیسانسیه،کلینیک.

ص ۱۵:سیستم / ــِ بهداشت[بی.فا.] ، سیستم / ــِ استقلال [بی.فا.]، سرویس / ــِ ایاب و ذهاب [بی.فا.]،دو/ شیفت [فا.بی.]،فوقِ / لیسانس[فا.بی.] ،لیسانسیه /ی پرستاری [بی.فا.].

ص ۱۸: تغییرات/ متابولیک/ ــِ/ هورمونی [فا.بی.فا.بی.]، آنرمالی / های مادرزادی [بی.فا.]،ایمونولوژی ، سندرم ، فیزیولوژیک .

ص ۱۹:اثراتِ / هورمونی[فا.بی.] ، تیپ / ــِ عضلانی[بی.فا.] ،آنابولیک استروئید ، اسکات، تستوسترون ، فیزیولوژی .

ص ۲۰:سیستم / ــِ حمل و نقلِ / ترمینال[بی.فا.بی.] ، سیستم / خروجی و ورودی [بی.فا.]،پارک / سوار[بی.فا.] ، سرویس / دهی[بی.فا.] ، رانندهٔ سرویس [فا.بی.] ، ترافیک، گزارشات [نادرست]. ص ۲۴:بوکس،بوکسور،سوپ.

ص ۲۱:ترمینال / ــِ شرق [بی.فا.]، کادر / ــِ پرستاری [بی.فا.]، شیفت / ــِ شب [بی.فا.]، کلینیک / ــِ ویژه [بی.فا.]، سرویس ، لیست.

ص ۲۶:اسپری / ــِ معطر[بی.فا.]،تومور، سینوزیت .

ص ۲۷: تحتِ / کنترل[فا.بی.] ، بیماری های / متابولیک [فا.بی.]،ارتودنسی ، پروتز، بریج ، پارویتس ، سمپاتیک ، پاراسمپاتیک ، پتیالیزم، اگزراوستومیا.

ص ۳۲: سرو / کنید [بی.فا.-۳ بار]،دیس ،ترموستات ، املت .

ص ۳۳:آسم ، اسانس ، رکورد . ص ۳۵: سیستم [۶بار]، فیزیولوژی.

ص ۵۳: رژیم ـِ غذایی [بی.فا.]،کد / ـِ/ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]،ترم / ـِ جدید [بی.فا.]، دستگاههای / مدرن [فا.بی.]، اروبیک ، یوگا ، بادی بلدینگ ، ژیمناستیک ، پلاك، لیسانس ، فوقِ / لیسانس [بی.فا.] ،گریم / ـِ عروس [بی.فا.] ، آخرین / متد [فا.بی.] ،سایز / ـِ/ ایده آل [بی.فا.بی.]، پانسیون ، فاکس ، مبل استیل،اردور ، شکلات ،آدرس .

ص ۵۵:متد / ـِ / روند شاو [بی.فا.بی.]، بدونِ / رژیم [فا.بی.] ، لنز / ـِ چشم [بی.فا.]،کنترل / ـِ وزن [بی.فا.] ، وزن و / سایز [فا.بی.]، دوراکلین [نام شرکت]، ماساژ، اپتومتر، سفارشات [نادرست ـ ۲ بار].

ص ۵۶:ترم / ـِ جدید [بی.فا.] ، سرویس ،کابینت ، مدل ،گریم .

ص ۵۷ :روشِ /بادی رپ [فا.بی.]،اندامِ /ایده آل [فا.بی.]،کلینیک / ـِ/بادی شاپ [بی.فا.بی.]،مدرن / ترین [بی.فا.]،کد / ـِ/ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا] ، متد / ـِ روز [بی.فا.]،بدونِ / رژیم [فا.بی.]،گریم / ـِ عروس [بی.فا.]،آخرین /متد [فا.بی.]، گریمور / ـِ مجرب [بی.فا.]،اپراتور /یِ /کامپیوتر [بی.فا.بی.]،فرم،آدرس،تست.

ص ۵۸:کنکور /ـِ مکاتبه ای [بی.فا.]، آموزشِ / گریم [فا.بی.] ، لنز / های رنگی [بی.فا.]، گرافیک،تئوری ، پراتیک ، دکوراتور.

ص ۵۹:آرتروز،آلرژی،لابراتوار،اسانس،دراگ استور، سفارشات [نادرست].

ص ۶۰:شکلات / سازی [بی.فا.]، نانِ/ فانتزی [فا.بی.] ، آموزشِ / گریم [فا.بی.]، کد / ـِ/پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ، آدرس ، سانترال ، گریمور، لابراتوار ، کنکور ، تست .

ص ۶۲:تنظیم / سایز [فا.بی.]،آپارتمان / ـِ/ A5[بی.فا.بی.]،مدرن،فیزیوتراپی، آدرس ،تئوری ،گریم ، مینیاتور ، متد ، تست ،کنکور .

ص ۶۳: سرویس / ـِ رفت و آمد [بی.فا.]، دکوراسیون ، آدرس ، مانتو ، سوپرمارکت ،کنکور ، تست ، ترم.

ص ۶۴:عسلِ /بادی شاپ [فا.بی.]، بدونِ / رژیم [فا.بی.] ، سرویس / ـِ خواب [بی.فا.] ، سایز / و وزن [بی.فا.]،ماساژ،مبلمان،بوفه ، ویترین ، فریزر.

ص ۶۶:کنکور ، تست ، مدل ، رستوران ، سالن ، سمینار، آدرس ، فاکس .

ص ۶۸:لابراتوار ، فاکس.

۲-۲. هفته نامهٔ کیهان بچه ها(شماره ۲۰۰۸ ، ۱۰ مهر ۱۳۷۵ خ / ۱ اکتبر ۱۹۹۶م.)
ص ۲:کد / ـِ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا]،فکس. ص ۷:پوستر [۳بار]،آرم،بروشور،
ص ۲۰:پرسنل / ـِ شرکت [بی.فا.]کاتالوگ.
ص ۲۵:پرسنل / ـِ کارخانه [بی.فا.] .

۳-۲. هفته نامهٔ کیهان هوایی (۱۶ آبان ۱۳۷۵خ ./ ۶ نوامبر ۱۹۹۶م.)
ص ۱:مدیرانِ / آژانس / های جهانگردی [فا.بی.فا] ، ایران / توریست [فا.بی- نام شرکت] ،تکنولوژی / ـِ نوینِ / انفورماتیک [بی.فا.بی - نام شرکت] .
ص ۲:کنفرانس . ص ۳:تلاش های / ناسیونالیستـ/ ـی [فا.بی.فا.].
ص ۴:آژانس / ـِ بین‌المللیِ / انرژی / ـِ/ اتمـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.بی.فا. -۲بار]، کاندیداتور / ی [بی.فا.] ، کاندیدا.
ص ۶:سیستم / ـِ/ بانکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا] .
ص ۷:بازی های / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.] ، دکور ،سریال.
ص ۱۰:دانشجویانِ / بورسیه [فا.بی] ،تز / ـِ/ دکترا [بی.فا.بی] ،فوقِ / لیسانس [فا.بی] ، لیسانس ، بورس.
ص ۱۳:کد / ـِ خاصی [بی.فا.]،کد / ـِ دولتی [بی.فا.]،کد / ـِ اختصاصی [بی.فا.]،تایپ.
ص ۱۵:فوقِ / لیسانس / ـِ معماری [فا.بی.فا.]،تصویر آفرینی و/ رفرماسیون [فا.بی]، فرم / گرایی [بی.فا.]،الیگارشی.
ص ۱۴:پوستر ، سمینار. ص ۱۸:کنفرانس .
ص ۱۹:کنترل / ـِ تورم [بی.فا.]. ص ۲۱:ترانزیت، ترمینال ،پروژه، کنترل .

۴-۲. هفته نامهٔ کیهان ورزشی (شمارهٔ ۲۱۶۰ ، ۱۷ آذر ۱۳۷۵ خ ./ ۷ دسامبر ۱۹۹۶م.)
ص ۷:سیستم / ـِ / تلویزیونـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ،تحتِ / کنترل[فا.بی] ، کورس / ـِ رقابت ها [بی.فا.]. ص ۱۲:آمفی تئاتر،پرسنل،سریال،لیسانس.
ص ۳۲:پیست ، کلاسور ، ویلچر. ص ۴۱:ایده / ها [بی.فا.] ، توریست ، فرم.
ص ۵۷:تست /ـِ زبان[بی.فا.]،اسکوربرد / ـِ/دیجیتال[بی.فا.بی]،آدرس.
ص ۵۸:آدرس / ـِ / پستـ / ـی [بی.فا.بی.فا.] ، مدرن / ترین [بی.فا.] ، فول کنتانت ، بوکس ، پوستر، لیست،کنکور.

ص ۵۹:پروژه / ـی ورزشی / سینما / یی [بی.فا.بی.فا.].
ص ۶۶:تلفن / ـِ / رزرو [بی.فا.بی.] ،لابراتوار. ص ۴۶:سوپر / جام [بی.فا.].
ص ۷۰:بالکو [نام شرکت] ، جهان / گرافیک [فا.بی. - نام شرکت] ،لابراتوار.

۵-۲. هفته نامهٔ طنز پارسی (شماره ۲۵ ، ۱۱ مهر ۱۳۷۵خ./ ۲ اکتبر ۱۹۹۶م.)

ص ۲:حرکت آرام و / اسلوموشن [فا.بی.]، پرستیژ / ـِ مان [بی.فا.]، سالن / ـِ اجتماعات [بی.فا.] ، سیستم / ـِ / کنترل / ـِ هوشمند [بی.فا.بی.فا.] ، کـاندید [نمایهٔ نادرست کاندیدا]، فرمایش جات [نادرست].

ص ۱۱:اندیشـ / ـولوژی [فا.بی. = اندیشه + لوژی : انـدیشه شنـاسی!] . در ایـن صفحه به بهانهٔ پاس داشتن زبان فارسی ، مجموعه ای از واژه های جورواجور فارسی و بیگانه ، بیشتر با چهره ای ریشخند شده و مسخره بکار رفته است. همهٔ شماره های طنز پارسی این مجموعه را با نام «حرفنگستان» [چهره مسخرهٔ «فرهنگستان»]، دارند. دو واژه از ستون «حرفنگستان» را بنگرید :مار :کلوز آپ / ـِ کرم [بی.فا.]،خار:بادی گارد / ـِ گل [بی.فا.].

ص ۱۵:لیتوگرافی ،آدرس ، فکس.

«مشت نمونهٔ خرواراست » ، اما چون بنظر می رسد که طنز پارسی راه طنز پردازی پارسی وطنازی ادبی را با لودگیِ قلم اشتباه گرفته و دست کـم بدآموزی هایی را در استخدام واژه های فارسی افزون بر تـرویج واژه‌هـای بیگانه بدنبال خواهد داشت ، یک شماره دیگر[1] آن را هم ورق می‌زنیم:

ص ۳:اوّلندش ،دوّمندش،سوّمندش [به جای : اول از آن ، دوم از آن ، سوم از آن].
ص ۶:واسه فک و / فامیل [فا.بی.: برای خانواده وبستگان]،منوچ [: منوچهر].
ص ۷:دی سیپلین / ـِ تشکیلاتی [بی.فا.]،بلغور /یسم [فا.بی.: مکـتب بـلغور!؟]،
ص ۸:تیپ / ـِ جدید [بی.فا.] ، دمبِ منو بدوز [: دم مرا بدوز]، BATMAN ،کنکور.
ص ۱۱: دواخونه [: دواخانه] ،موش رو [: موش را] ، کوپنـ/ ـی [بی.فا.] ، کوُپن، نیز بیش از ۳۵٪ یک‌آگهی ۵۳ کلمه‌ای،واژهٔ بیگانه بکار رفته است:بانک/ ـی

۱. طنز پارسی ، شماره ۳۱، ۲۳ آبان ۱۳۷۵خ / ۱۳ نوامبر ۱۹۹۶م.

[بی.فا. - ۴ بار]، پستـ/ ـی [بی.فا.- ۳ بار] ،فرم [۴ بار] ،آدرس ، کد ، فیش ، کپی .

ص ۱۳:براتون [:برای تان]،نون [:نان]، چوپونا[: چوپان ها]، رو[: را]،منو [:من را]، یادمون[:یادمان]،اون [:آن]،ندارن[:ندارند]،بخورن [:بخورند]،گوسفندارو[:گوسفندها را] ، کنین [: کنید]،آدامسـ / ـه [بی.فا. : آدامس است] ،ایده / هایتان [بی.فا.].

۳. ماهنامه ها

۱-۳.ماهنامهٔ دانشمند (شماره ۳۹۷، آبان ۱۳۷۵خ./ نوامبر ۱۹۹۶م.)

ص ۲:خط نستعلیقِ / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.] ، صفحه آراییِ / کامپیوتر /ی [فا.بی.فا.] ، محاسبهٔ / اتوماتیک [فا.بی.] ، شمارشگرِ / اتوماتیک [فا.بی] ،گام / الکترونیک [فا.بی - نام شرکت]،محیطِ / گرافیکـ/ ـی [فا.بی.فا.]،ترام/ ها [بی.فا.]، آرشیو/ ـِ عکس [بی.فا.]، لیتوگرافی / ـِ/ مدرن [بی.فا.بی] ، فکس.

ص ۳:فتوکپی / ـِ/کارت / ـِ شناسایی [بی.فا.بی.فا.]،جلدِ/گالینگور[فا.بی] ، کد/ ـِ / پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ، کد .

ص ۸:اطلاع رسانیِ / مارش [فا.بی. - نام شرکت]، هتل/ ها [بی.فا.] ،فاکس.

ص ۳۸:کابین / ـِ خلبان [بی.فا.]، فرکانس / ها [بی.فا.] .

ص ۴۴ و ۴۵: دو چرخهٔ /کورسـ / ـی [فا.بی.فا.] ، مانیتور/ ـِ رنگی [بی.فا.]، کارتریج / ـِ فارسی [بی.فا.] ، برنامهٔ / گرافیکـ/ ـی [فا.بی.فا.] ،کارت / ـِ / گرافیکـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]،بن / ـِ آگهی [بی.فا.]،آلارم،آداپتور ، دیسکت ، درایو ، فرم ، فونت ، سورس ، کاتالوگ ، کیست ،مدل ، مکس، لیست.

ص ۴۶:بن / ـِ آگهی [بی.فا.] ، بن / ـِ جدولی [بی.فا.] ، بن / ـِ چاپی [بی.فا.] ، جدولِ / بن[فا.بی] ،کپی / ـِ /فرم [بی.فا.بی]، کد / ـِ/ تلفن [بی.فا.بی] .

ص ۴۷:سالن / ـِ نمایشِ/ پوستر / ها [بی.فا.بی.فا.]، تلسکوپ / ـِ / رادیو / یی [بی.فا.بی.فا.] ، کوانتمـ/ ـی [بی.فا.] ، کنفرانس ، مدل ، الکترونیک .

ص ۵۲:کد/ ـِ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.]،کد. ص ۵۳:سیستم/ ها[بی.فا.].

ص ۸۴:کد / ـِ / پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ،فیش / ـِ / بانکـ / ـی [بی.فا.بی.فا.] ، پلاک ، فتوکپی ، فرم. ص ۸۶:کد / ـِ پستـ/ ـی [بی.فا.بی.فا.] ،آدرس ، پلاک .

۲-۳. ماهنامهٔ نیستان ،(شماره ۱۳ ، مهر ماه ۱۳۷۵خ./اکتبر ۱۹۹۶م.)

ص ۲:ایران/ سوئیچ [فا.بی.- نام شرکت]، سکسیونر/ های توزیع [بی.فا.]، طراحیِ/ پست/ ها [فا.بی.فا.]،تحتِ/لیسانس / ـ/کمپانی [فا.بی.فا.بی]، سوئیچ /گیر [بی.فا.] ، تابلو/ ی / کمپکت[بی.فا.بی]،اتوماسیون ، تاپ تست ، فکس.

ص ۱۴:اپیزود / ـِ اول [بی.فا.] ، سناریو / ی شبِ آفتابی [بی.فا.] .

ص ۱۶، ۱۷ و ۲۱:اتوبان [۸ بار]، هال . ص ۲۶:شورای / سناریو [فا.بی].

ص ۲۷:ارگان/های‌دولتی [بی.فا.]،سناریو/نویسی [بی.فا.]،سناریو،کمیسیون .

ص ۲۹:حالتِ/ دموکراتیک [فا.بی]،کانال / ـِ سینا / فیلم [بی.فا.بی] ، لیبرال.

ص ۳۰:حالتِ دموکراتیک[فا.بی]، سرویس/ دهی [بی.فا.]،شورای / سناریو[فا.بی]، ایجاد/ سناریو [فا.بی]، تقویت/ سناریو [فا.بی]، معضلِ / سناریو[فا.بی]،کارگاه/ سناریو/ نویسی [فا.بی.فا.]، سناریو/ نویس [بی.فا.] ، سوژه / های نو [بی.فا.] ، سوژه ، بوروکراسی ، فرمایشات [نادرست] .

ص ۳۱:کارگاهِ/ سناریو/نویسی [فا.بی.فا.]،ارگان/ های‌دولتی [بی.فا.]، ارگان/ ـِ نظامی [بی.فا.] ، ایده آل / ها [بی.فا.] ، باند/ بازی [بی.فا.]،سناریو ،کمیسیون .

ص ۴۱:سناریو/ ی عظیم[بی.فا.-۲بار]،سیستم/ های فرهنگی[بی.فا.]،فکس.

ص ۴۲:لیست / ـِ کارگردان ها [بی.فا.] ، مکانیزمـ/ ـی [بی.فا.] ، سیستمـ/ ـی [بی.فا.] ، ایدئولوژیک ، سناریو ،کلاسه . ص ۴۳:ارگان ،سناریو ، سیستم .

ص ۸۰:آهنگین‌و/ ریتمیک[فا.بی]. ص ۸۲:پست/ ـِ/الکترونیک[بی.فا.بی]،

ص ۸۳:کاریکاتور ،کاریکاتوریست.

زبان آمار

آنچه که از ۷ روزنامه ، ۵ هفته نامه و ۲ ماهنامه، با مطالعه ای معمولی گردآوری و دسته بندی شد، ۵۱۰ واژهٔ بیگانه را دربرمی‌گیرد که با احتساب مکررات ، این تعداد به ۱۷۸۴ واژه می‌رسد :

	در روزنامه	در هفته نامه	در ماهنامه	روی هم
واژه هابدون‌تکرار	۲۷۷	۱۶۰	۷۳	۵۱۰
واژه هابـاتکرار	۱۰۶۴	۱۴۴	۶۶	۱۲۷۴
روی هـم	۱۳۴۱	۳۰۴	۱۳۹	۱۷۸۴

دراین مجموعه واژه های سیستم [۵۴ بار]، کد [۴۷ بار]، سـرویس[۴۵بار]،

کامپیوتر[۴۴بار] ، آدرس [۴۲بار]، پروژه[۴۰ بار] ، فاکس [۳۹ بار]و پلاک [۳۷بار]، بترتیب بیشترین کاربرد را در مفردات و ترکیبات داشته اند.

با اینکه برای بیشتر این واژه ها، «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» با یاری فرهنگستان‌های همکار ، برابرهایی را ساخته و عرضه کرده است، کاربرد این همه واژهٔ بیگانه ، آنهم تنها در یک شماره از چهارده مطبوعه، تلاش پاسداران فارسی را « آب درهاون کوبیدن » می نمایانند.

اصلی ترین بکار گیرندهٔ واژه های بیگانه ، سازمان ها و مؤسسات ـ دولتی‌وغیردولتی‌بخش‌بازرگانی و بازاراندکه‌آگهی های بازرگانی وبازار یابی خود را با آب و رنگ فرنگی به روزنامه ها و دیگر پیایندها داده و جراید هم ـ جز اندکی ـ تابع قضیهٔ درآمد گرایی ، به چاپ این آگهی های فارسی سوز دست می یازند.

اگر فرض کنیم که مطبوعات ایران همین چهارده عنوان باشند و در هر شماره هم ،کم وبیش همین روند را ادامه دهند در یک سال چه شماری از واژه های بیگانه را نقل دهان جامعه خواهند کرد؟!

واژه در یک سال ۲,۹۲۸,۷۴۴ = ۱,۳۴۱(واژه)× ۵۲ (هفته)× ۶ (روز)× ۷ (روزنامه)

واژه در یک سال ۷۹,۰۴۰ = ۳۰۴(واژه) × ۵۲ (هفته) × ۵ (هفته نامه)

واژه در یک سال ۳,۳۳۶ = ۱۳۹ (واژه) × ۱۲ (ماه) × ۲ (ماهنامه)

واژه در یک سال ۳,۰۱۱,۱۲۰ = ۳,۳۳۶+۷۹,۰۴۰ + ۲,۹۲۸,۷۴۴(۱۴ مطبوعه)

رقم‌درشت‌سه‌میلیون‌و‌یازده‌هزاروصدوبیست‌واژه‌در یک سال،برای تغییر ذائقهٔ زبانی مردم ، «بیماری زبان» و یاری تهاجم فرهنگی،بس نیست؟بویژه اگر توجه کنیم:

ـ‌که بسیاری از واژه های بیگانهٔ مرسوم در فارسی که در مطبوعات یاد شده به تنهایی بکار رفته اند ، در این آمار آورده نشده اند؛

ـ‌که نگارنده در استخراج و گردآوری این واژه ها ، مقّربه عدم تدقیق و

کنکاش ویژه است، از این رو بسیاری از آنها از چشم و قلم افتاده اند؛
ـ که مطبوعات جمهوری اسلامی ایران ، ده ها برابر تعدادی است که در این نوشته، به آنها استناد شده است؛
ـ که دراین‌بررسی،به زبان صداوسیما[رادیو وتلویزیون]پرداخته نشده است؛
ـ که انواع واژه‌های بیگانه ای که بخش بازرگانی روی دیوارها ، سردر فروشگاه ها ، بدنهٔ خودروهای همگانی ، بسته بندی ها ، پوشاک خرد و کلان ، و ...به کار می‌برد ، نادیده گرفته شده است.

رهبر فرزانهٔ انقلاب اسلامی ، حضرت آیة الله خامنه ای دام ظله العالی دو سال پیش در «مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی »، نکته های حکیمانهٔ بسیاری فرمودند که برای سخندانان ، سخن شناسان و سخن سنجان ، همه راهنمایی و پند است . نگارنده نیز فرود قلم رابه فرازی از آن سخنان آذین می بندد:

«در این کشور[: هندوستان]، طوری با زبان فارسی مبارزه کردند که تقریباً آن را از صحنه ی زندگی حذف نمودند. حتی قبل از آن که انگلیسی ها در هند، حکومت رسمی تشکیل بدهند و در سال ۱۸۵۷ هند رسماً جزو امپراتوری انگلیس شود؛ زبان فارسی از طرف کمپانی هند شرقی در هند ممنوع شد و نگذاشتند این زبان به عنوان زبان رسمی باشد. وقتی زبان فارسی ممنوع می شود، خیلی طبیعی است که از جایگاه رفیع خود، به طور قهری فرومی افتد.به تدریج در سالهای بعد هم،این مبارزه رابازبان فارسی کردند. بنابراین، حقیقت این است که زبان فارسی ، زبان مظلومی است.»[1]

اگر این جستار توانسته باشد « زبان بیمار»ی را که در گلوی فرهنگ فارسی جا خوش کرده و از تراوش قلم من و شما بزرگ و بزرگتر می شود ، معرفی کند،بس است که: « در خانه اگر کس است ، یک حرف بس است.» نکند فارسی در گاهوارهٔ خود ـ ایران ـ زمین گیر ظلم ما شود؟!

دنباله دارد.

۱ـ زبان معجزه گر، ص ۷ [چ ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، ۱۳۷۵خ./ ۱۹۹۶م.]

پیشنهاد شما چیست؟[۱]

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۱	انستیتو	Institute(fr)	مؤسسه	
۲*	بانـد	Bande(fr)	نوار - تنزیب	
۳	بانداژ	Bandage(fr.)	نوارپیچی	
۴*	بُن	Bon(fr.)	پتـه	
۵*	بوفـه	Buffet(fr)	۱. خوردگاه	
			۲. چینی خانه	
۶	پارکت	Parquet(fr)	چوب فرش	
۷	پروفرما	Proforma(en.)	بهانامه	
۸	تئوری	Theorie(fr)	نظریه	
۹	تئوریسین	Theoricien(fr.)	نظریه پرداز	
۱۰	تئوریک	Theorique(fr.)	نظری	
۱۱*	تست	Test(en)	۱. آزمون	
			۲. آزمونه	
۱۲	تور	Tour(fr)	گروه سیاحتی	
۱۳	توریست	Touriste(fr.)	سیاحت گر	
۱۴	توریستی		سیاحتی	
۱۵	توریسم	Tourisme(fr.)	سیاحت	
۱۶	دراور	Drawer(en.)	کشویی	
۱۷	رستوران	Restaurant(fr)	خوراک سرا	
۱۸	سئانس	Seance(fr.)	نوبت	
۱۹*	سری	Serie(fr.)	۱. رشته، زنجیره	
			۲.مجموعه	
۲۰	سریال	Serial(fr)	زنجیره	
۲۱*	شارژ	Charge(fr.)	هزینه سرانه ، سرانه	
۲۲*	فایل کابینت	File-cabinet(en)	پرونددان	

۱ این واژه‌نامه از خبرنامه‌ی فرهنگستان، سال اول ، شماره هفتم، مرداد ماه ۱۳۷۵ آورده شده است.

یاد آوری

۱. خوانندگان گرامی می توانند برابرهای پیشنهادی خود را به دفتر «ماهنامهٔ دانش» یا مستقیم به نشانی «فرهنگستان زبان و ادب فارسی»[1] بفرستند.

۲. فرهنگستان دربارهٔ واژه هایی که نشانهٔ * دارند، توضیحات کوتاهی داده است.

۲ * در معنای نوار زخم بندی

۴ * «پته» در فرهنگ معین به معنی پروانه، جواز، بلیط آمده است. در بعضی گویش‌های فارسی «پته» به معنی حوالهٔ دریافت کالای رایگان است.

۵ * ۱. برای محل فروش خوراکی و آشامیدنی، ۲. برای قفسه و گنجهٔ ظروف تزیینی.

۱۱* ۱. برای معنی امتحان و آزمایش، ۲. برای معنی سؤال چند گزینه ای.

۱۹* به تناسب بافت کلام از معادلهای متعددی می توان استفاده کرد.

۲۱* در معنی هزینهٔ نگه داری واحدهای مجتمع مسکونی، اداری، تجاری.

۲۲* «پروندان» صورت ساده شدهٔ «پرونده + دان» است.

*****

۱. نشانی: ایران - تهران، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان ۳، صندوق پستی ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵

مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
واحد ادبیات

بیاد زمستانی که لاله های خونین از زیر برف سر برآوردند و بهار آزادی و آزادگی را به سرتا سر زمین پاک ایران پیشکش کردند؛ بیاد زمستانی که پیکر بیجان ملتی در بند کشیده ، به اذن خدا، با دم مسیحایی حضرت روح الله جانی تازه گرفت و بر سپاه طاغوت خروشید، بیاد زمستانی که کاروان مؤمنان به جلوداری موسای زمان بر فرعونیان تاخت آورد، بیاد زمستانی که ده روز آن به روشنی لیالی فجر بود و کاخ ستم را خاکستر کرد ، شایسته دیده شد در بزرگداشت یاد امام‌خمینی قدس‌الله‌سره‌الزکی و مجاهدت های امت وفادارش ، دیباچهٔ دیوان امام چاپ شود تا برای خوانندگان دانش جایگاه ادبی آن حضرت بیش از پیش آشکار گردد، و با برخی آثار ادبی - عرفانی ایشان نیز آشنا شوند . [دانش]

جایگاه امام خمینی در ادب امروز

[دیباچهٔ دیوان امام]

آشنایان ره عشق دریس بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند بـه آب آلوده

ارواح مقدس و متعالی برگزیدگان و اولیای الهی ، این کبوتران حریم ملکوت و عندلیبان گلشن لاهوت ، که از عالم امر و قرب جوار محبوب ازلی در تنگنای عالم طبع وسراچهٔ ترکیب افتاده و در این دامگاه محنت زای ناسوت گرفتار آمده اند ، پیوسته به سان نی از نیستان جدا گشته، دردمندانه از

سینهٔ سوزان، نالهٔ اشتیاق برمی‌آورند و در این غریبستان از دوری یار و دیار شکوه آغاز می کنند. این جانهای آرزومند، طایران گلشن قدس ، همواره سر آن دارند که این تخته بندِ تن را بهم درشکنند و از این دامگه حادثه پرگشایند، و به مرجع و منزل نخستین خود ، یعنی جوار و قربِ رفیق اعلی ، باز گردند و در جایگاه صدق ، نزد ملیك مقتدر ، مقام گیرند که گفته اند:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

در وصف این محبان ، امام عارفان و مقتدای موحدان ، علی علیه‌السلام، فرمود: «اگر نبود اجل محتوم و وقت معین که خداوند بر آنان مقدر و مقرر فرموده، روان هایشان یک چشم برهم زدن در کالبدشان آرام نمی‌گرفت.» این شیفتگان جمال مطلق چون به درد مهجوری مبتلا گردند، بااستمداد از جذبات و عنایات حضرت حق ، و با تصفیه و تزکیه ، حُجُب را یکی پس از دیگری از میان برمی‌دارند و به سیر الی الله می پردازند ، و با تجلّی انوار وحدت ،از قید کثرت رها می شوند تا به مرتبهٔ شهود حق رسند و به مقام جمع بعد از فرق نایل آیند.

و امّا زبدگانی که برگزیدگان حضرت دوست انـدازاین مرتبه فراتر می‌روند؛ چه آنان در نهایت مراحل سلوك به سیر من الخلق الی الخلق بالحق می‌پردازند. یعنی،این واصلان و منتهیان را تکلیف و رسالتی است تا مردمان را به سوی مبدأ متعال و کمال اسمای جمال رهنمون گردند. اینان مأمورند تا اعلام هدایت رابرافرازند و معالم ارشاد را برپای دارند و خلق را از ظلمات جهل وگمراهی و درکات استضعاف و ستم برهانند، و آنان را به مقام و جایگاه سعادت و سر منزل سلامت راهبر شوند. از این رو کار این برگزیدگان صعب و دشوار است ؛ زیرا از سویی ، میل دلشان متوجهٔ معبود و محبوب خویش است و مشتاق وصل مدام ؛ و از سویی ، به خلق مشغول اند و از دوام وصل محروم. انبیای عظام واوصیای کرام و وارثان مقام آن بزرگواران را چنین حالتی است .

نقل است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چون زیاده به کار خلق می پرداخت و از این راه احساس قبض و گرفتگی خاطر می کرد، از پی رهایی از این کدورت و ملال، بلال را می‌فرمود: «قُمْ یا بَلالُ، فأَرِحْنا بِالصَّلوة»، (ای بلال برخیز و برای نماز آواز ده و ما را راحت و آسوده ساز [از این ملالت باز رهان.])

اولیای الهی، که وارثان میراث انبیایند و نایبان مقام ولایت، چون به اقتضای وظیفه و تکلیف خویش از پی راهنمایی خلق قیام کنند، از فیض خلوت حضور و شهود باز می مانند؛ از این رو، مترصد و در پی فرصت اند تا دیگر بار به حضرت دوست باز آیند و آینهٔ دل را باصیقل ذکر جلا بخشند؛ هر چند که این مقیمان کوی محبت در بحبوحهٔ اشتغال به امور ظاهر و حلّ و فصل کار خلایق، باز دلشان از ذکر خدا و نجوای با او غافل و فارغ نمی ماند.

امام خمینی سلام‌الله‌علیه، رانیز چنین حالتی بود.اودرهمان حال که دل ازگرد هرگونه تعلقی پرداخته‌بود،بار سنگین رسالت و رهبری را به دوش می‌کشید، و خود را مکلف می دید تا از پی رهایی خلق نهضتی عظیم و قوی بنیان ،پایه ریزد تا مگر خدای عالم آن را به انقلابی عالمگیر منتهی گرداند، آن سان که اساس دیرپای نظام جور و فساد در جهان از ریشه برافتد و دیگر بار فروغ جانفزای توحید ،کران تاکران گیتی را روشن سازد و عدل و آزادی و برابری و برادری ایمانی، چهرهٔ افسردهٔ عالم را رونق بخشد. امام ،گاه که از این وظیفهٔ سنگین فراغتی می یافت، در خلوات و اوقات خاص، به یاری سخنانی موزون آبی بر آتش درون می افشاند و با زبان شعر ،حدیث درد فراق را با دلدار یگانه باز می‌گفت . حضرت امام هرگز سر شعر و شاعری نداشت و خود را به این پیشه سرگرم نساخته بود. آن عاشق صادق هرگاه از ادای وظیفه و رسالت خویش فراغتی حاصل کرده شرح درد مهجوری را در قالب الفاظ و کلمات موزون بر ورق پاره ای رقم زده است. او مقصدش شعر و شاعری ، نبود؛بلکه شعر نیز جلوه ای از جلوه های روح بلند و متعالی او بود. شعر او به مثابت «ارحْنایابلال» است . شعر او نجوای عاشقانهٔ روح هیجان زده و بی تابی است

که در خلوت تنهایی بابکار گیری کلمات ، راز دل دردمند خویش را با محبوب باز گفته و بامعبود به راز و نیاز پرداخته است. او قافیه اندیش نبوده و به گفتهٔ «مولانا» هرگاه خون در درونش جوشش کرده ، از شعر بدان رنگی داده است . آن بزرگ ، خود در باب شعرگویی خویش فرمود :

«باید بحق بگویم که نه در جوانی ، که فصل شعر و شعور است و اکنون سپری شده ، و نه در فصل پیری ، که آن را هم پشت سرگذشته ام ، و نه در حال ارذل العمر ، که اکنون با آن دست به گریبانم ، قدرت شعر گویی نداشتم .»

آری شعر امام محصول حالت استغراق و مولود فنای در سبحات جلال و جمال حضرت حق است و نتیجهٔ شهود لقای دلدار:

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال | با که گویم که درین پرده چها می بینم

کس ندیدست ز مشك ختن و نافهٔ چین | آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

چنین شعری که مولد چنان حالتی است، طوری است ورای طور متداول و مرسوم میان شاعران. چنین سخنی ممکن است گاهی در آن برخی تعقیدها و عدول از پاره ای موازین مرسوم زبان ، مشهود گردد . بنابر آنچه گفته آمد نباید آن را با معیارهای رایج میان ادیبان و شاعران سنجید. این ها شعر نیست ،بلکه گدازه های دل سوخته و شعله های جانِ سودا زده ای است که بی هیچ تقید و تکلفی ، گه گاه از درون آتشفشانِ دل آن پیر و مراد فوران کرده و در قالب الفاظ شکل گرفته است:

تا که مستغرق شدم در قعر بحر بیخودی

سر به سر دریا شدم نه جوی ماند و نه غدیر

اما آثار منظوم آن حضرت راوجوهی است که می تواند بعضی از آن در این مجال مورد بحث قرار گیرد؛ از قبیل تعابیر و اصطلاحات و سبك و شیوهٔ آنها و تأثیر از شاعران پیشین و عارفان متقدم ، و نظایر این عناوین که بحث تفصیلی در هر یک مجال و فرصتی گسترده می طلبد که این مقام را جای آن نیست. از این رو ، به الزام و ضرورت به مروری اجمالی و سیری گذرا در این

باره بسنده می کنیم.

تعابیر و اصطلاحاتی که در آثار حضرت امام آمده ، همانهاست که عارفانِ شاعر و شاعرانِ عارف در اشعار خود آورده اند. عارفان واصل ، معانیی را که در احوال مشاهده و واردات قلبی یافته و به ذوق حضور آزموده‌اند در قالب الفاظ و به صورت رمز و استعاره بیان می کنند؛ چه آن مشاهدات و یافته‌هابه بیان در نمی‌آید و آن معانی را در کلام نمی‌توان گنجاند:

معانی هرگز اندر حرف ناید　　　　که بحر قلزم اندر ظرف ناید

از این رو ، آنان هرگاه از آن حالات و مقامات و از آن حقایق و معارف خبر دهند، آن را در جامهٔ اشاره و رمز و استعاره درمی پوشانند ، چنانکه جز ارباب شهود و آشنا به مقالات آنان ، دیگران چیزی از آن درنمی‌یابند ، و چه بسا که بیگانگان آن مقالات را بر خلاف خوانند و به غلط افتد:

اصطلاحاتی است مر ابدال را　　　　که خبر نبود از آن غفال را

برای دفع توهمات و تبیین رموز و کنایات این سخنان است که در شرح این معارف کتابها نگاشته و رساله ها پرداخته اند تا طالب حق با رجوع به آنها مراد از آن اصطلاحات را دریابد. در این معنی «فیض کاشانی» گوید: «چون مجدرات معارف و حقایق و پردگیان معانی و دقایق از آن پوشیده‌تر است که به واسطهٔ وضع و دلالت الفاظ ، متصدی اظهار آن توان شد. لاجرم به دستیاری امثال و اشباه در ابراز آن کوشیده، و هر حقیقتی را به اسم یکی از محسوسات که مناسبتی با او دارد تعبیر می کنند ، چون "رخ" و"زلف" و "خط" و" خال" و "چشم" و " ابرو" و "دهان "و "زنار " و "کفر " و "ترسایی"و غیر آن ،که هر یک از آن اشاره به معنیی است از معانی حقایق ، تا هم اهل معنی از آن حقایق محظوظ گردند،و هم اهل صورت از صورت مجازی آن بی بهره نمانند.»

عرفای کامل حقایق را با ذوق و شهود دریافتند، و از برای آنچه به مشاهدهٔ آن نایل گردیدند تعابیر و اصطلاحاتی وضع کردند و برای آن یافته ها و واردات، عباراتی ساختند تا بدان وسیله مستعدان را به فهم آن حقایق و

اسرار راهبر شوند . «شمس مغربی» گوید :

اگـر بـینی در ایـن دیـوان اشعـار / خـرابـات و خـرابـاتی و خمّـار
بت و زنّـار و تسـبیح و چـلیپا / مـغ و ترسـا و گـبر و دیـر و مـینا
شـراب و شـاهد و شـمع و شبستـان / خـروش بـربط و آوازِ مستـان
مـی و میخـانه و رنـد خـرابـات / حـریف و سـاقی و مـرد مناجات
نـوای ارغـنون و نـالهٔ نـی / صـبوح و مـجلس و جـام پیـاپی
خـط و خـال و قـدو بـالا و ابـرو / عـذار و عـارض و رخسـار و گـیسو
مشـو زنهـار از آن گفتـار در تـاب / بـرو مـقصود از آن گفتـار دریـاب
مـپیچ انـدر سـرو پـای عبـارت / اگـر بـینی ز اربـاب اشـارت
نـظر را نـغز کـن تـا نـغز بـینی / گـذر از پـوست کـن تـا مـغز بـینی

اکنون پس ازاین مقدمه،به‌مروری برسروده‌های‌آن حضرت می‌پردازیم.

حضرت امام در آثار خویش از اصطلاحات عرفای شامخین و سلف صالح بهره جسته وتعابیر ایشان را در شعر خود به کار برده ، و گـاهی خـود از آن مصطلحات مضامین و معانی دیگری قصد کرده است . چنانکه اشارت رفت ، شرح و تبیین جمیع مصطلحات در این وجیزه میسور و مقدور نیست ، ناگزیر از باب نمونه به چند مورد اکتفا می شود ، باشد که طالبان را سودمند افتد و بدانند که مقصود ازاین دست تعابیر، مصادیق محسوس و متعارف نیست ، بلکه هریك به حقیقتی اشارت دارد.

یکی از اصطلاحاتی که ارباب معرفت درسخنان خویش آورده‌اند"رخ" است ،که گفته اند:« مراد از آن تـجلی جمـالی حضرت حق است که سبب ایجاد اعیان عالم و ظهور اسمای الهـی است .» و نـیز گـفته انـد: «مقصود از "رخ " لطف الهی است .» فیض درین معنی گوید : « رخ عبارت از تجلی جمال الهی است به صفت لطف ، مانند "لطیف" و "رئوف" و "تواب" و "محیی" و"هادی" و"وهاب".» امام کلمهٔ "رخ "رابکرات درسخن خویش آورده:

ای خوب «رخ» که پرده‌نشینی وبی حجاب / ای صد هزار جلوه گر و باز در نقاب
با عاقلان بگو که «رخ» یار ظاهر است / کاوش‌بس‌است‌این‌همه‌درجستجوی دوست

«شمس مغربی» گوید :

ای جمله جهان در «رخ» جانبخش تو پیدا / وی روی تو در آینهٔ کون هویدا
تا شاهد حسن تو در آینه نظر کرد / عکس «رخ» خود دید ، بشد واله وشیدا

«حافظ» گوید :

مردم دیدهٔ ما جز به «رخت» ناظر نیست / دل سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست

اصطلاح دیگر " زلف" است، که گفته اند:« کنایه از مرتبهٔ امکانیه از کلیات و جزئیات و معقولات ومحسوسات و.ارواح و اجسام و جواهر و اعراض است.» عراقی گوید :« زلف غیب هویت است که هیچ کس را بدان راه نیست .» فیض گوید :« زلف عبارت از تجلی الهی است به قهر ؛ مانند "مانع" و "قابض" و "قهار" و "ممیت" و "مضل".» امام گوید:

سر «زلفت» به کناری زن و رخسار گشا / تا جهان محو شود خرقه کشد سوی فنا
در صنید عارفان و ز هستی رمیدگان / «زلفت»چو دام‌وخال لبت همچو دانه است

«عراقی» گوید :

«زلفش» گرهی بگشود بند از دل ما برخاست / دل جان زجهان‌بگرفت درحلقهٔ «زلفش» بست

«مغربی» گوید :

زان «زلف» پراکنده و زان غمزهٔ فتان / پرگشت جهان سر بسر از فتنه و آشوب

دیگر از مصطلحات عرفانی "خال" است که گفته اند :« عبارت است از نقطهٔ وحدت حقیقی،ومرادوحدت ذات است.»فیض گوید:«خال‌عبارت‌است ازنقطهٔ وحدت حقیقیه‌من‌حیث الخفاء،که مبدأ و منتهای کثرت اعتباری است، و از ادراك و شعور اغیار محتجب و مخفی است.» امام در این معنی گوید :

من به «خال» لبت ای دوست گرفتار شدم / چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم
گیسوی یار دام دل عاشقان او / «خال» سیاه پشت لبش دانهٔ من است

«عطار» گوید:

در طواف نقطهٔ «خالت» ز شوق   چرخ سرگردان چو پرگاری بود

«عراقی» گوید :

سودای زلف و «خالت» جز در خیال ناید   اندیشهٔ جمالت جز در گمان نگنجد

اصطلاح دیگر "لب" است ، که گفته اند :« مقصود از آن کلام است ؛ و نیز اشاره به "نَفَس رحمانی" است که افاضهٔ وجود بر اعیان می کند. » فیض گوید : «لب عبارت است از روان بخشی و جان فزایی که به زبان شرع ازآن به "نَفْخِ روح" تعبیر می کنند.» امام در این معنی گوید :

شیرین «لب» و شیرین خط و شیرین گفتار   آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست

سر نهم بر قدم دوست به خلوتگه عشق   لب نهم بر «لب» شیرین تو فرهاد شوم

«عراقی» گوید :

حلاوت «لب» تو دوش یاد می کردم   بسا شکر که در آن لحظه در دهان انداخت

«حافظ» گوید :

آنکه جز کعبه مقامش نبد از یاد «لبت»   بر در میکده دیدم که مقیم افتادست

اصطلاح دیگر "چشم" است ، که گفته اند :«اشارت به شهود حق است اعیان و استعدادت را؛ و از آن شهود به صفت "بصر" تعبیر می کنند.» و در شرح گلشن راز آمده که : « بیماری و مستی که از بُعد و فراق و پندار خودی روی نموده و از مشاهدهٔ جمال جانان عاشقان دلسوخته را محروم می دارد، همه آثار و لوازم چشم پر کرشمهٔ اوست.» امام درین معنا آورده:

پیرم ولی به گوشهٔ «چشمی» جوان شوم   لطفی که از سراچهٔ آفاق بگذرم

گوشهٔ «چشم» گشا بر من مسکین بنگر   ناز کن ناز که این بادیه سامانش نیست

«عراقی» گوید :

به یك کرشمه که «چشمت» برابروان انداخت   هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت

«مغربی» گوید :

چویاد «چشم» تو خوردست دل خراب چراست   چو خال تست بر آتش جگر کباب چراست

اصطلاح دیگر "می" و شراب است ، که مراد از آن غلبات عشق است . «فیض» گوید : « شراب عبارت است از ذوق و وجد و حال که از جلوهٔ محبوب حقیقی در اوان غلبهٔ محبت بر دل سالك وارد می‌شود و سالك را مست و بیخود می کند ؛ چه استیلای آن موجب هدم قواعد عقلی و نقض معاقد وهمی اوست .» امام در این معنی گوید :

من خواستار جام «می» از دست دلبرم — این راز با که گویم و این غم کجا برم

الا یا ایّها الساقی ز «می» پر ساز جامم را — که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

«سنایی» گوید :

ساقیا دانی که مخموریم در ده جام را — ساعتی آرام کن این عمر بی آرام را

«عطار» گوید :

از «می» عشق تو مست افتاده ام — بر درت چون خاك پست افتاده ام

اصطلاح دیگر "ابرو" است ، که مراد از آن «صفات الهی است که حاجب ذاتند و عالم وجود از صفات رونق و بها و جمال می گیرد.» در سروده‌های امام آمده:

«ابروی» تو قبلهٔ نمازم باشد — یاد تو گره گشای رازم باشد

خم «ابروی» کجت قبلهٔ محراب منست — تاب گیسوی تو خود راز تب و تاب منست

«مغربی» گوید :

از آن در «ابروی» خوبان نظر پیوسته می دارم — که‌در«ابروی» هر مهرو نمی‌بینم جز «ابرویش»

«حافظ» گوید :

خمی که «ابروی» شوخ تو در کمان انداخت — به قصد جان من زار ناتوان انداخت

همین چند اصطلاح از باب نمونه کافی است.[1] کوتاه سخن آنکه شعر امام، سخن مرجعی است که هرگز رضا نمی دهد سر مویی از مرز آیین و حدود، تخطی شود و کوچکترین حکمی از احکام شریعت معطل ماند. پس نباید سخن او را با سخنان مسندنشینان و داعیه داران عرفان و معرفت قیاس کرد که چنین مقایسه سخت اشتباه است. معظم له در مواضع بسیار از آثار خود به صوفیان دعوی دار و مدعیان ریاکار تاخته و آنان، و شیوهٔ ایشان راموردنکوهش قرار داده است:

از صوفی ها صفا ندیدم هرگز　　زین طایفه من وفا ندیدم هرگز
زین مدعیان که فاش انا الحق گویند　　با خودبینی فنا ندیدم هرگز

***

صوفی از وصل دوست بی خبر است　　صوفی بی صفا نمی خواهم

***

آنکه دل بگسلد از هر دو جهان درویش است　　وانکه بگذشت ز پیداو نهان درویش است
خرقه و خانقه از مذهب رندان دور است　　آنکه دوری کند از این و از آن درویش است
صوفیی کو بهوای دل خود شد درویش　　بندهٔ همت خویش است چسان درویش است

امام حتی عرفان نظری و دل مشغولی در پیچ و خم مباحث و اصطلاحات را سد راه، و وقوف درین مرحله را حجاب می داند؛ چنان که مکرر این معنی را در آثار خویش از نظم و نثر به کار برده و در جایی گفته اند: «در جوانی سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات پر زرق و برق شدم، که نه از آنها جمعیتی حاصل شد نه حال، اسفار اربعه با طول و عرضش، از سفر به سوی دوست بازم داشت؛ نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، تا چه رسد به غیر آنها؛

از فتوحات نشد فتحی وازمصباح نوری　　هرچه خواهم دردرون جامهٔ آن دلفریب است

---

۱. طالبان برای مزید اطلاع می توانند به کتبی که در این باب تألیف شده، و یا کتابی که «مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی» در شرح کامل و مفصل اصطلاحات اشعار امام در دست انتشار دارد، مراجعه کنند.

بشکنیم آینهٔ فلسفه و عرفان را / از صنم خانهٔ این قافله بیگانه شویم
فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده / پشت پایی زده بر هستی و فرزانه شویم

سبك و شیوهٔ امام ، و تأثیر پیشینیان در آثار ایشان

چنان که می دانیم صاحبنظران و محققان از اهل ادب ، طبق ضوابط و معیارهایی شعر پارسی را به ادوار چهارگانه ؛ یعنی دوره های سبك «خراسانی» و «عراقی» و «هندی» و «عصر بازگشت» منقسم ساخته اند. هرچند این مرزبندی به قطعیت اصول ریاضی نیست ، اما دارای مشخصاتی است که به طور کلی شیوه و سبك آثار را معین می کند. با همین معیارها می‌توان گفت شعرامام ازنظر شیوه‌همان«سبك عراقی»است وآن بزرگ به همان سیاق سخن گفته و به تتبع و پیروی سخنوران «سبك عراقی» پرداخته است. نکتهٔ در خور ذکر اینکه در شعر امام برخی کلمات و واژه ها آمده که متأثر از زبان امروز و ادبیات معاصر است و از بعضی واژگان مضامینی تازه قصد شده است مانند کلمات "وابسته" و "پناهنده" در این بیت :

وارستگان،به دوست «پناهنده» گشته اند / «وابسته» ای چو من به جهان بی پناه شد

و مثل کلمهٔ "شکوفا" که در سخن متقدمان نیامده و امروز متداول است:

نو بهار آید و گلزار «شکوفا» گردد / بی گمان کوتهی عمر خزان خواهی دید

حضرت امام به پیروی از سخنوران بزرگ ، غزلهایی به سبك و سیاق آنان سروده است و چون در این مجال محدود ذکر مسطوره های فراوان میسور نیست ، به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم. «عطار» سروده است:

درد دل را دوا نمی دانم / گم شدم سر ز پا نمی دانم

امام گفته است:

درد خواهم دوا نمی خواهم / غصه خواهم نوا نمی خواهم

«مولانا» گوید :

آن یوسف خوش عذار آمد / وان عیسی روزگار آمد

امام گوید :

کوتاه سخن که یار آمد / با گیسوی مشکبار آمد

«سعدی» گوید :

شادی به روزگار گدایان کوی دوست — بر خاك ره نشسته بـه امـید روی دوست

امام گوید :

عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست — مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

«سعدی» گوید :

یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم — گرم چو عود بـر آتش نـهند غـم مـخورم

امام گوید :

یک امشـبی کـه در آغـوش مـاه تـابانم — ز هرچه در دو جهان هست روی گردانـم

«عماد فقیه» گوید :

پوشیده ام ز آبی و خاکی نیاز خـویش — ظاهر نکرده بـا در و دیـوار راز خـویش

امام گوید :

بیدل کجا رود به که گـوید نیـاز خـویش — با ناکسان چگونه کـند فـاش راز خـویش

حضرت امام قدس‌سره ، از میان شاعران و سخنوران پارسی زبان ،التفات و عنایت خاصی به «خواجهٔ شیراز» دارد و در آثار، بیشتر به اقتفا و استقبال غزل های آسمانی «لسان الغیب» پرداخته ، که نمونه ای از آن را می آوریم:

«حافظ» گوید :

یاد بـا آنکـه سـر کـوی تـوام مـنزل بـود — دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود

امام گوید :

کاش روزی به سر کوی توام مـنزل بـود — کـه در آن شـادی و انـدوه مـراد دل بـود

«خواجه» گوید :

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی — خـرقه جـایی گـرو،بـاده و دفـتر جـایی

امام گوید :

جز سر کوی تو ای دوست ندارم جـایی — در سرم نیست بجز خاک درت سودایی

«حافظ» گوید :

دوستان عیب مـن بـیدل حـیران مکـنید — گوهری دارم و صـاحبنظری مـی جـویم

امام گوید :

من درین بادیه صـاحبنظری مـی جـویم — راه گـم کـرده ام و راهـبری مـی جـویم

بسیاری از شاعران غزلهایی با قافیه و ردیف "هیچ" ساخته اند ، که از میان آنان دو تن ، یعنی «شفایی اصفهانی» و «حزین لاهیجی» ، با یك ردیف و قافیه و یک بحر، "هیچ" را ردیف قرار داده ، و «عاشق اصفهانی» در همان بحر

و همان ردیف لیکن با قافیهٔ دیگر غزل ساخته اند.

«حکیم شفایی» گوید :

مابیم و همین خاطر افگارو دگر هیچ　　در ساخته با راحت و آزارو دگر هیچ

«حزین لاهیجی» گوید :

مابیم و دل و آرزوی یارو دگر هیچ　　قاصد برسان مژدهٔ دیدارو دگر هیچ

«عاشق اصفهانی» گوید :

در باغ تو حق نفس باد صبا هیچ　　در کوی تو آمد شد بیحاصل ما هیچ

امام گوید :

ماییم و یکی خرقهٔ تزویرو دگر هیچ　　در دام ریا بسته به زنجیرو دگر هیچ

حکیم سبزواری -متخلص به«اسرار»- را غزلی است با ردیف "عشق"،گوید:

نقش دیوان قضا آیتی از دفتر عشق　　آسمان بی سرو پایی بود از کشور عشق

امام گوید :

وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق　　آدم و جن و ملك مانده به پیچ و خم عشق

تأثیر امام بر ادب معاصر

وجود امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه ، در جهات مختلف منشأ خیرات و برکات بسیار گردیده و در کلیهٔ شئون جامعه ، تأثیری ژرف بر جای گذاشته اند . نهضتی را که معظم له آغاز کرد تا آنجا که به پیروزی انقلابی عظیم انجامید موجب دگرگونی شگرفی در جمیع امور گردید، از جمله در عرصهٔ ادب و هنر تطور و تحولی ژرف به وجود آورد ؛ اهل قلم و شاعران را برانگیخت تا بانگارش مقالات و سرودن اشعار ، مفاسد و مطاعن نظام جور و فساد را بازگویند و با این وسیلهٔ کار آمد و مؤثر حرکت انقلاب را سرعت بخشند. این تحرك حتی در دوران تبعید آن رهبر آگاه با الهام از سخنان و اعلامیه های آن حضرت ادامه یافت تا در آستانهٔ پیروزی رو به فزونی نهاد و تدریجاً به اوج اعتلا رسید ؛ بدانسان که شعارهای پر شور انقلابی از چشمه سارِ عواطف عامهٔ خلق جوشیدن گرفت و کران تا کران مرزها را در نوردید.

آنان که شاهد آن دوران پرشکوه و آن رستخیز عام بوده اند ، شور و هیجان و فضای آکندهِ از عشق و ایمانِ آن ایام هرگز از خاطرشان محو نخواهد

شد. آن روزهای فراموش نشدنی نیز منشأ پدید آمدن آثاری شورانگیز گردید.

پس از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت اسلامی ، مرزهای ایران زمین به فرمان استکبار مورد تهاجم و تجاوز دشمن واقع شد و خصم بدنهاد از پی امحای انقلاب با همهٔ توان بدین خاك مقدس تاختن آورد، که بادم گرم و مؤثر آن مقتدای ربانی ، امت سلحشور و قهرمان ایران با دلاوریها و حماسه آفرینی ها با دشمن مقابله کرد و با خون مقدس خود نقشی ا زغیرت وشرف بر صحیفهٔ تاریخ رقم زدکه تا ابد بر جای خواهد ماند. این حادثه نیز بابی تازه در ادبیات و هنر گشود و سبب به وجود آمدن آثاری جاوید و ماندگار گشت.

عامل مهم دیگر در تحول ادبی ، مکاتیب و آثار منثور امام است که در شیوه نگارش ، فصلی تازه باز کرد. هر چند که در این مقام سخن گفتن از نثر امام مورد نظر نیست اما دریغ است فرازی چند از آثار منثور آن عارف بالله را زیب و زیور این مقال نسازیم . حضرت امام در دیباچهٔ پیام خود به حوزه و جامعهٔ روحانیت می نویسد:

«سلام بر حماسه سازانِ همیشه جاویدِ روحانیت که رسالهٔ علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکّب خون نوشته اند و بر منبر هدایت و وعظ خطابهٔ ناس، از شمع حیاتشان گوهر شبچراغ ساخته اند ، افتخار و آفرین برشهدای حوزه و روحانیت که در هنگامهٔ نبرد ، رشتهٔ تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنّیات دنیا را از پای حقیقت عِلم برگرفتند و سبکبالان به مهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند... آنان که حلقهٔ ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه های روحانیت رادرك کرده‌اند‌در خلسهٔ حضورشان‌آرزویی جز شهادت ندیده‌اند.»

چنانکه می دانیم در دوران حیات پر برکت آن حضرت از آثار منظوم معظم له ، جز قطعاتی پراکنده ، منتشر نگردید. پس از ارتحال آن بزرگوار ، انتشار نخستین غزل ایشان ذوقی در شاعران و سرایندگان و ارادتمندان آن مراد و پیر برانگیخت تا به اقتفا و استقبال ، و تضمین سروده های ایشان

بپردازند. اگر محققی در گردآوری و احصای آثاری که به پیروی از اولین غزل منتشر شدهٔ ایشان سرود شده اهتمام ورزد، آن گاه پدیدار می‌گردد که تنها همین یك غزل چه تأثیری در ذهنها و اندیشه ها داشته است.

چون آثار منظوم امام ، یعنی حکایت شور و حال وذوق عالمی دینی و مرجعی که خود حافظ احکام شرع و آیین مبین بود و مظهر تقوا و تقدس ، انتشار یافت رخنه‌ای درحصار جمود و تحجر افکند و ظاهربینان راتکان داد، وکسانی از آنان تنبه یافتند که: «عیب عارفان کردن ، ناشی از تنگ نظری و تنگ بضاعتی است.»

ارتحال آن روح قدسی ، رستاخیزی بزرگ را باعث گشت و شیفتگان و دلدادگان آن حضرت از شاعران و سخنوران مراثی و غمنامه هایی آکنده از تأثر و مالامال از شورو احساس به سلك نظم در آوردند که به یقین می توان گفت بعد از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واثمهٔ هدی علیهم‌السلام در فقدان هیچ بزرگی ، شاعران‌این‌همه‌سوگنامه‌ومرثیه نسروده و این چنین دردمندانه سخن‌نگفته‌اند؛ سروده هایی که درمیان آنها آثاری بس شیوا و رسا وجود دارد که از ذخایر گنجینهٔ شعرپارسی‌بشمارمی‌آیدودرتاریخ ادب این دیار برجای خواهد ماند.

در پایان یاد آوری چند نکته به نظر ضروری رسید :

۱. معظم له گاه در برخی از اشعار خود تصرفاتی کرده بر روی حرف وکلمه ای قلم کشیده و به جای آن ، حرف وکلمه ای دیگر مرقوم داشته، و برخی از اشعار را نیز بازنویسی کرده اند .

۲. از آنجا که سروده های بسیاری در قالبهای گوناگون ، همانند غـزل ، قصیده، مثنوی ، رباعی ، قطعه، مسمط ، و ترجیع بند ، از حضرتش به جـا مانده و اکنون همهٔ آنها یکجا به طبع می رسد ، تدوین و ترتیبی خاص بدانها داده شده است ، از این قرار : نخست "غزل " ها قراز دارد. زیرا کمیت آن از دیگر قالبها بیشتر است ؛ پس از آن به ترتیب " رباعی هـا"،"قـصیده هـا" ، "مسمط ها "، "ترجیع بند"، و "قطعات و اشعار پراکنده ".کلیهٔ قالبها به ترتیب حروف « روی» مرتب شده ، و شعرهای متفرقهٔ دیگر نیز بر همین ترتیب نظم یافته است.

۳. «واحد ادبیات » مؤسسه ، بخشی به عنوان «شناسنامهٔ سروده ها» تنظیم کرده و در پایان دیوان افزوده است ؛ در این بخش ویژگیهای فنی هر شعر ، از نظر گاه عروض و قافیه و بدیع و معانی و بیان و سبک شناسی ـ بـه دقت و اختصار ـ بیان گردیده است ؛ بدین ترتیب :
۱-۳. نام شعر ؛۲-۳. مطلع شعر؛۳-۳. وزن شعر (بحر شعر با زحافات آن ، همراه با تقطیع بر اساس افاعیل مصطلح و علایم متعارف ، قید شده است)؛
۴-۳. قالب (قالب هر سروده مشخص گردیده که غزل است یا قصیده یا...)؛
۵-۳. تعداد ابیات ؛۶-۳. سبک (سبک هر سروده ، عراقی یا خراسانی ، بیان شده است)؛۷-۳. تاریخ سرایش شعر؛۸-۳. قافیه (همهٔ حرفهای قافیه نـام برده شده است)؛۹-۳. ردیف (اگـر شـعر دارای ردیـف بـوده ، ردیـف آن مشخص شده است)؛۱۰-۳. هنر شعری و بلاغی (کلیه آرایه ها و صنایع ، لفظی و معنوی ، و نیز مصادیق معانی و بیان ، در ذیل هر سروده مشـخص گردیده است)؛۱۱-۳. همچنین اصطلاحات خاصی که امام در اشعار خود به کار برده اند ، به اختصار و اجمال شرح شده است.

۴. حضرت امام در دوران جوانی غزلیات فراوانی سروده بودند و آنها را در دفتری نیز گرد آورده بودند ، متأسفانه در جریان سفرهای پیاپی ، این دفتر مفقود گردید . پس از آن نیز سروده هایی از ایشان در دست بود که برخی به

خط خود ایشان ثبت دفتر گردیده بود ، و تعدادی نیز به وسیلهٔ همسر گرامی شان استنساخ شده در دفترچه ای گرد آوری شده بود. این دفتر نیز در جریان تغییر مکرر محل سکونتشان مفقود گردید. برخی از دستنوشته‌های باقیمانده ، در پی هجوم مأموران ساواك به منزل و کتابخانهٔ شخصی ایشان از دست رفت. اما نسخه ای چند از آثار منظوم قدیمی ایشان ، که در دست ارادتمندان و دوستان آن حضرت چونان امانتی ارزشمند نگاهداری می شده، به تدریج برای «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی » ارسال گردید، که این آثار در مجموع برای دیوان شعری که اکنون طبع آن به پایان رسیده است دستمایهٔ مهمی گردید .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، حضرت امام بنابه خواهش و اصرار فراوان بانو فاطمه طباطبایی، همسر فرزند گرامی ایشان، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی [نورالله مرقده]، اشعاری در قالبهای متنوع و با مضامین عرفانی سرودند که خوشبختانه همهٔ نسخه های خطی این سروده ها در مؤسسه نگهداری می شود ، بخشی از این سروده ها پس از رحلت امام در چند دفتر با عناوین : سبوی عشق ، بادهٔ عشق ، نقطهٔ عطف ، و محرم راز منتشر گردید، واکنون تمامی سروده های اخیر امام وآثار به دست آمده از سروده‌های قدیم آن حضرت در این مجموعه به علاقه مندان ادب

نقطهٔ عطف
اشعار عارفانه امام خمینی
(قدس سره)
حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی

وعرفان اسلامی تقدیم می گردد. ضمناً مقدمهٔ بانوی گرامی، فاطمهٔ طباطبایی ، بر مجموعه بادهٔ عشق ، که در آن از انگیزهٔ امام در سرودن اشعار و غزلیات

اخیرشان سخن گفته اند ، در پی این دیباچه درج گردیده است.

حال که آن امام عاشقان ومقتدای عارفان رخت به دیار ملکوت کشیده و در جوار رفیق اعلی آرمیده است ، مجموعه آثار منظوم آن حضرت در یک مجلد در دسترس مشتاقان و ارباب معرفت قرار می گیرد. امید است که حقایق و معارف آن ، سالکان الی‌الله را چراغ راه و عارفان را شمع جمع و مناجاتیان را ذکر خلوت انس باشد. اینك آن روح قدسی ،که اسلام را از پس قرنها غربت و هوان تجدید کرد و دیگر بار سبب شکوه و عزت مسلمین گشت ، در رضوان الهی و جایگاه صدق ، نزد ملیك مقتدر ، مقام گرفته و آن نفْس مطمئن در جوار محبوب مأوا گزیده ، بر روان تابناکش صلوات وسلام نثار می‌کنیم و بر تربت منور او درود و تحیت می فرستیم . جزاء الله عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء[1].

*****

۱.خمینی ، (امام) روح الله الموسوی ؛ دیوان امام [دیباچه] ؛ چ ۱ ، تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۲خ.

منیژه آرمین
تهران - ایران

جایگاه زن
در قصه و ادبیات معاصر ایران[1]

جایگاه زن در ادبیات داستانی را در چهار دوره می توان بررسی کرد :

۱. دورهٔ اول ؛ از آغاز مشروطیت تا حدود سالهای ۱۳۳۰.

۲. دورهٔ دوم ؛ سالهای بعد از ۱۳۳۰ ، یعنی دوران فعالیت حزبها و گروهها و مبارزات سیاسی و بویژه نفوذ "حزب توده" در ایران .

۳. دورهٔ سوم ؛ سالهای پیش از انقلاب اسلامی.

۴. دورهٔ چهارم ؛ سالهای پس از انقلاب اسلامی .

اگرچه قصه نویسی به معنای امروزی ، در ایران باورود رمان های خارجی آغاز شد ، اما قالب داستان ادبیات منثور در ایران سابقه ای طولانی داشته است . بیاد آوریم که نقالان ما از روزگاران گذشته ، پیوسته از «رستم»، «سهراب» ، «تهمینه» ، «منیژه» ، «گردآفرید» و... یاد می‌کنند . در ادبیات بعد از اسلام مانند تذکرة الاولیاء و گلستان سعدی نیز از این نمونه ها کم نیست. به عنوان نمونه قصه ای در مجلس سوم گلستان وجود دارد و نشان می دهد که قدر و منزلت زن ، در بینش قدما چگونه بوده است.

---

۱. زن در رسانه ها؛ج ۱ ، تهران : دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری اسلامی ایران.

نقطهٔ شروع رمان های اروپایی ، فلسفهٔ اومانیسم و بویژه نظریهٔ شک دکارت است . ولی فراموش نکنیم که نقطهٔ شروع لزوماً نقطهٔ اوج نیست. بهرحال،سیرقصه‌نویسی را در چهار دوران بصورتی شتابزده بررسی می‌کنیم.

دورهٔ اول ؛ از صدر مشروطیت تا حدود سالهای ۱۳۳۰ :

در این دوران ،کتابهای زیادی با مضمون زن ، نوشته شد که بیشتر شرح حال زنانی بودکه به سقوط کشیده شده‌بودند."محمدمسعود"درتفریحات شب، اشرف مخلوقات و گلهایی که در جهنم می روید مسألهٔ انحطاط زنان را بـادیدی تلخ قلم زده و وضع موجود را محکوم کرده است.

کتاب زیبا اثر "محمد حجازی"که بعد از سال ۱۲۹۹ نوشته شده ؛ فساد اداری آخرین سالهای حکومت قاجاریه را نشان می دهد. «زیبا» باسرانگشت غریزهٔ جنسی در جابجایی افراد نقش مهمی را بازی می کند. وی نمونه ای است از شخصیت یک بعدی و مسطح زن ، کـه او را فـقط در سـطح وقـایع می‌بینیم. با این حال در ماجراهایی مهیج ، آدمها را به دنبال خود می کشد و در این نقش ، قدرت و حاکمیت دارد و تاحدی به عنوان یک ارزش جا می افتد.

«معصومه شیرازی»درکتابی‌به همین نام اثر "جمالزاده"، نیز زنی است که به فساد کشیده شده، ولی نویسنده شخصیت وی رابادیدی وسیع وعمیق و توجه به رابطهٔ علت و معلول طرح کرده است.اوکه به صورت‌تصادفی‌به‌این‌دام افتاده ، به پاکیها و فطرت خود فکرمی‌کند و سرانجام دربیست و دوسالگی می‌میرد تا روی دیگر سکه ، که مظلومیت اوست نشان داده شود . یکـی از ویژگیهای این دوره، کوباندن مذهب و روحانیت در داستان ها،از جمله در دو داستان یاد شدهٔ « زیبا» و «معصومه شیرازی» است.

دورهٔ دوم ؛ سالهای بعد از ۱۳۳۰ :

دوران مبارزات سیاسی ، فعالیت حزبها و گروهها و بـخصوص نـفوذ

"حزب توده" در ایران است . "بزرگ علوی" ، یکی از نویسندگان این دوره ، در کتاب چشمهایش زن را تقریباً باشخصیتی متفاوت مطرح کرده ، و به روانکاری و بخصوص فرافکنی پرداخته است. کتاب ، بامقدمه اي سیاسی آغاز می شود و بعد می رود روی نقطهٔ ابهامی که تابلوی چشمهایش برای ناظم هنرستان بوجود آورده است . بعد از پانزده سال که از مرگ نقاش تابلو می گذرد ، زن ــ « فرنگیس» ــ می آید . این زن ، هم در زمینهٔ احساسی و هم در زمینهٔ سیاسی دچار سردرگمی است و چنانکه لازمه نظام مارکسیستی است ، زندانی طبقهٔ خود است . در واقع برخلاف آنچه در ابتدای کتاب مطرح شده ، آنچه در «فرنگیس» بوجود آمده ، نه یک تحول اجتماعی ، که آغاز یک برون فکنی است. بعد از خواندن این کتاب ، خواننده از خود می پرسد، نویسنده چه چیز را می خواسته محکوم کند؟ سر گشتگی های یک زن را؟ ، طبقه او را؟ یا کل نظام را ؟ و جواب مشخصی پیدا نمی کند و خود را در همان آغاز داستان می بیند. به طور کلی درداستان های بزرگ علوی:

۱. تکیه بر روی جنبه های ظاهری زن یاد است.

۲. زنهایی که نقش محوری دارند، از طبقهٔ مرفهٔ جامعه هستند بجز «پادنگ».

۳. انگیزهٔ حرکتها و تحولات زن و حتی بازگشت به دنیای درونی‌اش ، بیشتر تابع جنبه‌های بیرونی و بخصوص طبقاتیش است .

۴. رابطهٔ میان زنان و مردان در فضایی شبیه داستانهای اروپایی می گذرد و بعد به نظر می‌رسد که چنین رابطه هایی ، از سوی تودهٔ مردم ، به عنوان هنجاری اجتماعی تلقی شده باشد . بی اعتنایی این نویسندهٔ سوسیالیست به خُلق و خوی عامه مردم، نشان می دهد که ادعاهای سیاسی وی تا چه حد در قصه هایش رنگ باخته اند.

۵. از همهٔ اینها مهمتر این که زنان قصه های "علوی" هیچکدام سیاسی نیستند و نهایتاً ، همسر یک زندانی سیاسی اند و یا نقشی حاشیه ای دارند. "علوی" هرگز به زن جنبهٔ فعال نداده و همواره او را در موضع انفعالی مطرح کرده ،که

این نقصانی بزرگ برای یک داستان نویس سیاسی است.

"صادق هدایت" نیز به این دوران تعلق دارد. داستانهای رآلیستی و سورآلیستی او با رنگی از آداب و رسوم و فولکلور ایران به زبانی ساده و غنی به نگارش در آمده است. زن ، در قصه های او ، چیزی میان رؤیا و واقعیت است ،مانند آنچه در بوف کور می‌بینید. از طرف دیگر، این زن گاه معشوقه اوست وگاه مورد نفرت او ، به طوری که در جدالی میان واقعیت و خیال او را قطعه قطعه می کند و در چمدانْ می گذارد . در علویه خانم با زنهایی روبرو می‌شویم که همه چیزشان کاملاً در سطح است. در واقع کاریکاتوری از زن و تصویری تمسخر آلود از هرزگی و آلودگی‌اند . "صادق هدایت " با تفکر نفی‌گرایانهٔ خود ، افراد و رابطه ها را به صورتی گسیخته و بدون نظم ، همراه با چاشنی ای ازگفتارهای مذهبی آمیخته به خرافات ، بازبانی ماهرانه به تصویر کشیده است. وی جز نفی مذهب ، ارزشهای اخلاقی را هم ابزار ریا کاری می‌نامد و نفی می کند.

دورهٔ سوّم ؛ سالهای پیش از انقلاب اسلامی :

"صادق چوبک " ، "جلال آل احمد" ، "هوشنگ گلشیری" ، "غلامحسین ساعدی"و "سیمین دانشور" از نویسندگان قصهٔ در این دوره اند.

"صادق چوبک" محور همهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی و عاطفی و حتی عقیدتی را در غریزهٔ جنسی خلاصه می کند . طبیعی است که زن نیز در قصه های او از یک جانور ماده فراتر نمی رود.

بدون شک پیشتاز ادبیات منثور این دوره "آل احمد" است که با نثر توفانی خود ، تکانی به ادبیات داد، و توانست ساده ترین و ملموس ترین وقایع را بازبانی گویا و جاندار به تصویر کشد. اما نثر توفندهٔ او شامل شخصیت پردازی زن در قصهٔ هایش نمی‌شود. زن در داستانهای "آل احمد" از زنهایی است که سردیگ سمنوپزان پر حرفی می کنند ، یا به جادو و جنبل

می‌پردازند ، یا به فکر هوو و گشایش بخت اند و خلاصه آنکه همان زنی هستند که در ذهنیت جامعه وجود دارد، یعنی زن سنتی نه چیزی بیشتر.

اگربخواهیم زن دربعضی‌ازقصه‌های"هدایت"و"آل احمد"رابا زنهای داستانهای "بزرگ علوی" مقایسه کنیم ، می بینیم که در دورهٔ اخیر زنها مردمی و از تودهٔ مردم وارد قصه ها شده اند و ملموس و واقعی به نظر می آیند تا «زن» در قصه های "بزرگ علوی" .

از این دوره ، دو کتاب شازده احتجاب از "هوشنگ گلشیری" و سو و شون از"سیمین دانشور"رابه دلیل داشتن نقش محوری زن در آنها،مطرح می‌کنیم :

در شازده احتجاب ، چهرهٔ دو زن مطرح می شود که هریک بگونه‌ای مظهر مظلومیت زن در تاریخ اند و تا حدی به آن کلیت که لازمه شخصیت پردازی زن در رمان است می رسیم.

زن اوّل، شخصیتی متفاوت نسبت به زنان خاندان اشرافی خود دارد و کسی است که باید از پشت شیشه های درشت عینک او ، تباری را بشناسیم که نه تنها در عرصه سیاست ، بلکه در عرصهٔ اندیشه نیز رو به زوال است. توصیف ظاهری کنش ها و واکنش‌های او نیز به گونه ای است که از طریق او و اندیشه هایش به نوعی ریشه یابی در دوران خاصی از اشرافیت می رسیم. «فخر النساء» ، زن قدرتمندی است و همه چیز را زیر سؤال می برد ، حتی شوهرش راکه تنها بازماندهٔ سلسلهٔ قاجار است.زخمهایی که از رهگذر سنتهای پوچ بر روح «فخر النساء» وارد آمده چندان است که جایی برای عشق و احساسات زنانه برایش نمی گذارد. از زبان اوست که از ناهنجاریهای سیاسی و اقتصادی ، تا فسادی که داخل حرمسراها وجود داشته، پرده برداشته می شود .

بازتاب رفتارهای «فخر النساء» این است که «شازده احتجاب» برای اثبات شخصیت خود ، و شاید هم برای زنده کردن روح اجداد والاتبار خود ، با«فخری» کلفت خانه ــ نمونه زن دوم ــ که او نیز مطیع بودن را از تبار خود

آموخته ، رابطه برقرار می کند. اینجا است که تصویری دیگر را می بینیم از همان زن سنتی که محکوم قدرت است و از خود اراده ای ندارد.

در این رمان ، به نقش تازه ای از شخصیت پردازی زن می رسیم. زنی که ابتدا عجیب و پر رمز و راز می نماید . زنی سرخورده و عاصی که باحرکتی از درون و بیرون ، نقش کمرنگ او روشن می شود و باطرح شخصیت و منش او به نقطه های روشنی از ویژگیهای یک طبقه می رسیم. در این رمان ، زن تشخص دارد. همان چیزی که در آثار "جمالزاده" ، "بزرگ علوی" ، " هدایت " و حتی "آل احمد" نمی بینیم.

در سووشون نیز به نوعی دیگر با این تشخص روبرو می شویم. عنوان کتاب ، باری از شهادت را باخود دارد. از مرگ سیاوش و کشته شدن یحیی پیامبر، تا شهادت امام حسین علیه‌السلام. «زری» شخصیت این قصه،نمونه‌ای است از زن ایرانی ، زنی خوشبخت ، عاشق و مادر که می‌خواهد با چنگ و دندان ، آرامش خانه اش را حفظ کند. از طرفی یوسف ــ شوهرش ــ با حکومت وقت درگیر است و همین مسأله ، «زری» را به جدالی درونی با خود می افکند. او در این جدال تنهاست، از طرفی از مشکلات اجتماعی در رنج است وسعی می کند با همان روشهای سنّتی نذر ونیاز ورفتن‌به‌زندان و دیوانه خانه، دل خود را آرام کند و از سویی برای حفظ آرامش خانواده ، مخالف درگیری با حکومت است. در درون او ، "زن خانگی و سنتی" با "زن تاریخی و اجتماعی" در ستیز است. یوسف نیز با شیوهٔ مرد سالاری می خواهد «زری» را عوض کند. در حالی که هنگام اقدامات جدی می خواهد زن خود را از قضایای سیاسی دور نگه دارد. در واقع ، هیچکس به دنیای درون «زری» راه ندارد. همه او را از بیرون می بینند از جایی که خود می خواهند: « زری همه شان را نگاه کرد. چقدر همه شان غریبه می نمودند. بعد به شوهرش می گوید ، آنقدر با تو مدارا کرده ام که مدارا عادتم شده...»

خواننده قصّه می بیند که «زری» همراه با وقایع تحّول می یابد و

سرانجام در نقطهٔ اوج داستان که مرگ یوسف است ، با صحنه پردازی حساس و دقیق نویسنده به کلیت و وحدتی می رسد که خوانندهٔ جستجوگر می تواند آدمها و وقایع را از جهات مختلف ببیند و همین جاست که می بینم «زری» به نقطه ای می رسد که سووشون برای وی مفهوم واقعی اش را پیدا کرده است، یعنی خط شهادت طلبی ، و «زری» را می‌بینیم که فراتر از یک زن شوهر مرده ، فراتر از یک زن عاشق و فراتر از یک مادر می رود و در نقش کلی زن ظاهر می‌شود . شخصیتی یگانه که به همهٔ تاریخ فکر می کند: «کاش من هم اشکی داشتم و جایی گیر می آوردم و برای همهٔ غریب ها و غربت زده های دنیاگریه می‌کردم. برای همهٔ آنهایی که به تیر ناحق کشته شده اند و شبانه ، دزدکی به خاک سپرده می شوند» و این چقدر متفاوت است با آن زنی که در ابتدای قصهٔ گفته بود:«شهر من و مملکت من ، همین خانه است.»

سخن کوتاه ؛ چهره زن در ادبیات داستانی ، غالباً مخدوش است . چه در رمان‌های بعد از مشروطیت که بیشتر رونویسی از رمان های اروپایی هستند و چه آنها که نوعی اومانیسم را در نظر داشته اند. حتی در دوران روشنفکری ، همچنان دایره تنگ است . "آل‌احمد" و "هدایت" نیز هیچگاه زن را با جامعیت مطرح نکرده‌اند و شخصیت «فخر النسا» و «زری » ، استثنایی هستند در میان قاعده .

دورهٔ چهارم ؛ پس از انقلاب اسلامی :

انقلاب اسلامی،ارزشها رادرهمهٔ زمینه‌ها دگرگون کرد. باورهای تازه با خود آورد و فطرت خواب زدهٔ آدم ها را که هر یک به نوعی به طاغوت آلوده شده بودند، بیدار کرد. زنانی که هفده شهریور [1] را آفریدند، توانستند چشم‌های تنگ متحجران واپسگرا و متجددان غرب گرا را به حقایقی تازه باز

---

[1]. در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ه‍.ش . هزاران تن از زنان و مردان و کودکان تهران که علیه نظام شاه ستمکار راه پیمایی می کردند ، بدست جلادان شاه بشهادت رسیدند.

کنند. این زنها نه لباس های شیک پوشیده بودند، نه زیبایی چشمگیری داشتند، و نه حرفهای روشنفکرانه بلد بودند. اما جلوه های وجودیشان ، حتی در ذهن قافیه اندیش نویسندگان نمی گنجد . این زنها ، قهرمانان گمنامی هستند از میان مردم کوچه و بازار، نه در زاویهٔ دید روشنفکران‌برج عاج نشین.

«عزت السادات » در رمان حوض سلطون یکی از همین زنها است . زنی که به طور تصادفی وارد جریانات سیاسی شده ولی بی تفاوت باقی نمانده و بااارادهٔ خود در مبارزات سیاسی خرداد ۱۳۴۲ نقش مهمی بازی می کند. او ، از جمله شخصیتهایی است که نه تنها متحول می شود بلکه تکامل نیز می یابد، و در همین مبارزه است که دخترش سقط می شود . دختری که گویی از بطن رنجها و حق طلبی ها زاییده شده و می‌تواند نشانه و نقشی از آینده باشد. اینک "مخملباف" ، نویسندهٔ این قصه تا چه حد به این تفکر وفادار مانده است!؟ در باغ بلور ، تصویری از واقعیت ها ، رؤیاها و اوج و حضیض های زنان بعد از انقلاب اسلامی را می بینیم که در خانه ای مصادره ای جمع شده اند. زنهایی که می بایست آگاهانه تر و فعال تر باقضایای بعد از انقلاب و بخصوص جنگ برخورد کنند. بعضی از آنها چند سالی هم در دبیرستان درس خوانده اند و طبعاً می‌بایست بهتر از «عزت السادات» فکر کنند. ولی این طور نیست شخصیت ها در قصه اگر چه در تحولند ولی به هیچ تکاملی نمی رسند و هیچکدام مثل «عزت السادات» تشخص و قابلیت ندارند. همهٔ آنها بی اراده و سرگشتهٔ سرنوشت کورند . آیا همهٔ این زنهاکه یا دیوانه شدند و یا به انحراف کشیده شدند ، می توانند همان دختری باشند که توسط «عزت السادات» و از بطن رنجهای انقلابی زاییده شدند!؟

بعد از انقلاب اسلامی ، قصه هایی داریم که بعضاً از انقلاب ، بی تفاوت گذشته، یا ضد آن حرکت کرده، و یا این که به نوعی مذهب را کوبیده اند ، آن هم از سوی کسانی که در ابتدا برای انقلاب قلم زده اند . صحرای سرد از "محمود گلابدره ای" از این قماش است. در این کتاب شخصیت زنی مسلمان

مطرح می شود که بی شباهت به کاریکاتورهای ادبی "هدایت" نیست. مطرح شدن این شخصیت شاید شکل تازه‌ای برای کوبیدن زن مسلمان باشد . «حمیرا» دختری است چادری اما مظهر بدی که بافرستادن عکس خود برای «علی سیا» تارزن معروف و مظهر نیکی ، او را می فریبد . «حمیرا» پیوسته ، طوماری از اصطلاحات مذهبی بزبان می آورد تا به مقصودش برسد و اصلاً معلوم نیست این مظهر بدی به چه دلیل تصمیم به نابودی مظهر خوبی گرفته است وبه‌نظر می‌رسد که طرح این قصه فقط ترویج یک شخصیت است و بس.

" شهر نوش پارسی پور" به جنگ با سنتها رفته است همانگونه که در اولین قصّه‌اش سگ و زمستان بلند می بینیم. در زنان بدون مردان نیز گرچه سنتها را به تمسخر کشیده ولی خود به نوعی اسیر سنتها است. زنهای این قصه آدمهای ناقص العقلی هستند باب پسند مرد سالاران ، و نقاشی هایی هستند عریان چون نقشهای دوران رنسانس و باب طبع روشنفکران عتیقه ! ولی همین زنها نه از خود اراده ای دارند و نه حق انتخاب، و سرانجام هنگامی هم که به تحول می‌اندیشند برای متحول شدن محتاج باغبان پیر می‌شوند که به نوعی مظهر باروری مذکر است.

"سیمین دانشور" نیز در کتاب جزیرهٔ سرگردانی زنی را در سالهای قبل ازانقلاب‌اسلامی مطرح می‌کند که درمیان دوگونه از عشق و دوشیوهٔسیاسی، سرگردان است‌درحالی که این دو قطب‌درنقش دو مرد پابرجا هستند.«مراد » و «سلیم» هر یک راه خود رامی روند،دراین میان «هستی»است‌که‌سرنوشت او رابه این سو وآن سومی‌کشاند و موقعیتها هستند که او را انتخاب می کنند و خود ، در این انتخاب ها نقشی ندارد.

نگارنده ، مدتی را صرف نوشتن قصه های هجرت کردم که غالباً از واقعیت های موجود گرفته شده بود و بعد از آن دوره اینک به ادبیات مذکر و مؤنث اعتقاد ندارم و در نوشته هایم سعی می کنم ریشه های نفسانی وقایع اجتماعی را پیدا کنم.

در قصه‌های "راضیه تجار" زن پر رمز و راز شرقی را می بینم. شاید زن سنتی باشد که به دنیای درون او راه می یابم و مجالی برای اندیشیدن در قصه های زن شیشه ای و سفر به ریشه هاپیدا می‌کنم. عشق، در فضایی صمیمی و با ایمانی بسیار گسترده تر از پندار مادی گرایان مطرّح شده است و طرح اندیشه ای است نو در این باب.

شایسته یاد آوری است که بر خلاف آنچه بلندگوهای غربی یا بازی خورده های داخلی شان،وحتی‌مسلمان‌های‌خودباخته می گویند؛ اسلام، زنجیری بر پای زن هنرمند نیست و اینک شاهد حضور زنان هنرمندی در عرصهٔ هنر و ادب هستیم.در مورد موضوع زن نیز کار کمّی زیاد شده و هنگام آن رسیده است که کارها با کیفیت بهتری دنبال شود.

*****

فارسی امروز

شبه قاره

سید اصغر علی شادانی
ترجمه از اردو : انجم حمید
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

استاد علامه شادان بلگرامی

سلسلهٔ نسب سید اولاد حسین متخلص به "شادان" بن سید تفضل حسین نقوی بن سید فدا حسین نقوی بخاری بلگرامی به سی و چهار واسطه به امام علی النقی علیه‌السلام می‌رسد . بخشی از آن سلسله چنین است:« سید اولاد حسین "شادان " بلگرامی بن سید تفضل حسین...بن طاهر بن سید کمال الدین ... بن سیدصدرالدین‌بن‌سیداحمدکبیر بن سیدجلال‌الدین‌معروف‌به جلال‌بخاری بن سید محمد بن سید محمود ...بن جعفر تواب بن امام علی النقی علیه‌السلام.

شادان شب جمعه ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۲۸۷هـ‌ق/ ۷۰-۱۸۶۹م. در مقام آره بخش شاه‌آباد،استان بهار (هندوستان) چشم‌به جهان گشود.پدر بزرگش نخست او را " سید آل حسین " نام نهاد.

از نیاکان وی ، " سید محمد بن سید محمود " از سامره به بخارا مهاجرت کرده و در آنجا سکونت گزیده بود. سپس " سید جلال الدین"

۱.سید اصغر علی شادانی که شوهر نبیره دختری "شادان بلگرامی" است ، کتابی با نام حیات شادان بلگرامی بزبان اردو نوشته و در سال ۱۹۸۶م. در کراچی به چاپ رسانده است.(مترجم)

معروف به " سید جلال بخاری" یکی از نوادگان سید محمد ، از بخارا به مولتان آمد و در "اوچ" ساکن و همانجا مدفون شد. وی خلیفهٔ "بهاء الدین زکریا ملتانی " بود. "سید جلال بخاری " سه فرزند به نامهای "سید احمد کبیر"، " سید بهاء الدین" و " سید محمد " داشت.

از "سید محمد" پسری به نام "سیدجلال" در سال ۱۰۰۲ هـ.ق متولد شد. شهاب‌الدین شاهجهان، پادشاه گورکانی او را بسیار احترام می‌کرد و به وی رتبهٔ صدر الصدور هندوستان را اعطا ، و نیز از منصب "شش هزاری" برخوردار کرده بود. "سیدجلال" شعر می گفت و در اشعارش "رضا" تخلص می کرد.

"سید احمد کبیر" دو فرزند به نامهای سید جلال الدین مشهور به "مخدوم جهانیان جهانگشت" و سید صدر الدین معروف به "قطب الاقطاب راجو قتال" داشت که از سید صدر الدین تحفة النصایح[1] به یادگار مانده و در تصوف از آثار معروف بشمار می‌آید. در تذکرة الاولیا و تاریخ فرشته نیز ترجمهٔ احوال وی آمده است. "شادان بلگرامی " از نوادگان او است.سید صدر الدین در سال ۸۰۶ هـ.ق درگذشت و در "اوچ شریف" بخاک سپرده شد.

ازاخلاف " سید جلال الدین بخاری" ، " سید کمال الدین بن سید محمد اصغر" همراه فرزندان و نوادگان خود از جمله "شادان" سه ساله و پدر و مادر وی ، اوچ را ترک گفت و به بلگرام رفت. هنگامی که بزرگان شادان از اوچ به بلگرام آمدند، نزدیک امام‌بارگاه "بزرگ آغا"برای خود خانه ها ساختند و به مناسبت اوچ ، آن محله را "اوچی‌مندی " نام گذاشتند و شادان تا واپسین روز عمر خود در همانجا بسر برد.

"شادان بلگرامی " از پنج سالگی پیش پدر بزرگش " سید فدا حسین نقوی بخاری" تحصیلات خود را آغاز ، و در ده سالگی در یکی از مدرسه‌های "بلگرام "نام‌نویسی کرد. در آنجا "مولوی غلام حیدر ارشد بلگرامی" و

۱.احمد منزوی ؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ؛ (اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۵خ / ۱۹۸۶م.)، ج ۷، صص ۴۲۳ - ۴۲۵(مترجم)

"مولوی کرار علی بلگرامی" از استادان وی بودند. شادان آموزش زبان عربی را از هشت سالگی آغاز کرد. وی از آثار فارسی اسکندرنامه، یوسف و زلیخا، گلستان، بوستان وآثار "ابو الفضل "و "عرفی شیرازی"را پیش پدر بزرگش وهدایت النحو را نزد " مولوی سید کرار علی " فرا گرفت. زبان فارسی را نیز نزد " میر بهادر علی و " سید وارث علی بلگرامی " آموخت و در آن مدرسه دورهٔ دبیرستان را به پایان رسانید.

در سال ۱۸۸۲م.هنگامی که خواهر بزرگش " آل فاطمه" به عقد مولوی سید حسین لکهنوی مشهور به "شمس العلما بحر العلوم " در آمد، همراه وی از بلگرام به لکهنو رفت و به آموزش زبان انگلیسی مشغول شد . در مدرسه عالی "سینتینال " دورهٔ دبیرستان را گذراند و دیپلم گرفت. در مدرسهٔ عالی "اسلامیه لکهنو" نیز کلاس نهم را خواند. "شادان " کتابهای درسی فارسی دبیرستان و مقطع دیپلم را پیش "میرزا محمد هادی رسوا" فراگرفت . او معتقد بود که مهارت میرزا در علم ریاضی چنان است که می‌توان گفت در سراسر هند هیچ کس با وی قابل مقایسه نیست.

"شادان " در سال ۱۸۹۲م.آموزش انگلیسی را ترک گفت و به زبان عربی التفات کرد.در لکهنو،نزد"میرزاابوترابکشمیری"صرف‌ونحووشرح تهذیب، و نزد "مولوی سید حسین " قطبی و مسلم راخواند. سال بعد در مدرسهٔ "راجه صاحب" محمود آباد به عنوان مدرس زبان انگلیسی کلاس پنجم استخدام شد. پس از مدتی درس انگلیسی را در آن مدرسه تعطیل، و تنها درسهای عربی و فارسی مربوط به دوره های دانشگاه پنجاب را تدریس کرد. سپس تدریس درجه "منشی" را بر عهده گرفت و در سال ۱۸۹۵م.همراه دانشجویان خود دورهٔ امتحان درجه منشی را گذراند، و همزمان امتحان ویژهٔ زبان انگلیسی را نیز با موفقیت پشت سرنهاد و دیپلم گرفت. وی در سال ۱۸۹۶م. درس "منشی عالم " را تدریس کرد. سپس دوره های "منشی عالم " و "مولوی عالم"را باموفقیت گذراند . درسال ۱۸۹۷م.هم دورهٔ"منشی فاضل" را با موفقیت طی کرد. خدمت او در آن مدرسه تا سال ۱۸۹۹م.ادامه یافت.

استخدام در مدرسه عالیه ایالت رامپور

"شادان" در ماه فوریه سال ۱۹۰۱م.در مدرسهٔ عالیه ایالت رامپور به عنوان استاد فارسی استخدام شد و از لکهنو به رامپور رفت. شاگردش، سید محمد نقی شادمان لکهنوی را هم همراه خود برد و مدتی از وی سرپرستی کرد تا وی نیز در همان مدرسه به تدریس درجه "منشی عالم" مشغول کار شد.

"شادان" در آن مدرسه دانشجویان درجه "منشی فاصل" را آموزش می‌داد. چندی بعد با همکاری "مولوی ابو الحمید فرخی" که استاد "نواب حامد علی خان" والی رامپور بود، به "عبد الغفور خان" رئیس ایالت، تدریس دوره تحصیلی دانشگاه پنجاب را پیشنهاد کرد، که به تصویب رسید و به این ترتیب، در آن مدرسه سه دورهٔ تحصیلی باعنوانهای "مولوی"، "مولویٔ عالم" و "مولوی فاضل" آغاز شد. در نتیجه، دانشجویان "رامپور" پس از گذراندن دورهٔ "منشی فاضل" یا "مولوی فاضل"، در مدرسه های عالی دولتی شغل معلمی فارسی یا عربی را به دست آوردند، سپس در سراسر استان متحدهٔ آگره و اودھ (اتاپرادیش) به عنوان آموزگار فارسی شناخته شدند.

"شادان" در دورهٔ اول ماموریت رامپور که تا سال ۱۹۲۳م.طول کشید؛ شاگردان معروفی چون مولانا عبد العزیز میمن (استاد عربی دانشگاه مسلم علیگر)، مولانا حامد حسن قادری (مؤلف تاریخ ادب اردو و استاد دانشکدهٔ سینت جانسون آگره)، شیخ وجاهت حسین عندلیب شادانی (رئیس پیشین بخش اردو در دانشگاه داکا)، میرزا هادی علی بیگ وامق شادانی رامپوری، غلام ناصرخان نگار شادانی،محمد علی خان اثر رامپوری و امجد علی خان را تربیت کرد.او در سال ۱۹۲۳م. درامتحان مصاحبه،ازمیان‌هفتاد و دوتن برای تدریس درجهٔ "منشی فاضل" در دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور انتخاب شد. در آن دانشکده، سه تن دیگر یعنی حافظ محمود شیرانی، مولوی سید سبطین و مولوی عبد العزیز میمن (شاگرد شادان) پذیرفته شدند. شادان همان سال از رامپور به لاهور آمد و مدرس شد. وی در آن زمان، ۴۷

ساله و سن بازنشستگی حوالی ۵۵ سالگی بود.اما دکتر "وولیز" رئیس دانشکده، سن بازنشستگی راتا ۶۰ سالگی رساند.

دکتر "وولیز" در سال ۱۹۳۶م. درگذشت و دکتر مولوی محمد شفیع رئیس دانشکده شد. وی نخستین مسلمانی بود که به ریاست آن دانشکده رسید. در همان سال زمان بازنشستگی شادان هم فرا رسید، اما دکتر مولوی محمد شفیع که بسیار تحت تأثیر وی قرار گرفته بود ، و به او بسیار احترام می‌گذاشت ، مأموریتش را برای دو سال دیگر تمدید کرد.

شادان در سال ۱۹۳۸م. بازنشسته شد. همزمان،شاگردش سید محمد نقی شادمان لکهنوی در رامپور درگذشت و کرسی استاد فارسی در مدرسهٔ عالیه رامپور خالی ماند.شادان بارضایت و موافقت" سید رضا علی‌خان بهادر"، نواب رامپور،دوباره‌درآن‌مدرسه‌استاد فارسی شدوتازمان وفاتش در سال ۱۹۴۸م.، در همان جا به تدریس اشتغال داشت.

سید حسن‌رضاوفابلگرامی،قطعه‌وفاتش رااین گونه‌بنظم‌درآورده است:

"اولاد حسین نقوی" نزد حسین رفت   شد زیر خاک پنهان حسان بلگرامی

بوده به علم و حکمت چون جامی و نظامی   امروز"در مزاری شادان"بلگرامی[۱۹۴۸م.]

بنگر سال رحلت شادان[۱۳۶۷هـ.ق]

نگارنده نیز این تاریخ را گفته است:« مغفرت گردد - ۱۹۴۸م».

اخلاق

شادان بلگرامی فردی انسان دوست بود و پیوسته دیگران را برخود مقدم می‌داشت. وی به گوشه نشینی تمایل داشت. نزد کسانی که از لحاظ مراتب بالاتر از وی بودند، تحت تأثیر قرار نمی گرفت. حتی در مدت مأموریت خود در دانشکدهٔ خاورشناسی هیچ وقت پیش دکتر "وولیز" رئیس دانشکده نمی رفت، باآنکه رئیس دانشکده به وی بسیار احترام می گذاشت.

معمولاً وابستگی به دربار باعث افتخار بود ، و در دربار ایالت رامپور نیز یک کرسی به شادان اختصاص داشت. اما او به ندرت به دربار می رفت و

کوشش می کرد که تنها در موارد خاصی به آنجا برود. وی دارای طبعی ساده بود و به بینوایان و بخصوص دانشجویان نیازمند کمک می کرد. درلاهور برای خود خانهٔ دو یا سه طبقه‌ای اجاره می‌کرد و یک طبقهٔ آن را به دانشجویانی که برای امتحان "منشی فاضل" فارسی از شهرهای دیگز می آمدند و جایی نداشتند، اختصاص می داد و به آنها کمک می کرد. وی پیاده به دانشکده می‌رفت و در راه نیز به دانشجویان درس می داد. کار تدریس در دانشکده را هم تا شب ادامه می داد.

اگر کسی بدی می کرد، وی کوشش می کرد که در مقابل ، بدی نکند. با اهل خانواده و دیگران رفتار مشفقانه ای داشت. وی مانند بزرگانش به ائمه اثناعشر علیهم‌السلام معتقد بود و به آنها ارادت خاصی می ورزید و آن ارادت را وسیله بخشش در روز قیامت می‌دانست.او مصرع «والله که‌ای حسین کاری کردی» را چنین تضمین کرده است:

بر چهرهٔ دین زخون نگاری کردی   از ذبح عظیم یادگاری کردی
فایز شده از تو بر شهادت احمد(ص)   والله که ای حسین(ع) کاری کردی

آثار شادان بلگرامی

شادان آثار زیادی از خود به یادگار گذاشته و برای گسترش و پیشرفت زبان فارسی خدمات بی مانند و شایانی انجام داده است . بیشتر آثار وی درمیانهٔ سالهای ۱۹۱۰ ــ ۱۹۶۷ م. توسط چاپخانه ها و انتشاراتی های سعید ــ رامپور ، هندی ــ لاهور، دیوان چند ــ لاهور ، شیخ مبارک علی ــ لاهور ، جان محمد ــ لاهور، الله بخش ــ لاهور، و انوار المطابع ــ لکهنو چاپ و منتشر شده اند:

۱. شرح دره نادره[۱] ۲.شرح دیباچهٔ دره نادره(باتصیح وتحشیه) ۳.خلاصهٔ دره نادره

---

۱. الکنوزالعامره‌فی شرح درة‌النادرة شرح بخشی از دره نادره است که در نصاب منشی فاضل در سالهای ۱۸۹۸ - ۱۹۰۸م.تدریس می شد.(مترجم)

۴. انتخاب دره نادره (برای نصاب دورۀ منشی فاضل با تصحیح و حواشی)
۵. شرح معمیات حدایق البلاغة (موسوم بکشف المعضلات) ۶. خلاصۀ تاریخ وصاف
۷. شرح تاریخ وصاف ۸. تصحیح تاریخ وصاف[1] ۹. فرهنگ تاریخ وصاف[2]
۱۰. فرهنگ سرگذشت وزیرخان لنکران ۱۱. شرح معمای جامی ۱۲. شرح نورس ظهوری
۱۳. شرح مرد خسیس (با متن، مقدمه، ترجمه و فرهنگ) ۱۴. ترجمه مقامات حمیدی
۱۵. فرهنگ حاجی بابا اصفهانی[3] ۱۶. تصحیح سرگذشت حاجی بابا اصفهانی
۱۷. تصحیح و تحشیه مهر نیمروز[4] ۱۸. تصحیح و تحشیۀ انتقادی بحر العروض
۱۹. شرح قصاید خاقانی (برای نصاب دورۀ "دبیر کامل" دانشگاه لکهنو)
۲۰. فرهنگ قصاید قاآنی ۲۱. تصحیح و تحشیه منطق الطیر (چاپ نشده است)
۲۲. فرهنگ سیاحت نامۀ ابراهیم بیگ (ج ۱ و ۲)[5] ۲۳. ترجمۀ رباعیات ابو سعید ابوالخیر[6] ۲۴. تصحیح ابطال الضرورت ۲۵. شرح وکلای مرافعه (متن، مقدمه، ترجمه و فرهنگ) ۲۶. شرح دفتر سوم [منشآت] ابوالفضل ۲۷. فرهنگ دفتر اول [منشآت] ابوالفضل
۲۸. روح المطالب فی شرح دیوان (اردو) غالب ۲۹. اسنی المطالب فی شرح دیوان غالب
۳۰. فرهنگ شادان (اردو، فارسی، ترکی و انگلیسی، خطی در موزه ملی ـ کراچی)
۳۱. شرح گلشن معانی (نصاب برای دورۀ لیسانس دانشگاه پنجاب) ۳۲. شرح انترمیدیت کورس فارسی (نصاب دورۀ فوق دیپلم پنجاب)

از این گذشته شادان درباره زبان وادب و فن عروض مقاله هایی با ارزش نگاشته است که در مجله های هندو پاکستان منتشر شده اندو بعضی از آنها نیز پیش نگارنده نگهداری می شوند.

---

۱. عارف نوشاهی؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش؛ (اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵ خ / ۱۹۸۶م.)، ج ۱، ص ۹۴۱
۲. همان، ص ۹۴۲
۳. همان، ص ۵۵۹
۴. عارف نوشاهی؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش؛ (اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵خ / ۱۹۸۶م.)، ج ۱، ص ۵۷۶ و ج ۲، ص ۱۳۲۶
۵. همان، ج ۲، ص ۱۳۰۷
۶. اختر راهی؛ ترجمه های متون فارسی بزبانهای پاکستانی؛ (اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵ خ / ۱۹۸۶م)، ص ۲۹۷ (مترجم)

شاعری شادان

شادان بلگرامی از سال ۱۸۹۲م. به شعر گفتن رو آورد و در این فن شاگرد "اصطفی خورشید" شد. اصطفی خورشید ، در عروض مهارت کافی داشت و رساله‌ای بنام افادات در این فن نوشته بود. نیز ماهنامه ای بنام انتخاب منتشر می کرد. شادان مدت ده سال سخن سرایی کرد. نخست "ناشاد" و سپس " شادان" تخلص می کرد که بعضی از غزلهایش در مجلهٔ انتخاب منتشر شده است. شادان تحت تأثیر کلام وافکار "غالب دهلوی " قرارگرفته بود و بیشتر به پیروی از او شعر می گفت . در فن عروض بسیار وارد بود. نیز قطعات تاریخ زیادی گفته است از جمله:

۱. برای تاریخ ساختمان "مولوی فضل حق "، رئیس مدرسه عالیه رامپور موسوم به "عزیز منزل " :

فرمودبهر تاریخ فضل حق معظم — تعمیل حکم او را دارم عزیز از دل
سال بنای قصرش شادان بگفت دردم — تمثال جنت آمد دار العزیز منزل[۱۹۲۶م]

**

چو فضل حق بنای قصر بنهاد — به تاریخش مرا او داد فرمان
ورا موسوم کرده فاضل زاد — بابن خود عزیز الحق ذیشان
سروش غیب شادان را ندا زد — جهان را نسخه خلد برین دان

۲. برای وفات سرگرد "سکندر حیات خان بهادر" ،استاندار پنجاب:

بست و شش از مه دسمبر بود — رخت هستی ازین جهان بردند
که گورنر بدند در پنجاب — که وزارت به فَروشان کردند
همه امید ما برفت به باد — قبل از وقت ناگهان مردند
صبر بخشد خدا به خضر حیات — که غمی از وفات آن خوردند

۳. برای وفات "بشیر الدین احمد" :

در جنان رفته بشیر الدین احمد از جهان
پیش باب خودنظیر احمد که بد عالی وقار
گفت شادان سال مرگش صوری وهم معنوی
"یکهزاروسه‌صدوچهل"بعدازین‌شش‌بر شمار[۱۹۲۷م]

شاگردان شادان بلگرامی

"شادان " شاگردان بسیاری را تربیت کرد،از جمله بایدازاین افرادنام برد:

۱. سید محمد نقی شادمان لکهنوی،(م ۱۹۳۸م.) استاد مدرسه عالیه رامپور

۲. میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی (م ۱۹۳۵م)، شاعری معروف و استادِ «جوش ملیح آبادی» ـ سراینده بزرگ پاکستان و هند ـ بوده است .

۳. دکتر وجاهت حسین عندلیب شادانی (م ۱۹۶۹م)، رئیس گروههای اردو و فارسی در دانشگاه داکا، بنگلادش

۴. مولانا سید محمد دهلوی ، واعظ بزرگ و استاد دانشکدهٔ انگلو عربک دهلی ، که کتابخانه ای بزرگ به کمک حاجی داوود در کراچی ساخت

۵. علامه سید بن حسن صاحب جارچوی (م ۱۹۷۳م) ، استاد دانشکده ملی دهلی، خطیب معروف شبه قاره و عضو اولین شورای علما در زمان قائداعظم "محمد علی جناح " و مؤلف کتاب فلسفهٔ آل محمد در سه جلد .

۶. عابد علی عابد ، استاد زبان فارسی و رئیس دانشکده دیال سینگ لاهور

۷و۸.محمد باقر و محمد طاهر سلمانی، نبیرگان شمس العلماء آزاد دهلوی.

۹. بیدار بخت ، بنیانگزار موسسهٔ السنه الشرقیه لاهور و مؤلف کتابهای بسیار.

۱۰. سید ذو الفقار علی بخاری ، مدیر کل پیشین رادیو پاکستان

۱۱. سید محمد جعفری (م . ۱۹۷۶م) ، شاعر معروف و وابسته فرهنگی سفارتخانه پاکستان در تهران

۱۲. مولانا حامد حسن قادری بجهرای ثونی ، استاد دانشکده سینت جانسن آگره ، مؤلف تاریخ ادب اردو

۱۳. سید محمد ایوب ،کوکب شادان ، شاعر بزرگ و صاحب آثار فراوان و نیز رئیس "مجلس اقبال" در کراچی

۱۴. سید ابو الحسن سیف شادانی فتحپوری ، مدیر انتشارات مجلس اتحاد المسلمین حیدرآباد ، دکن و دبیر انجمن ایرانیان کراچی

۱۵. علامه عبد العزیز میمن راجکوتی ، استاد دانشگاه مسلم علیگره.

۱۶. مولانا باقر علی خان نجفی لندنی لکهنوی ، استاد فارسی و عربی دانشکدهٔ میانوالی پاکستان .
۱۷. علامه تاجور نجیب آبادی ، استاد دانشکده دیال سینگ لاهور
۱۸. مولانا سید ظفر مهدی جایسی ، دانشمند و صاحب کشف و کرامات
۱۹. مولانا سید اختر علی تلهری ، دانشمند و نویسنده
۲۰. پروفسور سید محمدنصیر شادانی ، استاد دانشکده ام.ا.او. لاهور
۲۱. سردار خورسند بهادر سیاح ، استاد دانشکدهٔ دولتی امرتسر هند.
۲۲. سید محمد محمود شادانی،نویسنده بزرگ و شاگرد ممتاز شادان .
۲۳. مفتی‌محمدوالا گوهر شادانی،عالم‌بزرگ ونبیرهٔ«مفتی‌غلام‌سرورلاهوری»
۲۴. سید سلطان حسین فرید ، نوهٔ «میر انیس لکهنوی» مرثیه نگار معروف
۲۵. مصطفائی بیگم ، شهردار سابق خزانه عامره حیدرآباد ، دکن
۲۶. آغا میرزا محمد نقی قزلباش گلشن شادانی رامپوری ، شارح رسائل طغرا
۲۷. میرزا حبیب الله بیگ شادانی
۲۸. غلام ناصر خان نگار شادانی رامپوری
۲۹. پروفسورمحمداقبال‌صافی
۳۰. هادی علی بیگ وامق شادانی رامپوری
۳۱. لوک چند شهیر
۳۲. فرزند علی رامپوری،استاد دانشکدهٔاف.سی.لاهور
۳۳. سنتان دته گلشن شادانی
۳۴. میرزا مصطفی علی همدانی ، مدیر مجله سفینه ، لاهور
۳۵. حاجیه بیگم مولتانی ، مدیر مجله تاج،لاهور
۳۶. سید اصغر علی شادانی،(نگارنده)

*****

خانم روزینه انجم نقوی
دانشگاه اسلامی بهاولپور

خواجه محمد هاشم کشمی

خواجه محمد هاشم کشمی در دوران شاهجهان زندگی می کرد .ایشان همه زنــدگی خــود را در پــردهٔ گمنــامی بسـربرد .اگـر چـه دوران شـاهجهان درخشان‌ترین دوره شعر وادب بود شعرائی بزرگ بـه دربـار شـاه بسـتگی می‌داشتند وبر عکس ایشان توجه بر شعرای محلی کمتر بود . بعید نیست که خواجه محمد هاشم کشمی هم دچار آن بی اعتنایی شده بود . این هم ممکن است که محمد هاشم کشمی به طبق طبع کم آمیز خودش از ارباب علمی دور شده باشد وبرای معرفی خودش سعی نکرده باشد وگرنه حتماً شعر هاشم اینقدر بلنداست که در تذکره های شعرا نوشته می شود ومقـامش را تعین می نماید .

محمد هاشم کشمی یک مرد صوفی منش وقناعت پسند بود وازحیث صوفی در تذکرهٔ صوفیان خیلی معروف است . ایشان داماد میر محمد نعمان وخلیفهٔ حضرت مجدد الف ثانی بود وبه سلسلهٔ نقشبدیه بستگی می داشت . بنــابرایـن درشـعر خـودش دربـارهٔ تـصوف وعرفـان بیـان نـموده است واصطلاحات تصوف را هم بکار برده است . ایشان دربارهٔ مسلک طریقت خودش اینطور رطب اللسان است .

نقشبندان کـه سـفر شـان در خـانه شـود	لب چوبستند حـدیث لب جـانانه شـود
هاشم این سلسله از جعدنگـار عـربیست	هر که شد بسته این سلسله دیوانـه شـود

صوفی همیشه در رهنمائی کسی دیگر راه طریقت را طی مـی کـند محمد هاشم کشمی اولاً به نزد حضرت میر محمد نعمان رفت وبعداً بتوسط ایشان به درگاه حضرت مجدد الف ثانی (رح) رسید ودر رهنمـائی ایشـان

منازل طریقت را طی کرد وبه منصب خلافت رسید. در ۱۰۳۳ هـ حضرت مجدد الف ثانی محمد هاشم کشمی رابرای درس دادن وذکر نمودن اجازه فرمود. پس هاشم کشمی لازم می دانست که مرشد باشد چنانکه می گوید .

تابباید چشم دل نور از غبار کوی دوست باهزاران شمع ره بردن نیاری سوی دوست
قلکم از شوق فیض اوشد شاخ گل گشت اندر نامه ام هر لحظه در شاهوار

محمد هاشم کشمی به طبق فرمان حضرت مجدد الف ثانی به برهان پور تشریف برد و از مرشد خودش جدا شد، پس خیلی ناراحت ومغموم شده بود. شعرهای زیر غماز این کیفیت فراق هستند .

اشک ریزان بنشینم سر رهگذری هر که از طرف توآید ازو پرسم خبری

***

من ابر نو بهار و بهار است کوی یار جز گریه هیچ روی نیابم بسوی یار

***

بیاد وصل توهر ساعتم چو سال گذشت تمام عمر باندیشه مآل گذشت

***

داغ دلم کهنه گشت ویار نیآمد لاله پشر مرد ونوبهار نیآمد

بعضی از صوفیان برفلسفه جبر یقین دارند یعنی خدای متعال هر چه می‌خواهد می کند ، هیچ کس برآن مقدور نیست زیراکه در اختیار برانسان نگشاده است. چنانکه حافظ می گوید :-

رضا بداده بده وزجبین گره بگشا که برمن وتودراختیار نگشاده است

محمد هاشم کشمی همینطور عقیده داشته بود .

هرچه رسد هاشم از جهانت مزن دم راه درین شهر نیست چون وچرارا

یکی از شعرای فارسی می گوید :

مبادا هیچ دل بی عشقبازی اگر باشد حقیقی یا مجازی

بلاشبه خواجه محمد هاشم کشمی عشق حقیقی را دوست می داشت ولیکن برعشق مجاز هم یقین می داشت. نزد ایشان عشق مجازی یک نردبان است که منزلش عشق حقیقی است وباوسیله این به خدای متعال می تواند برسد. می‌گوید :

عشق مجاز وحسن مجازی مگو که چیست آن صبح صبحگاهی وین ماهتاب صبح

محمد هاشم کشمی عشق مجاز را به یک شمع صبحگاهی تعبیر می کند که بعداز روشنی صبح خاموش می شود، ولی عشق حقیقی یک حقیقت لازوال است که نامش ماهتاب روشن است . دیگر اینکه عشق از دو طرف برمی خیزد واینقدر شدید می باشد که احساس دویی نباشد. مثلاً :

عشق اگربر خویش نازد حسن اگربرعشق کوهکن شیرین وشیرین کوهکن خواهد شدن

عاشقی بعد از موفقیت نیرویی دارد که بوسیله آن می تواند در جهان انقلاب پیدا بکند و زمین و آسمان را مسخر کند. محمد هاشم کشمی غزلی دربارهٔ عشق سروده است. مطلع آن اینست : -

مرغ دل جبریل گشت از بام عشق شد لبم عین الحیوة از نام عشق

محمد هاشم کشمی مرتبه و مقام عاشقان را هم تذکر میدهد. دربارهٔ این موضوع شعرهای چند را به بینیم.

چیست خورشید و این عکس ز بام عاشقان آسمان پروانه دیوار و بام عاشقان

غنچهٔ گل از دهانش سالها نکهت برد هر که روزی بر زبان آورده نام عاشقان

گر ز خال و از خط رخسار خوبان دیده زیب زینت صبح سعادت گشته شام عاشقان

محمد هاشم کشمی مانند عطار، عراقی و حافظ ، مَی، جام ، میخانه ، پیرمغان و لوازم های دیگر را برای بیان نمودن حقیقت محبت و معرفت بکار آورده است. می هاشم مجازی نیست ولی می عشق و معرفت است و این مستی و سرشاری حقیقی را طاری می کند و صوفی را در یاد محبوب مست و مستغرق می کند.

محمد هاشم کشمی در شعرهای خود از جَور روزگار نالان است. در این جهان مردمی که بسیار رنج ها می بینند و هیچ وقت خوشحال نشده باشد، بلکه همیشه محروم گشته باشد پس به علت نامرادی خودش شکایت می کند . چنانکه محمد هاشم کشمی می گوید:

عالمی پُر گل، مرا برگ خزانی کس نداد هر طرف دریا،نمی برتشنه جانی کس نداد

رفت‌مرغی‌نوحه زن درخاک‌گفتم چیست گفت سفره در چیدند و ما را ریزه نانی کس نداد

*****

حکایت

درویشی به در دهی رسید جمعی کدخدایان را دید آنجا نشسته گفت:
مرا چیزی بدهید وگرنه به خدا با این ده همان کنم که با آن ده دیگر کردم.
ایشان بترسیدند گفتند: مبادا که ولی یا ساحری باشد که از او خرابی به ده
ما رسد. آنچه خواست بدادند. بعد از آن پرسیدند که: با آن ده چه
کردی؟ گفت: آنجا سؤالی کردم چیزی ندادند. به اینجا آمدم؛ اگر شما
نیز چیزی نمی‌دادید این ده را نیز رها می‌کردم و به دهی دیگر می‌رفتم.

رساله دلگشا
تألیف عبید زاکانی

محمد اقبال ثاقب
لاهور - پاکستان

تمرین فارسی

نوشته هایی برای دلم

[۱]فراست حضرت علی علیه السلام

در جهان رنگ و بو هیچ عالم فهیم با فراست مانند حضرت علی علیه السلام نبوده است . این برای امیر المؤمنین باعث صد افتخار بود که پیغمبر دو جهان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:« من شهر علمم و علی علیه السلام درآن .»

من نمی توانم که شخصیت برجستهٔ حضرت علی علیه السلام را بطور کامل به رشتهٔ تحریر در بیاورم. فقط می گویم که این امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که هزار و چهار صد سال قبل در جایگاه قضاوت ، مسائل بسیار پیچیده را چنان حل و فصل می کردند که امروز هم چنین داوریی از هیچ کس ساخته نیست .

در آن زمان کسی درگذشت و برای او دو وارث پیدا شد . هر کدام ادعامی کرد که : «من پسر اصلی او هستم.»وبراین ادعا هیچ گواه نداشتند.این مسأله پیچیده را به استحضار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رساندند. حضرت فرمود :« دوتکه از استخوان آن مرده را بیاورید.»آنگاه به دستور ایشان ،هر یک از دوتکه استخوان را با خون هریک از آن دو نفر در دو ظرف جداگانه، برای یک شب گذاشتند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صبح آن دو استخوان رامشاهده کردند که یکی خون را مکیده و دیگری نه .ایشان فرمودندکه:«آن

مردی‌که خونش رااستخوان مکید،پسر و وارث اصلی آن‌مُرده است.»

یک نمونهٔ دیگر؛ سه نفر در هفده شتر اینطور سهیم بودند که اولی نصف،دومی یک سوم و سومی یک نهم ملکیت آنرا داشتند. بر سر این مسأله میان آنهانزاعی شد. به هیچ وجه این مسأله حل نمی شد مگر به کشتن یکی از شترها. ولی هیچ یک به این راه حل راضی نمی شدند.برای حل مشکل به حضرت امیر المؤمنین‌علیه‌السلام مراجعه کردند. حضرت این مسأله را در یک لحظه بگونه ای حل وفصل کردند که امروز ریاضی دانان و حساب گران برجسته در آن می مانند.

حضرت امیر المؤمنین‌علیه‌السلام یک شتر از خود به آن هفده تا افزودند. آنگاه نه شتربه مالک نصف، شش شتر به مالک ثلث، و دوشتر به مالک یک نهم دادند،که رویهم هفده شتر می شود. سپس حضرت شتر خود را پس گرفتند!

در بارهٔ فراست حضرت علی علیه‌السلام این تنها دو نمونه بود. حضرت مولای مشکل گشا امثال این مسایل پیچیده را بسیار حل کرده که در کتب تاریخ و روایت مذاهب اسلامی مسطور است. ایشان براستی در شهر علم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند.فتبارک الله احسن الخالقین.

***

[۲]بهار

این که می گویند بهار فصل زندگی است ،براستی چنین است. آدم با جوش و خروش تازه زندگی را ادامه می دهد. پرندگان بار دیگر آواز می خوانند. درختان در این فصل شکوفه می کنند و پر از برگ و گل می شوند. بهار که می‌آید، زندگی می آید.

شاید این نکته برای مردم شهر عجیب باشد، ولی‌کسی که خانه‌اش دور از شهر،در دامنهٔ کوه است، نیک می داند که فصل بهار واقعاً فصل زندگی است.هنگامی که زمستان به اوج می رسد،خانه اش در برف غرق، و او همراه

خانواده‌اش درخانه زندانی می‌شود. کم کم توشه و آذوقه ته می کشد ، همسرش بانگرانی از او می پرسد که :« زمستان بپایان خواهد رسید؟» مرد از دلهرهٔ او نگران و ناامید می شود و آه سردی می کشد و از خدا، رسیدن بهار را می خواهد.بهار صدقهٔ چنین آه هایی است.هنگامی‌که‌زمستان‌بارخودرا می‌بندد‌وبهارازراه می‌رسد،خانهٔ او که در برف ناپدید شده بود،هویدامی‌شود و او بار دیگر از دنیای ناامیدی بیرون می آید و به کار و زندگی می پردازد.

پرندگان که از ترس هوای سرد به مناطق دیگر مهاجرت کرده اند همراه فصل بهار دوباره وارد می شوند. ورود آنها به همه جا زندگی تازه ، و به زندگی رونق می‌بخشد.

در فصل زمستان سکوت کشنده ای همه جا را فرا می گیرد . هیچ چیز دیدنی باقی نمی‌ماند.نسیم بهارکه‌می‌وزد،سکوت مرگ‌از بین می رود،چهچهٔ پرندگان طنین می‌افکند، و دنیا کاملاً عوض شود. منظره‌ای که با دست زمستان ویران شده بود با دست بهار آراسته می شود . فضا رنگین و دیدنی، و چمن ازگل و سبزه آراسته می‌شود، همه چیزشاد و خوشحال بنظر می رسد و هر کس می‌خواهد که بهار ، این فصل زندگی ، همیشه باقی بماند.

***

[۳]کتابی که دوست دارم

کسی که باسواد است در زندگی خود کتابهای زیادی می خواند و از میان آن ها بعضی را بیشتر دوست می دارد . من هم در زندگی خود کتابهای زیادی مطالعه کرده‌ام و تعدای از آن ها را زیاد دوست می دارم . یکی از آنها که در این روزها می خوانم کتابی بانام غلط ننویسیم است . این کتاب برای من مانند داروی شفابخش است برای بیمار.

وقتی که برای تحصیلات وارد ایران شدم ، فارسی نوشتاری من بسیار ضعیف بود. املای فارسی برای من سخت بود . هنگام نوشتن اشکالات زیادی

پیدا می گردم. حتی نمی دانستم که "اتاق" درست است یا "اطاق "، "اتو" درست است یا "اطو"، و.... برای این ضعف نگران بودم که چه کار بکنم. این نگرانی وقتی تمام شد که استاد محترم برای ما این کتاب را انتخاب کرد. در این کتاب املای درست واژه‌ها را با دلیل آن نوشته است. دربارهٔ "اتاق" چنین می خوانیم : «این کلمه را گاهی به صورت "اطاق" می‌نویسند،ولی چون اصل‌آن ترکی است و در ترکی مخرج "ط" وجود ندارد. بهتر است که به صورت" اتاق" نوشته شود.»

در نوشتن ،کاربرد کلمات مناسب هم کاری مشکل است. این کتاب برای رفع این مشکل هم بسیار سودمند است. مثلا دربارهٔ "چرا" و " چه را " می خوانیم :« واژهٔ « چرا» به معنای « برای چه ؟» به همین صورت نوشته می‌شود . ولی اگر به معنای «چه چیز را»باشد،باید در دوکلمه جدااز‌هم وبه صورت« چه را» نوشته شود: چرا برداشتی؟ یعنی «برای چه برداشتی ؟ ولی «چه را برداشتی؟» یعنی « چه چیز را برداشتی؟»»

ازاین ویژگی کتاب‌هم‌زیادخوشم‌آمده‌است‌که‌برای‌توضیح کلمات،از معتبرترین آثارنظم ونثراستفاده‌کرده و ازاین رو از کتابهای دیگر ممتاز شده است.در این کتاب‌فهرستی الفبایی‌از غلط‌های رایج در نوشته‌های امروز هم آورده شده است.کتاب غلط ننویسیم نوشته ابو الحسن نجفی،برای دانشجویان، مترجمان و آموزگاران زبان وادبیات فارسی بسیار سودمند است.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

سید فیضی

نعت نبی

مالک دنیا و دینی یا رسول — تاج خلقت را نگینی یا رسول
سر بسر ملهم ز الهام خدا — شرح قرآنِ مبینی یا رسول
افتخارِ آدم و نوح و خلیل — تاجدار مرسلینی یا رسول
مظهر انوارِ تُست اُم الکتاب — شمع ایمان و یقینی یا رسول
نور تو زینت ده تخلیق کُلّ — نو بهار اوّلینی یا رسول
داعی حق ، محسن انسانیّت — رحمة للعالمینی یا رسول
عاصیان را ملجأ و مأوا تویی — تو شفیع المذنبینی یا رسول
ذات پاکت مصدر صدق و صفا — صادق القول و امینی یا رسول
آرزو دارم گهی با چشم شوق — فیضی خود را به بینی یا رسول

***

از عطا الله خان عطا(مرحوم)

باب علم وعلم باب علم

من زخود پرسم که باب علم کیست ؟ — صاحب شمشیر وفقر وحلم کیست ؟
در جواب این سؤال خود "عطا" — من همی گویم " علی مرتضی(ع) "
مدح "باب علم"(ع) نتوانم سرود — بس همین گویم که "باب علم" بود
روز، اوبا کافران در کار زار — وقت شب ، پیش خدا سجده گذار
علم ،ما از "باب علم" آموختیم — رخت کفر کهنهٔ خود سوختیم
علم اهل غرب تخریب جهان — علم "باب علم" ترتیب جهان
نیست علم اهل مغرب جز هنر — علم باب علم هرچیزی دگر
علم را با عقل پنی هم ساز باز — علم را با عقل صد ناز ونیاز
وحی بعقل است، ارتقای فهم نیست — هر کجا این علم باشد وهم نیست
بندهٔ وهم است دلتای فرنگ — راهوار علم او گردیده لنگ

قلب او بیمار وفهمش مضطراست
علم اویس جان کش وتن پروراست
علم وعقل "باب علم" است از کتاب
آنکه آمد بر نبی (ص) از وحی ناب
ای خدای خالق ارض وسما
خالق بحر و بر وبرق وهوا
از طفیل دامن پاک بتول(س)
روز محشر در جوارم کن قبول

***

دکتر سید محمد اکرم (اکرام)

مردی از غیب

خورشید تا ز پهلوی خود تیغ بر گرفت
آفاق را کران به کران سر به سر گرفت
بر روی کوهها علم نور بر فراشت
وز کوه ها گذشت و همه بحر و برگرفت
هر شهر شد منو رو هر کوچه مستنیر
هر خانه گشت روشن و هر جا خبر گرفت
لیکن به این تجلّی خورشید واین فروغ
د ردهر فتنه سرزد و آشوب در گرفت
هر قدر آفتاب درخشید بیش تر
آفاق دل سیاهی غم بیش تر گرفت
از شورش و فساد به هر خانه رخنه شد
وزبیم فتنه لرزه به دیوار و در گرفت
هر لحظه شرّ و شور به گیتی زیاد گشت
تا آن که زندگانی مردم خطر گرفت
از بهر خاک کردن کاخ ستمگری
راه پیمبر، امّت پیغامبر گرفت
مردی ز غیب آمد و کار جهان بساخت
وز کارش افتخار جهان بشر گرفت
برخاست او به فکر حیات آفرین به دهر
احیای دین و ملّت خود در نظر گرفت
آفاق از تجلّی او مستنیر گشت
گویی شب سیاه فروغ سحر گرفت
مسکین هم از عنایت او عز و جاه یافت
مفلس هم از حمایت او زور و زر گرفت
هر کس به قدر همّت خود پیشرفت کرد
هر کس به قدر کوشش خود کام بر گرفت
هرکس که تخم کاشت به اوحاصلش رسید
هر بذرگر که بذر فشاند او ثمر گرفت
از سَعْیِ او سراسر ملّت جمال یافت
وز همتش تمام جهان ،زیب و فر گرفت
این است رهنمایی و این است رهبری
خوش بخت ملتی که چنین راهبر گرفت
افرشتهٔ محبت و ایمان به گاه رزم
بر دیو کفر تاخت و بر او ظفر گرفت
اوصاف حسن مرد الّهی مفصّل است
«اکرام» ازان میانه بسی مختصر گرفت

***

سلطان عزیز

مناجات

شنیدم دوش مرد بی نوایی
به آه وناله می کرد این دعایی
الهی ظالمان را کور گردان
قرین غم کن و مهجور گردان
تو انسان دو رو را در بدر کن
بریزش آبرو، خاکش به سرکن
الهی ناکسان را خوار گردان
دلش تاریک و جسمش زار گردان
ریا کاران و دیوان زمان را
فضیحت کن مدام این ناکسان را

منافق را مکن یاری، تبه کن
ذلیلش ساز و روزش را سیه کن
زن مکار و مرد فتنه جو را
به سختی زجر ده این دوعدو را
پدر آزار را دلمرده گردان
امیدش قطع کن افسرده گردان
ز سفاکان قاتل رحم برگیر
چنان کن تا شوندغمناک و دلگیر
شکار قاتلان دیگرش کن
زبون ساز و قرین اخگرش کن
جفا کاران و دو رویان دون را
جفا ده ختم گردان این فسون را
ستمگر را نشان تیر گردان
قرین غم کن و دلگیر گردان
الهی بد کُنشن را بد سزا ده
دلش پر خون کن و دایم عزا ده
دل ابلیس آدم رو غمین کن
طعامش رابخون دل عجین کن
خداوندا ضعیفان را توان ده
فقیران را، کریما، آب ونان ده
مَدَد کُن ای خدا! بیچارگان را
قرین لطف کن افتادگان را
الهی بینوا را داد رس باش
بمظلومان تو خود فریاد رس باش
به آنها قوت وتاب و توان ده
به ضد ظلم ، رزم بی امان ده
مناجات «درضاپور»، این چنین است
یقین میدان خدا حق المبین است
اجابت گردعایت راقرین است
دعا در هر کجا سحر آفرین است

***

عارف جلالی

رباعیات

شایستهٔ اوصاف اب و جد اقبال
آماجگه رحمت ایزد اقبال
نذرانهٔ اخلاص شد ابیاتی چند
در خدمت علامه محمّد اقبال

اقبال که یک زعیم و یک رهبر بود
یک شاعر برجسته ودانشور بود
یک مؤمن سرشار ز انوار رسول
دلدادهٔ بی ریہای پیغمبر بود

امروز که در زیست نا آرامی هست
این تفرقه ها باعث ناکامی هست
هم بستگی ملل بود چارهٔ این
نیروی همه وحدت اسلامی هست

الله یک و نبی وقرآن یکیست
یعنی که اساس دین و ایمان یکیست
رنگ و وطن ونژاد فرقی نکنند
هر جا که بود مگر مسلمان یکیست

هر مشکل آسان شد و هر گام آباد
هر صبح درخشان شد و هر شام آباد
توحید بود مرکز و محور عارف
از وحدت ملت شد اسلام آباد

***

سید حسنین کاظمی - شاد

قدس

قدس را در اختیار دشمنان دین نگر — درمیان پنجه های کافر خونین نگر
در دهان و تیز دندان پلنگ ناشتا — دست و پایی میزند یک آهوی مسکین نگر
مسلم القدس مانند کبوتر گشته است — آن کبوتر را بچنگ و پنجه گرگین نگر
نیست قدسی را امانی کاندر آن خواند نماز — عبد الله الصمد را در قدس غمگین نگر
کشتن فرزین برای شاه بس آسان بود — مات داده شاه را ، این کوشش فرزین نگر
هر شهیدی کو براه میهنش جان می دهد — در بهشتش میخورد نوشابهٔ شیرین نگر
بهر انجام امور مشکل و سنگین نترس — جنگهای خندق وخیبر دگر غزنین نگر
هر چه را کارد کسی آنرا کند آخر درو — بهرعبرت‌پس‌همین‌بس،کشته شد رابین نگر
تاکه دشمن را بدادی پاسخی دندان شکن — سوی ناورد صلیبی صلاح الدین نگر
درمیان مشکلات و نیز وقت احتضار — آیهٔ کرسی بخوان و آیهٔ یاسین نگر
بهر پیروزی قدس و قدسیان از مدتی — کوشش پاکان و ایران را بصد تحسین نگر
یا خدا دیوار خنده ساز بهرماکنون — شاد شیدا شد بیاد قدس بس غمگین نگر

***

دکتر خیال امروهوی

غزل

زحمت شبها کشیدم نور فردا یافتم — حرفهای نَو بـه نَو در شکل القا یافتم
من بهر جایی که دیدم قدرتش در برگرفت — اختصاراً کار یزدان حیرت افزا یافتم
توچه‌میدانی‌که‌وحدت‌چیست‌کثرت‌ازچه‌است — من بهر رنگی که دیدم نقش یکتا یافتم
هرچه بر قرطاس از رشحات فکرم می چکید — مدّعایش در همه اشکال عنقا یافتم
مدحت منعم نکردم ، لَطْمهٔ ها برداشتم — راستی را برگزیدم ریگ صحرا یافتم
هیچ ناراحت نیم او هر چه می بخشد خوشم — دلق بوذر یافتم یا فرش دیبا یافتم

***

خانم طاهره مجید - نگار

غزل

ندانم روزگار وصل چون است — دلم از هجر دلدارم بخونست
همی سوزم همه وقتی به یادش — همه وقتی به یادش دل زبون است
چه پوشم آن که از رویم عیانست — چه گویم زانکه درد اندرون است
اگر خواهد همه عمرم بگریم — برایم د رهمین گریه سکون است
خدا داند چنین تاکی بماند — ببین اشک «نگار» اکنون فزون است

***

۲

بدل دارم هوای دید یارم — ببینیدم که اندر دل چه دارم
مَرا با صبح روشن کار نَبْوَد — که من شبهای غم را می‌شمارم
مرا در پای خود دارد زمانه — ندانم سنگِ راهم یا غُبارم
ز نالیدن خوشت ناید اگرچه — مگر بر ناله نبود اختیارم
شدم آشفته سر در جست وجویت — کجایی ده پیام از کوی یارم
بیان درد خود نتوان نمودن — عجب بیچاره کرد این روزگارم
مکن فریاد و جان خود مسوزان — نگارم ماه نو در شام تارم

***

شاهد جهانگیر

درد دل

چه گوئی مبتلای درد دل را — شنیدی ؟ ماجرای درد دل را
تو درد دل به من بخشیده ای باشی — ز تو خواهم دوای درد دل را
شده این زندگی درد دل من — دلم جوید فدای درد دل را
علاج اهل دل نور محبت — بیا ، بشنو ، صدای درد دل را
دم عیسی بود فیض مسیحا — خدا داند، ندای درد دل را
به دل دارم همیشه درد دل من — ز حق خواهم فضای درد دل را
منم شاهد به درد دل گرفتار — ز تو جویم شفای درد دل را

***

من بنده عاصیم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی
آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

گزارش
و
پژوهش

گشایش کتابخانهٔ انجمن فارسی در اسلام آباد

کتابخانهٔ انجمن فارسی بعد از ظهر پنجشنبه بیستم دیماه ۱۳۷۵ برابر با نهم ژانویه ۱۹۹۷م در مراسمی باحضور اعضای انجمن فارسی و اعضای انجمن دوستداران فارسی و شماری از فارسی دوستان گشایش یافت. در این مجلس که به دعوت آقای دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام‌آباد ترتیب یافت ، آقای افتخار عارف رئیس مقتدره قومی زبان (فرهنگستان ملی زبان) و آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و جمعی از دانشمندان شرکت داشتند. چندتن از شعرا در خصوص روابط مشترکات فرهنگی ایران و پاکستان و زبان فارسی اشعاری خواندند.دراین مجلس آقایان سرهنگ غلام سرور،پروفسورمقصود جعفری، دکتر سید سبط حسن رضوی ، آقای یوسف عزیز مدیر مرکز ملی پاکستان ، آقای افتخار عارف و آقای علی ذوعلم سخنانی ایراد کردند. رایزن فرهنگی اظهار امیدواری کرد که در آینده همراهیها و کمکهایی به کتابخانهٔ انجمن صورت پذیرد.

آقای افتخار عارف تمام انتشارات مقتدرهٔ قومی زبان و رایزن محترم آقای علی ذوعلم چهل جلد کتاب از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزنی برای استفادهٔ مراجعین کتابخانه انجمن هدیه نمودند.

آمدید
فارسی اسلام آباد

عارف نوشاهی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

کتاب شناسی آثار فارسی چاپ شبه قارهٔ پاکستان و هند

آثار فارسی در شبه قاره و چاپ آنها

در قرن پنجم هجری فارسی به عنوان زبان دین به شبه قاره وارد شد و به مرور زمان پشتوانهٔ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی هم به خودگرفت و برتری آن در پاسخگویی به نیازمندیهای دینی و ادبی و اجتماعی و آموزشی مردم شبه قاره مسلّم شد ، و هزاران اثر فارسی به رشتهٔ تحریر و تألیف و ترجمه در آمد. ورود صنعت چاپ به شبه‌قاره در آخر قرن دوازدهم هجری موجب رونقی دیگر برای نفوذ وگسترش فارسی در شبه قاره شد. نخستین کتاب فارسی ــ انشای هرکرن ــ در سال ۱۷۸۱م درکلکته به طبع رسید و به زودی علاوه بر کلکته ، شهرهای بمبئی ، دهلی ،کانپور ، لاهور و لکهنو نیز به مراکز چاپ و نشر کتب فارسی تبدیل شدند. حتی تاجران و ناشران ماوراء النهر وایران نیز از امکانات صنعت چاپ شبه قاره استفاده کردند و کتابها را در این سرزمین به چاپ رسانیده و در بلاد خود منتشر نمودند. با تأسیس مطبع منشی نولکشور در شمال هند ، انقلابی در چاپ و نشر کتاب فارسی برپا شد. خادم راستین فرهنگ و ادب ، منشی نولکشور ، صدها کتاب فارسی را ازگوشهٔ گمنامی و قعر نابودی بیرون کشید و به معرض عام درآورد. رویهم رفته در دو قرن گذشته به تخمینی حدود سی هزار کتاب فارسی (بشمول عنوانها و تعداد چاپها) در شبه قاره چاپ شده است.

اگرچه برخی کتابخانه ها ، چاپخانه ها، ناشران و کتابفروشان شبه قاره به تهیه و نشر کتابنامه‌های فارسی مبادرت ورزیده انـد و در ایـران و سـایر کشورها نیز کتاب شناسی هایی طبع شده است که پاره ای از کتابهای چاپی فارسی شبه قاره را معرفی می کنند ، اما تاکنون فهرستی جامع تدوین نشده است که یکجا، اطلاعات کاملی از تمام آثـار فـارسی چـاپ شـبه قـاره را دربرداشته باشد.

اهمیت و ضرورت کتاب شناسی

فهرستها وکتاب شناسی ها نخستین پایۀ تحقیقات و مطالعات به شمار می آیند و نمایانندۀ پژوهشهای اسلاف و راهگشا و راهنمای اخلاف اند. به وسیلۀ فهارس و کتابنامه‌ها درمی‌یابیم که گذشتگان در چه علوم وفنونی دادِ تحقیق داده‌اند و امروز و فردا، ما و آیندگان سررشتۀ تحقیق را از کجا به دست گیریم و چگونه طرح ریزی کنیم که توانهای معنوی و مادی،صرفِ تحصیلِ حاصل و تکرارِ مکررات نشود و سخنی نو بیاوریم که حلاوتی داشته باشد.

امروز به سبب توسعه و ترقی در ابزار چاپ ، ابلاغ عـلم و دانش بـه گونه‌ای سرعت وگسترش یافته است که در کشورهای پیشرفته تدوین کتاب شناسی از مراحل ادواری سده و سال گذشته و به مرحلۀ مـاهانه و هـفتگی رسیده ، ولی ما هنوز در پیچ و خم کوچۀ اول هستیم. احساس چنین فقدان و مسئولیت در برابر سرمایۀ عظیم علمی و فرهنگی فارسی در شبه قاره نگارنده را بر آن داشت که «کتاب شناسی جامع کتابهای چاپی فارسی شبه قـاره» را فراهم آورد.

انگیزه ها و اهداف

ـ حفاظت و استفاده از میراثی بزرگ که نیاکان ما بر جای نهاده اند؛

ـ ارائه فعالیتهایی که در طی اعصار گذشته در همۀ زمـینه هـای دیـنی ، ادبی،علمی ، اجتماعی ، فرهنگی و...، در جامعۀ شبه قاره انجام گرفته است؛

ـ حفظ و برقراری پیوندهای فرهنگی میان ملتهای شبه قاره و دیگر اقوام

قلمرو فارسی و محققان وخاورشناسان غرب.

امید می رود این کتاب شناسی مورد استفادهٔ همهٔ محققان و دانشجویان فارسی زبان و فارسی دان و مراکز پژوهشی ، ادبی ، فرهنگی ، کتابخانه ها،فرهنگستانها و مؤسسات خاورشناسی و ایران شناسی واقع شود.

منابع کتاب شناسی

برای فراهم آوردن این کتاب شناسی ، مآخذ و منابع به مراتب و اعتبار زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

ـ رؤیت کتابها؛

ـ کتاب شناسی های چاپی؛

ـ بخش های نقد و معرفی کتاب در مجلات و نشریات؛

ـ دفاتر ثبت کتابها و برگه های کتابخانه ها؛

ـ فهرستهایی که ناشران و تاجران و حراج کنندگان کتب چاپ کرده اند؛

ـ کتابنامه‌ها و فهارس منابعی که محققان در تألیفات خود آورده اند؛

ـ و اطلاعاتی که بطور خصوصی از افراد مختلف به دست آمده است.

تعریف "فارسی " بودن کتابها

این کتاب شناسی آثار " فارسی" را باتعریف زیر دربرگرفته است :

ـ کتابهای مستقل به زبان فارسی؛

ـ کتابهای فارسی با زیرنویس به زبانهای دیگر؛

ـ کتابهای فارسی با ترجمه و شرح به زبانهای دیگر ؛

ـ وکتابهای فارسی مطابق با دو مقولهٔ بالا به هر رسم الخطی که باشد. (در شبه قاره کتب فارسی به رسم‌الخطهای محلی نیزنوشته وچاپ می‌شده‌است).

تعریف "کتاب" یا اثر

ـ کتاب به مفهوم وعرف عام خود که مستقلاً چاپ می شود؛

ـ اثری که تمام یا بخش عمدهٔ آن در مجلّه ، مجموعهٔ مقالات ، یا کتابی

دیگر نقل وطبع می‌شود.

مرزهای زمان و مکان کتاب شناسی

ـ کتابهای چاپی شبه قاره از ابتدای صنعت چاپ تاکنون ، به هر شیوهٔ طباعت از سنگی ، سربی ، عکسی تا روش های پیشرفته امروز؛

ـ کتابهای چاپی شبه قاره اعنی کشورهای برمه، بنگلادش، پاکستان ، سری لانکا و هندوستان.

زبان کتاب شناسی

زبان این کتاب شناسی فارسی ست.

اطلاعات کتاب شناسی

کتاب شناسی بر حسب موضوعات و به ترتیب الفبایی عنوان کتابها تهیه شده است .مدخل هر کتاب یا اثر این اطلاعات را دارد : «عنوان کتاب ، مؤلف، تاریخ وفات مؤلف یا تاریخ تألیف ،تفصیل موضوع، سرآغاز کتابهای منظوم ، محل نشر، ناشر، محل طبع ، چاپخانه ، مصحح یا اهتمام کننده، سال چاپ ، نوبت چاپ، تعداد صفحات ، ذکر منبع با نام اختصاری آن.»

اگر از یک کتاب یا اثر چاپهای متعدد و مکرر به عمل آمده است ، تمام چاپها به ترتیب تاریخ چاپ معرفی می شود. کتابهایی که فاقد تاریخ چاپ هستند، بعد از ذکر چاپهای تاریخ دار جای داده می شوند.

نمونهٔ مدخل

کلیات عزیز

از خواجه عزیزالدین عزیز لکهنوی (۱۲۳۶هـ - ۷ رمضان ۱۳۳۳هـ/ ۱۸۲۱-۱۹ ژوئیه ۱۹۱۵م).به تدوین فرزند او خواجه وصی الدین لکهنوی در شعبان ۱۳۴۹هـ/ ژانویه ۱۹۳۱م. دارای غزلیات ، قصائد ، مثنویات یدبیضا، هدیة الثقلین، قیصر نامه و گلگشت کشمیر، رباعیات ، رقعات ، مکتوبات .

آغاز : «بیا ساقی سرت گردم روان کن کشتی ما را / باسم الله مجریها باذن الله مرسها»
ـ لکهنو، وصی الدین ، مطبع نامی، به مقدمهٔ اردوی مولانا حبیب الرحمان خان شروانی و نقدی از سر محمد اقبال [لاهوری] ، ۱۳۴۹ هـ/ ۱۹۳۱م ، ۱۶ + ۵۰۸ص (همدرد)

موضوعات کتاب شناسی *

تفکیک و تقسیم موضوعات کتابهای کهن علوم شرقی با موازین نظام کتابداری امروز و کتاب شناسی غربی کاری دشوار و گاهی اوقات ناجور است. بسیاری از موضوعات شرقی در چهار چوب تقسیمات موضوعات غربی نمی گنجند و یا چون در غرب مطرح نبوده در نظام غربی کتابداری و کتاب شناسی جای داده نشده اند. ازاین رو پیروی چشم بسته و در بست از یک نظام کتابداری غربی برای موضوع بندی کتابهای شرقی کاری چندان مفید نخواهد بود. نگارنده با توجه به مزاج شرقی ـ هندی، موضوعها و بخشهای کتاب شناسی را به شرح زیر در نظر گرفت که البته پس از اظهار نظر اهل فن قابل تعدیل است.

موضوع کلی	موضوعات فرعی
ـ کلیات	مجموعه های مقالات،دائرة المعارفها،کتاب شناسیها و فهارس.
ـ علوم و فنون	نجوم و احکام نجوم ، ریاضیات ، طبیعیات ، کیمیا، طب، فلسفه، منطق،اخلاق،رمل،جفر،خوابنامه ها،فرسنامه ها،کتب صیدله،علم فراست و قیافه و عزایم.
ـ ادیان قدیم	هندویی ، زردشتی ، مسیحیت ،...
ـ اسلام	علوم قرآنی ، حدیث ، کلام ، فقه ، اوراد و ادعیه
ـ فرق جدید	بابیت ، بهائیت ، قادیانیت
ـ تصوف و عرفان	مقامات و سرگذشتها،اصول تصوف،ملفوظات و کلمات،تذکره‌ها
ـ هنر	بازی و ورزش ، موسیقی ، خوشنویسی ، معماری ، آشپزی

ـ جغرافیا	جغرافیا ، سفرنامه
ـ تاریخ	کلیات تاریخ ، ماده تاریخ گویی ، تاریخ بر حسب سرزمینها ، سرگذشت نامه‌های منفرد
ـ زبان شناسی	فرهنگنامه ، املا و رسم الخط ، دستور زبان ، کتب درسی نصاب ، کتب فارسی آموز
ـ ادبیات	نثر : تواریخ ادبی ، داستانها ،نمایشنامه ها ، انشا نظم :تذکره شعرا،دیوانها/کلیات،مثنویات‌بزمی، گزیده اشعار علوم بلاغی : عروض و قوافی ، معما ، بدیع و معانی ، نقد ادبی

آغاز به کار

تدوین این کتاب شناسی در سال ۱۹۷۸م آغاز شد و در خلال فرصتها به موجب علاقهٔ شخصی و اهمیت موضوع و نیاز جامعهٔ فرهنگی ادامه یافت. نگارنده برای استفاده از منابع سرشار هندوستان ، دوست دانشمند و علاقه‌مند خود دکتر سید حسن عباس ــ فهرست‌نویس‌کتابخانهٔ رضا،رام‌پور هند ــ رانیزبه‌همکاری فراخواند.امروزبحمدالله‌مشخصات‌بیش‌ازبیست هزار عنوان کتاب (بشمول چاپ‌های تکراری) گردآوری شده وآماده‌چاپ است .

اکنون چه باید کرد؟

برای‌بدست‌آوردن‌نتایج‌مطلوب،اقدامات زیر می‌تواند مؤثر واقع شود:

ــ حمایت‌مادی ومعنوی یکی از مراکز معتبرپژوهشی‌منطقه‌برای‌تکمیل وانجام طرح؛

ــ طراحی برنامهٔ رایانه ای [:کامپیوتری] و داده پردازی مدخلها به رایانه؛

ــ فراهم‌کردن امکانات چاپ ونشر.

*****

فهرست کتاب ها، مجله ها و مقاله های رسیده

الف) کتاب ها:

فارسی

۱ - دبیر خانه شورای فرهنگ عمومی ، گزارش اولین گردهم آیی شورای فرهنگ عمومی استانها ؛ دبیرخانهٔ شورای فرهنگ عمومی ادارهٔ هماهنگی امور استانها ، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، معاونت پژوهشی و آموزش دبیر خانه شورای فرهنگ عمومی ، ۱۹ و ۲۰ تیر ماه ۱۳۷۴خ / ۱۹۹۵م.

۲ - افتخار عارف ، مکالمه ؛ چ ۱ ، کراچی : مکتبهٔ دانیال ، وکتوریه چیمبر ، عبد الله هارو رود ، ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.

۳ - پرویز اذکائی ، کتابشناسی همدان ؛ (از ۱۳۷۰ هـق تا ۱۳۷۰ هـش) ایران : استاندار همدان ، مرکز مطالعات فرهنگی استان همدان ، ۱۳۷۴ خ / ۱۹۹۵م.

۴ - تجلی احساس ، (منتخبی از آثار نقاشی زنان) چ ۱ ، تهران : انجمن هنرهای تجسمی ای باهمکاری هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تابستان ۱۳۷۴خ / ۱۹۹۵م.

ب) مجله ها:

فارسی

۱. آئینه پژوهش ، دوماهانه ؛ سال هشتم ، شمارهٔ پنجم : آذر - دی ۱۳۷۵.

از فهرست :

۲. اطلاعات ، (سیاسی - اقتصادی) ماهنامه ؛ سال یازدهم شماره پنجم و ششم : بهمن و اسفند ۱۳۷۵.

از فهرست ۶ - ۵:

۳. پژوهش و سازندگی ، فصلنامه علمی - ترویجی وزارت جهاد سازندگی ؛ سال ۹ ، جلد ۳ ، شماره ۳۲ : پاییز ۱۳۷۵.

□ نشانی : تهران ، صندوق پستی ۱۳۹۷ / ۴۵ / ۱۳

۴. حوزه ، دوماهانه ؛ شماره های ۷۷ - ۷۶ : مهر و آبان ، آذر و دی ۱۳۷۵.

□ نشانی : قم - ابتدای خیابان صفائیه - ساختمان مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی صندوق پستی ۵۹۹ - ۳۷۱۸۵ - مجله حوزه

از فهرست ۷۷ - ۷۶:

- نو آوریهای نائینی در دانش اصول ؛ ابو القاسم یعقوبی
- نو آوریهای نائینی در فقه ؛ ابو القاسم یعقوبی
- فقاهت وسیاست ؛ عباس مخلص
- نائینی در نهضت مشروطه ؛ ابو القاسم یعقوبی
- نائینی در برابر استبداد ؛ اسماعیل اسماعیلی
- رویارویی علما و روشنفکران غرب زده در نهضت مشروطه ؛ علی اکبر ذاکری
- رویارویی انگلیس وعلما در نهضت مشروطه ؛ سید عباس رضوی
- سیری در زندگانی علمی وسیاسی و اخلاقی نائینی ؛ سیدعباس میری

۵. خبرنامهٔ فرهنگ و پژوهش ، دو هفتگی ؛ شماره های ۱ ، ۲ ، (۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶) ویژه نامه ها : دهم بهمن ، اول اسفند ، ۶ اسفند ، ۱۷ اسفند ، ۱۸ اسفند ، و ۱۳ اسفند ماه ۱۳۷۵.

۶. دانشمند،ماهنامه؛سال ۳۵،شماره پیاپی ۴۰۲،شماره ۱۱۰:فروردین ۱۳۷۶.

□ نشانی : تهران ، خیابان شهید بهشتی ، خیابان شهید صابونچی ، خیابان شهید مهماندوست ، شماره ۲۴ ، بخش اشتراک ، کدپستی ۱۵۳۳۶

۷. رسانه ،فصلنامه؛مطالعاتی و تحقیقاتی وسایل ارتباط جمعی ، سال هفتم ، شماره ۴ : زمستان ۱۳۷۵

□ نشانی : تهران ، صندوق پستی ۶۵۳۳ / ۱۵۸۷۵

از فهرست ۴:

- نو آوری های ارتباطی و پرسش های انتقادی ؛ جیمز دی . هالوران
- تکنولوژی های نوین ؛ توسعه یا انحطاط ؛ امید مسعودی
- کُد؛ عامل تولید ونشر مفاهیم در جامعه ؛ جان فیسک

● ارائه مدلی برای روزنامه نگاری در جوامع اسلامی ؛ دکتر مهدی محسنیان راد

۸. فرزانه ، فصلنامه ؛ (ویژه مطالعات وتحقیقات مسائل زنان و حقوق بشر زنان) شماره ۸ زمستان ۱۳۷۵.

□ نشانی : تهران - خیابان ولیعصر ، خیابان ناهید غربی ، پلاک ۲۳ ،
صندوق پستی ۱۶۵ - ۱۹۵۷۵

از فهرست ۸ :

● تعامل وتعارض بین فقه و حقوق بشر ؛ آیت الله موسوی بجنوردی
● حقوق اجتماعی ـ سیاسی زنان در چهار عرصه ؛ سید محمدهاشمی
● تدبیر منزل درمنظر ابن سینا ؛ آیت الله محقق داماد
● نظریه دین شناختی تحقیق و توسعه زنان ؛ احمد آکوچکیان

۹. فرهنگ عمومی ، فصلنامه فرهنگی ، (ویژه برنامه ریزی فرهنگی) شماره ۷ : تابستان ۱۳۷۵ و (ویژه دومین گردهمایی سراسری کشور ۶ تا ۱۸ اسفند ۱۳۷۵.

□ نشانی : میدان بهارستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، دبیر خانهٔ شورای فرهنگ عمومی کدپستی ۶۳۵۷ صندوق پستی ۶۳۵۷

از فهرست ۷:

● چند نکته دربارهٔ آسیب شناسی فرهنگ عمومی ایران ؛ دکتر سید مهدی ثریا
● نگاهی به رابطه آمورش و فرهنگ ؛ دبیر خانه شورای فرهنگ عمومی
● مطالعه اجتماعی گرایش به حرافات
● عوامل مؤثر در عدم پذیرش قانون درجامعه ؛ دکتر سیدمصطفایی

۱۰. فیلم ، ماهنامه ؛ سینمائی ، سال پانزدهم ،شماره ۲۰۰ : اسفند ۱۳۷۵ و شماره ۲۰۱ (ضمیمه) اسفند ۱۳۷۵ وشماره ۲۰۱

□ نشانی : خیابان حافظ ، کوچهٔ سام ، شماره ۱۲ :

صندوق پستی ۵۸۷۵ - ۱۱۳۶۵

۱۱. قبسات ، فصلنامه ؛ سال اول شماره دوم : زمستان ۱۳۷۵.

□ نشانی : تهران - صندوق پستی ۴۴ - ۱۳۱۴۵ پژوهشنامه قبسات

از فهرست :

- فلسفهٔ دین ؛ میزگرد
- توضیحی پیرامون تمایز کلام جدید و فلسفهٔ دین ؛ دکتر احد فرامرز قراملکی
- علم کلام ، تعریف ، وظیفه ، قلمرو ؛ آیة الله عبد الله جوادی آملی
- مفاهیم و مسائل فلسفهٔ دین ؛ اچ.جی. هوبلینگ - حمید رضا آیت الهی
- نهان گرایی ؛ ویلیام جیمز - دکتر سید ذبیح الله جوادی
- تأثیر کانت بر تفکر دینی مغرب زمین ؛ دکتر غلامعلی حداد عادل
- تحلیل سکولاریزم ؛ استاد محم تقی جعفری
- معرفی ونقد اجمالی « زبان دین » ؛ دکتر احد فرامرز قراملکی
- برهان تجربه دینی ؛ سی. دی براد - دکتر سیدذبیح الله جوادی

۱۲. کیهان فرهنگی ، دوماهانه سال سیزدهم ، شماره ۱۳۰ و ۱۳۱ : آذر اسفند ۱۳۷۵ و سال چهاردهم ، شماره ۱۳۲ : فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶

□ نشانی :تهران - خیابان فردوسی ، کوچهٔ شهید شاهچراغی، موسسهٔ کیهان ، دفتر کیهان فرهنگی

از فهرست ۱۳۱ - ۱۳۰ :

- تناسخ و کرمه (۱) ؛ دکتر همایون همتی
- ارکان اصلی فلسفهٔ سیاسی جان لاک ؛ سید علی محمودی
- کلام ماتریدی ؛ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی
- کنکاشی پیرامون لفظ « لاهور » ؛ محمد رضا دربیگی نامقی

پرست ۱۳۲

موف روز بهانی (۲) ؛ دکتر هانری کربن / محمد علی اخوان

اسخ و کرمه (۲) ؛ دکتر همایون همتی

وروندگان اندیشهٔ خطا در دوران ستمشاهی (۲)؛ احسان طبری

جهان بینی « خواجه احمد یسوی » ؛ دکتر حیدر ابواُف (قزاقستان)

. مجلس و پژوهش ، فصلنامه؛ سال چهارم - شماره ۲۱ : مهر - آذر ۱۳۷۵.

نشانی : تهران ؛میدان بهارستان ، ساختمان شماره ۲ مجلس شورای اسلامی ایران

فهرست ۲۱ :

از بازار سرمایه تا توسعهٔ اقتصادی ؛ دفتر بررسی های اقتصادی

بازار سرمایه ؛ چهرهٔ ماکنار چهرهٔ دیگران ؛دفتر بررسی های اقتصادی

سرمایه گذاران نهادی و موقعیت صنعت بیمه ؛دفتر بررسی های اقتصادی

تنوع اوراق در بازار سرمایه ایران ؛ آری یا نه ؟دفتر بررسی های اقتصادی

بازار سرمایه و مدیریت شرکت های عام ؛دفتر بررسی های اقتصادی

تنگناهای ساختاری در بازار سرمایه ایران ؛دفتر بررسی های اقتصادی

کاستی های مقرراتی در بازار سرمایه ایران ؛دفتر بررسی های اقتصادی

جایگاه گمرک در نظام اقتصادی کشور ؛ دکتر محمد نهاوندیان

۱۲. مقالات و بررسیها ، نشریهٔ علمی - پژوهشی ، دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی ؛ سال بیست و نهم ، شماره ۵۹/۶۰ : ۱۳۷۵.

☐ نشانی : تهران - خیابان استاد مطهری ، دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی کدپستی ۱۵

از فهرست ۶۰ - ۵۹

● انداء یا ابتداء ؛ غلامحسین ابراهیمی دینانی

● بررسی علل توحید مصاحف در عصر عثمان ؛ داود سلیمانی

● تأثیر دیدگاههای کلامی در تفسیر قرآن ؛ بمانعلی دهقان منگابادی

● یوحنای دمشقی و آغاز مجادلات کلامی میان اسلام و مسیحیت ؛ شادروان مرتضی خلج اسعدی
● مفهوم «سنت» برای مسلمانان نگاه دینی یا آنترو پولوژیک ؛ محمد مجتهد شبستری
● نجات بخشی در دین بودا ؛ مجتبی زروانی
● ابن ادریس حلّی و کتاب السرائر؛ علیرضا همدانی
● رسالهٔ (التبصّر بالتّجاره» جاحظ و واژه های فارسی آن ؛ آذرتاش آذرنوش

۱۵. نامهٔ فرهنگ ، فصلنامه تحقیقاتی در مسایل فرهنگی و اجتماعی ؛ سال ششم ، شمارهٔ چهارم ، شمارهٔ مسلسل ۲۴ : زمستان ۱۳۷۵.

از فهرست ۴ :
● گفتگوی تاریخی ناپلئون بناپارت و گوته ؛ دکتر ناصر موفقیان
● قدم های سنگین از سنت تا تجدد ؛ لی جن گانگ
● داستان پردازی عرفانی عطار ؛ حسن بیانلو

۱۶. نیستان ، ماهنامه فرهنگی ، هنری ، اجتماعی ؛ سال دوم ، شماره ۲۰ : اردیبهشت ۱۳۷۶.

□ **نشانی** : دفتر مجله : صندوق پستی ۳۱۴ / ۱۱۴۹۵

پ) کتابها

اردو

۱. کلیم اختر ، اقبال اور مشاهیر کشمیر ؛ چ ۱ ، لاهور : اقبال اکادمی پاکستان ، چهٹی منزل ، ایوان اقبال ، ۱۹۹۷م.
۲. ڈاکٹر وزیر آغا ، غالب کا ذوق تماشا ؛ چ ۱ ، لاهور : اقبال اکادمی پاکستان ، چهٹی منزل ، ایوان اقبال ، ۱۹۹۷م.

۳. پیر نور محمد نقشبندی ، تحقیق الوجد ، چ ۱ ، لاهور : سنی لٹریری سوسائٹی ، ۴۹ ریلوے روڈ ، ۱۹۹۷م.
۴. سید ظہیر زیدی ، عرفان درد ؛ چ۱ ، اسلام آباد : ۲۶ / ۵ ڈی گلی نمبر ۴۴ -ایف ۶ / ۱ ، ۱۹۹۷م.
۵. سید علی اکبر رضوی ،ارض جلال و جمال ؛ چ ۱ ، کراچی :ادارۂ علوم اسلامیہ ، بی ۸۱ ، کےڈی اےاسکیم ، ۱۹۹۷م.
۶. رشید نثار ، ابد آشنا ؛ چ ۱ ، راولپنڈی : پنڈی اسلام آباد ادبی سوسائٹی (پیاس) ۱۹۹۶م.
۷. افضل منہاس ، میثاق کربلا ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : دبستان انیس و دبیر ، ۱۹۹۶م.
۸. حافظ مظہر الدین ، میزاب ؛ چ ۱ ، راولپنڈی : منہاج القرآن پبلی کیشنز، ۱۹۹۶م.
۹. سجاد مرزا ، پرتو اقبال ، چ ۱ ، لاہور : منظور پرنٹنگ پریس ، ۱۹۹۷م.
۱۰. سجاد مرزا ، درد کی خوشبو ؛ لاہور : منظور پرنٹنگ پریس ۱۹۹۴م.
۱۱. اختر ہوشیار پوری ، لہو رنگ شام ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مکان نمبر ۴۴۵ ، گلی نمبر ۹۰، جی ۹ / ۴ اسلام آباد
۱۲. دفتر ثقافتی نمائندہ اسلامی جمہوری ایران - اسلام آباد . انقلاب نبوی کی ایک جھلک ،اسلام آباد ، انسٹنٹ پرنٹ سستم (پرائیویٹ) لمٹیڈ ۱۹۹۷م.
۱۳. ظفر اکبر آبادی ، خوشبوی قبا ؛ چ۱ ، ائی این ایس میڈیا سینٹر پرائیویٹ ۱۹۹۶م.
۱۴. عارف مہجور رضوی ، عنوان نجات ؛ چ۱ ، گجرات : ٹیپو سلطان پبلیکیشنز، علی پورہ روڈ ۱۴۱۷ ھـ ۱۹۹۷م.

Dar Bashir Ahmad, Articles on Iqbal , Edition Ist Lahore : Iqbal Academy Pakistan, 6th Floor, Aiwan-e- Iqbal , 1997.

ج) مجلہ ها

اردو

۱. فکر و نظر ، ماهنامه ؛ جلد ۳۴ ، شماره ۳ : جنوری تا مارچ ۱۹۹۷م
□ نشانی :ادارۂتحقیقات اسلامی،بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی ،اسلام آباد

۲. صحیفہ، سہ ماہی ؛ شمارہ ۱۴۹ : اکتوبر - دسمبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : مجلس ترقی اردو-کلب روڈ - لاہور

۳. سروش ، گولڈن جوبلی نمبر (حصہ دوم) ؛ ج ۱۷ ، شمارہ ۱ : ۱۹۹۶م.

□ نشانی : گورنمنٹ کالج میرپور (آزاد کشمیر)

۴. سب رس ، ماہنامہ ؛ جلد ۵۹ ، شمارہ ۱، ۲ ، ۳ : جنوری تا مارچ ۱۹۹۷م.

□ نشانی:ادارۂادبیاتاردو،پنجہ گٹہ روڈ،حیدرآباد ۵۰۰۰۸۲ (ای - پی)انڈیا

۵. قومی زبان ، ماہنامہ ؛ جلد ۶۹ ، شمارہ ۵ مئی ۱۹۹۷م و جلد ۶۹ ، شمارہ ۶ : جون ۱۹۹۷م.

□ نشانی : انجمن ترقی اردو،شعبۂ تحقیق،ڈی - ۱۵۹ ، بلاک ۷ ، گلشن اقبال ، کراچی ۷۵۳۰۰

۶. القلم ، سہ ماہی ؛ شمارہ ۱ جنوری تا مارچ : ۱۹۹۷م.

□ نشانی : مرکز علوم اسلامیہ (پاکستان) کراچی

۷. ہمدرد صحت ، ماہنامہ ؛ جلد ۶۵ ، شمارہ ۴ : اپریل ۱۹۹۷م.

□ نشانی:ہمدرد صحت،ہمدرد ڈاکخانہ،ہمدرد سنٹر،ناظم آباد،کراچی ۷۴۶۰۰

۸. خیر العمل ، ماہنامہ ؛ جلد ۱۹ ، شمارہ ۹ : مئی ۱۹۹۷م.

□ نشانی : ۶۶ قاسم روڈ ، نیو سمن آباد ، لاہور ۵۴۵۰۰

۹. ہومیوپیتھی ، ماہنامہ ؛ جلد ۱۴ ، شمارہ ۵ : مئی ۱۹۹۷م و جلد ۱۴ ، شمارہ ۶ : جون ۱۹۹۷م.

□ نشانی : جی ، ۲۰۰ ، لیاقت روڈ ، راولپنڈی

۱۰. روحانی پیغام ، ماہنامہ ؛ جلد ۱۷ ، شمارہ ۶ : مارچ ۱۹۹۷م.

□ نشانی : فرحت منزل ، چنیوٹ بازار ، فیصل آباد

۱۱. وحدت اسلامی، ماہنامہ ؛ شمارہ ۱۴۰ : فروری ۱۹۹۷م.

□ نشانی : دفتر ثقافتی نمایندہ اسلامی جمہوریہ ایران ، مکان نمبر ۲۵ ،گلی نمبر ۲۷ ، ایف ۶ ۲ ، اسلام آباد

۱۲. السیف الصارم ، ماہنامہ ؛ جلد۲ ،شمارہ ۶ : جون ۱۹۹۷م.

□ نشانی : نادر آباد نمبر ۱ ، بیدیاں روڈ ، لاہور کینٹ

13.National Development and Security, Quarterly Journal, Vol No III

Serial Number 19 Foundation for Reseach On Internatioal environment,

National Development and Security , Rawalpindi

14.Friends Perspective

Vol.IV, NO. 3 & 4 Nov- Dec 1996 ,

88 - Race Course Scheme, Race Course Road, Street 3 Rawalpindi

Cantt.

د) مقاله ها

۱) ڈاکٹر عبد الصمد (پیر زاده) راولپنڈی - پاکستان : انقلاب اور پاکستانی علما

۲) ڈاکٹر وحید قریشی ؛ لاهور - پاکستان : فلسفه خودی کےبعض علمی پهلو

۳) پرفسور منیر احمد ، بهاولپور - پاکستان : شعرای فارسی گوی معروف بهاولپور

۴)ڈاکٹر محمد اختر چیمه ؛ فیصل آباد - پاکستان : خدمات خلفای سهروردی در شبه قاره

۵)ڈاکٹر پروین کوثر ؛ کوئٹه - پاکستان : آشنائی با غالب

۶)ڈاکٹر پروین کوثر ؛پاکستان : تحقیق دربارهٔ فهم علمی غالب

۷) ابو سعادت (جلیلی)؛ کراچی - پاکستان : نسخهٔ کیمیای سعادت کی جعلی نسبت

۸) محمد علی (پیرنیا)؛ اسلام آباد - پاکستان : از محمد بن وصیف تا محمد اقبال

۹)ڈاکٹر سید احسن الظفر ؛ لکهنو هند : تاثیر بیدل بر غالب

۱۰) شاهانه یاسمین ؛ حیدرآباد - پاکستان : اقبال و خودی

کتابهای تازه

عرفان و تصوّف

کتاب (عرفان و تصوف) اثر عبد الباقی (غزنوی) اهالی افغانستان، ساکن پیشاور: پاکستان، اساساً فرهنگ کوچکی است بر حسب حروف الفبایی که الفاظ و کلمات و اصطلاحات و ترکیبات عارفانه را شرح و توضیح می کند. گرد آورنده کوشیده که علاوه بر شرح و توضیح هر لفظ عرفانی، یک شاهد به نثر یا نظم هم برای آن لفظ بیاورد. درباره «بسم اللّه» حدود ۱۰ صفحه شرح و توضیح دارد. «بسم اللّه، کلمهٔ تقوی است، معراج دلها است. روشنایی راز اصفیا است. شفای سینهٔ اتقیا است، بسم اللّه نور دل دوستان، آیینه جان عارفان، چراغ سینهٔ موحدان، آسایش رنجوران، و مرهم خستگان، و طبیب بیمار دلان است.»

کتاب (عرفان و تصوف) را مرکز نشرات اسلامی صبور، پیشاور، با کاغذ ارزان و جلد ساده و چاپ سُربی (حروف چینی کامپیوتری زیبا) در اختیار همه عارفان و ادیبان قرار داده است.

زن از دیدگاه اسلام

کتاب زن از دیدگاه اسلام گزیدهٔ فرمایشهای حضرت امام خمینی قدس اللّه نفسه الزکیه و حضرت آیت اللّه العظمی خامنه ای مدظله العالی است. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، این کتاب ۹۰ صفحه‌ای را در بیستم جمادی الثانی به مناسبت زاد روز خجستهٔ حضرت فاطمه سلام اللّه علیها روز زن در ۵۰۰۰ نسخه، به زبان اردو منتشر کرد. این کتاب، دو بخش دارد: بخش اول به سخنان گهربار امام خمینی (ره) درباره مقام وکرامت زن در اسلام، نقش زن در بنای جامعه اسلامی، فعالیتهای زنان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، تعلیم و تعلم زنان، آزادی زنان درنظام اسلامی، حجاب اسلامی، جایگاه و حقوق زن در نظام اسلامی، توجه جدی اسلام به همه ابعاد زندگی خانوادگی، اهمیت و نقش مادران در پرورش درست فرزندان، اهمیت و شرافت مادری و... اختصاص یافته است. در بخش دوم، گزیده فرمایشهای حضرت آیت اللّه

العظمی خامنه ای مدظله‌العالی پیرامون جایگاه زن در جامعه غربی ، نقض حقوق زن توسط غربیها، حضور زن در محیط کار ، مقام ومنزلت زن در اسلام ، دیدگاه ویژه اسلام به بانوان ، نگرش اسلام به زن از باب تکامل معنوی و انسانی ، رعایت حقوق واقعی زن در نظام اسلامی ،زن و تربیت فرزند و حفظ خانواده ، تعلیم و تدریس و نقش تربیتی و آموزشی زن در دانشگاه و ... درج شده است.کتاب زن از دیدگاه اسلام ،کتابی ارزشمند ، و برای محققان و دانش پژوهان منبع بسیار ارزنده ای است . علاقمندان می توانند آن را از ناشر یا خانه های فرهنگ ابتیاع فرمایند.

خیابان گلستان (شرح گلستان سعدی)

این کتاب به شماره ۱۵۴ بخش انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به طبع رسیده است.مصحح دانشمند آقای دکتر مهر نور محمد خان، کوشش بسیار نموده که متن کتاب و حواشی و تعلیقات و فهارس آن منقح و بی غلط چاپ شود. فهرست مطالب کتاب بر اساس ابواب گلستان سعدی است. سخن مدیر از آقای علی ذوعلم سرپرست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است دربارهٔ کتاب اینگونه نوشته اند :« یکی از مهم ترین شرح هایی که برای گلستان نوشته شده است.» خیابان گلستان» است ، اثر سراج الدین علی خان آرزو . او که از نقادان ، شاعران ، تذکره نویسان وفرهنگ نویسان بزرگ و صاحب نام قرن دوازدهم هجری در شبه قاره است، با صلاحیت و مهارت لازم به نگارش این شرح پرداخته و از برخی فرهنگ ها و شروح معتبر از قبیل مدار الافاضل ، صراح من الصحاح و فرهنگ رشیدی نیز استفاده کرده است. علاوه بر این ضمن استفاده از دوشرح نور الله احراری و ملا سعد تتوی بر گلستان ، آنها را مورد انتقاد و بررسی نیز قرار داده است. این نشان دهندهٔ انصاف علمی محقق و نویسنده است که نقد او بر بعضی نکات ،مانع استفاده از آن نوشته نشود. ظاهراً خیابان گلستان در حدود ۳۰۰ سال پیش تألیف شد ، و تقریباً ۱۵۰ سال پیش به چاپ سنگی رسیده است ولی گلهایی که خیابان

آرزو» از « گلستان سعدی ، چیده و آنها را در «خیابان گلستان» کاشته است، همچنان خوشبو ورنگین است و قابل استفاده همهٔ گل دوستان و ادب پروان است. آقای دکتر مهر نورمحمد خان مصحح خیابان گلستان ، دربارهٔ خان آرزو و خیابان گلستان می نویسد : « خان آرزو در این کتاب سعی نموده که معنی واقعی لغات و تعبیرات را بیان کند. وی در این مصرع به جز رسی و دقت نظر خود اشاره کرده وگفته است:« بعد من معنی رسی خواهد گریست». وی با درج اعراب تلفظ صحیح الفاظ را نیز مشخص ساخته است. او مطالب بحث انگیز زبان شناسی و دستوری را نیز پیش کشیده است. خان آرزو در ضمن به کار بستن مصادر مجعول می‌نویسد : در فارسی بیش از پنج شش کلمه نیست که فارسیان از لغت عربی مصادر آنها را درست کردند.بقیه تمام این نوع کارها از نوع شوخی های ادبی است و نباید آنرا به کاربست.»

خلاصه اینکه «خیابان گلستان» با کوشش فراوان ، تصحیح و بامقدمه و فهارس اعلام و معانی لغات به بازار ادب دوستان و جویندگان متون فرهنگ و ادب فارسی عرضه شده است. کوشش مصحح محترم و خدمات فرهنگی و ادبی و تاریخی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مورد تأیید وتمجید هر دوکشور ایران و پاکستان است

دلها یکی است

این کتاب مشتمل بر منظومه های شاعران اردو زبان است که به زبان فارسی منظوم در آمده است و حقیقةً کاری مفید و سودمند وهنری انجام داده است مؤلف ، هم شاعر است و هم محقق هم ادیب اردو و هم ادیب فارسی ، و از همه بالاتر «عاشق فارسی» خانم دکتر حکیمه دبیران در آغاز مقدمه می‌نویسد : «دلها یکی است » لطیفه یی است برخاسته ازکلام الهی ، و حقیقتی هم آهنگ با فطرت پاک انسانی است ، زیراکه او - تعالی - خود فرمود «و الف بین قلوبهم (قرآن ، الانفال / ۶۳) :« خداوند میان دلهای مؤمنان الفت افکند در این کتاب از شاعر نام برده شده و اشعار اردوی آنان به فارسی منظ ترجمه شده است. شاعر ومولف محترم آقای دکتر ظهیر احمد صدیقی وا

در فراق زبان و فرهنگ فارسی .... سرداده و چنین نوشته است: «سخنگویان اردو، مثل شاعران فارسی، چون گل را ببینند، به یاد جلوهٔ رخ محبوب خود، می‌افتند، و چون نوای بلبل بیدل بشنوند، او را همنوا و غمگسار خود می‌شناسند و می پندارند که بلبل خوشنوا، هم مثل یک شاعر وعاشق دلباخته در هجر دوست آه می کشد و ناله می کند. کتاب، «دلها یکی است» با چاپ زیبا و کاغذ اعلا و جلد رنگین و منقش توسط مجلس تحقیق و تالیف فارسی، دانشکدهٔ دولتی لاهور، به بازار ادب دوستان عرضه شده است.

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

تجلی احساس

گزیده ایست از آثار نقاشی زنان در نمایشگاه به عنوان «تجلی احساس» که بمناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا (س) و روز بزرگداشت زن به همت مرکز هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در آذر ماه ۱۳۷۲ در فرهنگسرای نیاوران برگزار شد، در این گزیده آمده که نشانه شکوفایی استعدادهای خلاق و لطافت احساس و ادراک و قدرت فن و تکنیک زنان جوان نقاش ایرانی می باشد. اکثرهنرمندان دارای لیسانس در نقاشی می‌باشند و حکایت می کنند ازینکه چطور این زنان هنرمندان ایرانی توانسته‌اند با احساس لطیف ودل درد آشنا و سرپرشور ناگفتنی های تاریخ و طبیعت و فرهنگ زاد و بوم خود را به تصویر کشند و ازین لحاظ می توانند سرمشق برای زنان سایر کشورهای جهان سوم بویژه ممالک مسلمان باشند. این مجموعه دارای حدود ۲۲۸ اثر ارزنده نقاشی امروز ایران می باشد به موادهای مختلفی کشیده شده است مانند آبرنگ، و رنگ روغن، پاستل، مینیاتور، آکریلیک، رنگ روغن روی بوم، آکریلیک و سیم، رنگ روغن روی کاغذ، آکریلیک روی گونی، گواش، سرامیک نما، سرامیک نقش برجسته، پاستل روغنی و گچی، مداد رنگی، گواش، گواش چسب یافت، خراش نگاره مسی، رنگ و روغن صنعتی، قیر، کلاژ و کلاژ باشیشه، گِل، مینیاتور،

گچ ، تذهیب ، ایر براش و مرکب و چسب و بسیاری از آنها بدون عنوان و اکثر باعنوانهای زیبایی مانند زمستان ، تصویر روح ، پنجره ، آبشار ، نوروز ، گلدان ، طبیعت وبعضی پرتره هاست . این مجموعه را انجمن هنرهای تجسمی ایران باهمکاری مرکز هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی در ۲۴۴ صفحه در تابستان ۱۳۷۲(۱۹۹۳م) چاپ و نشر نموده است وبهای این گنجینه هنر زیبا و دلکش ۲۵،۰۰۰ ریال ایرانی می‌باشد.

نعت رنگ

این کتاب مجموعه‌یی زیبا و دلاویز از نعت و مباحث نعتیه است که همه آنها در سیرت و شمایل و خلق و خوی و رفتار و کردار و حب و حبیب و محبوب سروده شده است و آن حضرت محمّد بن عبدالله ابوالقاسم،مصطفی، مجتبی ، سرور کاینات فخر موجودات رهبر عالمیان و خاتم پیمبران است صلی‌الله علیه وآله وسلم طرح اجرای«نعت رنگ» از طرف «اقلیم نعت» به اجرا در آمده است که همهٔ آن با افتخار و اعزاز بدین کار پرداخته‌اند نه برای مال و منال و شهرت . نعت گویی و نعت خوانی و آواز نعت خوانان و تاریخ نعت خوانی از آغاز اسلام (یعنی از آن وقت که حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم مبعوث شده‌اند) تا عهد حاضر مورد تحقیق و تنقید قرار گرفته است . مهمترین بحث از آغاز تأسیس پاکستان یعنی از ۱۹۴۷تا۱۹۹۷ می‌باشد. این کتاب «نعت رنگ» از لحاظ اردو ، می توان آنرا «ادب معلاً» نامید زیرا در سبک و اسلوب سخن گویی اردو بسیار ارزنده است . ادارهٔ اقلیم نعت ، ناظم آباد کراچی، د مدیریت آقایان صبیح رحمانی ، عزیز احسن و انوار حسین صدیقی این اثر خوب نعت در تیراژ ۱۰۰۰ جلد چاپ کرده است. بهای کتاب ۷۵ روپیه (پاکستانی) می باشد.

دکتر محمد حسین تسبیحی (ر)

ارض جلال و جمال

سید علی اکبر رضوی مؤلف کتاب «ارض جلال و جمال » با بهترین الفاظ و جملات و زیبا ترین اصطلاحات و ترکیبات و اشعار و احادیث و آیات قرآن و تصاویر رنگین و سیاه رنگ ، اثر بسیار ارزنده خود را آراسته و پیراسته است . کتاب « ارض جلال و جمال » اگرچه موسوم به «سفر نامهٔ حجاز مقدس » نیز می باشد ، اما در حقیقت یک کتاب تاریخی و سیرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم است. مصنف محترم ، با عشق و شوق فراوان ، سفر خود را آغاز کرده و به همراه خانم محترمه خود حاجیه کنیز فاطمه رضوی ، همه جا را دیده ، جای های مقدس را از نظر گذ رانده ، تمام آثار تاریخی شهر مقدس مدینه را دیدار کرده و برنشانه های اهل بیت اطهار علیهم السلام و مزارت مقدس آنان و جای های پای شریفان بوسه زده و زیارت کرده و همه را به قلم آورده است و آن چنان زیبا نوشته است که هر اردو زبان فریفته و شیفته می گردد و هر فارسی زبانی به آسانی آن را می فهمد . اما آن چه دل و جان را خوش و شادمان می گرداند ، توصیفات مؤلف گرامی از مسجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و گنبد خضرا و دیدار از آن مقام بسیار مقدس است . دیگر طواف کعبه و حج بیت الله الحرام و سعی مروه و صفا و رجم شیطان و دیدار از غار حرا و غار ثور و چاه زمزم است . همهٔ مقامات را بسیار جالب و کافی و وافی برای خواننده تعریف و توصیف کرده است .

یکی از کارهای ارزنده و مهم مؤلف محترم آن است که مطالب کتاب « ارض جلال و جمال » را با اشعار فریبای اردو و ترانه های شیرین فارسی ، خوش و زیبا و بهتر و خوب تر ساخته است و هیچ وقت خواننده از مطالعه کتاب ارض جلال و جمال سیراب نمی گردد مگر اینکه همانطور که به خواندن کتاب شروع کرده است تا آنها به پایان نرساند ، کتاب را از دست نمی‌دهد . اهمیت کتاب بازهم بیش از پیش است که تصاویر رنگین حقیقی و نقشه‌ها و ترسیمات و طرح های مفید و هدایتگر ، زینت بخش کتاب گردانیده است . محل چاپ : مطبع جاودان (ادارهٔ ترویج علوم اسلامیه)

اقبالیات کےچند خوشے

(چند خوشه یا برگزیدهایی از اقبال شناسی) اثر دکتر انعام الحق کوثر استاد و رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی لورالائی بلوچستان است همانگونه که از نام آن معلوم است - افکار و اشعار و تعلیمات و خدمات و زندگانی و تصور تأسیس پاکستان را نشان دهی می کند . بر این کتاب چند شخصیت ادبی و دانشگاهی ، «تقریظ» و «سر رشته» و «دریچهٔ سخن» نوشته‌اند : آقای دکتر سید محمد اکرم (اکرام) (لاهور)، آقای دکتر رحیم بخش شاهین(اسلام آباد)،آقای دکتر غلام حسین اظهر (لاهور) ، و مؤلف خودش . از فهرست مطالب کتاب معلوم می شود که علامه دکتر محمد اقبال (رح) در کلیهٔ میدان های زندگی گام زن بوده است :نهضت تأسیس پاکستان ، اقبال و نسل جدید و شاهین اقبال ، اقبال و ملیت و میهن پرستی ، اقبال و تعلیم و آموزش و پرورش ، اقبال و تاریخ و مردان تاریخ ، اقبال و خود آگاهی و خودشناسی ، اقبال و تفکر اجتهادی ، اقبال و بلند اندیشی او ، اقبال یک مرد آزاده و آزادگی ، اقبال و ایمان و سر مشق مؤمنان ، اقبال و بانگ درا و بال جبریل ، اقبال و جهان سوم ، اقبال و افکار و اشعار او از نظر دانشمندان و بزرگان عصر حاضر . کتاب «اقبالیات کے چند خوشے» از سمینار اقبال در سر تا سر پاکستان نیز یاد کرده و مطالبی آورده است (سمینار ۱۹۹۰م) این کتاب با کاغذ اعلا و جلد زیبا و چاپ ممتاز توسط اکادمی سیرت(بلوچستان) کویته، در اختیار همگان قرار گرفته است .

ولایت فقیه

VELAYAT-E-FAQIH IMAM KHOMAINI & ISLAMIC REVOLUTION

کتاب ولایت فقیه‌نوشته سید افضل حیدر، وکیل ارشد دادگاه عالی پاکستان ، در ۲۶۲ صفحه به زبان انگلیسی بوسیله مؤسسه انتشاراتی گوتم لاهور ، در مارس ۱۹۹۶م. چاپ و منتشر شد. مطالبی چون اندیشه سیاسی

مسلمانان ، حکومت اسلامی ، خلیفهٔ خدا در زمین ، حکومت خدا ، امام خمینی ظهور اندیشه قدس الله سره الزکی و قانون ، اثرات (نفوذ) مکتب ، آزادی زنان ، تجاوز و دفاع ، جنگ تحمیلی ، چند روز در ایران ، نقش علما، جهاد اکبر و... در فهرست دیده می شوند. این کتاب در اصل ، درباره حضرت امام خمینی قدس الله سره الزکیه و انقلاب شکوهمند اسلامی ایران است. اگرچه موضوعی که مولف زیر عنوان «ولایت فقیه» انتخاب کرده موضوع گسترده ای است ، ولی بررسی عالمانهٔ وی ، بامراجعه به مراجعی چون قرآن مجید ، نهج البلاغه و... در خور تقدیر است.

مولف در مقدمه می نویسد : «باعث تأسف است که نهضت اسلامی که نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را در ایران ساقط کرد، "انقلاب ایران" نامیده می‌شود و رسانه‌های غرب ، برای انحراف ذهن مسلمانان از درک ریشه های نهضت اسلامی ، آن را "انقلاب شیعه" می خوانند . در حالیکه انقلابی کاملاً اسلامی است و در قرآن و سنت ریشه دارد و در سوم ماه مارس ۱۹۷۹ میلادی پس از یک همه پرسی با ۹۸/۲٪ رای موافق با نام «جمهوری اسلامی» استقرار یافت.»

نویسنده در بخش اول زیر عنوان « اندیشه سیاسی مسلمانان» با اشاره به اینکه امام خمینی قدس الله سره الزکی یکی از معدود رهبران جهان بود که به تاریخ شکل داد ، و آرمانهای تحقق یافته خود را به نظاره نشست ، به تبیین تاریخ هزار سالهٔ اندیشمندان اسلامی در زمینه های علوم اجتماعی ، حقوق و فقه از "ابو نصر فارابی" (۹۵۰ - ۸۷۰) تا عصر حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه پرداخته است. در بخش پنجم «ظهور اندیشهٔ امام (ر.) را در چهار مرحله بررسی کرده است.

مرحلهٔ اول، مرحله آموزش و عمل است که امام (ر.) بعنوان یک فیلسوف بود. بُعد دوم که زندگی امام خمینی (ر.) را از علمای دیگر متمایز می کند ، این است که سعی کرد مفهوم دقیق حکومتش را طبق اصول اسلام پایه‌ریزی کند. سومین

مد زندگی امام (ره) به عنوان یک رهبر انقلابی است که اندیشه وکردارش آینهٔ
.یدگاههای مردم بود. خلوص و تقوی بُعد چهارم زندگی امام (ره) را تشکیل
ی داد.

مولف ، در بخش دیگر ، به زنده کردن عظمت زنان ایرانی توسط امام (ره) اشاره کرده است : « حضور زنان مسلمان ایرانی در نهضت ،پیروزی انقلاب اسلامی را بیمه کرد و انقلاب با پشتیبانی زنان پیروز شد. آنها امروز نقش مثبتی در صحنه‌های مختلف زندگی ایران ایفا می نمایند.»

سید افضل حیدر، در بخش دیگری ازکتاب ولایت فقیه ، خلاصه ای از زندگی و آثار قلمی امام خمینی سلام‌الله‌علیه را آورده ،و آخرین بخش کتاب را به «تاریخ ایران در یک نگاه» ـ ۱۷۷۹م تا ۱۹۸۹م ـ اختصاص داده است . در بخش ضمیمه نیز از ۱۸۰ تن از شاگردان نامدار وی نام می برد. کتاب ولایت فقیه برای پژوهشگران و دانشجویان رشته های علوم اجتماعی و انسانی ، منبعی سودمند و یکی از آثار ارزنده در ایران شناسی است.

مقدمه ای بر روش تحقیق در رشته های علوم انسانی

An Introduction to the Research Methodology in Humanities

کتاب مقدمه ای بر روش تحقیق در رشته های علوم انسانی ، اثر دکتر محمد حافظ نیا ، به زبان انگلیسی ، در ۳۳۵ صفحه توسط مؤسسه انتشاراتی گورا در لاهور چاپ و منتشر شد. این کتاب ، اصول ، روش ها ، مفاهیم و مشاهدات کلی دربارهٔ تحقیقات علمی گروههای آموزشی علوم انسانی و علوم اجتماعی را بیان می نماید. مؤلف این موارد را شروط لازم برای انجام تحقیق علمی دانسته است: ۱. ضرورت فرهنگ تحقیق ، ۲. فن تحقیق ، ۳. محقق ، ۴. بودجه ، ۵. سازمان دهی، ۶.ابزار تحقیق، ۷. زمان کافی برای تحقیق ، ۸. حمایت مالی ،
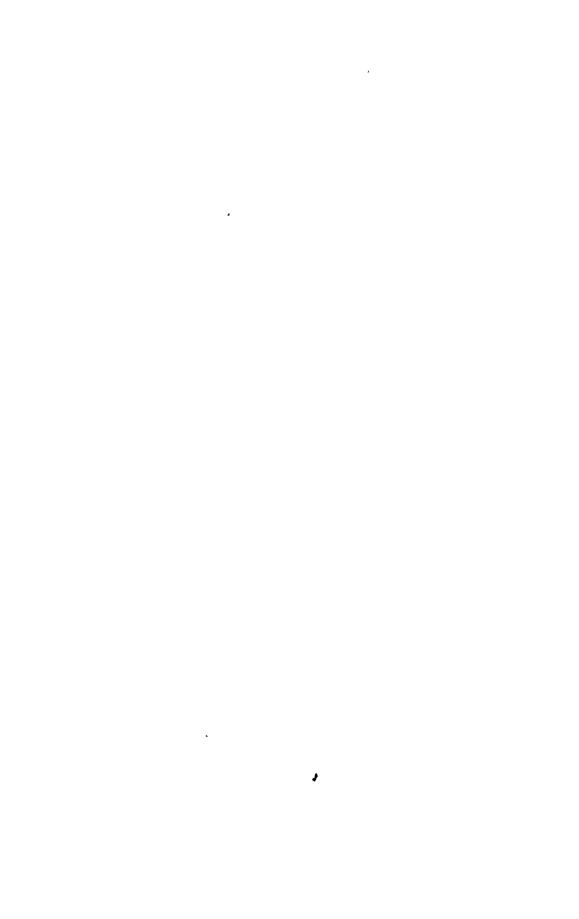
تجلیل
و
یاد

۹. رعایت قوانین و مقررات اجرایی ، ۱۰. شجاعت و شهامت محقق.مؤلف با اشاره به این نکته که انجام کار تحقیقاتی بوسیله یک نفرمشکل است ، انجام چنین طرح هایی را به صورت گروهی عنوان کرده و می افزاید عدم توجه به عنصر زمان ، امکان جمع آوری اطلاعات و داده ها را برای پژوهشگران غیر ممکن می سازد . در بخشی از این کتاب ، به روابط تحقیقات علمی با آمار و رایانه [کامپیوتر] اشاره شده و نقش این دو در تحقیقات علمی، رشته های علوم تجربی و انسانی و اجتماعی رابه تفصیل بیان کرده است.

این کتاب برای دانشجویان و محققان گروههای آموزشی اقتصاد ، علوم سیاسی ، جامعه شناسی ، جغرافیای انسانی ، علوم اجتماعی ، تاریخ ، علوم کتابداری،ادبیات،روان شناسی،باستان شناسی،علوم‌اداری و...سودمنداست.

دکتر احمد تفضلی

گزارش مراسم تجلیل از مرحوم دکتر احمد تفضلی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خرم آن محفلی که اهل ادب ز اوستادی گذشته یاد کنند
وز درودی و آفرینی چند شادمان روح اوستاد کنند

در تاریخ سه شنبه ۳۰ بهمن ماه ۷۵ شمسی برابر با ۱۸ فوریه ۱۹۹۷ میلادی ، مجلس یاد بودی به مناسبت درگذشت استاد دانشگاه تهران در بخش زبانهای باستانی مرحوم دکتر احمد تفضلی از طرف انجمن فارسی در اسلام آباد ، درتالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شد.

در این مراسم تنی چند از شاگردان آن مرحوم ونیز چند تن از استادان پاکستانی شرکت داشتند،که پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید ، به ترتیب آقایان دکتر توسلی معاون مرکز ، نظافت کارشناس فرهنگی سفارت ج.ا. ایران در پاکستان ، به نمایندگی از طرف سفارت ایران ، سخنانی ایراد کردند ، سپس آقای دکتر نوشاهی - از شاگردان پاکستانی آن مرحوم - ضمن اشاره به آثار قلمی وی همچون : ترجمه مینوی خرد ، امیر نامه ، دستور زبان پهلوی وشناخت اساطیر ایران ، به گونه ای جامع و مبسوط درباره فضایل اکتسابی و معنوی واخلاقی دکتر تفضلی صحبت و خاطراتی از وی نیز نقل کرد.

در این مراسم تعدادی از استادان فارسی و شاعران پاکستانی از جمله

دکتر مجمد سرفراز ظفر ، دکتر سراج الدین ، دکتر رشیده حسن ، دکتر طاهره پروین و اختر حسین کاظمی ، دکتر کلثوم فاطمه سید ، دکتر گوهر نوشاهی و حسنین کاظمی حضور داشتند. بخشی از سخنان معاون مرکزدر این مراسم به این شرح خلاصه شده است:

«بسم ا... الرحمن الرحیم»

«یاایتها النفس المطمئنه . ارجعی الی ربک راضیة المرضیه .فادخلی فی عبادی . وادخلی جنتی

ایکه گفتی هیچ مشکل چون فراق یارنیست گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

امروز فرصتی است تا از مقام و جایگاه علم و ادب و استاد سخن گفته شود . فرصتی است تا قدردانی شود از آن کسانی که همچو شمع می سوزند تا چراغی فرا راه آیندگان باشند.کم نیستند این ایثار گران راه علم و ادب و فرهنگ و معرفت که از آغاز آموختن ، از زمانی که آیه شریفه «اقراء...» نازل شد و امر فرمود که «بخوان ...» ستیهنده ونستوه کوشیدند تا دنیا را به نور هدایت رهنما شوند و زمانی که نازل شد.« ن والقلم ...» دیگر قلمها از دست نیفتاد تا تربیت شوند مولاناها و اقبال ها و ... و تا بیاید تا امروز که شمائید دلیل آن حجت ها...» دراین مراسم آقای حسنین کاظمی نیز ، بمناسبت ، قطعه شعری خواند و آقای تبریزی در فواصل برنامه ها چند قطعه شعر ونثر برای حاضران در بی اعتباری دنیا و تجلیل از استاد قرائت کرد.

سخنان آقای دکتر عارف نوشاهی به گونه ای جامع و مبسوط بود که فشرده ای از آن به این شرح است : امروزکه ۳۴ روز از درگذشت استاد تفضلی گذشته است ، هنوز این فاجعه برای ما باور نکردنی است. به هرحال در پیش مشیت ایزدی باید سر تسلیم را خم کرد.

استاد تفضلی چه در مقام استادی و چه به حیث رئیس بخش دانشجویان خارجی ، از گره گشایی مشکلات دانشجویان خارجی دریغ

نمی‌کرد و دانشجویان خارجی را پیش سایر استادان فاضل دانشگاه تهران هم می فرستاد که از محضر علم وفضل آنان نیز استفاده گردد.

تخصص و لیاقت دکتر تفضلی در رشته خود - زبان و فرهنگ باستانی ایران - مسلّم بوده و دانشگاههای غربی و مراکز علمی اروپایی به آن اعتراف داشته اند، متاسفانه در دانشگاهها و مراکز تحقیقی پاکستان به پـژوهش در فرهنگ و زبانهای باستانی ایران توجه مبذول نمی‌شود. اگر مراکز پاکستانی هم به این رشته عنایت کنند آن وقت ارزش واقعی کار دکتر تفضلی بر ما روشن خواهد شد. این مراسم در ساعت ۳۰ / ۱۶ شروع و در ساعت ۱۸ همراه با مختصری پذیرایی از حضار پایان یافت.

در اینجا مختصری از شرح حال مرحوم دکتر تفضلی درج می شود:

دکتر احمد تـفضلی در سـال ۱۳۱۶ش / ۱۹۳۷م در اصفهـان مـتولد شـد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در تهران به پایان رساند و دانش آموز دبیرستان های جعفری و دارالفنون بود. در سال ۱۹۵۹ از دانشکده ادبیـات دانشگاه تهران با رتبهٔ اول فارغ التحصیل شد و به اخذ مدال درجهٔ اول فرهنگ نائل آمد. در همان سال در دوره دکتری زبان وادبیات فارسی پذیرفته شد. در سال ۱۹۶۱ برای تحصیل در مدرسهٔ السنهٔ شرقی دانشگاه لندن به انگلستان رفت و در سال ۱۹۶۵ به گرفتن درجه فوق لیسانس در رشتهٔ زبان های باستانی ایران توفیق یافت. پس از آن مدتی در پاریس اقامت کرد و به تحصیل وتحقیق پرداخت. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۹۶۶ درجهٔ دکتری خـود را در زبان های باستانی ایران از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران دریافت کرد.

دکتر تفضلی ازسـال ۱۹۵۸ در اسـتخدام ادارهٔ فـرهنگ عـامه وزارت فرهنگ و هنر سابق بود و در سال ۱۹۶۸ به عنوان استادیار رشتهٔ فـرهنگ و زبان‌های باستانی در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. وی در سال ۱۹۷۳ دانشیار شد و در سال ۱۹۷۸ به مرتبهٔ استادی ارتفاع یافت.

دکتر تفضلی در سال ۱۹۹۱ به مدت یک ماه در مدرسهٔ مطالعات عالی

پاریس (سربن) به عنوان استاد مدعو تدریس و سخنرانی کرده است. وی عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و معاون علمی این فرهنگستان بود و در چندین انجمن علمی جهانی و مؤسسه علمی داخلی عضویت داشت. وی عضو شورای گسترش زبان فارسی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز رئیس بخش دانشجویان خارجی دانشکدهٔ ادبیات بود.

دکتر تفضلی در سال ۱۹۹۰ جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را به سبب ترجمهٔ کتاب «نمونه های نخستین انسان ونخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران » دریافت کرد و در سال ۱۹۹۵ به سبب تصحیح انتقادی متن و ترجمهٔ فرانسوی کتاب « گزیده های زاد اسپرم» که باهمکاری فیلیپ ژینیو دانشمند فرانسوی صورت گرفته بود، جایزهٔ جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران راگرفت . در اسفند ماه ۱۳۷۲ نیز تقدیر نامه و جایزه «گریشمن» از سوی آکادمی کتیبه ها وادبیات در فرانسه به او اهدا شد.

روز ۱۲ سپتامبر ۱پ۹۹۶م دانشگاه سنت پطرز بورگ طی مراسم باشکوهی درجهٔ دکترای افتخاری ایران شناسی به استاد احمد تفضلی تقدیم کرد. دانشگاه سنت پطرز بورگ از قدیمی ترین دانشگاههای اروپا و دارای یکی از باسابقه ترین و غنی ترین مراکز شرق شناسی می‌باشد که برای نخستین بار در تاریخ این دانشگاه درجهٔ دکتری افتخاری به استادی در رشتهٔ شرق‌شناسی تقدیم گردید.

از دکتر تفضلی در حدود ده کتاب باقی مانده است که وی در تألیف و ترجمه و گردآوری بعضی از آنها با دیگران همکاری داشته است.نام برخی از آثار ایشان به شرح زیر است:

۱ - واژه نامهٔ مینوی خرد ، تهران ، ۱۳۴۸

۲ - ترجمهٔ مینوی خرد ، تهران ، ۱۳۶۴ ، چاپ دوم

۳ - ترجمهٔ کتاب سوم دینکرد ، با همکاری یکی از محققان فرانسوی

۴ - تاریخ ادبیات پیش از اسلام - زیر چاپ از طرف انتشارات علمی

تعداد مقالات علمی و مقالاتی که وی در نقد کتاب های دیگر در مجلات داخل کشور به طبع رسانده به حدود هفتاد مقاله می شود و مقالات وی در نشریات معتبر و منابع خارجی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه قریب به همین تعداد است.

دکتر تفضلی علاوه بر زبان های ایرانی قبل از اسلام ، به زبان عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی تسلط داشت. از وی دو فرزند دختر به یادگار مانده است.

**

استاد محمد تقی دانش پژوه

استاد محمد تقی دانش پژوه محقق و کتاب شناس فرزانه و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، روز سه شنبه ۲۷ آذر ماه ۷۵ شمسی، در سن ۸۵ سالگی دیده از جهان فرو بست.

این ضایعه را به عموم علاقه مندان به فرهنگ و ادب و خانوادهٔ گرامی ایشان تسلیت می گوئیم .

شرح حال مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه :

استاد محمد تقی دانش پژوه ، فرزند حاج میرزا احمد لاریجانی ، در سال ۱۲۹۰ شمسی در آمل متولد شد. مقدمات علوم ادبی را در زادگاه خود در مدرسهٔ حاجی علی کوچک ، نزد میرزا علی بارفروش فرا گرفت. جامع المقدمات و البهجة المرضیه سیوطی و حاشیهٔ ملا عبدالله یزدی بر تهذیب المنطق و شرح رسالة الشمسیه قطب رازی را نزد پدر آموخت و از محضر استادانی چون شیخ ابو الحسن آهی واعظ و آقا میرزا عزیز الله طبرسی بهره‌برد و نزد آقا میرزا جلال اعتضادی،خوش نویس آملی ، تعلیم خط گرفت. هیجده ساله بود که پدر را از دست داد و راهی قم شد. در قم ازمحضر

استادانی چون میرزا ابوالفضل گلپایگانی ، آخوند ملا علی همدانی و آیت الله مرعشی کسب فیض کرد

پس از مدتی ، در سال ۱۳۱۶ شمسی راهی تهران شد. دو سال در مدرسهٔ مروی در محضر درس میرزا مهدی آشتیانی بود. سپس به دانشکدهٔ علوم معقول و منقول تهران وارد شد. در این دوره بود که روش فهرست کردن نسخه های خطی را از استاد سید محمد مشکوة فراگرفت و به فهرست کردن کتاب های خطی پرداخت.

در سال ۱۳۱۹ در کتاب خانهٔ دانشکده حقوق در سمت کتاب دار مشغول به کار شد د رسال ۱۳۲۰ موفق به دریافت مدرک لیسانس از دانشکده معقول و منقول شد در سال ۱۳۳۲ به ریاست بخش نسخ خطی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۳۴به ریاست کتاب خانهٔ مرکزی آن دانشگاه منصوب گردید. در سال ۱۳۴۲ مشاور فنی کتاب خانهٔ مرکزی و در سال ۱۳۴۶ عضو کمیتهٔ علمی آن شد در سال ۱۳۴۰ به مقام دانش یاری دانشکدهٔ الهیات و در سال ۱۳۴۹ به مقام دانش یاری دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ارتقا یافت.

استاد برای کسب اطلاعات کتاب شناسی و نسخه شناسی به کشورهای عراق ، عربستان . شوروی ، ترکیه ، انگلستان ،فرانسه و آمریکا سفر کرد و در کنگره های علمی ، در سطح ملی و بین المللی . فعالانه شرکت جست و نتایج تحقیقات علمی خود را به اهل علم عرضه داشت و سرانجام در سال ۱۳۵۵ بازنشسته شد

در سال ۱۳۶۹، با تأسیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی به عضویت فرهنگستان درآمد.

استاد حدود ۳۴۰ مقاله و تألیف محققانه دارد ،که بی شک نام او را در پهنهٔ فرهنگ ایرانی و اسلامی و ادب فارسی جاودانه خواهد ساخت.

*****

نامه ها

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و انداز دانش ، یاور ما در پربارترکردن مجله خواهد بود.

نامه های این خوانندگان بدستمان رسید:

پاکستان

لاهور دکتر آفتاب اصغر،سخاوت حسین نقوی بخاری، نعیم‌اختر قمر مجددی ، دکتر وحید قریشی ، مختار مسعود فیصل آباد : حکیم محمد نذیر خان رانیکوتی ، پشاور : یعقوب علی رازی ، صوابی : قاضی حبیب الحق ، اسلام‌آباد : آقای افتخار عارف ، رئیس فرهنگستان ملی زبان ، لیه: دکتر خیال امروهوی ، نوشهره : قاضی سید فیروز شاه اثر گیلانی ، نواب شاه : ذوالفقار علی کهیڑو ، شیخوپوره : اعجاز حسین انجم ، سید محمد تقی القادری ، کویته : دکتر سلطان الطاف علی گجرات : محمد عارف چوهان ، اصغر حمید ، کشمیر سری نگر : دکتر غلام رسول جان بدگام : پروفسور محمد کاظم بث ،

هندوستان :

اله آباد : دکتر عبد القادر جعفری‌جگادهری، صابر ابوهری ، لکهنو: شمیم زیدی

ایران :

مشهد : کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی ، دماوند : شورای نظارت بر نشر آثار حضرت علامه محمد شریف گیلیادری ، بیرجند : مهدی التخاری

دکتر حسین مسرت

یزد - ایران

با آرزوی پیروزی وبهروزی شما. از اینکه فصلنامه دانش مورد پسند استادانی مثل شما قرار می گیرد خوشالیم. شمارهٔ ۴۳ دانش به خدمت جناب عالی ارسال شد، امیدواریم اعلام وصول فرمائید . در ضمن برای ارسال شماره‌های قبلی فصلنامه از شماره ۳۶ به بعد اقدام خواهد شد. بیشتر شماره‌های اولیه فصلنامه دانش متأسفانه نایاب هستند و البته شماره های موجود در آرشیوه به نشانی جناب عالی ارسال خواهد شد.

دکتر جادویجا پستروسنسکا

کراکو - لهستان

برای ما افتخار است که استادانی مثل شما دانش را مورد مطالعه قرار می‌دهند و ما را تشویق به کارو تلاش بیشتر می کنند. آدرس تازه جناب عالی در لیست مشترکین دانش با محل جدید ماموریت شما ثبت شده است . برای همکاری بیشترتان با این فصلنامه چشم انتظاریم.

مارتین جیلیت

پاریس - فرانسه

شماره جدید دانش (شماره ۴۶) به آدرس شما پست شد. امیدواریم به‌موقع آن را دریافت کنید. شماره های مورد نیاز آن کتاب خانه انشاء الله بزودی به آدرس مورد نظر ارسال خواهند شد.

شهباز گوندل

نیویارک - یو ایس اے

از نامهٔ صمیمانه شما و همسر گرامی شما بسیار متشکریم .نکاتی که در نامه مفصل شما آمده است ، مورد استفاده دانش قرار می گیرد ؛ ان شاء الله . نشانی شما را در فهرست مشترکین دانش ثبت کردیم و در آینده «دانش» مرتباً به خدمت شما خواهد رسید.

نامهٔ صمیمانه استاد پر تلاش فارسی محمد کاظم بت از بدگام کشمیر را باهم می‌خوانیم .

محترم و مکرم آقای ... السلام علیکم

ای خوشا لطف بیان فارسی حرف دل گوید زبان فارسی

هر که خواهد برسر خود تاج علم سرنهد بر آستان فارسی

این سخن اظهر من الشمس است که زبان فارسی بحر وسیع وعمیق علوم دو جهان است . هیچ زبانی در دنیا آنقدر شیرینی و لطافت ندارد که دعوی همسری آن کند. ولی متاسفانه بعد از تقسیم برصغیر اثر و نفوذ زبان فارسی در منطقه هند رو به انحطاط نموده است. ایالت کشمیر که در قدیم ایران صغیر نام داشت ، هم بدین جهت متاثر شد. وزبان فارسی را آنقدرمقام میسر نیست که در سابقه مروج بود.دولت مرکزی هند وایالت کشمیر درگسترش زبان فارسی نیستند.

باز هم دانشجویان دبیرستان را زبان فارسی در صدد پیدا کردن راهنمائی اند تا زبان فارسی در کشمیر زنده بماند. گرچه شمار آنها قلیل است. از مدت پانزده سال است که مشغول به تدریس زبان فارسی در دانشکده های مختلف کشمیر هستم . و به ایزدمنان شکر گزار هستم که هرجا فائز شدم دانشجویانی پیدا کردم که به زبان فارسی علاقه مند بودند.

در دانشکده من حالا پنجاه تن از شاگردان دوره لیسانس سال اول و دوم و سوم زبان فارسی را بحیث یک مضمون دوره لیسانس اختیار کرده اند. دو روز پیش مجله دانش چاپ اسلام آباد تحت شماره ۴۵ تابستان ۱۳۷۵ شمسی در دست دوستی دیدم و ازو برای مطالعه خواستم . مجله ای خیلی قشنگ و بصیرت افروز است از حیث کمیت و کیفیت.

در خدمت شما معروض است که مجله دانش به من هم مرحمت کنید تا خودمان بهره مند شوم ودانش آموزان من هم مستفید شوند

باامید موافقت از شما

حکایت

سلطان محمود غزنوی در زمستان سخت به طلحک گفت که تو
با این جامهٔ یک لا در سرما چه می‌کنی، که من با این همه جامه می‌لرزم
گفت: ای پادشاه تو نیز مانند من کن تا نلرزی. گفت مگر تو
چه کرده‌ای، گفت هرچه داشتم همه را در بر کرده‌ام

از رسالهٔ دلگشا
تألیف عبید زاکانی

بخش اردو

محمد اسماعیل سیٹھی
پشاور - پاکستان

مولانا جلال الدین رومیؒ اور ماحولیاتی تحفظ

کائنات میں خدائے تعالیٰ نے ایک توازن قائم کیا ہوا ہے ۔ زمین اور آسمان کا تعلق مقناطیس کا سا ہے ، جب زمین کی حرارت نہیں رہتی تو سورج کی حرارت پہنچ جاتی ہے جب زمین میں نمی نہیں رہتی ، تو بارش اس کو نمی مہیا کر دیتی ہے ۔ مولانا فرماتے ہیں کہ ہوائی برج بادل کو زمین کی طرف لے جا کر بخارات کو منتشر کر دیتا ہے ۔ اس طرح کائنات میں ایک توازن قائم رکھا ہے ۔

حکمت حق درقضا و درقدر کرد ما را عاشقان همدگر
آسمان گوید زمین را مرحبا با تو ام چوں آهن و آهن ربا
برج بادی ابر سوی او برد تا بخارات رخم را برکشد

طراوت نہ ہونے سے بعض اقسام کی مٹی شور بن جاتی ہے ۔ آگ ایندھن نہ ملنے سے راکھ اور غبار کی شکل اختیار کر لیتی ہے ۔ پانی میں روانی نہ ہونے سے پانی گدلا اور گندہ ہو جاتا ہے ۔

از فراق این خاکہا شورہ بود　آب زرد و گندہ و تیرہ شود
باد جاں افزا وَخم گردد وبا　آتشی خاکستری گردد ھبا

بعض ہوائیں مفید اور بعض مضر ہوتی ہیں ۔ تھوڑی سی ہوا بھی کسی محرک کے باعث ہوتی ہے ، تو کل ہوا جو آسمان کے برج سے منسوب ہے حرکت کر سکتی ہے ۔

باد را حق گہ بہاری می کند　در دیش زین لطف عاری مے کند
بر گروہ عاد صرصر می کند　باز بر ہودش معطر می کند
مے کند یک باد را زہر سموم　مرصبا را می کند خرم قدوم
ہست باران از پی پروردگی　ہست باران از پی پژمردگی

مسجد سلیمانؑ میں سے پتھروں سے کالا دھواں نکلنے کا ذکر بھی ملتا ہے ۔

سنگہاش اندر حدث جائی تباہ　میدمید از سنگھا دود سیاہ

اور اس دھوئیں سے جو زہریلے قسم کا تھا ، حلق میں جلن پیدا ہوتی تھی اور خوف سے لوگ بیدار ہو گئے تھے ۔

دود درحلقش شد و حلقش بخست　از نہیب دود تلخ از خواب جست

مولانا نے زلزلے کی کیفیت بھی بیان کی ہے ۔

من بہر شہری رگی دارم نہان　بر عروقم بستہ اطراف جہان
نزد آن کس کہ نداند عقلش این　زلزلہ ہست از بخارات زمین
این بخارات زمین نبود بدان　ز امر حق است و ازآن کوہ گران

زلزلے وزنی پہاڑ سے اور اللہ تعالیٰ کے حکم سے آتے ہیں ۔ زلزلے سے لاوا اور گیس خارج ہوتی ہے جو ماحولیات پر گہرا اثر ڈالتے ہیں ۔

انسان کی زندگی اور بقا کا انحصار پانی پر ہے ۔ دنیا میں بہت سے علاقے پانی سے محروم ہیں اور جہاں پانی دستیاب ہے ، وہاں بھی بہت سے علاقوں میں پانی گدلا اور کثیف ملتا ہے ، جو صحت کے لئے مضر ہے ۔ مولانا نے پانی کو بقدر ضرورت استعمال کرنے اور فالتو پانی کو ذخیرہ کرنے پر زور دیا ہے ۔

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید
وقت تنگ و میرود آب فراخ پیش ازآن کز هجر گردی شاخ شاخ
شهرہ کاریزیست پر آبحیات آبکش تا بر دمد از تو نبات
عقل تحصیلی مثال جویها کان رود از خانه‌ای در کویها
راه آبش بسته شد شد بینوا تشنه ماند و زار و با صد ابتلا

اگر پانی کے ذخیرے میں سپلائی بند ہوجائے تو اس کے خراب ہونے کا خطرہ ہو جاتا ہے ۔ جیسے دوسروں سے علم حاصل کرنے پر ہی بھروسہ کیا جائے اور جب وہ ذریعہ منقطع ہو جائے ، سیلابی شور پانی کے استعمال سے منع فرماتے ہیں کیونکہ اس سے بصارت کمزور ہو جاتی ہے ۔

ہرکجا باشد جوقِ مرغ کور بر تو جمع آیند ای سیلاب شور
تا فزاید کوری از شورابها زانکه آب شور بفزاید عمی

اس ضمن میں مولانا فرماتے ہیں کہ اہل دنیا جو صرف مال و دولت حاصل کرنے کی تگ و دو میں رہتے ہیں ، ان کے دل سیاہ رہتے ہیں ۔

اہل دنیا زان سبب اعمی دلند شارب شورابۂ آب و گلند

ماحول کو پاک صاف رکھنے کے لئے مولانا نے شجر کاری پر زور دیا ہے ۔

بلبلان را جای می زیبد چمن مر جعل را در چمین خوشتر وطن
بازبان معنوی گل با جعل این ھمی گوید کہ ای گندہ بغل
غیرت من برسر تو دورباش می زند کای خس ازینجا دور باش

بلبلوں کے لئے مناسب مقام چمن اور غلاظت کے کیڑے کے لئے نجاست کا ڈھیر مناسب مقام ہے ۔ مولانا باغات کی پرورش اور ان کی حفاظت پر زور دیتے ہیں ۔ شجر کاری میں ایسے پودے نہ لگائے جائیں ، جو خار دار ہوں کیونکہ خاردار پودا روز بروز بڑھتا چلا جاتا ہے اور راہ گیروں کے اجسام زخمی کر دیتا ہے ۔ باغبانی کے لئے خراب شاخوں کو کاٹ ڈالنا چاہئے اور اچھی شاخوں کا خیال لازمی ہے ۔

ہین بزن آن شاخ بد را خوکنش　　آب دہ این شاخ خوش را نوکنش
ہر کجا بینم درخت تلخ و خشک　　میبرم من می شاسم پشک و مشک

اشجار کی پرورش کے لئے کیڑے مکوڑوں کو مارنے اور جلانے کی ہدایت کرتے ہیں۔
مسجد سلیمانؑ میں ایک جگہ گھاس اگتی تھی جو دیکھنے میں خوشنما تھی، لیکن مکانات کو بنیاد سے اکھیڑنے والی تھی۔ اس لئے حضرت سلیمانؑ نے اس کو اکھیڑ دینے کا حکم دیا تھا

برکن از بیخش کہ گر سربرزند　　مر ترا و مسجدت را برکند

مولانا جنگلات کی حفاظت (Conservation of Forest) کی طرف بھی توجہ دلاتے ہیں۔

جملہ ہستیہا ازین روضہ چرند　　گر براق و تازیان ور خود خرند
لیک اسپ کور کورانہ چرد　　می نہ بیند روضہ را زانست ردّ

تمام مخلوق خواہ براق ہو یا عربی نسل گھوڑا، یا گدھا اس باغ سے چارہ حاصل کرتے ہیں لیکن اندھا گھوڑا اندھوں کی طرح چرتا ہے۔ باغ کو نہیں دیکھتا، اس لئے مردود ہے، صاف پانی بدن کی غلاظت اور کثافت کو دور کر دیتا ہے۔

آب دارد صدکرم صد احتشام　　کو پلیدان را پذیرد والسلام

مولانا پانی کو صاف رکھنے اور غسل کرنے کا خاص خیال رکھنا ضروری تصور کرتے ہیں۔

تو مرا گوئی کہ از بہر ثواب　　غسل ناکردہ مرو در حوض آب
از برون حوض غیر خاک نیست　　ہرکہ او درحوض ناید پاک نیست

نجاست کو سورج اپنی حرارت سے صاف کر دیتا ہے۔

شمس ہم معدہ زمین را گرم کرد　　تازمین باقی حدثہا را بخورد
جز و خاکی گشت و رُست از وی نبات　　ہکذا یمحوا الالہ السیئات

اور وہ نجاست زمین کا جزو بن گئی اور اس سے مختلف بوٹیاں اگ پڑیں۔ مولانا

فرماتے ہیں کہ انسان کے اندر اخلاق حمیدہ اور اخلاق ذمیمہ دونوں کے چشمے ہیں ۔ کوشش کی جائے کہ حوض دل کی جانب آمد و رفت رہے ۔

گرد پایہ حوض دل گرد ای پسر   ہان زپایہ حوض تن میکن حذر

انسان کو صحت و صفائی برقرار رکھنے پر زور دیتے ہیں ۔

در وضو ہر عضو را وردی جدا   آمدست اندر خبر بہر دعا
چونکہ استنشاق بینی می کنی   بوی جنت خواہ از رب غنی
تا ترا آن بوکشد سوی جنان   بوی گل باشد دلیل گلعذان

وضو کرتے وقت جب ناک میں پانی ڈالا جائے تو دعا یہ ہے کہ اے اللہ جنت کی خوشبو عطا فرما ۔ انسان کو اپنی گفتار میں بھی خاص خیال رکھنا چاہیئے کہ اس کے بھی اچھے برے نتائج نمودار ہوتے ہیں ۔

گفت انسان پارہ‌ای زانسان بود   پارہ‌ای از نان یقین کہ نان بود

حضرت علیؓ نے فرمایا کہ جاہل کی گفتگو کی مثال ایسی ہے ، جیسے کوڑے کرکٹ کے ڈھیر پر سبزہ اگا ہو ، جو وہاں بیٹھے گا وہ نجاست پر بیٹھا ہوگا ۔ اس کو چاہیئے کہ غلاظت دھو کر پاک کر دے تاکہ اس کی نماز ضائع نہ ہو ۔

زان علی فرمود . نقل جاہلان   بر مزابل ہمچو سبزہ ست ای فلان
بر چنان سبزہ ہر آنکو برنشست   بر نجاست بیشکی بنشستہ است
بایدش خود را بشستن از حدث   تا نماز فرض او نبود عبث

ooo

ڈاکٹر زہرہ خاتون
ڈی ۔ ۱۶۸، ابوالفضل انکلیو
جامعہ نگر نئی دہلی ۔ ۱۱۰۰۲۵ (ہند)

مصحفی اور ان کے فارسی تذکرے

غلام ہمدانی نام اور مصحفی تخلص ۔ باپ کا نام ولی محمد تھا ۔ نسبی تعلق راجپوتوں کے کلال خانوادہ سے تھا ۔ سال پیدائش کا صحیح طور پر تعین نہیں کیا جا سکتا کیونکہ مصحفی نے باوجود کثیر التصانیف ہونے کے کہیں بھی اپنے سنہ ولادت کی صراحت نہیں کی ہے ۔ کہیں لکھتے ہیں " از شصت متجاوز " اور کہیں " قریب بہ ہشتاد " چھٹے دیوان کے دیباچہ میں لکھا ہے.

" تولد من در احمد شاہی است ۔ تاالیوم عمرم از شصت متجاوز خواھد بود ۔ " (۱)

یہ عبارت ۱۲۲۴ھ کی ہے اور اس طرح ان کا سال ولادت ایک اندازے کے مطابق ۱۱۶۴ھ سے قبل اور ۱۱۶۱ھ کے بعد قرار پاتا ہے کیونکہ احمد شاہ ۱۱۶۱ھ میں تخت نشین ہوا تھا، علاوہ بریں دوسری شہادتوں سے بھی اس کی تصدیق ہوتی ہے ۔

سال پیدائش کے ساتھ ساتھ مصحفی کی جائے پیدائش سے متعلق بھی تذکرہ نگاروں میں تضاد پایا جاتا ہے ۔ بیشتر تذکرہ نویسوں نے ان کا وطن امروہہ بتایا ہے جب کہ بعض

انہیں دہلی یا مضافات دہلی کا بتاتے ہیں ۔ ہم اس بحث میں نہیں پڑتے ۔ تحقیق نے یہ بات ثابت کر دی ہے کہ مصحفی کی پیدائش دہلی کے پاس اکبرپور کے قصبہ میں ہوئی ۔ خود مصحفی نے " مجمع الفوائد " میں اکبرپور کو جو کہ مجھاؤلی اور شیخ پور کے درمیان واقع ہے ، اپنا آبائی وطن بتایا ہے ۔ یہ اکبرپور امروہہ سے قریب ہے ۔ کچھ عرصہ بعد مصحفی کا خاندان امروہہ منتقل ہو گیا اور محلہ " دستار سیاہ " میں سکونت پذیر ہو گیا ۔ چنانچہ مصحفی کا ابتدائی زمانہ امروہہ میں گزرا ۔ تعلیم و تربیت سے متعلق مصحفی کچھ اس طرح رقم طراز ہیں ۔

" اگر از تحصیل علمی من پرسی گویم بتوکہ تکمیل فارسی ونظم و نثرآن بہ شاہجہان آباد درسی سالگی بخوبی میسر آمدہ بود ۔ در ایامیکہ جلائے وطن کردہ درین دیار تازہ آمدہ قیام ورزیدم علم عربی یعنی طبیعی و الہی و ریاضی از مولوی مستقیم سکنہ گوپامئو شاگرد مولوی حسن خواجہ تاش مولوی مبین عالم العلما خواندہ ام وقانون چہ را از مولوی مظہر علی کہ در صرف و نحو ثانی الیشان کم پیدا می شود دریافتہ غرض آخر عمر از فضل الٰہی بہ عربیت وتفاسیر قرآن مجید مایہ بھم رسانیدم " (۲)

مصحفی اپنی ابتدائی تعلیم کے بعد امروہہ سے دہلی آگئے تھے ۔ عربی اور فارسی علوم کی تکمیل دہلی کے زمانہ قیام میں ہوئی اور جو کچھ کمی یا خامی باقی رہ گئی تھی ، وہ لکھنؤ پہنچ کر دور ہو گئی ۔

مصحفی ۱۱۸۶ھ کے قریب لکھنؤ پہنچے ۔یہاں اس وقت نواب شجاع الدولہ (۳) کا زمانہ تھا اور فیض آباد پایہ تخت تھا ۔ دہلی سے آنے والے شعراء فیض آباد اور لکھنؤ میں جمع ہو رہے تھے ، لیکن یہاں مصحفی کا نہ تو دل لگا اور نہ ہی روزگار کی کوئی راہ نظر آئی ، چنانچہ تقریباً ایک سال کا عرصہ گزار کر انہوں نے دوبارہ دہلی کی راہ لی ۔

دہلی اس وقت تباہی و بربادی کی منزلوں سے گذر رہی تھی ، ہر طرف بدحالی اور بدامنی کا دور دورہ تھا ، مگر پھر بھی مصحفی کے لئے اس اجڑی بستی میں دل لگانے کے بہت سے سامان مہیا تھے ۔ بہر حال دس گیارہ سال کا عرصہ گذار کر تقریباً ۱۱۹۷ھ میں مصحفی دوبارہ لکھنؤ آگئے ۔

لکھنؤ میں سب سے پہلے مصحفی میر نعیم خاں سے ملازمت کے سلسلہ میں وابستہ

ہوئے ۔ نعیم خاں اس وقت لکھنؤ کے ایک امیر تھے ۔ چنانچہ تین چار سال کا عرصہ ان کے ساتھ گذرا ۔ اس کے بعد مصحفی کا توسل مرزا زین العابدین خاں مینڈو سر سبز سے بڑھا جو مصحفی کو کافی عزیز رکھتے تھے ۔ ان کے بعد مصحفی مرزا سلیمان شکوہ کے یہاں رہے ۔ شکوہ شاہ عالم بادشاہ کے بیٹے تھے ، جو ان دنوں لکھنؤ میں مقیم تھے ۔ بعد میں نواب آصف الدولہ (۴) و مرزا محمد تقی ہوس کے یہاں بھی مصحفی نے مختلف اوقات میں ملازمت کی اور آخر میں نواب سعادت علی (۵) کے فرزند نواب مہدی علی خاں کی ملازمت میں رہے ۔ اسی دوران کچھ دنوں نواب کلب علی خاں سے بھی توسل رہا ۔

غرض کہ اس تلاش معاش کے سلسلہ میں مصحفی کی زندگی کے آخری ایام بڑی پریشانیوں میں گزرے ، آخرکار ۱۲۶۴ھ میں لکھنؤ میں وفات پائی ۔

شعر و سخن میں مصحفی کی کامیابی کا ایک سبب یہ ہے کہ ان کا تنقیدی شعور نہایت پختہ تھا اور ناقدین ادب نے یہ نکتہ بار بار واضح کیا ہے کہ جب کسی فنکار کا فن دوسرے فنکار سے بہتر ہوتا ہے ، تو اس کا سبب اس فنکار کی فنی پختگی ہوتا ہے ۔ ان کی فارسی شعر و شاعری میں تشبیہوں اور استعاروں کے استعمال برجستہ اور برمحل ملتے ہیں ، زبان سادہ اور رواں ہے کلام میں اگرچہ متروک الفاظ بھی ملتے ہیں ، لیکن درحقیقت یہ وہ الفاظ ہیں ، جو اس زمانے میں رائج تھے ۔ دقیق اور مشکل الفاظ کے استعمال سے انہوں نے ہمیشہ پرہیز کیا اور عام طور پر چھوٹی بحریں استعمال کی ہیں ۔ بندش الفاظ و تراکیب پر بھی قدرت حاصل تھی ، لیکن ان تمام صفات کے باوجود کہیں کہیں ان کا کلام تراش و خراش سے خالی معلوم ہوتا ہے ، اس سلسلے میں مصحفی کا کہنا ہے .

آن فرصتم کجاست کہ اے مصحفی دگر   بینم بچشم خویش غزلہای گفتہ را

فارسی دیوان کے علاوہ مصحفی کے آٹھ دیوان اردو میں ہیں، لیکن افسوس کہ وہ اردو کے ان بلند پایہ شاعروں میں سے ایک ہیں ، جنہیں ستم ظریفی زمانہ نے وہ مرتبہ و مقام عطا نہ کیا ، جس کے وہ مستحق تھے ۔ انہیں جو کچھ شہرت و عظمت حاصل ہوئی وہ ان کے تذکروں کی دین ہے ، جو فارسی زبان میں لکھے گئے ۔

تذکرہ نویسی کے میدان میں مصحفی کی پہلی کوشش ان کا تذکرہ " عقد ثریا " ہے ۔ فارسی شعراء کے احوال و آثار پر مبنی یہ تذکرہ ۱۱۹۹ھ کی تالیف ہے ۔ اس تذکرے کی شروعات دہلی کے زمانہ قیام میں اور تکمیل لکھنؤ جاکر ہوئی ۔ اس طرح اس تذکرے میں محمد شاہ کے عہد سے لے کر شاہ عالم کے عہد تک (۱۱۳۱ ۔ ۱۲۳۷ھ) ایک سو سینتیس (۱۳۷) شعراء کے احوال شامل ہیں ۔ مادہ تاریخ " زہی باغ باصفا " سے نکلتا ہے ۔

این روضہ شد چو ساختہ چون روضہ بھشت   تاریخ یافت خامہ " زہی باغ باصفا " (۶)

دوسرا تذکرہ " تذکرہ ہندی " ہے ، جسے مصحفی نے ۱۲۰۰ھ کے قریب اپنے شاگرد میر مستحسن خلیق کی فرمائش پر لکھنا شروع کیا تھا ۔ یہ تذکرہ ۱۲۰۹ھ میں مکمل ہوا ۔ اردو شعراء کے احوال و آثار پر فارسی زبان میں مصحفی کا یہ کارنامہ قابل ستائش ہے ۔ اس میں ایک سو اٹھاسی (۱۸۸) شعراء اور پانچ شاعرات شامل ہیں ۔

مصحفی کی تیسری بلند پایہ تصنیف ان کا تذکرہ " ریاض الفصحا " ہے جو اردو اور فارسی کے تقریباً تین سو بائیس (۳۲۲) شعراء کے احوال و آثار پر مشتمل ہے ۔ اس میں دو سو بہتر (۲۷۲) خالصتاً ریختہ گو ہیں ۔ سینتیس (۳۷) شاعروں کا صرف فارسی کلام ہے اور تیرہ (۱۳) شاعروں کے انتخابات کلام میں اردو و فارسی دونوں زبانوں کے اشعار شامل ہیں ۔ " ریاض الفصحا " تذکرے کا تاریخی نام ہے ، جس سے ۱۲۲۱ھ برآمد ہوتا ہے ۔ مصحفی نے لالہ چنی لال حریف (۷) کی فرمائش پر اس تذکرے کی شروعات اسی سنہ میں کی تھیں جو ۱۲۳۶ھ یعنی پندرہ سال کے عرصے میں پایہ تکمیل کو پہنچا ۔

مصحفی کے ان تمام تذکروں کی نمایاں اور امتیازی خصوصیت سوانحی اور تنقیدی عناصر کا بہترین امتزاج ہے حالانکہ سنین اور تواریخ کے حوالے نہ ہونے کے برابر ہیں ۔ مرتبہ نسخہ میں تین سو اکیس (۳۲۱) شعراء کے احوال شامل ہیں ۔

مصحفی کے یہ تینوں تذکرے ۱۳۵۲ھ میں مولوی عبدالحق کے مقدمے کے ساتھ انجمن ترقی اردو حیدرآباد (دکن) کے سلسلہ مطبوعات کے تحت شائع ہوئے ۔

ان تذکروں کے متعلق محمد حسین آزاد لکھتے ہیں :

"تذکرے خوب لکھے ہیں اور چونکہ استادوں کے زمانے سے قریب تھے اور سن رسیدہ لوگوں کی صحبت کے مواقع حاصل تھے، اس لئے اچھے اچھے حالات بہم پہنچائے ہیں۔" (۸)

تذکروں کے علاوہ مجمع الفوائد، خلاصۃ العروض اور مفید الشعراء کا شمار بھی مصحفی کی اہم تصانیف میں کیا جاتا ہے۔ مجمع الفوائد میں مصحفی نے سوانح عمری بھی شامل کی ہے، جو ان کی زندگی کے چند تاریک گوشوں پر روشنی ڈالتی ہے۔

ооо

حواشی:

۱۔ کلیات مصحفی (اول) مرتبہ ڈاکٹر نورالحسن نقوی، یونین پرنٹنگ پریس دہلی ۱۹۶۷ء۔

۲۔ تذکرہ ریاض الفصحا غلام ہمدانی مصحفی مرتبہ مولوی عبدالحق، جامع برقی پریس دہلی ۱۹۳۴ء۔ ص ۳۰۰

۳۔ نواب شجاع الدولہ صوبہ اودھ کے تیسرے نواب تھے، ۱۱۶۷ھ سے ۱۱۸۸ھ تک یہ اودھ کے حکمران کی حیثیت سے اپنی خدمات انجام دیتے رہے۔

۴۔ نواب آصف الدولہ صوبہ اودھ کے چوتھے نواب تھے۔ ۱۱۸۸ھ سے ۱۲۱۲ھ تک یہ اودھ کے حکمران رہے۔ ان کے عہد میں دار السلطنت فیض آباد کی جگہ لکھنؤ قرار پایا۔

۵۔ نواب سعادت علی خان صوبہ اودھ کے چھٹے حکمران تھے۔ انہوں نے ۱۲۱۲ھ سے ۱۲۲۹ھ تک حکمرانی کی۔

۶۔ عقد ثریا غلام ہمدانی مصحفی، مرتبہ مولوی عبدالحق، جامع برقی پریس دہلی ۱۹۳۳ء۔

۷۔ لالہ چنی لال حریف مصحفی کے شاگردوں میں سے تھے۔

۸۔ آب حیات۔ محمد حسین آزاد، اتر پردیش اردو اکادمی لکھنؤ (طبع ہفتم ۱۹۸۶ء) ص۔ ۲۹۸

ооо

وحید ہاشمی
لاہور

غزل

روز فردا کی مخمور رعنائیاں اب افق تا افق رنگ بھر جائیگی
ظلمتوں سے نمٹنا بھی آجائے گا غم کی دشوار گھڑیاں گذر جائیگی

آج مجبور "حاری" کی شادابیاں اپنے مخصوص حلقوں میں پابند ہیں
کل یہی ساری دھرتی پہ پرچم لئے رقص کرتی ادھر سے ادھر جائیگی

عصر نو کی شعاعوں کے انداز سے اونچے ایوان والے شناسا نہیں
یہ تمدن کی ہیں وہ کڑی برچھیاں جو شب غم کے دل میں اتر جائیگی

دوستو کیوں حریفوں کا وسواس ہو جیسے چاہیں یہ کانٹے بچھاتے چلیں
زندگی پھول بن کر نکھر جائیگی ، آگہی کی ہوائیں جدھر جائیگی

رشید نثار ۔ اسلام آباد

رہبرِ انقلابِ اسلامی ۔ حضرت امام خمینیؒ

زمانہ ازل سے خسِ ناتواں ہے
یہاں جستجو بھی خرد رنگ صحرا
درس گاہ حکمت
ادب گاہ دانش
طلسم بیاں
مکتب صد زماں ، صرف وہم و گماں ہے

یہ بے روح ، پرپیچ لفظوں کی جادوگری
آریامہر کی منطق بے اثر تھی
وہ ایران کو اندھے خلا
رائیگاں زیست کی بے بسی کی طرف لے گیا تھا
(اسے ایک لمحے کی لغزش کہاں سے کہاں لے گئی تھی)

یہ لمحے کی لغزش
اذیت زدہ فرصت آرزو ہے
اسی سے رگوں میں لہو جم گیا ہے
ہوا سرد ، مجروح عمر رواں ہے
اگر زندگی صرف اڑتے ہوئے چند لمحوں کی جلوہ گری ہے
تو پھر یہ زمانہ شکستوں کے ایثار کے ماسوا کچھ نہیں ہے
یہاں آدمی فرد بے رنگ و بے جسم اور بے حقیقت

یہی آریامہر کی آگہی تھی

وہ اولادِ جاہ و حشم تھا
وہ صحرائے وحشت کا آوارہ چار سو تھا
اسے پھول چشمے، فضا، نغمہ و رنگ سب کچھ میسر
اسے ایک شمع فروزاں سے نسبت نہیں تھی
اسے زندگی کی اذیت سے کیا واسطہ تھا
اسے کوئی آنسو ا
شب زندگی کا ستارہ
سحر کا کنارا، دکھائی کہاں دے رہا تھا
اسے آنکھ کی رمز سے کوئی رشتہ نہیں تھا۔
وہ جاہ و حشم کا پرستار
صورت کو اندھا، خرد کو اذیت سمجھتا رہا ہے
وفا اس کے نزدیک اک واہمہ اور قدر محبت
فسردہ شب زندگی کا کفن تھی
اسے کیا خبر تھی
عدم کے پراسرار تاریک غاروں میں پیغام بھی ہے
سسکتی ہواؤں کا اک نام بھی ہے
اسے کیا خبر تھی
کہ جاہ و حشم کے یہ فانوس لرزیں گے، کالے
در و بام ظلمت کدے میں سسکتے رہیں گے
اسے کیا خبر تھی
کہ جرم وطن اپنی مانوس ظلمت میں محبوس ہوگا

سزا بھی ملے گی
کسی روز ویران تنہائیوں کو جزا بھی ملے گی

پراسرار غاروں کے پیغام جاہ و حشم نے سنے تھے
بہت سے در و بام مردہ چراغوں پہ رونے لگے تھے
مگر پھڑپھڑاتی ہوئی ظلمتوں میں دھواں دھار پگھلی ہوئی
لو ابھی جی رہی تھی
کسی کے گریبان چاک ستم سی رہی تھی

یہاں جب کنیزان جاہ و حشم
شہرتوں میں جواں تھیں
زمانے کی گردش کی وہ رازداں تھیں
درختوں کی شاخوں میں چیخیں رواں تھیں
انہیں کون سنتا انہیں کون چنتا
یہ تاریخ کا ایک پرہول لکھا ہوا فیصلہ ہے
جہاں اہرمن ا
اپنے دربار میں ایک گہوارہ خواب میں ضوفگن تھا
جہاں کتنے عفریت تہذیب کے نام پر ناچتے تھے
جہاں کتنے بھوکے درندے غریبوں، ضعیفوں
کا خوں پی رہے تھے
جہاں شیطنت موت کے دیوتاؤں کی
اک عافیت تھی
وہاں ایک ویران معبد ہے
اجڑے ہوئے بام و در ہیں

شکستِ انا، ایک بیچارگی کی
صدا ہے
سسکتی ہوا ہے

یہ تاریخ کا ایک معصوم دن تھا
کہ تاروں کی گردش میں اک محرمِ خاص انساں کی صورت
افق زارِ ایراں پہ روشن ہوا تھا
وہ جب سرزمیں پرستاروں کے جھرمٹ میں آیا
تو اس کی صداؤں پہ کلیاں کھلی تھیں
قدم اس کے اٹھے تو مٹی نے اس کے خنک زار تلووں کو چوما

افق زارِ طہران
نورِ ازل کی فضا بن گیا تھا
یہاں ایک سیلابِ رنگِ شفق تھا
یہاں وقت حیرت کا پیکر
یہاں مو بمو چشمِ آئینہ گر
ایک جشنِ سحر تھا

یہ تاریخ کا صدق رمز آشنا ہے
اسی روز ظلمت شکست آشنا تھی
ادھر نور کا نرم سا اک اجالا
ادھر ہیکلوں کے اجڑتے کھنڈر تھے
گناہوں کی پاداش، ناپاک جسموں کا ایندھن بنی تھی
یہ اک صبحِ آغاز

بے باک وسعت کا ارض وسما تھی
امام خمینیؒ
کی شاداب سانسوں کی تازہ ہوا تھی

امام خمینیؒ
کے تازہ درخشان خطاب وغا سے
چٹانوں سے پھوٹے ہیں مشروب چشمے
اچھلتے ہمکتے یہ پرشور دریا
امام خمینیؒ
کے لفظ دعا سے تصور کے جسموں سے
افسردگی کی سیہ گرد اتری
خیالوں کے بے باک جھرنے سے پھوٹے
وفا ایک سرمست نغمے کی شدت سے گونجی
وہ راہیں جو وحشی درندوں کے پاؤں سے روندی گئی تھیں
وہ اب جاگ اٹھی تھیں
امام خمینیؒ
کے پاؤں کی تقدیس کو جانتی تھیں
وہ حسن ازل کی بہاروں اجالوں کو پہچانتی تھیں
یہ آزاد مانوس تازہ سحر تھی
جسے یہ خبر تھی
کہ یہ زندگی قدر موج فروزاں
کہ یہ جاوداں وقت
ایران کی ایک روشن جبیں ہے

یہ نور زمیں ہے
اسی نور میں تندو بے باک سیل رواں ہر طرف
جسم ہیں
امام خمینیؒ ا
کی تقدیس، اس کے اجالوں کا اک اسم ہیں
یہ دیکھوا
یہ اک سیل صبح رواں ہے
بس اک آیہ زندگی حرف ورد زباں ہے
ان الباطل کان ذھوقا
دور افق پر تارا چمکا
آیا پھر اک فرد مکرم
جس کی گرد ہے عزم مصمم
جس کا سینہ زخم محرم
جس کے پاؤں کی آہٹ سے
جس کے لبوں کی نرماہٹ سے
کلیاں چٹکیں تارے چمکے
روز ازل کی ابدیت کا رمز بتائے حرف سنائے
قرآں کے آفاق سجا کر
فتح مبیں کے راز کا محرم
اسم نبی ہے جس کا پرچم
آؤ نثار درود پڑھیں ہم
صلی اللہ علیہ وسلم
صلی اللہ علیہ وسلم

آنچه در «بخش انگلیسی» می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

region. He has referred to the present lamentable condition of the language particularly in the educational system of the country. He has given the statistics of the students offering Arabic, Persian, and Pushto as an Optional subject in NWFP in 1988 - 1989, and expressed his concern over the deteriorating condition of Persian in the educational institutions in Pakistan . In the end, he has given some suggestions for the improvement of the state of affairs of Persian for the immediate attention of the authorities concerned.

B- URDU SECTION

MUSHAFI AND HIS PERSIAN POETICAL ANTHOLOGIES.by Dr. Zohra Khatoon. In this article the writer has discussed briefly the three ***Tazkeras*** (poetical anthologies) compiled in Persian by Ghulam Hamadani alias Mushafi of Amroha. They are ***Iqd-e Surayya*** , ***Taskera-e Hindi*** and ***Riyazul Fusaha.*** All the three books have been published by Anjuman-e- Taraqqi- Urdu, Hyderabad (Deccan, India) in 1352 A.H./1933 A.D.

MAULANA RUMI & CONSERVATION OF ENVIRONMENT. In this interesting article, M.Isma'il Sethi has discussed references to conservation of environment, including the wind, water, trees and forest in the poetry of Maulana Rumi .The writer has corroborated his arguments through illustrations from Maulana's poetry.

Dr. Ali Raza Naqvi

Hashim Kashmi, a Sufi poet of Shah Jehan's time, about whom very little information is found in the books on history and poetic anthologies of the period,the main reason being that the poet himself lived in isolation .

PROF.ALLAMA SHADAN BILGRAMI.This article is written by S. Asghar Ali Shadani and translated from Urdu by Anjum Hamid. The article deals with the life and works of the late Allama Saiyid Owlad Husain Naqvi, alias Shadan Bilgrami (1869 - 1948).At the end, a few pieces of his poetry have also been given, along with the names of 36 books which have been consulted by the writer.

BIBLIOGRAPHY OF PERSIAN WORKS PUBLISHED IN THE SUB-CONTINENT.

This article is meant to introduce a Bibliography of the Persian books on various subjects published in the Indo-Pakistan sub-continent being prepared by Dr.Arif Naushahi in cooperation of an Indian scholar, Dr. S.Hasan Abbas. The compilation of the work was started by the author in 1978 and so far 20,000 entries have been completed, and include the Persian books published in Burma, Bangla Desh, Pakistan, Sri Lanka and India.The compiler has appealed for the help of some publisher for providing material and moral support, arranging the computerisation , printing and publication of this valuable Bibliography.

IMPORTANCE OF PERSIAN LANGUAGE AND ITS FUTURE IN PAKISTAN . In this article Prof.G.Nasir Marwat has discussed the importance of Persian Language in Pakistan , and its influence on the Muslim society of the sub-continent and the languages of this

ALONG WITH THE LANGUAGE AUTHORITY (III). This is the third part of the article by Isa Karimi, In this part the writer has criticized the journalists who have been using foreign words in their writings instead of more familiar and easy words of Persian. He has selected a number of such words from seven news-papers, 5 weeklies and 2 monthlies, and in the end has given a list of words suggested by him for replacing the words used by the journalists, which he has gleared from the Bulletin of the Iranian Language Authority, First Year, No.7, Mordad 1375(August 1996).

WOMEN'S PLACE IN MODERN FICTION AND LITERATUTRE. Manizhe Armin has discussed the place of women in the Iranian fiction from the period of Constitutional Movement to the post-Islamic revolution in four stages. The subject requires a far more detailed discussion and the present article is a merely cursory glance on such an important subject. It would be worthwhile if some research scholar carries out a detailed study and research on the subject and delves into the whole gamut of modern Iranian fiction and determines the true place of women in the light of his deep research.

PLACE OF IMAM KHOMEINI IN PERSIAN LITERATURE OF IRAN. This is an introduction to the Imam's Diwan which deals with the characteristic features of poetry and style of Imam Khomeini and the influence of the poets of yore in the poetical works of the Imam as well as the influence of the Imam on contemporary literature.

KHWAJA MUHAMMAD HASHIM KASHMI. In this brief article Rozina A.Naqvi has dealt with the life and works of Khwaja Muhammad

the poetry of Fariduddin Attar. She has corroborated her statement through illustrations from Attar's poetry.

TEACHING PERSIAN TO BEGINNERS.

In this brief article Dr. S. Sibte Hasan Rizvi has suggested some methods for teaching Persian to beginners in order to make Persian teaching easier and more palatable for the beginners.

ROLE OF THE PERSIAN, WRITERS IN THE INDEPENDENCE MOVEMENT OF INDO-PAK SUB-CONTINENT & REVIVAL OF PERSIAN LANGUAGE by. Dr. S.Sibte Hasan Rizvi. As the title of the article shows the writer has dealt with the services of the Persian writers for the independence movement of the sub- continent and revival of the Persian language in this region. Most prominent among these writers have been Ghalib, Allama Iqbal, Shibli Nu'mani, Adib Peshavari, Girami, Allama Arshi, Josh Malihabadi, Ra'is Amrohvi, Mahirul Qadiri, Irfani and others.The writer has also mentioned the names of the contemporary teachers of Persian and highlighted their role in promoting the cause of Persian language in this region.

THE PROMINENT PLACE OF MODERN IRANIAN LITERATURE(V) .
This is the fifth part of Iraj Tabrizi's discourse on the place of modern Iranian literature. In this part the writer has dealt with some of the special qualities of Persian literature with particular reference to modern literature. He has profusely quoted Ayatullah Khamene'i and has given excerpts from his speeches and statements corroborating his own statements.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - PERSIAN SECTION

HIDAYATUL AWZAN OR SHARH-I-MIZAN AL-SARF by Masud b.Musa b.Fazlullah, an unknown writer. There are two MSS of this treatise lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute of Persian Research, Islamabad in two separate Collections Nos. 10991 and 12688. The treatise has been introduced by Dr. M.H. Tasbihi.According to him, it is the oldest Persian text on Arabic Etymology (***Sarf***) in the form of Questions and Answers, and hence occupies special importance in its own field.

INDRODUCTION TO THE IRAN-PAKISTAN CULTURAL RELATIONS FROM ARCHAEOLOGICAL POINT OF VIEW(IV).This the fourth part of the scholarly discourse of Dr.M.M.Tavassoli in which he has discussed the position of the eastern part of the Iranian empire including Sind and Punjab in the ancient times . He has referred to the position of Baluchistan and part of the Southern region of Sind which formed the 17th province of Achaemenians, while Punjab or Gandhara was the 20th province or Satrap of the Achaemenian empire. He has also dealt with the mineral and other products of this region and its main imports and exports during those days.

INFLUENCE OF HALLAJ ON ATTAR'S Poetry .In this article Dr. Kulsoom Sayyed has dealt with the influence of Mansoor Hallaj on

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3

Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***

Ph : 263194 Fax : 263193

۴۹-۴۸
بهار و تابستان
۱۳۷۶

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد :

نمایی از کاشی کاری کاخ گلستان - تهران

نه افغانم و نی ترک و تتاریم
چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
که ما پرورده یک نوبهاریم

علامه اقبال

یــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شـده در مقـالات، بـر عـهدهٔ نویسندگـان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود ، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ــ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تـلـفـن : ۲۶۳۱۹۴

فهرست مطالب

باسم الحقّ

روابط ایران و پاکستان ، محدود و منحصر به رابطهٔ سیاسی و رسمی نیست وفراتر از آن، رابطهٔ ریشه دار دو ملتی است که صدها سال است عمیق ترین پیوندها و مؤثرترین مبادلات را بخصوص در مسائل و موضوعات فرهنگی باهم داشته و دارند .

اینکه ایران ، اولین کشوری بود که پس از اعلام استقلال پاکستان و تأسیس این کشور اسلامی ، آن را به رسمیت شناخت ، قوی ترین وجه اثبات روابط دیرینهٔ ایران و پاکستان نیست ، بلکه قبل از اعلام استقلال پاکستان نیز، دوملت مسلمان ایران و پاکستان ، از روابط عمیقی برخوردار بوده اند .

البته کشور پاکستان به عنوان یک کشور مستقل وبا هویت سیاسی و جغرافیائی تعریف شده و مشخص ، در سال ۱۹۴۷م تأسیس شد، ولی از نظر هویت فرهنگی ، ملت پاکستان ، یک ملت پنجاه ساله نیست ، زیرا نکتهٔ مهمی که نباید از نظر دور داشت و در اندیشهٔ سیاسی علامه اقبال نیز به روشنی چشم می خورد ، این است که هویت و ماهیت یک قوم و ملت ، به مرزهای جغرافیائی و یا تعریف سیاسی او ، محدود نمی شود، بلکه عقیده و فکر ، کا محور وحدت یک جامعه است ، نقش اول و اساسی را در هویت یک جامعه دارد. بنابر این ، از همان ابتدای ورود اسلام به شبه قارهٔ هندو پاکستان ، و د

طول نزدیک به هزار و سیصد سال که اسلام، با جاذبهٔ معنوی و فطری خود، دل‌های پاک مردمان این خطه رابه خود جذب و جلب می‌کرد،ملت پاکستان- اگرچه بدون نام و نشان - در حال تکوین و شکل گیری بود، و قبل از تأسیس رسمی و تفکیک جغرافیائی پاکستان نیز، با هویت مستقل اسلامی خود، نشانه ها و علائم یک ملت مسلم را در خود داشت.

وقایعی که مقارن جنگ اول جهانی، و در دو دههٔ اول قرن بیستم در همین شبه قاره، به وقوع پیوست، و حساسیت وحضور مسلمانان این منطقه، در جریان از هم‌پاشیدگی حکومت عثمانی، نشان می داد که بخشی از مردم شبه قاره، که «اسلام» وجه مشترک اصلی آنان است، خود را عضوی از پیکر عظیم امت اسلامی می دانند، وگرچه در آن زمان، از دولت سیاسی و مرزهای جغرافیایی خاص برخوردار نبودند، ولی در حقیقت یک ملت بودند که فراتر از تعاریف جعلی و قراردادی، روح واحد یک ملت را در خود داشتند. در واقع، ملت پاکستان - با تمام خصوصیاتی که یک ملت حقیقی دارد، یعنی فرهنگ وآداب و عقاید و رسوم و سنن و انگیزه ها و گرایش های معنوی مشترک - از همان بدو ورود اسلام به شبه قاره به تدریج تأسیس شد و در سال ۱۹۴۷م، برای خود دولت واحد و مرزهای جغرافیائی مشخصی را هم، بوجود آورد و «کالبد» مناسب و تعریف شده ای را برای «روح ملی» خود فراهم ساخت.

بنابراین، حق آن است که تأسیس حقیقی پاکستان را، بیش از هزار سال قبل از تأسیس سیاسی پاکستان قلمداد کنیم، و در پنجاهمین سال تأسیس کالبد «پاکستان»، تأکید کنیم که روح پاکستان، چندین صد سال قبل از این، تأسیس شده بود و اگر علامه اقبال، طرح پاکستان را ارائه کرد و به لقب «مصور پاکستان» ملقب شد، بر اساس این فکر بود که باید روح ملت مسلمان شبه‌قاره، در کالبد مناسبی مستقر شود تا بتواند از هویت و فرهنگ معنوی و اسلامی خود، بخوبی مراقبت و دفاع نماید.

با همین نگاه ، حضور فرهنگ و ادب ایران در فرهنگ مردم مسلمان این خطه،و جایگاه ادب و فرهنگ مسلمانان شبه‌قاره-یعنی ملت پاکستان فعلی- در ایران ، ریشه های بیش از هزار ساله دارد و به پنجاه سال اخیر ، محدود نمی شود ، و اسناد و قرائن و ادله ای که این حضور متقابل را اثبات می کند، بسیار فراتر از روابط رسمی فرهنگی ای است که در پنجاه سال گذشته وجود داشته است. البته، تأسیس این کشور در ۱۹۴۷م ، زمینه و بستر بسیار مناسبی را برای تقویت روابط همه جانبهٔ دو ملت ، و بخصوص روابط فرهنگی ، فراهم ساخت و راه را برای استفادهٔ متقابل در تجربیات و یافته های فرهنگی ، هموارتر ساخت ، اما همهٔ آثاری که به زبان فارسی در مقوله های مختلف عرفان ، تصوف ، علوم دینی و غیر آن ، در شبه قاره تألیف شده است و در واقع شناسنامهٔ حقیقی ملت پاکستان را نشان می دهد ، حاکی از جایگاه رفیع ایران در فرهنگ و ادب پاکستان است و نیز آثار مهمی که از شبه قاره به ایران آمد و در فرهنگ و ادب ایران جای مهمی برای خود باز کرد، نقش پاکستان را در ادب و فرهنگ ایران نشان می دهد. به عنوان نمونه ، اگر «سبک هندی» به عنوان یکی از سبک ها و قالب های شعر فارسی ، از جایگاه رفیعی برخوردار است، به معنی سیاسی و جغرافیائی «هند» تأویل نمی شود ، بلکه نقش ادبا و شعرای مسلمان شبه قاره را در ادب ایران ، نشان می دهد ، همان ادبا و شعرائی که سازندهٔ روح حقیقی ملت پاکستان امروزی بوده اند !

اگر این دو شمارهٔ «دانش » به موضوع مهم «ایران و پاکستان در فرهنگ و ادب یکدیگر» اختصاص یافته است ، به این معنا نیست که همهٔ مطالب لازم در این مورد ، در این شمارهٔ فصلنامه آمده است ، بلکه این تخصیص ، نشان اهمیتی است که این فصلنامه برای پنجاهمین سال تأسیس پاکستان قائل است و به عنوان تبریک به ملت بزرگ پاکستان ، و برای تأکید بر این روابط ناگسستنی ، این دو شماره راکه در یک جلد منتشر می شود ، به این موضوع اختصاص داده است.

در مقالات ویژه ای که در فصلنامه ملاحظه خواهید کرد، برخی از موضوعات ، مورد بررسی قرار گرفته است و بررسی عمیق تر و گسترده تر روابط فرهنگی بین ایران و پاکستان و تأثیر و جایگاه متقابلی که فرهنگ این دو ملت بزرگ اسلامی در یکدیگر داشته است ، در همایش ملی پنجاه سال روابط فرهنگی ایران و پاکستان - که ان شاءالله در نیمهٔ اول پاییز امسال با اهتمام رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و نیز با همکاری و مساعدت برخی مراکز فرهنگی و علمی پاکستان برگزار خواهد شد - مورد بحث قرار خواهد گرفت.
به این امید که این تلاش ها - که تلاش مشترک فرهیختگان و اندیشه مندان ایرانی و پاکستانی برای بهره برداری بیشتر از میراث مشترک فرهنگی دو کشوراست - در راستای تعمیق و گسترش تبادل فرهنگی دوملت ، مفید و مثمر باشد. ان شاء الله.

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

خدای بزرگ را سپاس می گزاریم که شماره دیگری از فصلنامه دانش را تقدیم می داریم.

یکی از راههای توانمند کردن زبان فارسی آگاه شدن از وضعیت آن در کشورهای منطقه، بویژه کشورهائی است که این زبان به صورت های گونه گون در آنها رواج و رسمیت دارد. بی تردید در طول سالهای پیشین در هر یک از کشورهای ایران و دیگر کشورهائی که به فارسی عشق می‌ورزند، کوشش هائی برای حفظ زبان فارسی - به عنوان زبان ملی یازبان فرهنگ و ادب و دین و عرفان - و توانمند کردن آن انجام شده که شاید مردم دیگر کشورها از آنها آگاه نشده‌اند. بنظر می‌رسد که کمترین فایده آگاه شدن از تجربه های دیگران، دوری گزیدن از دوباره کاریهاست.

از سوی دیگر زبان فارسی حامل فرهنگ دیرینه سال و پرمایه‌ی ایرانی و اسلامی است. خروارها اثر ادبی و علمی به نظم و نثر به این زبان نوشته شده است. حوزه‌ی آن گسترهٔ فلات ایران ، شبه قارهٔ هند، کشورهای آسیای میانه‌و آسیای صغیر، بین النهرین و کشورهای ساحلی خلیج فارس است و بی شک علاقه مندان و پژوهشگران و دوستداران فراوانی در اطراف و اکناف جهان دارد. زبانی است دارای پیوستگی تاریخی بسیار محکم و بی نظیر ، زبانی است زنده و پویا و آماده برای بیان باریک ترین و ژرف ترین اندیشه ها و ظریف ترین و حساس ترین عواطف.

بنابر این ، در این مجلد ، تلاش ما در چندین راستا صورت گرفته است: نخست کوشش کرده ایم تا وضعیت زبان فارسی را در کشور متوقف فیه - تا آنجا که مجال بوده - روشن کنیم و نشان دهیم برای حفظ زبان فارسی در این کشور چقدر کار شده است. دوم ، نمونه هایی از نظم ونثر پاسداران زبان

فارسی پاکستان را آورده ایم. طبیعی است که این نمونه ها با حفظ امانت در نگارش و پاکمترین ویرایش زیر عنوان «فارسی شبه قاره» در هر شماره از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت. سوم ،کوشش شده تا نمونه هایی از نثر کهن فارسی نیز ، برای آشنایی بیشتر علاقه مندان ، در هر شماره چاپ شود و در کنار آن سعی کرده ایم تا از ادبیات معاصر ایران و بویژه دگرگونی های جدید در نگارش و کاربرد واژه های نو - مانند مقاله «زبان فارسی ، پالایش و ویرایش » - دور نمانیم.

در پایان چند نکته شایان یاد آوری است:

۱ - متاسفانه در نخستین روزی که دانش ۴۷ از زیر چاپ بیرون می آمد ، یار دیرین دانش ، پیر عرصهٔ زبان و ادب فارسی پاکستان ، جناب آقای دکتر سید سبط حسن رضوی ، مدیرمحترم فصلنامه ، بر بستر بیماری قرار گرفت و بعد از اندکی بهبودی ، برای مداوای کامل رهسپار لندن شد. صحت و عافیت کامل ایشان را از خداوند متعال خواستاریم.

۲ - مدیر داخلی و ویراستار جوان و فعال فصلنامه، آقای عیسی کریمی ، مدتی است به ایران عزیمت کرده و در غیاب ایشان بارسنگین ویرایش وتدوین این شماره بر دوش مدیر مسئول و سردبیر بوده است. «دانش» امیدوار است بزودی از وجود ایشان بهره مند شود.

۳ - از آنجا که تلاش دست اندرکاران «دانش» همواره براین بوده است تا این فصلنامه ، از هر نظر شایسته و زیبندهٔ نام خود باشد ، متأسفانه - و به دلیل کمبود نیروی انسانی متخصص و فنی - مدتی نتوانست به موقع و مرتب یعنی در پایان هر فصل منتشر شود. بهمین خاطر شورای نویسندگان دانش مصمم شد این بار ، با توجه به ویژگی های موضوعی مشابه شماره های ۴۸ و ۴۹،یعنی «ایران در فرهنگ و ادب پاکستان» ، و «پاکستان در فرهنگ و ادب ایران» ، ونیز برخی محدویت ها ، این دو شماره را در یک مجلد و توامان به دست شما خواننده گرامی برساند.

امیدواریم با نقد و ارزیابی هر شماره ، ما را تشویق کرده ، فصلنامه مورد علاقه خود را پربار تر و مفید تر نمائید.
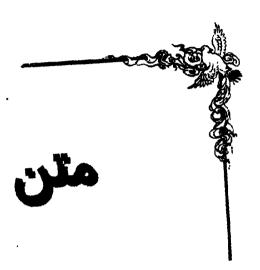
سردبیر

متن

... نشده

ملاّ طغرای تبریزی معروف به ملاّ طغرا ، اگرچه نسبت او را «تبریزی» نوشته اند امّا او را «مشهدی» نیز خوانده اند . وی مدّتی در هندوستان بسر برده است. در نثر و نظم فارسی در کمال قدرت بوده ر خاصّه مهارت او در «منشآت فارسی» مشهور و معروف است. سبک نگارش او ، مسجع و مقفی و موزون و منسجم است و در کمال پاکی و زیبایی می نوشته و ظاهراً متخلّص به «وحشت» بوده است. هنگامی که در هندوستان بوده با یکی از بزرگان به نام امیر محمد سعید وابستگی داشته و لیکن سرانجام به میهن خود ایران بازگشته است. «رسایل طغرا» از لحاظ انشای فارسی نمونهٔ نثر مسجع و مقفی و موزون با اسلوب و سبک هندی است و بارها به چاپ سنگی از طرف منشی نولکشور (هندوستان) منتشر شده است و نسخه های خطّی فراوان دارد. امّا فعلاً از دسترس همگان دور است و از دیدگاه سخن شناسان مهجور. بدین جهت رسالهٔ «آشوب نامهٔ » او از جمله «رسایل طغرا» به تصحیح محمد حسین تسبیحی (رها) مسؤل کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از روی نسخه خطی مثنوی محمود و ایاز حکیم زلالی خوانساری ، با مقابلهٔ نسخهٔ چاپی ، به خوانندگان سخن سنج مجلّهٔ دانش تقدیم می گردد.

هو المحمود

بسم الله الرحمن الرحیم

آشوب نامه

[در وصف سبعهٔ سیّارهٔ حکیم زلالی خوانساری متوفی ۱۰۲۴هـ‍ـق]

این خطبه را چو خامهٔ طغرا تمام کرد آشوب نامه اش ز ره شوق نام کرد

شکر ناظمی را که ابیات بُروُج سپهر از معنی ابداعش صورت وجود بسته، و حمد راقمی را که قطعات پرتو مهر از کلک اختراعش به ترکیب ورق پیوسته ، قصیدهٔ کهکشان بی تفکّر ایجادش در بحر اخضر قافیه وار نهایت ظهور گردید. و مثنوی اختران بی تأمّل احداثش در زمین به ردیف غایت

وقوع رسید. بیش از اوزان شعر سازی، قلم قدرتِ اَزَلیش به تحریر نه سپهر در آویخت، و قبل از بحور نظم طرازی رقم حکمت اَبدَیش، به تسطیر هشت بهشت آمیخت. سبعهٔ سیّاره اش، هفت پیکری است چون رباعی چارحدّ از نقص و عیب مُبرّا، و خمسهٔ متحیّره اش پنج گنجی است چون مسدّس شش جهت از شکست و ریب معرّا. مطلع آفتاب را به روشنی نیاراست که مشرقی صبح عیانش از تاریکی فکر برهد. و مصرع هلال را به بلندی نپرداخت که مغربی شام به مقالش از پستی طبع بجنبید. معمّای سُهایش نه به دقّتی است که نکته سنجان توانند شکافت. و لُغَز ثُریّایش نه به اشکالی است که دقیقه یا بان توانند یافت. نظم آن چرخیّات سیّارهٔ نُه فلک را قبول، خصوصاً غزل ده بیتی مراتب عقول، نظم:

دمی کآرایش لوح و قلم کرد — کتاب نظم عالم را رقم کرد
به فَرد مصر و کنعان خامه آراست — که دوران طالب یوسف زلیخاست
چه معنی کآن ورق پیمای هامون — نکرده صرف در لیلیٰ و مجنون
ز کلک آن سخن پرداز دیرین — به زودی شد رقم فرهاد و شیرین
چو محمود و ایازش یافت اتمام — بلند آواز تحسین گشت ایّام
ز روی دلبران گفته گلستان — گلستانی به معنی همچو بستان
به هر اقلیم پی صوت و صدایی — بدیهه ساخته شاه و گدایی
ز نظم طرّهٔ خوبان و شانه — شُتُر حُجره بسی گفت آن یگانه
ازو در بیت ابرو خوش ادایی — وزو در مصرع کاکل بهایی
معمّایی که از خال بتان ساخت — به لفظ و معنیش دل می توان باخت
چو از گیسوی شب گفته قصیده — خرد زو شعر لازم موی دیده
در این فیروزه فرد اختراعی — بُوَد از چار فصلش یک رباعی
ز مصرع ها و شاخ سرو وشمشاد — بهاریّات او بر صفحهٔ باد
از آن معنی طراز ماتم و سور — دو عالم نیست جز یک بیت مشهور

و صد دیوان صلوة نثار معمّا شکاف بدر که به نسبت معجز بیانش، کلمات منظومهٔ فرقان، از مصرعهٔ بسم الله، کلاه تفاخر بر آسمان فصاحت

انداخت و هزار مجموعهٔ تحیّات فدای لُغَزْ دان مهر که به سرعت طیّ لسانش ، نقرات مُسَجَّعهٔ قرآن از سرخی آیة ها ، رنگ روانی در زمین بلاغت انداخته

رُباعی:

تا مصرع ذوالفقار او تند و رسا است　　فرمان بر اهل بیتش اقلیم گشا است
دیوان اِلٰهی که بُوَد عالَمِ کَون　　رنگینی او ز خمسهٔ آلِ عَبا است

اما بعد مخفی نماند که به موجب «اَلشُّعَراءُ تَلامیذُ الرَّحْمٰنِ» در کارخانهٔ نطق وبیان اهل نظم شاگرد حضرت بیچون اند و کلامشان به دولت استادی او قافیه شناس و موزون . هر یک به قدر قابلیّت ذاتی از مبدأ تعلیم ، به این هنر بی نظیر پی برده و به مقدار استعداد فطری در فیض گاه تعلیم ، به این کار بی عدیل برخورده .

۱ - **رودکی** ، در بزم آهنگ رقم، چون ساز اوّل سخنوری ، در چنگ زبان داشت، تا آخر حرکات رقّاص قلم، صوتِ چند لک شعر بر لب خواننده ها گذاشت .(متوفی ۳۲۹ هـق).

۲ - **عُنصری** ، که آتش تندی خیال ، به کوره انگیزی تیغ سخن در آورد. به باد دم تازگی مقال ، گردِ کُهنگی از خاکدان فکر بر آورد.(م ۴۳۲ هـق).

۳ - **فردوسی** ، در نو بهار سخن چون باغبان بهشت ، قابوی گلکاری یافت، از برای نهال شدن تهمتن، به زمین رزم سازی شاهنامه شتافت.(متوفی ۴۱۱ یا ۴۱۶ هـق).

۴ - **خاقانی** ، به ساز مدح همایونی ، پستی نظم را بلندی صورت داد. و از ترنّم گفتار گوناگون ، تحفه به عراقین عرب و عجم فرستاد.(م ۵۹۵ هـق)

۵ - **انوری** ، به گرمی شعر گفتن ، چون شعلهٔ طبع را روز به روز افروخت ، در شبستان تحریر، سخن از معانی روشن به چراغان دماغ سوخت.(م ۵۸۳ هـق).

۶ - **فرّخی** ، در شطرنج ، به اسب داری نطق ، راه پیاده روی حرف گشود، منصوبهٔ فرزین بند زبان به فیل گذاری سخن شه مات کلامش بود.(متوفی ۴۲۹هـق).

۷ - **سنائی** ، چون معنی سنا در تأریکی سحرگاه فکر روشنی دل پذیرفت ، بی منّت رهبری صبا به یافتن زمین حدیقه سازی نظم گُلْ کُل شکفت.(م ۵۴۵ هـ‌ق)

۸ - **قطران** ، در تحریر شعر یک قلم سیاهی طاووسی به کار برد لهذا رقمش را چون پَرِ تَذَرْو دو سه رنگ می توان شمرد.(م ۴۶۵ هـ‌ق)

۹ - **عَطّار** ، چون در دکان مَقال، طبلهٔ نکات سر بسته چیده، چندین هزار سقیم خیال داروی اسرار فهمی خریده.(م ۶۷۷ هـ‌ق)

۱۰ - **خیّام** ، از رباعی چار طنابی ، به میخ تفکّر ، چنان قائم بساخت که باد حوادث ، خیمهٔ تهِر تش را به زمین سخن تواند انداخت.(م ۵۱۷ هـ‌ق)

۱۱ - **شیخ نظامی** . چون در مدینهٔ سخنوری گردید، از «خمسهٔ مثنویّات» به « **پنج تن پاک**» رسید. چون در خانهٔ نطق گَرِ فکر، به طلب مخزن ، گَردِ ناصافی ، از نزدیک دامن کلامش دور نشست (م ۶۰۴ هـ‌ق). قطعه:

مخزن او نه چنان رتبهٔ اسرار گرفت	که نگویند کلامش به نظر آیه نُماست
مصرع اول آن بسمله را گشت دویم	مفتیِ این سخن‌از حکم حقیقت طُغراست

۱۲ - **عبد الرّزاق** ، تا آب گفتار گوناگون از هوای دَهَنَش بچکید ، از رزّاق آفاق ، نان این کار بوقلمون ، بر سفرهٔ خویش ندید.(م ۵۸۸ هـ‌ق)

۱۳ - **رشید** ، اگرچه درباغ تقریر ، از حقارت ، **وَطواط** لقب یافت ، در صید گیران هُمای تحریر ، به عظمت شاهباز می شتافت.(م ۵۷۳ هـ‌ق)

۱۴ - **سعدی** ، به شرافت نثر **گلستان** ، از طوطی حرم، چمن چمن تحسین شنید، و به سعادت نظم **بوستان** ، از بلبل ارم، گلشن گلشن آفرین دید.(م ۶۹۱ یا ۶۹۴ هـ‌ق).

۱۵ - **کمال** ، را چون پایهٔ طبیعت از آسمان بلندی خیال گذشت، در عالم زمین یا بی خیال به « **خلاّق المَعانی** » مخاطب گشت.(م ۶۳۵ هـ‌ق)

۱۶ - **ابو الفرج** ، بعد از شدّت سخن ، بس که فَرَج رسیده، به فتوای واضع کلّ اسما، فَرَج جزو اسمش گردیده.(م بعد از ۴۵۱ هـ‌ق)

۱۷ - مُلاّی روم ، در فنّ شعر محققانه سَر بر اجتهاد بر آورد، مسایل ابیات عارفانه ، از مُصحف روی «شمس» استنباط کرد.(م ۶۷۲ هـ‌ق).

۱۸ - سلمان ، از هدایت طالع مسعود ، به کعبهٔ فکر نظم شتافت ، و به دولت فیض معبود، خویش را از جملهٔ اهل بیت یافت.(م ۵۱۵ هـ‌ق).

۱۹ - خسرو ، که از تاج فصاحت ، بر سر خود ، کوکبهٔ شعری می دید، در تخت نشینی بلاغت ، به یُمن « قِران السَّعدین» مسلّم گـردید.(۷۲۵ هـ‌ق)

۲۰ - حافظ ، از نعمهٔ قال ، چون نسبت ترنّم به پردهٔ غیب رساند، بـزرگ مقامات حـال «دیوان غزلش» را «کلام کوچک» خـوانـد.(م.۷۹۱ هـ‌ق).

۲۱ - جامی ، را هفت خُم سَبْعه، از شراب دو سالهٔ معنی لبریز گشت، در چار سوی سخن از میخانه گشایی طبعش چسبان می گذشت.(م ۸۹۸ هـ‌ق).

۲۲ - مکتبی ، اگر حُسن مطلعی از شعر خود به طفلان می نمود ، غوغای سبق خوانی ریزمشق، شور عشق آن می بود.(م بعد از ۸۹۵ هـ‌ق)

۲۳ - آذری ، در بُلدان سخن به عجایب کاری پرداخته ، و از گرمی بازار، دُکّان بیان را آتشکده ساخته.(م ۱۱۹۵ هـ‌ق)

۲۴ - اوحدی، « جام جم» را ، بس که آسمان پیمای سخن داد، سکندر آیینه ساز نطق ، پشت دست بر زمین نهاد.(م ۷۳۸ هـ‌ق).

۲۵ - کاتبی، چون قلم به تحریر نظم شاداب کمر بست ، به یک رشته،رقم دوبحرطوفانی صنعت به هم پیوست. (م ۸۳۸ هـ‌ق).قطعه:

مجمع البحرین او از بس که جوش تَشنَه زد　　می توان گفتن که چندین قُلزُم صهباست این

در زمـین شـعر سـازی از نَم طغیـان آب　　خرّمی بخش نی تحریر مضمون ها است این

۲۶ - مُعزّی ، چون از دولت شوخی زبان ، عزّت را به نهایت رساند، انجمن آرای زبردستی ، زیردست اَحَدیش ننشاند.(م ۵۲۰ هـ‌ق).

۲۷ - ازرقی ، به نسبت معنی بلند ، بس که اوج قدر پذیرفت، در جهان آباد مضمون ، ارجمند سپهر ازرقش توان گفت.(م ۴۶۵ هـ‌ق).

۲۸ - **ابو العلا** ، اگرچه در صورت دکان داری است، عُمّان بساط گوهر از تجمّل طبع در معنی شهریاری است کان خزانهٔ جوهر.(م اواخر قرن ۶ هـ ق)

۲۹ - **سُهَیلی** ، در آسمان خیال به یک مطلع خوب رسیده، از آن به خاور زمین مقال ، دو صبح را نور بخشیده.(م ۹۰۷ یا ۹۱۸ هـ ق).

۳۰ - **سیف اسفرنگ** ، را در جوهر سخن ،کار از آن در گذشت که دلیران معرکهٔ نظم توانند پیش او تیغ گشت.(م اواخر قرن ۶ هـ ق).

۳۱ - **شاهی**، چون در زمین غزل باز و باشهٔ فکر پرانید، از معانی تر و تازه چندین مرغابی صید گردانید.(م ۸۵۷ هـ ق).

۳۲ - **هاتفی** ، در هر بحر بر زبان اِلهام شعر گفته است و گوهر معنی را به مِثقَبِ آواز غیب سُفته است.(م ۹۲۷ هـ ق).

۳۳ - **هلالی** ، اگر نظم خود را به میزان فلک سنجیده ، شَعْریٰ را به جای پا سنگ در پلّهٔ ترازو دیده.(مقتول ۹۳۵ هـ ق)

۳۴ - **آصفی** ، چون در دیوان سحر خیزی ، دفتر نظم گشود، برات مطلع گویی ، به نام شاه خاور ختم نمود.(م ۹۲۰ یا ۹۲۶ هـ ق).

۳۵ - **فغانی** ، بس که شور غزل ، در جهان انداخته ،گنبد فلک را از کهکشان چون قلم ، شقّ ساخته .(م. ۹۲۵ هـ ق).

۳۶ - **محمّد عصّار** ، در خراس چرب و نرمی سخن، گاوی نگرداند که فراست پیشه ،گوسالهٔ سامری را بچه اش نتواند خواند.(م ۷۸۳ هـ ق).

۳۷ - **اهلی** ،که از تار و پود صنایع شعری پرنیان آهنگ بافت. به ماکو اندازی منقار بلبل ، در این کار فارغ بالی یافت.(م ۹۴۲ هـ ق).

۳۸ - **نظام** ، اگر وقت ایستادن فلک ، دست به رقم چرخیات بر آرد، فلک ایستاده را به پای ذوق ، چون قلم چرخ در آرد.(ک اواخر قرن ۹ هـ ق)

۳۹ - **امیدی**،که عمرش در قلمرو سخن ، به عزّت گذشت ، به تیغ دو دم ، به یک بیت عالمگیر اعتبار گشت. (مقتول ۹۲۵ هـ ق) فرد:

مقام حقّ سرایی چون از این آهنگ پیش آید ترنّم گونه‌ای بشنو ز نای خامهٔ طغرا

نخواند کم زده شر،خامۀ تصنیف قَوّالان   چویک‌بیت‌بلند اُفتد به چنگ نامۀ طُغرا

۴۰ - **وحشی**، در زمین خسرو و شیرین به تُندی ندوید، که سگ نکته‌گیران به گردِ آهوش تواند رسید.(متوفی ۹۹۱ هـ‌ق)

۴۱ - **عَبدی**، چون در مراتب سخن شاگرد معبود است، هر بیتش مثل بیت الله قابل هزار سجود است.

۴۲ - **ضمیری**، اگر معدن خیال به تیشۀ وقت نکافتی، خلعت جواهر مقال چگونه در بِساط یافتی؟(م ۹۷۳ هـ‌ق).

۴۳ - **غزالی**، چون به صیدگاه سخنوری پی برده است، به چندین غزال پُر خط و خال غزل برخورده است.(م ۹۷۰ یا ۹۸۰ هـ‌ق).

۴۴ - **سحابی**، در باغستان فکر، تا باران معنی شعر نبارید، تخم چار برگۀ رباعی، یک قلم نهال نگردید.(م ۱۰۲۱ هـ‌ق)

۴۵ - **عُرفی**، در بحر هرنظم که لنگر سخنوری انداخت، از موج تری شعر سفینۀ خشک را طوفان ساخت.(م ۹۹۹ هـ‌ق)

۴۶ - **شاه طاهر**، چون قصد کشورستان لفظ نمود، فوج معنی را در زمین قصیده صف کشی فرمود.

۴۷ - **نوعی**، **سوزوگداز** را به شعله داری گرم گفت، و از آتش فروزکورۀ فکر، تحسین ها شنفت.

۴۸ - **سنجر**، در مُلْکِ سخنوری، به هیچ کس باجی نداد، بل خِراجی برگردن زمینداران شعر نهاد.(م ۱۰۲۱ هـ‌ق)

۴۹ - **فیضی**، را فلکیّات دان نظم چون نخوانم که از مرکز ادوار صاحب سجلّ این معنیش می دانم.(م ۱۰۰۴ هـ‌ق)

۵۰ - **ظهوری**، شراب دوآتشه‌یی در ساغر نطق ندارد، که یک بزم سخن را بی سیاه مستی گذارد.(م ۱۰۲۵ هـ‌ق)

۵۱ - **مَلِک**، به سپاه اشک و آه مُلک گیر دورسخن، و شور بارگاه اثر داری نظمش از قُم تا دکن.(م ۱۰۲۵ هـ‌ق)

۵۲ - **طالب**، را در غنچگی فکر، مطلوبی جز نواسازی نبود، از گل این

معنی زبان غزل سرایی از بلبل ،عاریت نمود.(م. ۱۰۳۶ هـ‌ق)
۵۳ - **مشرقی** ، در خاور خیال از دم خویش صبح انگیخت.
۵۴ - **مغربی** ، در باختر مقال از نَفَس خود شفق ریخت.(م ۸۰۹ هـ‌ق)
۵۵ - **شافی**، بلبلی است که چون به باغ نظم شتافته ، آیات مصحف گل را در شان خود یافته ، نظم :

بـه گـلزار سـخن زیـن عندلیبان	خس و خـارند از شـورش نصیبـان
یکـی چـون بـا تـرنّم آشنـا شـد	بـه صوت قطعه گویی تـر صـدا شـد
یکـی از بـرگ آهـنگ قـصیده	دکـان بـر شـاخسار نـغمه چیده
یکی طـرح غـزل خـوانی است کـارش	ز صـوت خـود کـند نـقش و نگـارش
یکـی چـون حُسـن مطلع کـرد آهنگ	به جز بسته نگارش نیست در چنگ
یکـی از حُسـن مَـقطع سـاز دارد	ز روی نـغمه پـرشه نـاز دارد
یکی چـون در رُبـاعی سر بـه راه است	سـرود گـفت و گـویش چارگاه است
یکـی در رسـم رسـتم گشت بـلبل	مقـام نـغمهٔ خـود کـرد زابُـل
یکـی شـد از بهاریّات خـوش صوت	نشـد نـوروز خـارا از لبش فـوت
یکـی را کـرد گـل در جـنگ نـامه	مخـالف نـغمه هـا از نـای خـامه
هـمه در صـوت و مـعنی سِـخر پرداز	ولی سِـخری نـوازان بـر صـد اعجاز
ز اوج مـنزلت ابیـات ایشـان	بـر اوج آسمـانی راز خویشـان

اگرچه این طایفه را از نظم سُرایی ، توفیق دمساز گشته ، و آوازهٔ کتاب اشعار از مقامات شَعریٰ گذشته،لیکن **ارسطوی** علم سازی،و **بو علی** فنّ معنی طرازی، **بقراط** نبض شناسی قلم ، و **لقمان** شریان فهمی رقم ، **بلیناس** نیرنجات تقریر، و **افلاطون** طلسمات تحریر ، خلاصهٔ بحر والا مقالی ، علاّمهٔ طرز سخن ،

۵۶ - **حکیم زلالی** (۱۰۲۴ هـ‌ق)، کتاب قصایدی چون فصل بهار به عرصه آورد، که از تازگی آن ، به هیچ باب شرح نتوان کرد. اگر پایهٔ آن رشک مصحف گُل را عندلیب می شناخت ، به تیشهٔ منقار،بال و پَرِ خود را ،رَحل آن می ساخت. به شانهٔ نطق یک قلم ، سند کتابهای نظمش می‌داند . و به انتظام

گیسوی رقم ، از دودهٔ اُمّ الکتابش می خواند . چون از کرسی عرش خیال این کتاب نزول نموده است ، کَفِّ الخضیب سپهر مقال ، دست به گرفتن او گشوده است. اگر طوطی ارم ، حُلّهٔ زمّردین خود را لایق می دید، از برای غلافش به مقراض دوشهپر یکایک می برید . نظم پاکش ، چون بر مُصلاّی کافوری ورق پاگذاشت، به جهت تهلیل سُبْحهٔ آبنوسی نقاط در دست داشت . قلم در تحریر او، بس که مشق طهارت و تقوی رساند، از آب چشمهٔ دوات ، تا حشر به یک وضو تواند ماند. به حسد روشنی خطوطش نبض آفتاب زرّین قلم در طپیدن ، و به رشک گرمی حروفش ، دل عُطارد سیمین رقم، در لرزیدن . کتابدار پادشاه حُسن اگر این نازنین کتاب را داشتی ، در کتابخانهٔ رعنایی ، برروی کتاب خطّ و خالش گذاشتی . به ذوق وحشی خیالش، ورق ارسطوی خویش دام ساز، و به شوق طایر مقالش ، قلم از خانهٔ خود ، نقش پرداز. سفید پوشی ، که سیاههٔ نظم رنگینش در بغل گذارد، از گریبان تا به دامن ، قبای خود را گلبدن شمارد. مَشّاطهٔ قلم چون وسمه بر اَبرَوِیِ مِسطَرش گذاشته ،از نقطهٔ رقم ، هزار دل بر زیبایی او داشته ، هر خال افشان طلا که به کاغذ این کتاب رسیده ، در صورت و معنی ، نایب نقطهٔ انتخاب گردیده . به مناسبت سر لوحش ، چهرهٔ خورشید لبریز ضیاء ، و به مشابهت جدولش ، طرّهٔ ناهید سرشار لِقا . جلدش بر مقوّا لذّت چون نیارد ، مغز تر و تازگی در پوست دارد. رباعی :

صحّاف چو زد به کار جلدش پنجه   دوران گفتش مباد دستت رنجه
شد غنچه ز دیدن تُرَنجْش گُلِ مهر   پیچید ز بس چو دستهٔ اشکنجه

در میخانهٔ شور قیامت رسانی چون هفت آشوب محشر چکانیده اند، به نام آن هشتمین فلک تر زبانی ، عَلَم سَبعهٔ سیّاره گردانیده اند. نای اسرافیل قلم ، در این سیاهی سحرگاه، بی صُوَر تعداد آن هفت آشوب نتوان گذاشت ، تا در خاور زمین ، رقم چندین هزار سفید پوش کفن، چون صبح،سراز لَحَدِ فکر، نتوانند برداشت ، وَ مِنْهُ التَّوفِیقُ وَ به اْلاِسْتِعانة حَقِیقٌ.

آشوب اول: (در وصف مثنوی محمود و ایاز)

مثنوی محمود و ایاز است ، که بنای لفظ و معنیش به ناز و نیاز است. در این موضع به خامهٔ دلفروز ، کف داد دهی رقم گشوده، و در این موقع به دوات داغ سینه، سوز فریاد رسی، تحریر نموده . کاغذ از چهار سوی بیاض سازی ، صبح وصال مُیَسَّر. سیاهی از کارخانهٔ سواد طرازی شام فراق ، در نظر. گزلک ، از تیغ مُژَهٔ خوبان ، در جوهر گوی ربا. مَقَطّ از کمان ابروی بتان ، در شاخ زیاده نما. رنگ اوراق ، به سرخی عارض یوسف ، آب ده. زیبایی رشتهٔ مِسطَر به تار گیسوی زلیخا، تاب ده . رعنایی لیقهٔ دوات ، سرمشق پیچ و تاب طُرّهٔ عنبرین. لیلای قلم پاک کن ، سر خطّ مَرغُولهٔ زلف مشکین. عذرا ، به جهت آهار کاغذ، کف دهان مجنون در جوش . برای مُهرهٔ صفحهٔ اشک ، دیدهٔ وامق ، در خروش . صریر قلم، فغان خیزی سرگشتهٔ وادی غم . ظلمت رقَمَ، سیاه روزی ، از پا فتادهٔ دشت الم . سرخی سَرِ سخن ، خون چکانی زخم فرهاد محروم . افشان کاغذ، پراکندگی اشک یعقوب مغموم. جدول اوراق ، اَلِفهای رنگارنگ سینهٔ عاشقان. سرلوح کتاب ، داغهای گوناگون دل اسیران . رباعی :

چون سینه به تیغ عشق پنهانی یافت — شیرازه به تار عشق حیرانی یافت

جلدش که زلخت خون مقوّا خوش کرد — تیماج ز گوسفند قُربانی یافت

آشوب دویم : (در وصف مثنوی حُسنِ گلوساز)

مثنوی حُسن گلوسوز است که چشم عشق بازان سخن را طراوت فروز است. در این نظم رعنا ، خامهٔ زمرّد از شاخچهٔ نرگس طلبیده ، و در این شعر زیبا ، دوات یاقوتی از غُنچهٔ لاله پسندیده . کاغذ، به دستیاری نسیم چیده، اقسام ورق ارغوان. مداد ، به هوا داری صبا گزیده، انواع سیاهی ریحان. گزلک، از دشنه‌های کارخانهٔ سوسن ارم، انتخاب . مَقَطّ از عاجهای دکان نسترن جَنَّت لُبّ لُباب. به باران آهار، گلستان اوراق، سیرگاه شوخ قلم . به ژالهٔ مهرهٔ بوستان افزا و دلچسب رقم. لیقهٔ دوات در تازگی، باج خواه دستار گل ،

قلم پاک کن در نازگی خراج طلب کُرتهٔ سنبل . رشتهٔ مِسْطَر سر کلاوهٔ تارو پود حُلّهٔ سَرو . الوانی کاغذ سرجوش آب و رنگ بال تَذَرْو. صریر قلم، نوابخش سرود خوانی مرغان چمن . حروف رقم ، رابطهٔ پرافشانی طایران گلشن . سر سخن ، حکایات لاله کاری صحن باغ ارم . افشان صفحات ،تخم ریزی کشت زار راغ حَرَم. سرلوح کتاب چهرهٔ گلریز عروس بهار . جدول اوراق گریبان گیر خاتون مرغزار. رباعی:

این نسخه که بود شعر نوروزی حُسْن — شیرازه شد از تار قبا دوزی حُسْن
گردید گل آتشی صَحّافش — تا رو دهدش جلد گلو سوزی حُسْن

آشوب سیوم : (در وصف مثنوی شعلهٔ دیدار)

مثنوی شعلهٔ دیدار است که دودمان بیت روشنش ، فروغ بازار است. در تحریر این سطور، پرتوسنان خامه از برق تجلّی افراخته . و در تصویر این شعاع زار، کاغذ از برگ نخل ایمن ساخته . به قایم مقامی گزلک، تیغ شرار انگیز کوه طور حِلْم . به نایب منابی مَقَطّ جای قَطّ امید ، کلیم ثابت قدم. به عِوَض دوات حوصلهٔ جان شعله ریز در کاوش . به جای مداد تیرگی دل دودخیز در تراوش . ورقهای نقره از تن شمع قدس آهاردار ، فردها از عقیق سرچراغ انس مهره خوار. لیقهٔ دوات ، پشم جُبّهٔ طالب انوار حق . قلم پاک کن، خرقه جویان پرتومطلق. لون کاغذ ، رنگ چهرهٔ تب دار محبّت یزدان. رشتهٔ مِسْطَرِ تارِ نفس محرورِ عشقِ رحمان . صریر قلم ، آواز هادی کعبهٔ سوختگی. ظلمت رقم سیاهی دلیلِ حرم افروختگی. سر سخن ، مجمرِ سرخ گردیدهٔ انجمن آه. افشان کاغذ شرار، بر زمین چسبیدهٔ بزم نگاه. سرلوح کتاب، حوض چمن آتش خیال. جدول اوراق ، جویِ گلشنِ سُکرِ وصال . رباعی:

تاگشت غلاف اطلس زر تارش — افزود صفای جلد گوهر بارش
از گوهر جلد گر شود غرق در آب — نقصان نکند به شعلهٔ دیدارش

آشوب چهارم : (در وصف مثنوی سلیمان نامه)

مثنوی سلیمان نامه است که نوشتن کلمات آن سبب غُلُوّ خامه است . در این دفتر ، چرخ ، پایگی از رگ نیسان خامه پذیرفته . در این فهرست برای ابر ، مایگی میغ ترشّح را دوات گفته. نسیم ارم ، از سحاب رنگارنگ کاغذ دوانیده. شمال حرم ، از بهار گوناگون مداد رسانیده . گزلکِ تیغِ برق ، امّا به فرمان بَری تُنْد و تیز. مَقَطّ استخوان صبح ، لیکن به اطاعتگری سحر خیز. لیقهٔ دوات ، خلاصهٔ ابریشم آبی موج دریا. قلم پاک کن ، زُبدهٔ قُماش نخوی دامن صحرا. رشتهٔ مِسطَر ، کمند دیوگیر خیالات زَرّین. رنگ صفحه، دام پریِ فریبِ مقالاتِ شیرین. آهار کاغذ، آبروی هیکل سلیمان خامه. مهرهٔ اوراق، صفای تعویذِبلقیسِ نامه. صریر قلم ،رعد سحاب موسم لفظ باری . نِقاط رقم ،قطرات ابرِ فصلِ معنیِ کاری. سرسخن ، ابیات سرخاب وطن گرفتهٔ چمنِ انشاء. افشان صفحات ، شبنم ساکن شدهٔ گلشن املاء. جَدْولِ اوراق ، نالهٔ دشتِ انواعِ فصاحت . سرلوح کتاب ، چشمهٔ کوه اقسام بلاغت . رباعی :

صحّاف قضا چو شد به کارش تر دست | ته بندی او به لُجّه یی در پیوست
شیرازه چو کردش به یک آشوب حریر | جلدش به دو طوفان طلا کاری بست

آشوب پنجم: (در وصف مثنوی آذر و سمندر)

مثنوی آذر و سمندر است ،که زمین شعرش به افروختگی اخگر است. در این شعله زار ، غیرشاخ عود سوخته ، قلمی به کار نبرده. و در این شرارستان، جز مجمِر افروخته ، دواتی لایق نشمرده . کاغذ کتابت ، پَرِ پروانه، در پای شمع ریخته . رشتهٔ مِسطَر، تار فتیلهٔ چراغ آتش آمیخته . ورق ها از یاقوت اخگر رنگ بست سرخی گرم. رقم ها، از نیلم انگشت براق سیاهی نرم. لیقهٔ دوات ، مجمع تیره بختان اقلیم سوختگی . قلم پاک کن ، مطرح سیاه روزان ملک افروختگی . گزلک تیغ ، باطن پیرِ دیر آتش پرستان . مقطّ ، شاخچهٔ گوزن چریدهٔ شرارستان . آهار کاغذ ، آبدیدهٔ گریان هیزم تر. مُهرهٔ صفحهٔ شرار سینهٔ بریان خاکستر. نای قلم ، مرغ دانه چین شرار هم آهنگ. عود رقم، به

طایر شاخ گزین شعله همرنگ . سرسخن ، پیش کلاوهٔ یاقوت عروس حسن رشته . افشان کاغذ ، گسیختن عقد گهر شاهد دود سرشته. سرلوح کتاب، شمسهٔ ایوان آتشخانه. جدول اوراق ، جوی مزرعهٔ اخگردانه. رباعی:

این نسخه چو شد ز سبعهٔ سیّاره   شیرازه نمودش فلک از مه پاره
طیّار شد آخر به هواداری چرخ   جلدش ز دو بال مرغ آتشخواره

آشوب ششم : (در وصف مثنوی میخانه)

مثنوی میخانه است، که ابیات به کیفیّتش مستانه است. در این تحریر، دوات از جام شراب حُسن ، پیش گذاشته. و در دل صنوبر قلم، از سیخ کباب عشق در کف داشته. ورق نوشتن ،از بیاض گردن ساقی در نظر. نخ مسطر، از رشتهٔ آواز مطرب میسّر. مداد، به هواداری شوق چکیدهٔ سیاه مستی. تحریر، به دستیاری ذوق فسردهٔ باده پرستی. لیقهٔ دوات ،بریشم ارغنون مجلس نشاط. قلم پاک کن ، حریر باده پالای محفل انبساط. تیغ خامه تراشی ، موج تند و تیزی شراب . استخوان قَطّ زنی ، مِضْرابِ زخمه ریزی رُباب. آهار کاغذ، دُردِ میخانهٔ صبح پرتو. مُهرهٔ اجزاء حباب ، پیمانهٔ خورشید ضَوء. صریر قلم، بانگ نوشا نوش حریفان. سطور رقم ، طرح دوشا دوش ظریفان . سر سخن، شنجرف بادهٔ سرخِ رسایی میفروش . افشان طلا، شراب زرد چکانی قدح نوش . سرلوح کتاب ، روی شکفتهٔ پیرمغان. جدول اوراق، موی وا شدهٔ مُغبَچگان . رباعی:

هر بیت دَرِوُ خُمکَدهٔ راز بُوَد   میخانگیش به صدق دمساز بُوَد
تامیکش معنی به خُمَش یابد راه   از جلد در دو لخت او باز بُوَد

آشوب هفتم:(در وصف مثنوی ذرهٔ و خورشید)

مثنوی ذرّه و خورشید است ، شعاع نظمش ، فروغ دِوِ سیاه و سفید است. در این رقم، مداد از تیرگی شب قدر ، در مَجَرّه ریخته. و در این قلم، کاغذ از روشنی روز عید ، پرسر زانو انگیخته . صبح را از سفیدی خاور آهار،

در طبق آسمان. شام را از سرخی باختر، مُهره برتختهٔ کهکشان. گزلک با تیغ بهرام، از یک پولاد آبدار. مَقَطّ با چنگ ناهید، از یک استخوان جوهر بار. لیقهٔ دوات، از طُرهٔ آفتاب، رفیع سایه. قلم پاک کن، از شملهٔ کیوان، بلند پایه. نخ مِسْطَر، از سررشتهٔ فضیلت برجیس میسّر. قطع کاغذ، از اندازهٔ دفتر عُطارِد، در نظر. حریر قلم، با صفیر طاووس چرخ، هم آهنگ. حروف رقم، با کتابهٔ ایوان عرش، همرنگ. سرِ سخن، رنگینی خیال بر کرسی فلک دیدن، افشان کاغذ، دام شیرینی مقال از دانهٔ اختر چیدن. شمسهٔ کتاب، بالوح محفوظ از ازل مربوط. حیطهٔ جدول با قلم تقدیر با ابد مَنُوط. رباعی:

شیرازهٔ این کتاب والا گوهر — بهتر ز قطار گشتن هفت اختر

از نور دو جلد فَرْقَدان سایهٔ او — خورشید چو یک ذرّه در آید به نظر

طبع شور انگیزش (یعنی حکیم زلالی خوانساری) قیامت رنگارنگ را «قصیده» نام نهاده، و فکر آشوب خیزش محشر گوناگون را «مثنوی» لقب داده. بربط چرخ که از نه پردهٔ افلاک منتظم گردیده، در مقام رفعت، به قانون هفت پردهٔ این «نظم» رسیده. اگر «مانی» خوش رقم، به طرح نگارین، بیت‌الصَنَمش پی می برد، نقش بیت نگارصنم چین را یک قلم خطا می شمرد. و کاتبی که از بحر سخنش، به ساز و برگ تحریر پیوسته، به تارمِسْطَر اوراق، گلدستهٔ معانی الوان بسته. از مزرع بلندی خیالش آسمان، دانه یی است کرم خورده. و از خرمن روشنی مقالش آفتاب خوشه‌یی است باد بُرده. به باد شعلهٔ طبعش، بحر خاک ندیدهٔ نظم، بس که جوش پذیرفت، سفینه گزین آب بازی موج را، آتشبازی تواند گفت. طرز شعر، کودکی است که در خانهٔ قلمش تولّد کرده. رَوِش نظم، طفلی است که از گهوارهٔ رَقَمش سربر آورده. از چسبانی کلمات، تقطیع کردن، بیتش مُحاِل عقلی. از قائمی عبارات، سُست گفتن مصرعش ممتنع نقلی. زمین سخنش، به چکیدن گلهای معنی، بحری است گوناگون. بحر نظمش به پریدن بَطْهای لفظ، کوهی است بوقلمون. رقّاص بزمگاه تحریر، چون کف به اصول گشاید. از آبنوس رقم رُباعیش چهار پاره بازی نماید. در حریر بافی سخن، کارگاه از پر و بال سمندر. و ابریشم تار و

بود ، از کلاوهٔ موج آتش تر. شوخ نظم ، چون از پس پردهٔ غیب روان گردیده. پیش از دویدن کوچهٔ زبان ، به خانهٔ گوش رسیده. به مناسبت زمین شعرش، صحرای قیامت شورانگیز. وبه مشابهت میزان نظمش ، ترازوی محشر آشوب خیز. طبع شوخش ، چون در بزم فکرش به نشستن داده. خادم آسا، شعری که از مصرع به دو پا ایستاده . بیت الصَنَمش، قبلهٔ زایران کعبهٔ فصاحت. صنم البیتش، دلیل حقّ جویان وادی بلاغت . ریخته گر نطق، چون از دهانش دکان گشوده . زبانش قالب ریختن الفاظ نموده . برق ، سحابی است که چون به مجلس او در آید . از شرم تندی خیالش ، باریک شده ،برآید . آیینهٔ لفظش ، بس که به حضور صفا پیوسته . عکس معنی غایبانه در وی صورت بسته. تا در مقامات سخن مترنّم نگردیده . نغمهٔ تازه گویی به مسامع نرسیده .نظم:

به شاخ گلبن نازک مقالی — نیابد عندلیبی چون زلالی

ز شوق نغمهٔ آن تازه بلبل — مقام گوش می جوید لب گل

زگوناگونی صوت بلندش — شمارد چرخ اخضر نقشبندش

اگر رنگین نوایی در غزل کرد — به ترمز نیل گردون را بدل کرد

چو لفظش پای بر معراج دیده — ندیده شُلّمی غیر از قصیده

به لفظش رنگ معنی تانیامیخت — زبان در مثنوی گویی نَیَنْگیخت

دویده بیت از غرب تا شرق — به رنگ مصرع برجستهٔ برق

چنو آتشباز تندی های فکر است — به دستش موشک مضمون بکر است

ز دودی خُلّهٔ مصر سخن جوش — چو بیت الله هر بیتش سیه پوش

نِيِ خامه به او گر دم کش افتد — ز سوز نغمه اش در آتش افتد

دلش دریای طوفان خیز معنی — لبش نیسان گوهر ریز معنی

ز شور مصرعش کرده اقامت — به هربیتی دو آشوب قیامت

از آنجا که هر چیز خوب از چشم بَدِ روزگار در محلّ زیان است و در حَیِّز نقصان، کتاب مشکین رقم **محمود و ایازش** ، چون دودیان دوات، برهم خورده بود. و ابیات آن یک قلم ، چون حروف مشقی طفلان به یکدیگر بی ربط می نمود. و بعضی را این گمان، که ناظمش از بی قدرتی تقریر، مرتّب

نساخته . و جمعی را این ظّن که راقمش از بی فرصتی تحریر، به ترتیب نپرداخته . در این ایّام خیر انجام ،مطوّل گوی درازی زمان سال ، و مختصردان کوتاهی آن سیال. مقاله یاب تحریر دوایر سپهر ، و مسأله فهم شرح مطالع مهر، هیأت خوان افلاک جهان شریعت ، و رصدبند کواکب آسمان طریقت ، عین القضاة یافتگی نشأتین، یعنی: **حضرت شیخ ابو الحسین** ، به ترتیب آن اجزاء مغلوطه توجّه فرمود، و به کم وقتی بیش از اوّل صحیحش نمود. به سعی این شیخ الحرم فصاحت ، بیتش به صفایی برسید که بانی بیت المَقدِس را، مایل طَوْفَش نتوان دید. از برکت این تصحیح ، غلافش از جامهٔ کعبه می سزد. و از میمنت این ترتیب ،رحلش از حجر الاسود می زیبد. اگر **حکیم زلالی** ، یک جو، به ادای حقّ السّعی او می پرداخت ، دو زمزم شعر آبدار ، در ستایش او می ساخت. قطع نظر از حقّ السعی، لایق صد کوه صفا تعریف است ، و قابل هزار عرفات توصیف . از جمله علومی که به اصول دانی کلام الهی ، طَبْعی او گردیده ، به نحوی که صیغهٔ هیأتش را منطقی صرف نتواند کرد. و زبدهٔ علوم ،فقه است. به مهارت این فنّ شریعت اساس ، مشهور آفاق گشته ، و آوازهٔ قضاء فارس از محکمهٔ چرخ گذشته . اگر از عدل، به سیاستِ قاتل پروانه حُکم می نمود، در شبستان قصاص ، شعله بر سَرِدار شمع نمی بود . سفید رویی لفظ ومعنی ، به سیاهی مَجَرّه اش وابسته. دُرْد سرخی نظم و نثر، به شنجرف دواتش ، پیوسته. خامه اش ، از اصابع مداد گزین، کربلا پوش. نامه‌اش ، از مقاصد سواد قرین ، عبا بر دوش . مدادِ رقمش ، چکیدهٔ سیاهی کعبهٔ فصاحت . وخانهٔ قلمش ، بریدهٔ زمینِ حَرَم بلاغت . گز لکش را، اصالت تیغ قربانی عرفات ،کاغذش را، نجابت زیارت نامهٔ عَتَبات . رباعی:

والا سخنی است حرف هنگامهٔ او — بی رتبه رقم نمی شود نامهٔ او

ازبس که به صحّت رقم عادت کرد — دانسته غلط نیاید از خامهٔ او

باحیایی دَمِ او، این پژمرده دم دل ، سرزندهٔ تحریر **هفت آشوب** گردید، و بر در کعبهٔ شورانگیزی ، دستش به آویختن سبعهٔ معلّقات رسید. اگر کتاب مغلوطی به نظر تصحیح اثرش از دور گذشته ، پیش از دور گذشته ، پیش

از نزدیک مقابلهٔ نمایان ، غلطش به صحّت بَدَل گشته، بـه شـرع فـهمیدگی، محافظت سخن خوب را ، واجب شمرده . لهذا در تصحیح **اشعار زلالی** نهایت سعی به‌کار برده . چون در آخر **محمود و ایاز** که اوّل **سبعهٔ سیاره** بوده ، ذکر عدد نظم به عبارت «**هفت خسرو**»[1] مختصر نمود، به وادی تمام یافتن این نسخه زیاده شتافت ، و کمی نکرده ،نظمش را موافق عدد مـذکور یافت . به شوق خواندنش بی سوادان در پی روشنی سواد، و به ذوق نوشتنش بی خطان در قفای کلک و مداد . اگر شاعری ، نقل از این **مثنوی** برداشته ، به جای هیکل در بغل تَتَبُّعَش گذاشته : قطعه:

در ایـوان انشـاء بـه فرمـان شـاه — مـدد تـا ز تـحریر طـغرا رسـد

بـه تـرتیب مـذکور بـاد ایـن کتـاب — کـه فـیضش بـه اَعْـلی و اَدنـی رسـد

*****
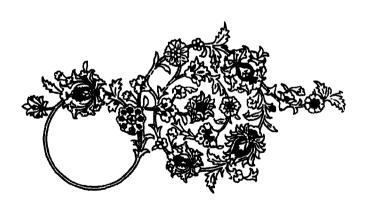
۱. خ = ۶۰۰ + س = ۶۰ + ر = ۲۰۰ + و = ۶ × ۷ = ۶۰۶۲ بیت.(هفت × خسرو = ۶۰۶۲ بیت).
بنابر این جمع اشعار سبعهٔ حکیم زلالی خوانساری، دو لفظ «هفت خسرو» می باشد که در حساب حروف جمل یا ابجد ، ۶۰۶۲ می شود.

حکایت

یکی از ملوک خراسان، محمودِ سبکتگین را بخواب چنان دید که جمله وجودِ او ریخته بود و خاک شده، مگر چشمانِ او که همچنان در چشمخانه می گردید و نظر می‌کرد سایرِ حکما از تأویلِ آن فرو ماندند، مگر درویشی که بجای آورد و گفت: هنوز نگران است که مُلکش با دگران است؛

بس نامور بزیرِ زمین دفن کرده‌اند | کز هستیش به روی زمین بر، نشان نماند

وان پیر لاشه را که سپردند زیر خاک | خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر | زان پیشتر که بانگ برآید: فلان نماند

اندیشہ
و
اندیشہ مندان

علی ذوعلم
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان

آنچه در پی می آید ، گزارش مختصری از سخنرانی آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۹۷(۲۲ خرداد ۷۶) به دعوت آقای دکتر اعظم اکرم رئیس مؤسسه آینده نگران پاکستان ، در محل مؤسسه ایراد شده است. بنابه اظهار رئیس این موسسه ، این اولین سخنرانی یک شخصیت خارجی از کشورهای اسلامی بود که در این موسسه اجرا می شد و قبل از آن ، مدعوین خارجی موسسه ، از کشورهای غربی بوده اند. توفیق این موسسه را برای خدمات بیشتر فرهنگی و علمی از خداوند متعال مسئلت داریم.

«دانش»

آینده فرهنگ اسلامی

در جهان اسلام

... به مؤسسه آینده نگران پاکستان که موضوع آینده فرهنگ اسلامی در کشورهای اسلامی را در دستورکار خود قرار داده ، تبریک می گویم . موضوع ، موضوع بسیار مهمی است و در حقیقت اگر ما به بعضی اظهار نظرها که جنگ آینده بین ملتها را یک جنگ « فرهنگی» و یک تقابل فرهنگی می دانند، معتقد باشیم ، نه فقط برای کشورهای اسلامی بلکه برای هر کشوری که بخواهد سنت های اصیل خود را حفظ کند ، موضوع آیندهٔ فرهنگی جامعه ، مهم است.

بنده با عنایت به شرایطی که در کشور پاکستان ، توجه مدیران این

مؤسسه را به طرح این سئوال جلب کـرده است، نکـاتی را کـه دربـاره
موضوع یاد داشت کرده ام عرض می کنم و اعتراف می کنم که ایـن ،
مطالبی که دربارهٔ این موضوع باید مطرح شود ، نیست . ولی به هـر ج
نکاتی را بیان می کنم و مایلم فرصتی نیز در اختیار برادران و خواهران گذ
شود تا مطالبی که به ذهنشان می رسد به آن اضافه ، اصلاح و یا تکمیل نم
تا استفاده از این جلسه مضاعف شود.

مطلب اول اینکه منظور از فرهنگ اسلامی چیست؟ در پاسخ به
سؤال ، سه نکته را بیان می کنم.

۱ - فرهنگ کشورهای اسلامی چیزی نیست که تمام عناصر و هویت خ
از اسلام گرفته باشد. با نگاهی اجمالی به فرهنگ کشورهای اسلامی ، می
که ملتهای مسلمان ، قبل از پذیرش اسلام نیز فرهنگی داشته اند. اما پ
پذیرفتن اسلام ، آن فرهنگ ، تحت تأثیر اسلام قرار گرفته است، گرچه
تأثیر اسلام متفاوت بوده و به همین جهت ما می توانیم بین فرهنگ ج
اسلامی ، یک ارزیابی نقادانه داشته باشیم مبنی بر اینکه فرهنگ هـر ک
اسلامی به چه اندازه توانسته از اسلام اثر بگیرد.

البته ارزشهای دین اسلام که از قرآن و سنت اخذ شده ، نزد مسل
یکی است. اما چه اندازه از این ارزشها در فرهنگ جوامع اسلامی وارد
است، میزان آن یکسان نیست. مثلاً کار و کوشش یک ارزش فرهنگی اس
است. اما این ارزش در بین فرهنگهای کشورهای اسلامی یکسان نیس
جهاد با دشمنان اسلام ، مسئله ای است که از قرآن و سنت اخذ شده ، ا
ارزش اسلامی در روحیهٔ فـرهنگی هـمه کشورهـای اسـلامی اثـر یک
نگذاشته است.

۲ - میزان تأثیر اسلام در فرهنگ کشورهای اسلامی یکسان نیست. و به
جهت فرهنگ کشورهای اسلامی متکثر است. یعنی ما در کل جوامع اسا
از فرهنگ اسلامی یکسان و با خصوصیات واحد ، برخـوردار نـیستیم
منطقه ویا هر ملت اسلامی ، فرهنگش را فرهنگ اسلامی می داند. و واقه

فرهنگش از اسلام تأثیر پذیرفته است. با این حال، بین مسلمانان تفاوت فرهنگی وجود دارد و این نشان دهندهٔ این است که وقتی سخن از فرهنگ اسلامی بمیان می آوریم نمی توانیم فرهنگ یکی از جوامع اسلامی را به عنوان مصداق آن، معرفی کنیم، بلکه مصداق آن، فرهنگهای مختلف در کشورهای مختلفی است که هر کدام به اندازه ای اسلامی است، یعنی از ارزش‌های اسلامی، تاثیر پذیرفته است.

اما سومین نکته، ضرورت تفکیک بین عناصر اسلامی از غیر اسلامی در فرهنگ کشورهای اسلامی است. یعنی مثلاً فرهنگ کشورهای پاکستان، ایران و مصر هم عناصر اسلامی دارد، هم عناصر غیر اسلامی. منظور از عناصر غیر اسلامی، عناصر ضد اسلامی نیست. بلکه عناصری است که اسلام دربارهٔ آنها نظری ندارد. مثلاً مدل لباس، که در کشورهای مختلف متفاوت است، یک عنصر غیر اسلامی در فرهنگ جوامع اسلامی است. در کشورهای عربی یک گونه لباس می پوشند، مردم پاکستان گونه دیگری، و مردم ایران، به شکل دیگری. آیا می شود گفت یکی از این گونه لباس ها ضد اسلامی و دیگری اسلامی است؟ البته اسلام در مورد پوشش، شرایط و ضوابطی دارد. اما درباره مدل لباس دیدگاهی ندارد. پس شیوه لباس پوشیدن یک عنصر غیر اسلامی است. ولی ضد اسلامی نیست. یعنی با ارزش های اسلام در تضاد نیست. بدین معنی که اسلام انسان را در انتخاب مدل لباس با حفظ ضوابط، آزاد گذاشته است و به تعبیر اسلامی: پوشیدن این لباس ها مباح شرعی است. «نه امر واجب است و نه حرام، بلکه مباح است». ما باید در فرهنگ کشورهای اسلامی بین عناصر اسلامی و غیر اسلامی تفکیک قائل شویم.

بنابر این مطلب اول روی این مسئله تأکید می شود که اگر بخواهیم سئوال کنیم آینده فرهنگ اسلامی در کشورهای اسلامی چگونه است باید سراغ عناصر اسلامی در فرهنگ ملتهای مسلمان برویم.

مطلب دوم اینکه در اسلام برخی ارزشها ثابت هستند و برخی متغیر و

می‌توان گفت هر مقدار ارزشهای ثابت بر فرهنگ جوامع اسلامی تأثیر بیشتری بگذارد، آن فرهنگ اسلامی تر می شود . در واقع جوامع اسلامی باید تلاش کنند فرهنگ خود را مطابق با آن ارزشها ، اسلامی تر کنند. یعنی به نظام ارزشی اسلام نزدیکتر بشوند. منتهی چون نظام ارزشی اسلام دارای ارزشهای ثابت است، آن ارزشهای ثابت با یافته های درونی و وجدانی انسان عجین است و با محصول فکر و اندیشه انسانها کاملاً مطابقت دارد. مثلاً ارزش آزادی و حریت. آزاد بودن یک ارزش اخلاقی اسلامی است. از حضرت امام علی علیه‌السلام این روایت نقل شده « لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حراً: بندهٔ دیگری مباش ، خداوند ترا آزاد آفریده است». ما می بینیم که در نهضت عاشورا ارزشمندترین عنصر ، عنصر آزادگی است که امام حسین علیه‌السلام به دشمنان خود می فرماید «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم : اگر شما دین ندارید و اگر به معاد اعتقاد ندارید ، در دنیای خودآزاد باشید » یعنی آزاد بودن یک ارزش اسلامی است . هر اندازه که فرهنگ یک جامعهٔ اسلامی بتواند به شکوفا کردن آزادی و آزادگی انسان بیانجامد، آن فرهنگ اسلامی تر شده است. از طرفی می بینیم که آزادی یک ارزش ثابت است . ولی اینگونه نیست که در مورد ارزش آزادی ، روزی انسانها به این نتیجه برسند که آزادی امر بدی است. نه ، بلکه روز بروز اهمیت و ارزش آزادی از نظر اندیشه وگرایش انسانها ، افزوده می شود . عدالت و انصاف نیز در همه زمینه های اقتصادی ، اجتماعی و حقوقی یک ارزش متعالی اسلامی است که اساساً هدف بعثت انبیاء ایجاد قسط و عدالت بوده است و هر اندازه عدل و قسط در فرهنگ کشورهای اسلامی بیشتر شکوفا شود، روابط بین دولتهای اسلامی و ملتهای مسلمان عادلانه تر می شود . حتی روابط اعضاء خانواده عادلانه تر می شود ، روابط بین پدر و مادر با فرزندان عادلانه تر می شود ، در نتیجه فرهنگ آن جامعه اسلامی تر شده است. از طرف دیگر می بینیم که انصاف و عدالت در فرهنگ اسلام یک ارزش ثابت است ،که مورد تأئید فطرت و عقل انسان هم هست.

بنابر این ما اگر نظام ارزشی اسلام و ارزشهای ثابت در اسلام را مورد شناسایی قرار دهیم و آنها را از عناصر متغیر تفکیک کنیم ، خواهیم دید که آینده فرهنگ اسلامی به همان معنی که گفته شد به هیچ وجه مورد نگرانی و دغدغهٔ خاطر ما نیست. یعنی چون فرض ما بر این است که انسانها روز به روز به شکوفائی عقل و فطرت خود نزدیکتر می شوند، پس طبیعتاً روز به روز به همان ارزشهای اخلاقی و ثابت اسلام نزدیکتر می شوند. و حاصل مطلب این که گذر زمان بر عناصر ثابت فرهنگ اسلامی نه تنها تأثیر منفی نخواهد داشت، بلکه روز به روز ، بر حقانیت و درستی آن عناصر ثابت ارزشی اسلام بیشتر تأکید خواهد کرد ، و کمک خواهد کرد که حقانیت این عناصر ثابت ، روز به روز شکوفاتر شود.

مطلب سوم اینکه ، آنچه امروز در جوامع اسلامی بعنوان بحران فرهنگی تلقی می شود ، در حقیقت ناشی از وجود عناصر ارزشی اسلام در فرهنگ جوامع اسلامی نیست . آن عناصری که متأثر از اسلام بوده و وارد فرهنگ کشورهای اسلامی شده ، موجب بحران نیست ، بلکه به همان اندازه که کشورهای اسلامی در فرهنگ خودشان با ارزش های اسلامی فاصله دارند، این دوری از ارزش های اسلامی ، موجب بروز بحران فرهنگی شده است. و در حقیقت بر خلاف آن چیزی که در بعضی از تحلیل ها سعی می شود به کشورهای اسلامی القاء شود ، بحران فرهنگی در جوامع اسلامی ناشی از فاصله فرهنگی کشورهای اسلامی با ارزش های اسلامی است.

بنابر این ، تحول فرهنگی در جوامع بشری و گسترش تجدد و مدرنیسم و حتی ظهور پست مدرنیسم ، بهیچ وجه عناصر اسلامی فرهنگ کشورهای اسلامی را تهدید نمی کند ، بلکه ارزش های اسلامی در فرهنگ کشورهای اسلامی ، نکات قوت فرهنگی آنهاست. که اگر روی آنها بیشتر تاکید کنیم و سرمایه گذاری نمائیم ،آینده فرهنگ اسلامی را در کشورهای اسلامی روشن تر خواهیم دید. در حقیقت آنچه برای «آینده نگران» در مورد آیندهٔ فرهنگ اسلامی ، موجب نگرانی می شود ،این است که نارسائی های فرهنگی

موجوددر جوامع اسلامی ، و هجوم فرهنگی غرب ، در آینده ، منجر به انزوای فرهنگ اسلامی در این جوامع شود . ولی توجه به این واقعیت ، ضروری است که امروزکه در سالهای آخر قرن بیستم قرار داریم ، اولین بار نیست که فرهنگ کشورهای اسلامی یا به بیان دقیق تر ، ارزش های اسلامی فرهنگ جوامع اسلامی ، مورد تهاجم فرهنگ غربی قرار می گیرد. بلکه ما دوتهاجم سخت به ارزش های اسلامی را پشت سرگذاشته ایم.

یکی تهاجم نظریات ساینتیستی و راسیونالیستی یا نظریات علم گرایانه و عقلمدارانه که در قرون هفده و هیجده میلادی در غرب شروع شد، و در مغرب زمین،نفوذ مسیحیت را تحت تأثیر قرار داد. در مقابله با این تهاجم، اسلام و ارزش های اسلامی سربلند از معرکه خارج شد. نمونه آن ، خود علامه اقبال است. علامه اقبال کسی است که در غرب به آموزش فلسفه می‌پردازد و با فلاسفه ای چون هگل ،نیچه ،دکارت وکانت و... آشنا می شود و بعد آنچنان علیه آنها قیام فکری می کند که اعجاب انگیز است. در حقیقت پیروزی علامه اقبال در صحنه تعارض با فلسفهٔ غرب ، پیروزی فرهنگ اسلام است. و یا سید جمال الدین اسد آبادی با نچرالیسم و طبیعت گرایی مقابله می کند و نقاط ضعف آن را نشان می دهد. و این یک تجربه سخت مقابله با فرهنگ مهاجم غرب در قرن هفده و هیجده است.

و دیگری ، تجربهٔ برخوردار ارزشها و فرهنگ اسلام در هجوم مارکسیسم وکمونیسم و نظریات مارکسیستی ،در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم است. اما این تهاجم نیز نتوانست ارزش های اسلامی را از فرهنگ‌کشورهای اسلامی خارج کند. بلکه بر عکس ، اسلام در مبارزه باچنین اندیشه ای روز به روز شکوفاتر وقوی تر شد.

پس این دو تجربهٔ بزرگ ، نشان می دهد که آینده فرهنگ اسلامی ، علی‌رغم اینکه هم غربیها و هم شرقیها دو تهاجم سخت با آن داشته اند، روشن تر شده و آنچه امروز به عنوان رشد اسلام گرائی ، موجب نگرانی آنان شده ، همین قوت عناصر فرهنگی اسلام است.

بنیادگرایی اسلامی که امروز مورد شدید ترین حملات است ، در حقیقت به معنی رجوع به ارزشهای اصیل اسلامی است، که در برابر این تهاجم ها ، گرایش کشورهای اسلامی را به ارزش های اسلامی روز به روز قوی تر کرده و این نشان دهندهٔ این حقیقت است که آینده فرهنگ اسلامی روشن تر از گذشته است و هیچ خطری ارزش های اصیل و اسلامی فرهنگ کشورهای اسلامی را تهدید نخواهد کرد.

نکته مهم و شایان توجه اینک ، همهٔ ما کم و بیش اسلام را شناخته و در واقع از اسلام برداشتی داریم.اما چنین شناختهایی غالباً ناقص و التقاطی است و برداشتهای خالصی نیست. نیاز به پالایش دارد. تجددگرایی و فرهنگ جدید غرب و نیز برخی سنت ها و خرافات ، با ارزشهای اسلامی تلفیق شده و برداشت ناقصی را از اسلام در اذهان بوجود آورده است. بنابر این برداشت ما از اسلام ، به بازنگری نیاز دارد. همچنین لازم است با اجتهاد اصیل اسلامی و غیر متاثر از فرهنگ شرق وغرب ، خود را با ضرورت های تجدد و توسعه ، تطبیق دهیم و آینده فرهنگ اسلام را مشخص نمائیم . زیرا آینده مسلمانان در گرو رشد فرهنگ اسلامی است. بنابر این اسلام پویا و قدرتمند ، فردای ما را بهتر از امروز ما تضمین می نماید. این وظیفهٔ ماست که اسلام را خوب بشناسیم و با اجتهاد، ضمن حفظ عناصر ثابت اسلام، عناصر متغیر فرهنگ اسلام را با یافته های جدید بشر تلفیق کرده و در مسیر رشد وترقی اسلام و مسلمانان بکار گیریم.

نکته آخر اینکه سه گروه یا سه قشر در جهت هدایت فرهنگی کشورهای اسلامی و شکوفایی فرهنگ اسلامی بیش از دیگران مؤثرند: دولتمردان کشورهای اسلامی ، علما و دانشمندان دینی ، و روشنفکران و دانشگاهیان . این سه قشر با تلاش پی گیر و منسجم می توانند آینده فرهنگ اسلامی هر کشوری را تضمین کنند ، و با تأکید بر اصول ثابت ارزشهای اسلامی و تقویت آنها ، برای تقویت فرهنگ کشورهای اسلامی تلاش کنند. قطعاً در جنگ فرهنگی امتها ، امت اسلام ، طبق وعده قرآن کریم که وعده

قطعی «انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین» را داده ، پیروز خواهد شد . و تجربه همکاری سه عامل فوق برای تقویت و تحکیم ارزشهای اسلامی ، در جمهوری اسلامی ایران - که فرصت نیست آن را تشریح کنم - این مطلب را ثابت می نماید.

یک نکته تأسف آور اینکه ، در برخی کشورهای اسلامی بر ظواهر اسلامی تأکید می شود ، حال آنکه به ارزشهای ثابت و اساسیءاسلامی آن طور که باید اهمیت داده نمی شود . در حقیقت انحطاط مسلمین در عدم توجه به ارزشهای ثابت واصیل بوده و هست. پس از نیم قرن اول اسلام ، بقول علامه اقبال ، ما باسیستم ملوکیت مواجه شدیم و به محتوای اسلام توجه نکردیم. بعضی از ظواهر را گرفته و با برداشتهای غلط آن را توسعه دادیم. در واقع بدفهمی وکج فهمی مسلمانان از اسلام ، بهانه ای بود تا هم خودراه راگم‌کنند، هم آب به آسیاب دشمنان اسلام بریزند.« هر عیب که هست از مسلمانی ماست» اگر ما «اجتهاد » را از اسلام بگیریم ، به همین بلایی که اکثر کشورهای اسلامی گرفتارند، گرفتار می شویم .ولی اگر عالم تسنن و تشیع از «اجتهاد» استفاده بهینه ببرندو به « اجتهاد» پویای اسلامی روی آورند و با برداشت صحیح از اسلام ، مقتضیات زمان را بشناسند و آن را در راه رشد و توسعه فرهنگ اسلام و امت اسلامی بکار بگیرند، جهان اسلام مشکلات امروزی را نخواهد داشت.

در خاتمه ، از برادران و خواهران که با حوصله به سخنانم توجه فرمودند،تشکر می کنم و امیدوارم چنین جلسات و نشست هایی در آینده نیز برای تداوم و رشد فرهنگ اسلامی ، ادامه یابد.

والسلام علیکم و رحمة ا... وبرکاته

*****

دکتر محمد منیر عالم
اسلام آباد - پاکستان

آقای دکتر محمد منیر عالم، مصحح کتاب «تذکرهٔ بغراخانی» است که این مقاله را به عنوان بخشی از مقدمهٔ کتاب نگاشته است. «تذکرهٔ بغراخانی» توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در دست چاپ و انتشار است و چون این بخش از مقدمهٔ مصحح و بخش دیگری دربارهٔ خانوادهٔ بغراخانیان و شرح حال بغراخان، از مقدمهٔ کتاب حذف شده، به صورت مقالاتی مستقل در دو شمارهٔ دانش به چاپ می‌رسد تا مورد استفادهٔ بیشتری قرار گیرد. اینک مقالهٔ اول با تصحیح و ویرایش خانم ادیبه عباس، پژوهشگر مرکز تقدیم می‌شود.

تحقیقی در شرح احوال و شخصیت

حضرت اویس قرنی

نام و نسب و مولد

در جمیع کتب عرفانی و دینی و تاریخی نام او اویس، کنیت وی ابی عمرو، نام والد او عامر و اسم والده‌اش بدار بوده است [1].

جوهری در صحاح گفته است: «قرن بفتحین موضعی است که میقات اهل نجد است» [2]. و در قاموس گفته شده که: "قرن، دیهی است در طائف" [3] اما صاحب طرائق الحقایق اویس را منسوب به یکی از اجدادش قرن بن دو مان بن ناحیة بن مراد دانسته است [4].

همچنین قدوة المحققین شیخ عبدالحق رحمة الله علیه در شرح مشکوة می‌فرماید: «قرن به فتح قاف و راء از بلاد یمن است، اما قرن که میقات اهل

۱. احمد بن محمود چشتی، لطائف نفسیه در فضایل اویسیه، ص ۶، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شماره فیلم ۴۱۸۹. بخش کتب خطی.

۲. جوهری، شیخ اسمعیل بن حماد، تاج اللغت و صحاح العربیة معروف به صحاح، ۱۲۹۲.

۳. فیروزآبادی، مجد الدین، القاموس، به تصحیح مولوی احسان الله، مجلد الثانی، ص ۱۹۷.

۴. معصوم علیشاه، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۴۵.

نجد است به سکون راء است، و جوهری در تحریک وی و نسبت اویس رضی‌الله‌تعالی‌عنه بوی خطا کرده ، زیرا که اویس رضی‌الله‌عنه منسوب است به قرن بن دومان بن ناحیة بن مراد که یکی از اجداد اوست.

ویژگیهای اویس قرنی

هنگامی که یکی از صحابه در باب خصایص ظاهری و باطنی اویس از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم نشانها خواست ، فرمودند :

«اشهل ذاصهوبة، بعید ما بین المنکبین، معتدل القامة، آدم شدید الادمة، ضارب بذقنه الی صدره، رام بذقنه الی موضع سجوده، واضع یمینه علی شماله، یتلوالقرآن یبکی علی نفسه، ذوطمرین لایؤبه له، متزر بازار صوف، ورداء صوف، مجهول فی أهل الارض، معروف فی السماء، لواقسم علی اللّه لأبرقسمه ، ألاوإن تحت منکبه الأیسرلمعة بیضاء ، ألاوإنه إذاکان یوم القیامة قیل للعبادأدخلوا الجنة[1]».

فضائل اویس قرنی

عطار می گوید : «گاه گاه خواجه عالم علیه‌الصلوة‌والسلام روی سوی یمن کردی و گفتی : «انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن» یعنی نفس رحمن از جانب یمن همی یابم[2].

حجة الاسلام امام محمد غزالی در کتاب احیاء العلوم می فرماید : «بزرگ داشت حضرت صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم شأن حضرت اویس را، پس فرمود که : «انی لا جد نفس الرحمن من قبل الیمن»، و اشاره کرد به سوی او رضی‌الله‌عنه.»

و در مثنوی مولانا جلال الدین رومی این خبر را به نظم درآورده.

که محمد گفت بردست صبا | از یمن میآیدم بوی خدا
بوی رامین می رسد از جان ویس | بوی یزدان می رسد هم از اویس

۱. ابو نعیم الاصبهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۸۱، رقم ۱۶۲.
۲. عطار، تذکره الاولیاء، ص ۱۹.

از اویس و از قرن بوی عجب — مرنبی را مست کرد و پر طرب
چون اویس از خویش فانی گشته بود — آن زمینی آسمانی گشته بود[1]

نقل است که چون رسول علیه‌الصلوة والسلام را وفات نزدیک رسید، گفتند: «یارسول الله مرقع تو به که دهیم»؟ گفت: «به اویس قرنی». بعد از وفات پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام عمر و علی رضی‌الله‌عنهما به وادی کوفه رفتند با نشانیهایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم داده بود، اویس را دریافتند و مرقع پیغامبر به او دادند[2].

در تذکرة الاولیاء[3] و جواهر الاسرار[4] آمده که «محامد اویس قرنی بسیار است و فضایل او بی‌شمار. اویس در عمر خود هرگز شب نخفتی.» در مجالس المؤمنین و کتب دیگر آمده است که «سهیل یمن و آفتاب قرن حضرت اویس رضی‌الله‌عنه یکی از زهاد ثمانیه بلکه افضل ایشان است»[5].

بعضی حکایات منسوب به اویس

عطار در الهی نامه حکایتی را دربارهٔ اویس آورده و در مصیبت نامه نیز واقعهٔ دیگری از اویس، به صورت زیر نقل کرده است:

طالبی را کو طلب می کرد راز — گفت یک روزی اویس پاکباز
روی آن داری که تو در راه بیم — تا که جان داری چنین باشی مقیم
کین همه خلق جهان را آشکار — گوئیا تو کشته از درد کار
تا نباشد اینچنین دردی ترا — ننگ باشد خواندن مردی ترا[6]

اویس نیز مثل سایر اولیاء، در زمان خود صدمه بسیار دید و پاسخ دعوت

۱. مولوی، مثنوی معنوی، ج ۴، ص ۳۸۶.
۲. عطار، تذکرة الاولیاء، صص ۲۰،۲۱ - رازی، هفت اقلیم، صص ۲۰، ۲۱ - محمود بن عثمان، فردوس المرشدیه، ص۲۳ - حسین کربلائی، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۷۰ - رسالهٔ عرفانیه، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره، ۵۲۰۶، کتب خطی - فرهنگ ایران زمین، ج ۶، ص ۹۵.
۳. همان، ص ۲۷.
۴. کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، جواهرالاسرار و زواهرالانوار، ص ۱۷، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۲۲۵، بخش کتب خطی.
۵. شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۲۷۹، نیز حاج شیخ عباس قمی، تحفة الاحباب فی نوادر الاصحاب، ص ۲۶، علی مدرس، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۴۳.
۶. عطار، مصیبت نامه، ص ۱۴۷.

به حق زهد و تقوای او از جانب مردم، جز سنگ نبود. «چنانکه می آرند که کودکان چون بروی رسیدند وی را سنگها زدندی وپنداشتندی که وی دیوانه است. پس گفتندی رضی‌الله‌عنه که : «ای برادران سنگها خورد اندازید تا زخم نشود و خون از اندام روان نگردد، تا از طهارت و نماز باز نمانم[1].»

و ابو نصر طاهر بن محمد الخانقاهی (متوفی در اوایل قرن ششم هجری) در گزیده می آورد که : «روایت کردند که مردی اویس القرنی را گفت : تفسیر قرآن دانی ؟ فرمود : بپرس از آنچه خواهی. گفت: معنی این آیه چیست؟[2] گفتا : این صفت یاران پیغامبر است که از شب اندکی خفتندی و نماز می کردندی تا وقت سحر، پس به استغفار پرداختندی. پس گفت : چگونه بینی تفسیرم؟ گفتا: کردارت موافق بینم به گفتارت. گفتا : من در کردار خویش تقصیر می بینم که پیغامبر علیه‌السلام چندان به نماز ایستاد تا پایهاش بیاماسید. گفتند : یارسول الله ! چرا چنین کنی که خدای عزوجل ترا آمرزیده است؟ گفتا : چگونه بنده سپاس دار نباشم خدای را[3].»

و در کتاب ارشاد القلوب آمده : «منقول است که مردی سؤال کرد از مادر اویس : از کجا فرزند تو این مقام و حالت بزرگ را یافت تا این که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آنکه ملاقاتش نفرموده او را مدح فرموده، به نوعی کـه هیچ یک از اصحاب خود را آن چنان مدح نفرمود؟ گفت : اویس از زمانیکه به حد بلوغ رسید گوشه نشینی را اختیار کرد و همیشه در تدبر و تفکر بود[4].»

و نیز روایت می کنند که اویس رضی‌الله‌عنه در متابعت رسول چندان پابرجا بود که وقتی شنید دندان پیغمبر در جنگی شکسته است چون نمی دانست کدام دندان او بوده است همه دندانهای خویش بشکست تا با آن یکی که از رسول

---

1. ترجمه رساله قشیریه با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، صص ۴ - ۳۹۳ - عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۲۸ - طوسی، اخلاق محتشمی، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، ص ۴۵۹.
2. ظاهراً اشاره است به آیهٔ آخر سورهٔ المزمل.
3. ابو نصر طاهر الخانقاهی، گزیده، صص ۱۷۸ - ۱۷۹.
4. دیلمی، ارشاد القلوب، ترجمهٔ هدایت الله مسترحمی، ص ۲۰۴، باب ۲۵ عزلت و گوشه نشینی.

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکسته بودند موافقت کرده باشد[1].

کلمات و نصائح و وصایای اویس

از اویس بسیاری سخنان که حاوی دقائق عالیه عرفانی است ثبت کرده اند که به ذکر پاره ای از آنها مبادرت می شود :

۱ – من عرف الله لا یخفی علیه شیی[2]: هر که خدای را شناخت هیچ چیزی بر او پوشیده نماند.

۲ – السلامة فی الوحدة[3] :سلامت در تنهایی است. و تنها آن بود که فرد بود در وحدت و وحدت آن بود که خیال غیر در نگنجد تا سلامت باشد.

۳ – علیک بقلبک[4] :برتوباد بر دل تو، یعنی برتوباد که دایم دل را حاضر داری تا غیر در او راه نیابد.

۴ – طلبت الرفعة فوجدته فی التواضع ، و طلبت الریاسة فوجدته فی نصیحة الخلق ، و طلبت المروة فوجدته فی الصدق، و طلبت الفخر فوجدته فی الفقر، و طلبت نسبة فوجدته فی تقوی و طلبت الشرف فوجدته فی القناعة ، و طلبت الراحة فوجدته فی الزهد و طلبت الاستغناء فوجدته فی التوکل[5]: جستم بلندی را پس پنداشتم به یقین آن را در تواضع، و جستم سرداری آخرت را پس دانستم و یقین کردم آن را در خیر خواهی خلق، و جستجوی کردم مروت را پس به یقین دانستم او را در صدق، و جستجوی کردم فخر را (یعنی فخر و مباهات درکدام فعل باید کرد) پس دانستم به یقین او را در فقر

---

۱. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۲۳، مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۳۰، رازی، هفت اقلیم، ص ۲۲، عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۵۷.

۲. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۲۷، خوارزمی، جواهرالاسرار و زواهر الانوار، ص ۱۷، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۲۵، معصوم علی شاه، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۷.

۳. هجویری، کشف المحجوب، ص ۷۳- تذکرة الاولیاء، ص ۲۷ ـ تذکرهٔ عرفا، ص ۷۴، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴۰۱۹، بخش کتب خطی.

۴. هجویری، کشف المحجوب، ص ۷۴، عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۲۸، منوچهر محسنی، تحقیق دراحوال و آثار نجم الدین کبری، ص ۶۸.

۵. عطار، تذکرة الاولیاء، به تصحیح قزوینی ؛ ص ۳۳.

(و این موافق است قول پیغمبر را صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم که فرمود : الفقر فخری، که درویشی فخر من است) و طلب کردم نسب را (یعنی پیوند و خویشی را آنکه در آخرت به کار آید) پس دانستم آنرا به یقین در تقوی(یعنی در آخرت انساب نماند و پدر و مادر و برادر و غیر ذلک به کار نیاید، چنانچه خدای عزوجل فرمود : «فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون»، یعنی وقتیکه دمیده شود در صور پس نماند نسبها و خویشها درمیان ایشان و همه بریده گردد و از یکدیگر نپرسند، پس نماند در آن وقت مگر پیوند تقوی، چنانچه خداوند عزوجل فرمود : «ان اکرمکم عندالله اتقکم» به درستی بزرگترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگارترین شما است و نیز خدای تعالی می فرماید : «و تزودوا فان خیرالزاد التقوی»، یعنی توشه گیرید پس به درستی بهترین توشه ها پرهیز کردن است. پس دراین کلمه امر می کند حضرت اویس قرنی رضی‌الله‌عنه که هر که خواهد که نسب گیرد و پیوند کند به چیزی که در آخرت او را به کار آید پس باید که پیوند کند به تقوی و پرهیزگاری) و جستم بزرگی و بلندی آخرت را پس پنداشتم بی شک آنرا در قناعت، و طلب کردم راحت آخرت، پس دانستم بی شبهه آن را در زهد. (اهل معرفت گفته اند که زهد روی گردانیدن است از تمامی آرزوهاست. پس بدین کلمه گویا که می فرماید و امر نماید حضرت اویس رضی‌الله‌عنه که هرکه خوشی و شادی برای آخرت خواهد، پس باید که بماند دنیا را و آنچه در دنیا است از لذات و شهوات).

۵ - ما کنت اری احداً یعرف ربه فیأنس بغیره[۱]:نمی شناسم کسی را که خدای را بشناسد و با غیر اوانس گیرد.

۶ - هر که سه چیز دوست دارد دوزخ بدو ازرگ گردنش نزدیکتر بود : طعام خوش خوردن و لباس نیکو پوشیدن و باتوانگران نشستن[۲].

۷ - مرگ را زیر بالین دار چون که بخفتی و پیش چشم دار که برخیزی. و در

۱. منوچهر محسنی، تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری، ص ۶۹.
۲. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ص ۲۱۶ - تذکره الاولیاء، تصحیح قزوینی، ص ۳۲.

خردی گناه منگر، در بزرگی آن نگر که دروی عاصی شوی که اگرگناه را خرد داری ، خداوند را خرد داشته باشی[1].

۸ - هرکه را عبودیت تمام شد، عیش او عیش الله است یعنی صفت الوهیت درو ظاهر می شود و فعل بنده فعل حق می شود[2]

۹ - چه نیکوست ایمان که او را بیاراید علم! و چه نیکوست علم که او را بیاراید عمل ! و چه نیکوست عمل که او را بیاراید حلم ! و فراز نیارند چیزی به چیزی مانند حلم به علم[3].

۱۰ - اویس قرنی گفت : اگر تو خدای را پرستی به عبادت اهل آسمانها و اهل زمین نپذیرد از تو تاباورش نداری. گفتند : چگونه باورش داریم؟ گفتا : ایمن باشی بدانچه ترا پذیرفته است و فارغ بینی تن خویش را مرپرستش او را و به چیزی دیگر مشغول نشوی[4].

۱۱ - از او پرسیدند که : خشوع در نماز چیست؟ گفت : آن که اگر تیر به پهلوی وی زنند در نماز، خبرندارد. گفتند : چگونه ای ؟ گفت : چگونه باشد کسی که بامداد برخیزد و نداند که تا شب خواهد زیست؟

نیز گفتند : کارتوچگونه است؟ گفت : آه از بی زادی و درازی راه![5]

۱۲ - مردی بنگریست به اویس قرنی، او را گفت : «چونست این که ترا همچون بیماری می بینم؟ گفت : چرا بیمار نباشد اویس که بیمار طعام خورد و اویس نخورد، بیمار بخسبد و اویس نخسبد[6].»

---

۱. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۳۰، - مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۳۰، - تذکرهٔ عرفا، ص ۷۴، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴۰۱۹، بخش کتب خطی.

۲. محمد داراشکوه، حسنات العارفین، ص ۱۵۸، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۴۶۷۲، بخش کتب خطی.

۳. ابونصر طاهرالخانقاهی، گزیده، ص ۱۷۹.

۴. ابونصر ، گزیده، ص ۱۱۴، عطار - تذکرة الاولیاء، ص ۲۶ - شمس تبریزی - مرغوب القلوب، ص ۷۸، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ عکس ۱۶۵، و شمارهٔ فیلم ۷۶۴، بخش کتب خطی.

۵. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۲۶.

۶. ابونصر ، گزیده، ص ۱۳۲.

دعای اویس قرنی

دعاهای زیادی به اویس قرنی منسوب است. دعایی است که در کتاب الدعا به قرار زیر آمده :

بسم الله الرحمن الرحیم

یا سلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الطاهر المتطهر القاهرالقادر المقتدر، یا من ینادی من کل فج عمیق بالسنة شتی و لغات مختلفة و جوارح اخری ،یا من لا یشغله شأن عن شأن انت الذی لا تغیرک الازمنة ولا تحیط بک الامکنة ولا یاخذک نوم ولا سنة ، یسرلی من امری ما اخاف عسره و فرج لی من امری ما اخاف کربه و سهل لی من امری ما اخاف حزنه ، سبحانک لااله الا انت انی کنت من الظالمین، عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت ، والحمدلله رب العالمین ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد نبیه وآله وسلم تسلیماً[۱].

نماز اویس قرنی

نمازی است که منقول است از آن حضرت رضی‌الله‌عنه در کتاب مفاتیح الجنان در فصل ششم از بیان فضیلت ماه رجب از فوائد الفؤاد و شرح اوراد نقل می‌کنند که این نماز در سوم و چهارم ماه رجب است و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هم گزارده اند. و به روایتی اگر در اول و میانه نگزارده باشد بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم بگزارد. و این نماز دوازده رکعت است به سه سلام. چون خواهد که این نماز بگزارد به وقت چاشت غسل کند و چهار رکعت بگزارد و در قراثت آن هرچه از قرآن خواهد بخواند. بعد از سلام هفتاد بار بگوید : لااله الا الله الملک الحق المبین لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر. بعده چهار رکعت بگزارد و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا

۱. کتاب الدعا (نسخهٔ خطی سدهٔ ۱۲ و ۱۳)، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۰۶ ج (الهیات)، بخش کتب خطی.

جاء نصرالله یکبار و بعد از سلام هفتاد بار بگوید اقوی بعین واهدی دلیل ایاک نعبد و ایاک نستعین. و بعده چهار رکعت دیگر بخواند. در هر رکعتی الحمد یکبار و اخلاص سه بار و بعد از سلام، الم نشرح هفتاد بار بخواند و دست بر سینه فرود آرد هر حاجتی که دارد بخواهد حق تعالی آن حاجت را رواکند. و در آن سه روز نماز گزارد و هر سه روز غسل کند و سخن نگوید تا آنگاه که از غسل و نماز فارغ شود.

و در فضیلت این نماز مبالغه بسیار کرده اند. چنانکه در مدرسهٔ مغربی معین‌الدین نام دانشمندی بود که هر مسئله را جواب شافی گفتی و در مباحثه به عبارات دانشمندانه درآمدی. حال تعلیم او ازو پرسیدند، گفت : هیچ نخوانده ام و شاگردی هیچکس نکرده ام. چون بزرگ شدم نماز خواجه اویس قرنی رضی‌الله‌عنه گزارده ام و دعا خواستم که : الهی من پیر شدم و هیچ تعلیمی نکرده ام مرا علمی کرامت کن و دانشمند گردان ! حق تعالی به برکت آن نماز در علم بر من گشاده کرد و دانشمند گردانید تا هر مسئله که پیش افتد آن را جواب شافی بدهم[1].

ولایت باطنیه و پرورش غیبیه حضرت اویس قرنی

در لطایف نفسیه[2] آورده که : مخدومنا و مولانا وصاحبنا فریدالعصر وحید الدهر شیخ محمد فرید اویسی رحمة‌الله‌تعالی فرموده اند و این فقیر حقیر مؤلف خود از زبان مبارک ایشان مسموع نموده که: چون حضرت پادشاه تقدس و تعالی جمیع احکام و شرائع از نماز و روزه و زکوة و کلمهٔ طیب رسول خود را احمد مجتبی محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم تعلیم فرمود و تمامه حقایق دین و ملت و مسلمانی و شریعت وی را معلوم نمود، آن خواست که حبیب خود حضرت محمد را صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم طریقهٔ پرورش غیبیه و ترتیب مخفیه بیاموخت و آن عبارت است از آنکه آنحضرت صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم کسی را در باطن بی صحبت

۱. چنامی، لطایف نفسیه در فضایل اویسیه، صص ۲۱۹ - ۲۲۰.
۲. همان، صص ۱۴۵ - ۱۴۶.

مواجهت پرورش کند و نعمت ولایت هدایت فرماید. چون این نعمت از حضرت الهیه بر ذات حضرت نبویه ارزانی شد و این آفتاب بر باطن مبارک آن سرور طالع گشت. لمعات آن انوار از راه غیب برباطن خیرالتابعین خواجه کونین غوث الثقلین حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه افتاد و آن حضرت این صلی الله علیه وآله وسلم نعمت مخفیه را و این ولایت غیبیه را به خواجه اویس رضی الله عنه تعلیم و تلقین فرمود، و او را در غیب بی واسطه مصاحبت در حجره نبوت خود پرورش نمود تاکه محبوب دلنشین حضرت نبویه شد. از اینجا بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بند پیراهن می گشادی وروی سوی یمن کردی و فرمودی : «انی وجدت نفس الرحمن من قبل الیمن».

بوی جان می آید از سوی عدن　　　از دم جان پرور ویس قرن

و این راه وروش و این فیض ولایت غیبیه و پرورش باطنه تا امروز جاری و روان است و بسیار کس را از بزرگان به برکت روحانیت آن خواجه کونین این نعمت رسیده و آفتاب روحانیت آن حضرت رضی الله عنه بر باطن بسیار سعادتمندان طالع گردیده.

چنانکه مولانا عبدالرحمن لاهوری رحمة الله علیه در رسالهٔ ارشاد المساکین می‌آورد که : اگر شخصی به شیخی دست بیعت نکند فاما متابعت آن شخص می کند مرید می شود و از حالت و حلاوت آن شیخ بهره می یابد چنانک حضرت خواجه اویس رضی الله عنه پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم ندیده بود و بیعت نکرد بود فاما ایمان غایبانه آورده و متابعت نموده ، پس یکی از خاصان درگاه الهی شد.

و این خاصیت تربیت غیبیه تاالان در روحانیت حضرت اویس رضی الله عنه باقی است. اگر طالب صادق و دردمند عاشق به شرط افتقار و مسکنت به نیاز تما به روحانیت مقدسه او التجاء دارد و توجه نماید امید است که لابد پرتوی ا انوار روحانیت آنحضرت رضی الله عنه در باطنش افتد و به مراد و مقصود خو برسد.

معنی اویسیان

درمیان متصوفه گروهی هستند که به اویسیان معروفند و اویسی در تعبیرات صوفیه کسی را گویند که به ظاهر پیری ندارد و از روحانیت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا یکی از مشایخ مستفید می‌شود و کسب فیض می کند و باطن خویش را جلا می دهد و به انوار معرفت روشن می‌گرداند و سیر و سلوک خویش را به تایید روحانیت آن پیر به پایان می برد، چنانکه اویس به دیدار حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشرف نگردید و مراحل کمال را به عشق معنویت وی طی نمود و در هم سپرد و پیداست که جهت اطلاق لفظ (اویسی) برین طایفه همین نکته است.

عطار می فرماید : «بدان که قومی باشند که ایشان زا اویسیان گویند. ایشان را به پیر حاجت نبود که ایشان را نبوت در حجر خود پرورش دهد بی واسطه غیری ، چنانکه اویس را داد. اگرچه به ظاهر خواجه انبیا را علیه‌الصلوة‌والسلام ندید. اما پرورش ازوی می یافت. از نبوت می پرورد و با حقیقت هم نفس بود. و این مقام عظیم و عالی است تاکرا آنجا رسانند و این دولت روی به که نهد. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم».[1]

مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس درباب تربیت اویسیان قول عطار را بعینه نقل نموده است و بعد از ذکر کلام شیخ عطار علیه‌الرحمة می‌گوید : و همچنین بعضی از اولیاء الله که متابعان آن حضرت اند بعضی از طالبان را به حسب روحانیت تربیت کرده اند بی آنکه در ظاهر پیری باشند و این جماعت نیز داخل در اویسیانند.

همچنین شیخ محمد غوثی بن حسن بن موسی شطاری رحمهم الله در کتاب گلزار ابرار که دربیان احوال و کرامات اولیاء هند تصنیف نموده است می‌گوید که : اویسی به اصطلاح طائفه صوفیه کسی را گویند که بی واسطه بیعت پیر ارشاد و فیض ولایت از مبتداء الٰهیه به او رسد.

و چندی را رأی آن است که هر که از باطن خدیو ختم نبوت و شریعت به

---

۱. عطار، تذکرة الاولیاء، صص ۲۸ ـ ۲۹.

پیر متابعت و سلوک بر سنت قولاً و فعلاً و اعتقاداً بهره برگیرد اویسی بود.

برخی برآنند که مستفیض خضر علیه‌السلام اویسی بود.

و جمعی گفته اند هرکه از باطن فرد خاص که سجاده نشین ولایت جامعه محمدیه علی صاحبها افضل الصلوة واکمل التحیات والتسلیمات پرورش یابد بی‌آنکه به ظاهر ملازمت نماید اویسی بود.

ولختی را عقیده آنکه از باطن هر یکی از اولیاء امت به هر که فروغ هدایت بی میانجی‌گری رسمی ارادت رسد آن را اویسی خوانند.

پس ازین همه معلوم آمد که هر که اویسی گویند یا مراد آن دارند که او را مانند حضرت اویس رضی‌الله‌عنه از روحانیت نبوت بی واسطه غیری تربیت شده است. و یا معنی آن خواهند که او را از روحانیت ولی از اولیاء الله فیض رسیده است، چنانچه حضرت اویس را رضی الله عنه از روحانیت حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم رسیده بود.

به همین دلیل سنائی غزنوی و فریدالدین عطار نیشابوری و شمس الدین حافظ شیرازی را اویسی شمرده اند، زیرا هنوز به دقت معلوم نشده که ایشان به کدام پیر و یا مرشد کسب فیض نموده‌اند.

درکتاب لطایف اشرفی فی بیان لطایف صوفی آمده که: حضرت خواجه حافظ که مقتدای مجذوبان روزگار و پیشوای محبوبان پروردگار بوده اند ایشان هم به این دولت مشرف بوده اند.

حضرت قدوة الکبری می فرموده اند که چون به بلدۀ شیراز درآمدیم و به اکابر آن جای مشرف شدیم پیش از التقای این شعر وی به ما رسیده بود:

حافظ از معتقدان است گرامی دارش | زانکه بخشایش بس روح مکرم‌با اوست

از این جا دانسته بودیم که او اویسی است. چون به هم رسیدیم صحبت درمیان ما و او بسیار محرمانه واقع شد. مدتی به همدیگر در شیراز بودیم. هر چند که مجذوبان روزگار و محبوبان کردگار را دیده بودیم، اما مشرب وی بسیار عالی یافتیم. در آن روزگار هرکه را داعیه نیابت انبیاء می بود، به وی توجه می کرد و اشعار او بسیار معارف نمای و حقایق گشای واقع شده است.

اکابر آن روزگار اشعار وی را لسان الغیب گفته اند، بلکه بزرگی در این وادی گفته است که هیچ دیوان به از دیوان خواجه حافظ نیست، اگر مردی صوفی باشد بشناسد[1].

برخی نظامی گنجوی را هم ازین گروه دانسته اند و آن نتیجه ازین گفته اوست که دربارهٔ خویش سروده است :

یارب تو مرا کاویس نامم	در عشق محمدی تمامم
ز آن شب که محمدی جلالست	روزی کنی آنچه در خیالست

برخی دیگر تصور کرده اند که نام نظامی اویس یا ویس بوده است، اما پیداست که مقصود وی در این اشعار این است که مانند اویس قرنی دلداده و شیفته پیامبربوده است وگویا از همین جاست که وی را نیز اویسی دانسته‌اند[2].

عبدالرحمن جامی در شرح حال مولانا ابوبکر تایادی عارف مشهور معاصر امیر تیمور گورکان گوید : وی به حقیقت اویسی بوده است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی[3] قدس الله تعالی سره یافته است و ملازمت تربت مقدسه وی بسیار می کرده است[4].

همچنین محمد داراشکوه در بیان حضرت میان جیو[5] رضی الله عنه می نویسد که: «آنحضرت اویسی بوده اند و بلا واسطه روحانیت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ایشان را تربیت فرموده به کمال رسانیده.»

---

۱. لطائف اشرفی فی بیان لطایف صوفی از ملفوظات حضرت مخدوم سلطان سید اشرف جهانگیر سمنانی، صص ۳۵۳-۳۵۴.

۲. نفیسی، سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۹۰.

۳. آنجناب معروف به ژنده پیل است. ولادت وی در سنه چهارصدوچهل و یک و وفات در سنه پانصد و سی و شش بوده است .

۴. جامی، نفحات الانس، ص ۴۹۸.

۵. اسم شریف آن حضرت بزرگوار میر محمد است و لقب آن حضرت میان میر. و وجه تسمیه «میان» اینست که چون به زبان هندی «میان» صاحب رامی گویند و «جیو» لفظ تعظیم است، و حضرت ایشان را چون همه به جای صاحب خود می دانستند تعظیم ایشان لازم می شمردند،از این جهت «میان جیو» می گفتند. ولادت ایشان در سنه نهصد وسی و هشت هجری و وفات ایشان در سنه یکهزار و چهل و پنج هجری روی داده.

و حضرت میان جیو می فرمودند که حضرت غوث الثقلین را بلاواسطه مظهر سید المرسلین ، خاتم النبیین، شفیع یوم الدین، سرور کونین، صاحب مرتبه قاب قوسین، بهترین موجودات، اشرف مخلوقات صلواة الله وسلامه علیه و علی آله و اصحابه به صورت جسمانی تربیت فرموده[1].

سلسلهٔ حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

بعضی را عقیده برآن است که سلسلهٔ حضرت خواجه اویس رضی‌الله‌عنه ماورای چهارده خانواده است. اما به قول نفیسی این عقیده درست نیست و اویسی و اویسیان را نمی توان پیروان طریقهٔ خاصی از طرق مختلف تصوف دانست[2]. البته حقیقت این است که بعضی مشایخ چهارده خانواده تعلق به حضرت اویس رضی الله عنه دارند به واسطه آنکه روحانیت خواجه متجلی شده آنها را به درگاه آشنا ساخته و آنها اقتباس انوار باطنه و استفاده فیوضات معنویه از روحانیت آفتاب ذات بابرکات آن خواجه کونین رضی‌الله‌عنه نموده اند. چنانچه در زنجیره سند خرقه روزبهان تا اویس که در پشت برگ (۱ - الف) نسخهٔ خطی تفسیر عرایس البیان فی حقایق القرآن للشیخ روزبهان آمده چنین است[3]:

۱ - اویس قرنی رضی‌الله‌عنه، ۲ - شیخ موسی راعی، ۳ - شیخ حبیب عجمی، ۴ - شیخ داود طایی، ۵ - شیخ شقیق بلخی، ۶ - شیخ ابوتراب نخشبی، ۷ - شیخ ابو عمر اصطخری، ۸ - شیخ ابو محمد جعفر الحذاء، ۹ - شیخ کبیر ابوعبدالله الخفیف شیرازی، ۱۰ - شیخ حسن اکار، ۱۱ - شیخ ابواسحاق کازرونی، ۱۲ - خطیب ابوبکر بن محمد، ۱۳ - خطیب ابوالقاسم محمود بن احمد بن عبدالکریم، ۱۴ - شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن سال به، ۱۵ - شیخ روزبهان بقلی شیرازی.

---

۱. داراشکوه، سکینة الاولیاء، ص ۲۹.
۲. نفیسی، سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۹۰.
۳. روزبهان، تفسیر عرایس البیان فی حقایق القرآن ،کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۹(اهدایی مشکوة)، بخش کتب خطی.

همچنین نسبت خرقهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی به یک طریق بدین ترتیب آمده[1].

اما شیخ شهاب الدین عمر سهروردی معلوم است نسبت او از قول خودکه فرموده است : اما بعد پوشیده است الشیخ المقری المحدث المعمر نجم الدین ابوالولید اسماعیل بن ابراهیم بن ابی بکر التفلیسی المعروف به ابن الامام خرقه تصوف را به شروط از نزد اهل آن یحیی بن عبدالرحمن بن علی بن محمود جعفری، و او از جمال الدین ابو حامد محمد بن شیخ ابوالحسن علی بن جمال النیراثی، و او از ابوالفتح محمود المحمودی الصابونی السیدی درخانه او، و فرمودکه بپوشانیدند مرا خرقه به شرایط آن مشایخ ثلاثه که یکی از ایشان محی الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن احمد الحمیری الفارسی بود، و او پوشیده است خرقه از دست والدش الشیخ الامام ابواسحاق ابراهیم بن احمد الحمیری الفارسی، و والد او از شیخ الشیوخ احمد بن خلیفه بیضاوی، و او از ابو اسحق ابراهیم بن شهریار الکازرونی، و او از شیخ ابوعبدالله محمد بن خفیف، و او از امام جعفر حذاء ، و او از امام ابو عمر اصطخری، و او از امام ابوتراب نخشبی، و او از امام ابو علی شقیق بلخی، و او از امام ابو عمر و موسی بن زید الراعی، و او از اویس قرنی رحمة‌الله ، و او از امیر المومنین علی علیه‌السلام.

و نسبت خرقه اعزالدین دانیالی بدین ترتیب بیان کرده اند[2] : و فرموده است صاحب مناهج العرفاء که بعضی از صاحبان سلاسل نسبت می دهند خود را به واسطهٔ معدودی از اولیاء به سوی شیخ اعزالدین احمد دانیالی و استماع او از قطب الدین عبدالله دانیالی، و او از شیخ شمس الدین محمد ابودلف دانیالی، و او از شیخ مجد الدین اسماعیل دانیالی،و او از شیخ الامین عبد السلام مَنحی، را و از شیخ احمد بادازوی، و او از شیخ خضر، و او از شیخ رُکن الدین دانیال،

۱. زین العابدین شیروانی، ریاض السیاحة، به تصحیح اصغر حامد ربانی، ص ۳۳۴، معصوم علی شاه، طرایق الحقایق، ج ۲، صص ۳۰۸ - ۳۰۹.
۲. شیروانی، ریاض السیاحة، ص ۳۳۶.

و او از شیخ جمال الدین احمد خطیب و خطیب غیاث الدین ، و هر دو خطیب از خطیب تاج الدین عبدالمحسن بن عبدالکریم، و او از شیخ ابواسحق ابراهیم کازرونی و او از شیخ حسین اکار شیرازی، و او از عبدالله خفیف المدفون الشیراز، و او از شیخ ابو جعفر حذاء نیشابوری، و او از شیخ ابو عمر اصطخری، و او از شیخ ابوتراب نخشبی، و او از شیخ شقیق بلخی، و او از امام همام موسی بن جعفر علیه‌السلام، و شیخ شقیق نیز شنیده است از شیخ ابراهیم ادهم، و او از شیخ زید بن موسی الراعی ، و او از شیخ اویس قرنی، و او از امام همام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.

و شیخ نجم الدین در سلسلهٔ اویسیه اخذ طریقه کرده است اصلاً از شیخ روزبهان فارسی کبیر، و او از شیخ کامل ابوالفتح محمود ابن محمد المحمودی الصابونی، و او از دو شیخ اول شیخ ابو علی فارمدی و دیگر خرقه اصل دریافته از شیخ ابی الحسن علی ابن محمد بصری، و او از خطیب ابوالفتح عبدالکریم ابن حسین، و او دریافته از شیخ مرشد ابواسحق شهریار کازرونی، و او دریافته خرقه اصل به واسطه شیخ حسین اکار، و او از شیخ کبیر ابو عبدالله محمد ابن خفیف، و او صحبت داشته با پیران بسیار و اخذ طریقه کرده است به واسطه رویم از جنید، و در اویسیه خرقه اصل پوشیده از امام ابومحمد جعفر حذاء و او از شیخ ابی عمر اصطخری، و او از ابوتراب نخشبی ، و او دریافته اولاً از شیخ بایزید بسطامی و او مرید حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام بوده، و دیگر ابوتراب نخشبی پوشیده است از شیخ ابو علی شقیق بلخی که او مرید حضرت امام موسی الکاظم علیه‌السلام است و اخذ طریقه کرده از ابراهیم ادهم که مرید امام محمد باقر علیه‌السلام بوده و پوشیده است خرقه از دست شیخ ابوموسی زیدالراعی مشهور به حبیب ابن سلیم که او را حبیب الراعی نیز گفته‌اند، و او دریافته اولاً از حضرت سلمان فارسی و ثانیاً از حضرت اویس قرنی ، و آن هر دو پوشیده اند از حضرت علی مرتضی ولی الاولیاء علیه‌السلام و از حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم[1].

۱. عنقاء، کتاب چنته، صص ۲۶۵ - ۲۶۶.

و نسبت خرقه حضرت سید محمد نور بخش در طریقهٔ اویسیه کبرویه بدین ترتیب است[1].

حضرت سید محمد نور بخش ، حضرت شیخ ابواسحق ختلانی ، حضرت سید علی همدانی ، حضرت محمود مزدقانی ، حضرت علاء الدوله سمنانی، حضرت عبدالرحمن اسفراینی ، حضرت احمد جوزجانی ، حضرت شیخ علی لالا ، حضرت نجم الدین کبری ، حضرت شیخ روزبهان کبیر ، حضرت ابوالفتح محمود بن محمد الصابونی ، حضرت شیخ ابی الحسن علی ابن محمد بصری ، حضرت خطیب ابوالفتح عبدالکریم ابن حسین ، حضرت ابواسحق شهریار کازرونی ، شیخ ابو علی حسین اکار ، حضرت شیخ کبیر ابو عبدالله خفیف ، حضرت امام جعفر حذاء ، حضرت ابی عمر اصطخری ، حضرت ابوتراب نخشبی ، حضرت ابو علی شقیق بلخی ، حضرت ابراهیم ادهم ، حضرت ابو موسی زیدالراعی ، حضرت اویس قرنی و حضرت سلمان فارسی ، و این هر دو از مولی الموالی امیرالمومنین حضرت علی ابن ابی طالب علیه‌السلام و از پیشوای کل نبی مکرم و رسول اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم خلافت یافته اند.

در تحقیق وفات حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

باید دانست که از عامه کتب احادیث و تواریخ و اقوال مشایخ رحمهم الله چنان معلوم می شود که حضرت اویس رضی‌الله‌عنه در جنگ صفین شهادت یافت.

اما بعضی از علماء قصه وفات آن حضرت را رضی‌الله‌عنه به نوع دیگر هم روایت کرده اند، چنانکه بیان هر یک از آن کرده می شود.

در کتاب کشف المحجوب اثر ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی عارف سدهٔ پنجم هجری متوفی ۴۶۵هـ که از تذکره ها اولی است در صفحه ۷۴ آمده :

---

۱. صدقیانلو، تحقیق در احوال و آثار سید محمد نور بخش اویسی قهستانی، صص ۵۸ - ۵۹ ، کسروی اشتهاردی، تذکرهٔ طریقت اویسی، صص ۳۸ - ۵۲ (منظوم).

و به حرب امیرالمومنین علی کرم‌الله‌وجهه بیامد و بر موافقت وی در صفین حرب‌ می کرد تا شهادت یافت، عاش حمیداً و مات شهیداً.

و عطار نیشابوری عارف قرن ششم هجری در تذکرة الاولیاء در صفحه ۲۸ چنین می نویسد :

و در آخر عمر چنین گفتند که پیش امیر المومنین علی رضی‌الله‌عنه آمد و بر موافقت او در صفین حرب می کرد تا شهید شد. عاش حمیداً و مات شهیداً.

و در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة آورده است که : قال هشام الکلبی : قتل اویس القرنی یوم صفین مع علی[1].

و در تاریخ روضة الصفا[2] تصنیف میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه الشهیر به میر خواند (سده نهم هجری) آمده :

به صحت پیوسته که در وقت توجه امام المتقین علی بن ابیطالب علیه‌السلام به طرف صفین اویس قرن که از غایت اشتهار احتیاج به تعریف او نیست به مجالست آنحضرت تقرب جسته این معنی را سرمایه حسنات دانست و اسدالله الغالب به حضور او استبشار نموده تعظیم و تکریم آن بزرگوار بر ذمه خویش واجب شمرد و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آن سفر کلمات متبرکه اویس را به سمع رضا اصغا می نمود و او نیز به اقتباس قواعد و غوامض علوم اختصاص می یافت تا در جنگ صفین از زخم آل عدوان و طغیان به جنت خرامید رحمة الله علیه[3].

و در تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر[4] تألیف غیاث الدین بن همام‌الدین الحسینی المدعوبه خواند میر می نویسد :

به روایت صاحب مستقصی و امام یافعی و بعضی دیگر از مورخین سید

۱. عزالدین ابوالحسن الجزری، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، الجزء الاول، ص ۱۸۴.

۲. مهمترین تاریخی است که در دورهٔ تیموریان تألیف یافته و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقراست که به سال ۹۱۲ هـ‍ق وفات یافته است.

۳. میر خواند، تاریخ روضة الصفا، ج ۲، ص ۸۲۱.

۴. حبیب السیر، تاریخ عمومی معروفی است که غیاث الدین بن همام الدین خواند میر تألیف کرد و وقایع را از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسماعیل صفوی یعنی ۹۳۰ آورد. این کتاب در ۳ جلد است.

التابعین اویس بن عامر القرنی که از غایت اشتهار و وفور علوشان و سمومکان او از شرح و بیان مستغنی است هم در آن معرکه بر دست تبع معاویه کشته گشت.

در یکی از کتب معتبره به نظر درآمده که روزی اویس قرنی بر کنـار آب فرات وضو می ساخت که ناگاه آواز طبل به گوش او رسید، پرسید که : این چه صداست؟ گفتند : آواز طبل شاه ولایت پناه است که به حرب معاویه می رود. اویس گفت : هیچ عبادت نزد من از متابعت علی مرتضی بهتر نیست، آنگاه به ملازمت آنحضرت شتافته غاشیه موافقتش بردوش داشت تا در یکـی از آن معارک شربت شهادت چشید. اما عقیدهٔ صاحب سیرالسلف آنست که اویس رضی الله عنه در غزاء آذربایجان به مرض طبیعی متوجه عالم آخرت گردید رحمة الله علیه[1].

مولانا حسین معین الدین میبدی در کتاب فواتح، شرح دیوان حضرت علی رضی الله عنه می‌آورد که : «طبری گوید در غره ذی الحـجه در سـنه سـی و هـفت حضرت علی علیه السلام و معاویه به هم رسیدند در صفین و اویس بن عامر قرنی مرادی رضی الله عنه در کنار آب فرات آواز طبل شنید، پرسید که : چه واقعه است؟ گفتند : میان علی علیه السلام و معاویه محاربه است، در حال حضرت اویس رضی الله عنه به نصرت علی رضی الله عنه متوجه شد و در اثناء حرب شهادت یافت[2].»

و در هفت اقلیم آمده : «اویس رضی الله عنه در آخر عمر بر موافقت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین حرب کرد تا شهید شد[3].»

و در تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب آمده است : «اویس رضی الله عنه آخری از آن صد نفر است که در صفین با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند به بذل مهجه خودشان در رکاب او، و پیوسته در خدمت آنجناب قتال کرد تا شهید شد[4].»

در خزینة الاصفیا (جلد دوم، صفحه ۱۲۰)، مولوی غلام سرور لاهـوری

---

۱. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۵۶.
۲. چنتایی، لطائف نفسیه در فضائل اویسیه، صص ۲۲۶ - ۲۲۷.
۳. رازی، هفت اقلیم، به تصحیح جواد فاضل، ص ۲۲.
۴. عباس قمی، تحفة الاحباب، ص ۲۶.

می‌نویسد :

اواخر عمر اویس قرنی به خدمت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌وجهه آمد و به موافقت وی در جنگ صفین که علی المرتضی را به معاویه بن ابی سفیان به وقوع آمده بود شهادت یافت. بعد وفات اصحاب وی خواستند که برای وی قبر بکنند. چون نیمی بکندند به سنگی رسیدند که از غیب قبر در آن سنگ کندیده بود و لحد مهیا شده. چون خواستند که کفنش بدوزند در جامه دانش جامه کفن یافتند که دست باف بنی آدم نبود و وی را از این جامه کفن ساخته در همان قبر سنگیش دفن کردند و وفات حضرت اویس در سال ۳۷ هجری است.

و در روضات الجنان و جنات الجنان آمده[1] : «و حضرت اویس به خدمت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌وجهه رسیده و در صفین در ملازمت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده تا شهید گشته. اگرچه غیر این نیز گفته اند فاما اصح اینست. والله اعلم به حقایق الحقایق.»

پس از این همه که مذکور شد معلوم و ثابت گشت که حضرت اویس رضی‌الله‌عنه در صفین پیش امیر المؤمنین علی کرم‌الله وجهه به شربت شهادت وفات یافت. اگرچه غیر این نیز گفته اند که بعد از این آورده می شود و اما اصح اینست.

چنانکه قبلاً اشاره رفت بعضی از علماء قصه وفات آن حضرت را رضی‌الله‌عنه به نوع دیگر هم روایت کرده اند:

در کتاب حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء تألیف ابو نعیم الاصبهانی آمده:

«حد ثنا ابوبکر بن مالک ثنا عبدالله بن احمد حدثنی زکریا بن یحیی ابن زحمویه .ثنا الهیثم بن عدی ثنا عبدالله عمر و بن مرة عن ابیه عن عبدالله بن سلمة قال : غزونا آذربایجان ز من عمر بن الخطاب و معنا اویس القرنی، فلما رجعنا مرض علینا - یعنی اویس - فحملناه، فلم یستمسک فمات فنزلنا فاذا قبر محفور، و ماء مسکوب، و کفن و حنوط ، فغسلناه و کفناه و صلینا علیه و

۱. کربلائی، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۷۱.

دفناه - فقال بعضنا لبعض : لو رجعنا فعلمنا قبره، فرجعنا فاذا لاقبور ولا اثر[1].»

حمد الله مستوفی قزوینی آورده : «وفات او به روایتی در حرب دیلم شهید شد. گورش به کوه اعلی تر[2] قزوین است. و به روایتی در جنگ صفین شهید شد. در سنه ست و ثلاثین هجری، و به روایتی به کردستان نزدیک کرمانشاهان مدفون است[3].

و عارف نامی مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی در شواهد النبوة می فرماید که : «از هرم بن حیان رضی‌الله‌عنه می آرند که حضرت اویس رضی‌الله‌عنه در آذربایجان که به غزا رفته بود وی را وفات رسید. اصحاب وی خواستند که قبر وی بکنند. به سنگی رسیدند که قبر وی در آن کنده بودند و لحد آن را مهیا ساخته و خواستند که وی را کفن سازند، در جامه دان وی جامه ها یافتند که دست باف بنی آدم نبود. وی را از آن کفن ساختند و در آن قبر دفن کردند.»

و در کتاب مجمل التواریخ والقصص[4] (سنه ۵۲۰هـ)، صفحه ۲۸۱ آمده : «اندر خلافت عمر بن الخطاب، اویس بن انیس القرنی به آذربادگان بمرد.»

و باز در صفحه ۴۶۰ همین کتاب آمده : «ابن بطوطه گوید : قبر اویس را به دمشق زیارت کرده است[5] و باز او گوید : در کتاب المعلم فی شرح صحیح المسلم قرطبی خوانده ام که اویس با جماعتی از صحابه از مدینه به شام می رفت و در راه در بریه‌ای که در آنجا نه آب و نه آبادی بود وفات کرد. همراهان در کار او درماندند. ناگاه حنوط و کفن و آب حاضر دیدند و در شگفتی شدند. پس او را شسته و کفن پوشیده و بر او نماز کرده به خاک سپردند و سوار شدند. یکی از

---

۱. ابو نعیم، حلیة الاولیاء، ج ۲، صص ۸۳ - ۸۴.

۲. مؤلف کتاب مینودر از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۷۹۱ این کلمه را «اله تر» شمرده و نوشته است که در شمال دهکده نیاق و ۲۰ کیلومتری قزوین واقع شده، و در آن کوه آرامگاهی است که مردم آن را امام زاده سلطان ویس می خوانند.

۳. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۳۰- معصوم علی شاه، طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۵۶.

۴. مجمل التواریخ والقصص کتابی است در تاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ اسلام و ایران خصوصاً از مبدا خلقت تا سال پانصد و بیست هجری که سال تألیف آن است. مؤلف کتاب اهل اسد آباد همدان بوده، این کتاب را ملک الشعراء بهار تصحیح نموده و در سال ۱۳۱۸ شمسی طبع گردید.

۵. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۸۷، مزارات دمشق.

آنان گفت: باز گردیم و نشانه ای بر قبر او گذاریم، چون بازگشتند از قبر اثری نیافتند.»

و ابن جزی ملخص و منقح رحله ابن بطوطه گوید که: «بعضی گویند او در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده و بدانجا کشته شد و این اصح است.»

از آنجا که اویس رضی‌الله‌عنه در عرفان اسلامی شخصیتی بی نظیر بوده و عرفان را در ایران قوام و دوام به وجود اوست بیان عظمتش استناد شاعران و صاحبدلان در اعصار مختلف بوده و هست، از این رو ما نیز پس از نقل ابیاتی چند در این مورد به سخن خود خاتمه می دهیم.

حکیم الهی سنائی غزنوی در موارد عدیده متذکر به عظمت اویس بوده،منجمله موارد زیر[1]:

قرنها باید که تا یک مرد حق گردد پدید | بایزید اندر خراسان با اویس اندر قرن

از سپیدی اویس و از سیاهی بلال | مصطفی داند خبر دادن زوحی کردگار

و نیز:

سمع کُو تا بشنوی امروز آواز اویس | خضر کو تا در شود غواص وار اندربحار

و در یکی از غزلیات خود فرماید:

ای نموده عاشقی بر زلف و چاک پیرهن | عاشقی آری و لیکن برهوای خویشتن

تا ترا در دل چو قارون گنجهاباشد زآز | چندگوئی از اویس و چند گوئی از قرن

در دیار تو نتابد ز آسمان هرگز سهیل | گرهمی باید سهیلت قصد کن سوی یمن

از مراد خویش برخیز ار مریدی عشق را | در یمن ساکن نگردی تاکه باشی درختن

و نیز نظامی گنجوی که از مشاهیر عرفای طریقهٔ اویسی است فرماید[2]:

یا رب تو مرا کاویس نامم | در عشق محمدی تمامم

زان شب که محمدی جلال است | روزی کنی آنچه در خیال است

و عارف بزرگ جلال الدین محمد مولوی در آثار خود خاصه مثنوی به

۱. سنائی، دیوان، صص ۱۸، ۱۲۴، ۱۳۲، ۲۵۷، ۲۷۴، ۳۵۵، ۵۱۴.
۲. احوال و آثار و غزلیات و قصائد نظامی گنجوی، ص ۹۴.

دقائق زندگی عارفانهٔ اویس تأسی بسیار نموده است، چنانکه فرماید[1] :

که محمد گفت بر دست صبا — از یمن می آیدم بوی خدا
بوی رامین می رسد از جان ویس — بوی یزدان می رسد هم از اویس
از اویس و از قرن بوی عجب — مر نبی را مست کرد و پرطرب
چون اویس ازخویش فانی گشته‌بود — آن زمینی آسمانی گشته بود

و سلطان ولد فرزند ارجمند مولانا جلال الدین محمد فرماید[2]:

همچو محمد ز صبابوی اویس بینا
می‌کش ومی جوی‌به جان از سوی صحرای یمن

و سخنگوی نامبردار آذربایجان خواجه همام الدین بن علائی تبریزی در یکی از غزلیات خود فرماید[3] :

دردمندان را زبوی دوست درمان می رسد — مژدهٔ فرزند پیش پیر کنعان می رسد
یوسف کنعان از زندان همی یابد خلاص — خاتم دولت به انگشت سلیمان می رسد
خضر را نورالهی ره نمایی می کند — کز میان تیرگی بر آب حیوان می رسد
می رساند عاشقان را باد پیغامی زدوست — وه‌که‌زان همدم چه راحت‌هابه‌ایشان‌می‌رسد
همچو سلطان نبوت راز انفاس اویس — جان مارا راحتی از بوی جانان می رسد
این نسیم خوش نفس و آسایش جان همام — از غبار منزل او عنبر افشان می رسد

و نیز سید معین الدین علی بن نصیر تبریزی معروف به شاه قاسم انوار در آثار خود متذکر به عظمت معنوی اویس بوده است[4] :

من چودر لشکر عرفان تو منصور شدم — دایم از واقعه دار و رسن می گویم
پیش یعقوب ز یوسف خبری می آرم — بنا محمد سخن ویس قرن می گویم

و فرموده است :

---

۱. مولوی ، مثنوی معنوی ، ج ۴، ص ۳۸۶.
۲. پسر مولانا سلطان وله که بعداً پیشوای مولویان گردید نیز ذوق عارفانه و قریحهٔ شاعرانه داشت و سه مثنوی از او باقی است که معروفترین آنها مثنوی ولدی یا ولدنامه است و آن در شرح حالات پدر و اولیاء و تفسیر مطالب و مقالات عرفانی است. وی در سال ۷۱۲هـ.ق در قونیه درگذشت و در تربت پدر مدفون گشت.
۳. همام تبریزی ، دیوان ، به تصحیح دکتر عیوضی، ص ۸۵.
۴. قاسم انوار ، کلیات ، صص ۵۷ - ۱۶۱ ، ۲۲۸.

عـالم از نــور تـجلی الهـی پـرشد از دم ویس قـرن بـوی خـدا مـی آیـد
جـان فـدای رخ آن یـار گـرانمـایه کـه او پـر سـر صـفه مستـان بـه صفـا مـی آیـد

و نیز :

هـم بـه تـوراه تـوان یـافت بـه نـیل مـقصود بوی مشک از ختن و بوی اویس از قرن است

***

کتابنامه

خانقاهی ، ابو نصر طاهر بن محمد ؛ گزیده ، تهران ، ۱۳۴۷خ.

اصبهانی ، ابو نعیم ؛حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء ، ج ۲ ، مصر ، ۱۳۵۱ هـ‍ـق.

فروزانفر ، بدیع الزمان (مصحح)؛ ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، تهران ، ۱۳۴۵خ.

تبریزی ،شمس؛مرعوب القلوب ، خطی، شمارهٔ عکسی ۱۶۵۰، شمارهٔ فیلم ۷۶۴ ، دانشگاه تهران.

تذکرهٔ عرفا ؛ خطی ، ش ۴۰۱۹ ، دانشگاه تهران .

جوهری ، شیخ ابی نصر اسمعیل بن حماد ؛ تاج اللغة و صحاح العربیة معروف به صحاح ، ۱۲۹۲خ.

چنابی ، احمد بن محمود ؛ لطایف نفیسه در فضائل اویسیه (خطی)، کتابخانهٔ مرکزی پنجاب ، لاهور ، ش فیلم ۴۱۸۹.

خوارزمی ، کمال الدین حسین بن حسن ؛ جواهر الاسرار و زواهر الانوار ، خطی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۲۲۵.

داراشکوه ، محمد ؛ حسنات العارفین ، خطی ، ش ۴۶۷۲ ، دانشگاه تهران.

دیلمی ؛ ارشاد القلوب ؛ ترجمهٔ هدایت الله مسترحمی ، تهران.

رازی ؛ هفت اقلیم ؛ تصحیح جواد فاضل ، ج ۳.

روزبهان ، شیخ ؛ تفسیر عرایس البیان فی حقایق القرآن ، خطی ، دانشگاه تهران ، ش ۹.

زرینکوب ، عبدالحسین ؛ ارزش میراث صوفیه ، تهران ، ۱۳۳۴خ.

شوشتری ، نور الله ؛ مجالس المؤمنین ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۷۵ هـ‍ـق.

شیروانی ، زین العابدین ؛ ریاض السیاحه ، به تصحیح اصغر حامد ربانی ، تهران ، ۱۳۳۹خ.

صد تیانلو ، دکتر جعفر ؛ تحقیق در احوال و آثار سید محمد نور بخش ، تهران ، ۱۳۵۱خ.
طوسی ، نصیر الدین ؛ اخلاق محتشمی ؛ به تصحیح محمد تقی دانش پژوه ، تهران ، ۱۳۳۹خ.
عطار نیشابوری ؛ تذکرة الاولیاء ، به تصحیح دکتر محمد استعلامی ، تهران ، ۱۳۴۶خ.
همان ؛ به تصحیح میرزا محمد خان قزوینی ، چ ۴ ، دی ماه ۱۳۴۶.
عنقا ، محمد صادق ؛ چنه ، تهران ، ۱۳۴۳ خ.
فیروز آبادی شیرازی ؛ القاموس ؛ به تصحیح مولوی احسان الله ، مجلد الثانی ، ۱۳۰۲.
قمی ، حاج شیخ عباس ؛ تحفة الاحباب فی نوادر الاصحاب ، تهران ، ۱۳۶۹ هـق.
کتاب الدعا ؛ خطی ، ش ۱۰۶ ج (الهیات) ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران .
کربلائی ، حافظ حسین ؛ روضات الجنان و جنات الجنان ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۴۴ خ.
کسروی اشتهاردی ؛ تذکرهٔ طریقت اویسی ،(منظوم) تهران.
محمد بن منور ؛ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، تهران ، ۱۳۱۲خ.
محمود بن عثمان ؛ فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه ، تهران ۱۳۳۳خ.
مدرس ، محمد علی ؛ ریحانة الادب ، ج ۲ ، چاپ شفق ، تبریز.
مستوفی ، حمد الله ؛ تاریخ گزیده ، انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۳۹خ.
معصوم شیرازی ؛ طرائق الحقایق ؛ ج ۲ ، چاپ بارانی ، تهران .
محسنی، منوچهر ؛ تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ، تهران ، ۱۳۴۶خ.
نفیسی ، سعید ؛ سرچشمهٔ تصوف در ایران ، تهران ، ۱۳۴۳خ.
هجویری ، ابو الحسن ؛ کشف المحجوب ، تهران ۱۳۳۷خ.
همام تبریزی ؛ دیوان ؛ به تصحیح دکتر رشید عیوضی ، تهران، ۱۳۵۱خ.

*****

ایران و پاکستان
در فرهنگ و ادب یکدیگر

سید مرتضی موسوی
مدیر کل مراکز ملی پاکستان - اسلام آباد
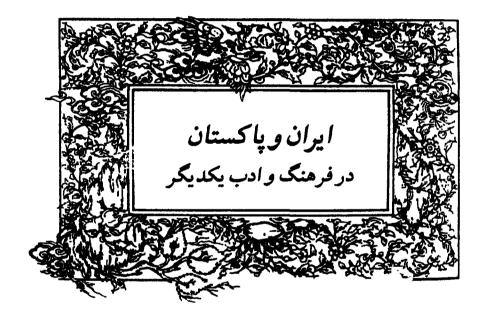
سیر اقبال شناسی در ایران

واقبال شناسان نامدار ایرانی

علامه اقبال لاهوری درحین حیات به‌مسافرتهای عدیده ای به‌خارج منجمله به اروپا،مصر و فلسطین پرداخت و همچنین در داخل شبه قاره نقاط دور دست نظیر مدراس ، میسور ، حیدر آباد دکن ، بهوپال و سفری به افغانستان نمود ولی با همه علاقه که به تهران ، شیراز ، اصفهان ، تبریز و سایر شهرهای ایرانی داشت متأسفانه فرصت دیدار از سر زمین ذی علاقه به وی دست نداد . این امر را منوط به‌وضع اجتماعی و سیاسی شبه قاره و ایران در دهه‌های آخر زندگانی مشمر علامه فقید نیز باید دانست .

با این وصف ، علامه اقبال با برخی از شخصیتهای ایرانی آشنائی حضوری یا غیابی پیدا کردند و بوسیله همچنین افراد شعر اقبال و بعضی از مجموعه های شعری اقبال به تهران فرستاده شد که یکی از استادان برجسته وقت ،استاد سعید نفیسی شانس وصول آنرا داشته اند . هیئت های ایرانی که در دهۀ پس از درگذشت اقبال تا اوان استقلال پاکستان و شبه قاره منجمله به پاکستان مسافرت کردند ، توانستند اطلاعات جامع تری درمورد شعر و فلسفه و افکار اقبال کسب نموده ، پس از مراجعت به ایران بوسیله ایراد سخنرانی ، پخش مقاله و یانشر کتاب جهت ترویج شعر و فکر اقبال در ایران زمینه را فراهم نمایند . در همین اثناء شخصیتهای علمی و ادبی ایرانی که

برای مدتهای مدیدی در لاهور ، بمبئی ، حیدرآباد دکن ، کلکته ، علیگر ، کراچی و سایر شهرهای شبه قاره اقامت داشتند و کراراً به ایران مسافرت می‌کردند ، درنقل و انتقال مطالب اقبال شناسی به ایران و یا ترجمهٔ آن به فارسی نقش قابل توجهی داشتند نظیر سید محمد علی داعی الاسلام ، آقای فخر داعی گیلانی،پرفسور عباس مهرین(شوشتری)، پرفسور پور داود و سایرین .

دراوان استقلال پاکستان ، قائداعظم محمد علی جناح یکی از معتمدترین رفقای خود ، آقای غضنفر علی خان که سمت وزیر دولت فدرال وقت رابعهده داشت بعنوان اولین سفیر پاکستان به ایران اعزام داشتند . آقای غضنفر ،شخصی پر تحرک و فعال بود. همزمان با ایجاد روابط حسنه در محافل دولتی،وی توانست مناسبات مودت آمیزی راباحضرات آیات و حجج، استادان دانشگاه ، نویسندگان و سخنوران سرشناس برقرار سازد . حسن اتفاقی که در حین ماموریت آقای غضنفر روی داد این بود که آقای دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی بعنوان نخستین وابسته فرهنگی و مطبوعاتی سفارت منصوب شد که یکی از شیفتگان و هوا خواهان و مداحان طراز اول فکر و فلسفه و آثار اقبال بوده است . مرحوم دکتر عرفانی عقیده داشت که چنانچه افکار اسلامی اقبال ، بهترین معرف ایدیولوژی اسلامی که به تأسیس و تشکیل پاکستان منتج گردید ، در اذهان عمومی ایرانی منجمله آیات و حجج ، دانشگاهیان ، ارباب مطبوعات و رادیو، محافل دولتی و طبقات مختلف مردم تاثیر و نفوذ داشته باشد ، بخودی خود عناصر پاکستانشناسی و اتحاد اسلامی را تقویت خواهد کرد .

الف :اینک می‌پردازیم به معرفی چندتن از اقبال شناسان ایرانی و آثارشان می‌پردازیم :

۱ - نخستین شخصیت ایرانی که جهت معرفی اقبال کتاب مختصری به فارسی درحین حیات علامه محمد اقبال تدوین و نشر ساخت ، آقای سید محمدعلی داعی الاسلام بود که بعنوان "دکتر محمد اقبال و شعر فارسی وی

در ۱۹۲۸ م در حیدر آباد دکن بچاپ رسید . برای خوانندگان جوان این امر موجب اطلاع بیشتری خواهد بود که مناسبات فرهنگی و ادبی و لسانی میان ایران و صفحات جنوبی شبه قاره بخصوص حیدرآباد دکن که تا سال ۱۹۴۸م دارای حکومت نیم مستقل دودمان آصفیه که بطور عموم به عنوان نظام حیدر آباد شناخته می‌شد، ادامه داشت . در صفحات شمالی شبه قاره پس از انقراض حکومت دودمان تیموری و استیلای انگلیسها ، رفت و آمدهای دانشمندان و ادیبان و هنرمندان ایرانی متوقف‌گردید هر چند درجنوب این مراودتها در دوره‌های قاجاریه و پهلوی، که از طریق دریائی و بنادر خلیج فارس ایرانی و بنا در مالا بار و بمبئی بمسافرت میپرداختند ، کماکان جریان داشت و در نتیجه نویسندگان و سخنوران اردو و فارسی زبان متعددی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم میلادی در حیدرآباد اقامت گزیدند و یا پیوسته به این شهر سفرمیکردند، منجمله علامه اقبال، مولانا ظفر علی خان ، شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی ، مولانا ابوالاعلی مودودی ، فانی بدایونی ، غلام قادر گرامی جالندری .

نکته جالب دیگر اینکه تا اواخر قرن نوزدهم میلادی زبان رسمی فارسی بوده وسپس اردو. البته در شبه قاره طی دورهٔ سلطه انگلیس ، زبان رسمی انگلیسی بوده است .

۲ - استاد مجتبٰی مینوی در رشته اقبال شناسی در ایران پیشقر اول و پیشگام محسوب می شود. ایشان در سال ۱۹۴۷ کتاب "اقبال لاهوری " را که بطور ضمیمه مجله یغما چاپ شد ، منتشر ساخت . وی که مدتها در اروپا اقامت داشت با آثار و افکار علامه اقبال آشنائی کافی و وافی داشت . وی علاوه بر تبحر و تسلطبزبان وادبیات فارسی با زبانهای عربی و اروپائی نیز آشنایی داشت. در منزل شخصی استاد یک کتابخانهٔ بسیار مجهز با دهها هزار کتاب وجود داشت ، که اینجانب در دهه ۴۰ شمسی کراراً از آن استفاده سرشاری می نمودم . استاد مینوی در ۱۹۷۳ م در مراسم سدهٔ دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب در لاهور حضور داشتند و منظومه علامه اقبال " از خواب

گران، خواب گران، خواب گران خیز، از خواب گران خیزا " را در یکی از جلسات عمومی کنگره خاور شناسی بین المللی که بهمین مناسبت تشکیل یافته بود ، باچنان شور و حال و کیفیت درونی و برونی و باآهنگ پرُ طنطنه قرائت کردند که حضار ذیحس و ذی علاقه را بوجد آورد . بی مناسبت نیست متذکر گردم که اثراستاد مینوی بضمیمه مجله یغما منتشرگردید که یکی از دو مجله‌های ادبی ممتاز و برجسته آن دوره بشمار می رفت. ازینکه مقاله‌هائی که معمولاً در مجله‌های ادبی منتشر می شود از ده دوازده صفحه بیش نیست و استاد مینوی مشروحاً زندگانی،آثار و افکار اقبال را موردبحث قرار داده بود ، صلاح دانستند که بصورت کتاب مجزا و مستقلاً منتشر و با خود مجله توزیع شود . البته بعدها چندین دفعه تجدید چاپ شد .

۳ - دکتر محمد تقی مقتدری بعضویت هئیت فرهنگی ایرانی در ۱۳۲۶ ش از شبه قاره دیدن کرد و پس از مراجعت به ایران به تدوین و انتشار کتاب مختصری بعنوان : اقبال متفکر و شاعر اسلام اقدام نمود که حاوی نُه فصل بدین شرح می‌باشد . ۱ - تعظیم به یک روح بزرگ و جاوید ۲ - دسته گلی برتربت اقبال ۳ - زندگی اقبال ۴ - مرگ اقبال ۵ - پاکستان و اقبال ۶ - فرزندان اقبال ۷- آرامگاه اقبال ۸ - آثار اقبال ۹ - روش شاعری اقبال.

در دهه ۱۹۵۰ میلادی پس از پایان مأموریت دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی و آقای حسین علی پسیان، دکتر محمد تقی مقتدری سمت رایزنی فرهنگی ایران را عهده دار بود و در ترویج مناسبات فرهنگی میان دو کشور برادر اسلامی سهم شایانی داشت . دکتر مقتدری بعدها چند اثر دیگری راجع به اقبال تألیف نمود که شامل «روش تصوف اقبال» ، «اتفاق مسلمانان از نظر اقبال» و «زندگی علامه اقبال» می‌باشند .

۴ - استاد سید غلام رضا سعیدی در سال ۱۳۳۸ ش (۱۹۵۹ م) کتابی مستقل بعنوان اقبال شناسی : هنر و اندیشه محمد اقبال تألیف و منتشر ساخت . وی اثر خود را به انجمن های اسلامی دانشجویان ایران و سازمان جوانان مسلمانان پاکستان اهداء نمود . می توان گفت که استاد سعیدی که دارای افکار ویژه

اتحاد اسلامی بوده‌اند با نشر این کتاب افکار اسلامی علامه اقبال را جهت بیداری جوانان ایرانی بکار بردند. بی مناسبت نیست یاد آورشوم که تا آنزمان کتابهای محدودی در ایران در باب احوال و آثار اقبال در دسترس بود بنا بر این استاد شخصاً افکار و آثار اقبال را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. مآخذ تألیف که در اول کتاب نام برده شد بدینقرار است:

۱ - اقبال شناسی (انگلیسی) سید عبدالواحد ۲ - احیای فکر دینی در اسلام تعلیم اقبال ۳ - پیام مشرق ۴ - جاوید نامه ۵ - اسرار و رموز ۶ - فلسفه اقبال و الثقافته الاسلامیه فی الهند و الباکستان (عربی) تألیف حسن الاعظمی و الصاوی علی شحلان ۷ - مجله المسلون (عربی) چاپ دمشق.

استاد غلام رضا سعیدی با علاقه خاصی که به افکار و اشعار اقبال داشت به بررسی و معرفی و یژگیهای آثار اقبال پرداخت. می توان گفت که تا آنزمان این جامع ترین کتابی بود که راجع به اقبال شناسی منتشریافته بود. چند سال پیش یکی از تالیفات استاد سعیدی در رشته سیرت حضرت ختمی مرتبت صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم برنده اولین جایزه پاکستان گردید و قرار بود استاد ارجمند جهت دریافت جایزه بدست ریاست جمهوری اسلامی پاکستان به اسلام آباد مسافرت کنند، اما بعلت کسالت نتوانستند شخصاً این جایزه را دریافت نمایند. سایر تألیفات استاد سعیدی در زمینه اقبال شناسی شامل ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال و اندیشه های اقبال میباشند. قبلاً استاد سعیدی ترجمه فارسی شرح احوال قائداعظم بعنوان " موسس پاکستان»، تالیف هکتور نولیتورا منتشر نموده بود.

۵ - آقای احمد سروش سخنور پرشور خدمت‌بزرگی که درصحنه اقبال شناسی انجام داد، تدوین کلیات فارسی علامه اقبال و انتشار آن در تهران بوده است. باید دانست که تا آنزمان (۶۷-۱۹۶۶ م) مجموعه های شعری فارسی و حتی اردوی علامه، درخود پاکستان بطور جداگانه تجدید چاپ می شد. آقای احمد سروش نه فقط این ابتکار را بخرج داد بلکه یک مقدمه مفصل و جامعی نیز به کلیات مولانا، اقبال افزود که در آن نه فقط سهم افکار اقبال در

نهضت آزادی خواهی شبه قاره بخصوص پاکستان مورد بررسی قرار گرفت ، علاوه بر آن چگونگی تأسیس حزب مسلمانان شبه قاره که برهبری مشار الیه به تشکیل و تأسیس پاکستان منتج گردید ، بطور مدلل شرح داده است . آقای احمد سروش که وابسته به سازمان رادیو بوده باپخش گفتار های رادیوئی نیز در شناساندن اقبال و ترویج افکار اسلامی وی کمک شایانی میکرد .

باید دانست قبل از انتشار کلیات فارسی اقبال در ایران ، مجموعه های شعری اقبال چاپ پاکستان کمتر در اختیار دانشمندان و اقبال دوستان قرار داشت . درکتابهائی که در باب احوال و آثار اقبال در ایران چاپ شده بود فقط منتخبات موضوعی می‌توانست جای بگیرد . در نتیجه نیاز مبرمی وجود داشت که یکی از دانشمندان ایرانی پیشقدم بشود و این خدمت علمی را انجام دهد . خوانندگان مسن ایرانی امکان دارد که آقای احمد سروش را شخصاً بشناسند ، اما برای خوانندگان جوانتر مخصوصاً در پاکستان و سایر کشورهای فارسی خوان باید بگویم که بنده ده هابار در جلسات علمی و ادبی و فرهنگی این مرد درویش صفت را ملاقات کرده ، و وی را در وضع خاص عارفانه باموهای پریشان ، پوشاک ساده و بوضعی مستغرق میدید بی دلیل نیست که مرحوم دکتر عرفانی درکتاب " اقبال ایران " بقول احمد سروش نوشت که اقبال دروی حلول کرده است . بقول امیر خسرو :

من توشدم تومن شدی من تن شدم توجان شدی

تاکس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری

احمد سروش ، خوشبختانه توانست کلیات اقبال را در تهران برئیس جمهوری وقت پاکستان شخصاً تقدیم کند و بعداً نامه تقدیر آمیز از طرف مشارالیه دریافت نماید . اما متاسفانه آرزوی دیرینهٔ او جهت زیارت آرامگاه اقبال در لاهور و دیداری از پاکستان برآورده نشد . مسئولین و گردانندگان چنین برنامه های مبادلات فرهنگی وظیفه خطیری بعهده دارند که حق کسانی در این زمینه ضائع نگردد . نیک بخاطر دارم آقای استاد مینوی که کراراً بخارج سفر کرده بود اما تا در دهه ۱۹۶۰ م بپاکستان سفرنکرده و اشتیاق

ویژه‌ای جهت چنین مسافرتی داشت ؛ موقعیکه در کنگره خاورشناسان جهانی بمناسبت سدهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه‌پنجاب دربهار۱۹۷۳م دعوت وحضور یافت،درسخنرانی خود با جنب وجوش خاصی‌ازاین فرصت استقبال نموده اظهار داشت "شهر لاهور را که در کمال فصل بهار مشاهده کرده‌ام این خاطره را در مخیله من تا زنده‌ام برای همیشه حفظ خواهم کرد"

۷،۶ - خوشبختانه مدتی پس از انتشار کلیات فارسی ، دو اثر منثور انگلیسی اقبال توسط ۲ تن از نویسندگان و مترجمان متبحر ایرانی ، بفارسی ، برگردان و منتشر گردید . آقای احمد آرام کتاب *Reconstrucrion of Religious Thought in Islam* را که مشتمل بر خطبات علامه اقبال در مدراس و حیدرآباد می‌باشد، بعنوان احیای فکر دینی در اسلام و دکتر امیر حسین آریانپور رساله دکتری علامه اقبال *Development of Metaphysics in Persia* را بعنوان سیر فلسفه در ایران بفارسی ترجمه کرده ،منتشر نمودند . هر دو کتاب تقریباً همزمان در سال ۱۹۶۷ م در تهران چاپ و از آن سال بیعد کراراً هر دو کتاب تجدید چاپ گردیده که از این امر می توان باستقبال شایانی که خوانندگان ایرانی از آثار اقبال بعمل آورده اند ، پی برد .

۸ - آقای فخر الدین حجازی دانشمند محترم کتاب سرود اقبال را که دارای مباحثی پیرامون احوال وافکار اقبال باانتخاب کلام وی (ص ۲۴۰) در سال ۱۹۷۵ م منتشر نمود و خدمتی شایسته در ترویج اطلاعات جامع تری در زمینه اقبال شناسی انجام داد[1].

۹ - در همین اثناء کتاب ارزشمندی بعنوان مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان اثر پژوهشی و تحقیقی حضرت آیت الله سید علی خامنه ای در تیر ماه ۱۳۴۷ هـ.ش چاپ و در دسترس عموم قرار گرفت . در مباحث جامع این کتاب فصلی مستقل تحت عنوان " نخستین نغمه پاکستان " پیرامون شخص علامه اقبال و نقش وی در تأسیس مملکت اسلامی پاکستان ، اختصاص یافته

---

۱. از اینکه مشخصات کتابها در متن مقاله منعکس گردیده ، جهت احتراز از تکرار آن ، از دادن کتابنامه در آخر خود داری میشود .

است . اینجانب که در همان اوان در ضمن معرفی و توزیع این اثر مهم در پاکستان نقش کوچکی داشته ام ، به رأی العین تصدیق میکنم که این کتاب در رفع سوء تفاهمهایی که راجع به مسلمانان شبه قاره در نهضت آزادی خواهی بویژه هدف تشکیل و تأسیس پاکستان ، وجود داشت و برخی از مردم گمان میکردند که این خواسته مسلمانان شبه قاره نبود بلکه بنابه خط مشی تفرقه بینداز و حکومت کن ، انگلیس ، پاکستان بمنصهٔ ظهور رسیده است ، کمکهای شایانی کرد . حضرت خامنه ای ، نقش علامه اقبال را در ارائه ایدهٔ تاسیس پاکستان تا رهبری های شایسته‌ای که از ۱۹۳۰ م ببعد که در اجلاسیهٔ اله آباد بریاست حزب مسلمانان برگزیده شده بود ، در این فصل مشخص نموده‌اند . درپایان فصل فوق حضرت آیت الله خامنه ای ابراز فرموده :

"بنابراین پیشاهنگ و مبشر پاکستان محمد اقبال است و امروز بعنوان بنیانگذار دولت اسلامی جدید از او نامبرده می شود و بیگمان تا روزی که نام پاکستان در تاریخ بشریت باقی و موجود است ، نام اقبال نیز همردیف و برابر با آن یاد خواهد شد . "

۱۳،۱۰ - کتابهای ارزشمند دیگری که در اواخر دهه ۱۳۴۰ هـ ش یا اوائل دهه ۱۳۵۰ توسط دانشمندان و اساتید دانشگاه های ایرانی تألیف و منتشر گردید شامل سرود اسلامی اقبال از سید محمد علی صغیر، دانای راز از دکتر احمد احمدی سرجندی ،یک چمن گل از دکتر غلام حسین صالحی وکتاب محمد اقبال از دکتر فضل الله رضا که توسط انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان در تهران منتشر گردید . دکتر سرجندی درکتاب خود پیرامون احوال و افکار اقبال مباحث مفصلی بمیان آوردند و سپس منتخباتی از کلام اقبال را شامل نموده اند در حالیکه دکتر غلام حسین صالحی بانقد اشعار و ارائه افکار به اضافه انتخاب کلام وی ، مبادرت ورزیده‌اند .

۱۵،۱۴ - از اواسط دهه ۱۳۵۰ ببعد طی چند سال ، چند اثر دیگر مهم در زمینه اقبال شناسی نگاشته شد که شامل دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز از دکتر محمد علی اسلامی ندوشن و آثار متعدد شهید دکتر علی شریعتی که

اغلب روز های جمعه در حسینیه ارشاد طی جلساتی افکار اسلام شناسانه خویش را عنوان میکرد،در ضمن آن از اشعار و افکار علامه‌اقبال استفادهٔ شایانی میکرد. آثار دکتر شریعتی که مستقیماً بموضوع اقبال متعلق میباشد ، عبارتند از : ۱ - ما و اقبال ، ۲ - نامه ای در دفاع از اقبال ۳ - علامه اقبال معمار عظیم تفکر اسلامی . دکتر علی شریعتی در سایر آثار خود نیز از افکار علمی و اسلامی اقبال تجلیل و ستایش نموده . در دوره خفقان آور استکبار ، دکتر علی شریعتی توانست شعر و افکار اقبال را وسیله ابلاغ و تبلیغ نظرات بلند اسلامی ، مبنی بر اینکه اسلام نه فقط راهنمائی های مذهبی مینماید ، بلکه نظام کامل حیات انفرادی و اجتماعی منجمله امور سیاسی و اقتصادی بوده نیک بکار برده است .

انقلاب اسلامی ایران ، موهبتی بزرگ که آرزو های ملت مسلمان پاکستان ، پیش بینی علامه اقبال و تمنیات اسلامیان سراسر جهان را برآورده ساخته ، بدون تردید ، در تحبیب و تعمیم افکار اجتماعی و اسلامی اقبال در ایران تأثیر بسزائی داشته است . اقبالی که تهران را بصورت ژنوی شرق میخواست ببیند ، تا اینکه سرنوشت کره ارض تغییر باید . متفکری که از روزن دیوار زندان دیده بود که مردی که زنجیر غلامان بشکند ، خواهد رسید . رهبر عالی‌قدرانقلاب‌امام خمینی «ره» و ولایت فقیه و رهبر کنونی به افکار وایده‌الهای علامه اقبال توجه کافی داشتند و مروج نظام اجتماعی میباشند که چارچوب اساسی آنرا علامه اقبال نشان داده بود .

براثر توجهی که در هفده هجده ساله اخیر به شخص و افکار علامه اقبال در ایران اسلامی صورت میگیرد آثار متعددی بصورت کتاب و کتابچه در این مدت منتشر گردید . تعدادی مقاله های نغز در مجله ها و مطبوعات ایرانی در زمینه اقبال شناسی در سالهای اخیر منتشر گردیده که بحث پیرامون آنها از این مقال خارج است . اما کنگره های ویژهٔ اقبال شناسی که درسالهای اخیر درایران ترتیب‌یافته که‌ارزش علمی‌آن شایان تقدیربوده‌است. سخنرانی چند ساعته رهبر عالیقدر حضرت آیت الله سید علی خامنه ای که متن آن به

فارسی و ترجمه آن به اردو انتشار یافته ، از شاهکاری های تجزیه و تحلیل دقیق افکار اقبال در قرن حاضر بشمار میرود .
۱۶ - آقای عبدالرفیع حقیقت کتابی بعنوان اقبال شرق (ص ۲۰۸) در ۱۹۸۱ منتشر ساخت .

ب :مجموعه مقالات / ویژه نامهٔ مجلات
۱-مجله محیط به مدیریت سید محمدمحیط طباطبائی،(شماره ویژه)۱۳۲۴
۲ - مقالات کنگره بزرگداشت علامه اقبال ۱۹۷۰م، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۹۷۳ م، ص ۱۹۰ ،دارای ۸ مقاله - یک مقاله مفصل از دکتر علی شریعتی است .
۳ - مجله هنر و مردم، شماره ۲، سال ۱۹۷۷، ویژه نامه تماماً به اقبال اختصاص یافته است .
۴ - مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی ، شماره پائیز، ۱۳۵۶ هـ ش/ ۱۹۷۷ م، ۵ مقاله درباره اقبال دارد .

ج : سایر آثار اقبال شناسی به فارسی
در این قسمت از مقاله در نظر داریم برخی از آثار اقبال شناسی راکه توسط شخصیتهای غیر ایرانی در ایران چاپ و منتشر و یا توسط ایرانیها و پاکستانیها در پاکستان به فارسی انتشار یافته ، برشمریم .
۱ - رومی عصر . امتیاز این کتاب را از چند حیث میتوان مقیاس نمود . زمانیکه دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی این کتاب را در سال ۱۹۵۲ در تهران بچاپ رسانید فقط دو کتاب مختصر یکی اقبال لاهوری، ۷۵ صفحه ای و دومی اقبال متفکر و شاعر اسلام، ۹۷ صفحه ای. هر دو چاپ ۱۹۴۷ م در دسترس ایرانیان قرار داشت در حالیکه رومی عصر، در ۳۰۴ صفحه و حاوی احوال و آثار و افکار اقبال بوده است . ثانیاً نظرات تعدادی از شخصیتها و رجال ایرانی که شاید نتوانستند آثار و مقاله های مفصلی پیرامون شعر و فلسفه اقبال از خود باقی بگذارند ، در این کتاب منعکس گردیده است . ثالثاً عنوان کتاب را

بصورت جالبی رومی عصر قرار داده ، کلیه محافل ادبی بویژه مولوی شناسان و مولوی دوستان را به شعر و فکر اقبال جلب نموده است .

۲ - علامه اقبال . بمناسبت سده تولد علامه محمد اقبال مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اثر دانشمند شهیر پاکستانی احمد ندیم قاسمی راکه اینجانب آنرا به فارسی برگردانده بود ، در سال ۱۹۷۷ م منتشرنمود . در این کتاب احوال و آثار و افکار اقبال به اختصار توضیح گردیده و وزارت فرهنگ دولت پاکستان ناشر این کتاب بوده است .

۳ -فلسفه آموزشی اقبال لاهوری. تالیف غلام‌السیدین -درباب فلسفه اموزشی اقبال به زبان اردو در شبه قاره چندین کتاب و دهها مقاله چاپ و منتشر گردیده‌اند اما بفارسی ترجمه کتاب فوق که توسط عزیزالدین عثمانی انجام گرفته در تهران در ۶۳ هـ ش (ص ۱۴۴) تنها اثری است که در این موضوع منتشر گردیده است.

۴ - جاویدان اقبال . دکتر جاوید اقبال اثری ارزشمند بعنوان زنده رود ، در زمینه اقبال شناسی تألیف نموده که خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری به فارسی ترجمه نموده و اکادمی اقبال مجلد اول آنرا(ص۲۲ ۴۸۸+)در ۱۹۸۴ و مجلد دوم آن را (ص ۲۰ + ۵۰۷) در ۱۹۸۵ و مجلد سوم و چهارم را طی سالهای اخیر درلاهور چاپ و منتشر نموده است .

۵ - اقبال در راه مولوی . دکتر سید محمد اکرم اکرام که پیرامون احوال و آثار و افکار اقبال رساله تحقیقی به دانشگاه تهران تسلیم نموده بود مبنای کتاب فوق قرار داده و نخست خانه فرهنگ ایران در لاهور، ۱۹۷۰ م و پس اکادمی اقبال لاهور، ۱۹۸۳ م (ص ۲۰۸) آن را چاپ و منتشر ساخته است .

۶ - اقبال و دیگر شعرای فارسی زبان. دکتر محمد ریاض که یکی از معلمان و نویسندگان و اقبال شناسان بنام پاکستان بشمار میرفت و چند سال پیش بدرودحیات گفت، در سال ۱۹۷۷ م این کتاب را تألیف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آنرا بطبع رسانید .

۷ - اقبالنامه ،دکتر محمد حسین تسبیحی ، دانشمند ایرانی که از بیست و پنج سال اخیر مدیریت کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد ، بعهده دارد را کتابهای متعددی در زمینه ادبی ، کتاب شناسی و
پاکستان شناسی تدوین و تالیف نموده که یکی از آنها کتاب اقبالنامه میباشد
۱۳۷۲ هـ ش ۱۹۹۳/ م (ص ۱۲۰)
۸ - فکر اقبال ، دکتر محمد تقی مقتدری، کراچی ۱۹۵۴، ص ۹۱، عنوانها
درس سخت کوشی اقبال ، اقبال و اتحاد جهان اسلام
۹ - توصیه های اتحاد مسلمانان و مناقب بدیع اهلیت رسول در اشعار اقبال ، دکتر
محمد ریاض، اسلام آباد، ۱۹۸۳م، ص ۱۲۵.
اداره مطبوعات وزارت ارشاد فدرال پاکستان از ۱۹۵۲ م مجله هلال ر
نخست بصورت فصلنامه و بعدها ماهیانه تا بیست سال منتشر نمود. از سال
۱۹۷۳م همین مجله بنام پاکستان مصور تا پانزده سال بعد ادامه انتشار می‌داد
در این مدت دهها ویژه نامه و کتاب و کتابچه بطور مستقل از طرف اداره مجل
«هلال» و اداره مجله"پاکستان مصور"به فارسی انتشار یافته است که یکی ا
آنها همین کتاب میباشد . بنده بالغ بر دوزاده سال (۱۹۸۳-۱۹۷۱م
سردبیری و مدیریت هر دو مجله را بعهده داشته ام .

د - سخنوران ممتاز اقبال دوست ایرانی :

اینک تذکری از چندتن از سخنوران ممتاز ایرانی که در دهه های او
پس از درگذشت اقبال به شعر و فلسفه و نظرات وی پی برده به تقدیر
تحسین وی پرداخته اند . ملک الشعراء محمد تقی بهار حتی پیش از استقلا
پاکستان در قصیده ای از اقبال بطوری تمجید وستایش نموده بود که نظیر
راکمتر در ادبیات معاصر برمی خوریم :

عصر حاضر خاصه اقبال گشت　　واحدی کز صد هزاران برگذش

باز در قصیده ای بعنوان " درود بپاکستان " ملک الشعراء در سـ
۱۹۵۰م به اقبال بدین طریق مورد ستایش قرار داده:

درود باد به روح مطّهر اقبال　　که بود حکمتش آموزگار پاکـ
هزار بادهٔ ناخورده ، وعده داد که هست　　از آن یکیش می بی خمار پاکـ

صادق سرمد از سال ۱۹۵۰ م الی ۱۹۵۹ م همه ساله در مراسم ا

بال در ۲۱ آوریل قصیدهٔ تازه ای جهت تجلیل اقبال می سرود و بایک علاقه دلبستگی خاصی آنرا قرائت میکرد . اگرچه کلیه قصائدوی دارای مضامین یع و رفیع می باشد امانخستین قصیده‌که‌درجلسه‌ای بریاست ملک الشعراء هار ، صادق سرمد قرائت نموده بود با مطلع زیر معروفیت ویژه ای داشته ست :

ـرچــه مــرد بــمیردبگردش مـه وســال
نــمرده است ونــمیرد مــحمداقبــال

ید صادق سرمد دربیتی قائداعظم و اقبال ، سهم هردو را در نهضت استقلال تأسیس کشور اسلامی چقدر جالب بیان کرده است :

تبــال کشت بــذر و جنــاحش فشــاندآب
اقبــال کشت تــخم و جنــاحش ثــمر گــرفت

بدون تردید طی ۵۹ سال اخیر که از درگذشت عـلامه مـحمد اقبـال میگذرد صدها سخنوران چیره دست ایرانی قصاید غرائی پیرامـون فکـر و فلسفه اقبال سروده اند و از شاعر متفکر تمجیدی شایان بعمل آورده انـد بمنظور احتراز از اطاله کلام تنهـا بـاسم بـردن چـنین شخصیتهـا مبـادرت میورزیم: دکتر رضازاده شفق،دکتر ناظرزاده کرمانی ، حبیب یغمائی ، کاظم رجوی ، فریدون توللی ، احد سروش ، سیمین بهبهانی ، امیری فیروزکوهی ، استاد فرات،محمد علی ناصح ، حسین ذکائی بیضائی ، حسین کوهی کرمانی، حسین عاطف ، گلچین معانی ، دکتر قاسم رسا، محمد حسین شهریار ، ادیب برومند وصدها سخنور ایرانـی کـه در شـعر خـود شـاعر مـتفکر اسـلام را ستوده‌اند. نگارنده از سخنورانـیکه اسـامی شـان در ایـن مقـال درج نشـده خواستار پوزش می باشد .

هـ:استادان اقبال شناس دانشگاه

دهها نفر از استادان دانشگاه های ایران علاوه بر افاده های سردرس و کلاس به شاگردان در زمینه افکار و آثار اقبال ، درضمن تدوین و تألیـف و انتشار آثار علمی و ادبی و نشرمقالات در مجله هاي ممتاز داخل و خارج

کشور از سهم برجسته اقبال تقدیر شایسته ای بعمل آورده اند و گاهی شرح احوال و منتخباتی از شعر اقبال را در مؤلفات خود گنجانده اند. برخی از اسامی استادان ارجمند که با بسیاری ازایشان اینجانب مراودهٔ ممتد داشته ، بدین شرح می‌باشند : علامه محمد قزوینی ، علامه علی اکبر دهخدا ، آقای دکتر لطف علی صورتگر ، دکتر عبدالحسین نوائی ، آقای علی اصغر حکمت ، علامه عبدالعظیم قریب ، استاد جلال الدین همائی ، استاد سعید نفیسی و...

و - جامعه روحانیون و افکار اقبال

جامعه روحانیون ایرانی طی نیم قرن اخیر بر اثر مناسبات نزدیکی که با طلاب پاکستانی و شخصیتها و رجال پاکستانی که در حین دیدار از ایران خدمتشان شرفیاب میشدند ، از آثار و افکار اقبال آگاهی وسیع تری بدست آورده ، در دروس و خطابه ها به استناد آن می پرداختند . اسامی چندتن از روحانیون برجسته در این جاثبت میگردد تا یادی از ایشان راگرامی بداریم :
حضرات آیات بروجردی ، روح الله خمینی (ره)،کاشانی(ره)، حائری(ره)، بهبهانی (ره)، طالقانی (ره)، و...

چنانکه قبلاً تذکر رفته است پس از انقلاب اسلامی توجهات بیشتری به ترویج افکار اسلامی اقبال معطوف گردید. حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای رهبر عالیقدرکه بحق یکی از ممتاز ترین اقبال شناسان جهان کنونی و معاصر میباشند ، غیر از تمجید و تقدیر از نقش اقبال در مؤلفات خود ، موقعیکه ده سال پیش بعنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران از پاکستان دیدن کردند ، در هر یک از خطابه های رسمی در اسلام آباد و لاهور ، از مقام اقبال تجلیل بیسابقه ای بعمل آوردند ، اینجانب که درشرف رکاب شان حضور داشته ام بتبحر علمی و تجلیل و تجزیه شان مشعوف میشدم .

همچنین چند سال قبل حضرت حجة الاسلام سید محمد خاتمی ، رئیس جمهوری اسلامی منتخب ایران، که بعنوان وزیر محترم ارشاد اسلامی دولت جمهوری اسلامی ایران از پاکستان دیدن کردند ، بنده افتخار همگامی و همراهی ایشان را درکلیه مراسم و مذاکرات رسمی که در اسلام آباد و لاهور

انجام شد ، داشته ام ، زیرا برگردان مذاکرات و نطق های هم منصب مشارالیه رسماً به اینجانب واگذار بوده است . در تبادل نظر هائی که بامعظم له دست داد ، بنده متوجه شدم که ایشان چه علاقه عمیقی به شخص علامه اقبال و افکار بدیع وی که موجب بیداری ملت مسلمان گردیده ، داشته اند . تردیدی ندارم که در طی دورهٔ ریاست جمهوری حجة الاسلام خاتمی زمینه اقبال شناسی در ایران توسعه بیشتری پیدا خواهد کرد . انشاءاللّه .

ز - رجال و شخصیتهای ایرانی اقبال دوست

چنانچه صفحات تاریخ معاصر را ورق بزنیم ، می بینیم که نخستین تماس با شخصیت ایرانی در سطح عالی ، علامه محمد اقبال در گردهم آیی مؤتمر عالم اسلامی در فلسطین با سید ضیاءالدین داشته اند این کنفرانس در سال ۱۹۳۳ باشرکت شخصیتهای برجسته مسلمان از کشور های مختلف بریاست سید امین الحسنی مفتی اعظم فلسطین تشکیل گردیده بود . دکتر محمد مصدق بمناسبت سالروز اقبال ، پیغام ویژه ای میفرستاد بلکه دستور پخش سخنرانیهای ایراد شده توسط رادیو ایران صادر می نمود . یکی از التفاتهای فوق العاده که مرحوم دکتر مصدق از خود نشان می داد ، استدعای شخصیتهای پاکستانی راکه بعضی از آنان اقبال شناس هم می بودند ، با وجود کسالت ممتد بحضور می‌پذیرفت . همچنین آقایان دکتر علی اکبر سیاسی ، دکتر عیسی صدیق و دیگران به نحوی از انحاء در ترویج افکار اسلامی اقبال کمکهایی نموده اند .

ح - نویسندگان و مدیران جراید ایرانی و اقبال شناسی

صدها نفر نویسنده ایرانی در صحنه اقبال شناسی از طرق مختلف تأثیر بسزائی از خود باقی گذاشته اند که برشمردن اسامی همه شان در این مختصر از حیطه امکان خارج است، بنا بر این فقط تذکری از چند نفر نموده، بسنده خواهیم کرد :

...الدوله میر محمد حجازی :آقای حجازی با اشتغال عدیده نویسندگی و عضویت مجلس سنا سالهای متمادی ریاست انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان را بعهده داشته اند . انجمن روابط فرهنگی ، انجمنی ادبی بنام انجمن ادبی ایران و پاکستان ، را نیز اداره میکرده که مهد پرورش افکار مودت فیما بین دو کشور بویژه ترویج فکر و اندیشه اقبال در قاطبه مردم ایران بویژه ادیبان و سخنوران و معلمان و دانشگاهیان بود. آقای دکتر ابو تراب رازانی، مدیر کل وقت وزارت فرهنگ، مدیریت انجمن را عهده دار بودند . در جلسات هفتگی آن عده قابل توجهی از افراد ذیعلاقه حضوربهم می‌رسانیدند. انجمن روابط فرهنگی ، نخست بهمت دکتر کچکینه کاظمی بانوی پزشک که در سالهای اولیه تاسیس پاکستان (۱۹۵۲م) در گردهم آیی انجمن بانوان پاکستان در لاهور شرکت نموده بود ، در خانه شخصی مشار الیها ، آغاز بکار کرده بود . آقای عبدالرحمن فرامرزی مدیر کیهان در نشر مقاله هایی پیرامون اقبال شناسی علاقمندی ویژه از خودنشان می داد . علامه عباس خلیلی مدیر اقدام ، استاد سید محمد محیط طباطبائی مدیر محیط ، آقای حبیب یغمائی مدیر یغما ، آقای دکتر وحید نیا، مدیر مجله وحید، آقای کوشش ، مدیر روزنامه کوشش ، آقای مجید معقر ، مدیر روزنامهٔ مهر ایران ، آقای علیقلی امینی مدیر روزنامه اصفهان ، علامه فضل الله شرقی مدیر روزنامه پارس شیراز و دهها مجله ها و روزنامه های ایرانی در این خیر شریک و سهیم میباشند.

انجمنهای ادبی ایران منجمله انجمن ادبی صائب ، انجمن ادبی آذربایجان ، انجمن ادبی مولوی ، انجمن ادبی ایران ، انجمن ادبی تهران ، انجمن ادبی سعدی ، انجمن ادبی حافظ ، انجمن ادبی کلبهٔ سعدی بنوبهٔ خود در ترویج افکار اقبال نقشی موثر داشته اندزیرا اغلب اعضای این انجمنها در انجمن ادبی ایران و پاکستان شعر تازه و نوینی که راجع به اقبال یا در باب مناسبات مودت فیمابین دو ملت که می سرودند التزاماً در انجمنهای مزبور نیز قرائت میکردند . برای اطلاع خوانندگان غیر ایرانی و یا ایران نرفته باید متذکر گردم که هفته‌ای هفت روز بعد از غروب حداقل یکی از انجمنها مرتباً

در محل انجمن که اغلب منزل مسکونی رئیس انجمن می‌بود تشکیل می‌شد. یکی از عوامل تشویق سخنوران عضو انجمنهای ادبی حضور برخی از شخصیتهای پاکستانی بود. مرحوم دکتر عرفانی،مرحوم دکتر شهریار و خودبنده کرارا در این جلسات شرکت نموده منتخباتی از شعر اقبال و سایر فارسی سرایان شبه قاره را عرضه نموده، همدلی و همزبانی خود را به دوستان ایرانی ابلاغ و تبلیغ می نمودیم.

ط- هنرمندان ایرانی و شعر اقبال

هنرمندان بنام مینیاتور ایرانی نیم قرن اخیر منجمله مصور الملک ، استاد حسین بهزاد و استاد علی کریمی برخی از اشعار اقبال را با هنر مینیاتور بصورت نقاشی‌های جالب توضیح نمودند که دربرخی ازکتابهای‌اقبال شناسی در روی جلد و یا در صفحات داخلی چاپ و منتشر گردیده که رومی و اقبال معروفترین آن میباشد . خواننده های رادیو تلویزیون ایران نیز شعر اقبال را با آهنگ در سالهای مختلف در برنامه های هنری پخش می‌نموده اند .

ی - نمایندگان فرهنگی ایران در پاکستان و مطالعات اقبال

دولت ایران نخستین سفیرکبیر را در حین حیات قائداعظم معرفی و اعزام نموده بود و در مراسم تقدیم استوار نامه ، قائداعظم از علایق عمیق دینی و فرهنگی و اجتماعی میان دوکشور سخن گفته بود . در همان سال اولین هئیت مطبوعاتی ایرانی سه نفره که دو تن از آنان آقایان ملکی و فرامرزی بودند ، از پاکستان دیدن کرد و قائداعظم باوصف کسالتی که داشتند ، این هئیت مطبوعاتی را بحضور پذیرفتند . نخستین نخست وزیر پاکستان آقای لیاقت علی خان در مدت سه سال و نیم پس از درگذشت قائداعظم ، مملکت اسلامی پاکستان را راساً اداره کرد ، در ۱۹۴۹م از اولین کشور اسلامی که رسماً دیدن کرد ، ایران بود .

دراین اثنای مناسبات برادرانه میان دوکشور بود که دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی بعنوان نخستین رایزن فرهنگی ایران در ۱۹۵۰ به کراچی اعزام

شد . در مأموریت در پاکستان آقای فریدنی نه فقط در ایجاد نخستین خانه فرهنگ در پاکستان توفیق یافت بلکه بمدت یکسال واندی مدیریت افتخاری مجله هلال که از طرف دولت پاکستان در سال ۱۹۵۲م آغاز به انتشار کرد بعهده داشت . آقای حسین علی پسیان ، آقای دکتر محمد تقی مقتدری آقای مظاهری ، آقای دکتر محمد جعفر محجوب و آقایان دیگر خدماتی ارزنده در تحکیم مناسبات فرهنگی میان دو ملت بویژه ترویج و اشاعه افکار اسلامی اقبال نمودند . درسالهای پس از انقلاب اسلامی نیز سهم آقایان حاج سید جوادی و علی ذوعلم بسیار چشمگیر می باشد. یکی از عوامل تشیید مناسبات علمی و ادبی و فرهنگی میان دو کشور تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان می باشد که طی ربع قرن اخیر استادان و معلمان بنام ایرانی منجمله آقایان علی اکبر جعفری ، اکبر ثبوت ، دکتر رضا شعبانی و سایرین و هم اکنون سرپرستی آن بعهده آقای علی ذوعلم و معاونت آن با آقای دکتر محمد مهدی توسلی می‌باشد . علاوه برانتشار کتابهای متعددی ، مرکز تحقیقات مجله دانش را بصورت فصلی و بطور مرتبی منتشر می‌کند که در ترویج افکار اسلامی اقبال نقش مهمی را ایفاء می‌کنند .

اقبال شناسی در ایران بهمت ایرانیان اسلام شناس از قاطبه مختلف مردم ، همواره در حال ترویج و اشاعه میباشد . مایه خوشوقتی است که درمتون دروس موسسات آموزشی ایران نیز منتخباتی از آثار و اشعار اقبال گنجانده شده ، انشاءالله در سالهای آتی ، همفکری ها و همگامی های میان دو ملت در سایهٔ تعلیمات اسلامی تشیید و تحکیم بیشتر خواهد یافت «آمین»

*****

سید افسر علیشاه
خانه فرهنگ ج.ا.ایران - راولپندی

پاکستان در فرهنگ و ادب فارسی

ایران وپاکستان از دیرباز دارای روابط ناگسستنی دینی و فرهنگی و تاریخی بوده اند. این دو کشور در مسرت و اندوه یک دیگر همواره شریک بوده ، و در حصول اهداف مشترک و سیطره برخطرات مجتمع با یکدیگر همگام و سهیم بوده اند. تقارن پیروزی تمسک به ایده آل اسلامی در هر دو کشور انسجام روابط نوین روحانی را مبرهن می نماید و این حقیقت تحقق می یابد که حوادث خارجی یا داخلی روابط دو جانبه بین دو کشور اسلامی را کما کان مصون نگاه می دارد و نمی تواند به آنها لطمه ای وارد سازد. در واقع همکاری و انسجام موجود بین دو کشور برادر همواره رو به افزایش بوده است. بقول شاعر

پاک و ایران هر دو میراث نیاکان را ضمین — حفظ آثار بزرگان شیوهٔ مردان ما
هست فرهنگ و هنر بین دو ملت مشترک — پُر از گل های هنر هر گلشن خندان ما

رهبر کبیر و موسس انقلاب اسلامی ایران در پاسخ پیام تهنیت ریاست جمهوری اسلامی پاکستان بمناسبت پیروزی انقلاب اسلامی ایران درین مورد چنین اظهار داشتند :

«توجه و احساساتی که ملت برادر پاکستان از آغاز مبارزات ما نسبت به انقلاب اسلامی ایران از خودنشان داد ، مورد نهایت قدردانی ملت ایران است، و همه ما از احساسات برادرانه ملت عزیز پاکستان که بصورت نشر

مقالات، اخبار در مطبوعات درباره نهضت اسلامی ما و نیز بصورت مظاهرات برای پشتیبانی از ما و ارسال تلگرام و نامه ها و یا بصورت دیگر متجلی گردید تشکر می کنیم.»

(امام خمینی قدس سره در پاسخ پیام تهنیت ریاست جمهوری اسلامی پاکستان)

علائق برادرانه و همبستگی های سنتی بین دو کشور، که بطور کامل واقف به اسلام می باشند، همراه با ریشه های عمیق مذهبی ، تاریخی و فرهنگی از قرن‌ها وجود دارد. بویژه علایق مشترک فرهنگی بین دو کشور برادر و هم مذهب ، هم کیش و هم سایه نمونه بارزی را جلوه می دهد. برای توسعه روابط دو جانبه در زمینه های علمی ، فرهنگی و ادبی ، راههای جدیدی گشوده شده است. هر دو کشور از مبادله تجربیات یک دیگر شور جسته و این امر دو ملت اسلامی را که قلب شان همواره برای هم آهنگی می زند، تحت پوشش در آورده است.

باالهام از درس های اسلام که هر دو کشور ایران و پاکستان و اتحاد بین دو ملت مرهون آن می باشند، هر دو کشور بیش از پیش تلاش می نمایند تا پیوندهای دوستانه و برادرانه خود را استحکام بیشتری بخشند. با توجه به روابط بین دو کشور همانطوریکه دانشمندان پاکستان از جمله دکتر محمد اقبال لاهوری فرهنگ غنی ایران را بوسیله شعر و فکر خود به جهانیان روشناس می کند، اساتید ، دانشمندان و علمای جمهوری اسلامی ایران از جمله مقام رهبری حضرت آیت الله خامنه ای در خطبات خود و در تالیف‌های خود نسبت به پاکستان در فرهنگ وادب ایران - مقام والا به این میهن می بخشد . نظرات ، تفکرات ، اظهارات و انتشارات آنها درین ارتباط عبارتند:

مقام معظم رهبری واقبال شناسی :

حضرت آیة الله خامنه ای دام ظله نه تنها امروز ، بلکه از زمان ریاست جمهوری و حتی قبل از انقلاب اسلامی بوسیله کتاب خود که به عنوان

«نهضت آزادی مسلمانان هند» در سال [1] ۱۹۶۸ به چاپ رسیده بود، از مبارزات مسلمانان شبه قاره برای آزادی از سلطه خارجی قدردانی نموده رهبریت محمد علی جناح موسس پاکستان پیرامون یک پارچگی مسلمانان را، که خواستار سرزمین مجزای اسلامی بودند ، مورد تجلیل قرار داده است.

مقام معظم رهبری به عنوان ریاست جمهوری اسلامی ایران در ماه ژانویه سال ۱۹۸۶ از پاکستان دیدن کردند. سفر ایشان به پاکستان واقعه ای سازنده در پیشبرد روابط دوستانه بین دو کشور بوده و چهار چوب مستحکمی را برای توسعه فرهنگ و ادب بوجود آورده است. می توان گفت که روابط فرهنگی بین دو کشور که از هزارها سال بین مردم دو کشور وجود داشت، بوسیلهٔ سفر جناب آقای خامنه ای به پاکستان مورد تحکیم مجدد قرار گرفت. مردم و دولت پاکستان اعتقاد دارند که سرنوشت پاکستان و ایران بهم پیوسته و از هیچ کوششی برای توسعهٔ فرهنگ و ادب بین دو کشور فروگذار نخواهند نمود. جهت توسعه روابط فرهنگی دو جانبه در پی همین سفر ، جناب آقای دکتر محمد خاتمی رئیس جمهور کنونی، که آن زمان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود ، نیز از پاکستان دیدن نمود و در زمینه تفاهم و تبادل فرهنگ و علایق مشترک فرهنگی و ادبی گام های مثبتی برداشت.

همانطوریکه در بالا ذکر گردید، به پاکستان بوسیله دانشمندان و علمای جمهوری اسلامی ایران در فرهنگ و ادب ایران امتیازات اهداء گردید. این ثمره مرهون تلاش های فرهنگی ایرانیان و علاقه مندی نسبت به پاکستان شناسی و اقبال شناسی می باشد. یعنی پاکستان نه تنها برای اینکه کشور اسلامی است ، در ایران از محبوبیت برخوردار است، بلکه بخاطر فرهنگ و ادب نیز از شهرت خاصی برخوردار می باشد.

اتحاد اهل ایمان فتح را روشن نشان   ای خوشا بیدار گشته مسلم از خواب گران

اگرچه شاعر دربارهٔ ظهور اتحاد اسلامی می گوید ، ولی نسبت به فرهنگ مشترک چنین سروده است.

۱. خامنه ای،سید علی،نهضت آزادی مسلمانان هند، امیرکبیر، تهران : سال ۱۳۴۷.

بنده شخصاً عشق برادران ایرانی را نسبت به شعر و معنای کلام اقبال در مجالس ادبی احساس کرده ام و به این نتیجه رسیده‌ام که نسبت به مسلمانان شبه‌قاره، ایرانی ها شوق بی حدی به اقبال دارند. والاترین مقام، حضرت آیت الله خامنه ای که حافظ اقبالیات می باشد، بمناسبت جشن روزتولد حضرت علامه محمد اقبال در دانشگاه تهران در نطق ۳ ساعتی خود که فی البدیهه و شفاهاً ایراد گردید، این عشق و علاقه وافر را به اثبات رساند؛ گویی در واقع حافظ شعر اقبال است . فرازهائی از آن سخنرانی در زیر می آید:

«باید صادقانه عرض کنم امروزکه این جلسه و این تجلیل از اقبال عزیز را در کشور مان مشاهده می کنیم ، یکی از پر هیجان ترین و خاطره انگیزترین روزهای زندگی من است. بنده ترجیح می دادم درین جلسه ، حضورم دور از تشریفات می بود تا می توانستیم ، اولاً ازین یاد بود بزرگ و محبوب حظ بیشتری ببرم. ثانیاً این امکان و فرصت را می داشتم تا گوشه ای از حساسات خود نسبت به اقبال را در اختیار حضار این جلسه بگذارم حالا هم از برادران و خواهران خواهش می کنم. اجازه بدهند صمیمانه ومثل کسی که سالها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال زیسته است، درینجا حرف بزنم تا قدری در این مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان حق عظیم او را برخود ادا کنم.

اقبال از شخصیت های برجسته تاریخ اسلام و آن چنان عمیق ومتعالی است که نمی توان تنها بر یکی از خصوصیت ها و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن خصوصیت ستود. اگر ما فقط اکتفا کنیم به اینکه بگوئیم اقبال یک فیلسوف و یک عالم است. حق او را ادا نکرده ایم . اقبال بی شک یک شاعر بزرگ است و از بزرگان شعر به حساب می آید . متخصصان زبان و ادبیات اردو می گویند شعر اقبال به زبان اردو بهترین است. البته این شاید خیلی تعریف بزرگی از اقبال نباشد. چون سابقه فرهنگ وشعر اردو آن قدر

نیست. اما شکی نیست که شعر اقبال به زبان اردو در سال های اوائل قرن بیستم بر ملت شبه قاره (چه مسلمان و چه هندو) تاثیر عمیقی گذاشت وآنها را به مبارزه ای که آن وقت به مرور اوج می گرفت ، هرچه بیشتر برانگیخت . خود اقبال هم در اول مثنوی « اسرار خودی » اشاره می کند.

باغبان زور کلامم آزمود   مصرعی کارید و شمشیری درود

و من استنباطم اینست که منظور اقبال در اینجا شعر اردوی خودش است که در آن وقت برای همه مردم شبه قاره شناخته شده بود. شعر فارسی اقبال هم بنظر من از معجزات شعر است. ما غیر پارسی ، پارسی گوی در تاریخ ادبیات مان زیاد داریم. اما هیچکس را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی ، خصوصیات اقبال را داشته باشد. اقبال محاورۀ فارسی را نمی‌دانست و در خانۀ خودو با دوستان اردو یا انگلیسی حرف می زد . اقبال نگارش ونثر فارسی را نمی دانست ونثر فارسی اقبال همین تعبیراتی است که در اول فصلهای «اسرار خودی» و « رموز بی خودی» نوشته که می‌بینید، فهمیدن آن برای فارسی زبان ها مشکل است. اقبال در هیچ مدرسه ای از مدارس دوران کودکی و جوانی فارسی را یاد نگرفته بود و در خانه پدری اردو حرف می زد و لذا به این جهت که احساس می کرد، معارف و مضامین ذهنش در ظرف زبان اردو نمی گنجد ، فارسی را انتخاب کرد و به آن اُنس گرفت. او با خواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی مولوی وشعرای سبک هندی (مثل عرفی و نظیری و غالب دهلوی و دیگران) فارسی را آموخت و آن وقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود و با فارسی زبانان هیچگاه معاشرت نداشت، ظریفترین و دقیق ترین مضامین ذهنی را در قالب اشعار بلند (و بعضاً بسیار عالی) در آورده و عرضه کرده ،که این به نظر من نبوغ شعر اوست .شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارسی نبودند ولی فارسی گفتند و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید، آن وقت عظمت اقبال برای تان آشکار خواهد شد. من از آقای وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی و برادران دانشگاهی خواهش می‌کنم در فکر ایجاد بنیاد هائی بنام اقبال و

نامگذاری دانشگاه ، تالار، سالن ، و موسسات فرهنگی بنام این شخصیت برجسته در کشور باشند. اقبال متعلق به ما و متعلق به این ملت و این کشور است. اقبال اشتیاق به مردم ایران را اظهار می کند و می گوید:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما — ای جوانان عجم ، جان من و جان شما

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند — دیده ام ، از روزن دیوار زندان شما

این شعر مزید حرفی است که در سبب نیامدن اقبال به ایران قبلاً عرض کردم . او اینجا را زندان می داند و خطاب به زندانیان حرف می زند. در دیوان اقبال موارد زیادی هست که نشان می دهد او از هند ناامید شده است (دست کم ازهند زمان خود) و متوجه ایران است. او می خواهد شعله ای را که برافروخته است ، در ایران سربکشد و انتظار دارد در اینجا یک معجزه ای بشود. این حق اقبال به گردن ماست. وما باید این حق را گرامی بداریم.

در یکی ازکتاب هائیکه یکی از آقایان محققین معاصر پاکستانی در باب اقبال نوشته وکتاب بسیار متینی است با نام «اقبال در راه مولوی» و من در سفر اخیر خودم این کتاب را بدست آوردم و از آن استفاده کردم دیدم می‌نویسد : «هر وقت هر شعری که اسم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در او بود برای اقبال خوانده می‌شد، اقبال بی اختیار اشک از چشمش جاری می شد و در حقیقت خودش عاشق پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود»[1]

باز مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجمع بین المللی استادان فارسی در مورد زبان و ادبیات فارسی و مسلمانان شبه قاره چنین می‌فرمایند:

«شعرای بزرگی را می شناسیم - که بهترین آثارشان رابه زبان فارسی ، نه به زبان مادری - بیان کرده اند. از نظامی گنجوی در طرف غرب و امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی در شبه قاره بگیرید تا در دوران بعد از آن در شبه قاره ، شعرایی مثل فیض دکنی و نیز مثل صائب تبریزی و یا اقبال لاهوری و در این اواخر ، مثل مرحوم استاد شهریار که بیشترین و شاید بهترین شعر خود را به زبان فارسی سروده اند. « بهترین » رابطور قاطع عرض نمی کنم؛ به

۱ . خامنه ای ، سید علی «اقبال درمیان ما» ، مجله آشنا ، چاپ تهران : ۱۹۸۶، ص ۸ به بعد.

ِاطر آن که بعضی از اشعار زبان ترکی او فوق العاده است. همه ی اینها نشان
ننده جاذبه های فراوان زبان فارسی است. زبان فارسی چنین خصوصیاتی
در شبه قاره دارد، که در کمتر جائی هم در دنیا چنین جایگاه رفیعی برای
ن زبان مشاهده می کنیم[1].»

علمای فرهنگی و اساتید و شاعران ایرانی دیگر نیز مقام پاکستان را در
هنگ ایران جای داده اند. چنانکه علامه علی اکبر دهخدا به یاد بود اقبال
ِ سراید:

گـونه کـه پـاکستـان نـابغه دوران	اقبال شهیر خویش بر شـرق هـمی نـازد
بعد وطن تـاشان کس را بجز ایـرانـی	شـایسته بیند تـا بـا وی سـخن آغـازد
ای ثـمین خـود در درج دری ریـزد	از پهنه این میدان جولانگه خـود سـازد[2]

مرحوم استاد همایی نیز در مقالات بسیار ارزشمند خـود ، اشـارات
یار به پاکستان نموده است.

دکتر ذبیح الله صفا در پیش گفتار فرهنگ نویسی فـارسی در هـند و
ستان تالیف آقای دکتر شهریار نقوی چنین می نویسد:

«من از آن باب که خود را یکـی از خـادمان صـاحب سـخن پـارسی
شمارم . هیچ گاه نمی توانم از بیان سپاس و حق شناسی در برابر این همه
شش هندیان در نگه داشت گنجینه ادب فارسی خاموش بمانم. این مردم
ال دوست هنرپرور، روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث گرفتار بودیم
د را به عنوان مدافع قهرمان آثار فارسی مـعرفی کـردند. شـاعران مـا را
یرفتند. به نویسندگان ما پناه دادند. آثار ما را چون گوهرهای فروزان به جان
یدند و باکوشش های مداوم خود در آموختن زبان و آثار پارسی بر شمار
عران و نویسندگان پارسی و آثار آنان به مقدار زیادی افزودند.»[3]

خلاصه ، دانشمندان و ادیبان و شاعران ایرانی توانسته اند از اوقیانوس

---

۱. مجله اطلاعات هفتگی ، چاپ تهران مورخ ۲۵ دیماه ۱۳۷۴ ،ص ۵ .
۲. مجله آشنا ، ش ۱۱۸ ، چاپ تهران سال ۱۳۶۵ .
۳. تبریزی، ایرج ؛ «زبان فرشتگان و بهشتیان »، دانش . شماره ۴۲، ص۷۴.

هنر و ادب پارسی در پاکستان و بویژه از گنجینه های نفیس نسخ خطی بهره‌ها گیرند و با ذوق و شوق بی همتای خود جلوه هایی از روح انسانی و گوهرهای ناب و درخشان از حقایق و معارف گوناگون را به مرور آثار شیفتگان حقیقت و دوستداران فضیلت نمایند. درین راستا باید گفت که علامه اقبال بوسیله شعر فارسی و فکر اسلامی خود در ایران از شهرت بالاتری برخوردار است. وی شعر فارسی را از خواب دویست ساله بیدار کرد.و به کالبد نیمه جان زبان فارسی در شبه قاره که به راه زوال می‌رفت، روح تازه ای بخشید . واین امر موجب شده که رشتۀ الفت و پیوند شبه قاره با مردم ایران هم چنان استوار باقی بماند. و حتی محکم تر شود. و ازین طریق پاکستان در ادب و فرهنگ ایران مقام والا بدست آورد. اقبال در ادب و فرهنگ فارسی به عنوان شاگرد و مرید مولوی شهرتی راکسب نمود.

آثار دیگر نویسندگان و پژوهشگران ایرانی و دکتر محمد حسین تسبیحی ، خانم دکتر شهیندخت کامران صفیاری و آقای قاسم صافی (مولف یک سال در پاکستان) به شناخت ارزش‌های فرهنگی و ادبی فارسی در پاکستان شناسی و اقبال شناسی بسیار کمک می کنند.

*****

دکتر ساجد الله تفهیمی
استاد بخش فارسی دانشگاه کراچی

نگاهی گذرا بر
وضع زبان و ادب فارسی در پاکستان
در پنجاه سال اخیر

چنانکه از آثار باستانی تاریخی هند که در نتیجه حفاریهای اکتشافی حکایتی از آن بدست آمده، روابط مردمان ایران و مناطقی که در حال حاضر شامل کشور پاکستان می باشد ، بسیار قدیمی است و به اندازه‌ئی سابقه طولانی پنج هزار ساله و در حدود سه هزار سال پیش از میلاد وجود داشته. اما نمودار گرافیکی این روابط در ادوار مختلف تاریخ متفاوت بوده و بنا بر مقتضیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی عصر خود گاهی به بالا رفته و گاه به پستی گرائیده است.

این ارتباطات در ادوار مختلفهٔ مبنی بر علل متفاوت برقرار بوده است. اما در ادوار اسلامی شبه قاره ، آغاز و توسعه و تحکیم روابط بین دو کشور همجوار ایران و پاکستان ظاهرا بطور کلی مبنی بر دو معنی بوده و هست: یکی دین مشترک و دیگری فرهنگ و ادب مشترک . چنانچه از تاریخ اشاعت اسلام معلوم است که در قرون اولیه هجری قمری عده بزرگی از مبلغین اسلام و علمای صوفیه از مناطق ایران و ماوراء النهر به شبه قاره پاکستان و هند متوجه و وارد شدند و در نتیجه مساعی جمیله آنان در طی قرون بعدی و اشاعه و

توسعه دین و فرهنگ اسلامی در این مناطق بوسیله زبان فارسی ، بتدریج یک رشته محکم و عمیق دینی بین مردمان دو ملت همجوار ایران و شبه قاره به وجود آمد که در تمام ادوار بعدی استوارتر و محکم تر گردید.
مبنای دیگر که مهمتر و گسترده تر می باشد ، اشتراک زبان فارسی از حیث زبان ادبی و فرهنگی بین دو ملت پاکستان و ایران است که تاریخ و فرهنگ و ادب هزار ساله شبه قاره را در آثار منثور و منظوم حفظ نموده است.

چند سال پیش در سال ۱۹۹۲م ، یک سیمینار مجلل بین المللی به عنوان « پیوستگی های فرهنگی ایران و کشور های شبه قاره » به اهتمام و کوشش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد و مرکز مطالعات وتحقیقات فرهنگی بین المللی تهران ، در همین شهر برگزار شده بود . در سخنرانی ها و مقالههائی که در آن سیمینار ارائه شده بود ، چگونگی ارتباطات دو ملت از جنبه های گوناگون به شرح و بسط مورد بحث قرار گرفته و در مجموعه سخنرانی ها در دو مجلد چاپ و منتشر شده است. برای تفصیل درین باب به آن نشریه می توان مراجعه کرد. علاوه براین ، آثار مفصل و مختصر در موضوع تاریخ زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره نیز فراوان وجود دارد.

این امر اکنون از مسلمات تاریخ است که افول سلطنت مغول و تسلط انگلیس و ترویج و نفوذ فرهنگ غرب بر ایجاد تغییرات چشمگیری در تمام شئون زندگانی مردم شبه قاره ، چه در معیشت و معاشرت و اقتصاد و چه در دین و فرهنگ و اخلاق و ادب و زبان ، منتج گردید و گرایشهای تازه در فکر و نظر مردم پدید آورد. درین صد سال اخیر توطئه هایی که علیه جوامع مسلمانان عالم چیده می شده است ، لطمه شدیدی بر پایه های مبانی پیوستگیهای هر دو ملت ، یعنی دین و فرهنگ ، وارد آورد. و غالبا میتوان گفت که در حال حاضر روابط هر دو ملت بجای دین و فرهنگ ، بر اساس رشته همسایگی برقرار است.

این نوع تغییرات ، زبان و ادب فارسی را هم در شبه قاره تحت تاثیر

شدید خود قرار داده، توجهات مردم را از آن غریب الدیار ، منعطف گردانید و در نتیجه این منطقه که قرنها برای علما و شعرا و دانشمندان اطراف و اکناف جهان جاذبیت و کشش خاصی می داشته و بخصوص در میادین فرهنگ و ادب فارسی پیشرو آنها بوده ، نتوانسته است علیه تاثیرات غرب قیام نماید، و مقام برگزیده خود را حفظ کند و راه افول و انحطاط سریع السیر را از جلو بگیرد. انگلیسی از حیث زبان رسمی و دولتی و اردو از حیث زبان دوم دینی و فرهنگی و ادبی بجای زبان فارسی تداول پیدا کرد و عمل انحطاط زبان فارسی درین مناطق بتدریج تا به جائی رسید که در دوران نیمه اول قرن بیستم میلادی بیش از دو سه شاعر شناخته شده که معروف ترین و بزرگترین آنها علامه محمد اقبال لاهوری می باشد ، به وجود نیامد ، و در نثر فارسی نیز هیچ اثر اساسی و تخلیقی قابل ذکر به منصه شهود نیامد. کارهای تحقیقی و انتقادی و تصحیحی که توسط دانشمندان و پژوهشگران فارسی شبه قاره انجام گرفته ، بیشتر به زبان انگلیسی یا اردو بوده است.

با این دور نمای موجز و کلی وضع زبان و ادب فارسی در اواخر دوره پیش از تاسیس پاکستان ، رجوع می‌کنیم به موضوع اصلی مقاله حاضر و نگاهی گذرا به چگونگی زبان و ادب فارسی در دوره پنجاه ساله تاریخ پاکستان می‌اندازیم . درین دوره باوجود این که در دوره سابق ، چنانکه قبلا به آن اشاره شد، زبان و ادب فارسی روی به انحطاط بوده و در دوره مورد نظر این انحطاط ادامه داشته است و زبان فارسی که قرنها ریشه های محکم و عمیق آن در جوامع مختلف شبه قاره پیوستگی و گسترش پیدا کرده بود ، در اکثر طبقات مردم به سرعت از بین می رفت و بجای زبان مالوف از حیث یکی از زبانهای خارجی برقرار ماند خوشبختانه یک طبقه فارسی دوست از حوزه دانشمندان و علاقمندان فرهنگ و ادب ، توجهات و جهود خود را به آن مبذول و شمع زبان و ادب فارسی را درین منطقه تا حدی روشن و از افسردن مصون داشته است.

خطر فقدان تمایل و ذوق عموم مردم به زبان و ادب فارسی و نتیجةً

ناآشنائی مردم این منطقه از فرهنگ و ادب و تاریخ و علوم دیگر و بالاخره انقطاع کلی آنان از گذشته درخشان خود ، صاحبان فرهنگ و ادب و اهل دانش و علم را بر آن وا داشت تا در حفظ مواریث فرهنگی و ملی و علمی خود مساعی جدی را به عمل آورند و این سرمایه خطیر را پیش از ضیاع آن از فارسی به اردو منتقل کنند تا عوام و خواص اردو زبان از فواید و مزایای آن محروم نمانند و پیوستگی با گذشته درخشان خود را بکلی از دست ندهند. چنانچه می بینیم که در این دوره بسیاری از دانشمندان فارسی تمایل خود را بیشتر به ترجمه آثار تاریخی و دینی وعرفانی و فرهنگی و علمی و.... به اردو گرائیده اند. غلام رسول مهر ، عبدالرشید فاضل ، اقبال احمد فاروقی ، محمد ایوب قادری ، دکتر ناظر حسن زیدی ، دکتر آفتاب اصغر ، دکتر معین الحق ، علامه شمس بریلوی ، مولانا محمد فاضل ، غلام معین الدین نعیمی ، مولانا محمد سعید احمد نقشبندی ، مجتبی حسین عابدی و ده ها دیگر از معاریف و مترجمین عمده این دوره هستند که کتابهای فارسی را به اردو برگردانیده‌اند.

موضوع مهم دیگری که مورد توجه خاص دانشمندان بوده، تصحیح متون فارسی است. درین دوره دانشجویان دانشگاهی در سطوح فوق لیسانس و دکتری بیشتر کار تصحیح و تدوین متون فارسی را انتخاب کرده و مقاله‌های خود را با مقدمات مفید انتقادی و تحقیقی به پایان رسانیده به اخذ درجه‌های فوق الذکر نایل گردیده اند. تعداد قابل ذکر از دانشمندان پاکستانی که دوره دکتری خود را در دانشگاه های ایران با تصحیح و تدوین متون فارسی با موفقیت گذرانده به پاکستان مراجعت نمودند، هم وجود دارد که در زمینه تصحیح متون خدمات خود را ادامه داده اند. غیر از فارغ التحصیلان دانشگاه‌های پاکستان و ایران و محققین دیگر هم ، دواوین و کلیات شعرای فارسی گوی شبه قاره پاکستان و هند و تواریخ و تذکره ها و کتب و رسایل عرفانی و دینی را با حواشی و مقدمه های تحقیقی و انتقادی تصحیح و تدوین نموده اند. چنانچه استاد دکتر غلام سرور و استاد دکتر محمدباقر و آقای پیر حسام الدین راشدی و دکتر نبی بخش بلوچ و دکتر محمد اکرم «اکرام» و استاد

محمد اسلم و دکتر ریاض الاسلام و... از معاریف و مشاهیر دانشمندانی هستند که بر طبق اصول و روش نوین در زمینه تحقیق و تصحیح و تدوین متون ، خدمات پر ارزشی را انجام داده اند.اما در باب اشاعت و انتشار متون فارسی، اداره ها و مؤسسات مختلف دولتی و غیر دولتی به ویژه دانشگاه پنجاب لاهور ، اقبال اکادمی لاهور ، اردو اکادمی سند، انجمن ترقی اردو ، سندهی ادبی بورد ، اداره سند شناسی دانشگاه سند و انجمن تاریخی پاکستان و غیره و بالاخص مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، مطابق وسایل دستیاب خود از عهده این کار مهم بوجهی احسن برآمده و می آیند.

سومین از کارهای این دوره پنجاه ساله جمع آوری مخطوطات فارسی و به عمل آوردن اقدامات لازم برای نگهداری آنها بر سطح دولتی و غیر دولتی می‌باشد. کتابخانه های دانشگاه پنجاب لاهور، موزه ملی پاکستان کراچی، مدینة الحکمة، انجمن ترقی اردو، انجمن تاریخی پاکستان ، سندهی ادبی بورد و غیره مهمترین و بزرگترین مراکز مخطوطات فارسی در پاکستان است که در آنها برای تحفظ و نگهداشتن هزارها مخطوطات نادر و کمیاب فارسی وسایل جدید مهیا است. کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان شایسته ذکر خصوصی است که از لحاظ کمیت بعد از کتابخانه دانشگاه پنجاب، بزرگترین مرکز مخطوطات در پاکستان می باشد. درین موقع باید خدمات پر ارزش اولین مدیر و مؤسس این مرکز موقر جناب آقای دکتر علی اکبر جعفری و همکاران و جانشینان آنان را اعتراف کرد که ایشان نسخه‌های خطی فارسی را بازحمات فراوان و غیر متصور از نقاط دور دست پاکستان بر یک مرکز یعنی کتابخانه گنج بخش جمع آوری نموده و این گنجینه گرانبها را برای استفاده در دسترس محققان وعلاقمندان فارسی گذاشته اند. این کارنامه بی سابقه این بزرگواران نه فقط بر دو ملت پاکستان و ایران بلکه بر ملت های دیگری که فرهنگ و ادب ایشان بر ریشه های فارسی استوار بوده و یا حتی کمترین علاقه با زبان و ادب فارسی داشته و دارند،یک منت بزرگ و یکی از دستاوردهای مهم تاریخ پنجاه ساله پاکستان می باشد.

یکی از مهمترین کارهای این دوره تهیه و انتشار فهرست های نسخه‌های موجود در کتابخانه های مختلف پاکستان کتابخانه های دانشگاه پنجاب لاهور ، موزه ملی پاکستان کراچی ، انجمن ترقی اردو ، کتابخانه همدرد کراچی ، پنجاب پبلک لائبریری ، دیال سنگھ کالج و... می‌باشد. مرکز تحقیقات فارسی هم توجهات خاصی را بدین امر مبذول داشته است . فهرست های متعدد نسخ خطی کتابخانه گنج بخش به کوشش خستگی ناپذیرآقای منزوی و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی تهیه شده و به اهتمام مرکز انتشار یافته است. اعظم کارنامه های مرکز تحقیقات درین زمینه ، که شایسته هرگونه تحسین و تقدیر می باشد تهیه و انتشار «فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان » است که بر مخطوطات فارسی تمام کتابخانه های معروف و غیر معروف اداری یا شخصی سراسر پاکستان که در دسترس مرکز و مولفین فهرست بوده ، محیط می باشد. این فهرست بعضی از مشکلاتی که دانش پژوهان و محققان در راه انتخاب و جستجوی منابع و جمع آوری مواد تحقیقی با آنها روبرو می شوند،رفع نموده است. پیشنهاد راقم این است که درین موقع خدمات جناب آقای منزوی و آقای دکتر تسبیحی را مورد تحسین و ستایش قرار داده و به عنوان اعتراف آنها باید یک جائزه خصوصی از طرف دولتین برای این بزرگواران اعلام شود.

دوره مورد بحث از لحاظ کارهای انتقادی و پژوهشی که در زمینه زبان و ادب فارسی به هر سه زبان فارسی و اردو و انگلیسی بوجوه آمده ، حائز اهمیت خاصی است. در زمان گذشته زمینه کارهای تحقیقی و انتقادی که پژوهشگرانی مانند علامه شبلی نعمانی و حافظ شیرانی و پرفسور محمد شفیع و غیره هم بر روش های تازه بنا نهاده بودند ، در این دوره ادامه داشته و پیشرفت شایانی نموده است. دکتر سید عبدالله و پیر حسام الدین راشدی و دکتر غلام سرور و دکتر محمد باقر و دکتر مقبول بیگ بدخشانی و دکتر ظهور الدین احمد و صدها از دانشوران نامدار دیگر ، چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت ، آثار گرانبهای تحقیقی و تالیفی مربوط به زبان و ادب فارسی که در آنها معیارات عالی را بر روش ها و اصول و موازین تازه جهانی برقرار

داشته ، به وجود آورده اند. تازه کاران میدان تحقیق و تنقید بـاید کـه روش کارهای آنان را در تحقیقات خود حفظ و رعایت نمایند.

یکی از پیشرفت های این دوره ، بازگشت گرایش شعرا و دانشمندان به فارسی گوئی و فارسی نویسی که در نیم قرن گذشته روی به انحطاط داشته، با اینکه این دوره دارای هیچ شاعر نابغه معروف مانند گرامی و شبلی و اقبـال دوره سابق نبوده است، اما باز هم یک تعداد قـابل مـلاحظه ای از شـعرای فارسی سرا در این سر زمین به وجود آمده که پایهٔ عظمت بعضی از آنان شاید کمتر از سخنوران معاصر ایرانی که به سبک قدما مثل سعدی و حافظ و رومی و عراقی شعر سروده و می سرایند، نباشد . دکتر سید سبط حسن رضوی در تالیف خود بعنوان «فارسی گویان پاکستان » که در سال ۱۹۴۷ مـیلادی بـه اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ گردیده، ذکری از پنجاه شاعر فارسی گوئی که بعد از استقلال در پاکستان می زیسته ، آورده است. بنظر می‌رسد که در سالهای بعد از نشر کتاب مزبور ،تعداد فـارسی گویـان مضاعف شده باشد.

همچنین فارسی نویسی در این دوره پنجاه ساله نسبت به دوره سابق پیشرفت شایانی‌نموده است.درین زمان انحطاط زبان فارسی دراین سرزمین، از مهتمرین و مؤثرترین انگیزه ها بـرای ایجـاد گـرایش فـارسی نـویسی در نویسندگان و محققان ، یکی پیمانهای تبادلات فرهنگی بین دو کشور پاکستان و ایران مانند آر.سی.دی . بوده است که در نتیجه آنها دانشجویان و استادان دانشگاهی پاکستان و داوطلبان دیگر ، تحصیلات عالی خود را در سطوح فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) و دکتری در دانشگاه های مختلف ایران ادامه داده‌اند و سالها در محیط فارسی زبان زندگی کرده و مهارتی در زبان و ادب فارسی بدست آوردند. این فارغ التحصیلان ایران به پاکستان مراجعت نموده زبان فارسی را وسیله کارهای تحقیقی و ادبی خود قرار دادند. بیشتر فارسی نویسان معاصر که خدمات شایسته ئی در زمینه‌های تحقیق و گسترش زبان و ادب فارسی انجام داده و می دهند، فارغ التحصیلان ایران هستند.

مهمی دیگر که فارسی نویسی را درین سرزمین مـهمیز زده ، انتشـار

جلات فارسی است. مجله «هلال » و پس از توقیف آن، « پاکستان مصور» و
سروش» و مهمترین همه مجله«دانش » و مجلات محلی مانند «حافظ » ،
یرانشناسی» و « بولان » و... زمینه عمده ئی برای ایجاد یک محیط فارسی
یسی و فارسی گوئی در پاکستان فراهم آورده است. همچنین مجلات ایرانی
ز نوشته های دانشوران پاکستانی را در خود جای داده در ایجاد گرایش های
ازه برای فارسی نویسی درین منطقه، بسیار مؤثر بوده است.

این حکایت مختصری از وضعیت زبان و ادب فارسی ، با وجود
ورنمای انحطاط پذیری آن در گذشته پیوسته ، یک تصویر عمده‌ئی از حال و
تیه بهتر و پیشرفته تر آن را ارائه می کند و می توان بدون هیچ شائبه تردید
یش بینی کرد که چنانکه دانشمندان و محققان و استادان و سایر علاقمندان
فارسی ، باوجود مشکلات گوناگون راه و وفور مسایل و کمبود وسایل در
روشن داشتن شمع زبان و ادب فارسی درین سر زمین موفق بوده‌اند، همچنین
مساعی جمیله خود را در نگاهداشتن و روشن تر ساختن آن نیز بتوفیقات
بیشتر ادامه خواهند داد.

اما با این همه ، مسئله‌ئی که بیش از همه موجب تشویش و نگرانی
است، و ما مدتی است با آن مواجه هستیم ، قضیه ایست مربوط به آموزش
زبان و ادب فارسی . از این واقعیت نمی توان صرف نظر کرد که عمل درس و
تدریس زبان فارسی ، و لو بنابر عوامل گوناگون و ناگزیز ، در سرتاسر پاکستان
رو به کاهش می رود. در تمام اداره های آموزشی از مدرسه تا دانشگاه نمودار
گرافیکی تعداد دانشجویان فارسی سال به سال به پائین گرائیده و می گراید . از
دانشجویانی که متمایل به آموزش فارسی هستند و در سطوح مختلف درس
فارسی را انتخاب می کنند، کم کسانی هستند که از استعداد کافی برای فارسی
خوانی و فارسی نویسی بهره ور باشند؛ و از اینان هم کم کسی ، الا ما شاء الله ،
باشد که گرایش طبیعی بـه کـارهای تحقیقی و ادبی داشته. در اداره هـای
آموزشی ایالت سند اوضاع آموزش فارسی نسبت به نقاط دیگر کشور، آشفته
تر و ناسازتر می باشد و سبب آن ، دو مسئله خصوصی و مهمی است که شاید
در استانهای دیگر وجود ندارد. یکی که مهمتر باشد ، اینست که در سند در

سطح مدرسه (تا کلاس دهم) برای شاگردان چهار زبان به عنوان دروس اجباری لازم است: یکی اردو (از حیثت زبان ملی) ، دوم انگلیسی (از حیث زبان رسمی و بین المللی) و سوم سندی (از حیث زبان ایالتی). ازین بچه‌های دبستانی و دبیرستانی تحمل بار سنگین آموختن زبان چهارم چطور ممکن است؟ در نتیجه بساط زبان فارسی در مدرسه های سند بکلی برچیده شده است.

مهم دیگری که ناشی از کم توجهی اولیای امور آموزشی می باشد ، اینست که در دانشکده هائی که در آنها زبان فارسی در سطوح متوسطه و لیسانس (کارشناسی) تدریس می شود ، غالبا بنابر کمبود دانشجویان در رشته‌های زبان و ادب فارسی ، جای استادی را که بازنشسته شود ، پر نمی‌کنند و دانشجویان متمایل به آموزش فارسی را وا دار می نمایند که بجای فارسی درس دیگری را انتخاب کنند. این روش موجب دلسردی دانشجویان می باشد.

وضع آموزش فارسی در دانشگاه ها هم زیاد متفاوت نیست. دانشجویان دانشگاهی که عموما سابقه آموزش فارسی را ندارند، با وجود بورسهای تحصیلی از طرف دولت ایران ، کمترین تمایل را به تحصیلات در بخشهای فارسی نشان می دهند.

استادان فارسی در سطوح مختلف و در زمینه های تدریس و تحقیق ، برای ابقا و پیشبرد زبان و ادب فارسی درین سر زمین مساعی خود را بحسب وسع و استطاعت جدا به عمل آورده و می آورند. اما با کوششهای صمیمانه فقط توانسته اند که سرعت عمل انحطاط پذیری را تا اندازه‌ئی کُند کنند.

اما سؤالی که باید جدا مورد تامل و بررسی قرار گیرد، اینست که چه عواملی اوضاع فعلی رابه وجود آورده است ؟ پاسخ به این سوال بر صاحب نظران پوشیده نیست. از شواهدی معلوم بدون تردید می دانیم که اهمیت و ضرورت ورواج زبان فارسی در مناطق شبه قاره ، مبنی بر زبان دینی (دوم) و ادبی و فرهنگی و رسمی بودن آن بوده است. ولی متاسفانه هیچ یکی ازین مبانی در حال حاضر وجود ندارد. چنانکه قبلا گفتیم ، زبانهای اردو و

انگلیسی از حیث زبانهای دینی و ادبی و رسمی جای زبان فارسی را گرفته است. فعلا در ذهن دانشجوی امروزی این سوال که «چرا فارسی بخوانیم ؟» مطرح شده و رسوخ پیدا کرده است. جواب این سوال را بطوری که موجب اطمینان و رضایت دانشجویان باشد ، در حال حاضر نداریم ؛ و شاید جواز خواندن فارسی برای آنان غیر ازاین نباشد که جواز آموختن زبان اردو برای یک دانشجوی فارسی زبان ایرانی.

پس درین اوضاع وخیم چه باید کرد و چه اقداماتی باید به عمل آورد؟ اما پیش از هرگونه اقدامی ، نخست ، نظر به چشم انداز تاریخی هزار ساله شبه‌قاره ، این حقیقت را باید اذعان داشت که اگر ما آرزومند باشیم که زبان فارسی درین سرزمین همان پایگاه عالی را که در سابق حائز آن بوده ، دوباره بدست بیاورد، شاید ممکن نیست که به آرزوی خود رسیده باشیم و بظاهر احوال این امر را باید ناممکن تلقی کرد.

درین مرحله تاریخ اولا باید ما بسهم خود این قضیه را بدقت مورد تامل قرار دهیم و نیازهای ملی و مقتضیات اجتماعی خود را نسبت به زبان و ادب فارسی ، هم در زمان حال و هم در آتیه، مشخص و معین کنیم ؛ و ثانیا برای رفع این نیازها ، در ترویج و پیشبرد زبان فارسی بضرورت اقدامات لازم و موثر را بعمل بیاوریم. اما در مرحله اول تعیین اهداف ضروری است و برای تعیین اهداف پیشنهاد راقم اینست که یک کمیسیون ملی شامل استادان دانشگاهی و محققین و فرهنگدوستان برجسته، زیر سرپرستی دولت پاکستان تشکیل شود و این کمیسیون برای تحصیل آن اهداف معین یک لایحه‌ئی ممکن العمل را بطور خط مشی ملّی پیشنهاد کند تا از لحاظ آن اقداماتی موثر در بالاترین سطح دولتی برای ترویج زبان و ادب فارسی به عمل آورده شود.

*****

سید حسنین کاظمی
اسلام آباد

آقای سید حسنین کاظمی از چهره های سر شناس ادبی پاکستانی است که به خاطر مقالات و اشعار زیبا و پر مغزش، به فارسی و اردو ، نزد اهل علم و ادب بویژه علاقمندان به فارسی شهرت خاصی دارد. نوشته زیر، که گویای پیوستگی عمیق وی به فرهنگ و ادب فارسی است ، از دفتر خاطرات ایشان برداشت شده است.

از دفتر خاطرات

بحکم آیه وافی هدایه « فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین» (پس سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام تکذیب کنندگان) آیه ۱۳۷ سوره آل عمران ، اشتیاقی در دل پیداکردم و آرزوئی را در سر پروراندم که پای من برای جهانگردی باز گردد و بدینطریق نقاط معروف جهان را از نزدیک دیدن نمایم و خود را از تجربیات و دیدنی‌ها و شنیدنی ها متمتع و بر خوردار سازم. چون بقول شاعر:

بسیار سفر باید تاپخته شود خامی   صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

پیش از این هم به نقاط مختلف دیدنی مسافرت ها کرده بودم اما این بار دوستان ، قرعه فال بنام من دیوانه زدند و برای من فرصتی بدست آمد که در سوم آوریل ۱۹۵۴ میلادی از کراچی عازم ایران عزیز شدم.

این سفر من سفر دریائی بود که برای مدت هفت روز بطول انجامید. من بودم و امواج خروشان خلیج فارس . آوریل ۵۴ م بود که کشتی ما در خرمشهر (کمی دور از خرمشهر) لنگر انداخت.آبادان (عبادان قدیمی) در نزدیکی خرمشهر قرار دارد. درمیان این دو شهر رود خانه کارون به خلیج فارس

سرازیر می شود . به گمرک رفتم.این اولین کلمه فارسی بود که من آن را یاد گرفتم . سپس در خرمشهر و آبادان کمی گردش کردیم و سوار قطار راه آهن شدیم که رهسپار تهران شد (این دومین کلمه بود که پیش از آن معنی آن را نمی‌دانستم) در قطار راه آهن کلمه ای را نوشته بودند : پنجره - پنجره بزبان اردو قفس پرندگان است . اما در قطار دریچه را می گفتند. در سفرنامه خود اینطور یادداشت کرده بودم.

«به تهران مرکز و قلب ایران می روم . تهران ، جنت نشان، پاریس آسیا، ژنو مشرق زمین به اولین وطن و میهن نیاکان خود می روم . جد اعلای ما از سبزوار به دهلی آمده بودند . در زمان امپراتور سلسله گورگانیان یعنی شاه عالم شاهنشاه هند . آنان همراه با پیغامی خانه و لانه خود را ترک گفته بودند فقط بخاطر اینکه آن پیغام عظیم و مهم ریگزار عربستان راکه هر ذره آن تابنده و درخشنده بود به جهان انسانیت برسانند. پیغامی بود که همانند خورشید درخشان طلوع کرد و پرتو آن در عالم منشعب شده آنرا منور ساخت. نور آن نیز ظلمتکده هند را هم روشن کرد .

جذبهٔ مسرت به منتهی درجه خود رسیده است دو وطن در برابر چشمان من قرار دارند.

یکی آن که از دست رفته بود و حالا می خواهم آنرا بدست آورم و دومین آنکه برای چندین سال آنرا پشت سر می گذارم»

خیالات پراکنده بر دل و دماغ من هجوم آورده بودند.

۱۱ آوریل قطار راه آهن ساعت هفت و نیم از خرمشهر حرکت کرد . قطار در تمامی روز و شب تیزگامی و تند روی خود را نشان داد . از منطقه خوزستان گذشتیم ، بی آب و گیاه ، جابجا گرد بادها بچشم می خورد . هر دو طرف راه آهن کوه های خشک و لم یزرع بود و حالا در سرزمین لرستان وارد شده بودیم. راه آهن از وادی ها و از پیچ و خم های کوهستانی گذشته بسوی تهران روان بود . برف از تیغه های کوهستانی بشکل آب سرازیر بود. سبزه وادی ها و دره ها را سر سبز و شاداب کرده بود و گلهای خود رو ، بهار رنگهای

مختلف را نشان می داد. منظره های خوش و خرم چشمـان خـواب آلود را طراوت می بخشید. در نزدیکی تهران کوه ها برف پوشانده بود. بالاخره در شهر تهران پیاده شده و قدم زدیم.

خلاصه در تهران برای بیش از ۵ سال اقامت داشتم و از فرصت استفاده کرده فارسی را یادگرفتم و در دانشکده ادبیات نام نویسی کردم . غرض آنکه در یک محیط آرام ادبی و فرهنگی بسر بردم. پای من در محافل و مجالس ادبی ، فرهنگی و مذهبی باز شده بود. با اشخاص سرشناس و برجسته و شاعران شهیر و ادیبان ملاقات کردم. تلاش من این بود که از خزانه شعر و ادب زبان و فرهنگ ایران زمین کاملاً استفاده و استفاضه کنم.

اشعاری را سرودم ، مقالاتی را بحیطهٔ تحریر کشانیدم و در صدد بودم که خالی و ساکت ننشینم تا از نوشته های من مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

در تهران در جلسه ای که در روز ۲۱ آوریل یعنی فقط نه روز پس از ورود من به تهران بیاد بود علامه اقبال لاهوری بریاست آقـای مـطیع‌الدوله حجازی نویسنده بزرگ ایران برپا گردیده بود من هم منظومه ای را بیاد بود علامه اقبال لاهوری بزبان فارسی و با لحن پاکستانی که از این بیت علامه اقبال لهام گرفته بودم که «بر آور هرچه اندر سینه داری - سرودی ناله ای ، آهی ، نغانی» سُرودم که مورد پسند حضار محترم قرار گرفت. در این جا برای تفنن طبع خوانندگان محترم ، واقعه ای را که همه را بخنده در آورد ، ذکر نمایم. علام کردند که حالا از «آقای سنتور حجازی التماس دارم که تشریف بیاورند و سخنرانی خود را ایراد کنند»

بمحض شنیدن این اعلام خنده ای جانانه و قهقهه ای والهانه و فلک خراش و غریو شادی در فضا طنین انداخت . من هم بااینکه اصل اعـلام را نفهمیده بودم بخاطر اینکه از دیگران عقب وبی خبر نمانم خنده کردم امـا بعداً بمن گفتند که آقای مجری بجای «سناتور» کلمه «سنتور» را ادا کرده بود. فاضل بود اما در عجله اینگونه پیش آمدها رخ میدهند . سنـاتور حجـازی تشریف آوردند و ساکت و خاموش ایستادند بعد از دو دقیقه گفتند . حـالا

منتظر هستم که جناب آقای مجری تشریف بیاورند و مرا بنوازند. مردم خنده هائی نثار ایشان کردند.

بعداً من در مدت کمی معروفیت بسزائی را در انجمن های ادبی و فرهنگی و هنری بدست آوردم. در تمامی اجلاسیه های انجمن های بزرگ و معروف ادبی ایران شرکت جستم و کانون دانشوران ، انجمن شبهای شیراز ، انجمن ادبی آذر آبادگان ، انجمن ادبی نصر و انجمن ادبی سعدی همیشه از من دعوت هائی بعمل می آوردند . من در اسرع وقت با اکثر دانشمندان، شاعران و اساتید برجسته و سرشناس معاصر ایران آشنا شدم و بطور مرتب از محضر آنان استفاده و استفاضه می نمودم .

جراید و روزنامه های مختلف و متعدد ایران که سپید و سیاه ، روشنفکر تهران مصور ، فرمان ، اطلاعات ، کیهان ، پست تهران، ارمغان ، یغما ، نامۀ اراک ، دنیای جدید ، و زین ، آذرین ، آژنگ ، اقلیم ، پیک ایران ، سپاهان ، آسیای جوان ، پرواز ، نهیب غرب ، آذرآبادگان ، اختر آذربایجان ، مهد آزادی، سخن و آینده ، شامل آن می باشند ، در مواقع مختلف از خدمات ادبی من تجلیل و تشویق و تقدیر بعمل می‌آوردند. من باب مثال روزنامه آذرین چاپ تهران مورخ ۱۳ / ۱۱ / ۵۶ میلادی چنین نوشت:

«یک نویسنده و ادیب پاکستانی درباره ادبیات و شعرای معاصر ایران سخن می گوید ... آقای حسنین کاظمی علاوه بر ذوق شعری و ادبی نسبت به روابط ایران و پاکستان اظهار علاقه فراوان می نماید. او معتقد است ، ملت ایران و پاکستان بمنزله یک روح در دو جسم اند. تعصبات اخلاقی و مذهبی ایشان نسبت به دین اسلام و علاقمندی به حفظ شعائر ملی و مذهبی واقعاً از پسندیده ترین روحیه این ادیب پاکستانی است. ما موفقیت آقای کاظمی را در کلیه شئون اجتماعی خواهانیم و آرزو مندیم همانطور که ایشان معتقدند ، علایق معنوی بین دو ملت آنقدر استوار و محکم شود که هرگز با تند باد حوادث سیاسی متزلزل نگردد.»

روزنامه آژنگ چاپ تهران مورخ ۲۶ آبانماه ۳۷ تحت عنوان «کوشش در

جهت حسن روابط فرهنگی ایران و پاکستان» ، چنین نگاشت:

«درمیان دانشجویان خارجی که فعالیت آنها در دانشگاه تهران قابل توجه بوده و فعالیت جالب توجهی در رشته زبان فارسی نموده اند کوشش آقای حسنین کاظمی از همه بیشتر بچشم می خورد ..... او مشغول جمع آوری و تهیه یک تذکره از شعرای معاصر است و در قسمت داستانهای کوتاه در ادبیات فارسی مشغول تهیه کتابی است و در بیشتر انجمن های ایران فعالیت می کند و شعر فارسی و اردو هم می گوید .اخیراً بعضی مقالات او در مجلات فارسی چاپ شده که نمونه ای از ذوق این جوان کشور دوست و برادر ما پاکستان می باشد و در حسن روابط فرهنگی میان دو کشور فعالیتش شایان تقدیر است »

روزنامه فرمان چاپ تهران (مورخ ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۷ ش) بعنوان یک ایران دوست پاکستانی نوشت « آقای حسنین کاظمی که از اعضای برجسته سفارت کشور دوست و برادر ما پاکستان هستند ، برای پیشرفت ادب و هنر ایرانی ، تلاش و کوشش فوق العاده مبذول می دارند . آقای کاظمی در مورد داستانهای کوتاه در ادبیات فارسی و هم چنین شرح حال شعرای معاصر ایران، دو کتاب بسیار نفیس بزبان فارسی برشته تحریر در آورده اند.

اکثر روزنامه های تهران از جمله پیک ایران، آژنگ ، آذرین ، اراک ، اقلیم و وزین، اقدامات فرهنگ دوستانه آقای کاظمی را ستوده اند. جا دارد که مقامات وزارت فرهنگ وسائل تشویق امثال آقای کاظمی را که در راه خدمت فرهنگ و ادبیات ایران کوشش می نمایند فراهم سازد»

این بود مشتی نمونه از خروار.

در محفلی مجلل که به افتخار من ترتیب داده شده بود آقای صادق سرمد شاعر شهیر ایران ابیاتی را در خیر مقدم از من چنین سرودند.

آمد آن دوست که دل شاد شد از آمدنش	خیر مقدم که بود جای قدم چشم منش
خوش قدم آمد و خوش گفت به شیرین دهنی	آفرین بر قدم و بر دهن و بر سخنش
آنچنان خاطرهٔ عهد کهن تازه نمود	که روان تازه شد از صحبت عهد کهنش

بوسه زد بر قدم و مقدم پاکان سرمد   زان شکر ریزد و شهد از سخن و از دهنش

عشق و علاقه زاید الوصفی که من نسبت به ایران داشتم باعث گردید که از تمامی نقاط مهم ایران دیدن نمایم و بهمین جهت از تهران ، ری ، قم اصفهان، شیراز، تخت جمشید ، کاشان ، سمنان، دامغان ، سبزوار ، نیشابور ، مشهد مقدس ، طوس ، قائم شهر ، کرج ، چالوس ، رامسر ، تبریز ، ارومیه ، قزوین ، همدان ، سنندج ، کرمان ، قصر شیرین ، اهواز، خرمشهر ، آبادان و بندر عباس و در شمال از خبوشان (قوچان فعلی) دیدارهای مفصلی بعمل آورده و خاطرات جالب خود را بالذت و عشق فوق العاده ای بیان کردم و جُنگی را فراهم و تهیه نمودم که تاریخچه بسیار نادر و مهم از شعرای شهیر و هنرمندان آتشین پنجه و نمونه های با ارزش ادب و هنر ایران بشمار می رود . این حقیقت و تلاشهای مرا ، دانشمندان بزرگ و سترگ و شاعران صاحب احترام و والا مقام ایرانی هم ابراز داشته و ستوده اند . من باب مثال جناب آقای دکتر عبد الحسین زرین کوب در ۲۷ / ۲ / ۱۳۳۶ ش درباره من اظهار نظر کردند.

«با آنکه کار بنده شاعری نیست ابیات شکسته بسته ای ، گاه بگاه گفته ام که بعضی دوستان از حسن فطرت خویش پسندیده اند. بهر حال بخواهش دوست محترم ارجمندم آقای کاظمی پاکستانی چند بیتی از یک قصیدهٔ سابق خود را درین صفحات نوشتم. توفیق این دوست صاحبدل و سرفرازی و آزادی ملت نجیب مسلمان پاکستان را از خداوند متعال خواستارم (زرین‌کوب)

حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در ۶ / ۱۰ / ۳۵ ش نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

بر حسب تقاضای جناب آقای سید علی حسنین کاظمی که از محترمین پاکستان است نوشته و اینکه این روایت را از کلمات حضرت علی نوشتم برای اینست که امروز جهان بدبخت دارای دو صفت بد است یکی سوء ظن و یکی سوء فعل . اگر مردم جهان از این دو صفت بد بر کنار شوند

قطعاً سعادتمند خواهند شد.

شادروان سید غلام رضا سعیدی چنین نوشتند:

« خدای بزرگ در قرآن مجید فرمود . ان الذین آمنو و اتقوا... اذا هم مبصرون یعنی کسانیکه بر دو حربهٔ ایمان و تقوی مجهز باشند. اگر با دسته ای از شیاطین تماسی پیدا کنند، متذکر می شوند. و بیادشان می آید که نباید فریب آنها را بخورند و نیروی بصیرت آنها بیدار می شود. من نگارنده که در اوایل جوانی به هندوستان مسافرت کردم و از نغمات دلپذیر مرحوم اقبال بهره بردم بلکه تکان خوردم و قدر نعمت اسلام را بیشتر از پیشتر دانستم او را بشمول مفهوم این آیه مبارکه یافتم و سپس این نعمت را مخصوصاً پس از تاسیس دولت پاکستان در مسلمین این کشور جلوه گر می بینم. ای خدای متعال درخواست می کنم که این مکرمت الهی نه برای مسلمین پاکستان بلکه برای همهٔ مسلمانان جهان جاوید و لا یزال بماند. و همانطور که ملت مسلمان پاکستان فریب مصلحین شیطان مآب آسیائی و اروپائی را نخوردند و پرچم استقلال بر افراشتند، سایر مسلمین نیز از نعمت استقلال فکری متنعم شوند و سپس از رابطهٔ اخوت اسلامی اُمّه برخوردار شوند که مرحوم اقبال فرمود:

نه افغانیم ونی ترک و تتاریم . چمن زادیم و از یک شاخساریم - تمیز رنگ و بُو برما حرام است. که ما پروردهٔ یک نوبهاریم - برحسب تقاضای دوست عزیز و برادر گرانمایه ام آقای حسنین کاظمی این چند سطر نگاشته شد. نزاری قهستانی می گوید .

بهار عمر ملاقات دوستداران است   چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها

تهران بیستم اردی بهشت ۳۶ ش سید غلامرضا سعیدی»

جناب آقای فریدون توللی چنین نوشتند:

«در عشق خانقاه و خرابات شرط نیست : مذهب و رنگ و نژاد نیز واجد این مفاهیم خاص نتواند بود.از اینرو هم اینک که من شرمنده و تهیدست با سخن سنج هنرمندی چون کاظمی عزیز آشنا گشته ام پنداری که سالیان دراز با این محرم راز سخن گفته و برادر ایرانی عزیزی را در پایان یک فرصت

کوتاه زیارت کرده ام. این گرانمایه از من شرمسار طلب تحریر شعر
فرموده‌اند. که ذیلاً بامتثال فرمایش مبادرت می کنم و پیشا پیش از بضاع
خویش عذر فراوان می طلبم. فریدون تولل

جناب آقای معینی کرمانشاهی شاعر شهیر ایران چنین نوشت: «غز
فوق راکه تحت عنوان «شوق گناه» سروده شده است از شاعر بزرگ پاکستا
و فیلسوف شهیر که احاطه کامل که بتصوف و عرفان داشته است شیوه شاعر
را در زبان فارسی بحد اعلای سخنوری رسانیده است استقبال و اینک
دفتر مجموعه اشعار دوست عزیز جناب آقای حسنین کاظمی که با عشق وا
خود نسبت به ادبیات ایران زحمت جمع آوری این مجموعه زیبا را متحم
شده اند . تقدیم می دارم. ۹ / ۱ / ۳۷ تهرا

هم چنین دانشمندان سرشناس دیگر هم درباره تلاشهای من در قلم
زبان و ادب و فرهنگ و هنر ایران اظهار عقیده کرده و مرا مورد تقدیر و ستای
قرار داده و گویا شرمنده کرده اند. سپاسگزارم که این دانش پژوهان بزرگ
مورد تشویق عمیق و دقیق قرار داده و از تشویش و بند های نگرانی رها
داده اند. من بنوبهٔ خود غرضی نداشتم و اجری یا مزدی نخواستم در واقع ا
وظیفه فرهنگیان ایران است... بود آیا که نگاهی بمن زار کنند.

من اصلاً خواهان جوایزی و یا نشان هائی نیستم اینها ماند
نمی‌باشند. من می خواهم که در ازای خدماتم دل من شکسته نشود زیرا
دل شکستن هنر نمی باشد.

و چون میدانم که هنر پیش ایرانیان است و آنان دل نمی شکنند من
نگران نیستم و هیچگونه دِلهره و تشویش و اضطراب را ندارم.

از مدینة العلم خواستارم که :

ای شهر علم بر در عالیت آمدم بودم زمدتی چومن زار منز
بس رنج برده ام دُرِ شهوار کن عطا از گنج دانشت که شوم همچو گنج

وظیفهٔ خطیر من اینست که از دانشمندانی که در این جَنگ زندهٔ جاو
شده‌اند، و لو اینکه در این دنیا، باشند یا در آن دنیا سپاسگزاری نمایم

بمصداق

«قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود»

یک چشمه مواج صدای دلهایشان در این دریای شعر و هنر جاری و ساری باشد که عاشقان شعر و ادب را... «می برد آنجا که خاطر خواه اوست».
دعای من این است که کسانیکه از منصب حیات استعفاء داده و بدار باقی شتافته اند در جوار رحمت ایزدی قرار گیرند و کسانیکه در « قید حیات و بند غم » شاد وآباد هستند زندگانی های طولانی و صحت و سلامت جسمانی را دارا باشند.

به آن گروه که از ساغر وفا مستند سلام ما برسانید هر کجا هستند

اما باید اذعان کنم که دانشمندان و پژوهشگران ایرانی به شکل تقدیر نامه ها جوایزی بس گرانبها و ذی قیمت به این هیچ مدان ارزانی داشته اند که بر آن هر چقدر افتخار و مباهات کنم کم است.

آخرین هدیه یی که در این ضمن بمن داده شده از طرف جناب آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است که در فکر و نظر من همانند قله کا- دو در کوهسار قره قورم ادب قرار دارد ایشان گرد آوری مرا زینت بخشیده به زیور چاپ آراسته می کنند. تا که این اثر زیبا ، زیباتر، مرصع تر ، و زر اندوده تر ازآب در آید.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

*****

چلیپا منقش
اندازهٔ اصلی ۱۶×۲۷ سانتیمتر
منسوب به محمد باقر کاشمیری

ادب امروز

ایران

مصطفی علی پور
ایران

واژگان و ساختار زبان شعر نیما[1]

اساساً «زبان» اگر بخواهد زنده بماند و پیوسته بعنوان ابزار ارتباطات انسانی و اجتماعی نقش بیافریند، ناگزیر است در رویارویی با واقعیتهای جامعه واکنشهای مناسب داشته باشد ، و تنها در این صورت است که زبان ، رسانه ای می شود تا مفاهیم و مصادیق واقعیات ، از طریق آن انتقال یافته و مبادله شوند. از این دیدگاه زبانی که در برابر تغییرات پرشتاب اجتماعی و دگرگونی معیارهای انسانی محیطی ثابت و بی تحرک است ، زبانی مرده و منجمد محسوب می شود. خوشبختانه زبان فارسی از این منظر ، یکی از زنده ترین زبانهای دنیاست. فارسی تقریباً در همهٔ اعصار تاریخ به موازات تحولات متفاوت اجتماعی انعطاف داشته و هدف ارتباط و مبادلهٔ اطلاعات را در کاملترین شکلش انجام داده است.

ساختارهای زبان فارسی در برابر تغییر ساختارهای اجتماعی توانسته است به تغییر و دگرگونی تن بدهد و خود را با تحولات همگام کند، زیرا پدیدهٔ زبان در چرخهٔ روابط انسانی نقشی جز توصیف واقعیتهای محیطی که در روند تغییر پذیر ارتباطات و در نتیجهٔ تغییر نگرشها شکل می گیرند ،

۱.از «بنیاد اندیشه اسلامی » که این مقاله را برای چاپ در «دانش» در اختیار ما قرار دادند، سپاسگزاریم.

نمی‌تواند داشته باشد. وقتی دید و نگاه جامعه در برخورد با واقعیات دگرگون می‌شود ، جبراً زبان نیز که وسیله و در خدمت توصیف است ، تغییر می پذیرد. نمونهٔ آشکار چنین تغییری را می توانیم در زبان عصر مشروطه ببینیم. همین که تحولی در سطح سیاسی - فرهنگی جامعهٔ ایرانی بوجود می آید و قراردادهای ثابت جامعه دستخوش دگرگونی می شود ، قوانین ثابت و رایج بر ساختار زبان فارسی نیز متحول می شود. ارتباط سهلتر با مردم سبب می‌شود که زبان از تختهای فاخر تغییر ناپذیری فرود آمده بانحوهٔ بیان کوچه و بازار درآمیزد. زبان فارسی در اغلب دوره های تاریخ و بیشتر صحنه های تحول در روابط انسانی ، استعداد برخورد با چنین واقعیتهایی را دارا بود. از آنجا که وسیلهٔ ارتباط نسلها و ابزار انتقال فرهنگ از عصری به عصری دیگر تنها به وسیلهٔ ادبیات ممکن بود ، نیز از آنجا که آنچه از گذشتهٔ زبان باقی مانده زبان ادبی است ، تغییر و تحول مورد بحث ، تنها در گسترهٔ آن قابل توجیه و تعریف است، زیرا ما از شکل زبان گفتار وشفاهی گذشتگان آگاهی چندانی نداریم که بتوانیم بدان استناد کنیم. آنچه از دیروز به ما رسیده ، آثار قلمی نظم و نثری است که از لحاظ بیانی و سبکی در هر دوره به یکدیگر شباهت دارد. در سبک‌شناسی استاد بهار ، به چهار دوره که هر یک ویژگیهای متفاوتی را در حوزهٔ صورت و معنا از دیگر دوره ها داراست اشاره شده است. و این خود نشان دهندهٔ این حقیقت است که تحولات اجتماعی و محیطی تا چه حد بر قوانین حاکم بر ساختار زبان تأثیر داشته است ، و زبان تا چه اندازه توانسته خود را با این تغییرات موازی نماید. از راههای پذیرش چنین تغییراتی خروج زبان از قوانین ثابت و راکد حاکم بر ساختار آن است. همان چیزی که امروزه فرمالیستها به گریز از هنجارها تعبیر می کنند.

خروج از هنجار در ساختمان زبان ، بیشتر در قلمرو شعر اتفاق افتاده است. از این منظر شاعران بیشتر از نویسندگان به مقولهٔ زبان اندیشیده و در توسعه قلمرو آن نقش داشته اند. تردیدی نیست که ساختار زبانی محدود هیچگاه همواره قادر نیست بیکرانگی برخی اندیشه های بلندرا در خود جای

داده ، منتقل کند.بی جهت نیست که نمونه های زیبای خروج از هنجار زبان را در آثار شاعران بزرگ چون مولانا ، عطار ، سعدی ،فردوسی و... می‌بینیم:

عنکبوتی رابه حکمت دام داد صدر عالم را در او آرام داد
(عطار)

در مصراع دوم «آرام »(صفت) است که بجای «آرامش » (اسم) نشسته است.

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند
(سعدی)

جای صفت و مضاف الیه در این بیت سعدی عوض شده است. «ناقص عقل» صفت «پسران» است که پس از «وزیر» آمده . نظیر چنین ساختی را می‌توان در این بیت شاهنامه در داستان بیژن و منیژه دید:

همه دخت ترکان پوشیده روی همه سرو قد و همه مشک موی

«پوشیده روی » صفت « دخت» است ، که پس از مضاف الیه «ترکان» ایستاده است.

در بیتهای ذیل از غزلیات شمس ،گریز از هنجار زبان ، به زیباتر گونه‌ای نمود می‌یابد.مولانا نشانهٔ صفت تفضیلی «تر» رابه اسم (بجای الحاق به صفت بیانی) افزوده و ساخت جدیدی رافراهم آورده است :

وقت‌لطف ای شمع جان مانند مومی نرم‌و رام وقت ناز از آهن پولاد تو آهن تری
(کلیات شمس ، ج ۶ ،بیت ۲۹۷۱۸)

عشق داود نشود ، آهن از او نرم شود شیر آهو شود آن جا و از او آهو تر
(ج ۳ ، بیت ۱۱۴۳۰)

واژه های «آهن و آهو» هر دو اسم اند که نشانهٔ «تر» تفضیلی گرفته اند.

با این توصیف ساده و مختصر چنین می توان دریافت که دستور زبان یک سلسله قواعد ابدی و ازلی نیست . دستور زبان واقعی راشاعران نوشته و می‌نویسند. بسیاری از واژه ها و ساختهای ابداعی شاعران گذشته ، امروزه جزو واحدهای زبان شده ، چندانکه گاه در زبان گفتار و روزمره نیز کار کرد

پیدا کرده اند . بر خلاف نثر نویسان که ممکن است غالباً بیان شان را در چار چوبهای معمول دستوری محبوس کنند ، اصولاً شاعران ، خود را با زبان درگیر کرده ، کلیشه های دستوری را تغییر می دهند تا به سبک وزبان خاص خود دست یابند. اساساً سبک بر اثر دگرگونی قراردادها و قوانین عادی کلام تحقق می یابد. در روزگارما ، نمونه های شاخص این دخالتها در جنبه های هنجار زبان را ،می توان در آثار نیما یوشیج پیدا کرد، و بدینگونه شعر او طرز بیان ویژهٔ خود را می یابد.

نو آوری شاعران فقط به طرح اندیشه و کاوشهای تصویر گرایانه شان وابسته نیست ، بیشتر در زبانی که بکار گرفته اند، تجدد ، نوگرایی و میزان استعداد و هوشمندی آنها آشکار می شود . اگر ادّعا کنیم که دگرگونی تصویر بی ارتباط با تغییرات کاربردی زبان نیست ، گزاف نگفته ایم.

شاعر در فضای زبان است که اندیشه را تنفس می کند و بیان آن ، تصویر را شکل می دهد.

اودن [1] شاعرانگلیسی گفته است:چگونه می توانم بدانم که چه می اندیشم مگر زمانی که به بینم ، چه می گویم .»[2]

در کنار بدعت در وزن (عدم رعایت اصل تساوی طولی مصرعها) و ارائهٔ شکل تازه ای از قافیه و موسیقی کلام در شعر نیما و شاگردان مکتب او ، با نوعی جسارت و کوشش در انصراف از قرادادهای زبانی به قصد رهایی از قید و بندهایی که مانع اندیشهٔ آزاد می گردند ،مواجه می شویم . هر چند دخالتهایی از این دست در ساختمان زبان ، خاصّ شعر امروز نیست وهمواره شاعران بزرگ (چنانکه پیش از این گفته آمد ،) بنابر ضرورتهایی ،چنین کرده‌اند، لیکن می توان ادّعا کرد ، در شعر نیما و شعر موفّق پس از او ، دخل وتصرف در ساختمان زبان وعرضهٔ شکلهای جدید ساختاری ،جزء

---

۱. W.H.Auden(۱۹۰۷ - ۱۹۷۳) شاعر انگلیسی

۲. دیچز، دیوید ، شیوه های نقد ادبی ، ترجمهٔ غلام حسین یوسفی و محمدتقی صدقیان ، انتشارات علمی ، چاپ سوم ، ص ۲۴۷.

ویژگیهای اساسی بیان مشخّص وسبک شده است.

«هوراس»[1] شاعر سخن سنج رومی می گفت :«زبان » مـانند درختـان بیشه ای است که مجموعه ای از برگهای کهنه و نو دارد.»[2] بی تردید زبان شعر معاصر ،بیش از زبان شعر هر دوره ای به درختان مورد نظر «هوراس» شـبیه است. درختان بیشه شعر امروزدر زبان نـظم و نـثر فـارسی دری و قرنهـای چهارم و پنجم و تا حدودی قرن هشتم ریشه دارند،و شاخ و بـرگ آنهـا در فضای زبان امروز ایران افشان گردیده است.

شعر امروز، درکنار تکیه بر شاخصه های واژگانی و نحوی زبان کوچه . به شکل بیان گذشته (زبان ادبی) چه در حوزهٔ نحو کلام (بافت و ساخت) و چه در قلمرو واژگان آن سر سپرده است. شاعر امروز بخشی از اینها را مدیون تلاشهای نیماست.

شاعران امروز از نیما آموختند که می توان به سنتهـای ادبـی اعتقـاد داشت و شاعر امروز بود. خود نیما بیش از هر کسی در روزگار ما ، شـاعر سبک خراسانی است و نو آوریهای زبانی او در بسیاری موارد ، به پشتوانـهٔ آگاهی عمیقش از سنت های گذشته انسجام گرفته است و واژه ها و ترکیبات واژگانی پیشنهادی او غالباً به قیاس واژه ها و ترکیبات متداول در ادب حوزهٔ خراسان وعراق خاصه در شعر ناصر خسرو ، نظامی ، مولوی و... ساخته شده است.علاوه بر اینها، گسترش ساختارهای نحوی و در هم ریزی کلیشه های دستوری که بخشی از خصوصیتهای زبانی شعر امروز است ، نیز با نوآوریهای نیما پیوند می خورد.

هرچند نیما خود در مواردی در حوزهٔ مبارزه با قراردادهای دستوری ناموفق است، اما موفقیتهای وی در بنیانگذاری پاره ای قرادادهای زبانی کم نیستند. چندانکه بعدها بعنوان سنتهای قابل احترام شـاعران پس از وی در

---

۱. Horace (۸ - ۶۵ ق م) شاعر طنز پرداز رومی.

۲. یوسفی ، غلام حسین ، چشمهٔ روشن (دیداری با شاعران)، انتشـارات عـلمی ، چـاپ چهـارم تهران ، پاییز ۱۳۷۱، ص ۷۳۶.

می‌آیند

باتنش گرم ، بیابان دراز

مرده را ماند در گورش تنگ

به دل سوخته من ماند

به تنم خسته که می سوزد از هیبت تب...

که به زیبایی تمام در شعر اخوان ثالث پیروی می شود :

... ازچکاچاک مهیب تیغ هامان تیز

غرش زهره دران کوس هامان سهم...

یا این ساخت ابداعی نیما:

این راست است ، زندگی این سان پلید نیست.

پایان این شب / چیزی به غیر روشن روز نیست...

که در شعر شاملو چنین مورد تقلید قرار می گیرد :

گر بدین سان زیست باید پست

من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم رابه رسوایی نیاویزم ،

بر بلندکاج خشک کوچه بن بست...

در قطعهٔ نخست در ترکیبات «تنش گرم...»«گورش تنگ» «تنم خسته» مضاف الیه بر صفت مقدم شده است. در پارهٔ دوم «روشن روز» صفت در مفهوم اسمی ، کارکرد یافته و بر اسم پیشی گرفته است. تا پیش از ظهور نیما در روزگار ما ، امکان چنین دخل و تصرفهایی در زبان تقریباً غیر ممکن بود.

البته نیما تنهاکسی نیست که خود را باکلیشه های ادبی درگیر می کند، پیش از اوکسانی و در رأس آنها ایرج میرزا به این مسأله (البته بیشتر در حوزهٔ تخیل و برخی زمینه های بلاغی) توجه خاص داشته است. « به همین سبب ، شعرش وسیعترین حوزهٔ نفوذ را درمیان معاصران و اخلاقش دارد.»[1]

آنچه نیما را از این نظر شاخص می کند ، به دو عامل اساسی بستگی دارد ، نخست اینکه «نیما» در روزگاری زندگی می کند که همعصران

۱. شفیعی کدکنی ، محمدرضا ، موسیقی شعر ، انتشارات آگاه ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۵.

سنتگرای او هم در حیطهٔ لفظ و معنا و هم در حیطهٔ دستگاه زبان ، خصوصاً ساختارهای نحوی کلام مقلد گذشتگانند. این امر نوعی رکود و باصطلاح درجا زدن را در روند شعر فارسی ایجادمی کند. و این خودجدایی شاعران را از تحولات و دگرگونیهای اجتماعی بدنبال می آورد.

شعر فارسی جز در مقطع کوتاه شعر مشروطه از مردم گمشده درخون وغبار، رسماً جدا می شود . مردم به یک سو می روند و شعر به سویی دیگر ، چرا که شعر هنگامی می تواند همگام با دگرگونیها حرکت کند، که نوعی دگرگونی رابه موازات تحولات محیط ، در درون خود پذیرفته و بوجودبیاورد.

«نیما» این حقیقت را خوب می داند و در می یابد که شعری دیگر ، زبانی دیگر می طلبد. لذا « از همان عنفوان جوانی که به سرودن شعرروی می‌آورد، علیه سنتهای معمول می شورد. حتی در اشعار نخستین او نیز که در سبک کلاسیک سروده نشده نوعی فرار و گذر از سنتهای معمول به چشم می‌خورد[1]» بعنون نمونه می توان از «افسانه» که ساختی تازه دارد و شعری با مطلع «هان ای شب شوم وحشت انگیز» که نگاه و زبانی دیگرگونه گرفته است،نام برد[2]. نیما در این آثار نخستین خروج خود را از اسلوب اندیشیدن و بیان هزار سال شعر فارسی به نمایش می گذارد.

عامل دوم ، گستردگی فضای نو آوریهای نیما در حوزهٔ زبان است ، که نام او را بر زبانها جاری کرده و چهره اش را در چشمها به تماشا می گذارد . پیش از او و در کنار او برخی چون ایرج ، رفعت وکسمایی و... لزوم دگرگونی را دریافته و دست به تجربه هایی زدند، لیکن محدودهٔ کاری آنها ، چندان گسترده نبوده تا از آنان چهره هایی سرمشق ونام آور بسازد. در هر حال نیما و شاگردانش به دنباله روی از او به افقهای جدیدی از زبان شعر دست یافته اند.

---

۱. آژند، یعقوب ، ادبیات نوین ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی ، (ترجمه و تدوین) ، امیر کبیر ، چاپ اول ، تهران ۱۳۶۳، ص ۵۰ - ۳۴۹.

۲. افسانه، که به تأثیر از آثار شاعران رمانتیک فرانسه چون آلفرد دو موسه و لامارتین... از نظر حس و گرایش به طبیعت خلق می شود ، بعدها سرمشق میرزاده عشقی در «سه تابلو مریم » و « محمد حسین شهریار» در « مرغ بهشتی» می گردد.

این که کشفهای آنان تا چه حدموفقیت آمیز است، بحث دیگری است. آنچه اهمت دارد ، این است که شعر فارسی معاصر با نیماً ، اخوان ، شاملو و فروغ و ... طرح تازه ای یافته است.

نو آوری نیما صرفاً در تغییر موسیقی ،کوتاه و بلندی وزن شعر فارسی خلاصه نمی شود.

همو گفته است:«ادبیات ما باید از هر حیث عوض شود.»[1] بدیهی است منظور وی از ادبیات ،«شعر» است .عوض شدن از هر حیث ،همچنان که تأکید کرده است، تغییر طرزکار است. و همهٔ اینها از تغییر نگاه و جهان بینی شاعر ناشی می شود. وقتی نگرش تغییر یافت فرم و شکل نیز دگرگون می شود و زبان که از عناصر بنیادین هر شکل شعری است ، دستخوش تحول می گردد. نیما از این دیدگاه،پیشاپیش همهٔ شاعران گام بر می‌دارد. در نگاه او ،موضوع ، مضمون ، موسیقی ، قالب و کلمه، یک کل واحدند وشعر او محصول تلفیق ، هماهنگی وظهور یکجا و آنی اجزا است.

نیما شاعری است که از همان آغاز با زبان برخوردی دوگانه دارد و با آن هم بعنوان واسطه و ابزار و هم به مثابهٔ یک مانع روبرو می شود. زبان از آن نظر ابزار است، که شاعر به وسیلهٔ آن اندیشه را تجسم می بخشد و به دیگران منتقل می کند. و از آن نظر مانع است که ظرفیت محدود وگنجایش کوچک آن استعداد انتقال همهٔ اندیشهٔ نامحدود شاعر را ندارد و در هر بار استعمال زبان، بناگزیر بخشی از تجربه های شعری شاعر موفق به ورود به دنیای دیگـران نشده و تلف می گردد. چراکه وقتی زبان همپای تحولات اجتماعی و رشد و پیچیدگی ساختارهای اجتماع دگرگونی ذاتی را نپذیرد، هرگز قادر نخواهد بود بستر معرفی اندیشه هایی باشد که ملهم از دستاوردهای محیط دگرگون شده است. در نتیجهٔ منجمد و استاتیک (Static) می ماند. بنابر این می بینیم، نیمایوشیج از همان آغاز زندگی شعری خود ، واقعیت و اصالت زبان را در می‌یابد. آنچه «افسانه» را در شرایطی که زبان ازکاروان دگرگونیها عقب مانده

۱. یوشیج ، نیما ، حرفهای همسایه ، انتشارات دنیا ، چاپ پنجم ، ۱۳۶۳، ص ۵۶.

و در جا می زند،شاخص کرده و به شهرت می رساند، تجربه های موفق زبانی آنست ، یا دست کم بخش بزرگی از اهمیت آن به تجربه های زبانی اش مربوط می شود.

زبان باید توسعه یابد تا قادر باشد، افقهای در حال توسعهٔ شاعران را برتابد. اینکه می بینیم در همهٔ آثار نیما نوعی تقلا و خطر کردن در حوزهٔ زبان جریان دارد ، ناشی از همین دیدگاه است.ریاضتی شاق در راه گسترش قلمرو زبان ، و در این راه حتی تا مرحلهٔ مسخ واژه ها پیش می رود. و همهٔ اینها ، البته نه از سرناگزیری ، بل از روی آگاهی ، و دانش و شعور سرشار زبانی وی انجام می پذیرد.در پاره ای موارد ذهنها به ساختهای جاری عادت می کنند ، وقتی شکل تازه‌ای عرضه می شود ،کم وبیش باعث حیرت می گردد. کار بزرگ نیما در زمینهٔ زبان را باید از دو جنبه نگاه کرد:

۱ - جنبهٔ نحوی و کیفیت ، ترکیب و بافت.

۲ - از نظر کاربرد واژه ها ، تغییر ساختمان سازه ها ، جهت ایجاد شکلهای دیگر واژگانی ، به منظور ارائه معنایی دیگرگونه .

در هر دو حوزهٔ صرف ونحو ، نیما هم نو آوری داشته و هم سنتگرایی کرده است:

من چهره ام گرفته
من قایقم نشسته به خشکی
با قایقم نشسته به خشکی
فریاد می زنم ...

(مجموعه کامل از اشعار نیما ، ص ۴۹۹)

در این باره از شعر نیما ، دو سطر نخست ، بدون ضمیر آغازین نیز ، هم از نظر ساختمان و هم از نظر معنا ، جمله های کاملی هستند. ارکان نحوی ، هر یک در جای خود نشسته است و عبارتها در انتقال معنا مشکلی ندارند.لیکن چنانکه می بینیم ، نیما یک ضمیر «من» در آستانهٔ هر جمله نشانده و آن را نهاد جمله ها قرار داده است، که از لحاظ صوری بدان نیازی نیست. اگر بخواهیم توصیف دقیقتری از این ساختار داشته باشیم ، باید بگوییم ، ضمیری که

مضاف الیه عبارتهایی با چنین ساختاری می شود، از نوع ضمیر متصل ملکی است . این ساخت از زیباترین ساختهای ابداعی نیماست، که توسط تقریباً بیشتر شاعران نو پرداز مورد اقبال قرار گرفته است و با پذیرش عامه مواجه شده، وارد زبان گفتار و نوشتار مردم گردیده است. امروزه کمتر کسی است که عباراتی نظیر «من ، دلم گرفته است » یا « علی برادرش دانشجوست » را بر زبان نراند. شاید بتوان راز توفیق این ساختمان را دو اسم و ضمیر آغازین یافت. مطابق اصول زیباشناسی و بلاغت یکی از جهات ذکر اسم یا ضمیر در آغاز ،تأکید و برجسته سازی است؛ و این ، خاص زبان فارسی نیست.

نیما نیز به منظور برجستگی ، استحکام وتأکید ، عنصری را که هستهٔ مرکزی پیوند معنایی و صوری ساختار عبارت است،(شکل اسمی، یاشکل منفصل ضمیر «م») در آغاز جمله ذکر می کند ،بنابر این آن را می توان نوعی تکرار هم محسوب کرد. با این وصف عبارت به دوشکل ،موکد می شود.

نخست ذکر اسم و ضمیر در آغاز ، به صورتیکه می بینیم و دوم ،تکرار که هر دو بلاغت ،تأکید سازند. نیما به این دو توجه کافی دارد، وقتی می‌گوید:

من دلم سخت گرفته است از این میهمانخانهٔ مهمان کش روزش تاریک

(ص ۵۱۳)

دستور نویسان این ساخت ابداعی نیما را اضافهٔ گسسته می گویند وضمیر (یا اسم) آغازین مصرع را ، نهاد می دانند که می تواند نوعی بدل در مفهوم تأکیدی برای «م»(ضمیر ملکی) نیز باشد.

در اینکه نیما ابداع این ساختار نحوی را مثل بیشتر ابداعات خودمرهون استعداد خلاق خویش است ،می توان تردید کرد. او بیش از هر شاعری در روزگار ما در محیط و پیرامون خود تحلیل می رود و شعر او مثل درختی است که در زبان و فرهنگ زادگاهش ریشه دارد.

با اطمینان می توان گفت که یکی از وجوه تمایز و امتیاز نیما بر بسیاری از همعصرانش این است که او برای تفسیر اشیاء و پدیده های پیرامون بجای اینکه تماشا گرانه عمل کند،در درون آنها حلول کرده ، در آنها استحاله

می‌شود . آن چنانکه گاه در توصیف خود ، چهره ای از اشیاء راترسیم می‌کند.
تحلیل نیما در محیط فقط به پدیده های بی روح طبیعت محدود نمی شود ،
آمیختگی ذهنی و فکری او در فرهنگ ، اندیشه ، تاریخ و زبان و گویش اطراف
نیز خود ، نوعی تحلیل وجودی در محیط است. برای نیما که با جرأت و
اطمینان ، واژه هایی بومی چون : داروگ ،کراد ،توکاو... را بسادگی و
شکوهمندی وارد شعرش می کند، تا چهره ای از خویش و آدمهای اطرافش به
نمایش بگذارد، بسیار طبیعی است که ابداع این ساخت نحوی را مدیون
بافت طبیعی گویش مردمی باشد ، که نخستین آموزگارش بوده‌اند. بنظر
می‌رسد ، ساخت اضافۀ گسسته، شکل دگرگون شده ای از یک ساخت نحوی
گفتار مردم مازندران باشد.در گویش مردم غرب مازندارن ، جایگاه ضمیر
ملکی در نقش اضافی در آغاز جمله است. اگر بخواهیم عبارت «من دلم گرفته
است» را به گویش مازندرانی‌برگردانیم،چنین جمله ای خواهیم داشت:
می دل بگتیه [1]
(می دل = دل من)

ترکیب «می دل » همان «دل من» فارسی است.ضمیرمضاف الیه بر
مضاف مقدم شده ، تا برجستگی یافته اصل معنا را مؤکد کند. بنظر می رسد
این شکل نحوی گویش مازندران سر مشق نیما در آفرینش ساخت ابداعی‌اش
باشد. البته نیما در آن شکل نحوی ، دخل و تصرف کرده ، یک ضمیر ملکی
متصل به اسم می افزاید، تا زبان او به هارمونی موسیقیایی لازم دست یابد. این
ساختار ، چه محصول نبوغ نیما باشد و چه متأثر از نوعی بافت نحوی گویش
مازندران ، نتیجۀ دریافتهای ذهنی و کوششهای خلاق اوست. او از زیباترین

---

۱. محمد باقر نجف زاده بار فروش ، در کتاب واژه نامه مازندرانی ، ص ۷ - ۶۶ (نشر بنیاد - نیشابور - چاپ اول ، تهران ۱۳۶۸) به ویژگیهای سبکی گویش مازندران اشاره دارد. از جمله به جا به جایی مضاف الیه و مضاف او می نویسد در زبان مازندران (گویش مازندرانی) بر خلاف فارسی که مضاف قبل از مضاف الیه می آید (بجای) مضاف بعد از مضاف الیه است : مه me (یا می mi) +کتاب Ketal کتاب من ، می و چه mivacea = بچه من
بر جایگاه صفت پیش از موصوف ، برای تأکید ، تبیین و شرح کوتاه و روشن امن گت مار gatemar = مادر بزرگ ،گت پر gateper = پدر بزرگ.

سنتهای شعری وی که علاوه بر تحلیل در زبان شعر امروز شعاع توسعهٔ آن حتی لحنها و لهجه های گونه گون مردمی را نیز در برگرفته است.
نمونه هایی از این ساخت را در شعر شاعران امروز می بینیم .

ای ستاره ها سلام مان بهانه است. (گزیده شعرهای مشیری ،ص ۳۵)

من تنم خسته
رهم بسته
من رونق گامم بشکسته... (گزیده شعرهای اسماعیل شاهرودی ،ص ۶۸)

نی ها همهمه شان می آید
مرغان زمزمه شان می آید (هشت کتاب ،ص ۲۵۴)

از دیگر ساختهای ابداعی نیما در حوزهٔ نحو زبان ، تقدم مضاف الیه ضمیری بر صفت است، در سازه هایی که وصفی اضافی اند. مثل این سطرها:

با تنش گرم ، بیابان دراز
مرده را ماند در گورش تنگ...

به تنم خسته که می سوزد...

در سازه های : تنش گرم (تن گرمش)، گورش تنگ (گورتنگش)، تنم خسته (تن خسته ام). مضاف الیه بر صفت تقدم داده شده است. از لحاظ قراردادهای دستوری مضاف الیه و صفتهای کیفی از وابستهٔ اسمی از نوع پسین‌اند. یعنی در ساختمان عبارت در جایگاهی پس از جایگاه اسم قرار گرفته، در مورد آن توضیح می دهد. گاه بنابر ضرورتهای معنایی و جهات تأکیدی تغییر جایگاه داده ، پیش از اسم واقع می شوند.

مرد نیک ——> نیک مرد   شهر ایران ——> ایرانشهر

در سازه های اضافی ،ممکن است، اسم هم وابستهٔ اسمی (مضاف الیه) و هم وابستهٔ وضعی (صفت) داشته باشد. در این صورت در اینگونه سازه ها ، برابر هنجار و قراردادهای معمول زبان فارسی ، ابتدا وابستهٔ وصفی ، سپس وابستهٔ اسمی ، پس از اسم جای می گیرند:

جاده های خلوت کوهستان (اسم + صفت + مضاف الیه)

در عربی جایگاه وابسته ها در ترکیبات که چنین وابسته هایی دارند، عکس قرارداد دستوری فارسی است. یعنی ابتدا وابستهٔ اسمی (مضاف الیه) سپس وابستهٔ وصفی (صفت)، پس از اسم واقع می شوند. در ساختار مورد بحث شعر نیما هنجار (اسم + صفت + مصاف الیه) شکسته شده بعنوان ساختی بدیع در قلمرو نحو زبان فارسی جای گرفته است.

در سازه های : تنش گرم ، گورش تنگ و تنم خسته مضاف الیه ،به ترتیب «ش ، ش و م» بر وابستهٔ وصفی (صفت) مقدم شده است.نمونه هایی دیگر از این سنت نحوی در شعر نیما:

به چشمش هرچه می چرخد ، چو او بر جا
زمین با جایگاهش تنگ (به شب آویخته)
همچنان کاندر غبار اندوده اندیشه های من ملال انگیز... (اجاق سرد)
طرح تصویری در آن هر چیز
تا زمان کاوای طناز خروس خانه همسایه ام مسکین ... (پادشاه فتح)

در مورد این ساخت ابداعی نیما (تقدم مضاف الیه بر صفت) و جنبهٔ توان القایی و تأثیر آن می توان به نکات ذیل اشاره کرد.

۱ - تقدم مضاف الیه بر صفت در ساخت پیشنهادی نیما ،هنگامی اتفاق می‌افتد که مضاف الیه ، ضمیر «(متصل ،منفصل ملکی و تخصیصی) باشد ، نه اضافی اسمی در گلستان سعدی. به ترکیبی اضافی بر می خوریم که مضاف الیه که اسم بوده بر صفت پیشی داده شده است:

پسران وزیر ناقص عقل
به گدایی به روستا رفتند

«ناقص عقل» صفت پسران است، نه وزیر، مضاف الیه که اسم (وزیر) است، بر صفت مقدم دانسته شد. در شاهنامه نیز چنین ساختی را می‌بینیم.

همه دخت ترکان پوشیده روی — همه سرو قد و همه مشک موی
(بیژن و منیژه)

پوشیده رویی که صفت دخت است و می بایست پس از آن ذکرمی شد،

بعد از ترکان (مضاف الیه) نشسته است. در بیان گفتار و محاوره، گاه نظیر ساخت سعدی و فردوسی یافته می شود.مانند گوشت گوسفند تازه بجای گوشت تازه گوسفند.

هم در ساخت فردوسی وسعدی و هم در ساخت محاوره مذکور . تقدم مضاف الیه باعث برجستگی ،تأکید و تحکیم صفت شده است. گفتنی است در نمونه های نقل شده از فردوسی و سعدی ، تعمدی درمیان نبوده و آن بزرگان ، آن را به قصد ابداع و آفرینش برنیاورده باشند و ظهور آن نتیجهٔ نوعی ضرورت ، مثل وزن و... باشد. چرا که اگر غیر از این بود ، می بایست ، نمونه‌های بیشمار دیگری نظیر آن را در آثار آنان دید.

۲ - بی تردید نیما از خلق چنین ساختی اهداف ذیل را تعقیب می کرده است.

الف - تکیه، تأکید ، برجسته نمودن صفت و تحکیم مالکیت ، بار موسیقیایی وضرب آهنگ صفت که در پایان مصرع قرار می گیرد، این قصد شاعر را برآورده می کند.

ب - اشباع موسیقی کلام در مصرع ، در نتیجهٔ اینجا به جایی.

ج - رسیدن به یک نوع ایجاز در لفظ و معنا . قرارگرفتن صفت بعداز مضاف الیه در پایان مصرع هم باعث تداوم موسیقی و طنین در ذهن خواننده شده و هم سبب تکمیل زبان می گردد. آن چنانکه نتوان کلمه یا حتی حرفی را به مصراع افزود.

این ساخت ابداعی نیما توسط شاگردان او و شاعران بزرگ روزگار ما ، بویژه اخوان ثالث مورداقبال قرارگرفته و چندان با زبان او در آمیخته که جزء ویژگیهای سبکی شعر او شده است:

ما برای فتح سوی پایتخت قرن می آییم

با چکا چک مهیب تیغهامان تیز

غرش زهره دران کوسهامان سهم

پرش خارا شکاف تیرهامان تندنیک بگشاییم (آخرشاهنامه ، ص ۸۲)

فروغ فرخزاد نیز به تأسی از نیما این ساخت نحوی را بکار بسته است:

من به یک خانه می اندیشم
با نفسهای پیچکهایش رخوتناک با چراغانش روشن چون نی نی چشم...
در شعر بامداد نیز می توان مواردی ازکاربرد این ساخت نحوی را دید:

خورشید جستجو
در چشمهای شان متلالی بود
وفک شان عبوس با صخره های پرخزه می مانست... (هوای تازه، ص ۲۳)

استخدام صفت بجای اسم از دیگر تجربه های نیما در نحو است. از تجربه های مهم زبانی شعر امروز جابجایی واحدها و اجزای ساخت عبارت کلام است. طبق قراردادها و قواعد نحوی زبان ،صفت وابستهٔ اسمی است که پس از آن می آید و آن را توصیف می کند، یا گاه بنابر ضرورتهایی با حذف کسره قبل از اسم آمده ، همان وظیفهٔ وصفی را که در حالت نخست داشته انجام می دهد و بعنوان نمونه ،ترکیب «مرد بزرگ» به گونه«بزرگمرد» شکل می‌گیرد ، و در نقش توصیفی آن هیچ خللی وارد نمی آید. فقط جای دو جزء ترکیب (اسم و صفت) عوض می شود . لیکن در شعر نیما با نوعی جابجایی در ترکیب وصفی مواجه می شویم که کاملاً باآنچه که اضافهٔ وصفی مقلوب می‌شناسیم ، متفاوت است.به این معنا که صفت قبل از اسم آمده، بجای توصیف آن ، خود نقشی اسمی پذیرفته و جایگزین آن می گردد. این بدعت نحوی بعنوان یک کشف زبانی در شعر معاصر مطرح شده ، کارکرد می‌یابد. استفاده از صفت،بجای‌اسم اگرچه در زبان شعری گذشته،بندرت سابقه دارد، لیکن توسط نیماکشف ، توصیف و تثبیت می گردد. و بعنوان یک بدعت موفق شاعرانه در شعر او و آثار شاعران پس از او در سطحی گسترده جلوه گر می‌شود :

این راست است،زندگی این سان پلید نیست
پایان این شب
چیزی به غیر روشن روز سفید نیست. (مجموعه کامل اشعار نیما، ص ۲۸۱)

«روشن روز » ،هیچ شباهتی از نظر کارکرد و نقش ،به «روز روشن» ندارد. در

«روز روشن » با موصوف «روز» و صفت «روشن» مواجه ایم . «روشن» وصف بخشی از خصوصیات «روز» از جهت کیفیت است. لیکن «روشن» در ترکیب «روشن روز» وظیفهٔ وصف را بر عهده نداشته و اصولاً نقش آن در ارتباطش با بقیه اجزای عبارت آشکار می شود.

چنین ساخت نحوی در شعربرخی گویندگان بزرگ پارسی، سابقهٔ کارکردی داشته است. بدرستی نمی دانیم نیما آن را دیده بوده و یا ذهن خلاق او ، وی را به چنین کشفی هدایت کرده است. آنچه گفتنی است وی به خاطر چنین ارتکابی ! (یا نظایر آن) بارها توسط برخی همعصران دانشگاهی اش در محافل ادبی به بی سوادی متّهم می گردد. مطالعهٔ نمونه هایی از این ساخت نحوی در شعر گذشتگان می تواند ما را در دریافت آنچه نیما از آن بعنوان یک کشف شاعرانه سودجسته است ، یاری نماید :

از تو آباد ظلم ویران شد
با تو بنیاد عدل محکم باد (دیوان انوری ، ص ۱۰۷)

چو راه وصل جانان پیش گیرد
غم عالم به جان خویش گیرد
دراز راه را کوته شمارد
چو شیر تند را رو به شمارد (ویس ورامین ،ص ۱۸۴)

هر کشته ای ز سعی کشاورزنم گرفت
خشک مرا به جز ز سحاب تونم کجاست (دیوان پیشاوری ، ص ۱۷۵)

جزء اول همهٔ این ساختها ، صورت و هیأت صفت را دارد، لیکن بجای وابستگی و تعریف و توصیف اسم ، خود کارکرد اسمی یافته اند. بعبارت دیگر می توان گفت ، جزء اول این ترکیبها ، اسمهای مصدرند که نشانهٔ مصدری (ی و ش و ...) آنها به کسرهٔ اضافی تغییر یافته است. از نظر کیفیت نیز این ساخت را چنین می توان تحلیل کرد. در ترکیب «روز روشن» کارکرد کیفی منحصر در روز است. لیکن «روز روشن » بیانگر کیفیت هرچه در روز است ، می شود . یعنی هر چه در «روز» روشن است :

در بسیط خطه آرام می خواند خروش از دور... (مجموعه کامل اشعار نیما، ص ۴۹۷)

در لاویز سرای سینه اش برپاست غوغاها... (همانجا، ص ۴۲۶)

اندر آرام سرای شعر نو تعمیر خود پویا... (همانجا، ص ۴۲۶)

نیما خود این ساخت نحوی را تلفیقی زبانی می داند، که از توانگری ذهنی و ذوقی شاعر، سرچشمه می گیرد. در نظر او سمبولیسم شعر برای بیان، چنین دخل و تصرفهایی را در زبان باعث می شود. نیما اعتقاد دارد، استعمال صفت بجای اسم، به ثروت شاعر از حیث مصالح سرودن می افزاید[1]

چنانکه شاگردان او و نیز غالب گویندگان امروز از این کشف بدیع بعنوان مصالحی که سبب توسعهٔ گستردهٔ زبان و نهایتاً گسترش حوزهٔ بینش می‌شود، بسیار سود برده اند. کمتر شاعر امروز را می توان یافت که در آثارش به استقبال این تجربهٔ نیما نرفته باشد. مثل این شاعران.

بامداد:

گربدین سان زیست باید پست

من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاویزم،

بر بلند کاج خشک کو چه بن بست... (هوای تازه، ص ۱۳۵)

اخوان ثالث:

ای فصل فصلهای نگارینم

سرد سکوت خود را بسرایم (آخر شاهنامه، ص ۵۱)

شاهرودی:

... و بعد / دست از کبود حلقه رها کرد (گزیده شعرها، ص ۲۸۳)

آتشی:

بنشسته باغ، چادرش از نرم باد... (گزیده اشعار، ص ۴۸)

در قطعهٔ «بندرگاه» نیما ساختی را تجربه می کند که خواندنی است:

هیچ آوایی نمی آید از آن مردی که در آن پنجره هر روز

چشم در راه شبی مانند امشب بود بارانی (مجموعه کامل اشعار، ص ۵۱۰)

---

۱. یو شیج،نیما، حرفهای همسایه، ص ۷۳.

«بارانی» (صفت) با فاصله ای چشمگیر پس از «شبی» (موصوف)آمده است. اخوان در عطا و لقا دربارهٔ این تجربهٔ نیما در فاصله انداختن میان موصوف و صفت و اختصاصاً در مورد سطر چشم در راه شبی مانند امشب بود وبارانی» می‌گوید :« خیلی هم ساده و هم زیباست . بلاغتی بلیغ را متضمن است و از این ساده تر دیگر چه می خواهید که یعنی «چشم در راه شبی بارانی مانند امشب بود»همین تجربهٔ نیما در شعر اخوان با بلاغتی کم نظیر ، دیگر باره آزموده می شود :

هزاران کار خواهد کرد ، نام آور هزاران طرفه خواهد زاد از او بشکوه

(ازاین اوستا، ص ۱۷)

طبیعی است ، هم نیما و هم اخوان با انتقال صفت به پایان سطر ، ضمن برجسته کردن آن ، تکیه و تأکیدش رامدنظر داشته اند. و این ، به خاطر نقش ویژه ای است که صفت درمیان مجموعه عناصر مصراع بر عهده دارد.

از کوششهای ارزندهٔ نیما در زمینهٔ ایجاز ،کاربرد ویژه ای است از «هرچه». تقریباً غالب دستور نویسان «هرچه» را ضمیر مبهم خوانده اند. در شعر نیما گونه ای «هرچه» کار کرد یافته که بطور کلی با آنچه ضمیر مبهم خوانده می شود، متفاوت است:

جاده خالی است فسرده است امرود
هرچه می پژمرد از رنج دراز (مجموعه کامل اشعار نیما ، ص ۴۱۲)
می رود او نه به پا
کرده در راه گلو ،بغض گره
هرچه می گردد با او از جا
هرچه ، هرچیز که هست از بر او... (همانجا ،ص ۴۱۲)
هرچه با رنگ تجلی رنگ در پیکر می افزاید
می گریزد شب صبح می آید.

۱. اخوان ثالث ، مهدی ، بدعتها و بدایع و عطار و لقای نیما یوشیج ، بزرگمهر ، چاپ دوم تهران. ۱۳۶۹،ص ۵۱۴.

علی رغم نظر اخوان ثالث [1]، نیما همیشه «هرچه» را در معنای «هرچیز» و «همه چیز» بکار نمی برد. اگر چنین بود، لزومی نداشت که در سطر سوم، پاره دوم، بعد از «هرچه» «هر چیز» را در همان معنا بیاورد و زبانش را به حشوی ملال آور دچار کند.

هرچند زبان نیما بندرت ممکن است به این آفت دچار شده باشد. بنظر می رسد در «هرچه» نوعی حذف اتفاق افتاده است. حذفی از آن نوع که در «واو» های ایجاز می بینیم:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری
جانب هیچ آشنا نگه ندارد.

هنگامی که این سطر نیما «هرچه می پژمرد از رنج دراز» را معنا کرده و بخواهیم آن را به زبان نثر بنویسیم، ناگزیریم، پس از «هرچه» عبارتی رامثل «دراین جهان است» (هر چه در این جهان است) گنجانده و «هرچه» را گسترش دهیم، تا به مفهوم آن در ساختمان عبارت دست یابیم. آن بخش از جمله که ما درگسترش سازه «هرچه» آورده ایم، بخش حذف شده در ساخت و کاربرد «هرچه» در شعر نیماست.

...هرچه در دیده او ناهنجار
هرچه اش در بر، سخت وسنگین (مجموعه کامل اشعار، ص ۴۱۳)

دکتر شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر، نمونه هایی از این ساختار را در شعر سعدی نشان داده است. و این نمایانگر این واقعیت است که در نظر شاعران بزرگ، پیوسته ساختار نحوی زبان، همان اهمیتی را در آفرینش زیبایی داراست که ساختار صرفی و واژگان و بیشتر این معماری کلام (نحو) است که شاعران را در رسیدن به یک مشخصهٔ زبانی و سبکی یاری می کند هر چند نقش مفردات کلام را در زبان نمی توان نادیده گرفت. «عبدالقاهر جرجانی که بزرگترین نظریه پرداز بلاغت در ایران و اسلام است،بلاغت و تأثیر را منحصر در حوزهٔ ساختارهای نحوی زبان می داند و آن را علم

---

۱. عطابیعا، ص ۴۹۸.

«معانی النحو» می خواند. منظور از علم «معانی النحو» آگاهی شاعر و ادیب است از کاربردهای نحوی زبان و اینکه هر ساختاری ، در چه حالتی ، چه نقشی می‌تواند داشته باشد

سعدی در چند جا در کنار کار برد «هرچند»،«هرکه» را نیز ، با همان برد نحوی (حذف) بکار گرفته است. «شاید نیما بدون اینکه توجهی به شعر سعدی داشته باشد ، تصادفاً به چنین حذفی دست یافته است.»[۲]

چون مرا عشق تو از هرچه جهان باز استد چــه غـم از سـرزنش هرکه جهـانم بـاشد

اگرت به هرکه دنیـا بـدهد ، حـیف بـاشد وگـرت بـه هرچه عقبی بـخرند، رایگـانی

(کلیات سعدی ، ص ۴۶۲ و ۴۸۱ به نقل از موسیقی شعر ، ص ۳۲)

در نمونه هایی که از سعدی نقل شده « هرکه و هرچه» ی ایجاز با «جهان و دنیا» همراه است ، بنظر می رسد قلمرو کاربرد «هرچه و هرکه » در شعر نیما در مقایسه باکاربرد شیخ اجل حوزهٔ گسترده تری داشته باشد:

۱ - بامداد در باغ آینه، ص ۱۳ و ۱۲ «هرچه» ی ایجاز را با همان صورتی که نیما تجربه کرده ، بکار برده است:

مــثل ایــن است ، در ایــن خــانه تــار هرچه بــا مــن ســرکین است و عنــاد

مــثل ایــن است کـه پـوشیده، در اوست هرچه از بــود ، زخــم پــیراهــن

آنچه عبد العلی دستغیب در خصوص این پاره از شعر شاملو درکابرد «هرچه» گفته و آن را به دلیل حذف فعل بدون قرینه ، غلط آشکار دستوری دانسته است [۳] در ست و منطقی نخواهد بود ، اگر چنین اشکالی بربامداد واردباشد، لزوماً بر سعدی و نیما نیز وارد خواهد بود.

تلاشهای نیمـا در راستـای نـو آوری نـحوی حـوزهٔ حـروف را نـیز دربرگرفته است ، مانند استخدام «واو» عطف در آغاز شعر و یـا در آستـانه مصرعها :

---

۱. شفیعی کدکنی ، محمدرضا ، موسیقی شعر ، ص ۳۱.
۲. همانجا ، ص ۳۲.
۳. دستغیب ، عبدالعلی ، نقد آثار شاملو ، انتشارات چاپار ، چاپ سوم ، ۱۱۷.

زیر باران نواهایی که می گویند :
باد رنج ناروای خلق را پایان
و به رنج ناروای خلق هر لحظه می افزاید
مرغ آمین را زبان با درد مردم می گشاید:
رستگاری روی خواهد کرد
و شب تیره بدل با روز روشن گشت خواهد ، مرغ می گوید :
(مجموعه کامل اشعار ،ص ۴۹۲)

پیشینهٔ صدر نشینی «واو» عطف در شعر به قرنهای آغازین شعر فارسی در آثار شاعران مکتب خراسانی می رسد. «واو» صدر نشین در آثار برخی شاعران عراقی و مشروطه نیز یافته می شود . و نیما از آنجا که از حیث زبان پیرو مکتب خراسانی بوده ، تردیدی نیست که در احیا و تثبیت این سنت متأثر از شعر حوزهٔ خراسان باشد :

بیار آن می که پنداری روان یاقوت ناب استی و یا چون برکشیده تیغ، پیش آفتاب استی
(گزیده اشعار رودکی ، ص ۴۴)

نگهبان گنجی تو از دشمنان و دانش نگهبان تو ، جاودان
(ابو شکور بلخی)

و علیک السلام میر آخور صاحب اسب و استر و اشتر
دیوان ایرج میرزا ، ص ۱۳۹)

احیای این سنت در شعر نیما ، به دلیل روشن دیگری نیز می تواند مرتبط باشد. و آن نزدیک کردن زبانِ شعر به گفتار و بیان عامه است. شکی نیست که سادگی بیان ، واژگان مردمی و ساختار نحوی زبان مردم و از همه مهمتر تماس بی واسطه باطبیعت در شعر خراسان به منظور هرچه نزدیکتر شدن به زبان مردم بوده است. کاربرد «واو» عطف در آغاز مصراع در ایجاد صمیمیت بیان و صورتِ طبیعی کلام ، بی تأثیر نیست.

نازک آرای تن ساق گلی
که به جانش کشتم

و به جان دادمش آب
ای دریغا به برم می شکند (مجموعه کامل اشعار، ص ۴۴۴)

در شعر پس از نیما نمونه های زیادی از کاربرد «واو» در آغاز مصراع یا در آستانه شعر می توان یافت. این سنت که در شعر بسیاری از شاگردان نیما از عوامل قدرت و زیبایی آفرینی زبانی محسوب می شود، در سالهای اخیر لقلقهٔ زبان برخی جوانان شده است. برخی، هرگاه ذهن و ذوقشان در جریان سرودن، اجازهٔ ادامه و زن را نمی دهد و یا سیلابی گرسنه در آغاز مصراع دهان می گشاید، به «واو» عاطفه پناه آورده، آن را در آستانه مصراع می کارند تا کاستی وزن بر طرف کنند.

نمونه های چنین کاربرد نادرست در شعر این سالها چندان زیاد است که بنظر می رسد نیازی به ارائهٔ نمونه نداشته باشد.

غیر از حرف عطف «واو» حرفهای اضافه بویژه حرف «از» در شعر نیما کاربرد خاصی دارند:

و به مانند چراغ من
نه می افروزد، چراغی هیچ
نه فروبسته به یخ ماهی
که از بالا می افروزد. (همانجا، ص ۴۸۸)

در سطر پایانی، حرف اضافهٔ «از» بجای حرف «در» نشسته است. حرف «از» با فعل «می تابد» معنی را منتقل می کند و با فعل «می‌افروزد» حرف «در» تناسب و هماهنگی بیشتری دارد. در شعر و نثر گذشته ما مثل مخزن الاسرار و مرزبان نامه کاربرد «از» بجای «در» پیشینه دارد. نیما با آثار شعر و نثر گذشته بویژه آثار نظامی الفت خاصی داشته، ممکن است در این مورد بخصوص از نظامی متأثر شده باشد. در برخی شعرهای دیگر نیما نیز رد تاثیر و نفوذ زبان نظامی را می توان پی جویی کرد.

تصادفاً در مخزن الاسرار نیز حرف «از» با فعل «افروختن» بکار رفته است:

بر همه سر خیل سر خیر بود
قطب گران سنگ سبک سیر بود
شمع الهی ز دل افروخته
درس ازل تا ابد آموخته (مخزن الاسرار، ص ۱۷۵)

در مرزبان نامه نیز حرف «از» بجای «در» بکار رفته است:

« و پنداری این عروس زیبا که از درون پرده خمول بماند و چون دیگر حواری منشات در بر و بحر سفر نکرد.»

(مرزبان نامه ،ص ۲۰)

شکل طبیعی کلام « در درون پرده خمول...»است نه « از درون پرده.»

در قطعه «نخستین ساعت» نیما دوبار دیگر « از» را بجای «در» بکار برده و زبان خود را اندکی غیر عادی کرده است.

در نخستین ساعت شب ، هرکس از بالای ایوانش چراغ اوست.

(مجموعه کامل ، اشعار ، ص ۵۰۱)

در ساحت دهلیز سرای من و تو
مردی است نشسته از برش مشعل نور... (همانجا،ص ۳۰۷)

در کنار نو آوریهای نیما در قلمرو نحو، نوعی حذف و تخفیف نیز در ساختار زبان به چشم می خورد . مثل حذف صفت اشارهٔ «آن» و «ی» وحدت در ترکیبهای وصفی زمانی و حذف «ی» نکره / وحدت ، در اسمهای نکره:

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بریشت
هنگام که نیل چشم دریا
از خشم به روی می زند مشت (همانجا ، ص ۴۵۴)

بجای «هنگام که » می بایست «هنگامی که » یا « آن هنگام که » می‌نشست. نیز در نمونه های ذیل ، شکلهای متنوع تر از این حذف را می‌یابیم:

چه کند گر برود یا نرود،

دم که با ماتم خودمی گردد (همانجا ، ص ۲۱۵)
می رسد ناله ای از جنگل دور
جا که می سوزد ، را مرده چراغ...

نمونه های بیشماری از این کارکردمثل «زمان که » بجای «زمانی که » وقت که » و... در شعر نیما و به تیغ آن در شعر شاعران امروز می توان یافت. آنچه گفتنی است ، این است که این شکل ویژهٔ زبانی گرچه در شعر معاصر نخستین بار ، در آثار نیما یافته شده و به زبان شاعران پس از از اوسرایت کرده است ، لیکن از ابداعات شعری وی نیست. کار نیما کشف و رواج و توسعهٔ آن بعنوان یک سنت در زبان شعر امروز بوده است و نه بیشتر.

در جایی خاقانی «گه» (گاه) را بجای گاهی که «و» « آن گاه» آورده است. و با حذفی که در ساختمان کلمه صورت داده به نوعی ایجاز نیز رسیده است.

آن از این گریه که گه بندد و گه بگشاید — گه به کعب آید و گاهی به کمر می نرسد
گه که بگشاید ، جیحون سوی آموی شود — گه که بسته شود آتل به خزر می نرسد
سرو زر باز که نامرد بود ، مردکه او — غم مال و غم جان و غم دلبر دارد [1]

این ساخت نحوی در شعر نیما از بسامد قابل توجهی برخوردار است.مخاطب از روبرو شدن با چنین نظامی در شعر نیما احساس قرابت و زیبایی بیشتری می کند. شاید دلیل آن ، انتظاری است که مخاطبان شعر امروز از نیما دارند. نیما غالباً در برابر زبان شاعری دست و پاگم کرده و تسلیم نبوده است و بسیاری از ابداعات او معلول شجاعت وشهامت وی است. در هر حال این سنت زبانی در زبان شاعران پس از نیما ، به زیباترین گونه ای ، توسعه و نمود می یابد:

هیچ میخ ایستاده بر جا خشک
بی تکان ، مرده به دست و پای
بی که هیچ از لب برآید نعره شان ... (از این اوستا،ص ۳۷)
چه برهوتی درکویرشان کولاک می کرد

۱. بیتهای خاقانی و ناصر بخارایی از بدعتها و بدایع و عطا و لقای ۳۸۳ - ۳۷۹، نقل شده.

هنگام که دلت
آن موزه عتیق عطش را به جرعه ای
لا جرعه و گوارا
تهدید می کردند ... (گنجشک و جبرئیل ،ص ۷۵)

نوآوری نیما به ابداع شکلهای جدید نحوی ، منحصر نمی شود. در
سترهٔ واژگان ومفردات نیز نو آور است، و همه اینهابه استناد و به پشتوانهٔ
ریه ها و پیشنهادات فرضیه اش در جهت کمـال زبـان در شـعر اوشکـل
ی‌گیرد. هـمو مـعتقد است:« زبـان ، نـاقص است و کوتـاهی دارد و فـقیر
ت.رسایی و کمال آن به دست شاعر است...» اشعار حافظ و نظامی ، نسبت
زمان خود ، این معنا را می رسانند[1]
کامل کردن زبان ،در پاره ای موارد از استخدام واژگان خاص و کاربرد
یعی آنها و گاه شکستن قراردادهای دستوری بدست می آید. نیما به هیچ
ی ، کلیشه ها وقواعد دیکته شدهٔ پـیشین را نـمی پـذیرد. بـه اعتقـاد او ،
ردادها ، در هماهنگی با معنا و محتواست که شکـل مـی گـیرند . کـلیشه
یزی نیماگاه تاآن حد است که در جایی آن قواعد دیکته شده را تلقینات
طان می داند[2] در نگاه او هیچ واژه ای به خودی خودو فی ذاته ، شاعرانه‌یا
ر شاعرانه نیست.تنها کاربرد آن و کارکردی که مـی یـابد ، تـعیین کـنندهٔ
عرانه بودن یا نبودن آن است ، این نکته که برخی واژه ها شاعرانه و برخی
ستند،مربوط به شرایطی است ،که « شعر تماس مستقیم خود را با واقعیت از
ت می دهد و شاعران از روی دیوانهای یکدیگر شعر می‌گویند.»[3] اگر قرار
ند تقسیمی هم در مورد واژه ها صـورت بگـیرد، بـاید آنهـا را بـه تـعبیر
مداد»به گناهکار و بی گناه تقسیم کرد.
تغییر ساخت سازه های واژگانی و خلق نوعی دیگر از آن ، جنبهٔ دیگر

۱. یوشیج ، نیما ، حرفهای همسایه ، ص ۷۵.
۲. یوشیج ، نیما ، نامه‌های نیما یوشیج ، شرکت سهامی خاص نشر آبی ، چاپ دوم،تهران ۱۳۶۴، ۴۱.
۳. خویی ، اسماعیل ، از شعر گفتن، نشر سپهر ، چاپ اول ، تهران ۱۳۷۱.

نوآوری صرفی نیماست.

او این تغییر را برای عرضهٔ معانی تازه انجام می دهد. نیما برای کلمات آشنا که معنای آشنایی نیز دارند، معانی ناآشنایی که مورد نظر خوداوست، وضع می کند. این معنا، به قدری درست به کلمه داده می شود، که همیشه همراه خودکلمه بدون احتیاج به توضیح وتحشیه با کمک سیاق عبارت و همسایگیهای دیگر به ذهن متبادر می شود. فی المثل از «بستن» معانی «شکفتن» و «پیدا شدن» از نقش «بستن» «طرح ریختن» را طلب می کند:

هیبت مدهش دریای گران اندر سر

بست اندیشه غریدن و توفیدن آرام آرام (مانلی)

گفتمش خنده نبندد پس از این

آفتابی، نه چراغی، بامن (در فروبند)

یا نمونه های دیگر نظیر «خنده خواهد بست تصویر می بندد و «شکستن» که با خواب ویا «بوسه» می آید:

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک

غم این خفته چند خواب در چشم ترم می شکند. (مهتاب)

با تن خاک بوسه می شکند... (خروس می خواند)

و به همین شیوه در بسیاری از لغات آنچه نیما طلب می کند، چیزی است که تا زمان او شاعر و نویسنده ای طلب نکرده است. این کار گذشته از یک نوآوری لغوی، تأمین یک زندگی تازه برای بعضی واژه هاست. واژه هایی که تا آستانهٔ فراموشی و طرد می روند و دوباره حیات شاعرانه شان را از سر می گیرند[1] خودنیما نیز در این باره در «حرفهای همسایه» به شاگردانش توصیه می کند« که یک تونگری بیشتر آن وقت برای شما پیدا می شود که خودتان تسلط پیدا کرده، کلمات را برای دفعهٔ اول برای مفهوم خود استعمال کنید.»[2]

در حوزهٔ مفردات، نیما واژه های تازه ای ساخته است، نیز شکل وصورت تازه ای از فعل برآورده و آنها را در معانی ویژه ای بکار برده است.

۱. رویایی، یدا...، زبان نیما (مقاله) کتاب هفته، شماره ۱۸، ص ۲ - ۱۴۰

۲. یوشیج، نیما، حرفهای همسایه، ص ۷۳.

ل «خنده بستن» ، « اندیشه بستن » ،(که قبلاً اشاره شد) و خنده آموختن...

صبح چون کاروان دزد زده

می نشیند فسرده

چشم بر دزد رفته می دوزد

خنده سرد را می آموزد (مجموعه کامل اشعار ،ص ۲۸۸)

و «ساز دادن» بجای « ساز زدن»

هنگام که گریه می دهد ساز

این دود سرشت ابر بر پشت

می بینم جزء فعلی (زدن) را در این فعل ترکیبی ، تغییر داده است ، و
ورت ویژه ای از یک فعل ساخته است: سازدادن بجای ساز زدن . همو در
فهای همسایه در مورد باز سازی و باز آفرینی صورتهای فعلی می گوید:

«خیال نکنید قواعد مسلم زبان در زبان رسمی پایتخت است. زور
نعمال ، این قواعد را بوجود آورده است. مثلاً بجای «سرخورد» «سرگرفت»
جای «چیزی را از جا برداشت»، « چیزی را از جا گرفت » را با کمال
مینان استعمال کنید ، یک توانگری بیشتر آن وقت برای شما پیدا می شود،
خودتان تسلط پیدا کرده ، کلمات را برای دفعهٔ اول برای مفهوم خود
نعمال می کنید .»[1]

زیباترین نمونهٔ باز آفرینی فعلی (علاوه بر نمونه هایی که نقل شد)در
ر نیما ، کاربرد فعل « شکستن» برای «خواب» است که قبلاً نیز بدان اشاره
ت :

... غم این خفته چند

خواب در چشم ترم می شکند (ص ۴۴۲)

سابقهٔ استعمال «خواب شکستن» به سده های ده و یازده ودر آثار عرفی
رازی وطالب آملی و... دیده می شود و بنظر می رسد ، این نوع فعلی پس از
ا تانیما ، کارکرد نداشته و در فرهنگی نیز ضبط و ثبت نشده باشد:

۱. یوشیج ، نیما ، حرفهای همسایه ، ص ۷۳.

زلفت به جهان فکندآشوب
در دیده فتنه خواب بشکست (کلیات عرفی، ص ۲۹۰)
زلفت چو پی عتاب بشکست
در چشم ستیزه خواب بشکست (طالب آملی، آتشکده آذر، ص ۸۹۴)
(هر دوبیت نقل از بدعتها وبدایع ....، ص ۳۹۵)

از دیگر نمونه های موفق باز آفرینی صورتهای فعلی در شعر نیما می‌توان بکار برد فعل «ایستادن» برای «هوا» اشاره کرد :

هست شب همچو ورم کرده تنی گرم، در استاده هوا (ص ۵۱۱)

هر چند کاربرد شکل فعلی «ایستادن» به صورتی کاملاً متفاوت از کارکرد خاصش در زبان پیش از نیما پیشینه داشته است، لیکن از آنجا که نمونه های این کاربرد در گذشته بسیار شاد و اندک بوده و از سویی دیگر به علت برخورد کاملاً تازه و متفاوت نیما با این فعل، می توان آن را برای وی نوعی نوآوری محسوب کرد . در تاریخ بیهقی دوبار،« ایستادن» برای «هوا» بکار رفته است:

... و هوای بلخ گرم ایستاد. (ج ۲، ص ۴۹۳)
... هرچند هوا گرم ایستاده بود و امیر قصد خوارزم کرد... (ج۳، ص ۱۱۱۰)
نیما، گاه «هوا» را سرد، « ایستاده » می بیند:
مانند روز نقش هوا ایستاده سرد... (مجموعه کامل، اشعار ص ۴۵۵)
و بیهقی اما روز را «گرم» ایستاده می بیند، همچنان که«هوا» را ،
بسیار رانده بود و روز گرم ایستاده ... (تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۹۳۶)

*****

مهندس سید مصطفی میر سلیم
به اهتمام حجت ا... ابراهیمیان خانه فرهنگ ج. ا.ا -کویته

مدتی است که در هر شماره از روزنامهٔ «ایران»، مطلب کوتاهی با عنوان «زبان فارسی ، پالایش و ویرایش » به قلم مهندس سید مصطفی میر سلیم - وزیر دانشمند و فارسی دوست پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی - برای جایگزینی و ترویج واژه های فارسی به جای واژه های بیگانه ، درج می شود . آقای ابراهیمیان مسئول خانه فرهنگ کویته ، برخی از مطالب مذکور را با تغییرات و تدوین نو، برای دانش ارسال کرده است که اینک بنظر شما می رسد . البته قبلاً هم در شمارهٔ ۴۴ ، ۴۵ ، تحت عنوان «همگام بافرهنگستان »، در همین زمینه مقالاتی از نظر گرامی شما گذشته است.

زبان فارسی، پالایش و ویرایش

تور:

از تعطیلات سالیانه بویژه در نوروز ، مردم برای سیاحت و زیارت استفاده می کنند و به ایرانگردی و جهانگردی می پردازند . وقتی در یک برنامه سفر بازگشت به نقطه اولیه پیش بینی شده ، به آن گردش می گویند .

واژه بیگانه تور که در فارسی به کار می رود به مفهوم گردش است .

مثال : از تور نوروزی [جزیره]کیش استقبال فراوان می شود .

یعنی : از گردش نوروزی کیش استقبال فراوان می شود ، (سفر به کیش و بازگشت به مبداء)

از همین واژه توریسم مشتق شده است به مفهوم گردشگری و سیاحت و توریست نیز یعنی جهانگرد که اگر گردش در ایران انجام گیرد به آن ایرانگردی می گویند .

مثال : توریسم، صنعتی است که در سی سال آینده بیشترین درآمد را عاید کشورهایی می کند که تا امروز برای آن سرمایه گذاری کرده اند.

یعنی : جهانگردی تا ۳۰ سال آینده بیشترین درآمد را به خود اختصاص خواهد داد.

یا : کشورهای مستعد جذب جهانگردانند که زیبایی سرزمین و تنوع آب و هوا و غنای میراث فرهنگی دارند.

از همان ریشه، در ورزش از واژه **تورنمنت** استفاده شده است به مفهوم مسابقه دوستانه بین بازیکنان یا ورزشکاران بدون اعطای جایزه یا عنوان .

مثال : به مناسبت دهۀ فجر در برخی از رشته های ورزشی تورنمنت برگزار شد.

یعنی : مسابقه های دوستانه ورزشی برگزار شد.

*****

کنکور:

ورود به دانشگاهها، هم به دلیل محدودیت ظرفیت آنها و هم بنا بر ضرورت تطبیق شرایط متقاضیان با تحصیلات دانشگاهی ، پس از گذراندن مراحلی که به شکل امتحان و مصاحبه است انجام می گیرد . برای مجموعه این مراحل از واژه بیگانه کنکور استفاده شده است که فارسی آن آزمون است .

مثال : دوره های پیش دانشگاهی نیز مستلزم گذراندن کنکور سراسری یک مرحله یی است .

به جای : دوره های پیش دانشگاهی نیز مستلزم گذراندن آزمون سراسری یک مرحله یی است . گاهی از واژه مسابقه نیز برای رساندن مفهوم کنکور استفاده شده است که آن واژه هم مناسب نیست . پس به جای واژه بیگانه

کنکور از واژه های آزمون ، امتحان ، امتحان جامع و مسابقه ورودی می توان استفاده کرد .

*****

فاز :

مرحله بندی کارها و فعالیتها روشی است که امکان نظارت دقیقتر را درهنگام اجرا و نیز امکان بهره برداری بخش آماده شده در هر مرحله را در صورت برنامه ریزی و طراحی صحیح فراهم می سازد .

درفارسی برای هر مرحله از یک طرح واژه بیگانه فاز به کار گرفته شده است .

مثال : در فاز دوم این پروژه تکنولوژی جدید به کار رفته است .

یعنی : در مرحله دوم این طرح ، فن آوری جدیدی به کار رفته است . واژه فاز در علوم عملی به معنای حالت و نمود است .

مثال : در اثر دریافت گرما بسیاری از اجسام از فاز جامد به فاز مایع می رسند.

یعنی : بسیاری از اجسام از حالت جامد به حالت مایع می رسند .

*****

پتانسیل :

در برنامه ریزی توسعه منطقه یی قابلیتهای مختلف بررسی و ارزیابی می شود و سپس ابزارهای متناسب با آن قابلیتها را به کار می گیرند تا آنچه را بالقوه است ، فعال کنند . واژه بیگانه پتانسیل برای رساندن مفهوم قابلیت و آنچه بالقوه است ، به کار می رود .

مثال : در مناطق کوهستانی کشور ، پتانسیل معدنی چشمگیر است .

یعنی : قابلیت معدنی گسترده یی وجود دارد .

یا: علیرغم پتانسیل خوب ، رشدی نکرد .

یعنی : باوجود امکانات بالقوه ، رشدی نکرد .

پارامتر :

برای شناخت یک مسئله عوامل متغیر و مختلف مؤثر بر آنرا تعیین می

کنند و به مطالعه اثر مستقل هر یک از آن عوامل و متغیرها و سپس اثر ترکیبی آنها می پردازند.

واژه بیگانه پارامتر به مفهوم عامل متغیر در زبان فارسی رایج شده است .

مثال :تورم در هر کشور، وابسته به پارامترهای اقتصادی و اجتماعی می‌شود.

یعنی :تورم متاثر از متغیرهای اقتصادی و عوامل اجتماعی است.

یا:در شرایط بحرانی بهتر است اثر هر پارامتر قبلاً چک شود.

یعنی:بهتر است اثر عامل متغیر بررسی شود.

*****

لجستیک :

درمیان فنون نظامی ، دسته یی از فنون متوجه فعالیتهایی است که امکانات آماده بودن ، نقل مکان کردن و حمله یا مقاومت را در مناسبترین شرایط فراهم می سازد .

این دسته از فعالیتها را پشتیبانی می نامند و واژه بیگانه لجستیک دقیقاً با مفهوم پشتیبانی وارد زبان فارسی شده است .

مثال : عدم موفقیت اسکادران ناشی از ضعف لجستیک بود .

یعنی : عدم موفقیت گروهان به دلیل پشتیبانی ضعیف بود .

یا : معاونت لجستیک ، یعنی ، معاونت پشتیبانی .

پس در همه موارد به جای واژه بیگانه لجستیک از واژه فارسی پشتیبانی استفاده شود .

*****

کارت

واژه بیگانه کارت با چند معنی در فارسی استفاده می شود:

۱- ورق - **مثال** : بسیاری از سرگرمیها با کارت انجام می شود . یعنی با ورق انجام می شود .

۲- ورقه -**مثال** : او کارت ویزیت خود را تقدیم کرد . یعنی: ورقه نام و

نشانی خود را تقدیم کرد.
۳- برگ ونامه - **مثال** : فرستادن کارت تبریک در ایام عید رایج است ، یعنی: فرستادن برگ تبریک یا تبریک نامه در ایام عید رایج است .
۴- برگه - **مثال** : کارت ملاقات ، یعنی :برگه ملاقات ، یا : کارت هویت ، یعنی: برگه شناسایی ،
یا: کارت ترافیک ، یعنی برگه عبور و مرور ، یا: کارت دعوت ، یعنی : دعوت نامه .
۵ - نقشه - **مثال** : کار تو گرافی ، یعنی نقشه نگاری ، یاکارت جغرافیائی ، یعنی نقشه جغرافیایی .
۶ - صورت - **مثال** : در این رستوران غذا را از روی کارت سفارش می دهند . یعنی : در این خوراک سرا از روی صورت ، غذا سفارش می دهند .
۷ - اختیار تام ، در واژه مرکب «کارت بلانش» یعنی (برگ سفید) **مثال** : برای لابی کردن به او کارت بلانش داده بود ، یعنی : برای مذاکرات غیر رسمی به او اختیار تام داده بود .

*****

ترم :

واژه بیگانه ترم که در زبان فارسی رواج یافته دارای چند مفهوم است :
۱ - مدت زمان معینی که سر رسید دارد .
مثال :در دانشگاهها معمولاً سالی دو ترم تحصیلی پیش بینی می کنند .
یعنی : دو نیمسال تحصیلی پیش بینی می کنند .
یا: امتحانات میان ترم به معنی امتحانات میانی .
۲ - پایان و حد در زمان و مکان
مثال : در پایان ترم ، آزمون جامع می گذارند .
با همین مفهوم واژه ترمینال ساخته شده است ، به معنای پایانه .
مثال : قبل از نوروز ترافیک اطراف ترمینالها سنگین است.
یعنی :قبل از نوروز عبور و مرور اطراف پایانه ها کند است .

پس به جای ترم از واژه های ثلث، نیم سال و نظایر آن و به جای ترمینال از پایانه استفاده شود.

*****

کمپ :

محلی که برای استقرار نظامیان، آموزش نظامی و به دست آوردن آمادگی و دفاع ساماندهی می شود،پادگان و اردوگاه نامیده می شود واژه بیگانه‌یی که در زبان فارسی رایج شده است با همان مفهوم ، کمپ است که با توسعه معنی برای استقرار هرگروه غیر نظامی برای آموزش و بدست آوردن آمادگی نیز به کار می رود . در صورتی که استقرار برای فعالیتهای ورزشی یا سیاحتی باشد بدان اردو گفته می شود که معادل آن واژه کمپینگ است :

مثال : به منظور برخورداری از امنیت ، بسیاری از شهر ها در کنار کمپ ها برپا شده است .

یعنی : به منظور برخورداری از امنیت ، بسیاری از شهرها در کنار پادگانها برپا شده است .

مثال : قبل از مسابقه های ورزشی معمولاً دوره آمادگی معینی را در کمپینگ باید گذراند.

یعنی : قبل از مسابقه های ورزشی باید در اردوی آمادگی شرکت جست .

مثال : بهترین نوع گذران اوقات فراغت کمپینگ در نقاط خوش آب و هوا است .

یعنی : بهترین نوع گذران اوقات فراغت شرکت در اردوی نقاط خوش آب و هوا است .

مثال : بیس کمپ محل آماده شدن برای برنامه های سخت بعدی است .

یعنی : پایگاه اصلی محلی برای آماده شدن برای برنامه های سخت بعدی است .

پس به جای واژه کمپ ، یا کمپینگ از واژه های پادگان ، پایگاه ، اردوگاه، خیمه گاه ، بارگاه و اردو می توان استفاده کرد .

ربط:

در اثر سهل انگاری مترجمان در دو قرن گذشته واژه هایی متداول شده که کار برد آنها باعث کاهش غنای زبان فارسی و کم توجهی به برخی لطافت‌ها و ظرافتها شده است .

یکی از مصادیق آن ، استفاده نابجایی است که از واژه ی ربط وهم خانواده های آن می شود : در رابطه با ، مربوطه به ، مرتبط با، مربوط شدن یا بودن ، رابطه داشتن ، قطع رابطه ، نامربوط ، مربوطه .....« واژه ربط و رباط استعمال قدیم دارد و ربط در تاریخ بیهقی و شاید متن های قبل از آن هم آمده است » ریشه معادل خارجی آن ،واژه " RELATION " است و در این معانی از آنها استفاده شده است .

۱ - وصل و اتصال در مناطق جغرافیایی و راهها :

مثال : کوره راهی علی آباد را به مرکز استان مرتبط می کند .

به جای : به مرکز استان متصل می کند یا وصل می کند یا می پیوندد .

۲ - نزدیک بودن ، دوستی داشتن ، مراوده داشتن :

مثال : درمیان دانشمندان تنها او با خلیفه رابطه داشت .

به جای : تنها او با خلیفه دوستی داشت یا تنها او به خلیفه نزدیک بود .

یا: این دو طایفه قرنها باهم رابطه داشتند .

به جای : باهم دوستی داشتند یا باهم الفت داشتند ، یا باهم دادوستد داشتند ، یا پیوندهای خانوادگی داشتند ، یا باهم رفت و آمد داشتند ، بنا به نیاز.

یا: کسی نمی دانست آیا آنها رابطه ایی باهم داشتند ،

به جای : آیا آنها مراوده ایی داشتند .

۳ - درباه ، نسبت به :

مثال : قضایایی که در ارتباط با فرماندهی وجود داشت .

به جای : درباده فرماندهی یا نسبت به فرماندهی وجود داشت .

۴ - مناسبات :

مثال : بعد از جنگ دوم جهانی ، ارتباطات ایران و ترکیه متحول شد .
به جای : مناسبات ایران و ترکیه دگرگون شد .
یا : همین درگیری به قطع رابطه انجامید ،
به جای : به گسستن علایق منجر شد .
۵ - برگشتن :
مثال : بیشتر این وقایع مربوط به یورش تیمور است ،
به جای : بیشتر این وقایع به یورش تیمور برمی گردد .
یا: مشکل مربوط به او بلاتکلیف ماند ،
به جای : مشکل او بلا تکلیف ماند . در این مثال اساساً« مربوط به » زاید است .
یا: از میان یاد داشتهای مربوط به آثار تاریخی .
- دو کتاب خطی مربوط به اوست .
به جای : راجع به اوست یا به او تعلق دارد ، یعنی از یک کلمه دو معنای مختلف مستفاد می شود .
۶ - معادله در علوم ریاضی :
مثال : در این رابطه عوامل مجهولی است ،
به جای : در این معادله عواملی مجهول است .

با این مثال روشن می شود که به کارگیری واژه ربط و مشتقات آن نوعی کم ارزش کردن جمله و در مواردی ایجادکردن شبهه و ابهام است . به آنها باید واژه مربوط به را نیز اضافه کنیم که بامعانی مختلف در زبان و قلم امروز ما جاری است و حتی مربوط را بی توجه به موصوف مذکر یا مؤنث ، صفت ، آورند یا به صورت مضاف و مضاف الیه .

لازم است مؤلفان و ویراستاران باتوجه به ظرافت مطلب از واژه صحیح و بجا استفاده کنند و نثر خود را با استفاده از مشتقات واژه ربط کم اعتبار نسازند .

*****

استاندارد :

هر تولید صنعتی یا هر فعالیت مشخص هنگامی به کیفیت مناسب و حالت تعریف شده عادی می رسد که از مجموعه ای قواعد و مقررات و ضوابط پیروی کند. تنوع تولیدات و خدمات و ضرورت حفظ حقوق مصرف کنندگان و نیز حفظ حیثیت شرکت تولید کننده موجب شده است که اسناد متعدی برای تعیین و تعریف قواعد تولید یا فعالیت تهیه شود. واژه بیگانه نُرم برای این قواعد به کار گرفته شده است.

مثال : مراعات نُرم ها در تولیدات صنعتی موجب حفظ شرایط ایمنی و سلامت می شود.

یعنی : مراعات قواعد مصوب در تولیدات صنعتی باعث ایمنی و سلامت می شود.

واژه بیگانه استاندارد نیز با همین مفهوم به کار گرفته شده است یعنی قواعد و ضوابط و معیار هایی که برای تولید یک کالا ، استفاده از یک روش ، ارایه یک خدمت ، اجرای یک فعالیت مراعات می شود. مراعات این قواعد و معیارها برای برخی از کالاها و خدمات اجباری است و برای برخی دیگر تشویقی است.

مثال : عدم مراعات استاندارد در تولید وسایل گاز سوز سوانحی را به بار آورده است.

یعنی : عدم مراعات قواعد (یا ضوابط مصوب) در تولید وسایل گاز سوز سوانحی را به بار آورده است.

مثال : در جذب و سرویس رساندن به توریستها توجه به حفظ استانداردهای مصوب بین المللی ضروری است.

یعنی :در جذب و ارائه خدمت به جهانگردان توجه به معیار های مصوب بین المللی ضروری است.

*****

فونداسیون :

از ریشه بیگانه فوندوس به معنای ته و بن واژهایی در زبان فارسی رسوخ یافته است .

۱ - واژه فونداسیون به مفهوم پی و پایه بویژه در ساختمان .

مثال :توجه به اجرای دقیق فونداسیون به کاهش ریسک زلزله می انجامد ، یعنی : توجه به اجرای دقیق پی ریزی به کاهش خطر زلزله می انجامد .

۲ - همین واژه به شکل فاندیشن به مفهوم بنیاد و موسسه به کار می رود ،

مثال : در امریکا تشکیل فاندیشن به نام شخصیتها ظاهراً دارای مقاصد اجتماعی است یعنی : تشکیل بنیادها در آمریکا به نام شخصیتها ظاهراً دارای مقاصد اجتماعی است.

۳ - از همان ریشه واژه فاندمانتالیسم به مفهوم بنیادگرابه کارگرفته شده است.

مثال : سرچشمه فاندمانتالیسم به جریانات مذهبی آمریکا در هشتاد سال پیش بر می گردد ، یعنی : سرچشمه بنیادگرایی به جریانات مذهبی آمریکا در هشتاد سال پیش بر می گردد .

*****

سایت :

بناهای مهم را باید درجای مناسب ساخت ، به جای واژه فارسی جا یا مکان یا زمین ، از واژه بیگانه سایت استفاده شده است .

مثال : برای هتل پنج ستاره انتخاب سایت مناسب شرط لازم موفقیت است،یعنی برای مهمانخانه پنج ستاره،انتخاب محل مناسب، شرط لازم موفقیت است .

مثال : معمولاً سایت رله مخابرات بر بلندی کوهها است .

یعنی : معمولاً ایستگاه تقویتی مخابرات بر بلندی کوهها است .

همین واژه با مفهوم دید و منظر نیز به کار می رود .

مثال : این دانشگاه از سایت خوبی برخوردار است .

یعنی : محل این دانشگاه منظر خوبی دارد .

یکی دیگر از مفاهیم آن منظره و جاذبه ست .
مثال : چرا این سایت توریستی را رها کرده اند ؟
یعنی : چرااین مکان باجاذبه سیاحتی را معطل گذرانده‌اند؟یا چرا این منظره را رها کرده‌اند؟

*****

بولتن :

باگسترش مطبوعات ، اطلاع رسانی خبری تقویت شد و انواع خبرنامه‌ها ، گزارش های خبری و اطلاعیه ها تهیه شد و در اختیار مردم و مسؤولان قرارگرفت . برای این خبرنامه ها از واژه بیگانه بولتن استفاده شده که قابل اجتناب است .
مثال : تمام آژانسهای خبری بیگانه برای انتخابات بولتن ویژه تهیه کرده اند .
یعنی : تمام خبرگزاریهای بیگانه برای انتخابات خبرنامه ویژه تهیه کرده‌اند.
مثال : بولتن های اقتصادی یا فرهنگی کمک شایانی برای تصمیم گیری محسوب می شود .
یعنی : گزارش های خبری اقتصادی یا فرهنگی کمک شایانی برای تصمیم گیری محسوب می شود.

پس به جای بولتن از واژه های فارسی خبرنامه ، اطلاعیه یا گزارش خبری استفاده شود .

*****

شیفت :

بسیاری از خدمات امروزه باید به صورت مداوم در شبانه روز ارائه شود و تعطیل پذیرنیست . گردانندگان این خدمت و فعالیتها ناگزیر به نوبت ، کار را تحویل می گیرند .
برای نو به کاری از واژه بیگانه کار شیفتی استفاده شده است.
مثال : کار شیفتی سخت است زیرا باطبعیت سازگار نیست لذا با مزایایی سختی آن را جبران می کنند ،

عنی : نوبه کاری با طبیعت سازگار نیست ، سختی آنرا با پرداخت مزایایی
بران می‌کنند.

معنای لغوی مصدر شیفت ، جا به جا کردن یا تغییر دادن است . با این
بنا هم در فارسی به کار گرفته شده است .

ثال : این کمپانی ناچار شده آژانس خود را به شهر دیگری شیفت دهد .

عنی :این شرکت ناچار شد دفتر نمایندگی خود را به شهر دیگری جابه‌جا
ند .

پس به جای واژ بیگانه شیفت از واژه نو به کاری یا جا به جایی استفاده
ود .

*****

استادیوم :

محوطه‌یی که با تجهیزات مناسب برای فعالیتهای ورزشی مختلف
ماده شده است ، ورزشگاه می‌گویند . واژه بیگانه استادیوم با همان معنا وارد
بان فارسی شده است .

ثال : از امکانات استاد یوم آزادی غیر از ورزش برای اجتماعات دیگر نیز
ستفاده می شود .

عنی : از امکانات ورزشگاه آزادی برای اجتماعات غیر ورزشی هم
ستفاده می شود . پس به جای واژه بیگانه استادیوم از واژه فارسی ورزشگاه
ستفاده شود .

*****

کنوانسیون :

زندگی جمعی در کشورها ، ابعاد جهانی به خود گرفته است بطوری که
یچ کشوری خود را مستغنی از توجه به آثاری که برنامه ها وفعالیتهایش بر
یگران می گذارد ، نمی داند ، برای هماهنگی این نوع فعالیتها که آثار جهانی
ارد ، پیمان ها و میثاق هایی بین کشورهای مختلف بسته می شود که برای آنها
واژه بیگانه کنوانسیون به کار رفته است .

مثال : مهمترین مقوله‌ایی که چند کنوانسیون بدان پرداخته اکولوژی است .
یعنی : مهمترین مقوله ایی که چند میثاق جهانی بدان پرداخته محیط زیست است .
مثال : قدرتهای بزرگ کنوانسیون های بین المللی را بهانه ایی برای مداخله در امور سایر کشورها قرار می دهند .
یعنی : قدرتهای بزرگ پیمانهای بین المللی رابرای مداخله در امور سایر کشورها بهانه قرار می دهند.پس به‌جای کنوانسیون از واژه‌های پیمان ، معاهده و میثاق استفاده شود .

*****

کوپن :

گاهی به منظور توسعه عدالت اجتماعی ،کالا یاکالاهایی را به صورت رایگان یا ارزان در اختیار عموم مردم یا برخی از گروههای اجتماعی قرار می دهند . دریافت آن کالا با ارائه حواله ایی انجام می گیرد که به آن در فارسی پته می گویند و واژه های بیگانه ایی که برای آن به کار گرفته شده است بن و کوپن است .
مثال : در شرایط اضطراری بهتر است توزیع کالاهای اساسی با کوپن انجام گیرد تا بازار سیاه رشد نکند .
یعنی : بهتر است توزیع کالاهای اساسی با پته انجام گیرد تا بازار سیاه رشد نکند .
مثال : یکی از راههای تقویت ضعف نشر کتاب استفاده از بن خرید کتاب بوده است .
یعنی : برای تقویت ضعف نشر از پته خرید کتاب استفاده شده است .
به جای واژه های بیگانه بلیط ،کوپن ، بن از واژه فارسی پته استفاده شود .

*****

کد:

واژه بیگانه کد با چند مفهوم در زبان فارسی بسیار رایج شده اما کاملاً قابل اجتناب است .

۱ - مفهوم پیش شماره در

مثال : برای استفاده از تلفن موبایل کد مخصوص را باید گرفت .

یعنی : برای استفاده از تلفن سیار [همراه]، پیش شماره مخصوص را باید گرفت .

۲ - مفهوم رمز :

مثال : پاسپورت ها معمولاً از شمارهٔ کد برخوردارند ،

یعنی : گذرنامه ها معمولاً دارای شمارهٔ رمز اند

۳ - مفهوم سند :

مثال : در صحبت هایش بسیار از فرمانده کد می کرد (یا کد می آورد)

یعنی : در صحبت هایش بسیار به جملات فرمانده استناد می کرد .

پس به جای کد از واژه های فارسی پیش شماره ، رمز یا سند استفاده شود .

*****

پلاکارد :

اطلاعیه ها، شعارها، آگهی های مختلف اجتماعی ، سیاسی یا بازرگانی را به صورت چاپی یا خطاطی شده بر روی کاغذ ، پارچه ، ورقه های فلزی یا چوب به مناسبتهای مختلف در معرض دید عموم قرار می دهند .واژه بیگانه پلاکارد (از ریشه پلاک به معنی چسباندن والصاق کردن) با مفهوم آگهی و شمار نوشته یا چاپ شده ، در فارسی به کار گرفته شده است .

مثال : بر اساس قانون انتخابات استفاده از هر نوع پلاکارد برای تبلیغات نامزدها ممنوع است .

یعنی : استفاده از هر نوع آگهی عمومی برای تبلیغات ممنوع است .

مثال : همه ساله در راهپیمایی ها از پلاکاردهای گوناگون استفاده می شود .

یعنی : در راهپیمایی ها همه ساله از شعار نوشته های گوناگون استفاده می شود .

پس به جای پلاکارد از واژه های آگهی و شعار نوشته استفاده می شود .

*****

بروشور :

برای مجموعه اطلاعاتی که روی کاغذ نوشته یا چاپ می شود و سپس آن کاغذ ها را با به هم دوختن یا چسباندن به صورت کتابچه یا جزوه در می آورند واژه بیگانه بروشور به کار رفته است .

مثال : کاندیداها بیوگرافی خود را به صورت بروشور چاپ کرده اند .

یعنی : نامزدها زندگینامه خود را به صورت کتابچه چاپ کرده اند .

مثال : ارگانهای دولتی اطلاعات تخصصی خود را در بروشورها منتشر می کنند .

یعنی : دستگاههای دولتی اطلاعات تخصصی خود را در راهنمون ها منتشر می کنند .

پس به جای واژه بیگانه بروشور از واژه های فارسی کتابچه یاجزوه یا راهنمون استفاده شود .

*****

دیکته :

تحمیل کردن عقیده یا القا کردن نظر همواره روشی رایج بوده و هست .

او واژه بیگانه دیکته برای رساندن همین مفهوم در فارسی استفاده شده است .

مثال : هرچه جامعه‌یی آگاه ترباشد دیکته کردن عقاید در آن مشکل تر است .

یعنی : هرچه جامعه یی آگاه تر باشد تحمیل کردن عقاید در آن مشکل تر است .

مثال : آزادی اندیشه با دیکته کردن نظر سازگار نیست .

یعنی : آزادی اندیشه یا القا کردن نظر سازگار نیست .

همین واژه به مفهوم املاکردن یا نوشتن آنچه دیگری می خواند در فارسی به کار رفته است .

مثال : برای یادگرفتن دقیق یک زبان خارجی به دیکته آن باید اهمیت داد .
یعنی : برای یادگرفتن دقیق یک زبان خارجی به املا آن باید اهمیت داد .
پس با استفاده از واژه های مصدری تحمیل و القا و املا می توان از به کارگیری واژه بیگانه دیکته پرهیز کرد .

*****

مانور :

واژه بیگانه مانور با سه مفهوم در زبان فارسی نفوذ یافته است :

۱ - حرکت و فعالیت یا تحرک :
مثال : این اواخر هرگونه قدرت مانوری را از دست داده بود .
یعنی : این اواخر هیچ امکان فعالیت و تحرکی نداشت .
۲ - ترفند و تدبیر :
مثال : باید منتظر عواقب اجتماعی مانورهای انتخاباتی باشیم .
یعنی : باید منتظر عواقب اجتماعی ترفندهای انتخاباتی باشیم .
مثال : با مانوری که داد همه را به تعجب انداخت .
یعنی : باتدبیری که نشان داد همه را شگفت زده کرد .
۳ - عملیات تمرینی ، عملیات نمایشی :
مثال : بعضی کشورهای غربی و ترکیه قصد مانور نظامی مشترک داشتند .
یعنی : قصد داشتند عملیات نظامی نمایشی مشترکی را انجام دهند .
مثال : مانور نیروهای دریایی ما در خلیج فارس هشداری بود برای دشمنان .
یعنی : عملیات تمرینی نیروهای دریایی ما در خلیج فارس هشداری بود برای دشمنان .

*****

انستیتو :

علما و ادبا و هنرمندان از رشته های مختلف در انجمنهایی گردهم جمع می شوند تا امکانات رشد کیفی فعالیتها در آن رشته و بررسی انتقادی روندی راکه علم و فرهنگ و هنر در یک مقطع زمانی دارد . فراهم کنند .
به این مؤسسه ها واژه بیگانه انستیتو اطلاق شده است .

مثال : انستیتو ایران شناسی در بسیاری از کشورها تشکیل شده است .
یعنی : انجمن ایرانشناسی در بسیاری از کشورها تشکیل شده است .
مثال : انستیتو گوته با آموزش زبان آلمانی ، وظیفه گسترش فرهنگ آلمانی را نیز بعهده داشت .
یعنی : انجمن گوته ، به گسترش فرهنگ آن کشور نیز می پرداخت .
بنابر این ، بجای واژه بیگانه انستیتو بهتر است از واژه های انجمن ، مؤسسه و نهاد را به کار برد.
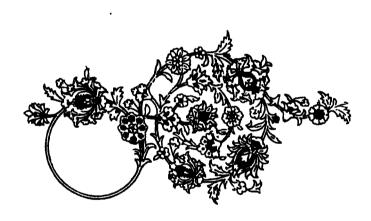
دستِ نیاز

بیا تا برآریم دستی ز دل   که نتوان برآورد فردا ز گِل

به فصلِ خزان در نبینی درخت   که بی برگ ماند ز سرمای سخت

برآرد تهی، دست های نیاز   ز رحمت نگردد تهی دست باز؟

مپندار از آن در که هرگز نبست   که نومید گردد برآورده دست

قضا خِلعتی نامدارش دهد   قَدَر میوه در آستینش نهد

همه طاعت آرند و مسکین نیاز   بیا تا به درگاهِ مسکین نواز،

چو شاخِ برهنه برآریم دست   که بی برگ از این بیش نتوان نشست

از بوستان سعدی

فارسی امروز

شبه قاره
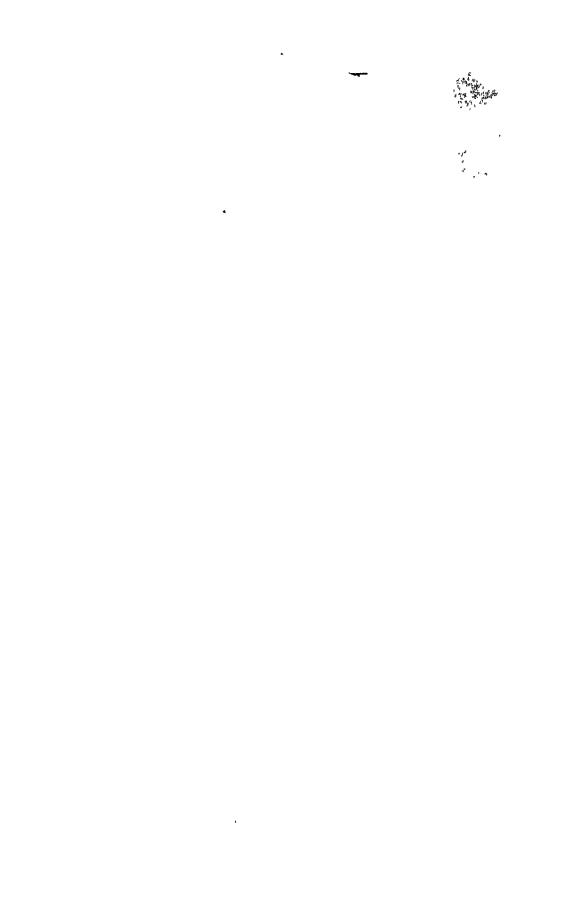
در سومین دوره باز آموزی استادان فارسی از شرکت کنندگان خواسته شد تا هرکدام به عنوان کار پژوهشی، مقاله یی در پایان دوره نگارش و تسلیم نماید. از بین مقالات ، پنج مقاله به عنوان بهترین مقاله باتوجه به روش تحقیق انتخاب گردید. از آنجا که آشنایی با شیوه نگارش مدرسین و استادان فارسی در دانشگاههای پاکستان برای برنامه ریزان دوره های بازآموزی و دانش افزایی در ایران و پاکستان اهمیت دارد و از طرفی باعث شناخت بیشتر علاقه مندان به وضعیت زبان فارسی در پاکستان می شود، چکیده‌یی از این مقالات، با حفظ کامل امانت در نگارش، در پی می آید.

معرفی چند اثر

۱ - معرفی قابوس نامه

(تهیه و نگارش خانم سلمی لطیف ، استاد فارسی دانشگاه کراچی)

آن کتابی که درین وقت در دستم است « نصیحتنامه معروف به قابوس نامه » مؤلف این کتاب عنصر المعانی و شمگیر با مصحح : سعید نفیسی ؛ با مقدمه و تصحیح مجدد: حسین آهی ؛ تاریخ انتشار : ۱۳۶۲ هجری شمسی ؛ چاپخانه : افست مروی (ایران) است.

در آغاز کتاب سعید نفیسی به عنوان «تکمله» چند سخن دربارهٔ آن نسخه های دیگر این کتاب گفته است که از آنها استفاده کرد.بعداً کلمات حسین آهی آمده است که دربارهٔ خصوصیات و سبک قابوس نامه نوشته است نیز جمله های چند درباره این کتاب مذکوره است که بعد از تصحیح های مختلف بدین درجه رسید. سپس مقدمه ای نوشته به دست سعید نفیسی است. درین او دربارهٔ خانواده و زندگی مولف ، اخلاق و معلومات مولف ، اشعار مولف ، نام کتاب ، شهرت و رواج این کتاب ، ترجمهای این کتاب ، چاپ حاضر و آخرین فواید لغوی این کتاب را در چند صفحه ذکر کرده است.

بعداً کتاب اصلی شروع می شود . در آغاز کتاب مؤلف چند تاسخن گفته است که او این کتاب چرا نوشته ، سپس فهرست کتاب داده است.

نام کتاب :

این کتاب به نام «قابوس نامه »شهرت دارد زیرا که در بیشتر تذکره ها همین اسم داده شده است بجز محمد عوفی که او در تالیف خود « جوامع الحکایات و لوامع الروایات » می گوید :« کیکاوس در نصایحی که بفرزند خود کرده است چنین و چنان گفته » (بحواله :مقدمه کتاب قابوس نامه از سعید نفیسی ؛ ص : بج) - خود امیر کیکاوس در ابتدای کتاب بر صفحه ۳، می‌نویسد:

«این نصیحت نامه و این کتاب مبارک شریف را بر چهل و چهار باب نهادم ...» به این صورت معلوم می شود که اسم حقیقی این کتاب « نصیحت نامه» البته معروف است به نام « قابوس نامه »

نام مولف :

مؤلف کتاب مذکوره « امیر عنصر المعالی و شمگیر» است. در آغاز همین کتاب بر صفحه یکم مولف خود می نویسد ....

موضوع کتاب

موضوع این کتاب علمی ، اخلاقی و حکمی است . همه کتاب پر از تعلیمات و نکات دینی ، دنیوی ، اخلاقی ، حکمی وعلمی است. مؤلف زندگی اخروی را بر زندگی دنیوی برتر می داند . برای این که دنیا فانی است همه چیز ها بالاخره فنا می پذیرد بجز افعال وکردار ما که زندگی اخروی ما مرهون همان است . در آغاز کتاب بر صفحه دوم او می نویسد:...

دیباچهٔ کتاب

کتاب مذکور از نام حمد باری تعالی و صلوة و سلام بر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم شروع می شود بعد از ان مؤلف سبب تالیف کتاب را بیان کرده است. اینجا او به اختصار سلسلهٔ نسب خود را هم داده است.

نکات مهم دربارهٔ سبک و خصوصیات قابوس نامه

قابوس نامه یکی از معروف ترین کتابهای قرن پنجم است و نمونهٔ بی بها است برای موضوعات اخلاقی ، علمی ، دینی و حکمی - برای تربیت آداب و رسومات انفرادی و اجتماعی شیوه این خیلی پر تاثیر و دلنشین است. مؤلف همه تجربه های خود را به تمام جزئیات و با همه راستگوئی بیان کرده است. بر حقائق زندگی نگاه مولف خیلی عمیق است بطوری که او موضوعات گوناگون را برده است این شیوه بر قدرت زبان و بیان مؤلف دلالت می‌کند علاوه ازین او برای توضیحات بیان خود شعرهای برجسته ، آیات مبارکه، احادیث نبوی ، حکایات و اقوال را استفاده کرده است. این طرز دل آویزی و دلکشی کتاب را می افزاید.

مطالعهٔ کتاب این نکته را روشن می کند که کیکاوس نگاه عمیق داشت. او نه فقط از تاریخ بکلی آگاه بود بلکه همه اوضاع زمان خود که ادبی باشد یا علمی ، دینی باشد یا دنیوی ، اجتماعی باشد یا سیاسی و اقتصادی واقف آگاه و باخبر بود و دربارهٔ هم علوم و فنون و پیشه اطلاعات خوب داشت. برای این که بر زبان و بیان قدرت کامل داشت لذا هر مضمون و موضوعی را به همه جزئیات آراسته کرده است و همین طرز و شیوه را بکار برده است که شایان شان این موضوع است یعنی ساده،سلیس، روان ، شیرین ، پرتاثیر وعام فهم.

مولف بیان مدلل ، زبان فصیح و بلیغ و فکر روشن و عمیق دارد. فصاحت و بلاغت ، و ایجاذ و اختصار یکی از خوبی های اوست . نثر او از الفاظ زائد و تکرار خالی است. اسلوب او سلیس ، عام فهم و مطبوع است. در نثر او الفاظ عربی هم بنظر می آید . دیباچه قابوس نامه بخصوص و همه کتاب بالعموم نمونه زیبایی نثر قدیم است.

قابوس نامه در ردیف کتابهای بی بها شهرت عظیم دارد. این برای مردمان هر زمان و هر دورهٔ را سرچشمه هدایه ومینار نور است.

*

۲ - کلام صائب

(تهیه و نگارش خانم مسرت واجد ، استاد فارسی دانشگاه اسلامیه بهاولپور)

میرزا محمد علی بیگ معروف بنام صائب به یکی از معروف ترین شاعران سبک هندی است. چون ما در کلام او نگاه می کنیم و می خوانیم بسیار تا خوبی هااند که صرف نظر به آنها ممکن نیست.

خصوصیات کلام صائب

من سعی و کوشش می کنم که خصوصیات کلام صائب را احاطه بکنم و خوانندگان را از آنها آشنا و آگاه بکنم تا بدون مطالعه کردن دیوان صائب مطالب و مضامین او را بفهمند و آشنا بشوند که چه جور کلام است.

۱ - مراعات النظیر

در صائب شعر خودش را از صنعت شعری مراعات النظیر مزین می‌کند و گوید ...

۲ - کنایه

کنایه یکی از عناصر چهارگانه است . یعنی پوشیده گفتن. پس یک سخن حرف دیگر باشد. صائب اینها را به خوبی بکار می برد و گوید...

۳ - لف و نشر :

لف بمعنی پیچیدن و نشر بمعنی گستردن . در اصطلاح این نوع کلام را گویند که در آن اولاً ذکر چند چیزها از ترتیب خاصی کرده شود و بعداً مناسبات آن چیزها به همان ترتیب یا بلا ترتیب آورده شود.

شعر صائب ازین نوع هم تزئین یافته است می گوید :...

نصیحت پسندیدگی مردنیکان = صائب می گوید که انسان را باید که در صحبت مردمان نیکان بنشیند تا از آنها چیزهای خوب بیآموزید او می‌گوید ...

تنقید برزاید :صائب زاهدان ریا کار را پسند نمی کند و برملایه آنها و کار

ایشان نشانه تنقید می‌زند و می گوید که ...

اگر ما احاطه کلام صائب بکنیم ما ببینیم که در کلام صائب تقریباً تمام مضامین زندگی گفته شده اند.

*

۳ - معرفی دیوان منوچهری دامغانی

(تهیه و نگارش خانم دکتر زمرد سلمان، استاد فارسی دانشکده دولتی دخترانه لاهور)

معرفی کتاب

کتابی که برای نقد و مطالعه بمن تحویل شد ، دیوان استاد منوچهری دامغانی است. این کتاب علاوه بر مقدمه صد و هشتاد و شش صفحه دارد. ویرایش گر این دیوان ، آقای محمد دبیر سیاقی با دقت و تلاش بسیار این کتاب را در اسفند ماه ۱۳۲۶ هـ‌ق با مقدمه و حواشی و مقابله نسخ و تصحیحات و تعلیقات ترتیب داد و فهرست اعلام ، گلها ، پرندگان ، آهنگهای دیوان ، لغت نامه به ترتیب الفبایی بر آن افزوده و منتشر کرده است.

آقای محمد دبیر سیاقی از حدود بیست و یک نسخه خطی یا چاپی «دیوان منوچهری» استفاده کرده است و از نسخه آقای رکنی که پس از انتشار دیوان به دستش رسیده است نتوانسته است بهره برد. علاوه بر این از «تذکرهٔ کاظم » نوزده قصاید و مسمط منوچهری و از تذکرة الشعرا یا سفینهٔ اشعار که نام نویسندهٔ آن باقی نیست ، ولی آثارش مانده است ، تک بیتهای ، قطعات و رباعی های وی را جمع آوری کرده شامل کتاب کرده است.

شرح احوال و شعر شاعر

طبق کتاب آقای محمد دبیر ، نام اصلش ابو النجم احمد بن قوس بن احمد [1] در «دامغان»[2] بدنیا آمد. دربارهٔ کودکی او چیزی بدست ما نیاید.

---

۱. رجوع کنید به دیوان منوچهری ص ۹۷

منوچهری شاعر استاد نیمهٔ قرن پنجم که تذکره نگاران به اشتباه وی را شصت کله لقب دادند. اول اول در گرگان بدر بار فلک المعالی منوچهر بن شمس المعالی بن قابوس (م.۴۲۳ هـق) منسلک شد و منوچهری تخلص کرد فلک المعالی معاصر محمود و مسعود غزنوی بوده است. و رود منوچهری به دربار محمود غزنوی اتفاق نیفتاد و هیچ قصیده و شواهدی پیدا نیست که او هیچوقت به حضور محمود رسیده باشد. بعد از فوت شدن فلک المعالی به «ری» آمد و مدتی در خدمت ماند. چند ماه سال ۴۲۳ هـق و برخی از سال ۴۲۴ هـق در شهر ری زندگی می کرد.

شاعر دسترس کامل به زبان عربی داشت و به کمال استعداد اصطلاحات و واژه های عربی را وارد کلام خود کرد که از پس و پیش این زبان آشنایی زیاد داشت...

*

۴ ـ معرفی عطارو منطق الطیر

(تهیه ونگارش آقای سیال کاکر ، رئیس بخش استاد فارسی پشتو دانشگاه بلوچستان کویته)

زبان فارسی یکی از شیرین ترین زبانهای بشمار می رود . این زبان باستانی زبان ملی و رسمی ایران است. مثل ایرانیها مردم شبه قاره نیز زبان سعدی و حافظ را از دل و جان دوست دارند. این زبان تاریخی در ادبیات سنتی و معاصر خود کتابهای زیاد دارد. و تعداد این کتاب به هزارها جلد می رسد. بنده چندین کتب قدیمی و معاصر زبان فارسی را خوانده ام . کتابیکه مرا خیلی زیاد متأثر، کتابیست که در گلستان شگفته زبان فارسی بنام «منطق الطیر» شهرت جهانی دارد.

نویسنده این کتاب عارفانه عطار نیشابوری است. در «دنیای تصوف» شاعر عرفانی عطار نیشابوری شهرت خاصی دارد. او در گلستان تصوف

۲. رجوع کنید به دیوان منوچهری ص ۱۰۰

گلهای رنگارنگ بقرینه ای خوبی کاشته است. بهمین سبب است که سالکان دنیای اسلام از افکار عالی شان خیلی زیاد استفاده کرده است.

تذکره نویسان راجع به نام نسب ، تخلص تاریخ تولد و زادگاه عطار نیشابوری در تذکره های خویش یک کمی معلومات ثبت کرده اند. و چنین می‌نویسند که : از قبیل تذکره نویسان مثل دولتشاه سمرقندی اصل او را از روستای «کدکن» از توابع شهر نیشابور نوشته است. این مرد بزرگ در حدود ۵۱۳ یا ۵۱۲ چشم بجهان گشوده است. اما مرحوم قزوینی ازین تاریخ تولد عطار نیشابوری اختلاف نظر کرده است.

عطار عارف بزرگ و پیشه اش

عطار نیشابوری مرد بزرگمنش بوده است. او در شاعری راه عرفان را گرفته بود. و هیچ وقت دل بدنیا نمی بست . این مرد بزرگوار مثل مردم دنیاپرست نبوده . از اشعارش آشکار است که این مرد عرفانی شاعر عملی دنیای تصوف است. واقعاً هرچه که در قالب شاعری گفته است ، بر آن عمل می‌کرد.

آثار او : این شاعر ممتاز و نثار بزرگ در میدان نظم و نثر فارسی خیلی زیاد پرکار بوده است. و در این راه های پرخار خیلی زیاد زحمت کشیده است. بعضی از نویسندگان در تذکره های ادبی ثبت کرده اند که عطار نیشابوری ۱۱۴ اثر قیمتی داشت . متأسفانه ، عده ای زیاد از آثار او از بین رفته است. ما اینوقت از عطار نیشابوری در حدود ۳۰ کتاب پرارزش در دست داریم که اینجا نامهای چندین کتاب را بطور نمونه آورده می شود.

از اشعار بالا بخوبی معلوم می شو که عطار نیشابوری عارفان دنیای تصوف را زیر تأثیر خود آورده بود. باید گفت که عطار شخصی انقلابی بزرگ دنیای عرفان است . همه متصوفین از آثارش خیلی زیاد استفاده کرده اند. آن انقلاب عرفانی که عطار نیشابوری که در دنیای عرفان بپا کرده بود ، بعداً

عارفان دیگر مثل مولوی بلخی مطالب عالی تصوف را باوج کمال رساندند.

*

۵ - معرفی کتاب سیاستنامه

(تهیه و نگارش خانم شهلا سلیم نوری ، استاد فارسی دانشگاه کراچی)

شرح احوال نویسنده

در سال ۴۲۸ هـ‌ق وقتی ابو علی شادان حاکم خراسان بوده خواجه نظام الملک از حیث دبیر او در دیوان رسالت کار می کرد ، در همین زمان ترکمانان بر خراسان غلبه یافتند ، جعفری که پدر الپ ارسلان سلجوقی و برادر طغرل اول بود وقتی که بر ترمذ و بلخ تسلط کرد ابو علی شادان را به وزیری خود انتخاب کرد و چون نظام الملک دبیر او بوده نیز در خدمت سلجوقیان درآمد. و در زمان الپ ارسلان بجای ابو نصر کندری به وزارت رسید. نظام الملک ۲۹ سال و ۷ ماه وزارت الپ ارسلان و ملکشاه را به عهده داشت ، و در سال ۴۸۵ هجری قمری به سبب ضربهٔ کارد جان خود را به جان آفرین سپرد کرد.

نام کتاب

نظام الملک وقتی نوشتن کتاب را آغاز کرد. اسم کتاب ، « سیاستنامه » گذاشت . زیرا که «سیاستنامه » کلمه ای است که می توانست تمام موضوعات این کتاب را احاطه کند.

معرفی کتاب سیاستنامه

«سیاستنامه » کتابی است که نه فقط در ایران بلکه در شبه قاره پاکستان و هند خیلی معروف است. این کتاب دارای جنبهٔ اخلاقی ، دینی ، سیاسی ، علمی ، تاریخی و معاشرتی است. تا شاه بتواند اصلاح کارهای خود را نماید

و عامه مردم نیز بهره مند شوند.

در ابتدای این کتاب مقدمه ای از دکتر جعفر شعار آمده است. بعد از آن فهرست مطالب شامل است. از اینجا کتاب اصلی « سیاستنامه » با مقدمهٔ نظام الملک طوسی آغاز می شود . در ابتدای این دیباچه حمد و سپاس خداوند تعالی بیان می کند. از آن به بعد نعت پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم و سبب تالیف کتاب را توضیح می دهد.

نظام الملک طوسی برای احاطهٔ تمام مطالب ، اول سی و نه فصل را نوشته بود و بعد ازان برای افزودن چند مطلب یازده فصل دیگر اضافه کرد و کتاب موجود مشتمل بر پنجاه فصل است. شیوهٔ نویسندگی نظام الملک در این کتاب به این صورت است که در ابتدای هر فصل، برای روشن کردن مقصود خود ، تمهید می بندد. و بعد از آن حکایت یا حکایت ها را بیان می کند . حالا به اختصار فصل‌های کتاب را در زیر درج می کنیم.

شیوهٔ نگارش

نظام الملک طوسی کتاب « سیاستنامه » را در پیرایه دلکش و دل انگیز نوشته است و این کتاب حامل تمام خصوصیات نثر زیبا مانند روانی و سلاست ، جمله های کوتاه ، آیات قرآنی ، احادیث ، اقوال مشایخ است. این کتاب در زبان فصیح و بلیغ نوشته شده است ، اما نویسنده از اصطلاحات غریبه، کلمات مشکل و پیچیده ، ضرب الامثال ، اضداد ، مترادفات و اشعار امتناع ورزیده است.این کتاب در نثر فنی نوشته نه شده ولی باز هم از حیث سبک زبان ، این کتاب نمایندهٔ زمان خود است. باخواندن جمله وترکیب جمله های توان فهمید که این کتاب قدیم ولی شیوهٔ نگارشش نه کاملاً نثر فنی است و نه نثر ساده مانند دورهٔ سامانیان.

با مطالعهٔ کتاب ، قدرت فوق العادهٔ نظام الملک که در بیان مطالب داشته آشکار می شود. خواننده ای که با سبک قدیم آشنایی نداشته باشد بازهم به آسانی مفاهیم و مضامین این کتاب را می‌فهمند.

خصوصیات کتاب

کتاب « سیاستنامه » دارای اهمیت خاص است زیرا که در این کتاب ، طرز معاشرت و آداب و رسومات آن دوره را بخصوص می توان دید. در پنجاه فصل این کتاب نظام الملک سعی کرده پیشنهادهای خود را برای شاه عرضه کند تا فعالیت های کارمندان دولتی بهتر شود. دربین این پیشنهادها جا به جا ما با اوضاع آن زمان بر می خوریم. در جاهای که نظام الملک می خواهد رای خود را برای بهبود عامه مردم بیان کند، آنجا معلوم می شود که چه وضع و یا چه طرز زندگانی درمیان مردم و شاه رایج بوده و چه آداب و سنن وجود داشته. حتی آداب ورود به بارگاه چه صورت داشت یا وقتی که امرا و سردارها روبری مسند شاه صف می کشیدند چه ترتیب را نگاه داشتند.
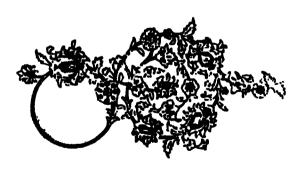
شعر فارسی امروز شبه قاره

پرفسورمقصود جعفری
اسلام آباد - پاکستان

غزل

جهان کم نظر رامن نظر دادم	شب تاریک را نور سحر دادم
گروه کور چشمان را به یک آهی	نشان منزل و ذوق سفر دادم
ز جور غریبان هرگز نمی ترسم	به جنگ ظلم کاران جان و سر دادم
ز حسرت درمیان قعر غم هستم	همه یاران ساحل را خبر دادم
مرا زیبد اگر من راه او پویم	چو نخل زندگی را برگ و بردادم
ره انصاف و عدل و آشتی را من	بخون خویش قدر صد گهر دادم

***

صدیق تاثیر
شیخوپوره

جشن پنجه سالی

بعد مدت مژدهٔ حالی رسید	ای خوشا جشن پنجاه سالی رسید
گلرخان کردند خود مشاطگی!	حسن و غازه آمد و خالی رسید
از بهار جان فزا اندر چمن	بی پران را بین پر و بالی رسید
هر غمی تغییر شد در شادیی	دور هجران رفت و وصالی رسید
مفلسان را دولت اندیشه بس	زر بدست آمد عجب مالی رسید
چون کشادم حافظ شیراز را	زو برایم « غم مخور» فالی رسید
بهر هر دوری مفکر آمده	بیدلی گر رفت اقبالی رسید

***

پرفسور محمد جان عالم

اسلام آباد - پاکستان

دوستی ایران و پاکستان

دوستی پاک و ایران خوبی تعبیر ما — عشق و شوق مومنان روشن کند تدبیر ما

اهرمن از عشق ما ترسان ولرزان آمده — پیر ما ، اقبال ما ، شد گلشن تنویر ما

آسمان داند که ما درس محبت می دهیم — زنده دارد اهل دل را جذبهٔ تعمیر ما

شد زبان پاک و ایران رومی روشن ضمیر — مثنوی مولوی نقش دل و تصویر ما

فارسی حضرت اقبال دارد جوش دل — او بود پیوند مهر و عزت و توقیر ما

احترام آورده او اندر مقام آدمی — آدمیت بهترین روشنگر تقدیر ما

صبح روشن شد طریق رهنوردان خدا — همچو خورشید درخشان شد نگاه پیر ما

سنت شبیر را تازه کنیم ای مردمان — نعرهٔ شبیر و شبر مظهر تکبیر ما

تیرگی عالم اسلام را روشن کنید — اتحاد پاک و ایران باعث تشهیر ما

اهل ایمان سرفراز و سر بلند ، پر توان — ساقی کوثر شده شیر خدا و شیر ما

عالم آمد در سخن ماه جهان فارسی — نعرهٔ یا حق زند در عالم تفسیر ما

***

عبد اللطیف لطیف

غوطه

رهبر اسلام را از روی استفسار گفت — همچنان از شوخ طبعی شاعر رندا نه یی

می نشینی معتکف در کنج مسجد صبحدم — چه‌دهد تسکین دلت را کنج خلوت خانه‌یی

تو چر از لطف خوبان جهان آگه نه ای — می کشم من لذتی از جلوهٔ جانا نه یی

می نداری هیچ سوادیی مگر سودای وعظ — چه عجب وارفته‌یی داری دل دیوانه یی

تو امید شهرت گیتی چرا داری ز وعظ — همچو من بنویس غافل شعله ریز افسانه یی

سرنگون اندیشه کن افسرده دل بینم ترا — می نبینی این جهان از راه عشرت خانه یی

غوطه زن در بحر فکرت تو چرا مانی ؟بگو
از زبـــانت داستـــان درد پنهـــانی بگـــو

در مکنون شد ز بحر چشم شارع آشکار
چون شنید از گوش خودالفاظ گستاخانه یی

خشمگین هرگز نشد آن منبع حلم و صفا
دیـد او را از نگـاه مهربـان دزدانـه یـی

رهبر دین در دل خود گفت این آگاه نیست
از حیات روح برق آمیز و جـاویدانه یـی

این حریص عزو جاه این منکر روز جزا
می نترسد از حساب گور ظلمت خانه یـی

ساعتی خـاموش مـالد و آه آتش خیز زد
غـلغله شـد در جهـان از نـعرهٔ مستانه یـی

بشـنوید آواز دل ، او داستـان آغـاز کـرد
هر کس از راز نهانش همچنان هـمراز کـرد

***

دکتر سید محمد اکرم «اکرام»

لاهور - پاکستان

خلیج فارس

اهـــل دیـــن را عـــجب بـــود احـــوال
هـــمه بـــا هـــم کـــنند جـــنگ و جـــدال

مـــال ز انـــدازه بـــیشتر دارنـــد
در نـــزاع انـــد بـــاز بـــر ســـر مـــال

در طـــریق تـــمدن ابـــر قـــوم
هست افـــرنگ قـــبلهٔ آمـــال

آب از دست مـــؤمن است حـــرام
بـــاده از دست کـــافر است حـــلال

عشـــق بـــا دشمنـــان روا دارنـــد
نـــفرت از دوستـــان نـــیک خصـــال

زمـــزم انـــدر حجـــاز هست ، ولی
از اروپـــا خـــورند آب زلال

هـــوسی نـــیست جـــز بـــه عیش و نشاط
خـــواهشی نـــیست جـــز بـــه جـــاه و جـــلال

بـــیت مَـــقْدِس خـــراب و ویـــران گشت
مکّـــه را خـــوب نـــیست صـــورت حـــال

از پـــی حـــفظ کـــعبه در کشـــور
کـــرده انـــد التمـــاس از دجّـــال

از حـــریم حـــرم چـــنو دور شـــود
هـــدف نـــاوک بـــلاست غـــزال

***

دکتر سرفراز ظفر
اسلام آباد - پاکستان

آهوی بسمل

نگاه کن!
دلم در سینهٔ زخمی
قطره قطره خون شود
با اشک های رنج و غم
از چشم بیرون می چکد
آخ!
هستیم خراب می شود
جگرم کباب می شود
عمرم عذاب می شود
دنیا سراب می شود
آخ!
این چه صدای ترسناک
بگوشها که می رسد
به آهوی بسمل کسی
با تیغ کندی می کشد
آخ!
آن آهوی بی کس کجا
از سمت چه آید صدا
از دوستان خود جدا
جان می دهد آخر چرا؟

آخ!
ای مردمان بی رحم
چراش رهایی ندهید
آن آهوی بی جرم را
از چه اذیت می کنید؟
آخ!
ای صیاد سنگدل!
از امن و صلح ، بی خجل
آن آهوی آزاد را
پر درد و با فریاد را
از دام خود آزاد کن
یک خانهٔ برباد را
آباد کن
آخ!
شاید به دل داری نه غم ،
در چشم تو مانده نه نم
نگاه کن!
دلم در سینهٔ زخمی
قطره قطره خون شود
با اشک های رنج و غم
از چشم بیرون می چکد

***

حکایت

شغالی مرغی از خانهٔ پیرزنی دزدید. پیرزن در عقب او نفرین کنان فریاد می کرد، ای وای! مرغ دومنی مرا شغال برد. شغال از این مبالغه سخت در غضب شد و از غایت تعجب و غضب به پیرزن دشنام داد. در آن میان روباهی به شغال رسید و گفت، چرا این قدر برافروخته ای؟ گفت، ببین این پیرزن چه قدر دروغگو و بی انصاف است. مرغی را که یک چارک هم نمی شود دومن می خواند. روباه گفت، بده ببینم چه قدر سنگین است! وقتی مرغ را گرفت روی به گریز نهاد و گفت، به پیرزن بگو مرغ را به پای من چهار من حساب کند!

از یادداشت های علامه قزوینی

گزارش
و
پژوهش

در بخش گزارش و پژوهش ، از این شماره به معرفی پایان نامه های تحصیلی مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری فارسی دانشگاههای پاکستان خواهیم پرداخت. از این کوشش چندین هدف را پیش رو داریم:

۱ ـ معرفی این پایان نامه ها به خوانندگان گرامی فصلنامه
۲ ـ تشویق نویسندگان وپژوهشگران جوان زبان و ادبیات فارسی
۳ ـ آشنایی اهل علم به منابع و مآخذ جدید
۴ ـ معرفی عناوینی که در مورد آنها برای نخستین بار ، به عنوان رساله کارشناسی ارشد یا دکتری ، پژوهش و تحقیق علمی صورت گرفته است.

از همهٔ دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکتری فارسی دانشگاههای پاکستان ، و مسئولین محترم بخش های فارسی تقاضا داریم برای معرفی پایان نامه ها ، یک نسخه از آن را به دفتر دانش ارسال فرمایند.

«دفتر دانش»

دکتر محمد مهدی توسلی
استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

معرفی سه پایان نامه

۱ – تحقیق و بررسی در مورد شعر و شاعران قرن دوازدهم

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق: روزینه رشید، بخش فارسی موسسه ملی زبانهای نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : خانم دکتر طاهره اکرم. سال ۱۹۹۷م.

این پایان نامه در سه بخش و یک مقدمه ، فهرست اعلام و فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است. جمعاً : ۱۰۰ صفحه.

نویسنده در پیشگفتار ، به نثر روان فارسی ، می نویسد :« زبان و فرهنگ ایران جاذبه و کشش ویژه ای را دارا می باشد که بررسی کنندگان و پژوهشگران خارجی را بی مبالات به خود جلب می کند. سبب آن است که زبان و فرهنگ کهن ایران از بدو حال جنبه های جهانگیر و بشری را داشته و افکار معتقدات مذهبی و هنر و ادب و فلسفه و علم و دانش آن همواره برای اجانب زبان آشنا بوده است و شاید فرق اساسی تمدن های قدیم مصری ، کلدانی ، آشوری، بابلی و هندی در همین نکته باشد.»[1] وی اضافه می کند« از

---

۱. پیشگفتار ، ص دو و سه .

دیرباز شبه قاره پاک و هند یکی از مراکز مهم و گهواره معروف زبان فارسی می‌بوده است. تاریخ ایران خود نشان می دهد هنگامی که فارسی رونق و اعتبار خود را در ایران از دست داد، سرزمین پهناور شبه قاره پاک و هند برای قرون متمادی مسکن و ماوای سخن سرایان و نویسندگان وعلاقه مندان علم و فرهنگ ایرانی قرار گرفت و در نتیجه برای سالیان دراز مرکز اصلی شعر و ادبیات فارسی شد و مردم این سامان در شعر ، نثر ، موسیقی ، نقاشی ، معماری و در تمام شئون فکری ، روحانی ، مذهبی ، اخلاقی ، عرفانی و اجتماعی پا به پای ایرانیان می‌رفتند و اگر مرزهای فرضی و ارضی این دو کشور بزرگ همجوار را نادیده بگیریم ، خواهیم دید که درمیان این دو ملت هم نژاد و هم کیش حتی کوچکترین تفاوتی هم وجود ندارد [۱] »

بی شک برای مردم پاکستان زبان و ادبیات فارسی ارزش و اهمیت چشمگیری دارد چراکه همهٔ میراث فرهنگی و زبانی و ادبی و تاریخی آنان - که سرچشمه مفاخر ملی آنها به شمار می رود - به فارسی تحریر و نگارش و ضبط شده است.

یکی از دلایل پرداختن نویسنده پایان نامه به این موضوع ، در واقع وجود همین منابع غنی فارسی در پاکستان است. نویسنده پس از پیشگفتار ، بخش اول را می آورد و برای ورود به بحث ، به عوامل پیدایش سبک هندی بطور فشرده اشاره می کند. وی می نویسد که حکومت صفویه ایدئولوژی مذهبی شیعه را ترویج کرد و به شعر مدحی و درباری توجه نداشت ودر نتیجه شاعر به پند و اندرز و بیان امور طبیعی پرداخت. مهمتر از همه شعر از صحنه دربار عقب نشست و به میان مردم کوچه و بازار رفت. بنابر این آنان که داعیه زر اندوزی داشتند یا فکر معاش بیش از هرچه آزارشان می داد، روی به درباره شاهان شبه قاره نهادند و در دربار آنان به مقام ملک الشعرائی رسیدند.

برای آشنایی بیشتر با محتوای پایان نامه ، فشرده یی از آن را در اینجا می‌آوریم :

---

۱. پیشگفتار ، ص دو و سه

۱ - بخش اول :

سبک هندی اصطلاحی است برای یک نوع شعر فارسی که در سده های دهم و یازدهم هجری متداول و رایج شد. سخن سرایان این شیوه به ابداع مضمون و آوردن تشبیهات تازه علاقه وافر داشتند. شاعرانی که به این سبک شعر سروده اند بسیارند از جمله صائب، بیدل ،کلیم کاشانی.

شعر سبک هندی شعر مضمون است نه موضوع . هر موضوعی می‌تواند در ادبیات مطرح شود و این نهایةً به سود ادبیات فارسی تمام شده است. در سبک هندی چندان به بدیع و بیان توجه نمی شود ، البته تشبیه اساس سبک هندی است هرچند از دیگر امور بدیعی و بیانی جز به صورت طبیعی و تصادفی خبری نیست.

علل زوال این سبک را ابهام ، اغراق ، باریک خیالی و مضامین دور از ذهن دانسته اند[1]

۲ - بخش دوم :

از اوایل سده سیزدهم هجری تحول دیگری درشعر فارسی پدید آمد و گروهی از گویندگان سبک هندی، سبکی که بتدریج به ابتذال کشیده شده بود، پشت پا زدند و به پیروی از سبک شعرای کهن از قبیل فرخی ومنوچهری و انوری وخاقانی و سعدی پرداختند. این چند نفر بودند که نخستین تجدید کنندگان سبک کهن شدند و هدف آنان رهائی بخشیدن شعر فارسی از تباهی و فقر دورهٔ انحطاط صفوی و زمان آشوب و اغتشاش بعد از آن بود . اینان ، برای رسیدن به هدف خود ، راه دیگری جز «بازگشت» به سبک ادبی نداشتند و ناگزیر راه شعرای قدیم در پیش گرفتند.

نهضت بازگشت در دو شاخه اصلی رشد کرد و جزء ویژگی های آن به حساب آمد : یکی قصیده سرایی به سبک خراسانی ، دوم غزل سرائی به سبک عراقی...

*

۱. پایان نامه ص ۵۳

۲ - تصحیح و مقایسه نسخه های خطی رساله محبت الاسرار، تالیف سلطان العارفین، حضرت سلطان باهو.

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق: اعجاز احمد، بخش فارسی، موسسه ملی زبانهای نوین، استاد راهنما: خانم دکتر کلثوم سید. سال ۱۹۹۷م.

پایان نامه در دو بخش تنظیم شده و فهرست منابع و مآخذ درپایان آورده شده است. جمعاً ۱۱۹ صفحه.

پایان نامه بدون پیشگفتار ! با بخش اول شامل احوال و افکار و آثار حضرت سلطان باهو آغاز می شود. این بخش شامل چهار قسمت است، به عبارت: احوال سلطان باهو، افکار باهو، آثار سلطان العارفین و رساله محبت الاسرار.

در این بخش که در واقع مقدمه پایان نامه است و حدود ۴۵ صفحه از پایان نامه را در برگرفته، نویسنده به شرح حال یکی از اولیاء و عارفان ونویسندگان و شاعران معروف فارسی و پنجابی شبه قاره هند و پاکستان می‌پردازد. وی می نویسد که سلطان باهو از قبیله اعوان بودند که بعد از فاجعه کربلا، با سادات فاطمیه، سرزمین عرب را ترک کرده به همدان و خراسان کوچیدند و اخلاف آنها در نواحی مختلف هرات و غور وغزنین فرمانروایی کردند. امروز نیز به همان نام «اعوان» بمعنی معاونین سادات شهرت دارند.[۱]

سلطان باهو، در سال ۱۰۳۹ هجری در قلعه شورکوت، از توابع جهنگ (در پاکستان) چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی و دینی را نزد مادرش آموخت و به زبان فارسی و عربی مسلط شد. وی با تلاش و کوشش بسیار در راه کسب فضائل علمی واخلاقی به درجه ای رسید که مورد رجوع هم عصران خود قرار گرفت. وی اهل سنت و از طریقهٔ قادریه سروریه بود. از ابیات و آثار او نیک پیداست که به «وحدت الوجود» عقیده داشت و می‌گفت: اصل وجود و مرکز هستی، ذات خداوند یکتا است و تمام عالم، آینهٔ ذات او می باشد[۲].

۱. پایان نامه، ص ۲
۲. ایضاً، ص ۲۲

از وی سی رساله در دست است که نام آنها در صفحات ۳۶ تا ۳۸ رساله آمده است . از جمله : جامع الاسرار (در فقر و مقامات تصوف) ، اورنگ شاهی (در تلقین معرفت)، محبت الاسرار (در عشق و عرفان و حجاب دنیا).

نویسنده در مورد نسخه های مورد استفاده می نویسد : « در حدود شش نسخهٔ خطی رساله محبت الاسرار در کتاب خانه های مختلف پاکستان وجود دارد که جزئیات آنها در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی ، جلد سوم ، صفحه ۱۸۷۳، [از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان] مذکور است. اما متأسفانه ، باوجود سعی وکوشش تمام فقط سه تا از آن [نسخ] بدست رسیده است ،که مشخصات آنها بدینقرار است...»[1]

وی همچنین به روش تصحیح اشاره می کند و می نویسد:« برای تصحیح متن روش مقابله ای را اختیار نموده ام. قدیمی ترین نسخه یعنی نسخه «۱» را اساس قرار داده ، نسخه های بدل را در پاورقی آورده ام. اما در جایی که دیدم در نسخهٔ الف کلمه ای درست نیست از نسخه های دیگر کلمه درست را انتخاب کرده در داخل پرانتز در متن قرار دادم و شماره گذاری کرده در پاورقی تذکر دادم...»[2]

در بخش دوم ، متن رساله محبت الاسرار ، با تصحیح آمده است. در همین بخش ، فهرست آیات قرآن کریم و فهرست احادیث نبوی (ص) و اقوال بزرگان دین اضافه شده و در پایان فهرست منابع ومآخذ ذکر گردیده است.

در اینجا برای آشنایی خوانندگان محترم دانش ، گزیده یی از متن تصحیح شدهٔ رساله می آید :

«الحمدلله علی نعمائه الشامله و آلاله الکامله .. بدانکه تلمیذ الرحمن ، فیض برکاته ، سلوک ، صرف تصوف عین توحیدذات ، برزخ مسمی و اسم جاری ،.. ذکر با مخلوق بگذار ، زبان را بگذار ، قلب را بگذار ، روح را بگذار که خدای تعالی غیر مخلوق است ، و غیر مخلوق را بذکر غیر مخلوق یاد باید

۱. پایان نامه ص ۴۲
۲. ایضاً ص ۴۳

کرد که الله تعالی ذکر کند ،.. کسیکه ادا نکند فرض دایمی را خدای تعالی قبول نکند فرض وقتی او ، بغیر از نماز ذکر قبول نیست ، اگرچه با پارسائی همچون موی شود ، و بغیر از ذکر نماز قبول نیست ، اگرچه با نماز پشت او کوزه[1] شود... علم چیست ؟ راه است ، و مرشد چیست ؟ همراه است - کسیکه راه با همراه ندارد ، گمراه است - کسیکه راه با همراه دارد ، شاه است..

اهل علم چیست ؟ اهل روایت - و اهل فقر چیست ؟ اهل هدایت - اهل هدایت وروایت از بر هدایت است ، نه از برای رشوت از درهم و دینار...

*

۳ - شعر کارگری در ادبیات فارسی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : نیّر عسکری ، بخش فارسی موسسه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد استاد راهنما : دکتر مهر نور محمد خان . سال ۱۹۹۷م.

پایان نامه شامل یک پیشگفتار ، که تحت عنوان سپاس آمده است، و یک مقاله تحقیقی مفصل در خصوص ظهور افکار کارگری در ادبیات فارسی ، فرخی یزدی ، لاهوتی ، عارف ، پروین ، بهار ، عشقی ، سید اشرف الدین گیلانی و اقبال است ، بدون فصل بندی مشخص . در پایان فهرست منابع ومآخذ آمده است ؛ جمعاً ۱۰۲ صفحه.

نویسنده در ابتدای رساله : تحت عنوان « سپاس» می نویسد[2] : «کارپژوهشی ، کار جان کندن است [!؟] و کمتر از زحمت های کارگران و زحمتکشان نیست.» وی اضافه می کند:« دوره مشروطه برای ایرانی ها خیلی مهم است که در این دوره زندگی اجتماعی وفرهنگی ایشان کاملاً عوض شد. ادبیات فارسی که نشان دهندهٔ آرمانهای مردم ایران است راه تحولی را طی نمود و نزدیک به زندگی عامه مردم شد و مردمی گردید.. بنده سعی نموده‌ام که شعر کارگری عصر بیداری ایران راگردآوری و بررسی کنم و چگونگی آغاز و

---

۱. پشت کوزه شدن، خم ، خمیده، کوژ

۲. پایان نامه - ص الف.

گسترش افکار کارگری در قلمروی ادبیات فارسی را نشان دهم و بدانم کـه روشنی گوهر تاج شأهان و سرمایه داران از کجا بر می خیزد ؟»[1]

در زیر، چکیده پایان‌نامه،برای آشنایی بیشتر خوانندگان گرامی دانش ، آورده می شود :

در نتیجهٔ تحولات سریع و شگرفی که بعد از انقلاب مشروطه در جامعه ایران روی داد ، روش نویسندگان نیز تغیر یافت وافکار تازه در نوشته ها و سروده ها به میان آمد، سبک نگارش ساده و بی پیرایه شد ، ورود در انـواع گوناگون مسائل ادبی از جمله داستان و نمایشنامه و بحث های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و تحقیقات ادبی و تاریخی در زبان فارسی معمول گشت. به دنبال این نهضت فرهنگی ، ترجمه کتابهای ادبی اروپایی رواج یافت که این امر نه تنها باعث ورود روز افزون واژه های بیگانه به زبان فارسی گردیدبلکه زبان شیرین فارسی را نیز بشدت متأثر ساخت...

شاخص ترین درونمایه های شعر دورهٔ مشروطیت یا به عبارت بهتر شعر فارسی درعصر بیداری را در قالب واژه ها وعبارات کلی زیر می توان جای داد: آزادی ، قانون ، وطن ، تعلیم و تربیت نوین ، توجه به علوم و فنون جدید ، توجه به مردم ..که این جنبه اخیر سبب شد که شاخه ای از ادبیات به ویژه در شعر فارسی عصر بیداری ، نیازها و محرومیت های تودهٔ مـردم را موضوع اصلی خود قرار دهد و به دفاع از حقوق محرومان و رنجبران برخیزد. از این شاخه از ادبیات به «ادبیات کارگری» یا ادبیات محرومان یاد می‌شود که بویژه کسانی مانند فرخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی علاقه بیشتر به آن نشان داده اند. نگاهی به سرگذشت آنها و دیگر شاعران این دوره و تجزیه وتحلیل اشعارشان باعث آشنایی هرچه بیشتر با « ادبیات کارگری » است...

*****

۱. پایان نامه ص ب
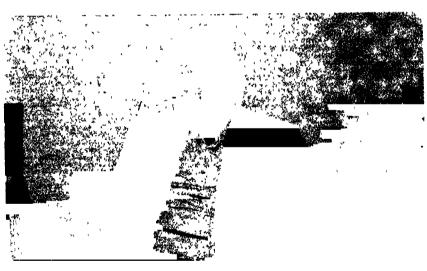
آقای کاکائی در حال گفتگو با «دانش»

مصاحبه زیر، گفتگویی است دوستانه با شاعر جوان و معاصر ایران آقای عبدالجبار کاکائی . در سفری که ایشان در فروردین ماه سال جاری (۱۳۷۶) به پاکستان داشتند، فرصتی دست داد تا دیداری از مرکز تحقیقات فارسی و دفتر فصلنامه دانش داشته باشند. در این فرصت گفتگوئی دو ساعته درباره ادبیات معاصر ایران بویژه ادبیات بعد از انقلاب با ایشان داشتیم که حاصل آن در زیر می‌آید.
«دانش»

گفتگو

نش : بسم ا... الرحمن الرحیم . جناب کاکائی ، ضمن خوشامد گویی ، اولین سئوال بارهٔ پیشینه و ریشه های تاریخی ادبیات معاصر است. آن را چگونه تبیین می‌کنید؟

'کائی :به نام خدا، درباره ادبیات معاصر ایران نقطه ای که حایز اهمیت می ثند نخست تفکیک دوره هائی است که در محدوده یک قرن تحت تأثیر وامل سیاسی و اجتماعی با مشروطه آغاز شد و با انقلاب اسلامی راه تداوم فت. طرح تفکیک و تقسیم این دوره ها در حقیقت طبقه بندی ادبیات ماصر ایران است و یافتن راهی که درنهایت، ادبیات ما راه بالندگی در پیش رفته است . دوره نخست بعد ازشکست دوران بازگشت ادبی و آغاز انقلاب ئروطیت شروع شد. چهره های شاخصی که از این دوره بعنوان میراث وران ادبیات ایران شناخته شدند ، هنوز هم که هنوز است درکشورهای شبه ره و حتی در برخی از دانشگاه های ایران بعنوان شاعران معاصر ایران ناخته شده اند یا شناسانده می‌شوند، مانند ملک الشعرای بهار و رضا زاده و شفقی . اما این در حقیقت نخستین دوره شروع ادبیات معاصر ایران بود یعنی خستین دورهٔ پاسخ دادن به ضرورتی که زمان و زبان اقتضاء می کرد و ادیبان و ماعران بایستی که با این مقتضیات زمان و زبان آشنایی پیدا می کردند . در نقیقت آن نخستین پایه و نخستین گام بود در جهت دگرگونی سبک ادبی .

اما از این دوره که عبور کنیم به دوره ادبیات مدرنیزم یانوگرائی وارد میشویم که نقطه عطف آن ظهور علی اسفند یاری معروف به نیما یوشیج است. کار وی ادامهٔ دوران مشروطیت است که در فرم نوعی ابتکارات تازه در ادبیات ایران بوقوع می پیوندد که این در طول هزار و دویست سال ادبیات مان بی سابقه است . در این دوره معتقد بودند آنچه که انجام می‌دهند ، نوآوری است و ضرورتی است که زمان به آن احتیاج دارد و درپی انجام این ضرورت، بخشی از سنت های کهن ادب فارسی راکنار زدند و با طرح مباحث و مسائلی که عمدة برخاسته از مکاتب غرب بود، این شیوه از شعر و داستان نویسی را در ایران مرسوم کردند و همهٔ گونه های ادبی راکه بعنوان شیوه مدرن یا بعنوان دوره دوم ادبیات معاصر ایران شناخته شده است، رواج دادند. این دوره طولانی ترین دوره ادبیات معاصر بود .

پس از آن بعنوان آخرین دوره یا سومین مرحله از ادبیات معاصر، با ادبیات نوگرای دینی و ادبیات انقلابی یا ادبیات انقلاب اسلامی مواجه هستیم که دارای شاخصه های مختص به خود است و قابل شناسائی و احراز هویت است . ادبیات انقلاب اسلامی یا ادبیات دینی ، در حقیقت بانخستین رویداد و تحولات دینی در ایران آغاز شد اما حضورش و آغازش غیر محسوس یا حداقل نحیف بود . جریانات روشنفکری دینی و بروز و ظهور از کار روشنفکران وابسته به جریان رنسانس دینی مانند علامه اقبال لاهوری در شبه‌قاره ، دکتر علی شریعتی، تفکرات انقلابی حضرت امام خمینی و مباحث معرفت شناسانهٔ استاد مرتضی مطهری و در مجموع حرکت سیاسی پانزده خرداد ، حرکت بزرگ اجتماعی سیاسی سال ۱۳۵۷ اینها نقاطی بودند که در پیوستن بهم، فرهنگ ما را از هرنظر متحول کردند و سازندهٔ دورهٔ جدید از ادبیات معاصر بودند با ویژگی های منحصر بفرد. طبیعی است که این عوامل باید ارزیابی شوند هم از جهت شکل و هم از جهت محتوا، و آن دوره‌ای که مناسبت بیشتری با گذشته ادبیات ایران دارد شناسائی بشود یعنی بعنوان حقیقی ترین دوره ادبیات معاصر ایران به همهٔ کشورهای فارسی زبان و علاقه مندان زبان فارسی شناسانده بشود .

دانش : آقای کاکائی خیلی متشکر هستم که بحث کلی درباره ادب معاصر ایران مطرح شد . بفرمائید که وقتی درباره ادب معاصر ایران سخن می‌گوییم از لحاظ زمانی، چه مقطعی را شامل می شود و در خود ایران تا چه سبکی را در بر می گیرد ؟ بعنوان یک پرسشی که در مجامع دانشگاهی شبه قاره هم مطرح است .

کاکائی : خدمت تان عرض کنم که پاسخ به این سوال البته ضرورت دارد . البته تلقی که از ادبیات معاصر معمولاً در حوزه های دانشگاهی ما و محافل ادبی و هنری ما میشود معمولاً زمانیست که نزدیک به زمان فعلی است ، و طبیعی است که آنچه که تاالآن بعنوان ادبیات معاصر مورد بحث بود از آغاز دوره مشروطیت بوده چیزی قریب صد سال پیش تاکنون . این بشکل عرف . برای تفکیک سبک ها مستحضر هستید که بعد از دوران سقوط و انحطاط سبک هندی، دوران بازگشت ادبی بوجود آمده. من عمدة معتقدم که در داخل کشور دوران بازگشت ادبی را دوران منحصر به فرد یا ویژه ای یا درحقیقت دوران موفقی نمی دانند . بلکه این اعتقاد هست که دوران بازگشت در حقیقت دوران بن بست ادبی ما بود. ادبیات مشروطه ضرورت تاریخی بود . سبک هندی که ضرورت دوره صفویه و مهاجرت شاعرانی به دربار بابریان بود و می‌بینیم که دوره های سیاسی باعث‌به وجود آمدن حوادث و ضرورت‌هایی درحوزه فرهنگ و ادبیات می شود بطوری که عمدة بر اساس آن دوره تاریخی شناسایی می شود . لذا ادبیات مشروطه هم ضرورتی بود و پاسخی بود به سقوط ادبیات در دوران بازگشت و همان طوری که خود مشروطه در اصالت و هویت خود، نگاهی به فعالیت های متفکران غرب داشت و مفاهیمی که مشروطیت از غرب اخذ کرد مانند مفهوم آزادی و عدالت اجتماعی و یا مصادیق خاصی که غرب درپشت این کلمات داشت، همه این ها منتقل شد به حوزه فرهنگ ما و در ادبیات ما آزادی و عدالت اجتماعی نه به شکل شرقی و فطری، بلکه به شکل غربی تعریف شد و در مجموع، بیان محتوا و ایهام و سخن را در شعر و ادبیات ما به سمت و سوی دیگر برد . اما آنچه که در شکل

بعنوان ادبیات مشروطه بوجود آمد مثل پیدایش تصنیف و مستزاد ، ضرورت دگرگونی قالب ها پیش آمد که این ضرورت هم به تبع همان فعل و انفعالات محتوای شعر بود چراکه نخستین تصادم جامعه ایران به شکل مستقیم باغرب پیش آمده بود و بنیاد جمال شناسی و زیبائی شناسی در غرب هم اساس و پایه های ثابتی نداشت. تنوع طلبی در جامعه هنری و ادبیات در مشرق زمین به ویژه در ایران آغاز گردید و نخستین تفکر با به هم ریختن قالب ها، شاید بگوییم از دوران مشروطیت با رواج تصنیف و مستزادات شروع شد و در دوران مدر نیزم، این تفکر عملاً گسترده شد ونیما آنرا در حقیقت ادامه داد و بشکل تازه ای طرح کرد و تحول شکل و صورت در دوران مدرنیزم ادامه پیدا کرد. پس ادبیات دوره مدرنیزم ادامه دوره ادبیات مشروط است و این تفاوت که در سبک در شکل دگرکونی ها بیشتر شد و آن قرین سازی و هماهنگی اوزان که در فطرت عنصر ایرانی در طول هزار و دویست سال ادبیات فارسی بعنوان نشانه زیبائی ثبت و ضبط شده به یک باره درهم ریخته شد وگونه ای از شکل و فرم و ساختار شعر غرب بویژه تماس انگلیس با ایران مرسوم شد . پیروان نیما نیز راه ایشان را ادامه دادند. مهم ترین واقعه‌ای که در این دوره شکل گرفته از جهت محتوای ادامه فرهنگ مشروطه بود و به تاثیر آن دوره های سکولاریسم غرب، شعر ما نیز به عواطف و احساسات سطحی نزدیک شد و مجاز جای حقیقت راگرفت. در افسانهٔ نیما یوشیج، آن بحث بشکل واضح و آشکارتر شده، نگاه در شعر نیما از آسمان به زمین دعوت کرده و طبیعی است که راهی که پیش ما گذاشته شد در نهایت در حوزه شعر جدید در این چهل پنجاه سال موجب ظهور چهره هایی شد که این چهره ها در حقیقت بزرگترین اهانت ها را به ساحت مقدس دین و خدا انجام دادند و ازین جهت هم در ادبیات مابی سابقه است . خوب از جهت محتوای شعر، ما بدامن محسنات و جسم گرایی و حوایج نفسانی و شهوات انسان و مکاتب غربی که همهٔ آنها درحقیقت مدعی و طرح کنندهٔ تفکر غرب بودند، افتادیم . مثل تفکر اومانیستی که در این دوران عظیم که جریان روشنفکران و تفکرات دیگر که

هر کدام شاخه هایی از جریان سکولارسیم محسوب می شوند مثل جریان لائیک و مدرنیسم که از فرهنگ غرب ناشی میشوند، شعر و ادبیات ما در محتوا و سبک کلام، ساده می‌شود گفت که نازل شد، پایین آمد، پیاده شد از آن مقام دینی و شکوه.

آن شکل اساطیری و حماسی و عرفانی که با اشعار مولانا، سعدی و حافظ و شکوه و بالندگی که ادبیات ما داشت و آن منابع عظیم و غنی قرآن و منابع عظیم دینی به ورطه شعری افتاد که آبشخورش در حقیقت فرهنگ غرب بود. این دوره دوران بسیار مهلک و خطرناکی برای ادبیات ما بود که با انقلاب اسلامی تحول یافت. ابتدا در حوزه معرفت و سپس در حوزه اجتماع و سیاست. در حوزه فرهنگ این ضرورت بعنوان یک اصل اساسی طرح شد و موجب شکل گیری اساسی ادبیات ما شد و در تاریخ ادبیات معاصر ایران در دو دورهٔ اخیربی سابقه بود. که ما آنرا بعنوان ادبیات انقلاب اسلامی می شناسیم.

شکل خاص سبک این دوره هم قابل مطالعه است. هنوز سالیان زیادی از آن دوران نمی‌گذرد و واژگان آن بخصوص در محتوی هنوز استوار نشده، هنوز آتش انقلاب در هفده هیجده سال اخیر بیشتر حوایج اجتماعی بوده بخصوص در مورد مسایل مهم مانند نقش زن در جامعه ایران شعر ما در هفده هیجده سال اخیر فقط به مسایل اجتماعی متکی بوده و در مسایل معرفتی و تفکر و توزن و عرفان هنوز باید تلاش کند. آنوقت عده ای توانستند راجع به سرگذشت انقلاب و ویژگی‌های محتوای آن سخن بگویند ولی هم در حوزه محتوا و هم در حوزه تکنیک شعر دورهٔ انقلاب دارای شاخصه های مهمی است. در حوزهٔ محتوای شعر از ادعیه معصومین علیهم‌السلام در قرآن، در نهج‌البلاغه با سرگذشت تاریخی صدر اسلام بخصوص مذهب تشیع و وقایع مهمی مانند واقعه عاشورا، واقعه غدیر که در تاریخ تشیع نقاط عطف و روشنی محسوب می‌شوند. از روز اول جنگ محتوای ادبیات ما به تطبیق آن وقایع با شرائط فعلی اجتماعی ملت ایران پرداخت و بر مسائل زمان جنگ با

حوادثی که در جبهه جنگ اتفاق افتاد . در بیان حوادث جنگ و شخصیت ها، شعر و قصه تطبیق یافت. تطبیق دین با مسایل اجتماعی از موضوعات عمده شعر انقلاب بود و پرداختن به مباحث عرفان عملی و نور شهادت نه بآن شکل که در ادبیات پیش از قرن ششم وجود داشته ، ادبیات سمبلیکی که شهادت را از یکی از موضوعات عرفان نظری بررسی می‌کردند؛ بلکه به شکل عملی آن تزریق این محتوا باعث ایجاد شکلی جدید و سطحی جدید در حوزه محتوا شد. اما این که سبکی بوجود نمی آید مگر اینکه محتوا و تکنیک هماهنگ باشد و طبیعی بود که این محتوای بوجود آمده تکنیک خاص خود را می طلبد. از آنجایی که طلیعه داران انقلاب اسلامی و روحانیت از برجسته ترین دوران سنت های فرهنگی و ارزش‌های دینی و ملی هستند به همین علت هم ادبیات ما به سنت و به ارزش های نظام اخلاقی که جامعه بر آن استوار است نگریست. حوزه تکنیک ما به قالب های شعر فارسی که مدتی بود مندرس شده بودند و کنار گذاشته شده بودند ، تحت عنوان نو آوری دوباره بازگشت و برخی از قالبهای مثنوی و غزل و دوبیتی با محتوای جدید و فرم جدید رواج یافت اما تفاوتی که این دوره با دوره بازگشت تازه داشت، من فکر می کنم برای خوانندگان مجله دانش خیلی مهم باشد. تفاوت اساسی که در این دوره از بازگشت ادبی با قالبهای کهن با آن دوره معروف بازگشت ادبی است این است که این دوره روش های معینی که زمان و زبان اقتضاء می کند ، با خودش همراه بیاورد . یعنی غزل این دوره غزل نو است . غزلی است که هویت آن متعلق به این عصر است ، و برخی از شیوه هایی که در ادبیات معاصر ایران و این سه دوره شناخته شده و برای روابط بهتر استوار کردن با مردم این شیوه‌ها تثبیت شد.مانند داشتن فرم در شعر و ارتباط عمیق ادبیات باهم دیگر و در مجموع شیوه های خاصی که شاعران متداول کردند: در دوران اخیراین انقلاب باعث شد با انطباق این اسلوب ها و احیاء کردن قالب ها سوار کردن یا محمل قرار دادن غزل بر این وزن و این شیوه ها نوع خاصی از ادبیات در حوزۀ تکنیک شعر خلق شود که همانا با همان محتوایی که قبلاً عرض کردم

هماهنگ و سازگار شد و در نهایت سبک خاص انقلاب اسلامی شکل گرفت.

دانش : این که شما گفتید که شعر ما در یک زمان نازل شد و پایین آمد و در میان نوگرایان بعض چهره ها را نام بردید، بفرمایید که این روند با این پیامد منفی آیا دفعتاً به این حد از نزول رسید یا این که حرکت آن بطئی بود؟ اگر که این‌ها، مثلاً کسانی که مطرح کردید که همان جنگ با خدا و جنگ باورهای دینی را شروع کردند از اول شمشیر از رو بسته بودند آیا در برابر این‌ها در بطن ادبیات یک مبارزه آغاز شد؟ و چرا این ها اینقدر در حقیقت در این دوره شاخص شدند؟ و با وجود این که با باورهای مردم می جنگیدند چه جوری شد که توانستند تا حدود پیش از حتی ادبیات انقلاب اسلامی خود را حفظ بکنند؟

کاکائی : سئوال بسیار خوبی است و اشاره به زمان حیات این ها و دوران بالندگی و شکوه شان در دوران انحطاط و نزول شان دارد. آنطوری که خدمت شما عرض کردم، آغاز این جریان کلی و حرکت این جریان از جهت سبکی در شکل، بصورت درهم ریختن قالب های اوزان و تمام متدهایی‌است که به اسلوبهای ادبیات ما در قبل از هزار و دویست سال استوار شد. در حوزه تکنیک این حرکت تاجایی اعتبار پیدا کرد که دهه چهل یا سال های چهل و پنجاه در حقیقت اوج دوران انحطاط تکنیکی شعر معاصر ایران بود - حضور انواعی از شعر در حوزه تکنیک که همه این ها در تعریف فرمالیسم خلاصه بشوند، مانند شعر حجم، شعر نو یا موج نو و جریاناتی شبیه به اینها که بلافاصله شکل گرفتند. تنوع طلبی و در حقیقت ملامت و دل زدگی شاعران معاصر ما از کاربرد تکنیک این بود که آن ها هر شیوه ای که انتخاب می کردند برای خود و احساسات خود بود که بزودی هم بهرحال سیر توفنده انقلاب اسلامی در ادبیات این عصر تحول نوینی ایجاد کرد.

دانش: در تاریخچه کوتاه شعر نو ایران وقتی سابقه آن را مطرح می کنیم، حدود هفتاد سال سابقه برای این در نظر گرفته می شود و برخی از منتقدین بر این باورهستند که هنوز شعر نو چهار چوب و پایه اصلی خود را پیدا نکرده. از بیان حضرت عالی هم من استنباط کردم همین که نتوانستند شاخص‌هایی را، و چهره های شاخصی را، ارائه بدهند شروع کردند از جانیفتادن خود پایه های این شعرهم سخن بگویند . اما همین شعر نو برعکس در ادبیات عرب حدوداً سی سال سابقه دارد. در ادبیات عرب دارای پایه و اصول و شاخص های ویژه خود شده. این دلیلش آیا از نبود نقد ادبی در ایران است یا در حقیقت تابعی از تحولات ادبی است؟ یا اینکه نقد ادبی ما چون تابع از تحولات ادبی است نتوانسته پرچمدار باشد و شعر نو را درحقیقت بجای خودش و به یک بستر مناسب خودش انداخته . این را اگر تبیین بفرمایید متشکر می‌شوم .

کاکائی: بله، مشغله اساسی ما هم بگفته شما نداشتن تلقی درستی از نوگرائی است که از مشکلات ما می باشد و از آغاز به این درجه بود . نوگرایی یک ضرورت تاریخی است که از ابتدای پیدایش فرهنگ های بشری، انسان در خود احساس کرده . دوره های مختلف سبک شعر فارسی دوره عراقی، سبک هندی، سبک خراسانی و در دل هرکدام از این دوره‌ها هم طرزهای مختلفی که شاعران شعر می گفتند مثلاً طرز خواجو، طرز سلمان، طرز حافظ و مجموعه این وقایع و این طرزها و این سبک ها نشان میدهد که انسان در هر زمان بدنبال نوگرائی و نوگوئی بوده.بقول فرخی :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر   سخن نو آر که نورا حلاوتیست دگر

این یک ضرورت تاریخی است، بحث تازه ای نیست، اما نداشتن تلقی درستی از نوگرائی، ما را به غرب زدگی و بی هویتی و بی خودی و مسائلی که اقبال تحت عنوان رموز خودی و بی خودی طرح کرده کشانده است که البته فلسفی است، و مبتلا به جهان سوم است. به خصوص این تلقی غلط از نوگرائی باعث انحراف شعر نو در کشور ما شد تا جائیکه ما متاسفانه بعد از هفتاد هشتاد سال به کوشش و تلاش برای یافتن اسلوب مشخصی و سوار

کردن شعر بر تکنیک خاصی ادامه دادیم و شکل دیگری از ادبیات در ایران احیا شد و مجموعه ای از نبوغ و استعداد های مختلف شکوفا شد.

شکلی که نوگرائی را به شکل تازه در آورد به همان شکل تاریخی اش بوده با همان پیشینه تاریخی‌اش چون نگاه نوگرائی همان طور که عرض کردم تاریخی است. ضرورت فکر نوپیش از این‌نمی توانست پیش بیآید. نوگرائی در ذات انسان بوجود آمد، در شیوه نگاهش نه در ابزار و آلات و دستگاه ها. بله آن ابزار اصلاً به حیات انسان شرقی آمیخته شده. ببینید بین انسان متدین شرقی با انسان غربی تفاوت و فرق این است که او به مجموعه جهان به شکل یک منظومه منظم نگاه می کند، که پشت سرِ آن یک مدبری است و همه چیز درجای خود قرار دارد. این نظمی که از مجموعه هستی استنباط می‌کند به فرهنگش به ادبش به شعرش به ادبیاتش منتقل می شود ؛ و طبیعی است که خلاف این نقطه حرکت کردن مساوی است با مخالفت با جوهر و فطرت، و همان می شود که برسر نوگرائی در غرب آمد و پشیمان شد . درحقیقت آنچه که زیبائی است و با فرهنگ ما عجین شده با خون ما عجین شده. ما هنوز قرینه در معماری را دوست داریم ولی می‌خواهیم این قرینه را در شعر هم ببینیم . این در فرهنگ ما اصلاً جا افتاده . مولانا می‌گوید :

بانگ گردش های چرخ است که خلق　　　می نوازندش به طبل و به حلق

آن تناسب را ما از چرخ گرفتیم، از حرکات چرخ گرفتیم که به موسیقی منتقل کردیم . گرچه مولانا خودش می‌گوید : مفتعلن مفتعلن کشت مرا، ولی بدون آن دنیای آدمی بی حرف می گردد . اما آن حس دیگریست ، حس قریب تری که مولانا از نخستین کسانی بود که می خواست وزن شعر را به هم بریزد . در حالی که چنین نیست . مولانا بایک دیدگاه خاصی به وزن و شعر و مسائل آن نگاه می کرد ... به هر صورت تلقی غلطی که از نوگرائی بود در حوزه روشنفکری پنجاه شصت سال اخیر ما، باعث شکست و رکود شعر شد .

دانش : الآن چه در زمینه ادبیات منثور و چه در ادبیات منظوم نقد ادبی در ایران چگونه است ؟ یعنی الآن نقد ادبی هدایت گراست یا نه. آیا من شاعر یا من نویسنده هستم که اول می نویسم بعد هم نقد ادبی یا ناقد ادبیات به آن نگاه می کند؟ یعنی بازهم من هستم که جلو هستم نه نقد و من از نقد چه درسی می‌گیرم؟

کاکائی : خوب سئوال دو بخش دارد ، یکی قدرت داشتن نقد است و ارتباط عاطفی و روحی شاعر باآن و دیگر مسئله میزان تاثیر نقد بر شعر ما . بخش دوم بر می گردد به خود نقد. کیفیت نقد پس از انقلاب هر دو وجه سئوال را دارد، بویژه نقاد با معیارهای خاص خودش به سراغ شعر می رود و با کلمات مشخصی که در طول تاریخ ادبی هزار و دویست سال ایران بعنوان معیاری شناخته شده یا شناسانده شده مسائل علم بدیع و بیان و اینها بسراغ شعر می‌رود و شعر را مورد ارزیابی و حک واصلاح قرار می‌دهد و در حقیقت بر آنها مهر تایید یا ابهام می زند ، اما این گونه از نقد همیشه در جامعه رواج ندارد. نقد دیگری هم در پیشینه ادبی ما وجود دارد و هم در ادبیات مدرن دنیا موسوم است به نام نقد ذوقی که این نقد ذوقی در شرائط فعلی دامنهٔ بسیار گسترده ای در ادبیات معاصر ایران بویژه در ادبیات پس از انقلاب دارد ، چرا که ادبیات انقلاب اسلامی باگذشت هیجده سال هنوز در حوزه هیجانات و عواطف اجتماعی است و بقول خود مان رکاب نمی دهد به نقد کلاسیک . این شعر شعر یست که هنوز نتوانسته است به حوزه تصفیه سازی و آن شکلی که مورد نظر نقد سنتی ماست نزدیک شود . هنوز شعر به بیان هیجان و به مسائل اجتماعی‌توجه دارد وطبیعی است که گیرائی و زیبایی خاص خودش را دارد، ولی این گیرائی‌وزیبائی محدود می‌شود به همان دوره تحول ادبی؛ مانند برخی اشعار سیاسی نظیر اشعار «قزوه» [از شاعران معاصر ایران] که راجع به وقایع سیاسی روز بود و انعکاس وسیعی هم در جامعه داشت و این‌ها از جهت اسلوب ادبیات کهن و شیوه نقد کهن ما ، اصالتی ندارند . شعر پس از انقلاب ما هم فعلاً به صورت نقد ذوقی شعر ارزیابی می شود . بنده هم کتابی

تحت عنوان آواز نسل سرخ منتشر کرده ام که نقد ذوقی ادبیات انقلاب است و این گونه ادبیات از صدر مشروطه فقط بایستی با این معیار مورد بررسی و نقد قرار بگیرد . اگر مقصود اینگونه نقد بود، اکنون ما چهره های درخشانی داریم که مشغول نقد ادبیات انقلاب اند و یکی از عوامل توانای شعر انقلاب محسوب می شوند. چهره هائی مانند یوسف علی میر شکاک که ارزش وجود ایشان بهر صورت برای همه کسانی که در حوزه شعر قلم می زنند شناخته شده است. اما اگر مقصود نقد به شیوه سنتی و کلاسیک است که کتاب منتشر شده از منوچهر اکبری را داریم که با معیار های نقد کلاسیک به نقادی شعر رفته و متاسفانه کار موفقی هم نشده است . هنگامی که شعر انقلاب استوار تر بشود و مضامین و موضوعات تازه تر حداقل از حوزه اجتماع به حوزه معرفت برود و آن آرامش خود را حفظ کند شاید با نقد اصولی و نقد کلاسیکی بشود آن را نقادی کرد. نکته جالبی به خاطر دارم. روزی خدمت حضرت آیة ا... خامنه ای مدظله‌العالی مشرف شدیم . جلسات خصوصی با شاعران می گذارند و بحث نقد و نظراتی از این دست . ایشان راجع به همین نقد بیانات خیلی مهم و ارزشمندی ایراد فرمودند و گفتند یکی از ضعف های شعر ما پس از انقلاب نداشتن نقد است ؛ که طبیعی است ضرورت این نقد هم اکنون احساس می شود . یعنی ایشان سخن را در جائی طرح کردند که ضرورت آن از این به بعد احساس می شود. اما برای شعرای ما این نکته خیلی مهم است یعنی ما وارد آن بحرانی می شویم که بقول رهبر انقلاب که فرمودند من وقتی شعر انقلاب را می خوانم تعجب می کنم . یعنی در این پنج بیت، یک بیت ضعیف وجود دارد. شاعری که با اصول نقد آشنا باشد چرا بایست یک بیت ضعیف بگوید . این همان بحث حکمت و ارزش است . اما خوب چون شعر انقلاب شعر ذوقی است نقد شان نقد ذوقی است و شعر اجتماعی نیز همان عیوب را دارد. ان شاء الله باگذشت زمان مابتوانیم که موفق تر از سایر زمانها باشم.

دانش : لطفاً مقداری درباره کارهای ادبی خودتان برای خوانندگان ما توضیح بدهید. آثاری که دارید و زمینه کار خاصی که در ایران دنبال می‌کنید.

کاکائی : بنده شعر را مقارن با اوائل انقلاب آغاز کردم و حاصل پانزده شانزده سال شعر گفتن، چهار مجموعه شعراست بانام های آوازه واپسین، در سال ۶۸، مرثیه روح، در سال ۱۳۶۹ ، سال های تاکنون، در سال ۱۳۷۲و حتی اگر آئینه باشی درسال ۱۳۷۵ چاپ شدند. در اوائل سال جاری هم کتابی منتشر شد به نام آوازهای نسل سرخ که در حقیقت مجموعه ایست از نقد شعر انقلاب، بخصوص نقد شعر دهه ۶۷ - ۵۷ و نگاهی به جریان روشنفکری دینی پیش از انقلاب و سابقه شعر انقلاب دارد. کار من در شرائط فعلی بیشتر در حوزه ادبیات موسسهٔ نشر آثار امام است که مربوط به دیوان اشعار حضرت امام و مجموعه شعرهایی که در رابطه با حضرت امام و برخی کارهای ادبی و تحقیقی که در این خصوص منتشر می شوند ، می باشد. از سوی دیگر کارشناسی شعر جوان تلویزیون با انتخاب اینجانب است. بحث و بررسی راجع به شعر معاصر ایران در رادیو و تلویزیون انجام می شود و قریب به دوسال این برنامه ها شروع شده و در این برنامه ها شعر معاصر ایران و شعر جوان ایران مورد ارزیابی و نقد قرار می گیرد. این ها مشروح فعالیتهایی است که بشکل عمده به آنها مشغول هستم.

دانش :کتاب «آوازهای نسل سرخ» در حقیقت مجموعهٔ مقاله است؟

کاکائی : نه، کتابی است که در حقیقت در این کتاب فصل ها حدود ده فصل و هر فصلی با هدف خاص طرح ریزی شده است. فصل نخست اشاره ای است به سابقه جریان روشنفکری دینی و ادبیات دینی پیش از انقلاب . فصل دوم راجع به شعر معاصر و جهان روشنفکری آن است و فصول بعد اختصاص به شعر انقلاب از سال ۵۷ تا ۶۷ دارد و در هر دوره چهره های شاخص شعر

انقلاب مورد بحث است ، بعلاوه شاخص های شعری آن دوره نیز آمده اس
و آثار دوره های مختلف تا سال ۶۷ را شکل می دهد و به شکل خیلی جزیی
ذره بینی شرح انقلاب مورد بررسی قرار گرفته است.

دانش : سئوال دیگری هم خدمت شما داشته باشیم. مشهود است که ما در ادبیا
فارسی در بازار کتاب ادبیات فارسی ترجمه های فراوانی داریم از اشعار خارجی
ولی شاید فکر کنم یک دهم این حجم را از آثار خودمان نداریم وفقط به بازاره
جهانی رو کرده ایم. دلیل این کارچیست؟.

کاکائی : ترجمه پس از انقلاب بویژه ترجمهٔ شعر عرب بسیار مرسوم
متداول است، حتی خط تاثیر ترجمه های شعر عربی خط مستقل دارد و
ادبیات انقلاب ایران شناخته شده است. اما بعکس در زمینهٔ شعر انقلا
بزبان‌های دیگر کمتر کار ترجمه انجام می شود . استنباط من البته شخص
است ، حالا اگر کارشناسی بشود دلائل حقیقی و واقعی مشخص می‌شو
اعتقادم این است که بی تحرکی که در زمینهٔ ترجمه وجود دارد باید از بـ
برود. جامعه های فرهنگی که از داخل کشور این کار را می کنند، بویژه حو
هنری که کار اصلی جریان شعر انقلاب را دنبال می کند و گردهمائی شاعر
انقلاب را به عهده دارد ، در زمینه ترجمه باید بیشتر تلاش کنند. مثلا صدا
سیما باید این کار را بکنند. اما خود سازمان تبلیغات اسلامی حوزهٔ هنری
ارشاد در سطح بسیار محدودی آثار و شعر شاعران انقلاب را ترجمه کـر
البته موسسهٔ نشر آثار امام گزیده ای از اشعار شعرای انقلاب را به زبان ار
ترجمه کرده. بهرحال جواب این پرسش بطور کلی بر می‌گردد به بی تحرک
جامعه فرهنگی در داخل کشور.

دانش : بنده هم با توجه به تاکید حضرت عالی براین که این مطلب نظر شخصی اسـ
فکر کنم همین جور هم باشد. چون ما در پـاکستـان همین کـار را خودمـان انجـ

می‌دهیم. دوست داریم مطابق باورهای خودمان ترجمه می‌کردیم، نه اینکه دیگران با باورهای خودشان و علاقه خود شان شعر امام را ترجمه بکنند. این جای خود دارد در اینجا مترجمان پاکستانی هستند که غزل های حضرت امام را به زبان های اردو و پنجابی و سندهی و انگلیسی ترجمه کرده اند ، ولی بقیه راکاری نکرده اند. این بر می گردد به باور اخلاق و آن تعهد خاصی که بیابند و جریان شعر انقلاب اسلامی را و ادبیات معاصر را تبیین کنند و بزبان دیگر هم به جهان بشناسانند.

کاکائی : در بازار ترجمه آثار ادبی، معمولاً شعر بازاری ندارد . چون ترجمهٔ شعر متاسفانه بزبان دیگر موفق نبوده است.از طرف دیگر خوب شعر هم بر اساس هویت های خاص مملکتی است که در حقیقت انتقال پذیر نیست. در ادبیات پیش از انقلاب شعر گفتن سبک غربی یا ژاپنی مرسوم شد امـا آفت زیادی بوجود آورد که همخوانی و سازگاری با فرهنگ ایرانی نداشت و بعد از انقلاب تقریباً تحریم شد.

نکته ای که می خواهم عرض کنم وهم در دانشگاه دهلی و هم چنین در لاهور مطرح کرده ام، نبودن مرکز فروش کتاب بود. این ها حتی حاضر اند این کتاب ها را بخرند و داشته باشند.منتها ما تنها این ها را در اختیار آنها قرار ندادیم بلکه حتی کتابخانهٔ آثار منتشر شده پس از انقلاب تأسیس نکردیم تا ارتباط ما را با علاقه مندان به این آثار حفظ کند . فارسی بویژه ادبیات معاصر و پس از انقلاب، به اعتقاد من باید در درجه اولویت باشد.

دانش : چهره های شاخص در هر قالب داریم یا اینکه شاعران ما در حقیقت سبک در سبک هستند و یک شاعر را نمی شود شاعر خاص منتسب کرد.؟.

کاکائی : صحبت سبک صحبت خیلی فنی است گاهی شاعر مشخصه ها و معیارهای منحصر بفرد در شعرش دارد که تجلی روحیـات خـودش است. همین طور طرز یک شاعر منحصر به روحیات خودش است و حتی شـیوهٔ

کاربرد واژه ها بستگی به توانائی شاعر دارد.گاه شعر چند شاعر دارای ویژگی‌های مشترکی است که آن هم جز اسلوب خاصی است . شاعرانی که به تبع محمد علی بهمنی شعر می گویند، به تبع علی معلم شعر می گویند و به تبع حسن حسینی، بعد فراتر از آن ویژگی های دیگری پیدا می کند که گاهی چند شاعر زیریک پوشش قرار می گیرند . در نهایت شعر انقلاب دارای همان سبکی است که عرض کردم ، اما در قالب ها ما بعضی چهره های شاخص داریم، مثلاً در قالب مثنوی چهرهٔ علی معلم دامغانی به نظر من چهرهٔ بی نظیر تاریخ ادبیات معاصر ما است . مثنوی هایی که ایشان گفته بی سابقه است. می گوید:

کویر ای کویر چه حیرت است ترا | به هیچ دل نسپاری چه غیرت است ترا
به قعر شب به ره پیچ پیچ می مانی | به وهم محض به مطلق به هیچ می مانی
اگر چه خار عدم در نفس شکست ترا | وجود هم چو غباری به رخ نشست ترا
وجودی و نه وجودی عدم دقیق تر است | عدم نئی و وجودت شکی عمیق تر است
چه حالت است سخن پیچ پیچ می گویم | هزار گفتنی هم است و هیچ می گویم
چه بیم فهم کس و درک ناقص است مرا | کویر عین کویر است این بس است مرا

خوب ما شکوه این مثنوی را کمتر سراغ داشتیم. ببینید جوان نوزده ساله وقتی برای امام می گوید که:

آن مثل یک فرشته در اینجا غریب بود | از بال هم بخاطر ما بی نصیب بود

این بیت با این زیبائی و این خوش آیندی و ارتباط بسیار حساسی که باروح ما برقرار می کند باید باور کنید که در ادبیات گذشته ما هم جایگاه دارد. چه برسد به ادبیات معاصر ما .

در حوزه مثنوی علی معلم و احمد عزیزی چهره های شاخصی هستند؛ اما شاخص ترین چهره‌های شعر انقلاب در حوزهٔ غزل شناخته شده‌اند. غزل قالب ملی شعر انقلاب است. همچنین چهره ای مثل سید حسن حسینی صاحب رباعیات معروف عاشورائی ، چهره شاخصی در شعر انقلاب است.

نکته دیگر در شعر انقلاب ، حسن تحلیل در ادبیات فارسی است. بهتر از این دیگر چه باید باشد؛ چه مثالی بهتر از این در حسن تحلیل شما در کتب بلاغت سراغ دارید :

از هیبت دریای دلت می گویند آنروز زبان آب بند آمده بود

و یکی از صنایع شعر می گویند حسن تحلیل است؛ یعنی شاعر برای بیان علتی، یک کاری، یک دلیل شاعرانه می آورد . به اعتقاد من هیچ حسن تحلیلی در طول تاریخ ادبیات ما قشنگ تر از این نیست. من نمونهٔ بسیار کوچکی از آنچه که خلق شده آوردم.

از اول هم ضرورت نبود قالب ها کنار بروند. یک اشتباه تاریخی بود که نسلی دچار شد و نسل های بعد اندر پی او رفتند و نهایتاً سرخوردند و فهمیدند که چیز دیگری است. ما وقتی به پیشنیهٔ شعریمان نگاه می کنیم می‌بینیم نیازی به عوض کردن قالب ها نداریم و الا اگر این ضرورت بود پیش از این هم این ضرورت پیش می آمد و پیش از این بنیاد قالب ها در هم می‌ریخت. ممکن است در شرایط خاصی تعدادی از قالب ها کنار گذاشته بشوند ، تعدادی از آنها بیشتر استفاده بشود، اما این که این ها یک دفعه کنار گذاشته بشوند، مثلاً بعنوان یک بیداری تازه، یک کشف تازه که داعیه دارش هم یک مشت روشنفکر غرب زده باشد، این یک حرفی است که امروز باطل بودنش بر همه آشکار شده است.

دانش : در حقیقت این فاجعه ای بود که نیما خودش معتقد به آن نبود:

کاکائی :خود نیما ضرورت وزن را بخوبی احساس کرده بود. من در مورد نوآوری های نیما حرف دارم و معتقدم که نیما هم ضرورت قرینه سازی و اوزان را حس کرده بود . ایشان تناسب را از مصرع بعنوان واحد شعر به بند منتقل کرد، یعنی ایشان گفت که بجای اینکه واحد شعر مصرع باشد، از این به بعد بند باشد. بند همان کار مصرع را انجام می دهد. منتها در هجاهای عظیم

تر و در بخشی از شعر. حالا در شعر نیمائی بمراتب مصراعهای بلند تراست مثلا شعر «می تراود مهتاب» را بخوانید، متوجه می شوید که من چه می‌گویم. این شعر نیمایی را به حقیقت شما دو مصرع قدیم فرض بکنید که هر کدام در یک کفه قرار می گیرد. تناسب که مورد نظر نیما بوده فهمیده می شود. درست مثل دو قطعهٔ نی که نواخته می شود، بعلت این که نیما به موسیقی هم آشنا بوده. کسی که با موسیقی آشنا باشد براحتی موسیقی این شعرهای نیما را می‌فهمد.

دانش: متشکریم و آرزوی موفقیت شما را داریم.

*****

می تراود مهتاب
می درخشد شتاب
نیست یکدم شکند خواب بچشم کس ولیک
غم این خفتهٔ چند
خواب در چشم ترم می شکند

نگران با من استاده سحر
صبح، می‌خواهد از من
کز مبارک دم او آورم این قوم بجان باخته را
بلکه خبر
در جگر خاری لیکن
از ره این سفرم می شکند

**

نازك آرای تن ساق گلی
که بجانش کشتم
و بجان دادمش آب
ای دریغا ! ببرم می شکند

دستها می سایم
تادری بکشایم ،
برعبث می پایم
که بدر کس آید ،
در و دیوار بهم ریخته شان
بر سرم می شکند

**

می تراود مهتاب
می درخشد شب تاب
مانده پای آبله از راه دراز
بردم دهکده مردی تنها ؛
کوله بارش بر دوش ،
دست او بردر ، می گوید با خود
–غم این خفتهٔ چند
خواب در چشم ترم می شکند!

***

مراسم رونمایی انتشارات سال ۱۳۷۵
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
(خرداد ماه ۱۳۷۶)

ساعت ۵ بعد ازظهر روز پنجشنبه اول خرداد ماه سال جاری، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد، هشت عنوان از انتشارات سال ۷۵ خود رابا حضور آقایان آخوندزاده سفیر ج.ا.ایران در پاکستان، ملک معراج خالد رئیس دانشگاه بین‌المللی اسلامی و نخست وزیر موقت اسبق پاکستان، علی ذوعلم رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، افتخار عارف رئیس فرهنگستان اردو و جمع کثیری از استادان دانشگاههای کراچی، پنجاب، قائداعظم و علامه اقبال و دانشکده ها و کالج‌های راولپندی و اسلام آباد و نویسندگان و محققان رونمایی کرد.

برنامه باتلاوت آیاتی چند از کلام‌ا... مجید و نعت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آغاز گردید. ابتدا دکتر توسلی ضمن خوشامدگویی به مدعوین، طی ایراد سخنانی اظهار داشت: مرکز تحقیقات فارسی، با ۲۶ سال سابقه خدمت، پاسدار میراث مشترک دو کشور مسلمان ایران و پاکستان است. وی گفت: کتابخانه داتاگنج بخش بابیش از ۲۰۰۰۰ نسخ خطی غنی‌ترین کتابخانه در پاکستان،بلکه شبه‌قاره است. دکتر توسلی افزود: مرکز تحقیقات از بدو فعالیت تاکنون ۱۵۷ عنوان کتاب چاپ و منتشر نموده است و افتخار دارد در طول این سالها توانسته است خادم صدیق فرهنگ و زبان فارسی در این

سرزمین پاک باشد و به منظور حفظ ارزش های والای پیشینیان و گسترش زبان و ادب و فرهنگ فارسی ، ۸ عنوان دیگر از انتشاراتش را در این مراسم معرفی می‌نماید. وی در خاتمه سخنانش گفت: بی تردید هیچ کارپژوهشی علمی و معتبری که در خصوص تاریخ و فرهنگ پاکستان انجام می شود بدون مراجعه به منابع غنی فارسی کامل نیست و دانستن زبان فارسی برای پژوهشگران و دانشمندان ومحققین پاکستانی که در زمینه تاریخ و فرهنگ و عرفان و اسلام قلم می زنند، اجتناب ناپذیر است. این مرکز پشتیبان همه دانشمندان و دانشوران گرامی و تمامی بخش های فارسی دانشگاههای پاکستان است و در حد توان آنها را حمایت می کند.

غلام سرور،سرهنگ بازنشسته و مدیر مسئول مؤسسه تحقیقات فرندز- راولپندی در راستای معرفی کتاب "اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران واصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی پاکستان " گفت: اصالت یک جامعه بهترین وسیله قضاوت درباره اصیل بودن فرهنگ آن جامعه

است. فرهنگ میراث نسلهای گذشته است. فرهنگ یک جامعه مسیر نفوذ یک جامعه بر جامعه دیگر را می نمایاند و دارای ابعاد مختلفی است . سیاست فرهنگی پاکستان بر طبق داشتن ارتباط با جهان اطراف به منظور توسعه و تقویت آن تهیه شده است . هدف از سیاست فرهنگی کشور این است که میراث فرهنگی در کلیه زمینه ها را حفظ نماید، و فرهنگ جامعه در سطوح مختلف راتقویت نماید. سیاست فرهنگی پاکستان نیز به اصولی که توسط اسلام طراحی شده توجه کامل دارد. غلام سرور گفت: ایران و پاکستان دارای فرهنگ مشترک هستند. فرهنگ و مشترکات این دو کشور در عمق تاریخ ریشه دارد .

دکتر گوهر نوشاهی استاد و محقق ازشد فرهنگستان زبان اردو طی ایراد سخنانی دربارهٔ کتاب "کشف المحجوب" گفت: نسخ خطی و چاپی کشف المحجوب حضرت داتا گنج بخش در کتابخانه های جهان موجود است . کشور پاکستان افتخار دارد که قدیمی ترین نسخه خطی و چاپی آن را در کتابخانه های خود جای داده است . وی گفت: مصحح محترم در چاپ جدید از چاپهای لنینگراد و سمرقند و لاهور استفاده کرده است . دکتر نوشاهی گفت: چاپ جدید کشف المحجوب از مقتضیات زمان بود و این کتاب برای استفاده استادان و پژوهشگران و دانشجویان منبع بسیار ارزشمندی است و انتشار آن را به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تبریک و تهنیت می گویم .

دکتر محمد حسین تسبیحی، کتابدار فاضل کتابخانه گنج بخش، قطعه شعری تحت عنوان "کتابنامه" سروده بود که چند بیت آن به شرح زیر است :

ای کتاب ! ای جلوهٔ نور خدای مهربان
تو پیام آورده ای و آمدی از آسمان

هرکه از نور تو روشن می کند جان و دلش
تو پناهی ، تو امینی، تو مرا دارالامان

من به تو دلبسته ام هر صبح و شام و هر سحر
تو نوای عارفانی تو صدای شاعران

ای کتـاب! از تـو بـود تـفسیر قـرآن جلوه گـر

مـاه و خـورشید و سـتـاره در طـریق تـو روان

ای کتـاب ای لوح مـحفوظ جهـان مـعرفت

لفظ و معنی در توباشد نـقش خـوش رنگ زمـان

روشـنی بـخشدبه تـو خـورشید جـان فـارسی

کشـف مـحجوب حـقیقت درسکـوت تـو نهـان

تـو بیـان مصطفـایی تـو نـوای مـرتضی

تـو صـدای فـاطمه هـم تـو شـهیدان را تـوان

ای کتاب ای جان علم و جان عشـق وجـان عـقل

علم و عشق وعقل و حلم از تو رسد بـر مردمـان

چون خـدا بـر مـصطفی قـرآن خـود نـازل نـمود

این جهان روشن شد از روی تو ای خورشید جان

مـظهر فـرهنگ ایـران است و پـاکستـان زمـین

هشت کتاب از هشت بهشت عـارفان دارد نشان

ایـن هـمه رخشـندگی بـاشد نشـان فـارسی

مـرکز تـحقیق مـا گـنجینه گوهرنشـان

حـافظ و سـعدی بـبین پنهـان شـده در قـلب تـو

نـقش فـردوسی زده سکـه بـه فـارسی در جهـان

خـامه اقبـال مـا مـحور نـام هـر کتـاب

مشـرق و مـغرب بـود پـیوند کـاف کـاتبان

سید مرتضی موسوی، رئیس مرکز ملی پاکستـان در مـعرفی کتـاب "ایرانی ادب" تألیف دکتر ظهورالدین احمد گفت: کتاب "ایرانی ادب" دارای ۱۳ بخش است که تحولات فارسی در دورهٔ سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، ایلخانیان، تیموریان، صفویان، قاجاریه، پهلوی و ادبیات انقلاب اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار داده است و بخش یازدهم که درباره ادبیات انقلاب اسلامی است، آثار عرفانی حضرت امام خـمینی(رح) و شـاعرانـی چـون نصرا... مردانی، حمید سبزواری، حسین فهمیده، محمدرضا سهرابی نـژاد،

حسین حسینی و... را به تفصیل بیان نموده است .

وی توجه اهل قلم پاکستان رابه ادبیات ایران پس از انقلاب معطوف داشته و با شعری از اقبال که:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک است

به بیانات خود خاتمه داد .

دکتر سید سبط حسن رضوی "رئیس انجمن فارسی -اسلام آباد" طی بیان سخنانی به معرفی کتاب "تحول نثر فارسی در شبه قاره (تیموریان متأخر)" پرداخته و گفت: فصلی از کتاب مذکور به بررسی سبک کتب دوره تیموریان متأخر اختصاص دارد، که درباره آثار نویسندگان معروف و نحوهٔ نگارش آنان بحث شده و نمونه های نثر کتب معروف تاریخ، تذکره، تصوف، اخلاق، طب و کتب علمی و فنی ، فرمان های پادشاهان و اسناد قضایی را که به فارسی نوشته شده برشمرده است .

دکتر محموده هاشمی، محقق و مسئول برنامهٔ فارسی رادیو پاکستان درباره کتاب "تحول نثر فارسی در شبه قاره" که پایان نامه دوره دکتری ایشان بود گفت: این رساله تحقیقی، بسیاری از نشانه های فارسی و متون نثر فارسی را می نمایاند و سبک و نگارش و نکات دستوری و تاریخی ، استفاده از الفاظ، ترکیبات و کنایات، استعارات و تشبیهات فارسی را در شبه‌قاره هند و پاکستان معرفی می کند و در واقع تحقیقی است که تحول نثر فارسی از دوران حکومت بهادرشاه اول در سال ۱۷۰۷ میلادی تا پایان سلطنت بهادرشاه دوم در سال ۱۸۵۷ را در برمی گیرد .

افتخار عارف رئیس فرهنگستان ملی اردو، که معرفی کتاب « دیوان رایج سیالکوتی» را به عهده داشت گفت: در زبان و ادبیات شبه قاره، موضوعات متنوعی از قبیل تاریخ اسلام، فرهنگ و تمدن اسلام همه به زبان فارسی است . نعت، مرثیه و...از عصر امیرخسرو تا دوره اقبال همه به زبان فارسی بوده است.مثلاً خسرو دربارهٔ "من کنت مولا، فهذا علی مولا" می‌گوید:

حیدرم قلندرم مستم	بنده مرتضی علی هستم
عاشق مرتضی منم	دم همه دم علی(ع) علی(ع)
مطرب خوش صدا منم	دم همه دم علی(ع) علی(ع)

ایج سیالکوتی نیز اگر چه مداح خلفای راشدین بود ولی مداح حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیز بود. مثلاً گفته است:

روز ازل از باده چو مستم کردند	پیمانه ز وحدت کف دستم کردند
اندیشه غیر کفر مطلق دانم	من عاشقم و علی پرستم کردند
سنی ام یعنی غلام چاریار	مدح خوان جمله اصحاب کبار
لیکن اخلاصم بود با آن جناب	رفض نتوان گفت حب بوتراب

وی اضافه کرد در زمینه انتشارات میراث مشترک، کار عظیمی انجام گرفته است و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در میان مراکز شبه قاره جنوب آسیا تاکنون کارهای مهمی انجام داده است.

ملک معراج خالد رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد طی ایراد سخنانی اظهار داشت: پیشرفتهای ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران قابل تأمل است. از بد حادثه رشد فکری و فرهنگی مردم پاکستان پس از گذشت پنجاه سال نسبت به رشد فرهنگ ج.ا.ایران (پس از انقلاب اسلامی) قابل مقایسه نیست. جای تأسف است زبان فارسی که میراث مشترک دو کشور است و قرنها زبان رسمی شبه قاره بوده، روبه زوال نهاده است. ما (پاکستانیها) در طول ۵۰ سال کار قابل عرضه و ارزشمندی انجام نداده ایم ولی، ایران پس از انقلاب در زمینه های مختلف رشد قابل توجهی کرده است و ما باید از ایران درس بگیریم.

معراج خالد گفت: پیوند بین ایران و پاکستان ناگسستنی است و یقیناً این محفل در راستای استحکام روابط مشترکمان شکل گرفته است.

دکتر عطش دُرانی در تبصره ای که بر کتاب "فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی" تألیف استاد ساجدا... تفهیمی، استاد بخش فارسی دانشگاه کراچی نوشته بود، بیان کرد: فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی، اثر جاویدان و ماندنی است و برای محققین و دانش پژوهان علوم ادبی منبع مهمی می باشد.

دکتر صدیق خان شبلی استاد دانشگاه و مشاور آموزشی دانشگاه آزاد علامه اقبال در تبصره بر کتاب "خیابان گلستان" تألیف سراج الدین علی خان آرزو شاهجهان آبادی که دکتر مهرنورمحمدخان استاد بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد مصحح آن می باشد، بیان داشت: از بد حادثه، ما از کتاب و مطالعه آن فاصله گرفته‌ایم.امروزه کتاب در منازل بیشتر جنبهٔ تزیینات بخود گرفته و از آن نگهداری می شود . البته در ج.ا.ایران، مردم به مطالعه کتاب علاقه مندند. من سال گذشته در ایران به کتابخانه آیةا...مرعشی (رح) رفتم. فرزند ایشان گفت : مرحوم پدرش به اندازه‌ای کتاب را دوست داشت که وصیت کرده بود، پس از مرگ در محوطه کتابخانه او را به خاک بسپارند. وی گفت: خیابان گلستان شرحی بر گلستان سعدی است که مصحح محترم برای عرضه آن به بازار ادب زحمت زیادی کشیده‌اند . دکتر شبلی افزود:خیابان گلستان دارای ۸ باب است، باب اول درباره سیرت پادشاهان، باب دوم درباره اخلاق درویشان است و هر باب فصلی تازه از علم و ادب را به روی خواننده می گشاید .

دکتر پرتو روهیله در مورد کتاب "دیوان مثنوی خموش خاتون" سروده رعدی (قرن ۱۱ هجری)، که دکتر سید مهدی غروی آن را تصحیح کرده، بیان داشت: مثنوی خموش خاتون، گوشه‌ای از مشترکات فرهنگی شبه قاره و ایران را می نمایاند و نشان می دهد که زبان فارسی وسیله مناسبی برای انتقال فرهنگ و معارف اسلامی در شبه قاره بوده است .

آخوندزاده سفیر ج.ا.ایران در پاکستان درباره رونمایی کتابهای مرکز اظهار داشت: مایه خوشبختی است که در جمع دانشمندان حضور دارم و تشکر قلبی خود را از محققان و اندیشمندانی که این آثار نفیس را ارائه نموده‌اند ابراز می نمایم . زبان فارسی، در حال حاضر زبان شعر، فرهنگ و ادبیات نیست . با تحول شگرفی که در جمهوری اسلامی ایران روی داد، علاوه بر همه آثاری که به این زبان منتشر شده، زبان گویای انقلاب اسلامی نیز هست . وی افزود: بدون تردید زبان فارسی، کلید ورود به میراث مشترک دو کشور ایران و پاکستان نیز می‌باشد و بدون دانستن اصطلاحات فارسی،

سترسی به متون و منابع میراث مشترکمان مشکل است . ایشان در بخشی
یگر از سخنانش افزود: یکی از برکات انقلاب اسلامی رونق بخشیدن به زبان
ارسی بود و در این راه گامهای بزرگی برداشته شده است، سفیر کشورمان در
اتمه سخنانش گفت: هر قدمی که برای اعتلای این زبان برداشته شود،
دمت بزرگی است به تداوم و حفظ روابط بسیار کهن ایران و پاکستان، و من
عتقدم که همه خانه های فرهنگ می توانند بادرایت از این میراث مشترک
راست و پاسداری کنند .

علی ذوعلم رایزن فرهنگی ج.ا.ایران در پاکستان و سرپرست مرکز
حقیقات فارسی ایران و پاکستان طی ایراد سخنان مبسوطی اظهار داشت: این
راسم، مراسم تشکر و قدردانی از نویسندگان، محققان و مصححان و
ؤلفانی است که.این آثار ارزشمند را ارائه نمودهاند. هنوز جا دارد در
شستهای دیگری، این کتب به بحث گذاشته شوند و پیرامون آنهامذاکره و
بادل نظر بعمل آید . رایزن فرهنگی ج.ا.ایران اضافه کرد: ترکیب این ۸ کتاب،
رکیب جالبی است، دو کتاب از آنها منظوم است. یکی مثنوی خموش خاتون
که ریشه در افسانه های قدیم هند باستان دارد و یک شاعر هندو مذهب، در
الب مثنوی آن را به نظم درآورده که بیانگر عمق نفوذ زبان و ادب فارسی در
به قاره است. دیگری دیوان رایج سیالکوتی است که منبعی سرشار از ذخائر
رفانی و لطایف بسیار عمیق است. فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی و کتاب
دبیات ایران دو اثر ارزنده دیگر هستند که منابع غنیای برای محققان و دانش
پژوهان به شمار می روند. کتاب ادبیات ایران، تاریخ ادبیات ایران رابه اجمال
معرفی کرده است . سرپرست مرکز تحقیقات در بخشی دیگر از سخنانش
افزود: کتاب شریف کشف المحجوب سند سابقه علم و عرفان در شبه قاره
است. این کتاب اولین اثر عرفانی فارسی است که افتخار آن نصیب شبه قاره
شده است . ما در ایران،کتابی به این قدمت نداریم، صاحب کشف المحجوب
در اصول عرفان ، مراحلی راکه در سیر و سلوک و عرفان راستین وجود دارد،
از عرفان و تصوف باطل تفکیک کرده است .

وی اضافه کرد: کتاب خیابان گلستان که دکتر مهرنورخان آن را تصحیح

کرده، برای دانش پژوهان و محققان منبع ارزنـده‌ای است، و نکـات ادبـی، عرفانی، اخلاقی آن نظر هر صاحب ذوقی را بخود معطوف می دارد . کتاب تحول نثر فارسی در شبه قاره اثر ارزشمند محموده هاشمی اثری بـدیع و جالب است که سیر تـحول فـارسی را در یک بـرهه از حکـومت مغولهـای مسلمان می‌نمایاند. مؤلف محترم بیان کرده که زبان فارسی فقط زبان علوم اسلامی نبوده بلکه زبان طب، ریاضیات، هیئت و...نیز بوده است .

ایشان در قسمتی دیگر از سخنانش اشاره کرد: اصول سیاست فرهنگی ایران و پاکستان، به سه زبان فارسی ، اردو و انگلیسی چاپ و منتشر شده و اهمیت این کتاب در این است که مسئولین فرهنگی ج.ا.ایران و پاکستان از این کتاب بعنوان یک متن معتبر استفاده مـی کـنند . دشمنـان مـیراث فـرهنگی مسلمانان ، سعی می کنند آن را درهم و مشوش جلوه دهند و نگاه ج.ا.ایران به مقوله هنر ، ورزش و فعالیتهای فردی و اجتماعی رابا یک دید منفی معرفی نمایند . خوشبختانه بالاترین مرجع سیاستگزاری ج.ا.ایران به محتوای ایـن کتاب عنایت ویژه‌ای داشته اند . اصول این کتاب به کلیه نهادهای ج.ا.ایران ابلاغ شده است . منتهی مطالب آن به اختصار بیان شده و نیاز به توضیح دارد. امیدوارم علاقمندان به روابط فرهنگی، مطالب این کتاب را در اختیار دیگران قرار دهند و دو کشور ایران و پاکستان برای تحکیم روابط فرهنگی بیشتر، از آن بهره جویند .

ایشان در خاتمه اظهار داشتند: در پنجاهمین سال تأسیس پاکستان، ما هم امیدواریم آینده فرهنگ پاکستان، یک آینده روشن و درخشان باشد .

*****
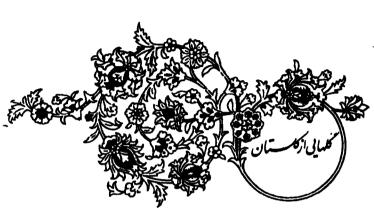
مردکی را چشم درد خاست. پیش بیطار رفت تا دوا کند. بیطار از آنچه در چشم چهارپایان می‌کند در چشم وی کشید و کور شد. حکومت پیش داور بردند: گفت: بر او هیچ تاوان نیست، اگر این خر نبودی پیش بیطار نرفتی. مقصود از این سخن آن است تا بدانی که هر آن که ناآزموده[را] کارِ بزرگ فرماید، با آنکه ندامت بَرَد به نزدیکِ خردمندان به خفّتِ رأی منسوب گردد.

ندهد هوشمندِ روشن رای — به فرومایه کارهای خطیر
بوریا باف اگر چه بافنده است — نبرندش به کارگاهِ حریر

* * *

یکی را شنیدم از پیرانِ مربّی که مریدی را همی گفت: چندان که تعلّقِ خاطرِ آدمی‌زادست به روزی اگر به روزی دِه بودی به مقام از ملایکه درگذشتی.

فراموشت نکرد ایزد در آن حال — که بودی نطفهٔ مدفون مدهوش
روانت داد و عقل و طبع و ادراک — جمال و نطق و رای و فکرت و هوش
ده انگشتت مرتّب کرد بر کف — دو بازویت مرکّب ساخت بر دوش
کنون پنداری، ای ناچیز همّت — که خواهد کردنت روزی فراموش

گلستان سعدی

با برنامه ریزی و پشتیبانی رایزنی فرهنگی و تلاش و همت مراکز فرهنگی جمهوری اسلامی در پاکستان ، دوره های دانش افزائی استادان فارسی کالج ها و دبیرستان های مناطق مختلف در خانه های فرهنگ راولپندی، لاهور ، کویته ، کراچی ، مولتان ، و حیدرآباد برگزار شد و استادان اعزامی از ایران در این دوره ها به تدریس پرداختند. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هم سومین دورهٔ دانش افزائی را برای استادان دانشگاه های سراسر پاکستان برگزار کرد که اینک گزارش آن را ملاحظه می کنید. گزارش دورهٔ دانش افزائی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته نیز به دنبال خواهد آمد. «دانش» از دریافت گزارش دیگر مراکز نیز استقبال می کند.

گزارش سومین دوره

دانش افزایی استادان فارسی

سومین دورهٔ بازآموزی استادان فارسی دانشگـاههای پـاکستـان روز دوشنبه ۷۶/۴/۱۶ ، ساعت ۱۰ صبح ، با حضور سفیر جـمهوری اسـلامی ایران در پاکستان ، رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، مدیر کل گروه اجرایی گسترش زبان فارسی ، استادان شرکت کننده در دوره و تنی چند از اعضای انجمن فارسی و استادان مراکز و مؤسسـات عـالی آمـوزشی در اسلام‌آباد و راولپندی در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گشایش یافت. در ابتدا سرپرست بخش فارسی مرکز گزارشی از دوره های گذشته به اطلاع رساند و سپس در خصوص سومین دوره گفت : ایـن دوره از امـروز شروع می شود و حدود بیست روز به طول می انجامد . در این دوره ۳۰ نفر از استادان فارسی دانشگاههای سراسر پاکستان شرکت کرده اند تا با راهنمایی دو نفر استاد اعزامی از ایران بتوانند در دروس مورد نیاز به تقویت بنیه علمی

خود بپردازند. سپس دونفر از استادان شرکت کننده در دورهٔ ، پروفسور غیور حسین از بخش فارسی دانشگاه پیشاور و دکتر بشیر انور از دانشگاه بهاولپور درباره وضعیت فارسی در دانشگاههای پاکستان مطالبی ایراد کردند.

در ادامه دکتر غلامحسین زاده ، مدیر کل گروه اجرایی گسترش زبان فارسی که به دعوت رایزنی فرهنگی در پاکستان برای بازدید از مرکز تحقیقات فارسی وبخش های فارسی نمایندگی های فرهنگی در پاکستان به اسلام آباد سفر کرده بود ، مطالبی درباره وظایف گروه اجرایی گسترش زبان فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ایراد کرد و اظهار داشت که برای ادامه تحصیل استادان زبان فارسی در دانشگاههای ایران برای مقطع دکتری تمهیداتی اندیشیده شده و فرمهای اولیه توسط نمایندگی های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان برای بخش های فارسی دانشگاههای پاکستان ارسال خواهد شد. دوره های باز آموزی و دانش افزائی ان شاء ا... درایران و پاکستان هر سال با هدف آشنایی بیشتر استادان فارسی پاکستان دایر خواهد شد و ما امیدواریم که این دوره‌ها باعث ایجاد همبستگی بیشتر این دو ملت باشد.

آنگاه سفیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان از اهمیت زبان فارسی در پاکستان و نقش آن در ارتباط فرهنگی و عاطفی دو کشور سخن گفت. در پایان رایزن فرهنگی و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ضمن تشکر از شرکت کنندگان در برنامه افتتاحیه آرزو کرد که این دوره بهتر و پربارتر از گذشته برگزار گردد و شرکت کنندگان بتوانند با دست پر به دانشگاه‌های خود باز گردند و در ایجاد ارتباط فرهنگی و گسترش زبان فارسی تلاش نمایند. برنامه با مختصر پذیرایی پایان یافت.

کلاسهای بازآموزی در هتل مرینا - اسلام آباد از بعد از ظهر روز دوشنبه ۷۶/۴/۱۶ در دو کلاس ۱۵ نفره گشایش یافت. در برنامه ریزی مواد قابل تدریس دراین دوره ، با توجه به مواد درسی و متون بخش های فارسی دانشگاههای پاکستان ، دروس مکالمه ، دستور زبان فارسی ، شیوه نگارش ، روش تدریس نظم و نثر فارسی ، و ادبیات معاصر در نظر گرفته شد و قرار شد

در پایان دوره از مواد تدریس شده ، امتحان کتبی توسط استادان اعزامی از ایران به عمل آید. همچنین قرار شد به عنوان کار پژوهشی ، هرکدام از شرکت کنندگان ، در طول دوره روی یک موضوع تحقیق نماید . برای آنکه دوره توام با تنوع و گردش باشد ، چندین برنامه گردش و تفریح برای شرکت کنندگان در شهرهای اسلام‌آباد، راولپندی و مری در نظر گرفته شد.

در آخرین روز ، به دعوت انجمن فارسی اسلام آباد ، شرکت کنندگان ابتدا از دفتر انجمن بازدید کردند و سپس نهار را به اتفاق رئیس و تعدادی از اعضا انجمن در رستوران ایرانی عمر خیام صرف کردند. در محل رستوران ، دبیر انجمن ، مقصود جعفری به میهمانان خوش آمد گفت. آنگاه رئیس انجمن ، دکتر سبط حسن رضوی در خصوص زبان فارسی به سخن پرداخت. در پایان دکتر توسلی معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان درباره دوره بازآموزی فارسی و نتایج مثبت آن و روابط فرهنگی دو کشور برادر و مسلمان ایران و پاکستان مطالبی ایراد نمود.

مراسم اختتامیه دوره در بعد از ظهر روز شنبه ۴ مرداد در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ساعت ۶ بعد از ظهر باشکوه فراوان برگزار گردید

در این محفل گرم و شکوهمند جز استادان،بازآموزان و دیگر دست اندرکاران ، رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و تنی چند از اعضای انجمن فارسی و شخصیت‌های علمی و فرهنگی و علاقه مندان فارسی پاکستان نیز حضور داشتند.

مراسم با تلاوت آیاتی از قرآن مجید آغاز شد و پس از آن آقای دکتر سید علیرضا نقوی ، مسئول بخش فارسی مرکز تحقیقات فارسی گزارشی از دوره باز آموزی و زمینه ها و چگونگی بر پایی آن به آگاهی مهمانان رساند. سپس بازآموزان به ترتیب به ابراز نظر و گفتن خاطرات شیرین خویش از دوره پرداختند. نکات مشترک همهٔ شرکت کنندگان سپاس و تشکر از دست اندرکاران فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بویژه رایزن محترم فرهنگی در برپایی دوره های بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی در

ایران و پاکستان، ستایش از تلاش های مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بخصوص معاون مرکز و سرپرست بخش فارسی مرکز، تاکید بر استمرار دوره و افزایش طول دوره، و قدردانی از استادان اعزامی از ایران بود. جملگی از امکانات شایسته ای که در اختیار شان نهاده شده بود، همچنین از سرپرست کتابخانه مرکز و کلیه کارکنانی که به هر نحو در برپایی دوره سهمی داشتند، تشکر نمودند. آنگاه استادان دوره، دکتر غلامرضایی و دکتر بیگدلی نیز با خرسندی فراوان از دریافت های پژوهشی و ادبی بازآموزان، این دوره را بسیار پربار توصیف کردند و نکات مثبتی برای دوره های بعدی پیشنهاد نمودند. سپس علی ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و پاکستان از استادان، باز آموزان، معاون مرکز، سرپرست بخش فارسی مرکز و همه دست اندرکاران دوره سپاسگزاری کرد و کار مرکز تحقیقات فارسی را در برپایی این دوره کاری شایسته برای گسترش و حفظ زبان و ادب و فرهنگ فارسی برشمرد و اظهار امیدواری کرد که باز آموزان اکنون با دانش بیشتر می توانند یافته های تازه را در اختیار علاقه مندان به فارسی و دانشجویان بخش های فارسی قرار دهند. ایشان با اشاره به میلاد پیامبر گرامی اسلام و هفته وحدت این دوره را دورهٔ انس و الفت مسلمانان دانست و برای دوام و بقای زبان فارسی بعنوان پیوند دهنده مسلمانان ایران و پاکستان از خداوند متعال طلب یاری نمود.

سپس گواهینامهٔ پایان دوره همراه با هدایائی که از طرف مرکز تهیه شده بود، توسط معاون مرکز و رئیس بخش فارسی دانشگاه پیشاور، دکتر ناصر مروت، به استادان باز آموز اهدا گردید. بازآموزان به رسم سپاس، هدایایی به استادان اعزامی تقدیم کردند. معاون مرکز نیز هدایایی به استادان اعزامی اهدا نمود.

آخرین سخنران دکتر مروت بود که در خصوص دوره مطالبی ایراد نمود. مراسم با صرف شام پایان یافت.

اختتامیه دورهٔ دانش افزائی در کویته

نخستین دورهٔ دانش افزایی استادان فارسی کالج ها و دبیرستانهای کویته از چهارم تا چهاردهم مرداد ماه سال جاری در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته برگزار گردید. استاد اعزامی این دوره دکتر رحمدل استاد فارسی و رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان بود که بمدت ده روز دروس فارسی را بعهده داشت. این دوره در عصر روز سه شنبه مورخ ۱۴ / ۵ / ۷۶ طی مراسم باشکوهی پایان یافت. در مراسم اختتامیه ،که باحضور جمعی از شخصیت های مذهبی ، علمی ، فرهنگی و ادبای ایالت بلوچستان انجام گرفت. آقای عباس روحانی سرپرست موقت خانه فرهنگ کویته ، دکتر رحمدل ، خانم عائله حسینی ،خانم غزاله و پرفسور عباس شرافت طی سخنانی به اهمیت و حفظ زبان فارسی ایالت بلوچستان و ریشه‌های مشترک فرهنگی دو کشور ایران وپاکستان اشاره کردند و زبان فارسی را زبان معارف و فرهنگ اسلامی در منطقه برشمردند.

آقای روحانی در بخشی از سخنانش اظهار داشت : زبان فارسی که میراث گرانبهای فرهنگی ما است حاصل تلاش ها و کوشش های فرهنگی شخصیت هایی مانند سعدی ، فردوسی ، رودکی ، امیر خسرو، اقبال ، میر سید علی همدانی و دیگر بزرگانی است که نتیجه زحمات آنها امروز به دست ما رسیده است و در این عصر ، به حول و قوه الهی عزیزان دیگری نیز در این منطقه یعنی بلوچستان داریم که زبان و ادب معارف فارسی را نشر می دهند.

در پایان مراسم ، به استادان شرکت کنندگان در دوره، گواهینامه پایان دوره اعطا گردید.

*****

شب شعر فارسی

در روز پنجشنبه ۱۴ اوت ۱۹۹۷م برابر ۲۳ مرداد ماه ۱۳۷۶ هـ‌ش به مناسبت پنجاهمین سال استقلال پاکستان یا جشن آزادی (جشن زرین) شب شعر فارسی به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سالن اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شد. در این شب شعر فارسی حدود ۳۰ شاعر برجسته و ممتاز فارسی و اردو از جمله آقای افتخار عارف مقتدره قومی زبان ، آقای غضنفر هاشمی ، آقای حسن ضامن رضوی ، آقای شاهد جعفری ، آقای دکتر انعام الحق جاوید ، آقای پرفسور محمدجان عالم ، آقای شوکت مهدی ، آقای عبد العزیز ، آقای سید عارف ، آقای شاهد رضا ، آقای سرور انبالوی ، آقای نصرت زیدی ، آقای دکتر محمد حسین (رها) آقای ناصر زیدی ، آقای اختر هوشیار پوری ، آقای بشیر حسین ناظم ، آقای نیسان اکبرآبادی ، آقای پرفسور مقصود جعفری ، آقای سید فیض الحسن فیضی ، آقای سید حسنین کاظمی شرکت جسته بودند. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر، سالن اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شاهد حضور شاعران فارسی و اردو بود و تا ساعت ۸ بعد از ظهر این برنامه ادامه داشت. صدر مجلس این شب شعر آقای افتخار عارف بود که هم شاعر توانای شیرین سخن اردو و هم مدیر کل فرهنگستان زبان اردو می‌باشد. مهمان خاصّ شب شعر آقای کلانتری و آقای ذوعلم و کارگردان آن آقای پرفسور مقصود جعفری مشیر امور آزاد کشمیر و استاد دانشکدهٔ دولتی راولپندی بودند. موضوع اشعار ، تماماً دربارهٔ ایران و پاکستان و تأسیس پاکستان و مؤسّس پاکستان قائد اعظم محمد علی جناح ومصوّر پاکستان علامه دکتر محمد اقبال

و بالاخره تاریخ فرهنگ و هنر و ادب و شعر پاکستان بود. گاه‌گاهی در ضمن اشعار از انقلاب اسلامی ایران و از رهبر انقلاب اسلامی ایران گفت وگو می‌شد و سخن همهٔ شاعران این بود که: ما مسلمانان با تکیه بر قرآن کریم و احادیث حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تعلیم عالیهٔ ائمهٔ طاهرین علیه‌السلام و صحابه کرام رضی‌الله‌عنهم، کشور مستقل اسلامی پاکستان را تشکیل داده ایم و نخستین کشوری که سرزمین مستقلّ و جدید التّأسیس جمهوری اسلامی پاکستان را به رسمیت شناخت، کشور ایران بود و در این مدت پنجاه سال، که از عمر عزیز کشور پاکستان می‌گذرد، پیوسته ایران ومردم ایران پشتیبان مردم پاکستان و حکومت و استقلال پاکستان بوده‌اند.

آقای علی ذوعلم در سخنان خودشان، ضمن تبریک جشن آزادی و پنجاهمین سال طلایی پاکستان به مردم مسلمان پاکستان، گفتند: ملت پاکستان، با فرهنگ و میراث اسلامی خود، از همان زمان ورود اسلام به شبه‌قاره، در حال شکل گیری بود و با تأسیس کشور پاکستان، کالبدی را برای روح خود، ایجاد کرد.

آقای میر عبد العزیز مدیر هفته نامهٔ انصاف (کشمیر) ضمن یک قصیده غرّا در موضوع «روزآزادی پاکستان» گفت:

این دو کشور از ازل پیوسته چون روح و بدن
دوستان بی ریا ایران و پاکستان ما

آقای نیسان اکبرآبادی در قصیدهٔ «جشن چراغان» گفت:

هم پر نزول رحمت یزدان هوا هے آج ‌‌ ‌ ساماں صد بهار گلستان هوا هے آج

آقای پرفسور محمد جان عالم در قصیدهٔ «ایران و پاکستان» گفت:

ملت ایران و پاکستان زسوز عشق حق ‌ ‌ ملّت بیضا شده اقبال جان را جاودان

آقای سیدحسنین کاظمی در منظومهٔ استقلال پاکستان گفت:

ابر رحمت آمد از سوی خدای ‌ ‌ از برای تشنگان باران بود
و آن جهاد قائد اعظم جناح ‌ ‌ بهر استقلال پاکستان بود

دکتر محمد حسین تسبیحی در قصیدهٔ یی غرّا گفت:

گل و گلزار و گلگشت آمده دامان پاکستان   صفا و زندگی کشته همه سامان پاکستان
شکوه جشن آزادی ، همه در رقص ودر شادی   سرود پاک آزادی ، ز دلداران پاکستان
گلستان وفا باشد ، سراسر خاک پاکستان   وفا و دلبری باشد ، بهارستان پاکستان

به همین ترتیب دیگر شاعران ، هر یک باشور و شوق فراوان داد سخن دادند و به جشن پنجاهمین سال زرین پاکستان نوعی ابهت و شکوه بخشیدند. آقای افتخار عارف نیز ضمن خواندن برخی اشعار خود از برگزاری این محفل تشکر و قدردانی کرد و استحکام روابط دو کشور ایران و پاکستان را آرزو نمود.

در پایان آقای کلانتری معاون محترم سفارت جمهوری اسلامی ایران در موضوع پنجاهمین سال طلایی و جشن آزادی پاکستان رشتهٔ سخن را به دست گرفتند و جشن آزادی پاکستان را به ملت پاکستان مبارک باد گفتند و یادآور گشتندکه : ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران خود را در این جشن پنجاهمین سال استقلال پاکستان ، شریک و سهیم می‌شمارند و پیوسته خود را در کنار مردم مسلمان پاکستان به شمار می‌آورند.

در کلّیهٔ اشعار قرائت شده، پیوسته ، شاعران محترم می‌گفتند و می‌سرودند که :« ما یکیم و مایکیم ومایکیم ».

در پایان برای سلامت و امنیت واستحکام دوستی هر دوکشور ایران و پاکستان دعا شد و از همهٔ مهمانان پذیرایی به عمل آمد . ضمناً این را هم ناگفته نگذاریم که ساختمان و در و دیوار و سالن اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان به طرزی جالب ودلاویز با چراغ های الوان چراغانی شده بود.

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

فهرست مجله ها و مقاله های رسیده

الف) مجله ها:

فارسی

۱. فصلنامهٔ هنر؛ شماره ۳۲: زمستان ۷۵ - بهار ۱۳۷۶.

از فهرست :

- هنر و زبان ؛ آر.جی.کالینگ وود / ترجمه امیر حسین رنجبر
- هنر در اسلام ؛ تاتارینا اتود - درن / ترجمه اصغر تفنگ سازی
- جایگاه موزه ها در آموزش هنر؛ جمشید مهر پویا - عبد الرحمن اعتصامی صدری

هنرهای تجسمی

شگفتی های هنر عصر صفوی ؛ هانری استیرلن / ترجمه منصور فلاح نژاد

معماری دورهٔ ساسانی ؛ هانری استیرلن / ترجمه منصور فلاح نژاد

معماری دورهٔ هخامنشی ؛ هانری استیرلن / ترجمه منصور فلاح نژاد

معماری اسلامی در هندوستان ؛ اندریاس فول واهسن / ترجمه سید محمد طریقی

مراتب حکمت در معماری مسجد و کلیسا و جامع ؛ مارتین لینگز / ترجمه سید رحیم موسوی نیا

گنبد سلطانیه ؛ دکتر غلام علی حاتم

تجدید حیات هنر اسلامی در مصر ؛ لیلیان کارنوک / ترجمه امیر حسین رنجبر

نقاشی مدرن چیست ؛ آلفرد بار / ترجمهٔ مهدی حسینی

موسیقی

بنیان های ساز و سرود ؛ حسین خدیوجم

موسیقی در تئاتر ؛ بهمن مه آبادی

تئاتر

موانع توسعهٔ تئاتر ایران ؛ دکتر سید مصطفی مختاباد

نمایشنامه نویسی برای کودکان و نوجوانان ؛ منصور خلج

سینما

پژوهش سینمایی و تحلیل زیبا شناختی ؛ مسعود اوحدی

سینما و متافیزیک ؛ مهدی ارجمند

بحران اخلاقی در سینمای هالی وود ؛ محمد صداقت

تصاویر ، رسانه و آگاهی مذهبی ؛ ادوارد مورگان / ترجمهٔ مهدی ارجمند

ادبیات

یک بوریای فقر صد اورنگ خسروی ؛ رحیم نجفی برزگر

هنجار گریزی در شعر سهراب سپهری ؛ فرزان سجودی

برجادهٔ یوش ؛ منوچهر بشیری راد

بر آستان زیبایی ؛ جبران خلیل جبران / ترجمهٔ مریم رضا زاده طامه

بر من ترحم آور ، ای روح من ؛ جبران خلیل جبران / ترجمه مریم رضا زاده طامه

□ نشانی : تهران ، خیابان حافظ ، تالار وحدت ، مرکز مطالعات وتحقیقات هنری ، دفتر فصلنامه هنر

۲. نامهٔ پارسی ، فصلنامه ؛ سال دوم ، شماره اول : بهار ۱۳۷۶

از فهرست

چند نکته دربارهٔ زبان و نگارش فارسی ؛ اسماعیل حاکمی

تاثیر زبان فارسی و فارسی زبان در فرهنگ جهان ؛ دکتر رضا مصطفوی سبزواری

شکست طوطئه های استعمار برای زدودن فارسی از هند ؛ دکتر محمد سلیم اختر

□ نشانی : تهران ، میدان بهارستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبقهٔ سوم دبیر خانهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی

۳. معارف ، چهارماهانه ؛ شماره ا: فروردین - تیر ۱۳۷۶.
از فهرست

□ نشانی : تهران ، خیابان دکتر بهشتی ، خیابان پارک شماره ۸۵ ، مرکز نشر دانشگاهی منطقهٔ پستی ۷۶۹ ـ ۱۵۷۴۵ دفتر معارف

۴. آشنا ، فصلنامه ادبی ـ فرهنگی ؛ سال ششم ، شماره ۳۴: بهار ۱۳۷۶.
از فهرست

فرهنگها در کنار هم ؛ کازو کو کوساکایه

نمونه های شعر بعد از انقلاب

نمونه نثر معاصر ؛ دیدار ، علی موسوی گرما رودی

□ نشانی : تهران ، خیابان ولی عصر (عج) ، پایین تر از خیابان فاطمی، نبش کوچه کامران شماره ۷۶۶ کدپستی ۱۴۱۵۸ صندوق پستی ۳۸۹۹ ـ ۱۴۱۵۵ مجلهٔ آشنا

۵. قند پارسی ، فصلنامه ؛ (ویژه نامهٔ حافظ) شمارهٔ ۱۱ : زمستان ۱۳۷۵.

از فهرست

دیوان حافظ : نسخهٔ شاهان مغلیه ؛ پروفسور سید امیر حسن عابدی

حافظ شیرازی و اقبال لاهوری ؛ دکتر یوسف حسین خان

گزارشی از بلاغت در غزل حافظ ؛ دکتر جلیل تجلیل

باد صبا را خبر شود ؛ رحیم ذوالنور

عرفان حافظ ؛ دکتر علی شیخ الاسلام

نکاتی دربارهٔ عرفان حافظ؛ سید باقر ابطحی

اندیشه های اخلاقی حافظ ؛ دکتر اسماعیل حاکمی

معرفی نسخه های دیوان حافظ در موزهٔ ملی هند ؛ پروفسور محمد اسلم خان

شرح های فارسی دیوان حافظ در هند ؛ پرفسور شریف حسین قاسمی

فهرست توصیفی نسخ خطی دیوان حافظ و شروح آن در کتابخانه موزه سالار جنگ ؛ دکتر زیب حیدر

آثار حافظ ... در کتابخانهٔ رضا رامپور هند ؛ دکتر سید حسن عباس

آشنائی با آثاری چند از حافظ پژوهان معاصر ایرانی ؛ ح.م.امین

□ نشانی : دهلی نو ۱۱۰۰۰۱ ، ۱۸ تلک مارگ ، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، هند

۶. چشم انداز ، ماهنامه ؛ شمارهٔ ۳ : خرداد ۱۳۷۶.

از فهرست

حضور تاریخی فرهنگ شیعه در اندونزی

صوفیان دهلی
جایگاه مذهب در چین
آئین بودا و تمدن از نگاه امبدکار
تاثیر زبان فارسی بر زبانهای هند بویژه بنگالی
زبان فارسی در ادبیات و گویش مردم یوگسلاوی سابق
کره، نقطهٔ تلاقی فرهنگ شرق و غرب

□ نشانی : تهران ، خیابان ولی عصر ، تقاطع فاطمی، ساختمان شماره ۲ ، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، طبقه سوم ، دفتر چشم انداز

۷. سیمای فرهنگی لاهور ، ماهنامه (ویژه نصرت فتح علی خان) شماره ۲ : شهریور ماه ۱۳۷۶.

از فهرست

پنجاه سال اقبالیات
معرفی مراکز و شخصیتهای فرهنگی
اهمیت آموزش و مسئولیت های ما
اسلام و مستشرقین
آیا اسلام خاری در چشم آمریکاست؟
پنجاه سال نقاشی در پاکستان

□ نشانی : خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور ـ پاکستان

ج) مجله ها

اردو

۱. معارف ، ماهنامه ؛ جلد ۱۶۰ ، شماره ۱ : جولائی ۱۹۹۷م

□ نشانی :دار المصنفین ، شبلی اکادمی اعظم گرهـ ، هند

۲. نقطه نظر ،، شش ماهی ؛ اپریل تا ستمبر۱۹۹۷م.

فهرست کا مختصر تعارف : تبصره کتب ــ کیون اور کیســ؟ از محمد علی سلطانی / محمد نذیر رانجها

تبصره :

تاریخ علوم اسلامیہ (علوم) القرآن و الحدیث ، جلد اول - فوادمحمد سیز گن / شیخ نذیر حسین (مترجم)

عشر و زکوۃ کے نظام مین توسیع کی ضرورت ؛ سید حامد عبد الرحمن الکاف - محب الحق صاحبزادہ

قرآنی نظام ربوبیت کی عملی تشکیل؛ محمد آصف / سید متقین الرحمن

ذریعۃ الوصول الی جناب الرسول ؛ مخدوم محمد ہاشم سندھی / محمد یوسف لدھیانوی (مترجم)

عورتون کے بارے مین قرآنی احکام ؛ رفیع اللہ شہاب / تاج الدین الازہری

احکام الجنایز ؛ ناصر الدین البانی / شبیر بن نور (مترجم) راشد بخاری

الملل و النحل - ادارہ

تحقیق فدک ؛ سید احمد شاہ بخاری

انساب صدیقی و رجال بنی تمیم ؛ منصور احمد صدیقی

عالمی تحریک اسلامی کے عظیم قائدین (حصہ اول) - افتخار احمد

لسانی اور مذہبی تنازعات (اعداد وشمار) منصور احمد صدیقی / سفیر اختر

خطبات خلافت ؛ داکتر اسرار احمد

□ نشانی : انستی تیوت آف پالیسی ستدیز ، نصر چیمبرز بلاک ۱۹ ، مرکز ایف سیون اسلام‌آباد

۳. سب رس ، ماهنامه ؛ جلد ۵۹ شماره ۵۵ : مئی ۱۹۹۷م

از فهرست

فیصلہ ـ از فرانز کافکا ،ترجمه : محمود ایاز

یادون کی سیرگاہ - سید اختر حسین

ہندوستان کی انگریزی شاعری ؛ پروفیسر تقی علی مرزا

چوتھی شرمندگی (افسانہ) مقصود الٰہی شیخ

□ نشانی : ادارہ ادبیات اردو ، پنجہ گتہ رود ، حیدرآباد - ۵۰۰۰۸۲ (ای - پی) اندیا

۴. قومی زبان ، ماهنامه ؛ جلد ۶۹ ، شماره ۷ ، جولائی ۱۹۹۷م

از فهرست

ساختیاتی فکر کا عروج و زوال ؛ ضمیر علی بدایونی

اردو غزل کی مخالفت اور جوش ملیح آبادی ؛ رؤف امیر

امیر خسرو ؛ داکتر مہ جبین زیدی

□ نشانی : انجمن ترقی اردو پاکستان (شعبۂ تحقیق) دی - ۱۵۹ ، بلاک ۷، گلشن اقبال کراچی ۷۵۳۰۰

۵. صحیفہ ، سہ ماہی ، شمارہ ۱۵۱ - ۱۵۰ : جنوری تا مارچ و اپریل تا جون ۱۹۹۷م

از فهرست

اسلوب اور اسلوبیاتی انتخاب ؛ داکتر عطش درانی

شاہ رفیع الدین محدث دہلوی اور ان کی تصنیفات ؛ داکتر ثریا دار

عبد الکریم ثمر ... شخصیت اور شاعری ؛ اشتیاق احمد

بہادر شاہ ظفر کے دور کی شاعری ؛ سیدگلزار حسین

□ نشانی : مجلس ترقی ادب ؛ کلب رود - لاهور

۶. لوح و قلم ، سالنامہ ؛ (ضخیم اور متنوع) بابت ۱۹۹۵ ، ۱۹۹۶م.

۷. الشریعہ ، سہ ماہی ؛ جلد ۷ ، شمارہ ۲ : اپریل ۱۹۹۷م.

از فهرست

ولی اللهی خاندان کی سیاسی جدوجهد ؛ مولانا نجم الدین اصلاحی

امام ولی الله دهلوی کے دور کے سیاسی حالات ؛ داکتر محمد مظهر بقا

ایست اندیا کمپنی ، ایست اندیا کمپنی نے اقتدار پر کیسے قبضه کیا؟ پروفسور غلام رسول عدیم

۸. لسان صدق ، ، ماهنامه ؛ جلد ۵ ، شماره ۳ : مئی ۱۹۹۷م.

□ نشانی: دار التبلیغ الجعفریه، پوست بکس ۱۵۲۵، اسلام آباد

هومیوپیتهی ، ماهنامه ؛ جلد ۱۴ ، شماره ۷ و ۸ : جولائی و اگست ۱۹۹۷

□ نشانی:مینجر ماهنامه هومیوپیتهی ، جی / ۲۰۰ - لیاقت رود ، راولپندی

۹. خیر العمل ، ماهنامه ؛ جلد ۱۹ ، شماره ۱۱ : جولائی ۱۹۹۷م.

□ نشانی : ماهنامه ؛ جلد ۱۰ ، شماره ۵ : اگست ۱۹۹۷

۱۰. دارالسلام ،ماهنامه جلد ۱۰ ، شماره ۵ : اگست ۱۹۹۷

□ نشانی : ماهنامه دارالسلام ، دهلی دروازه ملیر کوتله ۱۴۸۰۲۳ ، پنجاب - هندوستان

د) مقاله ها

۱ - پروفسور دکتر عبد السبحان ؛ کلکته - هند : کلکته کا فارسی ادب

۲ - زهرا اصغری ؛ کوئته - پاکستان : ایران و پاکستان کا مشترکه ادبی وثقافتی ورثه

۳ - دکتر محمد سلیم (ملک)؛ میرزا اسد الله خان غالب ، بزرگترین شاعر فارسی در شبه قاره

۴ - صابر ابوهری ؛ جگادهری - هند : اسرار و رموز اقبال

۵ - ملک فتح خان ؛ بهکر - پاکستان : اقبال اور فارسی زبان

۶ - دکتر آغا یمین ؛ لاهور - پاکستان :اولاد خلیل در نظر اقبال

۷ - نوید احمد گل ؛ سیالکوت - پاکستان : لطف تغزل در شعر اقبال

*****

کتابهای تازه
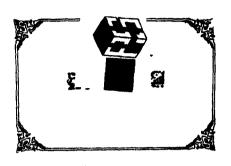
مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف

(فرهنگ فارسی و عربی)

این کتاب بر اساس نسخه یی خطی و نیز چاپ عکسی آن با کوشش هشت سالهٔ مُدَوّن، به وجود آمده است. کتاب اساس تکملة الاصناف الاربعه نسخه یی است خطی یگانه و یکتا و بی همتا در ۵۰۲ صفحه رحلی ۳۰×۱۷ س م و هر صفحه از ۲۳ تا ۳۰ سطر به شماره ۱۳۵۱ محفوظ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد - پاکستان. چون این نسخه اهمیت و ارزش زبان شناسی و لغوی، خاصّه لغات و ترکیبات فارسی دارد، از طرف ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، به صورت چاپ عکسی یا افست با مقدمه‌یی ممتّع و تحقیقی به قلم علی اکبر ثبوت مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نشر یافته است. اصل متن نسخه برحسب باب تقسیم بندی شده و به تعداد حروف الفبای عربی، ۲۸ باب دارد. و هر باب بر اساس حروف آخر هر کلمه مدوّن شده است. بنا بر این می توان این نسخه را «فرهنگ عربی به فارسی» نامید، اگرچه روی جلد آن «تکملة الاصناف الاربعة» نوشته شده است. مصنف دانشمند و استاد این فرهنگ مهم کهن، «علی بن محمد بن طاهر الکرمینی» در اوایل قرن هفتم هجری قمری می زیسته است. از قرار تحقیق، زادگاه مصنف روستای «کرمین» در ماوراءالنهر بوده است. تقریباً شصت در صد لغات این فرهنگ کهن، عربی و چهل در صد فارسی است. و حدود ۲۰۰۰۰ لغات فارسی دارد. تقریباً نیمی از این لغات فارسی در دیگر فرهنگ های موجود (خطی یا

چاپی) یافته نمی شود، و اگر یافته شود، رنگ و صِبْغَة و معنی جداگانه دارد.

تدوین کننده و مصحح دکتر محمد حسین تسبیحی، مدت هشت سال روی این متن ارزندهٔ کهن کارکرده و کلیهٔ لغات و ترکیبات و عبارات فارسی و اعلام و اشعار، آیات قرآنی و احادیث نبوی و اقادیل مشایخ و بزرگان و ضرب الامثال وغیره را استخراج کرده و طبقه بندی و تدوین و تصحیح نموده و به صورت کتابی منقّح و پاکیزه و جالب در اختیار محققان ارجمند و جویندگان الفاظ و لغات کهن فارسی قرار داده است. همه الفاظ و کلمات و عبارات را مطابق متن نسخهٔ مؤلف، اعراب گذاری نموده تا خواندن و استفاده کردن از آن آسان باشد. علاوه برلغات فارسی که حدود ۶۴۸ صفحه از کتاب را در برمی گیرد، هشت فهرست نیز برای کتاب مفتاح الاشراف لتکمله الاصناف ترتیب داده شده است: فهرست آیات قرآن کریم، فهرست احادیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فهرست اقاویل مشایخ، فهرست ضرب الامثال، فهرست کتاب‌ها و رسائل، فهرست اشخاص و قبایل و نسب ها و کنیه ها، فهرست جای ها، فهرست اشعار عربی. در لابلای اوراق کتاب، نمونه هایی از متن اصلی نسخه خطی نیز آورده شده است. این کتاب از لحاظ لغات کهن فارسی و حتی لغات و الفاظ و اسماءعربی نیز بسیارمهم وارزنده وقابل مطالعه است. هرگاه متن اصلی تکملة الاصناف الاربعه با حروف کامپیوتری به صورت معرب ومشکول، طبع و نشر گردد، بسیار خدمت ارزنده به زبان و ادب فارسی و ادب عربی انجام گرفته است انشاءالله - (پرفسور غیور حسین)

کتاب فارسی

(برای تدریس در دانشگاه آزاد علامه اقبال)

(یونت ۱۸ - ۱)

این کتاب جزو مواد درسی کلاس های متوسطه (انترمیدیت) دانشگاه آزاد علامه اقبال (در اسلام آباد) است که توسط هیئتی از استادان برجستهٔ فارسی دکتر سید سبط حسن رضوی، دکتر علی رضا نقوی، دکتر محمد

دیق خان شبلی، (مرحوم) دکتر محمد ریاض و اعجاز احمد تالیف شده و
سال ۱۹۹۳م دانشگاه آزاد علامه اقبال آن را به تعداد ۱۰۰۰ نسخه چاپ
وده است.

این کتاب به فارسی است و برای یاد گرفتن فارسی ، مؤلفان بسیار
شیده اند که اثری مفید و سود مند برای دانشجویان و جویندگان زبان
رسی تهیه و تدوین گردد . الفاظ ، جمله‌ها ، نکات دستوری ، ضرب المثل‌ها ،
طلاحات و ترکیبات به همراه مثال های گوناگون و رسم ها و اشکال
ختلف خواننده و یادگیرنده را به دنبال خود می‌کشاند.

کتاب شامل هیجده فصل است.مقدمهٔ آن به قلم دکتر محمد صدیق خان
بلی است که زبان فارسی را زبان مسلمانان مجاهد و مهاجران مسلمانی
نسته است که آن را با خود به شبه قارّه آوردند و حدود هشت صد سال از آن
نهبانی کرده و ترویج نمودند و بالاخره تاکنون تاریخ و فرهنگ آن در دل و
ان مردمان مسلمان سرزمین پاک و هند باقیمانده است. این کتاب از لفظ
ناز می شود و به جمله و جمله سازی و عبارت و عبارت پردازی پایان می
بد . هرکس این کتاب را خوب بخواند ، فارسی و اردو را فرامی گیرد . تا
دازه یی می‌تواند فارسی حرف بزند،کتاب فارسی را باید با کمک استاد
واند ، چون اگر استاد یاری و مدد نکند ، درهنگام قرائت الفاظ و جملات و
بارات ، برای دانشجو ، دشواری پیش می آید ، زیرا ، اعراب کامل (فتحه ،
ممه ، کسره = زبر ، پیش ، زیر) برای الفاظ رعایت نشده است . البته اعراب
ارد اما باید کامل تر باشد .

بی تردید اگر الفاظ فارسی و اردو اندکی روشن تر و بافاصله از یک
یگر چاپ شده بود ، خیلی سود مند تر بود ، نقطه گذاری یا نشانه گذاری نیز
بتر بود به سبک و اسلوب فارسی باشد . اگر یک اهل زبان یعنی یک نفر که
یان مادریش فارسی بود ، متن آماده شده را یک بار نگاه می کرد ، فواید لفظی
، جمله یی و دستوری و عبارتی آن بسیار سودمند تر می‌شد ، اگرچه هم اکنون
هم کتابی خوب و ارزنده و جالب است . امید است مؤلفان محترم همواره در

کار تدریس و ترویج و پشتیبانی فارسی موفق و پیروز گردند.

این کتاب اهمیت ویژه دارد به دلیل اینکه لغات و تعبیرات و اصطلاحات و ترکیبات جدید فارسی را درخود گنجانیده است، مخصوصاً لغات و ترکیبات و تعبیراتی که درهفده هیجده سال اخیر به زبان فارسی مخصوصاً زبان محاوره و روزمره وارد شده است.(محمدحسین تسبیحی«رها»)

آیینه حیرت (فارسی)

تذکرهٔ شاعران فارسی گوی است که احمد حسین سحر کاکوروی در سال ۱۲۸۹ هـ تألیف و رئیس نعمانی، مدیر مرکز مطالعات فارسی علیگرهـ (هند) آن را تصحیح نموده کتابخانهٔ عمومی شرقی و خدابخش پتنه (هند) در سال ۱۹۹۶ م منتشر نموده است. متن اصلی کتاب که با آتون شروع شده با نهانی تمام میشود و مشتملست بر ۲۲ صفحه اما مصحح به آن تعلیقات (تصحیحات و اضافات) مفید را در ۵۸ صفحه اضافه کرده است و این مطالب را از ۸۸ کتاب تذکره و فرهنگ وغیره به فارسی اخذ نموده که فهرست آن را در پایان کتاب آورده است، از قبیل آتشکدهٔ آذر، تحفهٔ سامی، عقدثریّای مصحفی، خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی و شعرالعجم، صحف ابراهیم، مخزن الغرائب، لباب الالباب، مجمع النفائس، آرزو، مجمع الفصحای هدایت، سفینهٔ هندی وغیره.

مؤلف اصلی کتاب بقول مصحح آن دربارهٔ منابع خود تذکرنداده، اما در ضمن احوال شاعران نام ریاض الشعرا علیقلی واله داغستانی و مرآة الخیال شیرخان لودی و مثنوی واله و سلطان شمس الدین فقیر دهلوی و جواهر العجائب فخری هروی و نشتر عشق و مفرح القلوب نعمت خان عالی را آورده است. بقول مصحح، این کتاب اولین تذکره زنان سخنور است که در سرزمین اودهـ تألیف گردیده و نظیر این تذکره در فارسی خیلی کم است مانند جواهر العجائب و حدیقهٔ عشرت و اختر تابان وغیره، بنابراین باوجود اختصار دارای اهمیت خاصی می باشد. ناگفته نماند که در ذیل نام برخی

ٔناعران بعض اشعار مبتذل و حکایات مستهجن آورده که البته آیینه ذوق ادبی آن زمان می باشد . بهای این کتاب پنجاه روپیه است.(دکتر علی رضا نقوی)

خزینة الاشعار

مجموعهٔ مخمّسات نوّاب میر گل محمد خان زیب مگسی شاعر فارسی گوی بلوچستان (۱۸۸۴ - ۱۹۵۳م) است که به فرمایش و همکاری نواب ذوالفقار علی خان مگسی وزیر اعلی بلوچستان با مقدمهٔ پروفسور شرافت عباس و به اهتمام انجمن فارسی بلوچستان کویته در اوت ۱۹۹۶م به چاپ و انتشار رسیده است. این مجموعهٔ جالب شامل مخمساتی است که زیب مگسی ، اشعار ۱۱۵ تن از شعرای فارسی را تضمین و بصورت مخمس در آورده است. فهرست کامل آنها در مقدمهٔ کتاب (ص ۲۳ - ۲۹) آمده که از جمله احمد جام، جلال اسیر،انوری ، اوحدی ، بابا فغانی ، بیرم خان ، عرفی، حافظ ، سنائی ، خاقانی ، خواجو، رودکی ، سعدی ، سلمان ساوجی ،صائب ، طالب آملی ، عراقی ، فردوسی ، فیضی ، کلیم ، محتشم ، قدسی ،جامی ، نظامی ، نظیری وغیره می باشد . تعداد این شعرا به سیصد می‌رسد.مؤلف این کتاب را در سال ۱۹۳۲م به اتمام رسانیده است. زیب مگسی غیر از زبان فارسی به زبانهای عربی و هندی و اردو و سندی و پنجابی و سرائیکی وغیره هم شعر سروده است که تعداد اشعار او از سی هزار هم تجاوز می کند. علاوه براین مجموعه ، سه مجموعهٔ دیگر از زیب هم به نام «پنج گلدستهٔ زیب» در سال ۱۹۳۱م و «خزینة الاشعار» (چاپ اول) در ۱۰۳۶ م و « ارمغان عاشقان» در سال ۱۹۳۸م بچاپ رسیده است. در پایان کتاب ابیات تاریخی و فرهنگ کتاب از خود مؤلف ضمیمه شده است.

فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان

مجلّد چهاردهم فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی است که با اضافات و تجدید نظر و اهتمام دکتر عارف نوشاهی

شامل معما، ادبیات ، فرهنگنامه، موسیقی ، حدیث ، فقه و ادعیه توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد بمناسبت پنجاهمین سال استقلال جمهوری اسلامی پاکستان بسال ۱۳۷۵هـش / ۱۹۹۷م در ۹۴۵ صفحه انتشار یافته است. در آخر کتاب فهرست نام کتابها و نگارندگان (ص۸۷۹ - ۹۴۵) ضمیمه شده که خانم انجم حمید تهیه کرده است. بهای این کتاب ۴۰۰ (چهارصد) روپیهٔ پاکستانی است.

گنج دانش (فارسی و اردو)

کتاب گنج دانش (چاپ چهارم) کتاب درسی سال اول برای دوره بی اـ (لیسانس فارسی =کارشناسی فارسی) است که دکتر عبدالشکور احسن و پروفسور فیروز الدین رازی (مرحوم) و دکتر عبدالغنی ترتیب داده و تعلیمی مرکز ، اردو بازار ، لاهور به سال ۱۹۹۶م آن را در ۱۲۸ صفحه منتشر نموده است. بخش (حصهٔ) آن شامل منتخباتی از آثار دکتر عیسی صدیق و صادق هدایت و محمد حجازی و چهار مقاله و رقعات عالمگیری و بخش (حصهٔ) فارسی شامل آثار منتخب از سعدی و عراقی و فردوسی و قاآنی و ایرج میرزا و پروین اعتصامی می باشد. بهای این کتاب ۲۸ روپیه می باشد.

گنج ادب (فارسی و اردو)

چاپ چهارم کتاب درسی برای بی -اـ (لیسانس = کارشناسی) فارسی سال دوم است که دکتر محمد باقر (مرحوم) و میرزا مقبول بیگ بدخشانی (مرحوم) و دکتر ظهور الدین احمد ترتیب داده و تعلیمی مرکز ، اردو بازار ، لاهور آن را در سال ۱۹۹۵م در ۲۹۴ صفحه انتشار داده است. بخش (حصهٔ) نثر آن شامل منتخباتی از سیاست نامهٔ نظام الملک طوسی و راحة‌الصدور راوندی و اخلاق الاشراف عبید زاکانی و اخلاق جلالی جلال الدین دوانی و عیار دانش و آئین اکبری و مکاتبات ابوالفضل علامی و مقاله از مجله مهر به عنوان خدمات سمینار و رادیو در پیشرفت معارف و داستان کوتاه

سید محمد علی جمالزاده به عنوان ثواب یا گناه؟ در بخش (حصهٔ) نظم آن شامل منتخباتی از رباعیات بابا طاهر عریان و مولانا رومی و قصائد خاقانی و غزلیات حافظ و نظیری و غالب و غزل و قصیده ملک الشعرا بهار و اسرار خودی و رموز بیخودی اقبال می باشد. بهای این کتاب ۳۰ روپیه پاکستانی است.

قند پارسی

شامل دو اثر فارسی آقاصادق (متوفی ۱۳۵۶ ش / ۱۹۷۷ م) بنام «شاخ طوبی» و «آهنگ شیراز» است که در حدود ۲۱۶ صفحه به اهتمام فرزند وی دکتر نوید حسن - در تابستان ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م توسط انتشارات ارس لندن انتشار یافته است. شاخ طوبی مجموعه اشعار فارسی و آهنگ شیراز مجموعهٔ مقالات فارسی آقا صادق می باشد که قبلاً به صورت دو کتاب جداگانه توسط خود نویسنده به چاپ رسیده بود.

اسم او آقا صادق حسین نقوی متخلص به صادق که به علت ارادت فوق‌العاده ای که به علامه اقبال داشت به لقب «اقبال بلوچستان» شهرت داشت. وی در ۱۹۰۹ م در ایالت کپورتهله واقع در پنجاب شرقی در یک خانوادهٔ اهل دانش به دنیا آمد. وی پس از تکمیل تحصیلات عالی در زبان و ادبیات فارسی والسنهٔ شرقی از دانشگاه پنجاب لاهور به عنوان معلّم فارسی و اردو شروع به کار کرد و از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۶ که باز نشسته شد به عنوان استاد و رئیس دانشکده های دولتی در بلوچستان انجام وظیفه کرد و سپس تا ۱۹۷۷ ریاست دانشکدهٔ هیئت اسلامی پاکستان را به عهده داشت.

وی فعالیت ادبی خود را از سال ۱۹۲۸ آغاز کرد و تا سال ۱۹۷۷ در حدود ۲۴ کتاب را تألیف و چاپ کرد. فهرست آن در پایان این کتاب ضمیمه شده است که اکثر آن مجموعهٔ اشعار اردو و فارسی و مقالات ادبی و هنری و سخنرانیهای رادیویی او بوده است. اولین مجموعه آن به سال ۱۹۶۳م توسط «ادبی دنیا» لاهور با عنوان بردوش هوا و آخرین اثرش ترجمهٔ اشعار حافظ به

زبانهای انگلیسی و اردو می باشد که در قالب شعر منتشر شده است .

آقا صادق شخصیّتی آزاده و متواضع و صوفی منش بود و خود را از پیروان منصور حلاج می‌دانست و ازین لحاظ مناعت طبع و بشر دوستی فوق‌العاده‌ای داشت . وی شاگردان و مریدان زیادی داشته است . در شعر به مقام استادی رسیده بود و از لحاظ سبک و مضامین تحت تأثیر اقبال بود و کلامش بیشتر دربارهٔ مضامین فلسفی و عرفانی و وطن دوستی و بشر دوستی بوده است. بخش اول این مجموعه با نام شاخ طوبی غیر از مقدمه و پیشگفتار و معرفی شاعر ۱۸ غزل و ۷ مثنوی و ۶ منظومه و ۱۶ قطعه و سه شعر به عنوان «تصرفات » و ۸ رباعی و ۳۴ منظومهٔ مختلف دارد . بخش دوم با عنوان « آهنگ شیراز » دارای ۱۲ مقالهٔ تحقیقی و ادبی و تاریخی باعناوین زیب مگسی (شاعر پارسی گوی بلوچستان) و ملا محمد حسین قلاتی و فکر اساسی اقبال و منابع افکار اقبال و گرامی جالندهری (شاعر پارسی گوی بلوچستان) و میر فرزند علی فرخ و ترجمهٔ شکوه و جواب شکوهٔ اقبال به نثر فارسی و «سپاس نامه » به آقای سعید نفیسی و فخر الدین عراقی و خانوادهٔ او درملتان و نامه‌ای به دوستداری و سپاس نامه به خدمت آیت اللّه سید محمد مهدی حکیم است.

به طور خلاصه می توان گفت که این کتاب ارمغانی است از یک نفر پرچمدار شعر و ادب فارسی معاصر پاکستان و نمونه گویای پیوندهای معنوی و فرهنگی دو کشور دوست و برادر ایران و پاکستان . امیدواریم شیفتگان ادب از این مجموعهٔ شعر و نثر فارسی بهره مند و مستفید گردند .

مکالمه (اردو و فارسی)

مجموعهٔ شعر دل انگیز افتخار عارف شاعر معروف معاصر پاکستان است که دارای ۲۵ قطعهٔ شعر اردو با ترجمه فارسی آن می باشد. افتخار عارف که هم اکنون ریاست فرهنگستان زبان ملی پاکستان را بعهده دارد سابقاً مدیر کل اکادمی ادبیات پاکستان مدیر اجرایی «فصلنامه ادبیات » و سالنامهٔ

یسی زبان « ادبیات پاکستان » و مدتی مدیر اجرایی مرکز اردو در لندن ، ینده و مسئول اجرایی بنگاه جهان سوم در بانک نسیه و بازرگانی لندن بود. . اردوی او به نام خورشید دو پاره سیزده بار در پاکستان و هند و انگلستان ، وان کهلاری (دوازده همین قهرمان بازی) دوبار با ترجمه انگلیسی در لستان و پاکستان منتشر شده است. بسیاری از اشعار او به زبان انگلیسی و مى به زبانهای آلمانی و روسی نیز ترجمه شده است. خدمات ادبی وی سط سازمانهای ملی و جهانی مورد تقدیر قرار گرفته و به عنوان تجلیل از رهای شایستهٔ علمی او، جایزه های متعددی را دریافت کرده است .وی بس مجلس نویسندگان آسیا و انجمن نویسندگان جهان سوم در انگلیس د و در گردهمایی ها و همایشهای جهانی زیادی در کشورهای مختلف رکت و سخنرانی داشته است . اشعار وی مورد استقبال و ستایش نشمندان برجستهٔ جهان قرار گرفته و در زمینه های مختلف هنر و فرهنگ نند شعر و ادب و موسیقی و هنر های زیبا خدمات ارزنده‌یی انجام داده مت . اشعار این مجموعه توسط خانم انجم حمید از اردو به فارسی ترجمه ده و گفتگویی که توسط خانم شهلا شهسوندی با وی صورت گرفته نیز در ن مجموعه آمده است. این کتاب نود صفحه ای را مکتبهٔ دانیال کراچی به ال ۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۶ م چاپ و نشر نموده است .

حریک پاکستان اور صحافت (اردو)

این کتاب، تألیف پروفسور دکتر انعام الحق کوثررئیس سابق بخش ارسی دانشکدهٔ دولتی لورالائی‌به مناسبت پنجاهیمن سال طلایی (پنجاهمین سال استقلال) منتشر شده است. مؤلف محترم که به زبان فارسی ، اردو و بلوچی و انگلیسی کتاب‌های بسیار نوشته است ، این کتاب را نیز به سبک و اسلوب ویژه در بیست باب تألیف کرده است و آنرا به مرحوم آغاصادق شاعر بزرگ و موسیقیدان سترگ معاصر بلوچستان (پاکستان) اهدا کرده است . اطلاعات و آگاهی های بسیار مفید در این کتاب موجود است زیرا

تاریخ معاصر پاکستان رشتهٔ ناگسستنی با روزنامه‌نگار و روزنامه نگاری دارد. احوال و آثار قائداعظم محمد علی جناح و همراهان و همکاران او در این کتاب به خوبی مورد بحث قرار گرفته است و هر کسی که به زبان اردو آشنایی داشته باشد ، به آسانی از این کتاب استفاده می کند.مؤلف عقیده دارد که «قلم» در دست روزنامه نگار ، همه چیز و همه کس است از قول مرحوم آغا صادق آورده است :

قلم‌دولت،قلم سطوت،قلم تیغ و قلم جوهر   قلم غازی ، قلم فاتح ، قلم سکه ، قلم دفتر

ازاین شمشیر جوهر دار هم تسخیرعالم کن   قلم چون مایهٔ تعمیر شد ، تعمیر عالم کن

کتاب تحریک پاکستان اور صحافت با کاغذ خوب و جلد زیبا و رنگین برای روزنامه نگاران و تاریخ نویسان بسیار مفید است . بهای این کتاب ۳۰۰ روپیه پاکستانی می باشد.

انوکھا بالکا (اردو)

کتاب انوکھا بالکا تألیف دکتر رشید نثار مجموعهٔ جالب و خواندنی داستان‌های کوتاه است . دکتر رشید نثار هر جا رفته و هر چه دیده و باهرکس که دیدار کرده ، تجربه ها حاصل نموده و یادگارهایی نشان داده است . مثلاً : درگاه یا زیارتگاه حضرت شاه عبداللطیف بری امام - رحمه‌الله‌علیه - را از آغاز تأسیس پاکستان تاکنون ، پیوسته دیدار و زیارت کرده و تقریباً تاریخچهٔ آن درگاه شریف و اعتقادات خودش و مردم را و نقش دولت و همکاری اهالی نورپور شاهان را بیان کرده است . این همه تحت عنوان « بسم الله » است. بقیهٔ مطالب نیز زیبا و جالب و شیوا است تا « داستان در داستان » و « معذرت کے ساتھ» این کتاب با کاغذ خوب و چاپ زیبا و جلد رنگین و درخشان در سال ۱۹۹۶م توسط انجمن ادبی اسلام آباد و راولپندی در تعداد ۵۰۰ جلد به بازار ادب اردو وارد شده است .

نارسیده (شعر اردو)

شاعر: خاور نقوی (سید اختر عباس نقوی) ناشر : کاشف بک دپو ، اسلام آباد . چاپ : ایس تی پرنترز ، راولپندی .

سال چاپ : ۱۹۹۲م . بها : ۸۰ روپیه ، تیراژ ۵۰۰ جلد . ۱۱۲ ص.

این کتاب مجموعه اشعار (غزل ، قطعه و دوبیتی) است به زبان اردو . مقدمه کتاب به قلم رفیق سندیلوی تحت عنوان «صدای احتجاج کی شاعری» دربارهٔ سید اختر عباس نقوی ، حق مطالب را ادا نموده است و بعضی از اشعار شاعر را ، تجزیه و تحلیل کرده است . نیز دکتر توصیف تبسم ، دکتر خورشید رضوی ، سید نصیر شاه و چند تن دیگر ، شاعر و شعر او را ستوده‌اند . ظاهراً این اولین مجموعهٔ اشعاری است که از این شاعر به بازار ادب اردو وارد گشته است . کتاب با جلد زیبای رنگین و تصویر شاعر و کاغذ خوب و چاپ زیبا در دسترس همگان قرار گرفته است . ای کاش برای هر غزل و قطعه شعر ، یک عنوان ترتیب داده می شد تا خواننده به مطالعه رغبت بیشتر نشان می داد. کتاب جمعاً ۶۸ قطعه شعر بدون عنوان مطلب دارد !.

*****

تجلیل و یاد
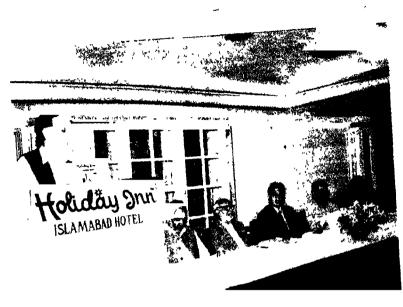
مراسم تجلیل از آقای دکتر رضوی در هتل اسلام آباد

آقای دکتر رضوی در حال دریافت هدیه ای از دست رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

تجلیل از خدمات

دکتر سید سبط حسن رضوی

بمنظور تجلیل از خدمات فرهنگی ،دینی و علمی آقای دکتر سید سبط حسن رضوی، استاد و محقق فارسی ، مدیر فصلنامه دانش ، و رئیس انجمن فارسی پاکستان - اسلام آباد، جلسه باشکوهی توسط انجمن ادبی آئینه در اسلام‌آباد در مرداد ماه امسال برگزار شد.

آقای انوار الحق رامے دبیر کل پارلمان مرکزی اطلاعات ونشریات رئیس جلسه و آقای علی ذوعلم رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران میهمان ویژه این مراسم بود . در آغاز جلسه آقای ملک فدا الرحمن دبیر انجمن ادبی آیینه اظهار داشت: آقای دکتر سیدسبط حسن استاد معروف ادب فارسی بوده است و خدمات ادبی و دینی ایشان سزاوار ستایش است. دانشمند و شاعر معروف پروفسور مقصود جعفری ، آقای دکتر سید سبط حسن را به بعنوان «بابای فارسی پاکستان » قلمداد کرد و گفت : آقای دکتر سیدسبط حسن نه فقط استاد بی بدیل فارسی است بلکه کتاب فارسی گویان پاکستان او در باره تاریخ ادبیات فارسی در پاکستان خدمت بزرگی محسوب می شود . خانم نگهت رضوی دربارهٔ خدمات علمی و ادبی و دینی مقالهٔ مبسوطی ارائه کرد و آقای مرتضی موسوی مدیر کل مراکز ملی پاکستان ، در زمینه ادب فارسی و فارسی دوستی و فارسی نوازی آقای دکتر رضوی سخنرانی کرد. آقای سید سلمان رضوی و آقای سید فیضی نیز باقرائت اشعار

خود ، از او تجلیل کردند.

آقای علی ذوعلم پیوند اردو و فارسی و روابط ایران و پاکستان را از نظر تاریخی مورد بررسی قرار داده زبان فارسی را میراث پاکستان قلمداد کرد و علامه محمد اقبال را میراث مشترک پاکستان و ایران و جهان اسلام خواند. وی اظهار داشت که آقای دکتر سید سبط حسن رضوی ، به عنوان پدر پیر فارسی پاکستان ، نه فقط در پاکستان ، که در ایران هم چهره آشنائی است. وی، ایشان را یکی از منادیان وحدت مسلمین در پاکستان خواند و افزود که خدمات ایشان ، به خدمات علمی منحصر نمی شود ، بلکه دکتر رضوی ، با اخلاق و دیانت و تعهد خود ، شاگردان خوبی را تربیت کرده که هر کدام در جامعه پاکستان منشاء خدمات و آثار می باشند.

رئیس جلسه آقای انوار الحسن رامــ در باره رشد و اهمیت ادب و زبان فارسی مطالبی اظهار داشت و گفت : آقای دکتر سید سبط حسن میراث ادبی و فرهنگی ما است و باید بنحو شایسته از ادیبان و دانشمندان ما تجلیلی بعمل آید. چون اینها کسانی هستند که میراث گران قیمت هر ملک هستند .

در پایان جلسه ، به پاس خدمات آقای دکتر سید سبط حسن رضوی به گسترش زبان فارسی، هدیه ارزشمندی توسط آقای ذوعلم به ایشان تقدیم شد.

*

یادی از خدمات

استاد دکتر وحید قریشی

دورهٔ خدمات آقای دکتر وحید قریشی ، به عنوان مدیر آکادمی اقبال پاکستان - لاهور ، در فروردین ۱۳۷۶ به سر رسید. نظر به اینکه ایشان از دانشمندان برجسته و استادان مجرب ادبیات فارسی در شبه قاره می باشد و

رای آثاری ارزشمند به زبان فارسی است، وظیفه خود دانستیم ، در این ویژه
به، بطور مختصر، یادی از استاد نمائیم.

استاد دکتر عبد الوحید قریشی در سال ۱۹۲۵م . درمیانوالی (یکی از
بهرستان های پنجاب، پاکستان) چشم به جهان گشود . در سال ۱۹۴۴ از
نشکده دولتی لاهور به اخذ درجه لیسانس نائل گردید. در سال ۱۹۴۶ از
انشگاه پنجاب لاهور در زبان فارسی و در سال ۱۹۵۰ در رشته تاریخ موفق
، دریافت درجه فوق لیسانس گردید. در سال ۱۹۵۲ ، درجه دکتری در ادبیات
ارسی و در ۱۹۶۵ درجه فوق دکتری در ادبیات اردو را از همین دانشگاه
ریافت نمود.

مشاغل دولتی ایشان از بدو استخدام به ترتیب زیر بوده است :
ستاد گروه تاریخ دانشکده اسلامی گوجرانوله ، استاد گروه تاریخ دانشکده
سلامی استاد لاهور ، استاد و مدیر گروه فارسی دانشگاه لاهور ، استاد
:انشکده خاورشناسی لاهور ، استاد غالب شناسی در گروه اردو ، رئیس
دانشکده خاورشناسی ، رئیس دانشکده علوم اسلامی و شرقی لاهور و رئیس
فرهنگستان زبان ملی (مقتدره قومی زبان) اسلام آباد. وی در سال ۱۹۸۸ به
افتخار بازنشستگی نائل آمد. استاد پس از بازنشستگی ، مدیریت آکادمی
اقبال پاکستان را به عهده داشت.

بعضی آثار گرانبهای استاد به زبان فارسی :

۱ - مثنوی نامهٔ عشق ، لاهور ۱۹۵۹
۲ - عمل صالح (شاهجهان نامه) ، در سه جلد لاهور ۱۹۶۶.
۳ - ارمغان ایران ، لاهور ، ۱۹۷۱.
۴ - تذکره همیشه بهار ، کراچی ، ۱۹۷۳

*

یادی از

پنج دانشجوی شهید ایرانی

در یکی از روزهای شهریور ماه ۱۳۷۶ ، حادثه بسیار ناگوار به شهادت رسیدن پنج دانشجوی ایرانی به دست تروریست های کور دل و عوامل تفرقه افکن، در راولپندی (پاکستان) اتفاق افتاد.

«دانش » از همهٔ استادان و علاقه مندان زبان و اُدب فارسی در سرتاسر پاکستان که به هر نحوی از این رویداد اظهار تأسف کرده و گرمترین احساسات و عواطف خود را ابراز داشته اند، سپاسگزار است.

بی شک این وقایع حساب شده که به منظور گسستن ریشه های انس و الفت دو ملت بزرگ و مسلمان ایران و پاکستان ، و با هدف تضعیف پیوندهای ژرف فرهنگی و زبانی و مشترکات عمیق تاریخی و دینی بین دو ملت صورت می گیرد، خدشه یی در این روابط بوجود نخواهد آورد. کوته اندیشی است که تصور کنیم این درخت تنومند و ریشه دار دوستی چندین هزار ساله ایران و پاکستان ، که توفانهای سهمگین حوادث را در سده ها و هزاره ها به سلامت پشت سرنهاده ، اینک با این « بادهای هرز» خواهد لرزید.

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

*****

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش امه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و انداز دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می کنیم که حداقل، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفـتر دانش ، از دریـافت مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

اسلام آباد : جاوید اقبال قزلباش ، سید راشد بخاری ، اسفندیارقلندرزاده ،**پیشاور**: سلطان عزیز،میان سعید الرحمان ، **جهنگ** : دکتر محمد ظفر خان، **خانپور** : شمسه احمد ، **خانیوال**:سید صابر رضا، **خوشاب**: ملک نواب دین کلیرا، صوفی محمد مختار، **خیرپور** : منور حسین چنا، **راولپندی** : کرنل غلام سرور، **شیخوپوره** : سید محمد تقی القادری، **صادق آباد**: سید انیس شاه، **صوابی**: قاضی حبیب الحق، **قصور** : محمد صادق قصوری،**کوئته**:دکتر سلطان الطاف علی ، سید ناصر،**گجرات** : جناب سیف الرحمن سیفی ،**گوجرانواله**: مجیب احمد، سجاد مرزا،**لاهور**: عاشق خواجه «جهانگرد»، فیض عارفی **لیه** : دکتر خیال امروهوی، **نواب شاه** : ذوالفقار علی کهیرو، عبدالرسول قادری ،ذوالفقار علی عسکری، **نوشهره**: صاحبزاده عنایت الرحمن **واه کینت**: محمد اعجاز ،

ایران :

تهران :دانشکده الهیات و معارف اسلامی،عبدالله ناصری طاهری، ایرج افشار ، **دماوند**: محمد حیدری، **مشهد** : معاون پژوهشی دانشکده الهیات ،خالد حسنی، **یزد** : دکتر حسین منرت

ترکیه :

استانبول: فتح کاردکلی ، مسئول کتاب خانه مرکز مطالعات اسلامی

فرانسه:

پاریس : مارتین جیلیت

هندوستان :

آره: رضوان الله آروی، **لکهنو** : دکتر رئیس احمد نعمانی، اداره تنظیم المکاتب، **وارنسی**:

یکا :

ر عمر خالدی ، شهباز احمد گوندل و خانم شهباز احمد گوندل

***

ای محمد صدیق تاثیر - شیخوپوره ، پاکستان

مارەهای ۴۶ و ۴۷ فصلنامه دانش به نشانی شما ارشال شد. شما همکار برینهٔ این فصلنامه هستید .لذا ممکن نیست که ابیات خوب از شما زینت این نریه نشوند . بطور مثال منظومهٔ تازه شما که بمناسبت پنجاهمین سالگرد سیس پاکستان سرودەاید در شماره پنجاه فصلنامه که «ویژه نامهٔ پاکستان » نواهد بود چاپ خواهد شد . شماره ۴۶ مجدداً ارسال می‌گردد . انتظار یرود اعلام وصول فرمایید . منتظر همکاری بیشتر تان هستیم.

***

کتر عبد السبحان - کلکته ، هند

فصلنامهٔ دانش از آغاز در صدد پیدا کردن راه های تماس با خوانندگان خود بوده وهست. چنانچه می دانید قسمت عمدهٔ مخاطبین ما را استادان انشگاه ها و دانشکده ها و دبیرستان ها و کتابخانه ها از شبه قاره و ایران یا سایر کشورهای جهان ، تشکیل می دهند. همین خوانندگان هستند که ما را در اه نشر و چاپ فصلنامه «دانش» با هدف می‌سازند و از ادامهٔ راه از هیچ گونه مکاری دریغ نداشته اند.البته ما انتظار همکاری بیشتری داریم بطور مثال یشتر مشترکین مان عادت کرده اند که با دریافت شمارهٔ فصلنامه اعلام وصول فرمایند. تقاضای ما اینست که حتماً دفتر مجله را از وصول هر شماره مطلع لرمائید. گاهی وقت ها افراد مهم از مشترکین ما و موسسات و بنیاد ها در ضمن ارسال فصلنامه «دانش »از ادارهٔ «دانش » شکایاتی دارند. قطع نظر از علت عدم دریافت فصلنامه، شماره های ۴۱ الی ۴۶ به نشانی شما ارسال شده اند، لطفاً اعلام وصول بفرمایید . موارد ذکر شده در نامهٔ شما با تشکر اصلاح شد . برای همکاری بیشتر تان چشم انتظاریم .

*****

پشتو اردو

شرافت عباس

زیب مگسی اور اس کی تضمین نگاری
(خزینۃ الاشعار کے آئینے میں)

شعرائے متقدمین اور اساتذہ کے معروف و مقبول اشعار پر تضمین ہمارے ادب کی ایک ممتاز اور دلچسپ روایت ہے۔ تضمین نگاری جیسا کہ اس کے نام سے ظاہر ہے۔ بنیادی طور پر ضمنیات کو بیان کرنے کا دوسرا نام ہے، لیکن اہل فن اور قادر الکلام شعراء نے اس میں اپنی جودت طبع کے زور پر جو اضافے کئے۔ ان نے بلاشبہ ادب کے دامن کو ہر لحاظ سے وسیع سے وسیع تر کر دیا ہے۔

تضمین میں شعر متقدم کا ایک مصرع بھی استعمال میں لایا جاتا ہے اور کبھی کبھی اس کے دونوں مصرعے بھی۔ پھر ضروری نہیں کہ شاعر شعر متقدم کے مفہوم یا موضوع یا نفس مضمون کی پابندی کرے بلکہ وہ اس میں حسب منشاء نہ صرف اضافہ و توسیع کر سکتا ہے بلکہ اس کی اپنی مرضی کے مطابق توجیہہ بھی کر سکتا ہے۔ بعض اوقات کچھ شعراء خود اپنے اشعار کی تضمین بھی کرتے ہیں۔ چنانچہ "لغت نامہ، دھخدا" میں اس حوالے سے یوں

مذکور ہے۔

" در آوردن بیت دیگران در شعر خویش ۔ تضمین کردن شاعر در شعر خود ۔ درآوردن شعر مشہور دیگر را در شعر خود ۔

" ونوع دوم از تضمین آنست کہ بیتی یا مصراعی از شعر دیگران درشعر خویش درج کند واین نوع اگر درموضوع خویش متمکن باشد و درعذوبت و رونق ماقبل بیفزاید آن را پسندیدہ دارند چنانکہ رشید گفتہ است و مصرع عنصری را تضمین کردہ

نمود تیغ تو آثار فتح و گفت ملک

چنین نماید شمشیر خسروان آثار

وباشد کہ شاعر تنبیہ کند در بیت خویش کہ دراین شعر چیزی از گفتہ۔ دیگران تضمین می کنم ۔ چنانکہ انوری گفتہ است

دراین مقابلہ یک بیت ازرقی بشنو نہ از طریق تحل بوجہ استدلال

زمرد و گیہ سبز ہر دو ھمرنگ اند ولیک زین بہ نگین دان کشند و زان بجوال " (۱)

عربی اور فارسی ادب کی یہ روایت شروع سے ہی شعرائے برصغیر کے لئے کشش کا باعث بنی رہی ہے ۔ ہمارا شاید ہی کوئی قابل ذکر شاعر ایسا ہو گا ، جس نے اس روایت میں حتی المقدور اضافہ نہ کیا ہو ۔ عربی کے اشعار گو برصغیر میں رواج نہ پا سکے ، تاہم سعدی کی نعت کے مندرجہ ذیل اشعار پر ہمارے مستند شعراء نے تضمین آرائی کی سعادت حاصل کی ہے

بلغ العلی بکمالہ کشف الدجیٰ بجمالہ

حسنت جمیع خصالہ صلوعلیہ وآلہ (۲)

فارسی کے سلسلے میں اتنا کہہ دینا ہی کافی ہے کہ اس کی شاید ہی کوئی روایت اور خصوصیت ہو ، جس کی برصغیر کے شعراء نے اہل فارس سے کمتر حفاظت کی ہو یا جس کی ترقی میں ان کا حصہ اہل فارس سے کم تصور کیا جا سکے (۳) ۔ تضمین کے حوالے سے بھی یہ بات بلاخوف تردید کہی جا سکتی ہے ، خصوصاً زیب نگسی کے مجموعہ مخمسات ، موسوم بہ

خزینۃالاشعار میں تو یہ آفتاب آمد دلیل آفتاب سے کم نہیں ۔

مخمس میں کسی شاعر کے دو مصرعوں کو شاعر اول ، ابتداء میں اپنے تین مصرعوں کے اضافے کے ساتھ ضم کرتا ہے اور یوں ان پانچ مصرعوں کے ذریعہ تخمیس کا سلسلہ تشکیل پاتا ہے ۔ بقول دھخدا

" در نزد شاعران افزودن سہ مصراع است بیک بیت کہ جمعاً پنج مصرع باشد ۔ " (۴)

زیب نے خزینۃ الاشعار میں مختلف شعراء کی غزلوں اور دیگر اشعار پر جس طرح تخمیس کی ہے ، اس سے نہ صرف زیب کی قادر الکلامی اور فن شعر پر اس کی مکمل دسترس کا پتہ چلتا ہے بلکہ اس سے زیب کی وسعت مطالعہ ،اس کے تبحر علمی اور مختلف اور گوناگوں موضوعات پر اس کی حیرت انگیز معلومات کے علاوہ زندگی اور فن کے بارے میں اس کے ٹھوس نظریات سے بھی آگاہی حاصل ہوتی ہے ۔

اسی موقع پر میں اپنے ان قارئین سے جنہوں نے زیب مگسی کا مجموعہ غزلیات ، زیب نامہ نہیں دیکھا یا جو بلوچستان کے اس عظیم شاعر، عالم اور ماہرلسانیت کے بارے میں کماحقہ معلومات نہیں رکھتے ، زیب کا مختصر تعارف کرانا چاہوں گا ۔

زیب مگسی کا پورا نام سردار میر گل محمد خان تھا ، وہ جھل مگسی کے فرمانروا مگسی قبیلے کے تمندار اور سردار تھے (تمندار ترکی زبان کا لفظ ہے ، جس کے معنی دس ہزار سپاہ یا سواروں کے کماندار کے ہیں) (۵) ، زیب کے والد سردار قیصر خان دوم ، سردار احمد خان سوم کے بڑے صاحبزادے تھے (٦) ۔ زیب کا سلسلہ نسب مگسی قبائل کے معروف حکمران سردار بہوت خان مگسی سے متصل ہوتا ہے (۷) ۔ جن کے دور میں مغل شہزادہ دارالشکوہ المتخلص بہ قادری جھل مگسی آیا اور کچھ عرصہ وہاں مقیم رہا (۸) ۔

زیب مگسی اپنے بھائیوں میں سب سے بڑے تھے ، ان کے دیگر دو بھائی سردار یوسف علی خان عزیز اور سردار محبوب خان مگسی بھی کئی حوالوں سے قابل ذکر ہیں ۔ سردار یوسف علی عزیز علم و ادب کے علاوہ تحریک آزادی کے حوالے سے بھی معروف ہیں (۹)

جب کہ سردار محبوب علی خان اور ان کے صاحبزادے سیاست میں اہم مقام رکھتے ہیں ، چنانچہ نواب ذوالفقار علی خان مگسی موجودہ وزیراعلیٰ بلوچستان انہی نواب محبوب علی خان کے فرزند نواب سیف اللہ خان کے صاحبزادے ہیں (۱۰) ۔

ان مختصر خاندانی کوائف کے بیان کرنے سے مقصود یہ ہے کہ سردار گل محمد خان نے جس ماحول میں آنکھ کھولی ، وہ ایک روایتی قبائلی اور سردار خیلی ماحول تھا ۔ ان کے چھوٹے بھائی سردار یوسف علی عزیز مگسی کی بلوچستان اور برصغیر کے مسلمانوں کے معاملات اور سیاست سے دردمندانہ دلچسپی اس بات کو ظاہر کرتی ہے کہ زیب کے اردگرد ایک ایسی فضا بھی موجود تھی جو ان کو ہر وقت عصری تبدیلیوں سے باخبر رکھتی تھی ۔ خود زیب بھی اپنے قبیلے کے سردار اور علاقے کے فرمانروا ہونے کے ناطے سے ایک اہم سیاسی شخصیت تھے اس پس منظر میں شعروادب سے زیب کا تعہد یقیناً غیر معمولی واقعہ ہے ۔

زیب کی تاریخ ولادت خود ان کے بقول ۱۳ رمضان المبارک ۱۳۰۱ ہجری بمطابق ۱۸۸۴ عیسوی ہے ۔

بپاس اول بعد از طلوع روز قمر　　بسال سیزدہ صد و یک ز ہجرت سرور
بماہ رمضان تاریخ سیزدہ از بطن　　ظہور یافتم از حکم خالق اکبر (۱۱)

زیب کے والد سردار قیصر خان یقیناً دور رس نگاہوں کے حامل اور وسیع النظر شخص تھے اور بلاشبہ بلا کے مردم شناس بھی ، یہی وجہ ہے کہ انہوں نے اپنے بیٹوں کی تعلیم و تربیت پر خاص توجہ دی اور روایتی قبائلی آداب کے علاوہ ان کے لئے دور و نزدیک سے قابل اساتذہ اور علوم جدیدہ کے ماہرین کو بلوا کر مقرر کیا (۱۲) ۔ ڈاکٹر انعام الحق کوثر کے مضمون "یوسف عزیز مگسی" مطبوعہ ((صریر بولان)) کوئٹہ ، بہار ۱۹۹۰ ۔ کے مطابق ان کے اساتذہ میں قاضی رسول بخش ، مولانا غلام قادر اور لالہ کنھیالال شامل تھے ، جن سے یوسف عزیز مگسی نے بالترتیب مذہب ، عربی ، فارسی ، اردو اور انگریزی کی تعلیم حاصل کی (۱۳) ۔ خیال ہے کہ زیب نے بھی انہیں سے استفادہ کیا ہو گا ۔

زیب نہ صرف ایک قادر الکلام اور صاحب طرز شاعر تھے بلکہ کثیر اللسان بھی اور

اس پر مستزاد ان کا تبحر علمی ، وسعت مطالعہ اور ندرت خیال اور یہ جملہ صفات جب کہ شخصیت میں بیک وقت جمع ہو جائیں ، تو اسے بقائے دوام کے دربار میں خلعت فاخرہ ا مقام امتیاز حاصل کرنے کے لئے کسی اور شے کی احتیاج نہیں رہتی ۔ بقول زیب :

خیال جمع زر و مال راچہ داشتنیست　　که آخر این ھمہ اسباب را گذاشتنیست

مگر مسافر گذرندہ نام ما واند　　بہرجدارم از ان رو سخن گذاشتنیست (۱۴)

سردار میر گل محمد خان مگسی ، جیسا کہ ابتداء میں عرض کیا گیا نہ صرف صاحب طرز ، صاحب دیوان ، قادرالکلام اور کثیر اللسان شاعر تھے بلکہ نہایت بسیار گو ، فارسی ، عربی ، ہندی ، اردو ، سندھی ، پنجابی ، سرائیکی وغیرہ میں ان کے جملہ اشعار کی صحیح تعداد کا اندازہ نہیں لگایا جا سکا ، تاہم زیب کے اب تک مطبوعہ اور معلومہ کلام کی تفصیل جو مختلف ذرائع سے ملتی ہے ، وہ کچھ یوں ہے

۱ ۔ پنج گل دستہ ۔ زیب ۔ تعداد اشعار ۔ ۳۳۸۵ ۔ اشاعت اول ۔ ۱۹۳۱ ء ۔ مطبع ۔ نول کشور لکھنؤ

۲ ۔ خزینۃ الاشعار یعنی مخمسات زیب ۔ تعداد اشعار ۔ ۴۳۰۲ ۔ اشاعت اول ۔ ۱۹۳۶ ء ۔ مطبع ۔ نول کشور لکھنؤ

۳ ۔ ارمغان عاشقان ۔ تعداد اشعار : ۱۱۰۰۰ ۔ تکملہ ۔ ۱۹۳۸ ء ۔ غیر مطبوعہ

خزینۃ الاشعار کے تتمہ سے ظاہر ہوتا ہے کہ زیب کے مخمسات کا ایک اور مجموعہ بھی ہے کیونکہ خزینۃ الاشعار کے آخر میں کاتب شیرخان نے اسے مخمسات فارسی جلد اول کے نام سے یاد کیا ہے اور دوسرے مجموعہ مخمسات کی اطلاع ان لفظوں میں دی ہے :

" بدانکہ کہ مصنف علام در جلد دوم مخمسات اعلیٰ برغزلهای چیدہ اساتذہ سلف علاوہ غزلهای مندرجہ کتاب ھذا تصنیف کردہ " (۱۵)

علاوہ ازیں حال ہی میں آغا نصیر خان احمد زئی نے راقم کو زیب کا جو غیر مطبوعہ (فوٹو اسٹیٹ) کلام عنایت کیا ہے ، اس کی تفصیل اس طرح ہے :

اشعار بزبان سندھی ۔ تخمینا ۱۵۰۰ ، ۱۷۶ کافیاں

اشعار بزبان عربی ۔ تخمینا ۳۴۴ ۔ مع قصائد و غزلیات
اشعار بزبان پنجابی / سرائیکی ۔ تخمینا ۲۵۰ ۔ بطرز کافی
اشعار بزبان هندی ۔ تخمینا ۸۵ ۔ بطرز کافی (۱۹)

اس کلام میں فارسی کی چند ایسی غزلیں بھی ہیں ، جو زیب کے مذکورہ مطبوعہ دواوین میں شامل نہیں ، تاہم ان کی تعداد صرف چھ ہے اور اشعار ۵۷ ۔ اس جملہ کلام کی کتابت فقیر پیر بخش ولد اللہ ڈرایو قوم چانڈکا ساکن ڈوکری نے کی ہے ۔ کتابت کا مہینہ ذیقعد مندرج ہے جب کہ سن ندارد ۔ سندھی ، پنجابی ، سرائیکی ، هندی والے نسخے کے سرورق پر تحریر ہے " ھی کتاب حق ملکیت میر گل محمد صاحب جی آھی ، پھریوں کتاب " ۔ اس سے مستفاد ہوتا ہے کہ ان زبانوں میں زیب کا مزید کلام بھی موجود ہے ۔ ڈاکٹر انعام الحق کوثر نے بھی " بلوچستان میں فارسی شاعری " میں زیب کے ایک غیر مطبوعہ سندھی دیوان اور اردو مخمسات کا ذکر کیا ہے (۱۷)

اس تفصیل کی روشنی میں اگر تخمینہ لگایا جائے ، تو زیب کا اب تک معلوم کلام تیس ہزار اشعار سے متجاوز ہے ۔

فارسی ادب کا ذوق سلیم رکھنے والوں کے لئے زیب مگسی کے کلام کا مطالعہ ایک حیرت افزا مسرت ہے ۔ ایران و توران ، عرب و عجم اور ہند و سندھ میں ادبیات فارسی کا وہ کونسا موضوع ہے ، جسے وہ بیان نہیں کرتا اور کونسا اسلوب ہے ، جس پر اسے دسترس حاصل نہیں ۔

ہمارا شاعر " پنج گلدستہ " زیب المعروف بہ " زیب نامہ " میں فن عروض اور کمالات شاعری کا جو بے مثال نمونہ پیش کرتا ہے ، اس پر " زیب نامہ " کے مقدمے میں گفتگو کی جا چکی ہے ، اس وقت چونکہ خزینۃ الاشعار یعنی مخمسات زیب کا تذکرہ و تعارف مقصود ہے ، لہذا اس صحبت کو صرف خزینۃ الاشعار تک محدود رکھنے کی کوشش کی جائے گی ۔

خزینۃ الاشعار یعنی مخمسات زیب ، میر گل محمد خان زیب مگسی کا ایک نادر اور وقیع کارنامہ ہے ، جس سے اس کے تبحر علمی اور کمال فن کا بخوبی اندازہ لگایا جا سکتا ہے ۔ یہ

عظیم الشان مجموعہ۔ مخمسات نہ صرف شعری محاسن کا ایک مرقع ہے بلکہ علمی ، ادبی اور تاریخی اعتبار سے بھی حیران کن معلومات کا ایک عجیب و غریب ذخیرہ ہے ۔

ان مخمسات میں زیب ایک طرف تو اپنے قاری کو اپنے فکر و فن سے متاثر کرتا ہے اور دوسری طرف اسے فارسی کے عظیم اور کلاسک شعراء اور اپنے معاصر شعراء سے نہایت خوش سلیقگی کے ساتھ متعارف کراتا ہے ۔ ایک لمحے میں دیکھیے تو وہ رودکی سمرقندی کے ساتھ ماورالنہر اور خطا و ختن میں بادیہ پیمائی کر رہا ہے ، تو دوسرے ہی لمحے وہ شیراز و اصفہان کے مرغزاروں میں گل گشت میں معروف ہے ۔ پھر جو نظر اٹھی ہے تو ہم اسے کبھی ہمدان میں بابا طاہر عریاں سے محو گفتگو پاتے ہیں اور کبھی طوس میں صاحب شاہنامہ سے محو اختلاط ۔ ابھی وہ تربت جام میں ہے تو اگلے ہی لمحے وہ دہلی میں امیر خسرو اور غالب کے پاس ہے ۔ ابھی ابھی بغداد میں شیخ عبدالقادر جیلانی کے ساتھ ہے تو ذرا دیر بعد خاک مدینہ و نجف کو سرمہ چشم بنائے ہوئے ہے ۔ میرجان محمد لوہروی (روہڑی سندھ والے) سے لے کر ناطق مکرانی تک اور خواجہ غلام فرید سے لے کر واقف بٹالوی تک ، ایران ، توران اور شبہ قارہ پاک و ہند میں فارسی شاعری کے جتنے جواہر قابل ہیں ، سب کا کلام ، سب کا اسلوب اور سب کا انداز فکر اس کی نظر میں ہے ۔

زیب کے وسعت مطالعہ اور تاریخ دانی کا اندازہ ان شذرات سے ہوتا ہے ، جو وہ مخمس کے لئے منتخب کئے جانے والے شاعر کو اپنے قاری سے متعارف کراتے ہوئے تحریر کرتا ہے ۔ ان شذرات کے ذریعہ وہ بڑی خوبصورتی کے ساتھ اور بالکل غیر محسوس طریقے سے مذکورہ شاعر کی معروف صفات کا احاطہ کرتا ہے ۔ مثال کے طور پر جب رحیم خان خانان کی غزل پر تخمیس کرتا ہے ، تو اس کا تعارف یوں کراتا ہے :

" مخمس برغزل امیرالاسخیا و محب الشعرا خان خانان عبدالرحیم خان یار وفادار و رکن دربار اکبر بادشاہ متخلص بہ رحیم کہ سال وفاتش ۱۰۳۶ ہجری است مدت عمر شریفش ۷۲ سال رحمہ اللہ تعالیٰ " (۱۸) ۔

آپ نے ملاحظہ فرمایا اس تعارف میں رحیم خان خانان کی وہ تمام صفات جن کے

باعث وہ تاریخ میں مقبول و مشہور ہے ، کس اختصار ، جامعیت اور خوبصورتی کے ساتھ مجتمع کر دی گئی ہیں ، اس کی دریا دلی ، داد و دھش ، شعراء اور اہل علم و ادب کی قدردانی ، اکبر بادشاہ کے ساتھ اس کی بے مثال وفاداری ، زیب کا یہ طرز تعارف خود اپنی جگہ ایک اہم اور مفید ادبی کارنامہ ہے ۔

اسی تسلسل میں ایک اور مثال ملاحظہ ہو ، جو تاریخ سے زیب کے گہرے شغف اور اس کے اعلیٰ ذوق تاریخ کو ظاہر کرتی ہے ۔ شہزادہ داراشکوہ کی غزل پر تخمیس کرتے ہوئے زیب اس کو اس طرح متعارف کراتا ہے

" سلطان الموحدین و خاقان العارفین درویش بے اندوہ شہزادہ داراشکوہ المتخلص بقادری رحمہ اللہ تعالیٰ کہ درسال ۱۰۶۹ ھ بحکم اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ برادرخویش مقتول گردیدہ درجہ، شہادت یافت عمر شریفش چہل و پنج قبرش در دہلی در مقبرہ، ھمایون ست " (۱۹)

اس ضمن میں پاورقی میں مزید معلومات اس طرح فراہم کرتا ہے ۔

آنجناب نہایت خوبصورت و فیاض زمان و درویش دوست و امام موحدان وقت خود بودند و در علاقہ چھل کہ ملک موروثی راقم است تشریف آوردہ بودند ۔ میر مرزا خان تکسی کہ از جانب برادر خود جدم سردار بہوت خان تکسی در آنوقت حاکم علاقہ چھل بود خدمات لائقہ شہزادہ ممدوح بجا آوردہ اورا خوشنود و راضی کردہ بود ۔ ذکر آمدنش درعلاقہ تکسی در کتاب سیرالمتاخرین فارسی کہ درعہد شاہ عالم بادشاہ دھلی نوشتہ شدہ مفصلاً مذکورست " (۲۰)

تاریخ اور بالخصوص تاریخ ادبیات سے دلچسپی رکھنے والے قارئین کے لئے زیب کا یہ انداز تعارف یقیناً قابل ستائش ہوگا اور خاص طور پر پاورقی کی عبارات جو ہمیں زیب کی بیدار مغزی کی بھی قائل کر دیتی ہیں ۔

خزینۃ الاشعار میں زیب نے اپنے اسی دلچسپ اور معلومات افزا انداز میں فارسی کے ایک سو پندرہ (۱۱۵) اہم اور قابل ذکر شعراء کے کلام پر تخمیس و تضمین کی ہے ۔ ان تضامین سے لطف اندوز ہونے سے پہلے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ مذکورہ شعراء کی ایک

فہرست زیب کی جانب سے فراہم کردہ ان شعراء کی تاریخ حای ولادت و وفات کے ساتھ یہاں مندرج کر دی جائے تاکہ ادبیات فارسی سے دلچسپی رکھنے والے قارئین اور علی الخصوص ادب کے طلباء کے لئے استفادہ اور رہنمائی کا باعث بن سکے ۔ یہ فہرست الفبائی اصولوں پر ترتیب دی جا رہی ہے:

فہرست شعراء کہ زیب مگسی روی کلامش تخمیس نمودہ است

۱ ۔ احمد جام ژندہ پیل	المتولد ۴۴۱ھ والمتوفی ۵۳۶ھ
۲ ۔ احمد علی مستنگی	المتوفی ۱۳۱۳ھ عمر ۴۹ سال
۳ ۔ اسیر امیٹھوی	المتوفی ۱۲۹۹ھ مدت عمر شریفش ۸۴ سال
۴ ۔ اسیر شہرستانی میرزا جلال	المتوفی ۱۰۴۹ھ
۵ ۔ امیر خسرو دھلوی	المتولد ۶۵۱ھ والمتوفی ۷۲۵ھ
۶ ۔ انوری ابیوردی خاوری	المتوفی ۵۹۲ھ
۷ ۔ اوحدی نظامی سجادہ نشین چاچڑہ شریف	المتوفی ۱۲۸۸ھ
۸ ۔ بابا فغانی شیرازی	المتوفی ۹۲۵ھ
۹ ۔ بدخشی لاھوری مرشد شہزادہ داراشکوہ	المتوفی ۱۰۶۹ھ
۱۰ ۔ بدر چاچ	المتوفی ۷۳۵ھ
۱۱ ۔ بو علی قلندر پانی پتی	المتوفی ۷۲۴ھ
۱۲ ۔ بہاؤ الدین ذکریا ملتانی	المتولد ۵۶۶ھ والمتوفی ۶۶۱ھ
۱۳ ۔ بیدل عظیم آبادی ثم الدھلوی	المتوفی ۱۱۳۳ھ
۱۴ ۔ بیرم خان ترکمان	سال وفاتش ۹۶۸ھ
۱۵ ۔ تاثیر یزدی	المتوفی ۱۲۳۵ھ
۱۶ ۔ تراب قلندری گوالیاری	المتولد ۱۱۸۱ھ والمتوفی ۱۲۷۵ھ

۱۷ ـ جاجرمی اصفهانی	تاآخر صدی هفتم در قید حیات بود
۱۸ ـ جلیل واسطی	المتولد ۱۰۷۱ھ والمتوفی ۱۱۳۸ھ
۱۹ ـ جمال الدین جمن چشتی	المتوفی ۹۰۴ھ
۲۰ ـ جمال الدین عرفی	المتوفی ۹۹۹ھ عمر شریفش ۳۶ سال
۲۱ ـ حافظ شیرازی	المتوفی ۷۹۱ھ
۲۲ ـ حسن سجزی	المتوفی ۷۳۶ھ
۲۳ ـ حکیم رکنای کاشی	المتوفی ۱۰۶۶ھ
۲۴ ـ حکیم سنائی غزنوی	المتوفی ۵۵۹ھ عمر شریفش ۶۲ سال
۲۵ ـ حکیم شفای اصفهانی	المتوفی ۱۰۳۷ھ
۲۶ ـ حکیم عنصری بلخی	المتوفی ۴۳۱ھ
۲۷ ـ خاقانی	المتوفی ۵۹۶ھ
۲۸ ـ خان خانان عبدالرحیم خان	المتوفی ۱۰۳۵ھ عمر شریفش ۷۲ سال
۲۹ ـ خلیل سلطان بن میران شاه ابن تیمور	المتوفی ۸۱۳ھ
۳۰ ـ خلیفه سعود بک از خلفائے نامدار نظام الدین اولیا دهلوی بود	
۳۱ ـ خواجو کرمانی	المتوفی ۷۵۳ھ
۳۲ ـ خواجه غلام فرید	المتولد ۱۲۶۱ھ والمتوفی ۱۳۱۹ھ
۳۳ ـ خواجه قطب الدین بختیار کاکی	المتولد ۵۸۴ھ والمتوفی ۶۳۳ھ
۳۴ ـ خواجه معین الدین اجمیری	المتولد ۵۳۷ھ والمتوفی ۶۳۳ھ
۳۵ ـ داتا گنج بخش علی هجویری	المتوفی ۴۶۴ھ
۳۶ ـ داراشکوه متخلص به قادری	المتوفی ۱۰۶۹ھ عمر شریفش ۴۵ سال
۳۷ ـ رنجوری الهندی	شاعر قرن دوازدهم

۳۸ ۔ رودکی سمرقندی	المتوفی ۳۴۳ھ
۳۹ ۔ سعدی شیرازی	المتوفی بین ۶۹۱، ۹۵۔ ھ
۴۰ ۔ سلمان ساوجی	المتوفی ۷۷۸ھ
۴۱ ۔ سلیم طہرانی	المتوفی ۱۰۵۷ھ
۴۲ ۔ سلطان محمود غزنوی	المتوفی ۴۲۱ھ
۴۳ ۔ سنجر کاشانی	المتوفی ۱۰۲۱ھ
۴۴ ۔ سید انشاء	المتوفی ۱۲۳۳ھ
۴۵ ۔ سید علی ہمدانی	المتولد ۷۱۴ھ والمتوفی ۷۸۶ھ
۴۶ ۔ سید محمد بن جعفر المکی	المتوفی ۸۹۱ھ
۴۷ ۔ سید میرجان محمد سندی للوہروی	المتوفی ۱۱۹۷ھ
۴۸ ۔ شاہ شجاع الملک ابن تیمور شاہ ابن احمد شاہ درانی	المتوفی ۱۸۴۱ء مطابق ۱۲۵۷ھ
۴۹ ۔ شاہنور بن محمد نیشابوری	المتوفی ۶۰۰ھ
۵۰ ۔ شبلی نعمانی	المتولد ۱۲۷۴ھ والمتوفی ۱۳۳۲ھ
۵۱ ۔ شریف تبریزی	المتوفی ۹۵۶ھ
۵۲ ۔ شمس تبریزی	المتوفی ۶۴۵ھ
۵۳ ۔ شہرت شیرازی	المتوفی ۱۱۴۹ھ
۵۴ ۔ شہیدی قمی بیجاپوری	المتوفی ۹۳۵ھ
۵۵ ۔ شیخ جلال آذری	المتوفی ۸۶۶ھ
۵۶ ۔ شیخ عبدالقادر جیلانی	المتوفی ۵۶۱ھ عمر شریف ۹۱ سال
۵۷ ۔ شیخ نصیر الدین محقق طوسی	المتولد ۵۹۷ھ والمتوفی ۶۷۲ھ
۵۸ ۔ شیرین مغربی تبریزی	المتوفی ۸۰۹ھ عمر شریف ۶۰ سال
۵۹ ۔ صائب تبریزی	المتوفی ۱۰۸۰ھ

۶۰ - صدرالدین آزردہ	المتوفی ۱۲۸۵ھ عمر شریفش ۸۱ سال
۶۱ - طالب آملی	المتوفی ۱۰۴۰ھ
۶۲ - ظہیرالدین بابر بادشاہ	المتوفی ۹۳۶ھ عمر شریفش ۵۰ سال
۶۳ - ظہیر فاریابی	المتوفی ۵۹۸ھ
۶۴ - عشرتی اصفہانی	معاصر شاہجہان بادشاہ دارائے ھند
۶۵ - علی حزین اصفہانی بنارسی	المتوفی ۱۱۸۰ھ
۶۶ - غالب دھلوی	المتولد ۱۲۱۲ھ والمتوفی ۱۲۸۵ھ
۶۷ - غلام امام شہید امیٹھوی	شاعر سیزدھم ہجری
۶۸ - غلام حسن ملتانی	المتوفی ۱۲۶۵ھ
۶۹ - غلام علی آزاد حسینی بلگرامی	المتولد ۱۱۱۹ھ والمتوفی ۱۲۰۰ھ
۷۰ - غلام فرید گنج شکر	المتوفی ۶۷۰ھ عمر شریفش ۹۳ سال
۷۱ - غلام محی الدین پنجابی قادری	شاعر صدی (قرن) سیزدھم ھجری
۷۲ - فتح علی شاہ قاچار المتخلص بہ خاقان - شاہ ایران	المتوفی ۱۲۵۰ھ
۷۳ - فخرالدین رازی	المتولد ۵۴۴ھ والمتوفی ۶۰۶ھ
۷۴ - فخرالدین عراقی	المتوفی ۶۸۸ھ
۷۵ - فردوسی طوسی	المتولد ۳۲۸ھ والمتوفی ۴۱۵ھ
۷۶ - فیض ناگوری اکبرآبادی	المتوفی ۱۰۰۴ھ
۷۷ - قادری کرمانی لاھوری تخلص عزتی	المتوفی ۱۰۲۴ھ
۷۸ - قاضی نجم الدین ثاقب کاکوروی	المتوفی ۱۳۲۹ھ عمر شریفش ۷۳ سال
۷۹ - قہستانی نعمت اللہ تخلص سید	المتوفی ۸۳۴ھ
۸۰ - کاتبی نیشاپوری	المتوفی ۸۳۹ھ
۸۱ - کلیم ھمدانی	المتوفی ۱۰۶۱ھ

۸۲ ۔ لعل شہباز قلندر	المتوفی ۷۲۴ھ
۸۳ ۔ محتشم کاشی	المتوفی ۱۰۰۰ھ
۸۴ ۔ محدث دھلوی	المتولد ۹۵۸ھ والمتوفی ۱۰۵۲ھ
۸۵ ۔ محمد اسحٰق شوکت بخاری	المتوفی ۱۱۱۱ھ
۸۶ ۔ مرزا رفیع سودا	المتوفی ۱۱۹۵ھ
۸۷ ۔ مرزا شانو تکلو قزوینی	المتوفی ۱۰۲۳ھ
مرزا طغرای مشہدی	شاعر قرن یازدھم ہجری
۸۹ ۔ مرزا کوچک شیرازی	المتوفی ۱۲۶۲ھ
۹۰ ۔ مرزا محمد حسین قتیل فرید آبادی	المتوفی ۱۲۳۷ھ
۹ ۔ معزی نیشابوری	المتوفی ۵۴۲ھ
۹۱ ۔ معلوم تبریزی	شاعر قرن یازدھم ہجری
۹۲ ۔ مظہر جان جانان	المتولد ۱۱۱۱ھ والمتوفی ۱۱۹۵ھ
۹۴ ۔ ملا حیرتی	المتوفی ۹۶۱ھ
۹ ۔ ملا طاہر غنی کشمیری	المتوفی ۱۰۷۹ھ
۹ ۔ ملا محمد جان قدسی	المتوفی ۱۰۵۶ھ
۹۰ ۔ مولانا عبدالرحمٰن جامی	المتوفی ۸۹۸ھ عمر سریفش ۸۱ سال
۹ ۔ مولانا محمد علی مکھڈوی تخلص بہ مولوی	المتوفی ۱۲۵۳ھ
۹ ۔ مولانا نور الدین ظہوری ترشیزی	المتوفی ۱۰۲۵ھ
۱۰ ۔ میر قاسم انوار تبریزی	المتوفی ۸۳۷ھ
۱۰ ۔ ناصر علی سرھندی	المتوفی ۱۱۰۸ھ عمر شریفش ۹۰ سال
۱۰ ۔ ناطق مکرانی	المتوفی ۱۲۹۴ھ
۱۰۱ ۔ نشاط اصفہانی	شاعر قرن سیزدھم ہجری

۱۰۴ - نصیر الدین چشتی چراغ دھلوی	المتوفی ۷۵۷ھ عمر شریفش ۶۵ سال
۱۰۵ - نظام الدین اولیاء	المتوفی ۷۲۵ھ عمر شریفش ۹۱ سال
۱۰۶ - نظامی گنجوی	المتوفی ۶۰۶ھ
۱۰۷ - نظیری	المتوفی ۱۰۲۱ھ
۱۰۸ - نعمت خان عالی	المتوفی ۱۱۱۹ھ
۱۰۹ - نواب صدیق حسن متخلص بہ نواب	المتولد ۱۲۴۸ھ والمتوفی ۱۳۰۷ھ
۱۱۰ - نورالدین جہانگیر بادشاہ	المتولد ۹۷۷ھ والمتوفی ۱۰۳۷ھ
۱۱۱ - نیاز احمد چشتی بریلوی	المتولد ۱۱۷۳ والمتوفی ۱۲۵۰ھ
۱۱۲ - واقف بٹالوی	المتوفی ۱۱۹۵ھ
۱۱۳ - والہ داغستانی	المتوفی ۱۱۲۸ھ
۱۱۴ - ھلالی استرآبادی	المتوفی ۹۳۶ھ
۱۱۵ - ھمایوں پادشاہ	المتوفی ۹۶۳ھ عمر شریفش ۴۹ سال

اشعار کی طرح شعراء کا انتخاب بھی انتخاب کنندہ کی بلندی فکر، ذوق سلیم او وسعت نظر کی دلیل ہوتا ہے اور ساتھ ہی ساتھ اس کے میلان طبع اور اس کی نفسیات کا گواہی بھی۔ اس پس منظر میں خزینۃ الاشعار کی فہرست شعراء کے حوالے سے دیکھا جائے تو زیب کی توجہ اور دلچسپی کا دائرہ مندرجہ ذیل طبقات شعراء کا احاطہ کرتا نظر آتا ہے۔

۱ - صوفیاء و عرفا

۲ - اکابرین شعر فارسی

۳ - پادشاہان و سلاطین و ملوک

زیب خود صوفی منش تھے اور طریقت میں خواجہ غلام فرید سجادہ نشین چاچڑان شریف سے بیعت تھے (۲۱)۔ یہی تعلق خاطر زیب کو عرفان و سلوک کی منزلوں کی جانب گامزن کرتا ہے۔ صوفیاء و عرفا کی معیت میں زیب وحدت الوجود، شہود و حضور دوست میں باریابی کے مرحلے طے کرتا ہے، مقام ارنی سے فنافی العشق کے درجات تک پہنچنے کا تمنائی

ہوتا ہے ، تصنع کیشی ، سبحہ و زنار نمائی اور خرقہ۔ سالوس سے بریت کا اظہار کرتا ہے اور دار عشق پر مستانہ وار رقص کرتا ہے ۔ اس عالم میں وہ ایک صوفی سرشار ، ایک صاحب دل ایک غرق دریائے عرفان اور ایک شیدائے وارفتہ نظر آتا ہے ، جو عالم جذب میں لقائے یار کے آگے دنیا و مافیہا کو ہیچ سمجھتا ہے ۔

بیاد گردش آن چشم مست یار می رقصم   بعشق ابرویش برتیغ جوهردار می رقصم
بمستی بی خطر از طعنہ اغیار می رقصم   زعشق دوست ہر ساعت درون نار می رقصم
گہی برخاک می غلطم گہی برخار می رقصم (۲۲)

عشاق را برای محبت گزیده اند   دل را برای درد سزاوار دیده اند
منصور سان بہ تختہ دارم کشیده اند   دست طلب بہ تیغ رضایم بریده اند
از دخل و خرج اندک و بسیار فارغم (۲۳)

خارہا درپا خلد درعرصہ گلزار عشق   صدق ابراهیم باید درمیان نار عشق
همت منصور شاید برفراز دار عشق   دین و دنیا ہر دو باید باخت دربازار عشق
مردم کم مایہ را خود باچنین سودا چہ کار (۲۴)

کار زار عشق میں ثابت قدمی ، شراب معرفت کے ذریعہ ہی حاصل ہو سکتی ہے اور ظاہر ہے کہ یہ منزل عرفان صورت پرستی کی نہیں بلکہ معنویت اور حقیقت کی منزل ہے ، جہاں شاہد مجاز کا چہرہ دھندلا جاتا ہے ۔

قائم میدان عشقم گربلندم یا کہ پست   هستم از جام شراب معرفت ای زیب مست
عاشق معنی پرستم نیستم صورت پرست   ہان نہ پنداری کہ سلمان را نظر بر شاہدست
مست جام عشق را با شاہد رعنا چہ کار (۲۵)

عاشق ز فکر درهم و دنیار فارغست   ادهم ز شوق جبہ و دستار فارغست
یوسف ز اشتیاق خریدار فارغست   حیران خود شده ز نمودار فارغست
درکار اوفتاده ز گفتار فارغست (۲۶)

یہ عشق بلا خیز جب اپنے پورے قد کے ساتھ کھڑا ہوتا ہے، تو جبہ و دستار کا محتاج نہیں رہتا اور نہ ہی رسمی قیود کو درخوراعتنا سمجھتا ہے اور زیب اس صورت حال کو پوری فنکاری اور التزام کے ساتھ یوں توسیع بخشتا ہے:

کفر من فاش است دروی حاجت گفتار نیست   خواہش اسلام در دل ہرگز ای دیندار نیست
پختہ الحادم غم از تشنیع و طعن و عار نیست   کافر عشقم مسلمانی مرا درکار نیست
ہر رگ من تار گشتہ حاجت زنار نیست

رشتہ عمر ابد دان حلقہ زنار عشق   افضل از آب حیات خضر دانی نار عشق
زندگی راکن فدای تیغ جوہردار عشق   شاد باش ای دل کے فردا برسربازار عشق
وعدہ قتلست گرچہ وعدہ، دیدار نیست (۲۷)

اکابرین شعر فارسی کے تحت زیب کے حسن انتخاب کا اندازہ گزشتہ صفحات پر دی گئی فہرست سے لگایا جا سکتا ہے۔ فارسی شاعری اور بالخصوص شعرای محولہ کا نشاطیہ رنگ، زندگی، اس کی توانائی، اس کی عیش سامانی، اس کی راحت رسانی، تازگی، طروات، حرارت، جلوت و خلوت، مے و مینا، گل و بلبل، فراق و وصال، رمز و اشارت، سرفروشی و خود فراموشی، بے خودی و خودآگاہی، حسن کا کبر و غرور اور عشق کا لہجہ مخمور، غرض کیف و نشاط کے جتنے آئینے اور جتنے عناصران آئینوں میں جلوہ افروز ہیں، زیب نہ صرف ان سب کو صیقل کرتا ہے بلکہ انہیں تازہ اور دلفریب نقش و نگار سے مزین کرتا نظر آتا ہے۔ تضمین نگاری میں کسی موضوع یا مضمون کو اس کے درجہ کمال تک پہنچا دینا ہی اصل کمال ہے اور زیب بلاشبہ اس باب میں ممتاز مقام پر فائز ہے۔ اس سلسلے کی چند مثالیں ملاحظہ ہوں

نگاری فرحت افزای دل آرای و دلداری   عجب محبوب و معشوقی بملک حسن سرداری
برقص خوب رفتاری بگفتن شہد گفتاری   من ، بانان بجان و دل فرو بستیم بازاری
کہ جانان دل بمن دادست من جان دادہ جانان را (۲۸

برشک لب بتی میخوار جوش ازمل برانگیزد بگیسو ناله و فریاد از سنبل برانگیرد
بجلوه موج خون محبوب من از گل برانگیزد اگر در باغ بخزامد دو صد غل غل برانگیرد
چه غلغل غلغل بلبل چه بلبل بلبل شیدا (۲۹)

بی عاشقی و مستی دانم نه دگر کاری گر بوسه نمی بخشی دشنام بده باری
هر چند مرا در دل از دست توشد خاری از همچو تو دلداری دل بر نه کنم آری
گرتاب کشم باری زان زلف بتاب اولیٰ (۳۰)

خود بر رقیب رفت و ریارا بہانہ ساخت دل بارقیب بست و وفا را بہانہ ساخت
نوشید می و برد شتا را بہانہ ساخت مارا بغمزه کشت و قضا را بہانہ ساخت
خود سوی ما نه دید و حیارا بہانہ ساخت

ما ایم دردمند و امید شفاست کم از درد ما دریغ بدلدار نیست غم
نزدیک مانیاید و باغیر ہمقدم دستی بدوش غیر نہاد از ره کرم
ما رانچو دیدا لغزش پا را بہانہ ساخت (۳۱)

یہاں زیب ہر دم مئے دو سالہ و محبوب چہار دہ سالہ کا تمنائی اور قدم قدم پر بہ ہرگامی کہ بردارد از و پای زمن چیثمی کا خواست گار نظر آتا ہے ۔

شاه بتان آمد ببین گردش بتان از ہرطرف ساقی بگلش آمده ساغر روان از ہرطرف
شمعیست گرد جلوه‌اش پروانگان از ہرطرف دی میگذشت و سوی او دلہا کشان از ہرطرف
صد عاشق گم کرده دل سویش روان از ہرطرف

دارم نگار نازنین نازک کمر ناز آفرین گردی اگر روی زمین خوبی نیابی این چنین
جولان کنان آن مہ جبین میرفت چون فغفور چین گلگون نازش زیر زین غمزه بلایی دلکمین
میرد زان پیکان کین پیر و جوان از ہرطرف (۳۲)

تغزل اور نشاط کے اسی ملے جلے بہاریہ انداز میں امیر خسرو کی ایک غزل پر زیب کا

یہ مخمس بھی ملاحظہ ہو ·

خو بان عالم یک طرف حسنت نگارا یک طرف   رونت بگلشن یک طرف شاداب گا یک طرف
چشمت بعشوہ یک طرف ترکان دنیا یک طرف   دی مست می رفتی بتا رو کردہ ازما یک طرف
افکندہ کا کل یک طرف زلف چلیپا یک طرف (۳۳)

زیب کی قادر الکلامی اور فن شعر پر اس کی غیر معمولی گرفت اس بات سے بھی ظاہر ہوتی ہے کہ وہ جب محفل عشق میں وارد ہوتا ہے تو اک مشتاق محبوب ، سرشار ، طلب گار وصال اور دیوانہ و مخمور نظر آتا ہے ، جب حلقۂ عرفاء میں بیٹھتا ہے تو غرق عرفان ، مشتاق تجلی فنافی الحبیب اور رقاص سرمست سوی دار دکھائی دیتا ہے اور جب قصور سلاطین کا رخ کرتا ہے اور بزم فرمانروایان میں رونق افروز ہوتا ہے ، تو وہاں بھی اپنے ذوق سلیم ، مذاق متین اور جوہر ہمت کو برقرار رکھتا ہے ۔ چنانچہ اس نے تضمین و تخمیس کے لئے صف سلاطین سے جن شعراء کا انتخاب کیا ہے ، ان میں سے بیشتر اپنی علم پروری ، علماء و شعراء کی سرپرستی اور جود و سخا کے علاوہ ناوک عشق کے شکار بھی نظر آتے ہیں ، مثلاً

محمود غزنوی کہ ھزاران غلام داشت
عشقش چنان گرفت غلام غلام شد

یا ظہیر الدین بابر یا نور الدین جہانگیر کہ عادل و فیاض و حسن پسند و عاشق مزاج و معتقد فقرا و قدردان شعراء بود بالملکہ نورجہان بیگم منکوحہ شرعیہ خویش تا مدت الحیات تعشق داشت (۳۴) ۔

پادشاہان و سلاطین کے انتخاب میں شعر اور خوش مذاقی کے علاوہ عشق مجازی بھی قدر مشترک نظر آتا ہے اور اس قدر کا خود زیب کی شاعری سے بھی گہرا تعلق ہے ، اکابرین شعر فارسی میں بھی اس کا بخوبی اندازہ ہوتا ہے ، تاہم " زیب نامہ " المعروف بہ " پنج گلدستہ زیب " میں ترکیب بند کے یہ اشعار ہماری بات کی تصدیق کرتے نظر آتے ہیں :

هست معشوق عاشق دیگری داغ بالای داغ زان دارم
عجز باھسران و ماتحتان همه بہر امید جان دارم
خوش تر آن دم کہ خون روان باشد
قاتل من امید جان باشد (۳۰)

سلطان محمود غزنوی کی ایک غزل پر زیب کی یہ تخمیس اس کی مزاج شناسی ، ہم آہنگی اور متعلقہ شاعر کے رنگ میں رنگ جانے کی عجیب و غریب صلاحیت کو مزید اجاگر کرتی ہے ۔

دیدم بتا نہ چون تو بتی شکرین کلام باشد نہ آھوی ختنی چون تو خوش خرام
چین راکنم نثار بران موی مشک فام خالی تو دانہ دانہ و زلف تو دام دام
مرغیکہ دانہ دید گرفتار دام شد

اے زیب ہر کہ رایتی از عشق برفراشت تاج وقار خویش بخاک زمین گذاشت
پرویز داشت عجز بشیرین پگاہ و چاشت محمود غزنوی کہ ہزاران غلام داشت
عشقش چنان گرفت غلام غلام شد (۳۶)

فتح علیشاہ قاچار دارای دولت ایران تخلص خاقان کی ایک غزل پر زیب کی یہ تخمیس دیکھیے۔

خوبان سپاہ تو پادشہ خوبان چو اختر تو قمر خوبی و محبوبی بتا باللہ تا حد بشر
دانم کہ ما ھی این چنین جائی نگردد جلوہ گر مانند تو یوسف رخی پیدا نخواھد شد دگر
بسیار با جوھر دوان گشتیم در بازار ھا (۳۷)

زیب کی وسعت نظر اور وسعت مطالعہ اس باب میں بھی اپنے وجود کو برقرار رکھتی ہے ، ایران و توران ، شبہ قارہ ، تاماوراالنہر اس کی تیز نظریں ہر جگہ جوھر قابل کو تلاش کر لیتی ہیں ، شاہ شجاع الملک ابن تیمور شاہ ابن احمد شاہ درانی فرمانروائے افغانستان کی ایک غزل پر یہ تخمیس ملاحظہ ہو :

عشق سلطانست کو عاجز کند فغفور را　　　افگند پیش ایاز آن سرور مشهور را
بہر شیرین عرض خسرو میکند شاپور را　　　ساقیا سرشار ساز از بادہ این مخمور را
از وصال خویش خرم کن من مہجور را

ایکہ تو افزون تری از مہر باحسن چنین　　　زیب سان کس نیست در عشق تو مفتون و حزین
سینہ شد آتشکدہ تا شد غم تو دل نشین　　　میکشد از دل شجاع الملک آہ آتشین
رشک می آید ز سوز سینہ او طور را (۳۸)

خزینۃ الاشعار میں زیب نے تین سو ادبی شہپاروں پر تخمیس کی ہے اور جیسا کہ اساتذہ متذکرہ بالا کے حوالے سے سمجھا جا سکتا ہے ، یہ غزلیات سبک عراقی ، سبکْ خراسانی اور سبک ہندی ، تینوں اسباک کی نمائندہ شاعری پر مشتمل ہیں ، اس صورت میں اس بات کا اندازہ لگانا خاصا مشکل ہو جاتا ہے کہ ہمارے شاعر کا تعلق کس قبیل سبک سے ہے ، اقبال کی فارسی شاعری کے بارے میں بھی ایک مدت تک اسی قسم کے مباحث ہوتے رہے اور بالآخر اسے اقبال کا اپنا مخصوص سبک قرار دیا گیا (۳۹) ۔

اس مثال کی روشنی میں اگر یہ کہا جائے تو بے جا نہ ہو گا کہ زیب تکمی فارسی شاعری میں اپنے سبک خاص کا خود موجد ہے اور اگر اس طرز یا اسلوب کو کوئی نام دینا بھی ضروری ہے ، تو سبک زیبا سے بہتر شاعرانہ اور معنیٰ خیز نام کیا ہو سکتا ہے ۔

خزینۃ الاشعار ۱۳۵۰ ھ مطابق ۱۹۳۲ ء میں اختتام کو پہنچتا ہے ، زیب نے اس کی تاریخ یوں کہی ہے ۔

نام نامی خزینۃ الاشعار جملہ ابیات گوہر شہوار
سال ہجری عیان ز دورہ ماہ الف و سہ صد فزون بر آن پنجاہ
ماہ ذیقعد روز آدینہ پر شد این گنجوار گنجینہ (۴۰)

خزینۃ الاشعار کی تاریخ سال عیسوی کو زیب نے یوں مرقوم کیا ہے :

چون شد این گلزار جان پرور تمام　　　آنکہ بر تکمیل او بودست عزم

بہر سالش فکر کردم ناگہان   بلبل دل گفت باغ فخر بزم (۴۱)
(۱۹۳۲ عیسوی)

بلوچستان میں فارسی شاعری کے اس نابغہ روزگار اور بے مثال تخمیس و تضمین نگار نے ۱۹۵۳ میں داعی اجل کو لبیک کہا اور اپنے آبائی شہر جھل مگسی میں آسودہ خاک ہوا (۴۲)۔

زیب کے فارسی کلام اور بالخصوص اس کی تضمین نگاری کی روشنی میں اس کے فکر و فن اور اس کے علمی رتبے کو صحیح درک کرنا ایک مستقل تحقیقی مقالہ کا متقاضی ہے نیز زیب کے اردو، سندھی، پنجابی کلام کا مطالعہ بھی اس اعتبار سے خاصا دلچسپ اور معلومات افزا ثابت ہو سکتا ہے کہ اس کے حوالے سے ہم انیسویں صدی کے اختتام سے بیسویں صدی کے نصف تک بلوچستان کے ایک ایسے اہم شاعر کی نفسیات کا جائزہ لے سکتے ہیں، جو شاعر ہونے کے علاوہ بھی بہت کچھ تھا، عالم، سیاستدان، قبائلی سردار، نواب اور فرمانروا، اس مضمون کو زیب کی اس تضمین پر ختم کرتے ہیں، جو اس نے شیخ فخر الدین عراقی کی غزل پر تخمیس کی ہے

بہ دیار نظم زیبا توئی برہمہ سر آمد   چہ نظیر تو بعالم بظہور کمتر آمد
نہ پرید کس بہ اوجت کہ بسی بسر در آمد   در دیر سیزدم سر زدرون ندا بر آمد
کہ بیا بیا عراقی تو زخاصگان مائی (۴۳)

اشاریہ

۱۔ لغت نامہ دھخدا، ص: ۴۱۷
۲۔ کلیات سعدی (گلستان)، ص: ۳۷
۳۔ جرنل۔ خدابخش لائبریری، ص: ۸، ۷، ۶
۴۔ لغت نامہ دھخدا، ص. ۴۸۶

۵ ـ برہان قاطع ، ص ۵۳۵

۶ ـ زیب نامہ (شجرہ)

۷ ـ خزینۃ الاشعار ، ص ۱۱۵

۸ ـ ایضاً = =

۹ ـ صریر بولان ، ص ۹۳ ، ۹۱

۱۰ ـ زیب نامہ (شجرہ)

۱۱ ـ زیب نامہ (مقدمہ) ، ص ۱۱

۱۲ ـ صریر بولان ، ص ۹۱

۱۳ ـ ایضاً = =

۱۴ ـ پنج گلدستہ

۱۵ ـ خزینۃ الاشعار ، ص ۳۵۰

۱۶ ـ زیب نامہ (مقدمہ) ، ص ۱۳

۱۷ ـ بلوچستان میں فارسی شاعری ، ص ۲۵۳

۱۸ ـ خزینۃ الاشعار ، ص ۶۱

۱۹ ـ ایضاً ، ص : ۱۱۵

۲۰ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۱۱۵

۲۱ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۲۸۸

۲۲ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۲۳۵ ، تخمیس بر غزل لعل شہباز قلندر

۲۳ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۲۶۳ ، تخمیس بر غزل میر جان محمد لوہروی

۲۴ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۱۴۰ ، تخمیس بر غزل مولانا سلمان ساوجی

۲۵ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۱۴۱ ، تخمیس بر غزل مولانا سلمان ساوجی

۲۶ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص ۷۸ ، تخمیس بر غزل میر جان محمد لوہروی

۲۷ ـ ایضاً ، (پاورقی) ، ص : ۶۸ ـ ۶۷ ، تخمیس بر غزل امیر خسرو دہلوی

۲۸ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص. ۶۸ ـ ۶۷، تخمیس بر غزل حکیم رودکی سمرقندی
۲۹ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص: ۲۹، تخمیس بر غزل مولانا نظامی گنجوی
۳۰ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص: ۳۶، تخمیس بر غزل خواجہ حافظ شیرازی
۳۱ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص ۷۰، تخمیس بر غزل مرزا محمد حسین قتیل
۳۲ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص. ۲۰۶، تخمیس بر غزل امیر خسرو دھلوی
۳۳ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص. ۲۰۹
۳۴ ـ ایضاً، (پاورقی)، ص ۱۰۶
۳۵ ـ پنج گلدستہ، ص ۱۰۶
۳۶ ـ خزینۃ الاشعار، ص ۱۴۲
۳۷ ـ ایضاً، ص. ۱۴۰
۳۸ ـ ایضاً، ص ۹، ۸
۳۹ ـ اقبال ایرانیوں کی نظر میں، ص ۱۳۴
۴۰ ـ خزینۃ الاشعار، ص ۳۴۶
۴۱ ـ ایضاً، ص ۳۴۶
۴۲ ـ زیب نامہ (مقدمہ) ص بیست ونہ
۴۳ ـ خزینۃ الاشعار، ص. ۳۱۸

کتب حوالہ

۱ ـ اقبال ایرانیوں کی نظر میں، خواجہ عبدالحمید عرفانی (مقالہ : اقبال اور ڈاکٹر حسن خطیبی) اقبال اکادمی، کراچی، اپریل ۱۹۵۷ء

۲ ـ برھان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی برھان، اھتمام دکتر محمد معین، جلد اول، موسسہ انتشارات کبیر تہران ـ چاپ پنجم، ۱۳۶۲

۳ ـ بلوچستان میں فارسی شاعری ، ڈاکٹر محمد انعام الحق کوثر ـ بلوچی اکیڈمی کوئٹہ ، ۱۹۶۸ ۔
۴ ـ پنج گلدستہ زیب ـ سردار میر گل محمد خان تمندار مگسی زیب ، بااول ، مطبع : منشی نول کشور لکھنؤ ، ۱۹۳۱ ۔
۵ ـ جرنل خدا بخش لائبریری ، (مقالہ : فارسی اور ہندوستان از ڈاکٹر نذیر احمد) ، پہلا شمارہ پٹنہ ، ۱۹۷۷ ۔
۶ ـ خزینۃ الاشعار ـ سردار میر گل محمد خان زیب مگسی ، بار اول ـ مطبع : منشی نول کشور لکھنؤ ، ۱۹۳۶ ۔
۷ ـ زیب نامہ ، نواب میر گل محمد خان زیب مگسی ، انجمن فارسی بلوچستان کوئٹہ ، ۱۹۹۵ ۔
۸ ـ صریر بولان ، (مقالہ یوسف عزیز مگسی از ڈاکٹر انعام الحق کوثر) ، انجمن فارسی بلوچستان ـ کوئٹہ ، شمارہ ۲ ، جلد ۱ ، بہار ۱۹۹۵ ۔
۹ ـ کلیات سعدی ، از روی نسخہ محمد علی فروغی ، طبع سوم ، کتابفروشی موسیٰ علمی ـ مطبع ایدا ـ تاریخ طباعت درج نہیں ـ
۱۰ ـ لغت نامہ دھخدا ، علامہ علی اکبر دھخدا ، جلد ۱۳ ، شمارہ مسلسل ۲۸ ، طبع سیروس تہران ، آذرماہ ۱۳۳۵ ہجری شمسی نیز جلد ۱۴ ، ۱۵ ، شمارہ مسلسل ۱۰۲ ، مطبع دانشگاہ تہران آذر ماہ ۱۳۴۳ ہجری شمسی

ooo
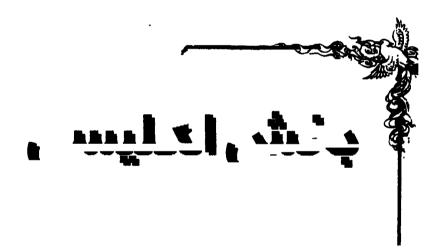
آنچه در «بخش انگلیسی» می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

referred to some of the Iranians who have written something abo
Pakistan or her poets or writers, particularly A.A. Khamene'i's bo
on the Freedom Movement of the Indian Muslims published in 19
and his lecture on Iqbal. The writer has also mentioned a fe
references made by some other Iranians to Iqbal and some oth
personalities of Pakistan.

A RESEARCH ON THE LIFE AND PERSONALITY OF HAZRAT OWA QARANI by M. Munir Alam. This article forms part of the Introucti
to the ***Tazkera Bughra Khani*** by the same author , being published
the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies,Islamabad. It i
well-documeted article for which the author has consulted a lar
number of books, list of which is given at the end of the aricle.

A SURVEY OF THE STUDY OF IQBAL IN IRAN. In this article
Murtaza Musavi has dealt with the Iranian scholars who have writt
some books or articles or have delivered lectures or speeches
Iqbal . They include S.M. Ali Da'iul Islam, Prof. Mujtaba Minavi, I
M. Taqi Moqtaderi, Gholam Reza Sa'idi, Ahmad Soroush, Ahm
Aram, Dr. Amir Hasan Aryanpour, Fakhruddin Hejazi, A.A. S.
Khamene'i, S.M.Ali Saghir , Dr. A. Ahmad Sirjandi, Dr. Ghol
Hosein Salehi; Dr. Fazlollah Reza, Dr. M.Ali Islami Nadoshan, I
Ali Shariati, Dr . Shahindokht Moqaddam Safyari, Dr. M.Hoss
Tasbihi, Bahar, Sarmad, and a host of others.

Dr. Ali Raza Na

of the diction of Nima Yushij, a prominent and well-known contemporary poet of Persian, and a pioneer of modern Persian poetry. The writer has also given some illustrations from the works of the poet.

INTRODUCTION OF SOME DISSERATIONS. In this section the Danish intends to introduce some of the disserations submitted by the students of M.A. and Doctorate in Persian of various universities of Pakistan. Danish has appealed to the authorities of all the universities of Pakistan and students of M.A. and Ph.D. in Persian to submit copies of their disserations for a brief introduction in this section. Presently three monographs of M.A. Persian students of the NIML , Islamabad have been briefly introduced herc. The first one is entitled :Research and Study of the Poets and Poetry of 12th Century by Rozina Rashid, prepared and submitted under the guidance of Dr . Tahira Akram in 1997. The writer has criticized some aspects of the so-called Indian Style of Persian poetry and eulogized the contribution of the movement of Renaissance ***(Bazgasht)*** as a reaction to the decadence of Persian poety due to the negative elements of the Indian style. The second one is Sultan Bahu's ***Muhabbat al - Asrar***, edited by Ejaz Ahmad under the guidance of Dr. Kulsum Sayyid, pp.119, in 1997. The third monograph is ***She'r-e-Karegari dar Adabiyyat -e- Farsi*** (The Poetry on Workers in Persian) by Nayyar Askari, under the guidance of Dr. Mehr Nur Muhammad, pp. 102, in 1997, in which the writer has dealt with such poetry in the works of Farrukhi Yezdi, Lahuti, Arif, Parvin, Bahar, Eshqi, Ashraf Gilani and Iqbal.

PAKISTAN IN THE PERSIAN CULTRUE AND LITERATURE. A brief but interesting article by S.Afsar Ali Shah in which the writer has

Islamic culture in the Muslim world. He has corroborated his thesis through solid and cogent arguments.

SOME HAPPY MEMORIES OF IRAN. Here Syed Hasnain Kazmi has recounted some of the happy memories of his five-year stay in Iran, his meetings with the famous poets and writers of those days, their commendatory remarks about him and his literary activities in Iran, an interesting and worth - reading travelogue, which wil be published shortly by Iran- Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad.

THE PRUNING AND PURFICATION OF PERSIAN by Eng. S.Mustafa Mir Salim, Minister of Islamic Culture and Guidance of Iran. It is an abridged collection of a series of articles by the learned author on the above subject, published in the daily IRAN,duly edited by Mr. Ibrahimiyan of IRI Cultural Centre, Quetta, in which the author has suggested the substitution of some of the foreign words in vogue in Iran today by proper Persian words . A similar series of articles by Mr. Karimi entitled " Along with the Language Authority" has already appeared in Danish Nos. 44 and .45.

THE STATE OF PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE IN PAKISTAN IN THE LAST FIFTY YEARS- A BIRDS EYE VIEW by Dr Sajidullah Tafhimi,Professor of Persian, Karachi University. Here the distinguished writer has given a very brief survey of the services of Pakistan in the way of promotion of Persian language and literature in the country during the last fifty years. It is too sketchy and of little utility for the students of Persian.

THE DICTION OF NIMA'S POETRY by Mustafa Alipour. The writer has given some useful information about the characteristic feature

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

ASHUB NAME by Mulla Tughra of Tabriz in praise of ***Sab'ah Sayyarah*** (The Seven Stars) of Hakim Zulali Khansari(d.1024/1615) in a polished and decorative prose mixed with poetry, a style of which he was a well-known master. This is a selection from one of his masterpieces in Persian prose:***Rasa'il -e-Tughra***, lithographed several times by Munshi Naval Kishore, Lucknow (India), and its numerous manuscripts have also been preserved in the libraries of Indo-Pak sub-continent. This masterpiece has been taken from one of the MSS of the larger work lying the Ganj Bakhsh Library of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad, duly compared with the printed one by Dr.M.H. Tasbeehi.

THE FUTURE OF ISLAMIC CULTURE IN THE MUSLIM WORLD.It is the text of the lecture delivered by Mr. Ali Zouelm, Cultural Counsellor of IRI in Pakistan,delivered on 12 June 1997 on the invitation of Dr. Ikram Azam , Chairman of the Futurist Society of Pakistan, being the first lecture by a foreign dignitary of an Islamic country delivered at a conference organized by the Society. In this lecture Mr. Zouelm has dispelled the idea that the cultural development in the human society and the expansion of modernism and even neo-modernism can in anyway threaten the elements of

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, PAKISTAN.
Ph : 263194 Fax : 263193

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر:--- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ———— دکتر سید سبط حسن رضوی
حروف چین : ———— محمد عباس بلتستانی
نمونه خوان و ناظر چاپ : —— بشارت محمود میرزا
چاپخانه : ———— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش

روی جلد : رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
حافظ

پدید آورنده : اسرافیل شیرچی

یـادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:

خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۴ تلفن: ۲۶۳۱۹۴

فهرست مطالب

فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

تجلیل و یاد

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخن دانش

شرقی حق را دید و عالم را نـدید　　غرب در عالم خزید از حق رمـید
چشم برحق باز کردن بندگی است　　خویش را بی پرده دیدن زندگی است
«علامه اقبال

پنجاهمین شماره **فصلنامه دانش** ، به حول و قوه الهی ، همزمان پنجاهمین سالگرد تأسیس کشور برادر و مسلمان پاکستان ، انتشار می‌یابد. این شماره ویژه «پاکستان و اقبال» است ؛ بهمین خاطر بخشی از «اندیشه اندیشه مندان» مزین به بررسی اندیشه های اقبال، این ستارهٔ همیشه درخشان شرق، شده است. گرچه مقالات رسیده با عنایت به فراخوان مقـاله، فـراوان بوده و بسیاری از محققان و دانشوران گرامی و « دبیرخانه همایش بین المللی افکار اقبال - لاهور » مقالات ارزشمندی ارسال داشتند ، به دلیل محدودیت جا ، متأسفانه امکان درج همهٔ آن مقالات دراین شماره میسر نبود و ناگزیر به گزیده‌ای ناچیز بسنده شد. **دانش** رهین منت همهٔ صاحبان آن قلم و اندیشه است و امید آن دارد که همچنان مورد حمایت آنان باشد.

متن منتشر نشده ، که در واقع معرفی ادبیات دینی و عرفـانی است بی‌تردید محملی برای تاکید مجدد روابط دیرین فرهنگی و انس و الفت قدیم و حضور دایمی و گستردهٔ عظیم زبان و ادب و فرهنگ فارسی در پهندشت سرزمین های همجوار شرق ایران است.

همچنانکه در شماره های پیشین وعده دادیم ، نگاهی به «ادبیات معاصر ایران » زینت بخش هر شماره شده است.متأسفانه درمیان آثاری که در پاکستان به چاپ می رسند، و حتی درمیان منابع دانشگاهی و مراکز علمی ، جای ادبیات معاصر ایران ، بخصوص ادبیات بعد از انقلاب اسلامی بشدت خالی است. از طرفی تقاضای مراجعین کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای استفاده از چنین منابعی هرروز بیشتر می شود . **دانش** می کوشد تا در هر شماره - باتوجه به محدودیت صفحات - تاکیدی به این مقوله داشته باشد.

«فارسی امروز شبه قاره »، سنتی است که **دانش** خود را ملزم به رعایت آن می داند . در این شماره به ارائه دو نمونه نثر و چند قطعه شعر از دانشوران و شاعران این خطه اکتفا شده است.

معرفی نسخ خطی کتابخانه های شبه قاره ، وظیفه دیگری است که جزء رسالت فصلنامه است. **دانش** تلاش می کند هر ازگاهی ، در این راستا ، مقاله یا مقالاتی تقدیم نماید.

دغدغه‌یی که هنوز **دانش** را نگران می کند ، به فراموشی سپردن سنت دیرپای نقادی است. **دانش** امیدوار بود که پس از هر شماره ، نقاط ضعف - و نه قوت آن - توسط خوانندگان گرامی گوشزد می شد. متأسفانه از این حیث، همچنان اندر خم یک کوچه ایم ؛ بی شک بررسی و نقد منطقی از جهات مختلف سودمند است و می تواند پدید آورندگان **دانش** را از خطا و لغزش‌های احتمالی برحذر دارد.

سردبیر

متن

دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
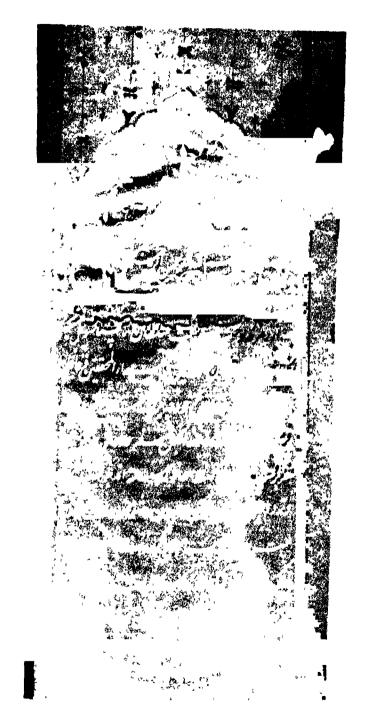
میکدۀ محبت

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم .

بعد از زمزمۀ توحید و نعت سلطان الانبیاء ، سؤال می کند آن چه حضرت سلطان العارفین و کبراء المحققین و قافله سالار اهل دید و یقین خواجۀ بزرگ نقشبند [1] قُدِّسَ سرُّه - فرموده اند :

[سؤال]: خلوت در انجمن ، سفر در وطن ، هوش دردم ، نظر برقدم ؛ از این چه مراد خواسته اند ؟

جواب : به مراد و تردّد این عزیزان رسیدن دشوار است و بسیار دقیق . بیت :

ایشان همه اصل پاک دارند   نسبت نه به آب و خاک دارند

لیکن مدد استعانت ، هم از ایشان جسته ، موافق استطاعت، کلمه یی چند بر زبان رسید . وَاللّهُ اَعْلَمُ بالصّواب (ن ۲)

هم درکلام ایشان است ، بیت :

دایم همه جا با همه کس در همه کار   می دار نهفته چشم دل جانب یار

---

۱. خواجه محمّد بن بهاء الدّین البخاری (۷۱۷ - ۷۹۱ ه‍ ق / ۱۳۱۷ - ۱۳۸۹م) بنیان گذار سلسلۀ نقشبندیّه ملقّب به نقشبند عارف و صوفی بزرگ ، ولادت او در قصر عارفان در یک فرسنگی بخارا بود. مشهورترین مریدان او : خواجه علاء الدّین عطا و خواجه محمّد پارسا بوده‌اند . مزارش در قصر عارفان است. طریقۀ وی به صوفی و عارف مشهور بایزید بسطامی می رسد لغت نامۀ دهخدا، فرهنگ فارسی معین ج ۶).

یعنی ورزش این نسبت را مقیّد به خلوت نسازد ، بلکه در انجمن و خلوت و خانه و بازار ، چه در نشستن و چه در خفتن و گفتن و رفتن متوجّه باشد که اَذکار فوت نشود . بیت :

از برون درمیان بازارم وز درونِ خلوتی است بایارم

بیت :

از درون شو آشنا و وز برون بیگانه باش کاین چنین زیبا روش کم می بُوَد اندر جهان

یعنی وطن اصلی که اشارت از حُبّ الوطن است ، در او سفر نماید .

مثنوی :

وین وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهری است کآنرا نام نیست

ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر آورد رو سوی آن بی نام شهر

یعنی در شهر تن ، جمعیت نگیرد ، و به غفلت ننشیند ، و متوجّه سَفَرِ باطن ،که عبارت از دار الملک روح است ، شود . مثنوی :

تو در این اوطان غریبی ای پسر خو به غربت کرده ای خاکت به سر

آن قدر در شهر تن ماندی اسیر کآن وطن یکباره رفتت از ضمیر(ن ۳)

رو بتاب از جسم و ، جان را شادکن موطن اصلی خود را یادکن

تا به چندای شاه باز پُر فُتُوح بازمانی دور از اقلیم رُوح

حیف باشد از توای صاحب هنر کاندرین ویرانه ریزی بال و پر

جهدکن این بندا ز پابازکن برفراز لامکان پروازکن

تابه کِی درچاه طبعی سرنگون یوسفی ، یوسف برآ از چه بِرُون

تا عزیز مصر ربّانی شوی وارهی از جسم و روحانی شوی

پس سالک را این سفر از جملهٔ واجبات است که سفر در وطن بماند ، بیت :

با خلق ، ولی ز راه صورت با خویش و لیکن از ضرورت

مثنوی :

کودکی، زین سفر تو مرد شوی رنجه از راه گرم و سرد شوی

بارتو شیشه ، ره پر از سنگ است منزلت دور و هم خرت لنگ است

به تمنا تو مرد ره نشوی پاس خود دار تا تبه نشوی

یعنی توجه در دم دارد . و توجه ادراکات قلبی را گویند و هیچ دمی و قدمی بی توجّه ، به کار نمی آید ، و مردان که به جایی رسیده اند از إمداد تَوَجُّه رسیده اند . اصل در این کار توجّه است ، زماناً به زماناً و آناً فَآناً[1] متوجه باشد (ن ۴) که هیچ دمی و هیچ اندیشه‌یی بی یاد دوست نگذرد و نفس به نفس و ثیقه ترگردد ، و هیچ شغلی را سرمایه نسازد وروندهٔ این راه نشسته باید ، وگویندهٔ این راز خاموش ،بیت :

راه رو دیر عشق برتو شمارم که کیست ؟ گـام بـه فـرسخ زدن، پـاس قـدم داشـتن

این سفر سالک را از جمله فرایض است ، یعنی همیشه قدم در عبودیت دارد و از ربوبیت بیرون آید ، و دعوی فرعونی و منی و ترک اختیار و کفر و قطع علایق و نومیدی از خلایق ، و دخول حقایق کند ، و معاینه داند که برو نخواهد رسید الاّ آن که حق تعالی بروقسمت کرده است ، چنان که صاحب لولاک فرمود : "ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى دِينِكَ " .

ونگاه داشتن زبان و چشم و گوش و حفظ شکم و فرج و ترک آلایش حیوة دنیوی و یاد کردن گورستان و دوست داشتن مرگ در وقت راحت و آتش گرفتن به‌ذکر خدای،و درطرب آمدن به‌وقت تفکر این‌است اشارت نظر بر قدم. بیت :

آن را کـه دم و قـدم بـلند است (ن ۵) دانـد کـه بـه راه او چـه بـند است

بیت :

هـمچو نـابینا مـبر هـر سـوی دست با تو در زیـر گـلیم است هر چه هست

سـرگشته چـنین مبـاش زنهـار درزیـرگلیم تست هشـدار

عزیز الوجودا ! دم و قدم ، و وجود و عدم ، و کعبه و صنم ، بیش و کم ، راحت والم ، هرچه هست نشئهٔ تفرقهٔ باطن است وصورِ متعدّده و متکثّره دراو ظاهر ، نمی گذاردکه شهود ذاتی در نظر آید، اگر خواهد شهود روی آرد ، باید که از علایق ما سوی خود را پاک دارد ، هر که چنین است ، هر چند در عالم

---

۱. ن : آن مآن .

باشد، با اهل آن نیامیزد و مرگ و حیوة در چشم او یک رنگ گردد و هیچ کدام تغییر و تبدیل حال او نتوانند کرد.

ای خلاصه افرنیش! اگر به کمال بصیرت نظر کنی، خود عین عشق، و عشق را عین خود یابی، و الا در حین موت، خود را ظرفی خواهی دید خالی و مستعمل.هر که از کم فکری خود،خود را جدا دانست،و حق را از خودبعید، به عذاب ابد گرفتار شد، و نفس او قوی گشت، و آن را که سعادت ازلی دریافت، خود را در حقّ نفی کرد، در این مرتبه حجاب هر دو عالم رفع شد و به شاهٔ عشق رسید، رباعی:

عشق است نگارندهٔ هر حسن‌عروس — از عشق بود بنای ارواح و نفوس
عشق است که در جمله صور می گردد — گه شمع و گهی مشعله گاهی فانوس

هر گاه سبع صفات حق تعالی در انسان ظهور یافت: حیوة و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام. اینها همه صفات قدیم شدند و مضاعف به ذات، دیگرچه ماند که ما آن را نفس و روح و قالب نام نهیم،مثنوی:

ما هیچ کسان به هیچ کاریم — وز هیچ کمیم و در شمایم
چون هیچ نه ایم پس بدین هیچ — این واقعه چیست پیچ در پیچ

حق تعالی می فرماید که: ای بنده های من! دوری را بهانه مسازید و چون و بیچون را درمیان میارید که بهانه جویان دوری من بیارند و هر دم از این دورترند. شما نزدیکی مرا بهانه جویید تا هردم به من نزدیک تر باشید و از دولت قرب جمال من محروم نمانید و از خلعت نواخت من خود را بی بهره مسازید و نالایق ندانید که قرب من و مَعِیَّت من، به اقرار و انکار شما، و به دیدن و نادیدن، و دوستی و غفلت زایل نگردد که من به ذات خود با شما قریبم، اگر خواهید و اگر نخواهید من با شماام، اگر بینید یا نبینید، از اقرار و انکار شما مرا زیانی و نقصانی نه، مقصود فتوح و راحت شما است. ابیات:

در چهره دلبران به شوخی — از خلق همیشه دل ربایم
تاچشم نبسته ام ز اغیار — در خوبی خویش مبتلایم

هر که به هوای نفس کاری کند، و خود را نامی نهد، و وجودی برخود

..افت کند،خدابینی و خداپرستی ازوی نیاید،و او را خداپرست نتوان گفت.

..اعی :

..ومی به تشکک اند و قومی به یقین	قومی دگر اوفتاده اندر غم دین
..اگاه منادیی برآید زکمین	کای بی خبران راه نه آن است نه این

ای خلاصهٔ آفرینش ! همت بلند را کار فرما و سکهٔ طلب را در توبهٔ ..شق و محبّت به آتش « اَلْعِشْقُ نارٌ یُحْرَقُ ماسِوَاللّٰهُ » بگداز ، و خالص کن تا ..ایستهٔ مهر «یُحِبُّهُم ویُحِبُّونَهُ » گردد ، و در بازار «اِنَّ اللّٰهَ اشتَرٰی مِنَ الْمُوءْمِنِینَ»[1] ، حق تعالی خریدار باشد ، او را ارزشی وقیمتی به هم رسد و بدان سرمایه ..انی که بضاعت دین خالص که«اَلاٰ لِلّٰهِ الدّینُ الخالِصُ»[2] را شایسته شوی ، ..اید که (ن ۵) رمزی از اسرار عاشقان و عارفان و سوختگان و جان باختگان شیران و مبارزان راه محبت که « وَالمُخلِصُونَ عَلٰی خَطَرٍ عَظِیمٍ » طغرای ..شان است برتو بگشایند و از لوامع «اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرضِ»[3] وَیَتَجَلّٰی ..نا ضاحِکاً» .« و نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الوَرِید»[4] .« وَ اِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَریبٌ مِنَ ..مُحسِنِینَ »[5] وَ عَیْنًا یَشْرَبُ بِهِ المُقَرَّبُونَ»[6] .« فَاذکُرُونی اَذْکُرْکُمْ »[7] .« وَاللّٰهُ یَدْعُو ..ی دَارالسلام»[8] .« اَللّٰهُ لَطیفٌ بعباده»[9] .« وَ اَنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ العالَمینَ »[10] .«وَاِنَّ اللّٰهَ ..ورٌ رَحیمٌ »[11] .«وَاللّٰهُ یُحِبُّ التّوابین »[12] .«و تُعِزُّ مَن تَشاءُ»[13] .« فَکَشَفنا عَنْکَ ..طاءکَ»[14] .« وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیءٍ مُحیطٌ»[15] .«اِنَّ اللّٰه خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُورَتِهِ» .«اَلاِنْسانُ ..انُ رَبِّهُ» .« وَفِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلاٰتُبْصِرُون »[16] .«فَأَینَما تَوَلّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّٰه »[17] .«وَ هُوَ ..کُم» .«اَینَما کُنتُم »[18] «قُل اِنْ کُنتُم تُحِبُّون اللّٰهَ فَاتَّبِعُونی یُحبِکُم الله»[19] .«لَقَد جاءَ ..حقُّ و زَهَقَ الباطِل»[20] .« وَلَقَدکرَّمنابنی آدَمَ »[21] که اشارت در حق انسان است

۱. سورة التوبه(۹) آیهٔ ۱۱۱(م).
۲. سورة الزمر(۳۹) آیهٔ ۳ (ک)
۳. سورة النور (۲۴) آیهٔ ۳۵ (م).
۴.سورة ق (۵۰) آیهٔ ۱۶ (ک).
۵.سورة الاعراف (۷) آیهٔ ۵۶(ک).
۶.سورة المطففین (۸۳) آیهٔ ۲۸ (ک).
۷.سورة البقرة (۲) آیهٔ ۱۵۲ (م).
۸.سورة یونس (۱۰) آیهٔ ۱۲(ک).
۹.سورة الشوری(۴۲) آیهٔ ۱۹(ک).
۱۰.سورة العنکبوت(۲۹) آیهٔ ۶(م).
۱۱.سورة المائدة(۵) آیهٔ ۹۸(م).
۱۲.سورة البقرة(۲) آیهٔ ۲۲۲(م).
۱۳. سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۲۶(م).
۱۴. سورة ق (۵۰) آیهٔ ۲۲ (ک).
۱۵.سورة فصلت (۴۱) آیهٔ ۵۴(ک)
۱۶. سورة الذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۱(ک)
۱۷.سورة البقرة(۲) آیهٔ ۱۱۵(م).
۱۸.سورة الحدید(۵۷) آیهٔ ۴ (م).
۱۹. سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۳۱(م).
۲۰.سورة الاسراء(۱۷) آیهٔ ۸۱ (ک).

بهره مندگردی و جمال اینها بینی ، بیت :

چــو آدم رافرستــادیم بــیرون | جمــال خــویش بــرصحرا نهــادیم
نــه مــسجود مــلا یک آدم آمــد | کــه نــور پــاک دروی بــود مــدغم

باش تا نسیم محبت در وزیدن آید ، و ریاض عشق در بوستان جان به شکفتن در آید، و عندلیب هزار دستان گلستان تـوحید برشاخسار ارواح و نفوس نغمه سرایی کند به این ترانه ، مثنوی :

ای گــرامــی گــوهر عــالی نسب | دانش آمــوز و شنــاسای طــلب
رهنمــایانی کــه بینــا بــوده انــد | هــم بــه دانش راه حــق پــیموّده انــد
خــندهٔ دیــواست بــی دانش عــمل | شــخْرهٔ شیطــان بــود مــرد جــدل
قــیل و قــالت ره نــدارد هــیچ سـوی | معرفت حاصل کـن ،ای [22] بسیار گـوی
عــلم صــورت پــیشهٔ آب و گــل است | عــلم مــعنی رهــبر جــان و دل است
آن چــه نگــذارد تــرا او ســوی دوست | مــغز دانش ایــن بــود بگــذر ز پــوست
در ره مــعنی اگــر دانــا شــوی | چــون صــدف در قــعر ایـن دریـا شـوی
جــهد مــی کــن تــا ز خودیــابی اثــر | واجب ایــن عــلم است اگــر داری خبر
گــر بــه جــهد اینجــا رســانی مــنزلت | آن چــه مــقصود است گــردد حــاصلت
کــار دل بــاشد هــمه کشــف و عیــان | شــرح ایــن مــعنی نگــنجد درمیــان
حــالتی از غــیب غــیب آیــد پــدید | جــز بــه ذوق ایـن حـرف را نـتوان شـنید
(ن ۶) گــنج پنهــان است و عــلم معنوی | در تــو آیــد چــون ز خــودبیرون شـوی
گــر عــمل بــا عــلم تــو پــیوند نـیست | جُــبّه و دستــار دانشــمند نــیست
عــلم تــو مــعلوم را در بــرکشد | دفــتر مــعقول را خــط در کشــد
اول از عــلم شــریعت بــهره گــیر | طــفل را نــبود غــذایی بــه ز شــیر
زبــدهٔ عــلمت حــصول دیــن بــود | «اُطْــلُبُوالعِــلْمَ » ای بــرادر ایــن بــود
نــفی کــن اثبــات هــر مــوجود را | تــا بــدانــی هســتی مــعبود را
ره روان کــز مُــلک مــعنی آگــهند | کشتگــان خــنجر اِلاّ اللّــهند
از دوکــون آزاد و از خــودیی نشــان | وزفنــای کــل شــده دامــن کشــان

۲۱. سورة الاسراء (۱۷) آية ۷۰ (ک).

۲۲. ن : کنی.

چون ز وحدت برگذشتی از دویی — عارف توحید اسرارش تویی
ای یگانه چند از این نقش دویی — طالب خود شو که این جمله تویی
نفس را گردن زن و فارغ نشین — من بیان کردم سلوک راه دین

یعنی نفسی که از اضافات خود و قید دویی خلاص نیافته است گردنش را به تیغ مخالفت قطع باید ساخت که امّاره است ، بیت :

از مقام سرکشی بیرون برش — مارِ اماره است می زن برسرش

هرگاه به لزوم مجاهده و مشاهده و سیر آفاقی و انفسی ، توسنی دل قبول کند ، بارگیر سلیمان شود ، قلب صورت و تبدیل اخلاق به هم رساند، و از کش مکش گمان و یقین برآید ، مثنوی :

زین مقام اریک قدم بالا رود — «مُطْمَئِنَّه» گردد و زیبا شود
چون شد آزاد از هوای خاک و آب — هر زمانش «ارْجِعی » آید خطاب

پاسبانی این قسم نفس واجب و لازم است ، مثنوی :

نفس توسن مرکب جان و دل است — راه بی مرکب بریدن مشکل است
پاسبان مرکب خود باش و خیز — تاسوار آیی به روز رستخیز

مثنوی :

اگر خواهی که این معنی بدانی — تراهم هست مرگ و زندگانی
هر آن چه در جهان از زیر و بالاست — مثالش در تن و جان تو پیداست
جهان چون تست یک شخص معین — تو او را گشته چون جان او ترا تن

عزیز الوجودا ! تاتوانی ذرّهٔ درد عشق امروز حاصل کن که فرصت عزیز است و قبلهٔ عشق از آن جهت « فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ »[۱] گفت ، او را جهتی معین نیست ، «لاٰ شَرقِيَّةٍ وَ لاٰ غَرْبِيَّة»[۲] آینه عشق را زنگار نیست و به صورت مرد و زن کار نیست ، بیت :

عاشق حسن خود است آن بی نظیر(ن ۷) — حسن خوم را خود تماشا می کند

آینه برای طلعت یا راست ، نه برای اثبات اغیار. عشق را نسبتی نیست با نیکی و بدی و یا حُسن تعلّقی است اَزَلی و اَبَدی ، رباعی :

---

۱. سورة البقره (۲) آیة ۱۱۵ (م).
۲. سورة النور (۲۴) آیة ۳۵ (م).

چـو آدم سـر بـر آرد از وجـودت　　لب ودنـدان نشـاید هـمدمی را
ز صـورت جـز خیـالی نیست حـاصل　　تـو در مـعنی نگـر هـر آدمـی را

صـورت از بـی صـورتی آمـد بـرون　　بـاز شـد «اِنّـا اِلَـیهِ راجِـعُونَ»[1]

هر قدرت و فعلی که از مظاهر صادر می شود فی الحقیقة از حق ظاهر است نه از مظاهر، شعر:

دل[2] یک قـطره را گـر برشکـانی　　بـرون آیـد ازو صـد بـحرِ صـافی

عزیز الوجود ! عشق و فقر، پیرایهٔ انبیا و تاج اولیاست، هر که[3] را بدین دولت نواختند، و بدین تاج سرافراز ساختند، و اورا از همه برگزیدند و ندای «اِذاتَمَّ الفَقْر فَهُوَ اللّهِ» در دادند، «وَیَکُونُ عَیشُهُ کَعَیشِ اللّهِ» وَ «یَهدِی اللّهِ لِنُورِهِ مَن یَشاءُ»[4] و «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یِشاءُ»[5]. «رَبِّ اَنزِلْنی منزلاً مُبارکاً وَ اَنتَ خَیرُ المُنزِلِینَ»[6]. «فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلیکٍ مُقتَدِرٍ»[7]. «و سَقیهُم رَبُّهُم شَراباً طهُوراً»[8]. «ثُمَّ رَأَیتُ نَعیماً و مُلکاً». «قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم»[9]. «و عَلَّمناهُ مِن لَدُنّا عِلماً»[10]. «اَلمَرء عَلٰی دِینِ خَلیلِه». «ذٰلِکَ فَضلُ اللّٰهِ»[11] «أَن لاتَخافُوا وَلاَ تَحزَنُوا»[12]. «اُولئِکَ المُقَرَّبُونَ فی جَنّاتِ النَّعیم»[13]. «سَنُرِیهِمُ آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم»[14]. «و لا تجعلو مع اللّه اِلهاً»[15]. «کَتَبَ فی قُلُوبِهِم الایمان»[16]. «و من یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّه فَهُوَ حَسبُهُ»[17]. «اَفَوِّضُ اَمری اِلَی اللّه اِنَّ اللّه بَصیرٌ بالعِبادِ»[18]. «اِنَّ اللّهَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَلاَهُم یَحزَنُونَ»[19]. «سلامٌ قولاً مِن ربٍّ رحیم»[20]. «اِنَّ هذا کَانَ لَکُم جزاءً وَکانَ

---

۱. سورة البقره(۲) آیهٔ ۱۵۶(م).
۲. دلی.
۳. کهر را.
۴. سورة النور (۲۵) آیهٔ ۳۵ (م).
۵. سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۷۴(م)
۶. سورة المؤمنون (۲۳) آیهٔ ۲۹(ک).
۷. سورة القمر (۵۴) آیهٔ ۵۵ (ک).
۸. سورة الانسان (۷۶) آیهٔ ۲۰ و ۲۱(م)
۹. سورة الانعام(۶) آیهٔ ۹۱ (م)
۱۰. سورة الکهف (۱۸) آیهٔ ۶۵(ک)
۱۱. سورة المائدة(۵) آیهٔ ۵۴ (م)
۱۲. سورة فصلت (۴۱) آیهٔ ۳۰(م)
۱۳. سورة الواقعة(۵۶) آیهٔ ۱۱ و ۱۲ (ک).
۱۴. سورة فصلت (۴۱) آیهٔ ۵۳ (ک)
۱۵. سورة الذاریات (۵۱) آیهٔ ۵۱(ک)
۱۶. سورة المجادلة (۵۸) آیهٔ ۲۲(م)
۱۷. سورة الطلاق (۶۵) آیهٔ ۳ (م)
۱۸. سورة الغافر (۴۰) آیهٔ ۴۴(ک)
۱۹. سورة البقرة (۲) آیهٔ ۱۱۲(م)
۲۰. سورة یس (۳۶) آیهٔ ۵۸ (ک)

سَعیکُم مشکوراً»[1] «اِنَّا فَتَحنالَکَ فَتحاً مُبیناً»[2] «وَجُوهٌ یَومَئِذٍ نَاظِرَةٌ اِلیٰ رَبِّها ناظِرَةٌ»[3] «فَلَمَّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلجَبَلِ وَکَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تکلیماً وَ خَرَّ مُوسیٰ صَعِقًا»[4] «وَ اِنَّ جُندَ نٰالَهُمُ الغٰالِبُونَ»[5].

از این قسم صد هزار آیات بینات، طغرای منشور ایشان است، «وَ اِنَّ جُندَ نٰا لَهُمُ الغٰالِبُونَ» اَی بر لشکر طبیعت و کثرت این طایفه غالب آمده‌اند و کثرت را در وحدت نفی کرده‌اند،قدیم و مُحدَث در وجود تنها ده‌اند و می‌گویند، مثنوی :

یکی گردد شمار نقطه ناچار	نگردد واحد از اعداد بسیار
حدیث ما سوی اللّه را رها کن (ن ۸)	به فعل خویشتن این را جدا کن

تا در اینجا کثرت عالم و آدم یک رنگ گردد ، مثنوی :

شود پا و سر و چشم توچون دل	شود صافی ز ظلمت صورت گل
چو عریان گردی از پیراهن تن	شود عیب و هنر یکباره روشن
تنت باشد و لیکن بی کدورت	که بنماید در و چون آب صورت
تن توچون زمین ، سر آسمان است	حواست انجم و خورشید جان است

عزیز الوجودا! حقیقت می گوید ، انسان نمود بی بود دارد ، مثنوی :

هر آن کس را که در دل خود شکی نیست	یقین داند که هستی جز یکی نیست
انانیّت بود حق را سزاوار	که هو حق است باقی رسم و پندار
تعین بود کز هستی جدا شد	نه حق بنده به بنده باخدا شد

عزیز الوجودا! حقیقت می گوید که : افعال انسان کامل و اقوال و احوال او از آن است ، و من در آن حاضرم و ناظر، و قادرم و مقدور ، عالمم و معلوم ، عاشقم و معشوق ، طالبم و مطلوب ، قاصدم و مقصود ، عابدم و معبود ، ساجدم و مسجود. قوام او به من است ، شنیدن او منم . «فَاِذا اَحبَبتُهُ عَبدی اَحَبِّتُهُ کُنتُ لَهُ سَمعاً وَ بَصَراً وَ لِساناً وَ یَداً بی یَسمَعُ وَ یَبصُرُ وَ بی یَنطِقُ و بی

۱.سورة الانسان (۷۶)آیة ۲۲(م)
۲.سورة الفتح (۴۸) آیة ۱(م)
۳.سورة القیامة (۷۵) آیه ۲۳ (ک)
۴.سورة الاعراف (۷) آیة ۱۴۳ (ک)
۵.سورة الصافات (۳۷) آیة ۱۷۳ (ک)
۶.ن ۵ : غایب.

یَبطِش َ» پس این شخص به مرتبهٔ أتمّ عبودیت رسیده و همهٔ مراتب طیّ کرده و قطره به دریا پیوسته ، و نور مطلق گشته اگر محبوب را جوید ، محب را یابد و اگر محب را جوید ، محبوب را باید . پس این انسان سالک اکمل اسرار حقیقت شده که :« اَلانسانُ سِرّی و صِفَتی » و گنجور حسن الهی شده که عبارت از : « کُنتُ کَنزاً مخفیّاً فَاَحْببتُ أن أعرِفَ » است و همدم و هم نفس گشته ، بدین معنی که : «اَلانسان أنِیس اَلرَّحمنِ » بمعنی در ازل تو در باطن من بودی که انسان کاملی ، و درابد من باطن توام یعنی تو منی و من توام . این منی و تویی وَهْم است . یعنی انسان نام ظهور من است . منم که به ذات و صفات ظاهرم . ای بی خبر !« هُوَ الظّاهر هُوَالبْاطِنُ » را نگر ،

عزیز الوجود ا ! انسان اگرچه مقید به جسم است ، امّا سری از روح مطلق در وی پیدا است ، گاهی متلذّد به عبادات است و گاهی به شهوات ، گاهی به کفر [۱] و گاهی به اسلام . بریک قرارنیست ، جوش دریاست که امواج می زند ، هر دم به رنگی برآید و هر لحظه به صفتی نماید ، مثنوی :

ترا گردیدهٔ [۱] احول نبودی	حدیث اول و آخر نبودی
ترا از صحبت (ن ۹) خود کار خام است	وگرنه ظاهر و باطن کدام است

عامّ این سخن نداند ، روستایی قدر عید چه داند ؟!اگر با صد عبارت گویی ، چه سود ؟ در گوش عامّ بادی است سموم آمیز ، در دل خاص آتشی است عشق انگیز ، مثنوی :

ظلومی و جهولی ضد نورند	و لیکن مظهر عین ظهورند
چو پشت آینه باشد مکدر	نماید روی شخص از عکس دیگر
تو مغز عالمی گرد میانی	بدان خود را که تو جان جهانی
ظهور قدرت و علم ارادت	به تست ای بندهٔ صاحب سعادت
سمیعی و بصیری حی و گویا	بقا داری نه از خود لیک از آنجا

عزیز الوجودا ! انسان را به چشم اعتراض و انکار دیدن نشانهٔ شقاوت است خصوص اهل دل را ، مثنوی :

۱ . دراصل «گاهی به کفر گاهی به کفر»

ه نـزد آن کـه جـانش در تـجلی است — هـمه عـالم کتـاب حـق تعـالی است
ض اعراب و جوهر چون حروف است — مـراتب همچوآیـات وقـوف است
او هـر عـالمی چـون سـورهٔ خـاص — یکـی شـد فـاتحه و ان دیگـر اخـلاص

این همه دویدن از بهر دو دیدن [1] ، و این همه انکـار کـردن از راه نـا شیدن است ، و این همه تعرضات از راه نافهمیدن است . مثنوی :

ـه سـان گـویم حـدیث عـالم دل — تـرا ای سـر نشـیب و پـای در گـل
ستی چـون زنـان در کـنج دیـوار [2] — نـمی گـیری ز جـهل خـویشتن عـار
ـر مـردی درون آی و طـلب کـن — شـبی را روز و روزی را بـه شب کـن
ـلیل آسـا در مـلک یـقین زن — نـوای «لا اُحبُّ الآفـلین» زن
ـقیقت گـهر بـا ذات توکـاه است — جـوارح چـون رعـیت دل چوشـاه است
ـان را سـر بـه سـر آیـینه‌یی دان — بـه هـر ذره در و صـد مـهر تـابان

چنان چه صدر ایوان محبت ، و شمع انجمن معرفت ، شیفتهٔ جهـان کامی مولوی عبدالرحمن جامی شاهد این حال است و می گوید که :
ستغناء مطلق از مقید به اعتبار ذات است و الأ ظهور اسماء الوهیت و تحقیق بت ربوبیت بی مقید از محالات است . رباعی :

بـاعث شـوق طـلبم خـوبی تـو — فـرع طـلب مـن است مـطلوبی تـو
ـر آیـنهٔ مـحبی مـن نـبود — پـیدا نشـود جمـال مـحبوبی تـو

حب و مطلوب است در مقام جمع احدیت ، و طالب و محب است در مرتبهٔ صیل و کثرت ، حقیقت هر شی تعین وجود است در حضرت علم » [3] رباعی :

سایه و هم نشین و همره همه اوست — دردلق گـدا و اطـلس شـه هـمه اوست
انـجمن فـرق و نهـان خـانه جـمع — بـالله هـمه اوست ثـم بـالله هـمه اوست

اعی :

غـیر تـو را بـه سـوی تـو سـیری نـه — خـالی زتـو مـسجدی و هـم دیـری نـه
ـدم هـمه طـالبان و مطلوبـان را — فـی الجـمله تـویی و درمیـان غـیری نـه

---

۱. دراصل :«دوید دیدن»
۲. دراصل :«دیو باره»
۳. جامی ، لوایح ، چاپ و ینفیلد،م،ح،تسبیحی، ص ۳۰

مثنوی :

علم تو محیط هرکم و بیش | بی هیچ تفاوت از پس و پیش
هم در طلب تو خرقه پوشان | هم در هوس تو باده نوشان
از گوش یقین شنیدم آسان | توحید تو از جماد و حیوان
ای از تو دلیل ره قدم خوار | وی از تو حدیث سر به دیوار

ای جهان بان نهان بین ، و ای نگارنده آسمان و زمین ، ای مالک ملک و ملکوت، ای صاحب جبروت و لاهوت . ای نگارندهٔ صورت خوب و زشت ، ای دلهای ابرار و جان‌های اخیار بانالهٔ زار و دیدهٔ خونبار در عشق تو بستر از خاک وخشت . بیت :

ای برتر از آن که عقل گوید | بالاتر از آن که روح جوید

ای توانای هر توانا ، ای دانای نهان و آشکارا . ای خاک آستان عبودیت رخسارهٔ هزار اسکندر و دارا ، وشیفتهٔ عشق و محبت تو مسلمان و نصاری ، مثنوی :

خطبه برنام تو خوانند این همه | از تو جز نامی ندانند این همه
حکم تو این کیش و این ملت نهد | آدم و ابلیس را علت نهد
ای مبرا از خیالات و گمان | وی منزه از اشارات و نشان
آدمی را کی رسد اثبات تو | ای به خود معروف و عارف ذات تو
گرد می لطف توام تلقین کند | جبرئیلم از فلک تحسین کند

بامفلسان بی لسان این عقده درچه محل حل کنیم ؟ ما خود در این دایره به کدام قدم سفر کنیم ؟ مثنوی :

عز و صفش که روی بنماید | عقل را جان و عقل برباید
عقل را خود کسی نهد تمکین | در مقام که جبرئیل امین
کم ز گنجشکی آمد از هیبت | جبرئیلی بدان همه صولت
عقل کل یک سخن ز دفتر او | نفس کل یک پیاده بیز در او
به تقاضای نفس و عقل و حواس | کی توان بود کردگار شناس

عاقلا ! علم و عمل ، اسم و رسم را اساس است و هر دو نتیجهٔ وهم و قیاس

ست . این همه علم ها قاعدهٔ متکلمان است ، علمی که مردان را به سوی دل
ردن است ، چندین هزار اهل علم و عمل ، وسوسهٔ شیطان و خطرات نفس
ارت کردن ، (ن ۱۱) که یکی از آنها به حقیقت نرسیدند ؛ و مقصود ، تحصیل
اه دانستند ، و مشغول قیل وقال گشتند ، و از سر الهی محروم ماندند ، و به
مارت بدن و خرابی جان پرداختند ، وجدل و انکار ایشان ، عقاب روح و
د جسم ایشان شد . قومی دیگر که محبت الهی دامن گیر ایشان شد ، حجاب
س و دنیا را از پیش برداشتند ، و از دنیا و عقبی سرمایه نساختند ، و همه به
ان حال گفتند ، رباعی :

ا روی ترا قبله جان ساخته ایم — برنطع غمت کون و مکان ساخته ایم
اصل سمند ما چنان دور دو است — کز کون و مکان پیشترک تاخته ایم

مه از حقیقت خود آگاه گشتند ، چون در نشیب و فراز ، یعنی نفی و اثبات
بت خود درست کردند ، بیت :

و خود را در رکاب عشق بستند — زجام بی خودی تا حشر مستند

َن تَقَرَّبَ الَیَّ شِبراً تَقَربتُ اِلَیهِ ذِراعاً » بیان ایشان است ، « وَیُحبهم »
ارت بدان است ، مثنوی :

نبش نور سوی نور بود — نور کی از آفتاب دور بود
ور خود ز آفتاب نبریده است — عیب در آینه است و در دیده است

یفهٔ دیگر که درحجاب گفتار اند ، به حجاب عشق و رویت گرفتار ، حکیم
نایی [1] بیان آنها می کند ، مثنوی :

ما جمله هر زه می لافند — دین نه برقد هر کسی بافند
لم بی عشق شمع بی نور است — هر دو باهم چو شهد و زنبور است
ر که سر را بر من ستانه نهد — پای بر تارک زمانه نهد
ر هرکام او شکر گردد — سنگ در دست او گهر گردد »

وانمردا ! هر چه جز عشق است ، حجاب تست ، جهد کن تا این حجاب ها
پیش برداری ، هر که عارف عشق نیست ، واصل نیست ، زیراکه از ظهر اشیا

۱. دراصل : «ثنائی»

جز این حاصل نیست ، رباعی :

تا بی خبر از وجود اصلی — ای خام طمع چه مرد وصلی
ز ان حرف نشان مپرس تا تو — آشفتهٔ این چهار فصلی

عزیزالوجودا ! بندگی آن است که اخلاق مبدل کنی نه آن که خودی و خودنمایی ، و پارسایی و بحث و جدل کنی ، رباعی :

مارا به جز این جهان جهانی دگراست — جز دوزخ و فردوس مکانی دگراست
قلاشی ورندی است سرمایهٔ عشق — قرایی و ز اهدی جهانی دگر است

و آزادی آن است که قبله بدل نکنی،یعنی روی دل به سوی غیر نکنی،مصراع :

در رهش خوانده عاشقان برجان (۱۲۵) — آیت « کُلُّ مَن عَلَیها فان »

چندین هزار جگر عاشقان ، در سودای او سوخته ، و صد هزار دل محبان در آرزوی آتش او افروخته ، شیرین شکری که دلهای طالبان ازو درتاب ، و عجایب گنجی که جان های بی دلان بر امید او خراب ، مثنوی :

مذهب مردان بود جان باختن — با بلای هر دو عالم ساختن
گر بدین دریا رسیدی هر خسی — خود نبودی قدر این گوهر بسی
شرح این معنی مپرس از بوالهوس — موج این دریا همه خون است و بس
بوالعجب دریای بی ساحل نگر — کشتی و ملاح نه ، مشکل نگر
قطره ها با ابرچون بارند درو — صد نهنگ آدمی خوار اندرو

دریای محیط ، ذات ، و کشتی او ، عشق ، و ملاح عنایت حق ؛ و جان‌باز درو نه ، هر خسی و مخنثی[1] و ناشسته رویی و نفس پرستی و دنیا دوستی ، مثنوی :

خواجه ! در بازار پنداری هنوز — مبتلای ریش و دستاری هنوز
ای سلیم القلب دشوار است کار — تانه پنداری که پنداراست کار
برمزاج عشق خوش کن خوی را — بهتر از خود دان سگان کوی را
تاترا نفس گران جان پیشواست — آرزوهای سبکروحان خطاست
علتی بس مشکل آمد بود تو — ورنه چند است از تو تا مقصود تو

۱.در اصل : مخنسی

این طریق کار مردان خدا است — نه محل زرق مشتی بی صفاست

مرد معنی را طلب کن زینهار — اهل صورت را نباشد اعتبار

ای طبیعت را معلم ساخته — رفت عمر و کار نا پرداخته

تو به نقش تخته درکاری هنوز — همچو حیوان زیر هر باری هنوز

ای بلند آوازه پست افتاده ای — در ره حق خود پرست افتاده ای

گر گذاری حرف ،در معنی رسی — آنگهی دانی که بحری یا خسی

تا تو از علم حقیقت غافلی — از چنین دارالادب بی حاصلی

چون نه ای فارغ زاندوه جهان — کی شوی دانای این رازنهان

حرف خود گو ای اسیرخودفروش — عالم دیوانگان است این، خموش

سالکان را در طریقت هر زمان — هستی[۱] بخشد خداوند جهان

مرد حق از نور حق است بهره مند — نه قبول و رد خلقش پای بند

این همه که می شنوی محض عشق است و کیفیت آوای بی خبران ،با خبر شویده از معیت او ، بیت :

هر عاشقی که کشتهٔ شمشیر عشق اوست[۲] — گوغم مخور که ملک ابد خون بهای اوست

(ن ۱۳) ظاهر را به وطن آراست ، آوازهٔ عاشقی برخاست ، و باطن را به ظاهر سفر افتاد ، نام به معشوقی نهاد . بیت :

ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطن است — مطلوب را که دید طلبکار آمده

ندای «یَفعَلُ اللّٰهُ مٰایَشٰاء» [۳] درداد ، رباعی :

تا مرد به تیغ عشق بی سرنشود — در مذهب عاشقان مطهر نشود

هم عشق طلب کنی و هم سرخواهی — آری خواهی ، ولی میسر نشود

نهایت طلب طالب و عشق عاشق ، به منصب پروانه رسیدن است که برشمع باقی جان فشاند ، بیت :

کمال عاشقی پروانه دارد — که غیر از سوختن پروانـدارد[۱]

---

۱. ن: هیتی
۲. ن: هر عاشقی که کشته شد از تیغ عشق دوست (حا.)
۳. سورهٔ ابراهیم (۱۴) آیهٔ ۲۷ (ک)

مثنوی:

ای مسافر تا ز هر سو راه تو است	یوسف تو همچنان در چاه تو است
در تگنجی با خود اندر کوی او	گم شو از خود تا بیابی بوی او
آن که در بحر حقیقت راه یافت	گوهر حق الیقین ناگاه یافت
از دوکون آزاد گشت از خود برست	مرغ او برشاخ «او ادنی» نشست
آن چه علم عین ازو دارد نشان	بی نشان شد اندرو دامن کشان
گنج حق را جان پاک اوامین	این بود دیباچهٔ حق الیقین

عزیزالوجودا! این خودی افتاده بر تو بلا است که هرگز از این ظلمت بیرون آمدن نمی توانی که به زنجیر شک و شرک و به قفل بشریت و تختهٔ و هم ترا بسته‌اند و نمی گذارند که سیر تو در صحرای دل افتد،و از قیل و قال برآیی ، مگر به کلید موهبت عشق و محبت ، ترا از این گرفتاری خلاصی بخشند ، آنگاه از قرآن آیهٔ : «قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرهُم[1]» به تو رونماید . یعنی بگو بگیرِ «اللّٰه» را و بگذر از همه ، و به قول حکیم سنائی[2] : «قرآن جمال خویش به تو نماید»

مثنوی :

عاشقان را حلاوتی در جان	غافلان را تلاوتی به زبان
پاک شو تا معانیی ز درون	آید از پردهٔ حروف برون
کی چشی طعم و لذت قرآن	چون زبان بردی و نبردی جان
باش تا روز عرض بایزدان	کلهٔ جانِ تو کند قرآن
از در تن به منزل جان آی	به تماشای باغ قرآن آی
تا ببینی به دیدهٔ اخلاص	روی پوشیدگان عالم خاص
مرد دانا به جان سماع کند	حرف و صوتش همه وداع کند
تو کنون تا حفاظ و غمازی	نه سزاوار پردهٔ رازی
باش کآن که صبح دین بدمد	شب وهم و خیال و خس بىرمد
چون ببینند مرترا بی عیب	چهره پوشیدگان عالم غیب
سر ترا در سرای غیب آرند	پرده از پیش روی برداریند

۱. سورة الانعام (۶) آیهٔ ۹۱ (م).

۲. در اصل: «ثنائی»

(ن ۱۴) سِــرِ قــرآن تــراچونمــایند
پــرده هــای حــروف بگشــایند

خــاکــی اجــزاءِ خــاک را بــینند
پــاک بــاید کــه پــاک را بــیند

در دمــاغی کـــه دیــو کــبر دمــید
فــهم قــرآن از آن دمــاغ رمــید

قــول بــاری شــنوهم از بــاری
کــه حجــاب است صــنعت قــاری

مــرد عــارف ســخن ز حــق شنود
لا جــرم ز اشتیــاق کــم غــنود

طــبع قــوال را زبــون بــاشد
عشــق را مــطرب از درون بــاشد

مــعنی از دل [1] کــلب ز حــرف مــجوی
کــه بیــابی ز عشــق عــنبر بــوی

عزیزالوجودا ! در کارخانهٔ هوا و هوس دنیا که متاع او قلیل است ، و سرمایه‌اش « اَلْمالُ وَالبَنُونُ زینَة الحیوة الدنیا » [2] است ، دست غفلت در از مکن، و از شغلهای او که نتیجه‌اش «أَفَرَ أَیتَ مَنِ اتَّخذَ آلِهَةً» [3] هواست.بیز ارشو، و از هم صحبتان که «اُولئک هُمُ الغافِلُونَ » [4] اند پای همت بکش و با طایفه‌یی که «وَالسّابِقُونَ اُولئک المُقَرَّبُون » [5] نعت ایشان است ، انبساط گیر تا مگر به استعانت ایشان که « سیْماهم فی وُجُوهِهِم مِن اَثَرِ السُّجود » [6] در شان ایشان است ، رخت هستی را به کارخانهٔ « لَهُم جَنّاتُ الفِردَوسِ نُزُلاً » [7] تو انی رسانید.
پس لایق آن که چون به رموز عشق و محبت اطلاع یافتی ، در حال از سر شوق، از سر، قدم سازی ، و بار دنیا و آخرت را از دوش براندازی که در کارخانهٔ حقیقت وجود تو مجازی است ، و وهم و خیال تو انبازی است و عزیمت بر پیشگاه « لَهُم دَرَجاتٌ عِند رَبِهِم و مَغفِرةٌ و رِزقٌ کریم » [8] نمایی تا شاهد « وَالنَّهارِ إذا تَجَلّیٰ » [9] را معاینه بینی و به زبان حال گویی ، ابیات :

منم که روی تـرا بی نقاب می بینم
منم که بی شب و روز آفتاب می بینم

تویی که پرده ز رخسار خود برافکندی
که تا جمال تـرا بی حجاب می بینم

منم کـه بـرسر دریای بی نهایت تو
مثال هر دوجهان چون حباب می بینم

---

۱. مراصل : طلماز معنی طلب
۲.سورة الکهف (۱۸ آیة ۴۶ (ک)
۳. سورة الجاثیة(۲۳) آیة ۴۵ (ک)
۴.سورة النحل (۱۶) آیة ۱۰۸(ک)
۵.سورة [illegible] (۴۱) آیة ۳۰ ([illegible])
۶. سورة الفتح (۴۸) آیة ۲۹ (م)
۷.سورة الکهف (۱۸) آیة ۱۰۷ (ک)
۸.سورة الانفال (۸) آیة ۴ (م)
۹.سورة اللیل (۹۲) آیة ۲ (ک)

خیال [illegible][1] جهان را به نور چشم یقین　　به جنب بحر حقیقت سراب می بینم
مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر　　که من حقیقت خود را کتاب می بینم

شموس معرفت بر آسمان قلب طلوع کند « لاَ الشَّمسُ يَنبَغى لهـا أن تُدرِكَ القَمَر وَلاَ اللَّيلُ سابِقِ النَّهار»[2] به ظهور انجامد و بدر منیر عشق و محبت به بروج کمال « لَقَد جاءَ الحقُّ مِن رَبِّكَ »[3] به عین الیقین عروج کند و برخزایف و جواهر اسرار « لِلَّهِ خَزَاينُ (ن ۱۵) السَّمواتِ والأرض »[4] ترا اطلاع بخشند ، و بردقایق مشکلات « و فی أنفُسِكُم »[5] مشاهده افتد ، آن گاه باب « اَللَّه نُورُالسَّمواتِ وَالأَرض »[6] مفتوح شود ، وبساط « ذَلِكَ فَضلَ اللَّهِ يُؤتيهِ مَن يَشاءُ»[7] بگسترانند ، و مایدهٔ « رَضِيَ اللَّهُ عَنهُم »[8] در پیش آرند « وَاللَّهُ يَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَنْ يَشاءُ »[9]

کلمه‌یی بر چند روش دیگر:

تفسیر کلام آن آفتاب فلک معرفت وآن قطب مرکز محبت ، و آن معدن عشق و حکمت ربانی و آن محرم حرم کعبهٔ سبحانی ، آن شهسوار میدان توحید ،آن مسند آرای ممالک تفرید ، آن ولی قبهٔ نواخت ، انجمن آرای قبلهٔ شناخت ، آن غواص بحریقین ، آن سرافراز اهل تمکین ، آن محرم حریم جلال و جمال ، آن همدم نسیم وصال ، آن صدر طریقت ، آن قافله سالار حقیقت ، آن منظور نظر خداوند ، خواجهٔ نقشبند[10] - قدّس الله سرّه - در باب سفر در وطن ، خلوت در انجمن، هوش دردم، نظر برقدم ، شاید که آن حضرت از سفر در وطن ، این مراد خواسته باشند که سالک را باید که همیشه به پای اندیشه در بساط«فَفِرُّوا اِلىَ اللّهِ»[11] بی قرار و بی آرام باشد ، وکمر بند«فَاستَقِم كَمَا اُمِرتَ»

---

۱. ن : جمله
۲. سورة یس (۳۶) (آیة ۴۰ (ک)
۳. سورة التوبه (۹) آیة ۴۸ (م)
۴. سورة المنافقون (۶۳) آیة ۷ (م)
۵. سورة البقرة (۲) آیة ۲۳۵ (م)
۶. سورة النور (۲۴) آیة ۳۵ (م).
۷. سورة المائدة(۵) آیة ۵۴ (م)
۸. سورة التوبة (۹) آیة ۱۰۰ (م)
۹. سورة آل عمران (۳) آیة ۷۴ (م)
۱۰. محمد بن محمد بهاء الدین البخاری (۷۱۷ - ۷۹۱ هق)
۱۱. سورة الذاریات (۵۱) آیة ۵۰ (ک)

در کمر بندد و بر مرکب « وَ مٰا تَوفِیقِی اِلاّٰ بِاللّٰهِ » [1] سوار شود ، و به شاهراه شریعت در آید . باکس شماری نه ، در سینه بازاری نه ، با هیچ مخلوقی کاری نه ، و همتش از ذروهٔ عرش بر گذشته ، و از کونین رمیده ، و با دوست رسیده ، به زبان حال گویان باشد ، بیت :

گر هر دو جهان دهی تو ما را　　چون وصل تو نیست بی نواییم

این چنین کس اگرچه در شهر یا در خانه باشد ، مسافر باشد از خویش بی خویش ، و از آشنا و از زن و فرزند بیگانه ، مثنوی :

با خلق همیشه در تک و پوی　　بیگانه مزاج و آشنا روی

در صحبت هر خسی نشیند　　ره پیش برد و پس نبیند

بعد آن خلوت در انجمن : حضرت خواجه خلوت فرموده اند ، نه عُزلَت. خلوت آن است که از خلق گوشه گیرد ، خودی خود اضافات دویی و وهم و اعتبار و هستی منافی شود . و عزلت آن است که از خلق گوشه گیرد . شخصی که از خود کناره گیرد ، جمال توحید را در آینهٔ کثرت ناظر باشد ، و کثرت عالم،حجاب او نشود. کثرت را در وحدت ، و وحدت را در کثرت بیند . ابیات :

خورشید رخش چوگشت پیدا　　ذرات دو کون شد هویدا

(ن ۱۶)مهر رخ او چو سایه انداخت　　ز ان سایه پدیدگشت اشیا

هر جزو که هست عین کل است　　بس کل شده خود سراسر اجزا

هم مهر به ذره گشت موجود　　هم ذره به مهر گشت پیدا

کثرت و وحدت اضافات است « وَ اِلاّٰ اَلْآن کَمٰاکٰانَ وَحدَهٗ لاٰ شَرِیکَ لَهٗ » به وحدت وجود دلیل قوی است ، بیت :

این کثرتیست لیک ز وحدت عیان شود　　وین وحدتیست لیک در اطوار آمده

هوش دردم،به دو معنی است. به اعتبار اول متوجه نفی و اثبات باشد،در شبانروزی ، بیست و چهار هزار دم با ملاحظه و مفهوم تکرار نماید که یک دم فوت نشود که اکثر در یاد خدا بودن نشانهٔ غفلت است ، بیت :

---

۱. سورهٔ هود (۱۱) آیه ۸۸ (ک)

تا به جاروب لا نروبی راه | نرسی در سرای «الاّ اللّه»
ای صدف جوی جوهر اِلاّ | جام جان را فکن به ساحل لا

هوش دردم به عبارت دیگر : مراد از اندیشه است ،که متوجه اندیشه باشد، و اندیشهٔ « ماسِوَی اللّهُ » را در دار الملک بدن راه ندهد ، مثنوی :

پاسبان دل شو اندر کل حال | تا نیابد هیچ دزد آنجا مجال
هر خیالی غیر حق را دزد دان | این عبارت مؤمنان را فرض دان

به روش اخص الخاص ، یک نوعی دیگر است ، سوای این دو وجه می‌باید که اندیشهٔ نفی را هم به خاطر راه ندهد ، عبث است چیزی که وجود ندارد ، نفی آن ضروری نیست ، به نسبت « اِلاّ اللّه » دم را پاس دار ، و بعد از آن به مقامی رسد که اضافات اثبات هم منافی شود ، و تأمّل کند که چیزی به ذات خود ثابت است ، چه لازم که ثابت کنیم ؟ این مرتبه مشاهده است به موجب آیت کریمه« فَاذْکُرْ اِذٰانسیت »ذکرو ذاکر هر دو محو شوند،مذکور رخ نماید، بیت:

بنده جایی رسد که محو شود | بعد از آن کار جز خدایی نیست

اینجا ظاهر به رنگ باطن و عندلیب جان به صد هزار بیان «اِذاَ اَتَّمَ‌الفَقرَفهواللّه» سر آید ، « اَلفَقر هُوَاللّهُ » اشارت از این مقام است . اینجا، نه گفت وگو ، نه جست وجو ، نه تردد ، نه توجه ، نه اندیشه ، نه تفکر ، هرذره از ذرات وجود سالک «اللّه» و « هُوَ اللّه » گویان باشد ، مثنوی :

اینجا به حقیقتی رسد مرد | درمحنت کفر و دین شود فرد
دیگر نه زیان نه سود باشد | خود قبله و خود سجود باشد

«کُلُّ شَیءٍ هٰالِکٌ وَیَبقٰی وَجهُ رَبک ذُوالجَلاٰلِ وَالاکرام »[1]

هرگاه وجه حقیقی جلوه گر شد ، نه طالب ماند ، نه مطلوب ، نه عاشق ماند ، نه معشوق ، نه علم ماند نه عالم ، اضافات رفع گردد ، حضرت الوهیت را معیتی با جمع اشیاست . تأمّل و بحث در آن منافی است ، نزول سلطان عشق است که در تخت دل سالک بنشیند ، و جنود طبیعت ، و هوای بشریت و

۱-سورة الرحمن (۵۵) آیه ۲۷(م)

نفس و شیطان و کفر و ایمان گوشه گیرند ، بیت :

به جایی که سلطان درون آورند　　خس و خار از آنجا برون آورند

بعضی از این طایفه که نهنگان قلزم وحدت اند ، به حکم آیهٔ کریمهٔ « وَ اُعبُد رَبَّکَ حَتَّی یَأتِیکَ الیَقِینَ »[1] و به قول شیخ اکبر[2] « طَلَبُ العِبادَةِ بَعدَ الوُصوُلِ شِرکٌ» از قانون عبودیت ظاهر فارغ اند ، و محو در محواند و به زبان حال می‌گویند ، بیت :

هر که باسلطان نشینند در وصال　　گر کند خدمت بود عین وبال

اینجا ذات از صفات است ، منفک نیست ، خود را در مرآت مظاهر بی رنگ و بی صفت مشاهده می کند . در این مرتبه سالک را از ذات و فعل و صفت هیچ تفرقه نیست که اگر باشد ، فنای مطلق نباشد ، مصراع :

معراج مقربان همین است .

مثنوی:

این است نهایت طریقت　　این است خلاصهٔ حقیقت

منصور که بود عاشق حق　　اینجا رسید گفت :«اَنَا اَلحقُّ!»

و این است معنی آن که عزیزی گفته است ، مصراع :

قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود ؟

یعنی تا قطره گوهر است ، تردد باقی است ، یعنی احکام عبودیت و هستی برجای. ای به مقام احدیّت نرسیده است ، بیت :

تا سر مویی ز تو باشد به جای　　کفر باشد گر نهی در عشق پای

نظر بر قدم ، دو معنی دارد ، به کسر[3] و به فتح . وجه اول آن که نظر همیشه برقدمیت دارد ، و قدیم را حاضر و ناظر داند ، و کل ممکنات را هالک داند ، وجه دویم ، بعضی از این شهسواران جنود محبت و جذبه ، که بر مرکب « وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحیِ» سوارند و در مقام صحوند[4] ، و باوجود آن مرتبه ها خود

---

۱. سورة الحجر (۱۵) آیهٔ ۹۹ (ک)

۲. شیخ اکبر : لقب ابن عربی ابو بکر محیی الدین محمد بن علی حاتمی طائی اندلسی (۵۶۰ - ۶۳۸) مدفون درجامعهٔ جبل قاسیون (دمشق)

۳. ن : کثر

۴. ن : صحوند

را در مقام عبودیت داشته ، نظر برقدم دارند، یعنی برجادهٔ شریعت و متابعت شاهد « وَ مَا اَرسلناک اِلاّ رَحمَةً لِلعَالَمِینَ » [1] این است معنی « النِّهایَةُ هُوَ الرّجُوعِ اِلَی البِدایَةِ » اینها را مفردان خوانند . چون شمّه یی از احوال اینها، انبیای بنی اسرائیل را نمودند ، هم در مقام مناجات آمدند و گفتند : « اَللّٰهُمَّ اجعَلنٰا مِن اُمَّةِ(ن ۱۸) مُحَمدٍ وَاللّٰهُمَّ ارزقنٰا مِن شَفٰاعَةِ مُحَمَّدٍ » .

و عین القضاة همدانی [2] شمّه‌یی ذکر اینها کرده که مرسلان در زیر سایهٔ عرش باشند ، وگدایان امت محمد در سایهٔ « فی مَقعدِ صِدق » و سلطان شریعت نعت اینها با اصحاب چنین کرده است که « سِیرُوا سَبَقَ الْمفردونَ» یعنی گران مخسبیدای یاران که سبقت گرفته اند سبکبا ران . التماس نمودند که ای شمع شبستان انجمن ! « اَبِیتُ عِنَد رَبِی » وای سبک روح « وَلاٰ یَنامُ قَلبِی » مفردان پیش قدم کیانند ؟. فرمود : آنان که در این محیط غرقه اند، فارغ از زنبیل و خرقه اند . پروانه یی چند که در انوار شمع توحید پرنوراند، بلکه سوخته یی چند که در مستهلک مذکورند ، بندگان آزاد و مسافران بی زاد ، مثنوی :

رهروانی که بی خرو بارند ... کشتهٔ تیغ عشق صد بارند
بی قرارند همچوابر بهار ... لیک برخار و گل نمی بارند
پرغم روز دست بی برگی ... آن که از اصل و فرع پر بارند
همه در صحن بارگاه خدای ... حاجب خاصّ و شحنهٔ بارند

خواجه اویس قرنی [3] و ابوالحسن خرقانی [4] و سید الطایفه جنید بغدادی [5] و تبع تابعین و قومی از متأخرین مثل خواجهٔ بزرگ - قدس الله - و سلطان الاولیاء ابو محمد عبدالقادر جیلانی [6] وغیره ، و سلطان العارفین و

---

۱. سورة الانبیاء (۲۱) آیهٔ ۱۰۷ (ک)
۲.ابو المعالی عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (ولادت ۴۹۲ ه‍ق / ۱۰۹۸ - مقتول در همدان ۵۲۵ ه‍ق).
۳.اویس ابن عامر بن جزء بن مالک یمنی (شهید در جنگ صفین در رکاب حضرت علی(ع) ۳۷ ه‍ ق. / ۶۵۷م).
۴.ابو الحسن علی بن جعفر (یا احمد) خرقانی (۳۴۸ - ۴۲۵ ه‍ق)
۵.ابو القاسم ابن محمد بن جنید بغدادی (م ۲۹۷ ه‍ق)
۶.شیخ محیی الدین عبد القادر مکنی به ابو محمد گیلانی عارف بزرگ (۴۷۱ - ۵۶۱ ه‍ق / ۱۰۷۸ - ۱۱۶۶ ه‍ق)

طب المحققین بایزیدبسطامی[1] نیز در این مرتبه اند ، و نظر برقدم دارنـد .
راق « سُبحانی مٰا اَعظَمَ شأنی » و « لَیسَ فِی جُبَّتیِ مٰا سِوَی اللّٰه » را در بحر
بودیت انداختند و گفتند : « ان قلتَ یَوماً سُبحٰانیِ مٰا اعظَمَ شَأنی فَأنَا اَلیَومَ
حوُّ شَیءٌ اَقطَعُ زُنَّاری وَ اَقُول اَشهَدُ أن لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وأشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسوُلُ
لّٰهِ » پرظاهر است که هر طالبی به قدر استطاعت در فضـای تـوحید سـیر
یکند، اما سیر متابعت و موافقت و مناسبت اقوال و افعال و احوال نبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ، اکمل احوالات است که به هرکس نمی دهند ، و آن بعد از توحید
ست . تا وادی « لاٰ اِلَهَ » را قطع نمی کند به وادی « اِلاَّ اللّٰهُ » نمی رسد ، و تا
ادی « اِلاَّ اللّٰهُ » را قطع نمی کند ، به وادی « مُحَمدٌ رَّسُولُ اللّٰه » نمی رسد که
کمل مقامات است و ذوق بیشتر دارد ، چرا که سبرای خدمت است و قربت
مرۂ خدمت است . عزیزی از این مقام خبر می دهد ، بیت :

رای کـــنگرۂ کبریـــاش یـــارانـــند فرشته صیدو پیمبر شکار و سبحان گیر

منی به مقام مـلکوتی ، تفـاخر نکـرده انـد (ن ۱۹) ، و بـه دولت پـیمبری
نازیده‌اند و به کلام « سُبحٰانیِ » و « أنَا الحَقُّ » فریفته نشده اند ، و غـاشیۂ
بودیت را از دوش ننهاده اند « وَمٰا عَبَد نٰاکَ حقَّ مَعرِفَتِکَ[2] » بر زبان راندند ،
ر شب معراج اشارت به سلام حق که « عَلٰی عِبادِاللّٰهِ الصَّالِحینَ » بود ، به این
ایفه است .

این است اشارۂ نظر بر قدم در طریقۂ کبرای محققین و صاحب دیدو
ین ، خواجۂ بزرگوار که باوجود این دولت و مرتبت مقـام ، اعـلی عـلیین
ریعت را از دست نمی دهند ، هر چند ساقی میخانۂ ازل ، شراب مـحبت
رکام جان اینها می ریزد ، دریا ها را فرو می برند و نعرۂ « اَللّٰهُمَّ زِدنيِ عِلماً» بر
ی‌آورند ، بیت :

جان باز که وصـل او بـه دسـتـان نـدهند شـیر از قـدح شـرع بـه مـستـان نـدهند

---

۱. بایزید بسطامی (طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان) مـلقب بـه سلطـان العـارفین
روف به بایزید اکبر (متوفی ۲۶۱ یا ۲۶۲ ه‍ق) مدفون در بسطام (ایران)
۲. ن :عبادتک .

این است متابعت سنت نبی که مناسبت به ذات نبی به هم رساند، نه آن که [illegible] «یجوز» «لا یجوز» صرف نماید، و در مقام جدل و انکار و گفتار باشد و به اقرار لسان بسنده کند، وخود را اهل شریعت نامد، بیت:

چشم خفاش راچه از خورشید! مرغ محبوس را چه از گلزار!

تابه اسرار شریعت نرسد، مقلد است وگرفتار اهل پندار، جواب او این است، بیت:

توچه دانی زبان مرغان را چون ندیدی گهی سلیمان را

آن بیچاره را از شریعت و اسرار او چه خبر ؟! به دست هوا گرفتار، و کارش زار، این مرتبه را نشاید، مثنوی:

گفتن به زبان دروغ زشت است گوینده به دل، سوی بهشت است

تاکی به زبان خدا پرستی این نیست مگر هوا پرستی

ز تو این شکل و شیوه کی پذیرند چوپا برسرنهی دست تو گیرند

نه کس را آرزوی مستی تواست حجاب اعظم اینجا هستی تواست

عزیزالوجودا! آیینهٔ دل را از زنگار بشریت و هوای نفسانی مصفّاساز تا جمال حقیقت جلوه گر آید، مثنوی:

هر آیینه کو مقابل افتاد نوری که بتافت قابل افتاد

هر آیینه یی که پشت و روشد معلوم خیال این و او شد

ایمان دو قسم است: اقرار لسان و تصدیق قلب. اقرار لسان به موجب «یُؤمِنُونَ بالغَیبِ» است که واجب را به علم و دانش و حکمت و براهین و دلایل بداند،که واجب الوجود یک وجود است.قسم دیگرکه تصدیق دل است، آن است که محض عنایت و موهبت باری است که از صلب قدرت (ن ۲۰) و بطن‌ام اصلی در جهان نفی و اثبات تولد می یابد، و صورت شهادت می‌گردد، در دارالملک طبیعت جلوه گر می شود، و به شرط طلب و نُزُول «جَذبَةٌ مِن جَدباتِ الَحقِ یُوازی مِن عَمِلِ الثَّقَلَین»، مثنوی:

طالب چو در یقین بگیرد صدرش همه درد دینی پذیرد

ظـــلمت نــفی و نــور اثبـــات بـــرقی بـــجهد بـــه حکـــم اوقـــات
ـــن بـــرق از آن دو مـختلف نـام چـــون حـــامله شـد بـزایـد اسـلام
مـــهد یـــقین بـــه مـــهر بـانی مـــی خـور غـم او چنـان کـه دانـی
ـــلیم کـــنش بـــه دایـــهٔ شـــرع بـــیرون مـــبرش ز ســایهٔ شـــرع

ای چنان که از مرشد خود تلقین شده و یافته ، این است تصدیق قلب ، این است ایمان عارفان حق ، بیت :

ـمه یـی کآن پـاک بـازان را دهـند هـــرگز آن کــی بـی نیــازان را دهــند

لایق آن که طایفه یی که به احکام ظاهر برخلاف باطن مقیّداند ، هرچه ز ارباب عشق و محبت شنیده از حرکات و سکنات آن را به میزان طبیعت سنجند و قصهٔ کلیم اللّه و خضر – علیه‌السلام – یاد آرند ، اگر توفیق یابند ، خود را در خدمت مردی رسانند و در مدرسهٔ طلب به تحصیل «اَلْعِلمُ فَرِیضَةٌ عَلٰی کُلِّ مُسلِمٍ و مُسلِمةٍ» مشغول شوند و ملازم حجرهٔ «نَحنُ اَقرَبُ مِن حَبلِ الوَرید»[1] باشند ، و چراغ «اَللّٰهُ نُوُر السَّمٰواتِ وَالْأرضِ»[2] پیش نـهند و در مطـالعه و مشاهده «وَ فِي اَنفُسِکم اَفَلا تُبصِرُوْنَ»[3] مستغرق شوند تا به مطلوب «اِلاَّ اللّٰهُ» رسند ، رباعی :

تـاکـی سـوزی عـبث بـه اندیشه دمـاغ حـــق راز دل و دیـــدهٔ خـود گـیر سـراغ
چون دیده و دل گشت یکی شبهه نمـاند کـــی ســایه بـرد راه میـان دو چـراغ

اما خود را معطل گذاشتن و بی عشق و با بهایم در اکل و شرب هم‌کاسه بودن، نه کار عاقل است ، چنان چه به ظاهر نماز و روزه فـریضه است ، در باطن ، عشق و محبت خدا فریضه است و سرمایهٔ آن طلب ، بیت :

هـر دلی را کـاین طـلب حـاصل بود تـــا قیـــامت مست ولایــعقل بـــود

و هر که راغم زن و فرزند ، و خوردن و آشـا میدن و خـود بـینی و خودنمایی بود ، این کار از او نیاید ، و از این کلام ذوق فرانگیرد ، و قال اللّه تعالی :

۱.سورة ق (۵۰) آیهٔ ۱۶ (ک).
۲.سورة النور (۲۴) آیهٔ ۳۵ (م).
۳.سورة الذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۱ (ک)

« مَن [illegible]عَن (ن ۲۱) ذِکری فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً » یعنی هر که اعراض از ذکر [illegible]حبت من یعنی عبودیت من کند، به درستی و راستی که عیش او را تنگ گردانم، و عیش تنگ آن است که دایم دل او به قیل و قال واندوه های دنیا مشغول باشد، چون دل جای قیل و قال شد، خانهٔ دیوگشت، پس دل نماند، بیت :

دل یکی منظری است ربانی　　خانهٔ دیو را چه دل خوانی!؟

و این ظاهر مقرر است که انسان را محض برای خوردن و آشامیدن و لذت گرفتن و شهوت راندن نیا فریده اند بلکه برای « وَ مٰا خَلَقتُ الجِنَّ وَالاِنسَ اِلاَّ لِیَعبُدُونَ »[1] آفریده‌اند، بیت :

خسروان در رهش کله بازان　　سروران بردرش سر اندازان

تا کدام سعادتمند به دولت عبودیت برسد، مثنوی :

ملک طلبش به هر سلیمان ندهند　　منشور غمش به هر دل وجان ندهند

رباعی :

اسرار خرابات به دستان نبری　　تاسجده به پیش حق پرستان نبری

پاکیزه نگردی تو ز آلایش خود　　تا برسر خود سبوی مستان نبری

اینجا به زهد خشک و ورع و پارسایی و خودنمایی قناعت نکند، که راه مردان دیگر است، بیت :

پندار بقا و دید طاعت　　کفر است به نزد این جماعت

علم و عمل اندرین ورق نیست　　این شیوهٔ عاشقان حق نیست

این طایفه منظور نظر الهی اند، نظم :

جان فروشان بارگاه عدم　　خرقه پوشان خانقاه قدم

«مٰا عَبَدنٰاکَ» اجتهاد همه　　« مٰا عَرَفنٰاکَ » اعتقاد همه

« یَفعَلِ اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ» از هوش　　ساخته بنده وار حلقه به گوش

خورده یک باده بر رخ ساقی　　هرچه باقی است کرده در باقی

معتکف در سرای راز همه　　بی نیاز از پی نیاز همه

---

[1] سورة الذاریات (۵۱) آیة ۵۶ (ک)

حق تعالی این عاصی را گرد کفش و خاک نعلین این طایفه گرداناد!
عزیز الوجودا! چنان که عبودیت الهی عزیز و لطیف است، صحبت و خدمت این طایفه نیز عزیز و دقیق است، و رعایت آن از واجبات است، بیت:

ظاهر کار تو ویران می کنند   لیک خارت را گلستان می کنند

اهل معارف می گویند، بیت:

هرچه جز حق، بسوز وغارت کن   هرچه جز دین، از و طهارت کن

فردا صورت را اعتبار نیست، هرچه در عالم سباع و وحوش است، از هر یک صفتی در آدمی است (ن ۲۲) و انسان فهرست مجموعۂ اشیاست، هر صفت که امروز غالب بود، حشر جسم نیز در آن صورت خواهد بود. قرآن مجید خبر می دهد «یُحشَرُ النَّاسُ عَلٰی نِیاتِهِم» ای بِصِفَتِهِم [1]، بیت:

ای دریغا جان و دل درباختم   قیمت جان ذرہیی نشناختم

انسان را بهتر از این نیست که به قدر وسع بکوشد و لباس نومیدی نپوشد، و الا در وقت مرگ «کَمٰا تَعِیشُونَ ثُمَّ تَمُوتُونَ» را ساخته باشد و در حشر «کَمٰا تَمُوتُونَ تُبعثُونَ» مهیا شود، «نعوذبالله منها»، بیت:

هرچه در دنیا خیالت آن بود   تا ابد راه وصالت آن بود

عزیزی می گوید، بیت:

آنان که دل به زلف نگاری نبسته اند   یا رب چه کرده اند به عمر دراز خویش!

تا تواند از این اندیشه خالی نباشد، که قدر و قیمت بشر از این درد است و الا حیوان مجرد است نه انسان. هر درویشی و مسافری را که این اندیشه دروی بیند، صحبت وی غنیمت شمرد و کمر خدمت او درمیان جان بندد، بیت:

دست از فتراک او یک دم مدار   گر قبولت کرد هرگز غم مدار

تا مگر ایمان ازدنیا به سلامت برد، مثنوی:

هر که او را یوسفی گم کرده نیست   گرچه ایمان آورد آورده نیست

گر همه عالم شود زیر و زبر   تومکن از سایۂ یوسف گذر

طالبان نعمت و جویندگان کرامت بسیارند، اما طالبان عشق و محبت کبریت

---

[1] ماخذ از آیۂ (۵۹) سورۂ طه (۲۰)

احمرند، بیت :

تـاتوانـی بـا خـرد بیگـانه بـاش   عـقل را غـارت کـن و دیـوانه بـاش

عقل جزوی شیطان طریقت است . مرکب عشق ، مرکبی است که به یک تک ا
دو عالم بیرون رود ، و جولان در لامکان کند و طالب این مرتبه گردد ، رباعی

در عـالم او اگـر بـه کـار آیـی تـو   در دفـتر عشـق در شمـار آیـی تـ
جـبریل امـین رکـاب دار تـو شـود   بـر مـرکب عشـق اگـر سـوار آیـی تـ

حقیقت از تو دور نیست « وَ هُوَ مَعَکُم اینَما کُنتُم ». تو در پندار هستی به خو
محجوبی ، اگر توحید لسانی و ایمان زبانی فردا به کار آید ، پس همه‌منافقا
رستند و جستند و با وجودی که « اَلمُنافِقُ فِی دَرَکِ الأَسفَل » ، رباعی :

در مـذهب عشـق خـود پـرستی نـخرند   هشیـار روان متـاع مسـتی نـخر
در عـالم مـعرفت اگـر داد دهـی   بـی نـام و نشـان روکـه هستی نـخر

(ن ۲۳) رباعی :

عشق از ازل است تـا ابـد خـواهـد بـود   جـویندهٔ عشـق بـی عـدد خـواهـد بـو
فـردا چـو قیـامت آشکـارا گـردد   ای هر که نه عاشق است رد خواهد بـو

*****

(ادامه دارد)

اندیشه

و

اندیشمندان

دکتر محمد اختر چیمه
رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد (پاکستان)

شمّه ای از
احوال و آثار امیر حسینی هروی

عارف بزرگی که گلشن راز شبستری پاسخ پرسشهای اوست

مهر سپهر شریعت ، آفتاب عالمتاب حقیقت ، سیّد تارک کونین ، ناظر جمال عین به عین ، قدوة السادات حضرت شیخ امیر سید رکن الدین حسین[1] بن سید عالم بن ابوالحسن (یا:الحسن ،یا ابوالحسین)غوری هروی غـزنوی متخلص به «حسینی»،ملقب به«فخرالسادات» و معروف به « امیر حسینی » . «سید حسینی » ، «حسینی سادات»،«امیرسادات» و «میرحسینی سادات» از بزرگان عرفای سهروردی خراسان و از جمله نویسندگان و شاعران نـامدار پارسی گوی ایران است . وی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری می‌زیسته است . مولد وی قریه «غزیو» یا «گزیو» از کوهستان غور بود[2] ، ولی بیشتر ایام زندگی خود را در شهر هرات به سر برد ، بدین سبب به آن شـهر نسبت یافته و به «هروی » معروف شده است . محلّه ای از هـرات کـه امـیر حسینی در آن سکونت داشته است ، هنوز منسوب به نام وی به «محلّهٔ میر حسینی سادات » شهرت دارد[3]

---

۱. جمالی، سیرالعارفین ،ترجمه اردو از محمد ایوب قادری ، لاهور ، ۱۹۷۶م ، ص ۱۵۳ ؛چشتی، عبدالرحمن: مرآة الاسرار ، ترجمه اردو از واحد بخش سیال ، لاهور، ۱۹۸۲م، ۷۹۳/۲ و اسمش را «صدرالدین» بجای «رکن الدین حسین» نوشته اند.
۲. یمنی، نظام الدین غریب : لطایف اشرفی ، دهلی، ۱۲۹۸ ، ص ۳۶۹/۲.
۳. صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران ،دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ش، ج ۳ ، ۷۵۳/۲.

سال ولادت امیر حسینی به طور دقیق معلوم نیست . بعضی از تذکره نگاران و مورخان آن را ۶۷۱ هـ ق / ۱۲۷۲ م نگاشته اند ، اما به روایت مایل هروی او در سال ۶۴۱ یا۱۲۴۳/۶۴۶ یا ۱۲۴۸ به دنیا آمده است [۱] . امیر حسینی اوایل عمر خود را در تحصیل علوم وآداب،و بعد از آن در سیر و سلوک درطریق تصوف و عرفان گذرانید،و بههمین سبب مولاناجامی و حاجی شیروانی گفته‌اند:

جامع علوم صوری و معنوی و حاوی فضایل ظاهری و باطنی بود و در کشف حقایق و شرح دقایق ید بیضا می نمود [۲] .

دولت شاه سمر قندی ، امیر حسینی را از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهر وردی و از ارادتمندان شیخ اوحدالدین کرمانی دانسته [۳] که از لحاظ تاریخی درست نیست . جامی به دلیل اشعار کنز الرموز اثر امیر حسینی و به قول برخی از نویسندگان ، حضرت امیر حسینی را مرید بی واسطه شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی به شمار آورده و سپس چنین نوشته است :

اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتم که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح است و وی مریدپدر خود شیخ بهاءالدین زکریامولتانی قدس‌الله‌تعالی‌ارواحهم [۴] .

بنا به تحقیق مایل هروی نیز امیرحسینی « مرید شیخ بهاءالدین زکریا و صدرالدین فرزند او بوده .» [۵] امیر حسینی در کتاب کنزالرموز در مدح آن دو گفته است :

شیخ هفت اقلیم ، قطب اولیا	واصل حضرت ندیم کبریا
مفخر ملت بهاء شرع و دین	جان پاکش منبع صدق و یقین

---

۱. شرح حال و آثار امیر حسینی غولی هروی ، افغانستان ، ص ۲۴ ، مستفاد از پایان نامه دکتری خانم دکتر فروغ حکمت،دانشکده ادبیات دانشگاه تهران،۱۳۲۷ هـ ش .

۲. نفحات الانس ، به تصحیح مهدی توحیدی پور، کتابفروشی محمودی ، تهران ، ص ۶۰۵ ، ریاض السیاحه ، کتابفروشی سعدی ، تهران ، ۱۳۳۶ش ، ص ۴۷۳ .

۳. تذکره الشعراءبه تصحیح محمد عباسی،تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ص ۲۴۶ ، آذربیگدلی ، آتشکده، چاپ علمی ، تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ص ۱۱۹ .

۴. نفحات الانس ، ص ۶۰۵ : شیروانی ، ریاض السیاحة ، ص ۴۷۴ .

۵. شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، ص ۱۱ .

از وجـود او بـه نـزد دوستـان — جـنـت المـاوی شـده هندوستـان
مـن کـه رو از نـیک و از بـد تـافتم — ایـن سعـادت از قـبولش یـافتم
آن بـلند آوازهٔ عـالم پنـاه — سـرور عـصر ، افتخـار صدرگـاه
صـدر دیـن و دولت آن مـقبول حـق — نه فـلک بـر خـوان جـودش یک طـبق [1]

در لطایف اشرفی منقول است :

از بعض مردم مولتان چنان استماع افتاد که حضرت میر حسینی را نیز حضرت شیخ [زکریا] یک دختر خود را به عقد نکاح در آورده اند [2].

در مورد سفر امیر حسینی سوی مولتان و تربیت یافتن او به خـانقاه حضرت زکریا در سیر العارفین ضبط تحریر است که وی اولین بار همراه پدر بزرگوار خود سید نجم الدین برای تجارت به مولتان رفت و به خدمت شیخ الاسلام زکریا حضور یافت ، ولی بدون بیعت به وطن خویش بازگشت . پس از درگذشت والد هر چه داشت ، به فقرا و مساکین بخشید و به مولتان رفت و مرید حضرت شد . سه سال آنجامشغول ریاضات شاقه مـاند و از بـرکت صحبت ایشان صاحب کرامت گردید [3]. البته در نفحات الانس و حبیب السیّر و بعضی کتب دیگر وجه توبه سید حسینی و رفتن او به مولتان طوری دیگر و چنین مذکور افتاده است که روزی به شکار بیرون رفته بود ، آهویی پیش وی رسید ، خواست که تیری به او زند ، آهو به سخن در آمد و گفت : ای حسینی ! تیر بر ما می افکنی ، حضرت کردگار ترا برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه جهت شکار ، و برفور از نظرش غایب گردید . بنا بر این آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده باجماعتی از جوالقیان بهمولتان رفت . شیخ رکن الدین عالم آن جماعت را ضیافت کرد و همان شب حضرت رسالت مآب صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به خواب دید که فرمودند : «فرزند مرا از میان این جمعیت بیرون آر و به کارآخرت مشغول کن» . روز دیگر شیخ به ایشان گفت که درمیان

1. نفحات الانس ، ص ۵۰۶ ، تاریخ فرشته ، بمبئی ، ۱۸۳۱ م ، ۷۶۲/۲-۷۶۳ .
2. یمنی ، نظام الدین غریب ، پیشگفته ، ۳۶۶/۲ ، و نیز رجوع کنید به : فریدی ، نور احمد خان : تذکره بهاءالدین زکریا مولتانی ۱۹۵۴ م، ص ۳۱۹ ؛ همان، علما اکادمی اوقاف ، لاهور، ۱۹۸۰م، ص ۳۰۶ .
3. جمالی ، پیشگفته ، ص ۱۵۴ ، محمد قاسم فرشته ، تاریخ فرشته ، بمبئی ، ۱۸۳۱ م ، ۷۶۲/۲ .

شما فرزند رسول کیست ؟ اشارت به امیر حسینی کردند . شیخ وی را از آنها ... تربیت فرمود تا به مقامات عالیه نایل گشت[1] .

صاحب خزینة‌الاصفیا عقیده دارد که امیر حسینی در بدو امر به طریق سپاهیگری در خدمت پادشاهی بوده و به شکار رفته بود[2] ، اما هـدایت در ریاض العارفین می گوید : « پس از ترک سلطنت بـه مولتـان رفت و روی بـه ریاضت و مجاهدت آورد .»[3]

بنا به گفتار مایل هروی ، حضرت سید حسینی حکومت و سـلطنت نداشته و طبعاً صاحب رسوخ بوده است[4] . چنانکه امیر حسینی در خانقاه حضرت زکریا مولتانی تربیت باطنی یافت ، مراحل سلوک را پیمود و بعد از عطای خرقه خلافت در سلسله طریقت سهروردیه به حکم پیر روشن ضمیر به جانب وطن مالوف هرات روان گردید و در آنجا بساط ارشاد گسترد . همه اهل هرات معتقد و مرید وی شدند و وی طالبان حق را به حق رسانید .

سلسلهٔ طریقت و رشته تصوف و شجره انتساب خرقهٔ امیر حسینی به ترتیب ذیل است : امیر حسینی مرید شیخ رکن الدین عالم مولتانی ، و او مرید پدر خود شیخ صدرالدین عارف مولتانی ، و او مرید پدر خود شیخ بهاء الدین زکریا ، و او مرید شیخ شهاب الدین عمر سهروردی[5] ، و او مرید عموی خود شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سـهروردی ، و او مـرید عـموی خـود قـاضی وجیه‌الدین سهروردی ، و او مرید پدر خود ابو محمد عمویه سهروردی ، و او مرید احمد اسود دینوری ، و او مرید ممشاد علو دینوری ، و او مرید سید الطایفه جنید بغدادی[6] ، و او مرید خال خود شیخ سری سقطی ، و او مرید

---

۱. جامی ، ص ۶۰۵-۶۰۶ ، خواند میر، خیام،تهران ، ۱۳۶۲ ش ، ۳۷۹/۲ ، نوایی ،عبدالحسین، رجال کتاب حبیب السیر،تهران ، ۱۳۲۴ش ص ۵۵،شیروانی ،ریاض السیاحة،ص ۴۷۳ ، گوپاموی، نتائج‌الافکار ،بمبئی ، ۱۳۳۶ ش ، ص ۱۶۵ .

۲. لاهوری ، مفتی غلام سرور ، مطبع ثمر هند ، لکهنو ، ۱۸۷۳ م ، ۴۴/۲ .

۳ . هدایت ، رضاقلی ، کتابفروشی محمودی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش .

۴.شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، افغانستان ، ص ۸ .

۵.شیروانی ، ریاض السیاحة ، ص ۴۷۴ .

۶. جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۶۰.

حضرت معروف کرخی ، و او مرید داود طایی ، و او مرید خواجه حبیب عجمی ، و او مرید خواجه حسن بصری ، و او مرید سر حلقهٔ اولیا حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام ، و وی مرید سالار انبیاء حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم [1] .

امیر حسینی سالها به سلوک مشغول بوده و با بسیاری از اکابر صحبت داشته و علما و فضلای همعصر به تبحر علمی او اعتراف داشتند[2] . حضرت شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰ هـ ق)، در جواب سوالات منظوم وی ، مثنوی بسیار نغز و ارزنده ای با عنوان گلشن راز به نظم کشیده است که نمونه بارز تصوف نظری و علمی است . به استدلال استاد جلال الدین همایی در قرون هفتم و هشتم هجری که عصر صوفی مطمح نظر ماست ، دو طریقه تصوف وجود داشته است :

۱-تصوف عاشقانه که ازآثار عطار نیشابوری و مولوی بلخی بر می‌آید.

۲-تصوف عابدانه که همان مکتب سهروردی و محیی الدین ابن عربی و ابن فارض مصری است . در این عصر عرفا و مشایخ صوفیه از مکتب نظری ابن عربی هم استفاده می کردند و همین طور از مکتب عملی سهروردی هم بهره می بردند ، و از تصوف عاشقانه نیز برخوردار بودند[3] . در عین حال علوم عرفانی در مکتب سهروردیه با شرع و زهد آمیخته شده است ، و به قول مایل هروی :«اما میر حسینی در تصوف زاهدانه و عاشقانه منهمک بوده است »[4] .

تاریخ وفات حضرت امیر حسینی به قول عبدالرحمن چشتی ۷۰۸ یا ۷۱۰ هـ ق[5]،به‌قول خواند میر ۷۱۷هـق[6]،به قول جامی ۷۱۸[7]،به قول دولت شاه

---

۱. چیمه، محمد اختر ، مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی ،مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۲ش ، ص ۶۰-۵۹،و نیز ملاحظه شود:مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی ،ص ۴۹-۲۸ .

۲.زبیدی، شمیم محمود،احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی،اسلام‌آباد ۱۳۵۳ ش ،ص ۷۳.

۳.مقدمه مصباح‌الهدایه،تالیف محمود کاشانی،چاپ‌دوم،تهران،ص ۲۵؛مایل هروی،ص ۴۰-۴۱.

۴.شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، ص ۳۱.

۵. چشتی ، عبدالرحمن ، پیشگفته ، ۲۶۶/۲ .

۶.تاریخ حبیب السیر ، کتابفروشی خیام تهران ، ۱۳۶۲ ش ، ۳۷۹/۳ .

۷. نفحات جامی ، ص ۶۰۵ ، دارا شکوه ، سفینة الاولیا ، نولکشور کانپور ، ص ۱۱۴.

واحمد علی هاشمی سندیلوی ۷۱۹[1]،و به‌قول هدایت درمجمع الفصحا۷۲۳[2] و ریاض العارفین ۷۲۸[3] مندرج است . و نیز در ریاض السیاحة و هدیة العارفین ۷۳۸[4] و درکشف الظنون در ذیل زادالمسافرین ۷۷۰[5]ضبط شده است. لکن به دلیل بیتی از زاد المسافرین که نسخه خطی آن در کتابخانه شاه اوده (هند) محفوظ است . امیر حسینی تا سال ۷۲۹ در قید حیات بوده است . آن بیت این است :

در هفت صد و بیست و نه زهجرت　　گشت آخر این کتاب ختمت[6]

مدفنش در بیرون گنبد سید السادات عبدالله بن معاویة بن رشید بن عبدالله بن جعفر طیار در گورستان قهندز مصرخ به فاصله چند میلی شمال هرات واقع است و مقبره او هم اکنون باقی است [7] . جمالی در سیرالعارفین می‌نویسد که مرقد منور سید حسینی در شهر هری است . مردم این شهر به روز دوشنبه از زیارت وی مشرف می شوند. زمانی که این ضعیف [جمالی] در دارالاسلام هرات همراه مولانا عبدالرحمن جامی و عبدالغفور لاری از زیارت مرقد مطهر سید سرفراز شد،نماز ظهر و عصر همانجا باهم خواندیم، و راحت و فیوض بسیار نصیبم گشت .[8]

در مورد مقام و منزلت امیر حسینی در عرفان و تصوف اسلامی ، و شعر و ادب فارسی بعضی از تذکره نویسان چنین اظهار عقیده کرده اند:

دولت شاه سمرقندی می نگارد که «... سالک مسالک دین و عارف اسرار یقین است ، و در کشف رموز حقایق و دقایق کنز معانی بوده ، و در

---

۱. تذکرة الشعراء، ص ۲۴۹،مخزن الغرایب،به‌اهتمام محمدباقر،انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۶۸ م، ۱/ ۶۴۰.

۲.مظاهر مصفا ، تهران ، ۱۳۳۶ ش ، ۱۵/۲ .

۳.کتابفروشی محمودی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش ، ص ۹۵ .

۴.شیروانی ، پیشگفته ، ص ۲۷۴ ، اسماعیل پاشا بغدادی ، استانبول ، ۱۹۵۱ م ، ۳۱۴/۱.

۵. حاجی خلیفه ، بیروت ، ۹۴۷/۲ .

۶. عبدالرحمن ، سید صباح الدین ،بزم صوفیه ، لاهور ،۱۹۸۸ م ،ص ۱۷۳ ، به حواله اسپرنگر، فهرست کتب خانه اوده .

۷.حکمت، علی اصغر،از سعدی تاجامی،تالیف ادوارد براون،کتابخانه ابن سینا،تهران ،چاپ دوم ۱۳۳۹ ش ، حواشی ص ۱۸۸ .

۸.جمالی ، ترجمه ،لاهور، ص ۱۵۴.

فضیلت و علوم جنید ثانی ، خاطر پرنور او گلشن راز ، و طوطی نطق او عندلیب خوش آواز»[1] .

جمالی دهلوی می گوید :« ... عالی مرتبت بود ، در عهد او کسی در نواحی خراسان در علم و معرفت و روش مشیخت همتای او نبود و ریاضتی عظیم و عبادتی مستقیم داشت »[2] .

در مجالس العشاق مرقوم است :« ...و منجم دار السلطنة هرات بود . »[3]

در مخزن الغرایب ثبت است : « مهر سپهر شریعت ، آفتاب عالمتاب حقیقت ، قدوة السادات ، امیر سید حسینی غزنوی رحمة اللّٰه علیه واسعة ، ناطقه از ادراک کمالات او عاجز است ، و زبان قلم از تحریر آن قاصر . »[4]

هدایت ضبط می نماید : « علی ایّ حال از اماجد ارباب مقامات و از اکابر اصحاب کرامات و از محققین زمان خود بوده ، نثراً و نظماً کتب محققانه تصنیف فرموده . »[5]

در اردو دایره معارف اسلامیه با استناد به راهنمای کتاب مقام حضرت امیر حسینی رادرشعر و تصوف‌اسلامی بعدازسعدی و رومی قرار داده است.[6]

از سید امیر حسینی آثار متعدد به نظم و نثر باقی مانده است که به روایت مخزن الغرایب «تصانیف سید در عالم و اکناف مشهوراند».[7] قسمتی از آنها به طبع رسیده است و برخی هنوز به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف ایران و پاکستان و جهان محفوظ است .

آثار و تصانیف منظوم به قرار زیر است :

۱ - زاد المسافرین:مثنویی است عرفانی به وزن منظومه لیلی و مجنون نظامی گنجوی(بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف یامقصور-مفعول

۱.تذکره الشعرا، ص ۲۴۶ .
۲. سیر العارفین ، ص ۱۵۴
۳. بایقرا، سلطان حسین /گازرگاهی ، مجالس العشاق ، نولکشور کانپور، ۱۸۹۷ م ،ص ۱۲۷ .
۴.هاشمی سندیلوی ، احمد علی ، ۱ /۶۳۷ .
۵.ریاض العارفین ۹۴ .
۶.ازانتشارات دانشگاه پنجاب لاهور ، ۱۹۷۳ م ، ۳۲۱/۸ .
۷. هاشمی سندیلوی ، احمد علی ،۱/ ۶۴۰ .

مفاعلن فعولن یا مفاعیل) در هشت مقاله که در آنها مسائل سلوک و معرفت همراه باحکایات و تمثیلات مورد بحث قرار گرفته است.آغازش چنین است:

ای برتر ازین همه اشارت   هم اول و آخر استعارت [1]

نسخه های کامل آن تا حدود ۱۴۵۰ بیت دارد . طبق گفتار دولت شاه سمرقندی ، حضرت فخرالدین عراقی و اوحدی مراغه ای و سید حسینی هر سه فاضل به خانقاه اوحدالدین کرمانی در کرمان به اربعین نشسته از سفر عالم ملکوت سوغاتی به خدمت شیخ رسانیدند. حضرت عراقی لمعات ، شیخ اوحدی ترجیع و سیدحسینی کتاب زاد المسافرین . شیخ هر سه نسخه را مطالعه کرد و فرمود:این سه نفر عجب سه گوهر از کان حقایق بیرون آورده‌اند. فاما چون این فرقه مسافران راه یقین اند، آنکه زاد المسافرین آورد «سیاح منازل عرفان است ».[2] می‌توان گفت که شاعر این مثنوی را در روزگار پیری سروده . هدایت را به طرز زادالمسافرین کمال انس است،لذا برسنن آن انیس العاشقین را پرداخته است . و قسمت بزرگی از زاد المسافرین را در ریاض العارفین نقل کرده است .[3] این مثنوی به اهتمام نولکشور هند در ۱۸۸۴ م به چاپ رسیده است .

۲ - کنزالرموز : مثنویی است عرفانی بر وزن مثنوی مولوی (بحر رمل مسدس مقصوریامحذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلان) که بااین بیت آغاز می‌شود :

باز طبعم را هوای دیگر است   بلبل جان را نوای دیگر است [4]

شاعر بعد از مدح شهاب الدین سهروردی ، خلیفه او در هند زکریای مولتانی و پسرش صدر الدین عارف، به بحثی درباره دین و متفرعات آن وبه بیان اصطلاحات صوفیان توجه کرده است . امیر حسینی در پیرامون عشق ذکر می کند که صیقل آینهٔ دلها عشق است و در حقیقت همه مشکلات از راه

۱.مایل هروی،شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، ص ۷۸ .

۲.تذکره الشعرا، ص ۲۴۷ ، هاشمی سندیلوی ، مخزن الغرایب ، ۶۴۸/۱ .

۳.چاپ محمودی، تهران ، ص ۹۸-۹۵، و رک : صمدانی، سید مقبول احمد، «دو کمیاب کتب»، مجله معارف ، اعظم گر (هند). دسامبر ۱۹۴۶ م ، ص ۴۵۴.

۴. مایل هروی ، شرح حال و آثار امیر حسینی ، ص ۱۰۱ .

عشق حل می شود. امیر حسینی عشق را می ستاید و عقل رانکوهش می کنند . این منظومه در حدود ۷۲۰ تا ۷۵۰ بیت دارد . به قول سعید نفیسی : حسینی آن را در سال ۷۱۱ در مولتان به پایان رسانیده است[۱]. از آن نسخی موجود است و به طبع هم رسیده است .

۳- سی‌نامه : جمال اسمش را« سرنامه » نگاشته و سعید نفیسی «عشق‌نامه» رانیز اضافه کرده است[۲] . مثنویی است در ۱۲۰۰ بیت بر وزن خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف - مفاعیلن ، مفاعیل ، مفاعیل یا فعول) بر منوال ده نامه هایی که شاعران در قرون هفتم و هشتم هجری می سرودند[۳] . به قول دولت شاه سمرقندی ، شاعر آن را « در اوان شباب گفته »[۴] که هنوز در عشق مجازی اهتمام داشته است . در این مثنوی احساسات عاشقانه پیشتر ریخته شده و فکر عرفان به ندرت دیده می شود[۵].به طور کلی مطالب آن خلاصه‌ای از سیر و سلوک و عشق عارفان است . از این منظومه نسخه‌هایی موجود است.

۴ - دیوان اشعار : دیوان امیر حسینی به « دیوان اشعار » ، « دیوان غزل » و « دیوان قصاید و غزلیات » شهرت دارد که مملو از اشعار عاشقانه و ابیات متصوفانه است[۶].به‌قول مولاناجامی«مر او را دیوان اشعار است به غایت لطیف».[۷] این دیوان مجموعه‌ای است از قصاید پنج گنج و غزلیات و ترکیبات و ترجیعات و مقطعات و رباعیات که تعداد جمیع ابیات آنها به حدود یک هزار و پانصد بالغ می شود . و مطالب بیشتر آن ابیات مبنی بر تحقیق و موعظه و تهذیب است .[۸] غزلیات میر حسینی بر روی هم دو نوع است : ۱ . عشقی و

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، کتابفروشی فروغی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش ، ۷۴۲/۲ .
۲- سیر العارفین ، ترجمه لاهور ، ص ۱۵۳ ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ۷۴۲/۲ .
۳. صفا، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم ، ۷۵۶/۲ .
۴. تذکرة الشعرا ، ص ۲۴۹ .
۵. مایل هروی ، شرح حال و آثار امیر حسینی ، ص ۵۰ .
۶. رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، به اهتمام جواد فاضل ، کتابفروشی علمی ، تهران ، ۱۲۵/۲ .
۷. نفحات الانس ، ص ۶۰۵ .
۸. صفا، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ، ج ۳ ، ۷۵۷/۲ .

وصفی ۲ ۰ عرفانی و اخلاقی.[1]

۵. سؤالات منظوم گلشن راز: امیر حسینی راجع به اصول تصوف و تفکر از عارف نامدار معاصر شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰) پانزده یا هفده[2] سؤال منظوم کرده که در نتیجه آنها مثنوی نغز و پر مغز «گلشن راز» به نظم در آمده است. در سبب آغاز منظومه شیخ شبستری اسم پرسنده سوالات را چنین گنجانیده است:

بزرگی کاندر آنجا هست مشهور — به اقسام هنر چون چشمهٔ نور
جهان و جان و تن را نور عینی — امام سالکان سید حسینی[3]

۶ - پنج گنج: در اردو دایره معارف اسلامیه از «هفت گنج» یاد شده[4]، و مایل هروی نام آن را «گنج نامه» نیز ذکر کرده است.[5] این دراصل مجموعه ای است از پنج قصیده که هم جدا از دیوان و هم شامل دیوان ضبط گردیده است. در محتویات این پنج قصیده مضامین توحید و فضایل اولیاء و مباحث عرفانی و اخلاقی آمده است که دارای ۲۸۹بیت است.مطالع این قصاید از این قرار است:

مرا ازعالم توفیق مژده می‌رسد املا — برانم زورق تحقیق بسم اللّه مجریها
رفت روز نشاط و عیش و سرور — وقت عذر آمد ایهاالمغرور
طلب ای سالکان کوی وفا — طرب ای ساکنان ملک بقا
چو تقدیر قسمت خدا می کند — مگو آن چه کرد این چرا می کند

ای ترا در روز فطرت یا بنی آدم خطاب
چند باشی همچو حیوان در هوای خورد و خواب

---

۱. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۴-۵۵.
۲. هدایت، ریاض العارفین، ص ۹۴، مدرس محمد علی، ریحانة الادب، چاپ دوم، تبریز، ۴۶/۲ هفده سوال ذکر کرده اند، و براون، در تاریخ ادبیات ایران، پانزده سوال به صورت اشعار مرقوم داشته است. حکمت، از سعدی تا جامی، ص ۱۸۹.
۳. جیلانی، محمود بن یحیی، مفاتیح الاعجاز، اردو، ترجمه، شرح گلشن راز، گلزار هند، پریس لاهور، ۱۹۲۵ م، ص ۱۹.
۴. انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور ۱۶۷۳ م، ۳۴۱/۸. در زمان اخیر علامه اقبال لاهوری تحت تاثیرش قرار گرفته «گلشن راز جدید» را منظوم ساخته است.
۵. شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۴.

نسخه‌اش در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۱۱۶۴ محفوظ است.[1]

۷. قلندر نامه: مثنویی است که هدایت در مجمع الفصحا از آن نام برده و ابیاتی از آن نقل کرده است.[2] سعید نفیسی نیز آن را در مولفات امیر حسینی برشمرده است.[3] این مثنوی بر وزن لیلی و مجنون جامی (بحر هزج مسدس محذوف - مفعول مفاعلن فعولن) سروده شده، و در شعر آن افکار رندانه و قلندرانه و عارفانه ریخته شده است.[4]

۸. اشعار متفرقه: از اشعار متفرقه در کتابخانه ایندیا آفیس لندن و بودلین لندن نشان داده شده است.[5]

آثار منثور امیر حسینی به این قرار است:

۹. نزهة الارواح: در مخزن الغرایب آمده: «نزهة الارواح به طور گلستان سعدی پر صنعت و دقیق واقع شده.»[6] به این نسبت در نسخه ای نام آن سنبلستان قید شده.[7] در لطایف اشرفی منقول است:

لمعات حضرت فخر الدین عراقی و نزهة الارواح حضرت امیر حسینی به شرف نظر شیخ [بهاء الدین زکریا] در آوردند. فرمودند که لمعات به نسبت خاص واقع شده، و نزهة الارواح هم خاص و هم عام، به حسب حیثیت خود بهره برده.[8]

نزهة الارواح در سال ۷۱۱ یا ۷۲۱ هـ به اتمام رسیده، در بیست و هشت فصل ترتیب یافته و بانثر موزون و مسجع آراسته شده است. مولف، در خاتمه کتاب، آن رابه «نزهة الارواح» موسوم ساخته است به این طریق:

به یک رشته ز دریای تفکر　　　کشیدم نظم را با نثر چون دُرّ

---

۱. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۳-۵۴: و رک: صفا تاریخ ادبیات، ج ۳، ۷۵۶/۲-۷۵۷.

۲. به اهتمام دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ ش، ۲۶/۲-۲۷.

۳. تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۴۲/۲.

۴. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۲.

۵. اردو دایره معارف اسلامیه، لاهور ۳۴۴/۸.

۶. هاشمی سندیلوی، احمد علی، ۶۴۰/۱.

۷. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۹۰.

۸. یمنی، نظام الدین غریب، لطایف اشرفی، ۳۶۷/۲.

در آن ساعت که می کردم تمامش   نهادم «نزهة الارواح» نامش[1]

پس از حمد و مناجات و مناقب چاریار عناوین فصول بیست و هشتگانه کتاب چنین آمده است :

فصل اول: در ابتدای سلوک ؛ فصل دوم : در معرفت سلوک ؛ فصل سوم: در مقامات سلوک ؛ فصل چهارم : در نصیحت سالک ؛ فصل پنجم : در بدوخلقت ؛ فصل ششم : در بیان وحدت ؛ فصل هفتم : در تجرید سالک ؛ فصل هشتم : در قاعده طریقت ؛ فصل نهم : در کمال استغنا؛ فصل دهم : در آغاز فطرت ؛ فصل یازدهم : در بیان اختلافات حالات ؛ فصل دوازدهم : دربیان دل ؛ فصل سیزدهم : در تصفیه دل ؛ فصل چهاردهم : در دیباچه عشق؛ فصل پانزدهم: در حقایق عشق؛ فصل شانزدهم: در بیان عشق؛ فصل هفدهم: در حیرت عشق؛ فصل هجدهم: در مخاطبه نفس؛ فصل نوزدهم:دربیان معاملات؛ فصل بیستم: در جدّ و اجتهاد؛ فصل بیست و یکم: در صحبت و متابعت؛ فصل بیست و دوم: در ترک صحبت خلق؛ فصل بیست و سوم: در صبر و تسلیم؛ فصل بیست و چهارم: درکشف معانی سلوک؛ فصل بیست و پنجم: در ارشاد و انتباه؛ فصل بیست و ششم: در اشارت اهل طریقت؛ فصل بیست و هفتم: در نهایت اهل طریقت؛ فصل بیست و هشتم: در فنا و ترک خودی .[2]

این کتاب نثر دل انگیز عاشقانه دارد و در آخر ، مولف از اسلوب و روش نگارش آن تعریف و توصیف بسیار کرده است . عبدالرحیم یا عبدالواحد ابراهیم بلگرامی و علی بن عثمان و بهاء الدین بده بر آن شرحها نوشته اند .[3] احمد منزوی راجع به شصت مخطوطه اطلاع داده و به اهتمام مطبعه مجتبایی دهلی چاپ هم شده است .

۱۰ . روح الارواح : شرح نود و نه اسماء اللّه الحسنی است که مصنف به

۱.امیر، حسینی ، نزهة الارواح ، به کوشش نکهت یاسمین دانشجوی فوق لیسانس ، دانشکدهٔ خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب لاهور ، ۹۱-۹۹ م ، ص ۳۷۸ ورک : مقاله «در مورد نزهة الارواح » ، مجله معارف ، اعظم گر (هند)، اکتبر ۱۹۴۶ م ، ص ۲۹ .

۲. مایل هروی،شرح حال وآثار امیر حسینی،ص ۹۱-۹۲،فصل بیست وهشتم«در ختم کتاب » نگاشته .

۳. منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، تهران، ۱۳۴۹ ش، ۱۲۵۶/۲؛ اردو دایره معارف اسلامیه، لاهور، ۳۴۱/۸.

رش عارفانه تحریر نموده و موافق هر اسمی آیات و احادیث و کلام بزرگان نقلهای پیشوایان معتبر آورده است. قصه ها و حکایتهایی در خلال هر شرح ان کرده است. نسخه ای منحصر به فرد دارای ۴۳۵ صفحه در عجایب خانه ابل محفوظ است که کسی دیگر بر این کتاب فهرستی نوشته است.[1]

۱۱. طرب المجالس: سعید نفیسی از آن به نام «نزهة المجالس» و خانم میم زیدی به نام «طیب المجالس» نیز یاد کرده اند.[2] به نوشته کشف‌الظنون لسان وحوش و طیور سخنان حکمت و نصایح در آن آمده است.[3] این کتاب رای پنج قسم است که هر قسم دارای چند فصل است. مولف مطالب را کیمانه به میان آورده داخل در حلقه حکما می شود. کتابی است به نثر و م مشتمل بر ۱۹۱ صفحه که در ۷۲۱ هـ‌ق به اختتام رسیده و در شهر شاش طبع رسیده است.[4]

۱۲. صراط المستقیم: به «نجات الطالبین» هم موسوم گردیده است.[5] ماله ای منثور به منظور ارشاد و هدایت سالکان نو آموز و طالبان نوخاسته طریقه سهروردی نگارش یافته است. نسخه های خطی آن در کتابخانهٔ ی تهران[6]، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و کتابخانهٔ آستان قدس سوی مشهد نگهداری می شوند[7]، و این اثر تاحال به چاپ نرسیده است.

۱۳. مجمع الانشاء: نسخه اش در کتابخانهٔ ایندیا آفیس لندن محفوظ ت و به طبع هم رسیده است.[8]

کتب زیر از منسوبات اوست:

۱۴. عنقای مغرب: به قول دولت شاه سمرقندی: «سید کتابی در معارف

۱. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۷۳-۷۴.
۲. تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۶۹/۱؛ احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا، ص ۷۳.
۳. حاجی خلیفه، ۱۱۱۰/۲.
۴. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۹۴-۱۱۰۱.
۵. منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، ۱۲۶۸/۲.
۶. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۲.
۷. منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، ۱۲۶۸/۲.
۸. اردو دایره معارف اسلامیه، ۳۴۲/۸.

و حقایق پرداخته عنقای مغرب نام ».[1] این شاید به «العنقاء المغرب فی معرفة ختم الاولیاء والشمس المغرب»تالف شیخ ابن عربی التباس شده است.[2]

۱۵ . مرآة البدیع فی احوال النقشبندیة : اسماعیل پاشا بغدادی آن را از مولفات حضرت امیر حسینی شمرده است[3] ، اما به شهادت کلمه « نقشبندیه » این را در آثار امیر حسینی نمی توان محسوب داشت ، زیراکه سلسله طریقت نقشبندیه منسوب به حضرت بهاءلدین نقشبند بخاری (م. ۷۹۱ هـ ق) پس از زمان حیات حضرت امیر حسینی به وجود آمده و وی اصلاً ربطی با «نقشبندیه » نداشته است . تمام تذکره نگاران و مورخان امیر حسینی را به بزرگواری یاد می کنند. دکتر ذبیح اللّه صفا در باب سبک شعر وی می نویسد :

سخن امیر حسینی علی الخصوص در مثنویهای او بسیار ساده و روان و خالی از تکلف در بیان معانی است و به کار بردن ترکیبات دشوار یا استعارات و حتی تشبیهات غریب در گفتار او معمول نیست ، و اگرچه غثّ و سمین در آثار او زیاد است ، ولی بر روی هم سخن او در درجه ای است که می توان او را از شاعران متوسط فارسی شمرد که هم خود را مصروف به بیان معانی عرفانی همراه با همه اصطلاحات آن کرده است . هفده سوال منظوم که شیخ محمود شبستری گلشن راز خود را جواب آنها ساخت از همین امیر حسینی سادات است .[4]

مایل هروی در مورد اسلوب نگارش منثور او چنین اظهار نظر می کند:

امیر حسینی در نثر شیوه پیر هرات را تعقیب می کرده است و از آن در اثر خود نزهة الارواح که نظم و نثر باهم مخلوط است ، مراعات تجنیس را به صورت اتمّ و اعلی نموده است و در هر بیت و هر سطری صنعت جناس و سجع را به کار بسته است و در حالی که شور و عشق و موسیقی سخن را در آن

۱-تذکرة الشعراء، ص ۲۴۹ .

۲.نگهت یاسمین، مصحح نزهة الارواح از امیر حسینی، دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور، ۹۱-۱۹۹۰ م، ص ۳۵ .

۳. هدیة العارفین، استانبول، ۱۹۵۱ م، ۱/ ۳۱۴.

۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ۷۵۷/۲ .

تعبیه نموده است . چیزی که میر حسینی را بیشتر می تواند امتیاز خاصی بدهد و روحیه او راتشخیص کند همان علو همت اوست که فلسفهٔ خود را به میدان می کشد و به غالب آثار خود به حضرت بشر خطاب می کند ...[1]

چون میر حسینی وابسته به مکتب سهروردیه بوده ، در بیانات خود توجه به تصوف زاهدانه و عابدانه داشته،و طریقت را با شریعت آمیخته است. وی افکار و معتقدات صوفیانه را با حکایات و داستانهای کوتاه بیان کرده است . روی هم رفته موضوع جمله آثار امیر حسینی سیر و سلوک و معرفت و طریقت و عشق و تحقیق و اخلاق و اصلاح است . کلام منظوم او ساده و پاکیزه از تکلف و تصنع است . البته نزهة الارواح شبیه به گلستان سعدی و در تاریخ سبکهای نثر فارسی حائز اهمیت است . در سایر نگارشهای امیر حسینی مباحث عرفانی و اخلاقی به چشم می خورد که در نتیجه حمله مغول در نواحی خراسان و ایران و عراق ، به جهت اصلاح احوال جامعه مردم به ظهور آمده بود .

*****

۱.شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۱۰۸.

رودکی شاعر بزرگ آغاز قرن چهارم هجری است. وی در فنون مختلف شعر و تشبیهات زیبا و وصف طبیعت استاد بود. از او اشعار زیادی در قالب های مختلف به جای مانده است. مهم ترین اثر رودکی «کلیله و دمنه» منظوم است که ابیات زیر از آن انتخاب شده است.

دانش اندر دل چراغ روشن است

تا جهان بود از سرِ آدم فراز — کس نبود از رازِ دانش بی نیاز

مردمانِ بخرد اندر هر زمان — راز دانش را به هر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند — تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است — وز همه بد بر تن تو جوشن است

دکتر محمد منیر عالم
اسلام آباد

این مقاله، بخش دیگری از مقدمهٔ دکتر محمد منیر عالم است بر کتاب تذکرهٔ بغراخانی، که بزودی با تصحیح ایشان توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر می‌شود. بخشی از این مقدمه تحت عنوان «اویس قرنی» در شماره پیشین مجله چاپ شد و در این شماره، این بخش با تصحیح و ویرایش خانم ادیبه عباس پژوهشگر مرکز تقدیم خوانندگان می شود. شایان ذکر است که با انتشار این دو بخش در «دانش»، از چاپ آن در کتاب صرفنظر خواهد شد.

تحقیقی دربارهٔ قراخانیان

ملوک خاقانیان را در کتب تاریخ آل خاقان، خاقانیان، قراخانیان، خانیه، یلک خانیه وآل افراسیاب نام برده اند، سلسله ای بودند از ملوک ترک مسلم که قریب دویست و سی سال (از حدود سنه ۳۸۰ - ۶۰۹هـ) بعد از سامانیان و بل از مغول در ماوراءالنهر سلطنت کردند و دولت سامانیه را از ماوراءالنهر نقرض نمودند و عاقبت، به دست خوارزمشاهیه منقرض شدند. این سلسله رحسب اختلاف اوقات، گاه مستقل بودند و گاه باجگذار سلجوقیه و گاه اجگذار قراخطائیان[1] ماوراءالنهر و گاه باجگذار خوارزمشاهیه.

۱. این سلسله معروفند به «ملوک گورخانیه» و «ملوک قراخطاء» و ایشان پادشاهان بغایت عادل و ک سیرت بودند و بعد از استیلاء بر ماوراء النهر ملوک ترک مسلم را که معروفند به افراسیابیه و خانیه یلک خانیه منقرض نساختند بلکه ایشان را بر حکومت آن بلاد باقی داشته فقط به اخذ خراج و نصب [illegible] از [illegible] ایشان قانع بودند.

قراخانیان را مستشرقان اروپائی از این جهت بدین نام خوانده اند که اغلب در جزء لقب آنها لفظ قره = قرا به معنای «سیاه و نیرومند» وجود دارد، وگرنه آنها را ایلک خانیان، و نیز به علت انتساب خیالیشان به شهریار توران زمین، افراسیاب که وصفش در شاهنامهٔ فردوسی آمده است، آل افراسیاب خوانده اند[1].

خاورشناس نامی روسی بارتولد[2] در توضیح کلمهٔ ایلک خانها چنین می‌نویسد: تسمیهٔ «ایلک» یا «ایلک خانان» را سکه شناسان اروپائی (تورنبرگ و مخصوصاً دارن) در علم امروز وارد کرده اند و آن هم ازروی یک لقب مخصوص این سلسله است که به هیچ وجه همه پادشاهان آن را نداشته اند و کسی راکه نخست «ایلک» یا «ایلک خان» بوده باید فاتح ماوره‌النهر، نصر بن علی (متوفی ۴۰۳ هـ/ ۳ - ۱۰۱۲م) دانست ؛ بعدها امیران ماوراءالنهر این لقب را ترجیح داده اند. اما پس از آنکه امیران سمرقند ، عنوان خان به خود دادند و دولت مستقلی فراهم کردند لقب «ایلک» از سکه های آنها برداشته می‌شود. آخرین بار کلمه «الک» را در حدود ۱۱۳۰م[3] به عنوان نام یا لقب امیر بلاساغون ذکر کرده اند:

اطلاعات تاریخی دربارهٔ قراخانیان بسیار مختصر است و آنچه درباب ایشان در کتب تواریخ نگاشته اند ضعیف و متناقض است و دوتن موافق یکدیگر ننوشته اند. مرزهای کشورشان را مانند امیرنشین های مختلف که از آن تشکیل می شده به دشواری می توان معین کرد. همینطور بیشتر تاریخها مشکوک است. حتی سکه ها هنوز جای شک بسیار باقی گذاشته اند. در حقیقت این کشور هرگز در زیر فرمان یک تن نبوده. اختلاف میان افراد مختلف این سلسله را معمولاً به زور اسلحه حل کرده اند و بیشتر هم به یاری بیگانگان. همین اختلاف باعث شد که امیران این خاندان باآنکه مقدمهٔ فتوحاتشان نیکو بود نتایج درخشانی از کار خود نتوانستند بگیرند و به زودی

---

۱ . کلیفورد ، سلسله های اسلامی ، ترجمهٔ فریدون بدره ای، ص ۱۷۱.
۲. دایرة المعارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۲۹۲.
۳. مطابق با ۵۲۴ هجری.

به مساعدتهای سلسله های دیگر مانند غزنویان و سلجوقیان محتاج شدند و پس از شکست سنجر از قراختائیان در ۵۳۶ هـ به دامن این حکومت جدید ترک افتادند.

ظاهراً اول کسی که تاریخ این طایفه را نوشته است امام شرف الزمان مجدالدین محمد بن عدنان السّرخکتی[۱]، خال نورالدین محمد عوفی صاحب لباب الالباب و جوامع الحکایات است و آن را به نام سلطان قلج طمغاج خان از آخرین ملوک این طایفه موشح نمود[۲]. از اشاره حاج خلیفه در کشف الظنون[۳] معلوم می شود که این کتاب تاریخ ترکستان نام دارد و ظاهراً شرحی که حیدر بن علی حسینی رازی معروف به میر حیدر رازی در کتاب مجمع التواریخ دربارهٔ این خاندان آورده از همان کتاب گرفته شده است[۴].

علاوه به کتاب تاریخ ترکستان و نوشته های ابن الاثیر و ابن خلدون وغیرهم دربارهٔ این سلسله شرح نسبهٔ جامعی که تاکنون تدوین شده آن است که مرحوم محمد قزوینی نخست در حواشی مجلد اول لباب الالباب عوفی (صص ۳۰۰، ۳۰۲) و سپس در حواشی چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، چاپ اوقاف گیب در صحایف ۱۲۱-۱۲۳، ۱۸۴-۱۸۹ چاپ کرده است.

همین طور مرحوم نفیسی توضیحات مفصلی دربارهٔ این خانواده در صفحات ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷، ۱۱۶۰ - ۱۵۹۲ آورده است.

باز در این باب سه تن از متأخران نیز مطالعاتی کرده اند، یکی از آنها بارتولد خاورشناس شوروی است که کتابی به عنوان تاریخ ترکان آسیای مرکزی[۵] دارد. این کتاب، مجموعه یک سلسله سخنرانیهایی است که وی در ۱۹۲۶م در استانبول کرده و ترجمهٔ آن را در مجله آلمانی جهان اسلام[۶] انتشار داده اند و

---

۱. ترجمه حال او در لباب الالباب، ج ۱، صص ۱۷۹ - ۱۸۱ مذکور است.

۲. نظامی عروضی، چهار مقاله، به تصحیح قزوینی، ص ۱۸۵.

۳. چاپ استانبول، ۱۹۴۱، ج ۱، ستون ۲۸۹.

۴. حواشی نفیسی بر تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۲.

5 . W. Barthold, *Histoire des Turesd*, PP. 59-78

6 - Die Welt des Islam.

... فرانسه ترجمه کرده اند[1].

... اوملیان پریتساک [2] است که کلیفورد در کتاب خود معتبر ترین منبع اطلاعات دربارهٔ این خانواده از او دانسته است.

سومی خاور شناس اخیر فرانسوی رنه گروسه است که در کتاب خود به عنوان امپراطوری دشت ها[3] فصلی دارد به عنوان «ترک شدن کاشغر و ماوراءالنهر: قراخانیان»[4]، که قسمتی از آن دربارهٔ همین خاندان آل افراسیاب است[5].

دربارهٔ نژاد این سلسله هم اختلاف رأی وجود دارد. اوملیان پریتساک [6] معتقد است که قراخانیان از طبقات حاکمه ترکان قرلق برخاسته اند، و اینان گروهی بودند که در تاریخ قدیم دشتهای ترکستان شرقی نقش عمده ای داشتند[7]. انتساب قراخانیان به ترکان قرلق با آنکه صد در صد به اثبات نرسیده است، ولی خالی از احتمال نیست.

بارتولد [8] عقیده دارد که قراخانیان از نژاد یغما بوده اند که شعبه ای از تغزغزها و ایغورها باشند و این ترکان یغما صاحب کاشغر و قسمتی از سمیرچیه یکی از مصبات سیحون بوده‌اند.

دکتر محمد معین این سلسله را از نژاد ترک چگلی دانسته است[9]. نام چگل در قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) برای تسمیهٔ چند طایفه ترک به کار رفته

---

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۶۹.

2. O. Pritsak, *Karachanidische Streitfragen* ,209 - 28.

3. Rene Grousset, *L' Empire des Steppes*, pp. 199-203.

4. *Turcisation de la Kachgarie et de la Transoxiane* - Les Qarakhandes.

۵. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۶۵.

6. O. Pritsak, *Karachanidische Streitfragen* , 209 - 28.

۷. کلیفورد، سلسله های اسلامی، ترجمهٔ فریدون بدره ای، ص ۱۷۲.

J.A. Boyale , *The Cambridge History of Iran*, "Qarakhandis" P. 5, Cambridge 1968.

8. W. Barthold, *Histoire des Turcsd*, Asia Centrale Paris ,1945 ,PP. 59 - 78.

۹. معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، «اعلام»، ص ۲۱۷.

است و مسکن طایفه چگل ها را در ساحل شمالی رود ایسغ کول قرار داده اند.

خاور شناس آلمانی الف. دوزامباور در کتاب نسب نامه و سالنامه برای تاریخ اسلام[1] فهرستی از پادشاهان سه شعبه این سلسله ترتیب داده است که به ترتیب زیر قرار دارند:[2]

در ماوراءالنهر

۱) حدود ۳۱۵ - عبدالکریم ستق بغراخان نخست که اسلام آورده[3] و در ۳۴۴ در گذشته است.

۲) ۳۴۴ - شمس الدوله موسی بن ستق.

۳) شهاب الدوله ابو موسی هارون بغراخان دوم پسر سلیمان که در قسمت غربی حکمرانی داشته و در ۳۸۲ درگذشته و شاید پسر زاده موسی بوده باشد و در ۳۷۲ نخستین حمله را به ماوراءالنهر کرده و از کاشغر می آمده است. در ربیع الاول ۳۸۲ بخارا را گرفته و ماوراءالنهر را تصرف کرده است.

۴) ۳۸۲ - ابوالحسین نصر اول پسر علی ملقب به امیر السید ناصرالحق که القاب فراوان دیگر داشته و در سکه های خود به کار برده و در ۳۸۹ پادشاهی سامانیان را منقرض کرده است.

۵) حدود ۴۰۰ - قطب الدوله ابو نصر احمد اول پسر علی ملقب به قراخاقان که از ۳۹۴ ولیعهد برادرش نصرایلک بوده است.

۶) ۴۰۳ - سناءالدوله محمد بن علی که در بخارا سلطنت کرده است.

۷) حدود ۴۰۴ - شرف الدین طغان خان علی.

۸) ۴۰۴ - نورالدوله ابوالمظفر ارسلان خان اول پسر ایلک بن علی که تا ۴۱۳ سلطنت کرده است.

---

1. E. de Zambaur - *Manuel de Geneologie et de Chronologie Pour l' histoire de l' Islam* -

۲. تاریخی که قبل از هر نامی گذاشته شده تاریخ آغاز پادشاهی اوست و هر جا که خط گذاشته شده علامت آن است که تاریخ آن معلوم نیست.

3. W. Barthold - *Turkistan Down to the Mongol Invasion*, PP. 254.

۹) ۴۰۴ - ناصرالدوله یوسف قدر خان اول پسر هارون بغراخان که در ترکستان شرقی سلطنت کرده و در ۴۲۳ درگذشته است. سکه هایی که در یارکند و کاشغر از ۴۰۴ تا ۴۱۲ زده است در موزهٔ ارمیتاژ (Ermitage) موجود هست.

۱۰) ۴۱۲ - ملک المنصور محمد بن علی.

۱۱) حدود ۴۲۳ - شرف الدوله ابو شجاع ارسلان خان دوم پسر یوسف قدرخان که در کاشغر و بلاساغون و ختن سلطنت کرده و لقب ملک المشارق داشته است.

۱۲) حدود ۴۲۵ - محمود (یا محمد) بغراخان سوم پسر یوسف قدرخان که تا ۴۴۹ پادشاهی کرده است.

در مغرب (بخارا)

۱۳) حدود ۴۰۶ - چغراتگین ابو علی حسین بن بغراخان دوم تا ۴۳۳.

۱۴) حدود ۴۳۳ - عمادالدوله ابوالمظفر ابراهیم طفغاج خان بن نصر.

۱۵) حدود ۴۶۰ - شمس الملوک نصر دوم، پسر طفغاج تا ۴۷۲.

۱۶) ذی القعده ۴۷۲ - خضر خان ابن طفغاج.

۱۷) حدود ۴۷۳ - احمد خان دوم پسر خضر که دست نشاندهٔ سلجوقیان بوده و در ۴۸۲ اسیر ملکشاه شده و در محرم ۴۸۸ کشته شده است.

۱۸) محرم ۴۸۸ - محمود خان دوم پسر نصر دوم.

۱۹) حدود ۴۹۰ - قدرخان دوم جبرائیل بن عمر بن احمد متوفی در شعبان ۴۹۵.

۲۰) شعبان ۴۹۵ - محمد ارسلان خان سوم پسر سلیمان بن داود بن بغرای سوم که از ۵۲۴ تا ۵۲۶ در زندان سلطان سنجر بوده است.

۲۱) ابوالمعالی حسن تگین قلج بن علی بن عبدالمومن.

۲۲) ۵۳۶ -رکن الدین محمود خان سوم پسر ارسلان که دست نشاندهٔ سنجر بوده و در ۵۵۸ درگذشته است.

۲۳) حدود ۵۵۸ - رکن الدین قلج طفغاج خان بن محمد ارسلان خان.

۲۴) معزالدین قلج خان.
۲۵) حدود ۵۷۸ - جلال الدین محمد بن نصر.
۲۶) حدود ۵۸۲ - نصرة الدین ابراهیم کج ارسلان بن حسین.
۲۷) ۵۹۷ - جلال الدین الغ سلطان قدرخان.
۶۰۷ - استیلای خوارزمشاهیان.

در مشرق (کاشغر و ختن و بلا سوغون)
۲۸) ۴۴۹ - طغرل خان بن یوسف قدرخان اول.
۲۹) ۴۶۷ - طغرل قراتگین بن طغرل.
۳۰) ۴۶۷ - هارون بغراخان بن یوسف قدر خان اول که در ۴۸۲ فرمان گزار ملکشاه سلجوقی شده است.
۳۱) ۴۹۶ - نورالدوله احمد بن حسن بن ارسلان خان.
۳۲) ۵۲۲ - ابراهیم بن احمد.
۳۳) - محمد بن ابراهیم.
۳۴) - یوسف بن محمد متوفی در ۶۰۱.
۳۵) ۶۰۱ - محمد بن یوسف متوفی در ۶۰۷.

از این جدول که زامباور ترتیب داده است معلوم می شود که این خاندان به سه شعبه منقسم شده یک شعبه در ماوراءالنهر و یک شعبه در مغرب ن سرزمین یعنی در خاک بخارا و شعبه دیگر در مشرق یعنی درکاشغر و ختن بلاساغون حکمرانی کرده اند و در حدود ۳۱۵ به پادشاهی رسیده اند و سرانجام در ۶۰۷ خوارزمشاهیان قلمرو ایشان را گرفته و پادشاهی ایشان را منقرض کرده اند.

بنا بر اشاراتی که زامباور کرده از پادشاهان ردیف ۱، ۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۸ و ۳۰ تا ۳۵ سکه ای به دست نیامده و از دیگران سکه پیدا رده اند.

وی نسب نامه ای هم برای این خاندان ترتیب داده است که در آخر این

مقاله آورده شده است.

چنانکه تاریخ نویسان تذکر داده اند قراخانیان به اندک مدت قلمرو خود را وسعت داده اند و فتوحاتشان بسیار نیکو بوده است. تسلط این سلسله بر قلمرو حکومت سامانی در زمان شهاب الدوله بغراخان هارون بن سلیمان (یا موسی) صورت گرفت. وی از بلاساغون در زمان نوح بن منصور به ماوراءالنهر تاخت و بخارا را در ۳۸۲ / ۹۹۲ فتح کرد، ولی بیمار شد و از آنجا بیرون رفت و متوجه ترکستان گشت، و نوح به بخارا بازگشت و هارون در راه درگذشت.

فتح مسلّم بخارا در ۳۸۹ (۹۹۹) به عهد عبدالملک سامانی به دست ایلک خان نصر بن علی انجام گرفت. وی مدت بیست سال از سنه ۳۸۳ - ۴۰۳ در ماوراءالنهر سلطنت نمود و اوست که سلطنت سامانیه را از ماوراءالنهر منقرض نمود و او را با سلطان محمود بر سر تقسیم مملکت سامانیه محارباتی دست داد و آخر الامر ماوراءالنهر براو قرار گرفت و خراسان و غزنین به سلطان محمود[1]. وفات ایلک خان به قول جمیع مورخین در سنه ۴۰۳ اتفاق افتاد.

آخرین پادشاه این سلسله نصرةالدین قلج ارسلان خاقان عثمان بن قلج طمغاج خان ابراهیم است که در سنه ۶۰۹ به دست سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه کشته شد[2] و ممالک ماوراءالنهر به تصرف خوارزمشاه درآمد و دورهٔ حکومت این سلسله در ماوراءالنهر و در همان اوان در ترکستان به پایان رسید[3].

قراخانیان شهرت امرای مسلمان دیندار داشته اند. باده نمی خوردند و بدین جهت از نمایندگان سلسلهٔ غزنوی امتیاز داشتند و ایشان هم از نژاد ترک بودند اما از جنبشهای توده ملل ترک جدا بودند وارث سامانیان جنوب

۱. نظامی، چهار مقاله، قزوینی، ص ۱۸۵، حواشی، لیدن، ۱۳۲۷.
۲. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۸ - قزوینی، لباب الالباب، عوفی، ج ۱، ص ۳۰۱.
۳. معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، اعلام، ص ۲۱۷.

جیحون به ایشان رسیده بود[۱].

قراخانیان نه تنها نفوذ اسلام را پذیرفتند بلکه نفاذ شعر حماسه ایران راهم قبول کردند و خویشتن را به نام یکی از شاهان افسانه ای توران «آل افراسیاب» (خاندان افراسیاب) نامیدند.

قلمرو قراخانیان به صورت یک اتحادیه قبیله ای از هم گسسته ای اداره می شد که در آن بیشتر طوایف قرلق[۲] به حال چادر نشینی می زیستند. طبقهٔ فرمانروا کاملاً متفرق بود، زیرا درمیان قراخانیان مانند بیشتر اقوام آلتایی در کنار دستگاه حکومت خاقانها، حکمرانان دیگری قرار داشتند (Co - Qaghan) و در پایین این دستگاه نیز حکمرانان کوچکتر دیگری (Under - Qaghan)[۳].

از آنجا که اعضاء طبقه فرمانروا مدام در سلسلهٔ مراتبی که داشتند به مدارج و مراتب بالاتر می رفتند و در نتیجه نام و لقب و عناوین تازه ای می یافتند، کار تنظیم و اصلاح شجرهٔ نسب و تاریخ سلطنت امرای قراخانی کار بسیار دشواری است. خاورشناس آلمانی زامباور[۴] متذکر شده است که «این تنها سلسله بزرگ اسلامی است که تا به حال شجره آن نامعلوم و مبهم مانده است» و اعتراف می کند که شجره ای که خود وی در صفحات ۷ - ۲۰۶ کتاب خود از آنها به دست داده است طرحی مقدماتی بیش نیست.

از دورهٔ قراخانی دو تا از قدیمترین آثار مکتوب ترکی به دست ما رسیده است، و از آن دو یکی قوتدغو بیلیگ تألیف یوسف خاص حاجب بلاساغونی

---

۱. نفیسی ، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۷۷.

۲ . دربارهٔ طوایف قرلق محمودالکاشغری (صاحب دیوان لغات ترک) آورده که مردمی چادر نشین بودند و ایشان رانیز مانند اغزها «ترکمن» می نامند. و در کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب، و کتاب زین الاخبار گردیزی آمده که جایگاه قرلقان (که نام آنها در کتاب فارسی اخیر خلخ آمده) در مجاورت دیار اسلام نزدیک طراز سوی مشرق است و آنها چند شهر هم درترکستان چین داشته اند از آن جمله شهر پنچول (به زبان چینی پن میو، نزدیک اوچ تورفان امروز).

۳. کلیفورد ، سلسله های اسلامی، ترجمهٔ فریدون بدره ای ، ص ۱۷۲.

۴. زامباور، معجم الانساب والاسرات الحاکمة فی التاریخ الاسلامی، الجزء الثانی، ص ۳۱۲، مطبعة جامعة فواد الاول ۱۹۵۲.

است که در سال ۴۶۲ = ۱۰۶۹-۱۰۷۰ نظم کرده و به نام بغراخان هارون سروده است و دیگر دیوان لغات الترک تألیف محمود کاشغری است[۱].

غرض قراخانیان نیز مثل پادشاهان خانواده های دیگر به ترتیب شعرا و ترویج ادب و فضل اهتمام کرده اند و از شعرا امثال سوزنی و عمعق و رشیدی سمرقندی و رضی الدین نیشابوری و شهاب الدین نسفی و شمس طبسی و عثمان مختاری آنها را ستایش کرده اند[۲].

مشاهیر خاقانهای ترک در ماوراءالنهر و جز آن در عهد اسلام

۱) ستق بغراخان «نخستین پادشاه ترکان مسلمان «قراخانیان» :

اولین خان قراخانیان یا آل افراسیاب که قبول اسلام نمود ستق[۳] بغراخان بود که در صغر سن به شرف اسلام مشرف شد و نام اسلامی عبدالکریم بر خویشتن نهاد. و این حدیث درباب او مرویست که «اول من اسلم من الترک ساتوق»[۴].

چون ستق به سلطنت رسید تمام ولایت کاشغر را مسلمان ساخت و شاهنشاهی سامانی را متصرف شد و نخستین شاهنشاهی ترکان مسلمان را در ماوراءالنهر تشکیل داد[۵] و به لقب بغراخان[۶] و امیر کاشغر معروف شد.

دربارهٔ این پادشاه اطلاعات زیادی در دست نیست. اولین کسی که دربارهٔ شرح زندگی این پادشاه قدری مفصل نوشته ابوالفضل بن محمد معروف به جمال قرشی است. جمال الدین قرشی حواشی به عربی بر کتاب صراح اللغة به

---

۱. کلیفورد، سلسله های اسلامی، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ص ۱۷۲. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۷۴.

۲. غلام حسین مصاحب ، دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳ . در کتاب الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۳۴، چاپ قاهره، ۱۲۹۰هـ‌ق «شبق» ذکر شده است.

4. *A History of Mongols (Tarikh-i-Rashidi)* P. 300.

رازی، امین احمد ، هفت اقلیم ، به تصحیح جواد فاضل ، ج ۳ ، ص ۴۸۰.

۵. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۶۹.

۶ . بغرا به ضم اول کلنگی را گویند که در وقت پرواز پیشاپیش همه کلنگها رود. و نیز شتر نر را گویند. و نام آشی است مشهور. برهان قاطع، تهران، ۱۳۳۰ شمسی.

اسم ملحقات الصراح نوشته و در آن به مناسبت از بعضی سلاطین آسیای مرکزی و شیوخ و معاریف بلاساغون ذکری کرده و اطلاعات سودمندی دربارهٔ آن نواحی آورده است. مؤلف کتاب جایی که برخی فواید تاریخ دربارهٔ مردان بزرگ و سلسله های پادشاهان نوشته درباره سلسلهٔ قراخانیان یا آل افراسیاب هم چیزی پرارزش افزوده است که بارتولد در کتاب خود در صفحات ۱۳۰ - ۱۳۵ از آن نقل کرده که ترجمهٔ فارسی آن در ذیل آورده می‌شود. دربارهٔ ستق بغراخان می نویسد:

«ستوق بغراخان مجاهد عبدالکریم بن بزیر ارسلان خان بن بیلکا بحور قدرخان از نسل افراسیاب بن پشنگ اسب بن رسمن که بتور بن اثویان بن زراه‌سف بن جم بن فارس بن بوری بن گرگین یافث بن نوح علیه السلام می‌پیوندد. وی نخستین کسی است از خاقانهای ترک در حدود کاشغر و فرغانه که در خلافت المطیع الله امیر المؤمنین در دولت امیر رشید عبدالملک بن نوح سامانی اسلام آورده به دست امام بارع کامل عامل ابوالفتوح عبدالغافرون پسر شیخ امام کبیر خطیر ابو عبدالله حسین فضلی، و پیش از این در جزو صاحبان تفسیر تاریخشان ذکر شده است. در تاریخ کاشغر تألیف او چنین آمده که نخستین شهر ترک مسلمان شده شاش بوده و مردم آن در زمان بیلکا بحور قدرخان مسلمان شده اند، و امیر نوح بن منصور رضی سامانی با او غزا کرده تا اینکه به شهر اسبیجاب[1] رسیده و بر سراموال بسیار مصالحه کرده اند و وی بازگشته است، و مرا سلت درمیان ایشان باقی بود تا اینکه نوح بن منصور مرد. و چون اسمعیل منصور به پادشاهی رسید رسم برادر را در مراسلت پیوسته داشت و ولایت ترک به اغولجاق قدر خان برادر بزیر ارسلان خان رسیده بود. وی دیگر به رسولان اسلام اعتنایی نکرد تا اینکه نصر بن منصور از دست برادرش به کاشغر گریخت. اغولجاق او را اکرام بسیار کرد. به او گفت: خانه خانهٔ تست، و نزد کسان خود فرود آمده ای، و اگر برادرت با تو

۱. در شمال چاچ (تاشکند حالیه) واقع است. نرشخی، تاریخ بخارا، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ شمسی.

جفا کرد، ما با تو وفا می کنیم، و حکمرانی ناحیه ارتوج را به او داد. کاروانها از سمرقند و بخارا به آن جا می آمدند و وی کلاها و قماشهایی را که بهتر از آن نبود می خرید و برای قدر خان هدیه می فرستاد و بدین گونه او را دلخوش می‌داشت.

وی می‌گوید : گروهی دربارهٔ اسلامشان چنین آورده اند که کافران در آن زمان از جامه های زیبا و شیرینی های شکری چیزهای طرفه می آوردند که کسی تا آن زمان ندیده و نچشیده بود تا اینکه مردم بدان خو گرفتند و مانوس شدند. نصر از او خواست قطعهٔ زمینی به او بدهد به اندازهٔ پوست گاوی که در آنجا مسجدی بسازد و پروردگار خویش را عبادت کند. گفت این کمتر از شأن تست و هرچه می خواهی از تست. نصر گاوی را سربرید و از پوست آن دوال ساخت و با آن دوال گردا گرد بقعه مسجدی را که امروز معروف به جامع ارتوجست ساخت، و کافران از اندیشه او درین خواهش در شگفت شدند. این اغولجاق عم ستوق بود. چون ستوق دوازده سالگی را به پایان رساند در جمال برتر و در زیبا رویی کامل شد و ذکاء طبع و صفای ذهن وجودت فهم و حصافت عقل او آنچنان بود که پیش از او هیچ پادشاه زادهٔ دیگر نداشت. و چون کاروانی از بخارا می آمد ستوق به ارتوج می رفت و می نگریست چه چیز او را جلب می کند و آنها را جدا می کرد، و نصر سامانی بااو نیکویی می‌کرد و او را فرود می آورد و احترام می کرد، و چون هنگام ظهر می رسید مسلمانان به دستور شرع برای ادای نماز ظهر بر می خاستند و ستوق چیزی از آن نمی دانست. چون ایشان از نماز فارغ شدند از سامانی سبب این کاری را که می کردند پرسید. او پاسخ داد که برما هر روز و شب پنج نماز درین پنج هنگام فرض است. پرسید که این را بر شما فرض کرده است؟ سامانی به وصف خدا آغاز کرد و سپس شرایع اسلام را برشمرد. ستوق و همراهانش همه ایمان آوردند و مسلمان شدند؛ و سامانی او را واداشت که از عمش اغولجاق این را پنهان بدارد. در نهان او را قرآن آموخت و شرایط ایمان و اسلام را دانست و به قواعد آن پی برد. وی در نهان گروهی دیگر از نزدیکانش

را نیز به اسلام خواند و پنجاه تن از ایشان پذیرفتند و از او پیروی کردند و فرمان بردند. پس اغولجاق حس کرد که او مسلمان شده است و دیدبانان برگماشت. ایشان یک روز دیدندش که وضو می‌گرفت و نماز می خواند. وی را خبر کردند. عمش این نکته را به خاتون خود گفت. وی به ستوق مایل بود. نهانی کسی نزد او فرستاد و او را ترساند و گفت: عمت می خواهد روز شنبه بتخانه را به دست خود و خاصان خود تعمیر کند تا ترا بیازماید و تو باید بکوشی و بیش از دیگران همکاری کنی.

چون هنگام آن کار رسید هر یک از کارگران یک یک آجر می آورد و ستوق دو دو آجر آورد، و در آن میان با خدای خود مناجات می کرد و می گفت: خدایا اگر مرا بردشمنانت و دشمنان دینت پیروز گردانی و اسلام را به دست من رواج دهی و به دست من کلمه خود را بالا ببری این جا را مسجد می کنم و بندگان ترا برای اطاعت تو در آنجا گرد می آورم و برای پرستش تو محرابی می‌سازم و برای ستایش تو منبری می گذارم و سپس اذان و اقامه می گویم و خود امامت آن را به عهده می گیرم تا به تو نزدیک شوم و خشنودی ترا فراهم کنم و آن همین جامعی است که درارتوج است.

چون خاتون درو کوششی درین کار دید دل شوهرش را بروخوش کرد و عمش پذیرفت که اگر از دین ایشان بر نمی گردد هرچه می خواهد بکند به شرط آنکه بافرزندان وی پس ازو بدی نکند. وی درین میان کتاب خدا را پشتیبان خود کرده و در آن اندیشه می کرد تا اینکه به بیست و پنج سالگی رسیده و پنجاه تن را با خود همراه ساخت چنانکه می خواهد در پی شکار برود، و به دژی رفت که همان بیغاج بالغ باشد و در آنجا حصاری شد و سه ماه در آنجا ماند. عمش همه این را می دانست و می پنداشت که برای رهایی از مهالک این کار را کرده است و چون خواست با او روبرو شود سیصد تن از سواران کاشغر بروگرد آمدند و از غازیان فرغانه هم نزد اورفتند و شماره آنها به هزار رسید. و نخستین جایی را که گشادند آت باشی بود، سپس سه هزار تن سوار شدند و بر کاشغر تاختند و آنجا راگرفتند و مردم را مسلمان کردند و

سرکشان خوار شدند و کلمهٔ خدا برتری یافت. سپاس خدای راکه بندگانش را پیروزی می دهد و وعده خود را به پایان می برد. ستوق بغراخان غـازی در سال ۳۴۴ درگذشت و گورش درارتوج[۱] از توابع کاشغرست و امروز آبادان و زیارتگاه است.

۲) بغراخان هارون بن سلیمان

بغراخان اول کسی است از ملوک ترک ماوراءالنهر معروف به قراخانیان یا آل افراسیاب که در صفحات تاریخ اسـمش آمـده است. عمومـاً مـورخـین بغراخان را اولین ملوک این سلسله می‌شمارند. اسمش هارون بـن سلیمـان[۲] بـوده است، و بـغراخـان لقب تـرکی است و لقب اسـلامی او کـه ظـاهراً از دارالخلافه بغداد برای او فرستاده بوده اند شهاب الدوله بود[۳]. وی بلاساغون و کاشغر و سایر بلاد ترکستان شـرقی را تـا حـدود چـین در تـصرف داشت. پایتخت او بلاساغون بود، و او را باملوک سامانیه چندین کرت اتفاق جنگ افتاد و در مرتبهٔ آخر بخارا را بگرفت، اما اندکی بعد به واسطه بیماری سختی که نتیجه افراط در خوردن میوه روی داد از آنجا رفت و ناگزیر شد کشور به دست آورده را رها کند.

از نیمهٔ جمادی الاخره همان سال یک روزچهار شنبه (۱۷اوت) نوح به پایتخت خود بازگشت و بغراخان درراه کاشغر به قچقار بـاشی (یـا قـاچار باشی) که شاید نزدیک سرچشمه رود چو بوده باشد و امروز هم آن را قچقار می گویند در سال ۳۸۳هـ ق درگذشت[۴].

در نسب نامه زامباور[۵] وفات بغراخان هارون بن سلیمـان در سـال ۳۸۲

---

۱ . امروزارتش می گویند و به آن طرف تپه ها در شمال کاشغر واقع است . حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمهٔ میر حسین شاه، حواشی مینورسکی، ص ۱۲۰ .

۲. به قول ابن خلدون هرون بن قراخان علی بوده است و بارتولد در دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۹۰ هارون بن موسی آورده است.

۳ . قزوینی، چهار مقاله عروضی سمرقندی، ص ۱۲۱ .

۴. بار تولد، دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۹۰.

5. Zambaur - *Manual de Geneologie et de Chronologie Pour l'histoire de l' Islam* PP, 206 - 207.

هجری قمری آمده است. مؤلف طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول ترجمه عباس اقبال (صص ۱۲۱ - ۱۲۳ - تهران، ۱۳۱۲هجری شمسی)[1] وفات او رابین ۳۸۳ و ۳۸۴ دانسته است. ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، صاحب تاریخ بخارا[2] وفاتش را در سال ۳۸۴ نوشته است. اما بیشتر محققین و تاریخ نویسان سال وفات بغراخان را ۳۸۳ هجری قمری دانسته اند.

۳) ابوالحسین نصر بن علی ایلک خان

بعد از وفات بغراخان ایلک خان که برادر زاده یا خواهرزاده او و به قول هورت[3] برادر او بود به جای او بنشست و اوست که معاصر سلطان محمود است و نام وی ایلک خان نصر بن علی بن موسی بن ستق[4] است و ایلک خان لقب ترکی است و لقب اسلامی او شمس الدوله است. وی مدت بیست سال از سنه ۳۸۳ - ۴۰۳ در ماوراءالنهر سلطنت نمود و اوست که در سال ۳۸۹ سلطنت سامانیه را از ماوراءالنهر منقرض نمود. او را با سلطان محمود بر سر تقسیم مملکت سامانیه محارباتی دست داد و آخر الامر ماوراءالنهر به او رسید و خراسان و غزنه به سلطان محمود.

ایلک خان در سال ۳۸۹ (۹۹۹میلادی) پس از تسخیر ماوراءالنهر بخارا را مرکز قرار داده و از آنجا بر ممالکی که از بحر خزر تا حدود چین امتداد داشت

---

1 . Stanley Lane Pole, *The Mohammaden Dynasties*, PP. 134 - 135.

۲ . ابو بکر جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، صص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۳ . سرهنری هورث مقاله ای که در خصوص تاریخ این سلسله نوشته و در روزنامه انجمن همایونی آسیائی منطبعه لندن در سال ۱۸۹۸ درج نموده است.
(Sir Henry Howorth's article on Afrasyabi Turks in the Journal of the Royal Asiatic Society,1898,PP.467-502)

۴ . ابن الاثیر نام او را ابو نصر احمد بن علی می نویسد و هورث در مقاله سابق الذکر می گوید: این سهو است و احمد نام برادرش طغان خان است و نام خود او موافق طبقات ناصری نصر بن علی است چنانکه مسکوکات وی بهترین شاهدی است بر صحت این فقره، در مسکوکات اسم او نصر (ناصر) الحق نصر ایلک و نصر بن علی ایلک مضروب است. و ازین سکه ها بعضی که پیدا شده است مورخ است به سنوات ۳۹۰، ۳۹۲ گرفته تا ۴۰۰، مضروب در بخارا و خجنده و فرغانه واوزکند و صغانیان و سمرقند و اوش و ایلاق یعنی شهرهای جمله ماوراءالنهر و ترکستان. قزوینی، چهار مقاله عروضی سمرقندی، صص ۱۲۱ - ۱۲۲، مطبعه بریل، لیدن ، ۱۳۲۷هـ. ق.

حکومت کرده است[1].

وفات ایلک خان، فاتح ماوراءالنهر به قول جمیع مورخین در سنه ۴۰۳ مطابق با ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ بود.

۴) شرف الدین طغان بن علی

چون ایلک خان وفات یافت برادرش طغان خان متصدی امر حکومت و سلطنت گشت. او مردی متدین و خیر خواه مسلمانان و مقید به شریعت مصطفوی بود. اتفاقاً بعد از اندک روزی مبتلای بیماری صعب گشت، چنانکه از زندگی او مایوس شدند. بنابرین سلاطین ختا و ختن طمع در ملک او کرده، چندان لشکر از آن سرزمین بیرون آوردند که غیر از حق سبحانه و تعالی که دانای آشکار و نهان است شماره آن را کسی نمی دانست. چنانکه در تاریخ حافظ ابرو آمده والعهدة علی الراوی که : «در آن سپاه سیصد هزار خرگاه بود. و چون به هشت روزه دارالملک طغان خان رسیدند و او ازین قضیه آگاهی یافت، از حق سبحانه و تعالی به کرم عمیم خود دعای آن پادشاه نیک اندیش را به اجابت مقرون گردانیده، او را از شفاخانه غیب از آن مرض مهلک که تمامی حکما و اطبا از معالجه آن به عجز معترف شده بودند، خلاص داشت. و چون طغان خان صحت کامل یافت فی الحال با لشکری که در ظل رایت فتح آیت او مجتمع بود روی توجه به جانب مخالفان نهاد. و چون این خبر به سمع ختاییان رسید، چندان وهم دردلهای ایشان استیلا یافت که بی آنکه محاربه و مقاتله روی نماید فرار برقرار اختیار کرده ، به جانب ولایت خود بازگشتند و طغان خان مدت سه ماه بر عقب ایشان تاخت تا آنکه غافل بر ایشان رسیده، از سر اعتقاد و استظهار دست به تیغ و خنجر برده، دویست هزار کس ایشان را به قتل رسانید و صد هزار دیگر را اسیر و دستگیر نموده به جانب ولایت خود مراجعت فرمود و مسلمانان را آنچنان فتحی روی نمود که زبان از بیان آن

۱. استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمهٔ عباس اقبال، ص ۱۲۱، [illegible] آل افراسیاب.

قاصر و عاجز بود.

در اکثر تواریخ مسطور است که در سال چهارصد و هشت طغان خان پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر فوت شد. و این طغان خان درمیان سلاطین ترک بلکه میان اهل علم به کثرت علم و فضل امتیاز داشت و در تربیت اهل فضل و کمال جد و سعی می ورزید و همیشه با ترکان و کفار مشرک غزا می کرد[1].»

۵) نورالدوله ابوالمظفر ارسلان خان

بعد از فوت شرف الدین طغان خان برادرش ابوالمظفر ارسلان خان که ملقب به شیخ الدوله بود به جای او بر سریر حکومت بلاد ترکستان و ماوراءالنهر قرار گرفت اما جمیع ولایات طغان خان را ضبط نتوانست نمود و اکثر ولایات مشرق را ملوک ترک متصرف شدند. در سال چهارصد و دهم ارسلان با سلطان محمود محاربه نموده شکست یافت و اکثر مردمش در حین بازگشتن در جیحون غرق شدند و او نیز در آن ایام وفات یافت[2].

۶) ناصرالدوله یوسف قدر خان اول بن هارون بغراخان

بعد از نورالدوله ابوالمظفر ارسلان خان، قدر خان بن یوسف بن بغراخان در سمرقند افسر ایالت برسرنهاد و طریق عدل و داد پیش گرفت و بر تمامی ولایت کاشغر و ختن مستولی گشت و در سال چهارصد و بیست و سوم درگذشت[3]. سکه هایی که در وی یارکند وکاشغر از ۴۰۴ تا ۴۱۲ زده است در موزه ارمیتاژ (Ermitage)موجود هست[4].

---

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۴. به نقل از نسخه خطی مجمع التواریخ حیدر بن علی حسینی رازی «ذکر حکومت آل افراسیاب» که نسخهٔ خطی این کتاب نزد سعید نفیسی بوده است.

۲. همان.

۳. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۴.

۴. زامباور، حاشیه معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، الجزء الثانی، مطبعه جامعه فواد الاول، سنه ۱۹۵۲م، ص ۳۱۲.

۷) شرف الدوله ابو شجاع ارسلان خان ثانی بن یوسف قدرخان

بعد از وفات قدر خان بن یوسف بن بغراخان پسرش ارسلان خان بن قدر خان در کاشغر و بلاساغون و ختن به سلطنت بنشست. تمام عمر او به شرب خمر می گذشت در سال چهارصد و سی و سه از اتراک ولایت تبت کس پیش ارسلان خان به ولایت بلاساغون فرستاده پیغام دادند که: «چون آوازهٔ عدالت و شفقت تو در اطراف عالم انتشار و اشتهار یافته ما را با تو محبتی و مودتی صمیمی پیدا شده، بنابر این اگر اجازت نمایی در نواحی ملک تو تمکن گیریم. ارسلان خان ملتمس ایشان را مبذول داشته، ایشان را اجازت فرمود. چون آن جماعت به حدود ولایت بلاساغون رسیدند، ارسلان خان کس نزد ایشان فرستاده ایشان را تکلیف اسلام نمود. ایشان قبول این معنی نکرده در مقام اطاعت و انقیاد ارسلان خان درآمدند. ارسلان خان نیز چون از ایشان غیر از دولت خواهی و همواری چیزی دیگر مشاهده ننموده بود از سر زیادتی تکلیف ایشان درگذشته ایشان را به حال خود گذاشت.

در سال چهار صد و سی و چهار در ماه صفر ده هزار خرگاه از کفار اتراک که در حوالی کاشغر و نواحی بلاساغون می بودند و همیشه بلاد اسلام را تاخت و تاراج می نمودند، کلمه لااله الاالله محمد رسول الله گفته، در سلک اهل اسلام منسلک گشتند و بلاد اسلام از شر ایشان ایمن شده استظهار و قوت تمام یافتند.

این اتراک قبل از اسلام در فصل تابستان در نواحی بلغار می بودند و در زمستان در حوالی ولایت بلاساغون. بعد از اسلام متفرق شدند و در هر دیار هزار خرگاه یا زیاده یا کمتر متوطن گشتند.

بعد از آن بغراخان بن قدرخان بر ارسلان خان خروج کرده، بعد از محاربه ارسلان خان اسیر گشت و بغراخان بر تخت نشست[1].

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۵، به نقل از نسخهٔ خطی مجمع التواریخ، حیدر بن علی حسینی رازی که کتاب مذکور را در ۱۰۲۸ نوشته و نسخهٔ خطی آن پیش سعید نفیسی بوده است.

۸) محمود بغراخان بن یوسف قدر خان

محمود بغرا خان دوم پسر یوسف قدرخان بر ارسلان خان خروج کرده و درین محاربه او را اسیر ساخت و افسر ایالت بر سرنهاد و اکثر ولایت طراز و اسفیجاب را به پسر خود چغرتگین داد و او را ولیعهد ساخت وزنش که پسری ابراهیم نام ازو داشت چغرتگین را مسموم ساخت و ارسلان بن قدر خان را نیز که در مجلس بود زهر داد؛ به تاریخ سال چهار صد و سی و نهم.

۹) ابراهیم بن بغرا

ابراهیم بن بغرا بعد از وفات پدر افسر ایالت برسر نهاد و دردست نیالتگین که از امرای او بود به قتل رسید. بعد از آن کسی از نسل بغراخان حکومت نکرد.

در مغرب (بخارا)

۱۰) عماد الدوله ابوالمظفر ابراهیم طفغاج خان بن نصر

نصر اول مدتی در سمرقند حکومت نموده کنج انزوا گرفت. بعد از آن طفغاج خان[1] در سمرقند و مضافات افسر ایالت برسرنهاد، و در سنه ستین واربعمائه (۴۶۰) به علت فلج وفات یافت.

۱۱) شمس الملک نصر دوم بن طفغاج

شمس الملک نصر دوم بن طفغاج بعد از وفات پدر خود ابوالمظفر ابراهیم طفغاج خان افسر ایالت برسر نهاد. در ایام دولت اوالپ ارسلان سلجوقی قصد تسخیر ماوراءالنهر کرده، در کنار جیحون کشته گشت. گویند او بسیار فاضل و فصیح بود. وفاتش در آخر ذی قعده سنه اثنی و سبعین و اربعمائه (۴۷۲ هجری قمری) روی نمود.

---

۱. در نسخهٔ خطی مجمع التواریخ که سعید نفیسی در تاریخ بیهقی از آن نقل نموده، طمغاج خان آمده است.

۱۲) خضر خان بن طفغاج

بعد از نصر دوم برادرش خضر خان به حکومت نشست و بعد از انـدک زمانی رخت سفر آخرت بربست.

۱۳ - احمد خان ثانی بن خضر

بعد از خضر خان پسرش احمد خان مملکت را تصاحب نمود. در زمان او در سنه اثنی و ثمانین واربعمائه (۴۸۲) سلطان ملکشاه لشکر به ماوراءالنهر کشیده او را بگرفت و به اصفهان نزد ترکان خاتون که عمه او بود فرستاد. بار دیگر سلطان حکومت ماوراءالنهر را به او تفویض نمود و در سال چهارصد و هشتاد و هشت اهالی سمرقند از سپاهی و رعایا اتفاق نموده والی آن بـلده احمد را، به تهمت الحاد وزندقه ، به قتل رسانیدند. تفصیل این مجمل آنکه سلطان ملکشاه در حین فتح والی سمرقند را بند کرده به عراق عجم برده بود و در آنجا چند مدت او را به معتمدان سپرده، و بعد از آن که احمد خان از آن حبس خلاصی یافته باز به جانب سمرقند مراجعت نموده بدان استیلا یافت. اهالی آن دیار چنانکه شیوه ایشان است به مجرد آنکه او در عراق بادیلمیان مصاحب و محشور بود او را به رفض والحاد و زندقه نسبت می کردند و هر روز نسبت به او کلمه ای چند افترا و تهمت می نمودند، که بعضی از آن دال برالحاد وارتداد او بود.

القصه چون این نوع امور آن مقدار نسبت نمودند کـه در جـمیع ولایت اشتهار و انتشار پیدا کرد فقها و قضات آن بلده جمع شده به امراء و سپاه او فتوی دادند که قتل احمد خان بر شما واجبست، و اگر همانا شما در قتل او تأخیرجایز دارید شما نیز از دین برگشته باشید.

چون فتاوی فقها و روایات ایشان بر قتل احمد خان به حد تواتر رسید و در شهر دست بروی نمی یافتند بالضرورة از برای حفظ دیـن خـود کس پیش طغرل ینال که والی قلعه کاشان بود فرستادند و پیغام دادند کـه : مـصلحت آنست که تو در مقام مخالفت احمد خان برآمده اظهار کلمه عصیان نمایی تا احمد خان بی اختیار متوجه دفع توشود و ما در آنجا او را به دست آورده او را

به سزایش رسانیم؛ و چون شروع در تمرد و عصیان نموده کار از سراعتدال در گذرانید احمد خان بالضرورة همت ذی نهمت خود را بر دفع او مقصور داشته به عزم استیصال او از سمرقند متوجه آن سو گشت، و چون به حوالی آن قلعه رسید به مراسم محاصره و محاربه قیام نمود. سران سپاه اتفاق نموده احمد خان را دستگیر کردند و به جانب سمرقند مراجعت نمودند و در بلدهٔ سمرقند فقها و قضات جمع آمده تهمت ارتداد و الحادورفض بروی کردند. احمد خان از جمیع آنچه به او نسبت می کردند انکار مطلق می نمود. ایشان بروفق دعوی خود گواهان گذرانیده احمد خان را به چله کمان هلاک ساختند[1].

۱۴) محمود خان ثانی

بعد از احمد خان پسرعم او محمود خان[2] ثانی افسر ایالت برسر نهاد و بعد از اندک زمانی درگذشت.

۱۵) قدر خان دوم بن عمر بن احمد

بعد از محمود خان ثانی قدر خان بن عمر افسر ایالت بر سرنهاد و در سال چهار صد و نود و پنج قدرخان کشته شد. مفصل این مجمل آنکه چون درین وقت سلطان سنجر بامداد برادر خود سلطان محمد از خراسان به بغداد رفته بود و درمیان این دو برادر و سلطان برکیارق مکرراً محاربات و منازعات واقع شده و هنوز مهمات برادران صورت نیافته بود که درین وقت امیر کند غدی که از قبل سلطان سنجر والی خراسان بود، به واسطه حسدی که بر تقرب و تسلط

۱. نفیسی ، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۵، به نقل از نسخهٔ خطی مجمع التواریخ، حیدر بن علی حسینی رازی «ذکر حکومت آل افراسیاب» ، نسخهٔ خطی از این کتاب نزم نفیسی بوده. نسخهٔ دیگر ازین کتاب چنانکه مرحوم قزوینی در حواشی چهار مقاله بدان اشاره کرده است در کتابخانهٔ ملی پاریس (Supplement Person 1330, f. 132b - 136a) موجود است و دریکی از آن در جلد در ذیل عنوان «ذکر حکومت آل افراسیاب» فصل جامعی در تاریخ این سلسله در هفت صفحه بزرگ مسطور است.

۲. حیدر بن علی حسینی رازی، در کتاب خود مجمع التواریخ اسم محمود خان را «مسعودخان» نوشته است (نفیسی ، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۵).

امیر [illegible] داشت، کس پیش قدرخان صاحب سمرقند فرستاده، پیغام داد که: سلطان سنجر در بغدادست و هنوز میان برادران مهمات صورت نیافته، اگر میل خراسان دارند فرصت بهتر ازین نخواهند یافت: من که از قبل سلطان سنجر والی خراسان شده ام مطلقاً به شما مضایقه ندارم و همیشه مخلص و خواهان دولت شما بوده ام. القصه چون این نغمه به گوش قدر خان رسید فی الحال صد هزار سوار را از مسلمان و کافر جمع آورده متوجه خراسان گشت. و قبل از توجه خبر بیماری سلطان سنجر اشتهار یافت، و این معنی نیز باعث توجه قدرخان گشت، چه امیر کندغدی مکرراً نوشته: معلوم نیست از بیماری بهتر شود. و اگر از بیماری نیز شفا یابد آن مقدار بعد مسافت از خراسان دارد که امداد او به خراسان نمی تواند رسید. اتفاقاً در خلال این احوال که خبر توجه قدرخان به جانب خراسان اشتهار یافت حق سبحانه و تعالی سلطان سنجر را از آن مرض مهلک شفا داد و سلطان سنجر از روی سرعت و استعجال هرچه تمام تر به عزم دفع قدرخان متوجه خراسان گشت و از امرا کندغدی همراه او بود و اقارب و عشایر از قبل او در خراسان به حفظ و حراست بلاد مشغول بودند.

القصه سلطان سنجر به اندک زمانی از بغداد به بلخ رفت و از آن جانب قدر خان نیز به آن نواحی رسید، چنانکه مسافت میان ایشان پنج روزه راه بود. درین وقت امیر کند غدی از اردوی سلطان سنجر گریخته پیش قدر خان رفت و سلطان سنجر از رفتن او بسیار متأثر گردید. چه از وی مطلقاً این توقع نداشت، و مع هذا ملاحظه آن می کرد که مجموع سپاه کارآمدنی سلطان سنجر به شش هزار سوار می رسید و قدرخان صد هزار سوار ترک همراه داشت، از آن می ترسید که آن حرام نمک رفته قدرخان را دلیر سازد. بنابر این چون قدرخان به رفتن امیر کندغدی دلیر شده پیش آمد، سلطان سنجر کس پیش او فرستاد که او را از عهود و مواثیقی که قبل از این میانه ایشان استحکام یافته بود یاد داد، اما قدرخان مطلقاً به آن سخنان التفات ننموده به عزیمت خود مصمم بود و سلطان سنجر چون می دانست که سپاه او در برابر سپاه قدر خان بسیار کم است همیشه جاسوسان بر قدرخان گماشته بود که شاید نوعی

شود که او را با جماعتی قلیل ملاقات نموده این مهم را فیصل دهد. اتفاقاً چون اقبال سلطان سنجر آمد خبر آوردند که: امروز علی الصباح قدرخان با سیصد سوار در فلان موضع به شکار مشغول است و حکم کرده که غیر از این سی صد سوار کسی همراه نباشد. سلطان سنجر از شنیدن این خبر مسرت اثر بسیار مبتهج و مسرور گشته، در ساعت امیر برغش را با سه هزار سوار به قصد قدرخان فرستاده و امیر برغش در عین شکار گاه به او رسید، بدنش را از بار سر سبک گردانید و آن فتنهٔ عظیم به آسانی فرونشست و لشکر قدرخان متفرق و پراکنده شد، هر یک به جانبی رفتند و چندان غنایم به دست سپاه سلطان افتاد که از حیز عدد و احصا بیرون بود[1].

۱۶) محمد ارسلان خان بن سلیمان خان

بعد از قدرخان، محمد[2] ارسلان خان سوم پسر سلیمان بن داود بن بغرای سوم به حکومت قرار گرفت و کار او فی الجمله رونقی پیدا کرد. در سال پانصد و سیوم جنگ ساغر بک بود باوالی ترکستان محمد خان و شکست یافتن ساغربک و کیفیت این واقعه را چنین آورده اند که چون در این سال ساغربک را داعیه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیدا شد از اقصی بلاد ترکستان لشکر را جمع آورده متوجه سمرقند گشت. محمد خان والی سمرقند چون بر این حال اطلاع یافت کس پیش سنجر بن ملکشاه فرستاده از وی مدد طلبید. سلطان سنجر التماس او را مبذول داشته لشکری عظیم به مدد او فرستاد و محمد خان به استظهار آن سپاه خاصه خود از سمرقند بیرون آمد و عنان عزیمت بصوب ترکستان منعطف داشته در حدود نخشب تلاقی فریقین روی نمود و نایره قتال و جدال اشتغال گرفت، عاقبت الامر بعد از تلاش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم محمد خان وزیده، اکثر سپاه ساغربک به ضرب تیغ بی دریغ هلاک شدند و ساغربک با معدودی چند روی

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۶، به نقل از نسخهٔ شخصی خطی مجمع التواریخ، حیدر بن علی حسینی رازی، «ذکر حکومت آل افراسیاب».

۲. استانلی لین پول، در طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ص ۱۲۲، اسم محمد ارسلان خان را محمود ارسلان خان ثالث ابن سلیمان نوشته است.

به گریز نهاد. چون خاطر محمد خان از رهگذر ساغربک جمع شد تحفه لایق به خدمت سلطان سنجر فرستاده مردم او را رخصت مراجعت فرمود[1].

۱۷) نصر خان

بعد از آنکه محمد خان وفات یافت پسرش نصر خان که ولیعهد بود در سنه ثلث و عشرین و خمسمائه (۵۲۳) به دست سید اشرف علوی کلانتر سمرقند کشته گشت و چون آن جماعت علم طغیان برافراشتند پسر او محمد خان این قضیه را به سلطان سنجر نوشت. سلطان با سپاه متوجه سمرقند شده چون نزدیک به شهر رسید محمد قاصدی به خدمت فرستاده پیغام داد که : ما مخالفان را از پیش برداشتیم ، اگر سلطان بازگردد بهتر است. سلطان از این معنی آزرده شده به جانب سمرقند در حرکت آمد و محمد در شهر متحصن گشت و سلطان به محاصره مشغول شد. روزی درشکار دوازده کس از مردم محمد را که به قصد سلطان در مغاکی پنهان شده بود به دست آوردند، و سلطان در گرفتن قلعه سعی بسیار نموده، در ربیع الاول سنه اربع عشرین و خمسمائه (۵۲۴) آن شهر را به دست آورد و محمد را محبوس کرده به مرو نزد دخترش ترکان خاتون که حرم سلطان بود فرستاد.

۱۸) ابوالمعالی حسن تگین بن علی بن عبدالمؤمن

بعد از نصر خان، حسن تگین بن علی که از آن دودمان بود به فرمان سلطان سنجر حاکم گردید و بعد از اندک زمانی وفات یافت.

۱۹) رکن الدین محمود خان سوم بن ارسلان

بعد از وفات حسن تگین بن علی، محمود خان بن ارسلان به فرمان سلطان سنجر در سنه ست و عشرین و خمسمائه (۵۲۶) به حکومت سمرقند سرافراز گشت، مادر او خواهر سلطان سنجر بود و او در رمضان سنه احدی و ثلاثین خمسمائه (۵۳۱) در نواحی خجند با گورخان محاربه نموده، بعد از شکست به سمرقند گریخت و سلطان سنجر به مدد او آمده او نیز از گورخان

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۷.

کست یافت و به خراسان بازگشت و محمود نیز در خراسان مدتی با سلطان
ر برده ، بعد از وفات سلطان سنجر امرای خراسان بر حکومت او اتفاق
دند و آخر مویدای ابه او را گرفته میل کشید و خود متصدی امر سلطنت
ردید[1].

۲) قلج طفغاج خان بن محمد ارسلان خان

طفغاج خان در ماوراءالنهر بعد از بازگشتن گورخان افسر ایالت بر سر نهاد
چون صولتی نداشت دولتش برهم خورد و در سنه خمسین و خمسمائه
۵۵۰) در دست اعدا به قتل رسید.

۲) جلال الدین علی گورکان بن حسن تگین

جلال الدین پسر حسن تگین به موجب فرمان گورخان حاکم ماوراءالنهر
ند و بیغوخان پسر ورقون را در سنه ثلاث و خمسین و خمسمائه (۵۵۳) به
تل رسانید. بدین سبب پسر بیغولا جین بیک پناه به ایل ارسلان خوارزمشاه
رد و خوارزمشاه لشکر به ماوراءالنهر کشیده، جلال الدین علی در سمرقند
تحصن گردید و در همان ایام بیکه ترکمان باده هزار سوار به مدد او رسید و
خوارزمشاه مصالحه نموده، به خوارزم شتافت[2].

۲۱) نصرة الدین قلج ارسلان عثمان

عثمان آخرین ملوک قراخانیان ماوراءالنهر است و جلوس او در حدود
سنه ۶۰۰ است و در سنه ۶۰۹ سلطان محمد خوارزمشاه او را با اقارب او
کشت و خاندان قراخانیان را در ماوراءالنهر منقرض نمود؛ ازاین است که
عوفی (ص ۴۴ لباب الالباب) او را به شهید تعبیر می نماید[3].

*****

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۷.
۲. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۸، نقل از نسخه خطی مجمع التواریخ ، حیدر بن علی حسینی رازی «ذکر حکومت آل افراسیاب».
۳. عبدالوهاب قزوینی ، لباب الالباب عوفی، ج ۱، ص ۳۰۱.

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست
بی بادهٔ ارغوان نمی‌باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست
تا سبزهٔ خاک ما تماشاگه کیست

هندس رضا جواهر دشتی

بران

خیامِ هدایت

عمر خیام از جمله مشاهیری است که به دلایل و جهات گوناگون چه در ایران و چه در خارج از آن مورد توجه بوده است. گزوه زیادی از اندیشمندان کوشیده اند با بررسی و بحث دربارهٔ آثار خیام و غور در افکار و آرای وی معضلی را که به شکل تناقض میان رباعیات منسوب به خیام و آنچه از او به عنوان «حجة الحق» و «امام» و فیلسوف و ریاضیدان جلوه گر می شود، حل کنند. از جمله این اندیشمندان صادق هدایت است که کتاب مستقلی به نام ترانه های خیام تألیف کرده است.[۲] در این نوشتار می کوشیم ابتدا خیام و آثار و افکارش را بررسی نماییم و سپس بانظری اجمالی به هدایت و آثارش به انتقاد و بررسی ترانه های خیام بپردازیم.

خیام یا خیامی ؟

«برخی از پژوهشگران اروپایی و ایرانی انتساب رباعیات را به خیام نفی می کنند و برخی بر اساس شواهدی تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده‌اند یکی شاعر به نام خیام حکیم و دیگری فیلسوفی به نام خیامی[۳]. استاد

---

۱. از «بنیاد اندیشه اسلامی» که این مقاله را برای چاپ در «دانش» ارسال نموده اند، سپاسگزاری می شود.

۲. هدایت، صادق، ترانه های خیام، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ بهار ۱۳۵۶، چاپ اول تهران ۱۳۱۳.

۳. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، صفحهٔ ۵۵۷، چاپ یازدهم، ۱۳۶۰، انتشارات صدرا.

محمد تقی جعفری درکتاب تحلیل شخصیت خیام به نقل از منابع موثق از سه با نام خیام نام برده اند[1]. این تعدد شخصیت به تعدد بی حد و حصر اشعار منسوب به خیام نیز سرایت کرده چنان که «تعداد رباعیات خیام از ده قطعه (در پژوهش محمد مهدی فولادوند) گرفته تا هزار و دویست و گاه هزار و پانصد در نوسان است»[2]. اما چه دلیلی داشته تا این همه اشعار و رباعیات با معانی و مضامین گاه مبتذل وگاه کاملا متناقض به خیام نسبت داده شود ؟ بعضی محققان[3] عوامل زیر را در این باره دخیل می دانند.

۱ - نابودی کتابخانه ها و شهرها و انسانها در جریان حملهٔ مغول به ایران ؛

۲ - نسبت دادن رباعیات ضد تعصبات مذهبی به خیام ؛

۳ - منسوب کردن خیام به رباعیاتی که در اثر میگساری سروده شده است ؛

۴ - هر شخصی که فلسفه تازه ای را در مغز خود می پخت « برای حفظ رباعی» نام خیام را بر [آن] رباعیها می نهاد ؛

۵ - هر نسخه نویس و حتی نویسنده ای که نام صاحب یک رباعی را نمی‌یافت و به نظر خود رباعی را در ردیف سخن خیام می دید آن را از آن خیام می خواند ؛

۶ - حملهٔ تیمور [و پیآمدهای اجتماعی - فرهنگی آن].

در بررسی رباعیات خیام به منظور درک جهان بینی اش نباید فراموش کرد که هر کسی از ظن خود یار خیام می شود و گاه برای یک شعر و رباعی واحد دو تفسیر کاملا متضاد به دست می دهد. نویسنده یا شارحی بسته به اعتقادات و ایدئولوژی اصلی خود درباره زندگی و مرگ به گلچین کردن اشعار خیام می پردازد و سپس بر اساس آن برداشت ، سعی در رد یا اثبات ایدهٔ فکری خاصی برای خیام می کند. به عنوان مثال شعر منتسب به خیام :

---

۱. جعفری ، محمد تقی ، تحلیل شخصیت خیام ، صفحات ۶ و ۷ ، چاپ سوم ، زمستان ۱۳۷۲، انتشارات کیهان.

۲.همان ، صفحه ۱۰۸

۳. بهرامی ، محمد علی،دیوان خیام ، صفحات ۶ - ۸ ، چاپ اول شهریور ۱۳۵۵، انتشارات چاپار.

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان ... برداشتمی چنین فلک را ز میان
از نو فلک دگر چنان ساختمی ... کازاده به کام دل رسیدی آسان

نویسنده ای را این گونه متأثر می کند :« خیام نه تنها گوشه گیری و درویشی پیشه نمی کند بلکه علیه جامعه فاسد خود عصیان می نماید و نشان می‌دهد که ملاک هستی انسان اندیشیدن نیست بلکه عصیان است. می خواهد فلک را سقف بشکافد و باطرحی دیگر از نو فلکی دیگر به کام آزادگان بیافریند»[1]،نویسنده و محقق دیگری را این گونه :« اگر دگرگون ساختن فلک برای دریافت کامهای طبیعی محض است... این یک عمل بیهوده است زیرا برای رسیدن به کامهای طبیعی جز این که می‌بینیم قابل تصور نیست یعنی برای این حیات طبیعی ومختصات طبیعی اش کارگاهی جز این که می‌بینیم نامفهوم است و این کارگاه طبیعتا جایگاه تزاحم و محدودیت و تلاش و بیماری و سستی و محرومیتهاست زیرا مقتضای ماده... همین است. و اگر گوینده رباعی می خواهد فلکی بسازد که شکستها و نومیدیها و تزاحمها و محدودیتها و تلاشها و بیماریها و محرومیتها در آن نباشد، چنین فلکی باید با مصالح مجرد از ماده و مادیات ساخته شود که در این فرض کامهای طبیعی محض، کام تلقی نخواهد گشت و رشد روحی فقط آرمان و کام تلقی خواهد شد».[2] بنابر این باید سعی کرد تا از خلط جایگاه فکری نویسنده و شارح با موضوع تحقیق ، خیام ، پرهیز نماییم زیرا چه بسا که نویسنده ای،ایده آل و بار فکری خود را به موضوع مورد تحقیق خود ، دانسته یا نادانسته ، استناد دهد و سپس با شادی زاید الوصفی از اینکه آن شاعر یا نویسنده مانند خود او می‌اندیشیده به خود ببالد!

۱.آقایانی چاووشی ، جعفر؛ سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام نیشابوری؛ صفحهٔ ۱۸، انتشارات انجمن فلسفه ایران ، شمارهٔ ۴۸ ، مرداد ۱۳۵۸ ، تهران .
۲.منبع شمارهٔ (۳) ، صفحهٔ ۲۱۹.

ترانه های خیام:

تا آنجا که در منابع گونه گون آمده ، هدایت دربارهٔ خیام دو اثر نوشته است: مقاله ای به نام «مقدمه ای بر رباعیات خیام »[1] و دیگری کتابی به نام ترانه‌های خیام [2].به گفته قائمیان دو وجه اصلی تفاوت بین این دو اثر عبارتند از : الف) در «رباعیات حکیم عمر خیام » رباعی های انتخاب شده طبق معمول تذکره نویسی به ترتیب حروف تهجی می باشد ولی در اثر ترانه‌های خیام هدایت رباعیات خیام را از نظر فکر فلسفی آنها طبقه بندی کرده است، ب)در جزوهٔ «رباعیات حکیم عمر خیام » صادق هدایت شرح حال خیام را به عنوان مقدمهٔ رباعیات شاعر قرار داده است ولی در ترانه های خیام روش تحقیق او دربارهٔ خیام و رباعیات خیام صورت علمی تر و مرتب تری به خود می‌گیرد.

هدایت ، «مقدمه ای بر رباعیات خیام» را پس از ده سال به شکل کتاب ترانه های خیام در می آورد و به نظر می رسد که «مقدمه ...» نوعی تمرین و «دست گرمی » برای شکل نهایی آن یعنی ترانه ها... بوده است. گذشته از تفاوتهایی که به عقیدهٔ قائمیان بین «مقدمه...» و ترانه ها... موجود است و در بالا به آن‌اشاره شد، هدایت در «مقدمه...» مسائلی را مطرح می کند که بعدها در ترانه ها ... گاه کاملا ضد آن را مورد تأیید قرار می دهد. برای مثال در «مقدمه ...»چنین می خوانیم که : به زعم به کار رفتن مضامین و الفاظ صوفیانه در رباعیات به هیچ وجه نمی توان به مشابهتی بین خیام و صوفیه در زمینه ، «خیالات و مستی که دائما نصیحت می کند» دست یافت. نیز گفته می شود که اتکای خیام بر فلسفهٔ یونانی و قرار دادن مدار فلسفی افکار خود بر حادثات دلیل دهری بودن او نیست زیرا در بعضی از رباعیات خود اقرار می کند به «محدودیت و ناتوانی علم و انسان در باب شناخت حقیقت اشیاء و اسراری که به وسیلهٔ آنها بشر در احاطه و تنگنا قرار گرفته است». بنابر نظر هدایت در «مقدمه »، خیام معترف به قوهٔما بعد الطبیعه ای می شود که فکر انسان را در

۱.نوشته های پراکنده صادق هدایت، به کوشش حسن قائمیان ، تهران ، امیر کبیر،چاپ دوم ۱۳۴۴.
۲. همایون کاتوزیان، محمدعلی ، بوف کور صادق هدایت ، صص ۱۱۱ - ۱۱۰.

شناسایی او مدخلی نیست و یا به عبارت دیگر به نظر خیام ، به کنه واجب الوجود نمی توان پی برد. هدایت از اینجا، این قول که خیام طبیعی بوده است را نفی می کند . دربارهٔ طبقه بندی کردن خیام از لحاظ صنفی و مشربی هدایت در «مقدمه...» می گوید که خیام زاهد هم نبوده بلکه فیلسوفی بوده که از اشیاء ظاهر محسوس، طلب آسایش و شادی می کرده است. هدایت درباره طرز فکر خیام در مقالهٔ مذکور می نویسد که هر قدر خیام علوم و فلسفه و مذهب را برای حل مسائلی نظیر زندگی ، مرگ ، قضا ، جبر و اختیار به کمک می طلبیده هیچ کدام او را قانع نمی کرده است. در این صورت «نیشهای خیام بر زاهدان» را چگونه باید تفسیر کرد ؟ به قول هدایت در «مقدمه...» تمسخرهای خیام دامنگیر آنهایی بوده که در فروغ مذهب زیاده روی می کرده اند. بنابر این می‌توان چنین نتیجه گیری کرد که خیام هدایت فیلسوفی بوده که در عین «مادی اندیشی » مادی گرا نبوده ، یعنی با سلاح علم به جنگ خرافات می رفته و طبیعت و حادثات را بررسی می کرده است و هم با زاهدان دغل و هم با صوفیه تنبل دشمن بوده. اساس فکری این خیام شناخت واجب الوجود از طریق بررسی و تحقیق ممکن الوجود بوده یعنی از مخلوق به خالق می‌رسیده است، نه در فروغ دین زیاده روی می کرده و نه چون عالمان خودبین به خودستایی گستاخانه می پرداخته است. خیام هدایت در «مقدمه ...» دغدغهٔ پی بردن به کنه واجب الوجود را ندارد چون به محدودیت علم و ناتوانی بشر واقف می باشد. اینها همه در نظر اول برای اهل علم و تدبیر صفات معقول و شایدمقبولی به نظر رسد : در طریق سیر و سلوک ، چه آفاقی و چه انفسی، راه به خانهٔ دلدار می رسد ، پس چه باک اگر یکی راه سیر وسلوک آفاقی (تدبر در صنع) و دیگری سیر و سلوک انفسی (تدبر در خود) را انتخاب کند ولی گویا کار به این سادگیها نیست!

در کتاب ترانه ها .... مراحل تکوین تفکر خیام از زبان هدایت رنگی دیگر می پذیرد : به نظر هدایت ، خیام ابتدا با تفکر در علت به وجود آمدن خود شروع می کند و به تدریج به ناگواری وتلخی در زندگی معتقد می شود و

این نامیدی و یأس فلسفی او را تا بدانجا می کشاند که هدایت از قول خیام چنین لفظ گزافی را مطرح می کند که خیام معتقد به زندگی بهتری در دنیای دیگری نبوده است.[1]

از دیگر عجایب کتاب ترانه ها... اینکه خیام که توسط خود هدایت در «مقدمه...» صریحا از اتهام مادی بودن تبرئه شده بود یکباره تبدیل به «فیلسوف مادی»می شود ، آن خیام که «خدا را نمی کوید»[1]. این بار به «جنگ صانع»[2] می رود و البته در این مرحله، هدایت همسفری مانند خواجه شیراز را نیز با او همراه می کند .بی شک نمی توان کتابی مانند ترانه های خیام را که حدود شصت سال پیش نوشته شده با معیارهای نو در نقد ادبی ، ادبیات و روان شناسی سنجید وسپس از عدم شناخت صحیح خیام توسط هدایت دم زد. اما اصولی اساسی و بنیادی وجود دارد که غیبت آنها به هیچ وجه قابل دفاع نیست؛ یکی از آن اصول منطق است یعنی نوشته باید از ساختار منطقی برخوردار باشد و نویسنده نباید به اثبات چیزی بپردازد که قبلا درستی آن را قبول کرده یا به عکس . متأسفانه کتاب ترانه ها... باآنکه با فاصله زمانی نسبتا زیاد - ۱۰ سال - پس از «مقدمه ...» نگاشته شده اما به نظر می رسد که بافت منطقی به مراتب ضعیف تری نسبت به اثر پیشین خود دارد.

در ابتدای کتاب ترانه ها...» هدایت چهارده رباعی را به عنوان « کلید و محک شناسایی رباعیات دیگر خیام » می آورد. آیا منطق حکم نمی کند که همین چهارده رباعی اصلی در تفسیر افکار خیام به کار گرفته شود؟در عوض، هدایت از پنجاه و یک صفحهٔ مقدمه در کتاب ترانه ها... تنها شش صفحهٔ آن را - آن هم به طور پراکنده - برای استفاده از کلیدها ومحک ها» اختصاص می دهد[3].درکتاب ترانه ها...، ۳۶ رباعی که با شماره مشخص شده اند برای تفسیر افکار خیام مورد استفاده قرار می‌گیرند که از این تعداد تنها پنج رباعی - به

۱.شکایت او (خیام) اغلب از گردش چرخ و افلاک است نه از خدا، مأخذ شماره (۱)، صفحهٔ ۴۶، مأخذ شمارهٔ (۸) صفحهٔ ۲۵۹.

۲.منبع شماره (۱)، صفحات ۳۱ ، ۳۲، ۴۶.

۳.منبع شمارهٔ (۱) ، صفحات ۲۴ - ۲۵، ۳۷ ، ۴۷

قول هدایت - از «کلیدهای شناسایی» است. ممکن است گفته شود که این ایراد را می توان با این سؤال پاسخ داد که آیا هدف صادق هدایت از شناسایی دیگر رباعیات خیام چه بوده؟ آیا می خواسته تصحیح متون انجام دهد که آن چهارده رباعی را برگزیده یا آنکه هدف دیگری داشته و آن اینکه با افزودن به طول و عرض نوشتارش افکاری راکه خود می خواسته به خیام نسبت دهد و یا رباعیات رابه سلیقه خود به نحوی تفسیر کند که خیام او آنچه شود که خودش می خواسته و لا غیر؟ از آنجا که هدف اولیه هدایت نه جمع آوری ساده رباعیات خیام و تطبیق نسخه ها با هم بلکه «تفسیر افکار خیام بر اساس رباعیات جمع آوری شده» بوده بنابر این موضوع رباعیات چهارده گانه را نباید دست کم گرفت. چه می دانیم که هدایت به «مادی گرا» بودن، اگر نگوییم شهرت داشته، دست کم تمایل داشته و بی خود نیست اگر هدایت را «چپ گرا» بخوانیم[1]. هدایت در کتاب ترانه ها... بیش از پنجاه صفحه را سیاه می کند تا اثبات کند خیام مادی و مذهبش طرف توجه علمای طبیعی (لامذهب؟) است امانگار خود نیز چندان از استدلالاتش دلخوش نیست زیرا می نویسد: «پس می توانیم به طور صریح بگوییم که خیام از سن شباب تا موقع مرگ مادی، بدبین و ریبی بوده (و یا فقط در رباعیاتش این گونه می‌نموده)»[2] (!) بالاخره خیام مادی بوده یا نه؟ شاید بگویند خیام مادی بوده وبه اصطلاح تقیه می کرده، در این صورت گفته دیگر هدایت را چه کنیم که می‌گوید شکایت خیام اغلب ازگردش چرخ بوده و نه از خدا، که این طرز تفکر در بین عالم وعامی نمونه های فراوان دارد و نیازی هم به تقیه نیست. دیگر اینکه آیا واقعا امکان دارد که فیلسوف، دانشمند و متفکر بزرگی همچون خیام که او را «امام و حجة الحق» می نامیده اند بتواند در تمامی مدت زندگانی خود تقیه کند و روش فکری خود را - آن چنان که واقع هست - آشکار ننماید و لو به جمع بسیار محدود خواص؟ آیا معتقدان به دین و مذهب و علاقه مند به معنویات

---

۱. ویژه نامهٔ بزرگداشت جلال آل احمد، روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۹، صفحهٔ ۲.
۲. منبع شمارهٔ (۱)، صفحهٔ ۱۶.

دینی اصولا اجازه می دادند چنین شخصی لقب «امام» گیرد؟ علامه جعفری درکتاب خود از هشت منبع، از جمله چهار مقاله، «کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام» دیباچه کتاب شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس، «مقدمه رسالة فی الوجود وتاریخ الحکما قفطی» (حرف عین) شاهد می آورد که برای خیام لقب «امام» به کار برده می شده است[۱] و نکتهٔ آخر اینکه هدایت در صفحهٔ ۱۰ کتاب ترانه های خیام می‌نویسد: «.. تاریخ بیهقی و تتمه صوان الحکمه ... نیز از خیام خبر مهمی به دست نمی دهد و فقط عنوان او را می گوید که دستور، فیلسوف و حجة الحق نامیده می شده» حال به جملات زیر نیز توجه کنید: «عمر بن ابراهیم خیامی درکتاب شفا [نوشته ابن سینا] به تأمل پرداخته بود. وقتی که به فصل واحد وکثیر در این کتاب رسید... گفت از مردم آگاه کسانی را دعوت کنید تا من وصیت کنم. پس برخاست و نماز خواند و نخورد و نیاشامید وقتی که نماز عشاء را خواند به سجده رفت و در حال سجده نیایش می کرد: خداوندا تو می‌دانی که من تو را به مقدار توانایی ام شناخته ام، مغفرتت را نصیبم فرما زیرا معرفتم دربارهٔ تو وسیلهٔ من به سوی توست»[۲] این جملات از همان جایی است که به قول هدایت در مورد خیام چیز مهمی به دست نمی دهد یعنی، تتمهٔ صوان الحکمة!

*****

۱. منبع شمارهٔ (۱)، صفحات ۳۳ و ۳۴.

۲. بیهقی، ظهیرالدین، تتمه صوان الحکمه، صفحهٔ ۱۲۳، چاپ دمشق به نقل از: «علم از دیدگاه اسلام» علامه محمد تقی جعفری، صفحهٔ ۴۶، چاپ اول شهریور ۱۳۶۰، انتشارات روابط عمومی سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران.

اقبال و پاکستان

علامه استاد محمد تقی جعفری

ایران
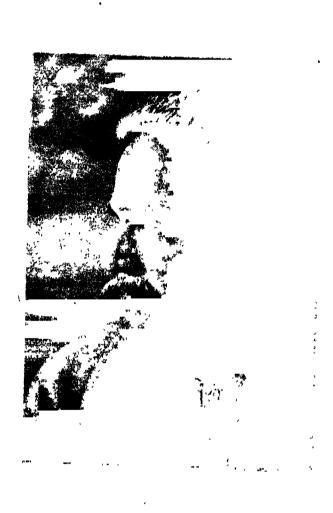
وحدت از دیدگاه فیلسوف

و ادیب فرزانه مرحوم محمد اقبال لاهوری[1]

در قرون و اعصار طولانی چه در جوامع شرقی و چه در جوامع غربی، وحدت و برادری انسانها در سطح جهانی به عنوان بزرگترین آرمان نوع انسانی با اشکال مختلف مطرح شده است. ادعا و آرزوی تحقق یافتن این ایده‌آل اعلی. به اضافه اینکه در متن دین الهی کلی که به بشریت تبلیغ شده است، همواره مغز دانشمندان خردمند و وارسته جوامع بشری را هم به خود مشغول داشته است. این اشتغال فکری و اهتمام بلیغ و آرزوی جدی برای وارستگان بشری، جز در متن دین ابراهیمی که اسلام تجلی گاه نهایی و همه جانبه آن است، با کمال وضوح و مستند به دلیل، بیان نشده است. این مطلب را پس از طرح نظریهٔ مرحوم اقبال، مورد بررسی قرار می دهیم.

این شخصیت بزرگ تحت عنوان « اصل حرکت در ساختمان اسلام » موضوع وحدت را چنین بیان می کند:

«اسلام به عنوان یک نهضت و حرکت فرهنگی، نظر ایستان (نامتحرک و سکون) قدیمی جهان را طرد می کند، و به نظری بالاتر می رسد. به عنوان دستگاه عاطفی ایجاد وحدت، به ارزش فرد، به همان صورت فردی که دارد،

---

۱. متن مقاله علامه استاد جعفری در همایش بین المللی افکار اقبال، آبان ماه ۱۳۷۵ / نوامبر ۱۹۹۶، در لاهور. از دبیرخانه همایش که این مقاله را برای چاپ در اختیار «دانش» گذاشته اند، تشکر می شود.

معترف است، و پیوند خونی را ملاک وحدت بشری دانستن رد می کند. یافتن یک شالوده روانشناختی [منظور از روانشناختی محض ، دریافت مسئله وحدت بشر از ذات الهی انسانی نه روانشناسی حرفه‌ای] محض برای وحدت بشری منشأ روحانی دارد[1]. چنین دریافتی ، سبب ایجاد وفاداریهای زنده می‌شود که برای زنده نگهداشتن آنها ، به هیچ گونه تشریفاتی نیاز نیست و بدینوسیله برای انسان امکان رهایی و آزاد شدن از زمین فراهم می شود. مسیحیت را که در آغاز به صورت یک تشکیلات صومعه ای ظهور کرده بود ، قسطنطین بر آن شد که به صورت دستگاهی برای ایجاد وحدت در آورد و چون چنین وحدتی با آن میسر نشد، امپراتور ژولیانوس به خدایان کهن روم بازگشت و در آن کوشید که آن خدایان را با تعبیرات فلسفه موّجه سازد. یکی از مورخان تمدن ، حالت جهان متمدن را مقارن بازمانی که دین اسلام بر صحنهٔ جهان آشکار شد، به خوبی چنین مجسم کرده است:

«چنان می نمود که تمدن بزرگی که برای ساخته شدن آن چهار هزار سال وقت صرف شده بود ، در شرف تجزیه وتلاشی است. و نوع بشر در معرض خطر بازگشت به دورهٔ جاهلیت و بربریت قرار داشت، که در آن هر قبیله و فرقه ای ضد قبیله و فرقهٔ دیگر بود و قانون و نظمی شناخته نبود. اصول اخلاقی قبیله ای قدرت خود را از دست داده بود. و بدین جهت روشهای آمرانهٔ قدیم به کار نمی‌خورد.اصول و الزامات تازه‌ای که مسیحیت آورده بود، به جای آنکه مایهٔ نظم و وحدت شود، سبب تفرقه و ویرانی می شد. روزگاری بود که سراسر آنرا نمایشهای غم انگیز پوشانده بود. تمدن همچون درخت عظیمی که برگهای آن بر جهان سایه افکنده و شاخه هایش میوه های زرین هنر

۱. این همان اصل اساسی است که می توان آنرا به عنوان عامل ضروری وحدت انسانها در نظر گرفت ، زیرا بدون کشف رابطه اعلامی ملکوتی ما بین انسان ها نه وحدت اقلیمی و نه وحدت نژادی و خونی و نه وحدت سیاسی و حقوقی و رنگی ... هیچ یک از این امور توانایی تحقق بخشیدن به آن وحدت اعلامی آرمانی را ندارد ، دلیل روشن برای اثبات این مدعا همانگونه که متذکر شد، اینست که آن واقعیاتی که مربوط به عالم ماده و مادیات است ، خود خواهی بشری مانع از تحقق وحدت ، بلکه احساس آن درمیان انسانهاست و لذا برای احساس و تحقق بخشیدن به وحدت مطلوب ، بایستی در درجات کمال که از مختصات ذات انسانی است ، آن را عملی ساخت.

و دانش و ادبیات را به بار آورده بود از تنه به لرزه افتاده و دیگر شیرهٔ احترام وتقدیس آن را زنده نگاه نمی داشت، بلکه تا مغز پوسیده شده و طوفان جنگها می خواست آنرا از جا بکند ، و تنها باریسمانهایی از آداب وعادات و قوانین قدیمی بر جای خود باقی مانده ، و بیم آن می رفت که هر لحظه باکوچکترین حرکتی بشکندو فرو ریزد. آیا هیچ فرهنگ عاطفی وجود داشت. که در کار دخالت کند و بار دیگر نوع بشر را به وحدت بخواند و تمدن را نجات بخشد ؟ لازم بود که چنین فرهنگی از نوعی دیگر باشد ، چه الزامات و تشریفات قدیمی مرده بود و برای ساخته شدن الزامات و تشریفات دیگری از همین قبیل ، قرنها گذشت زمان ضرورت داشت.»[1]

سپس مرحوم اقبال ادامه می دهد :

«نویسنده با بیان این مطالب می گوید که جهان محتاج فرهنگ تازه ای بود که جای قدرت استبدادی را بگیرد و وحدت تازه ای بیاورد که جانشین وحدت مبتنی بر پیوند خونی شود، و می‌گوید که این مایهٔ تعجب است که چنین فرهنگی در آن زمان که نهایت نیازمندی به آن وجود داشت از جزیرة العرب برخاسته است. ولی باید گفت که در این نمود هیچ مایهٔ شگفتی وجود ندارد. حیات جهانی بصورتی اشراقی نیاز مندیهای خود را می بیند، و در لحظهٔ بحرانی امتداد و جهت و حرکت خود را تعیین می کند. این همان است که در زبان دین به آن نام رسیدن وحی به پیغمبر می دهیم. این یک امر طبیعی است که اسلام درمیان خود آگاهی قوم ساده ای طلوع کرده باشد که هیچ یک از فرهنگهای قدیم آلوده نشده و در جایی زندگی می کند که قاره ها در آنجا به یکدیگر می رسند. این فرهنگ جدید پایهٔ وحدت جهانی را بر اصل توحید بنا نهاد»[2].

کوشش من در این مقاله برای ارائه دلائل و علل این وحدت یا تساوی جهانی بشر است که مرحوم اقبال و امثال او ، مطرح نموده اند. این تز بر مبنای

---

۱. احیای فکر دینی در اسلام ، دکتر محمد اقبال لاهوری، ص ۱۶۸.
۲. همین مأخذ ص ۱۶۸

احساسات خام و اوتوپیائی نیست، بلکه متکی به دلائلی است که از متن اصلی منابع اولیهٔ اسلامی است.

اسلام برای وحدت یا تساوی انسانها، ابعاد متنوع آنان را در نظر گرفته و اصول وحدت را باتوجه به آن ابعاد مقرر نموده است: عمدهٔ ابعاد مزبور و دلائل تساوی جهانی انسانها از دیدگاه اسلام به قرار ذیل است:

اگر معنای وحدت را بمعنای تشابه و اتحاد در عوامل وجودی انسانها منظور بداریم، تعبیر وحدت را هم در انواع ذیل می توانیم بیاوریم.

نوع یکم تساوی انسانها در ارتباط با خالق: همهٔ انسانها را یک موجودبرین که خالق همهٔ آنها است آفریده است:

الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یحییکم [۱] (آن خداوندی که شما را آفریده سپس به شما روزی داده و سپس شما را می میراند و سپس زنده می گرداند.)

با اثبات وجود خداوند سبحان، استناد خلقت عالم هستی و همهٔ انسانها به آن ذات اقدس، امری است بدیهی. بادرک و پذیرش این اتحاد و تساوی است که افراد انسانی، اشتراک خود را در اینکه همهٔ آنان مورد فیض و محبت الهی هستند، می پذیرند. مگر اینکه با ارتکاب خیانت و جنایت به خویشتن و یا دیگران، خود را از قابلیت فیض و لطف الهی محروم بسازند.

نوع دوم - تساوی در آن حکمت خداوندی که ایجاد انسانها را اقتضاء نموده و آنان را در مسیر یک هدف اعلی قرار داده است که همهٔ آنان می توانند با سعی وکوشش مخلصانه به آن هدف اعلی برسند»

حکمت خداوندی که ایجاد انسان را در این جهان اقتضاء کرده، عبارت است از گسترش و اشراف نورانی « من انسانی» بر جهان هستی به جهت قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق به وسیله سعی و تلاشهای مخلصانه در مسیر «حیات معقول» که به لقاء الله منتهی می گردد. اینست معنای آن عبادت که خداوند سبحان در قرآن فرموده است: و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون (الذاریات آیهٔ ۵۶) (و من جن و انس را نیافریدم مگر اینکه مرا

---

۱. الروم آیهٔ ۴۰

عبادت کنند).

نوع سوم : - تساوی انسانی در شایستگی دمیده شدن روح الهی در همهٔ آنان:
ثم سواه و نفخ فیه من روحه [السجده آیه ۹] (سپس خلقت آدم را تکمیل کرد و از روح خود در او دمید). بدیهی است که منظور از انسناد روح به خدا شرف و عظمت فوق العادهٔ روح است نه اینکه خدا تجزیه شده و قسمتی از او در انسان دمیده شده است.

نوع چهارم - تساوی در کاشته شدن بذر معرفت در درون همهٔ آنان :
و علم آدم الاسماء کلها [البقره آیه ۳۱] (خداوند همهٔ حقایق را به آدم علیه‌السلام تعلیم فرمود) و نباید گفت که پاسخ خداوند دربارهٔ خلقت آدم علیه‌السلام، فرزندان او بوده است، نه خود حضرت آدم علیه‌السلام، زیرا حتمی است که سئوال ملائکه از حکمت خلقت خود آدم ابو البشر علیه‌السلام که هرگز مرتکب خونریزی نمی گشت، نبوده است، بلکه سئوال دربارهٔ خلقت فرزندان او بود که دستهای خود را به خون یکدیگر آلوده کردند.

نوع پنجم - تساوی در عامل کمال که متن کلی ادیان الهی است:
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فالمومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیك المصیر [البقره ۲۸۵]
مسلم است که همهٔ ادیان حقه از طرف خداوند متعال برای انسانها نازل شده و با نظر به وحدت فطری آنان است که متن کلی دین الهی - که همان دین حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام، است واحد است.

نوع ششم - تساوی در کرامت ذاتی که خداوند همهٔ انسانها را با آن مورد عنایت قرار داده است : و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً [الاسراء آیه ۷۰] (تحقیقاً ما فرزندان آدم را تکریم نموده آنان را در خشکی و دریا به حرکت در آوردیم و از مواد پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنان را به بسیاری از آنچه که آفریدیم، نواحی برتری دادیم).

نوع هفتم : تساوی در استعداد تحصیل کرامت ارزشی اکتسابی و برخوردار شدن از آن یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفو ان اکرمکم عند الله اتقاکم [الحجرات آیه ۱۳] (ای مردم ، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را تیره ها و قبائلی قرار دادیم تا بایکدیگر آشنا و هماهنگ شوید. با کرامت ترین شما در نزد خداوند با تقوی ترین شما است.)

نوع هشتم - تساوی در هدفها که انسانها در زندگی خود تعقیب می کنند یا مربوط به حیات طبیعی آنان است و یا مربوط به حیات مطلوبشان و یا مربوط به حیات تکاملی آنان و محور اصلی هر سه نوع حیات (حیات طبیعی محض، حیات مطلوب و حیات تکاملی) صیانت ذات است. این صیانت ذات در هر یک از اقسام سه گانه حیات تشخص مخصوص به خود دارد: ۱ - صیانت ذات طبیعی در حیات طبیعی محض ؛ ۲ - صیانت ذات مطلوب برای قرارگرفتن در حیات اجتماعی با مشخصات فردی ؛ ۳ - صیانت ذات تکاملی در حیات تکاملی رو به کمال اعلی.

نوع نهم - تساوی در مبدء خلقت همهٔ انسانها. خلقت همهٔ انسانها از یک نفس شروع گشته است :یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقم من نفس واحدة [النساء آیه ۱] ای مردم به پروردگارتان تقوی بورزید آن خداوندی که شما را از یک نفس آفریده است).

ظاهر ابیات سعدی در اتحاد انسانها این دونوع (هشتم ونهم) است که می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

ولی جلال الدین محمد مولوی در دیواز شمس تبریزی منشا وحدت انسانها را عمیق تر و عالی تر و از جهات متعدد مطرح می سازد:

این همه عربده و هستی و ناسازی چیست — نه همه همره و هم قافله و همزادند

مولوی در مثنوی ، وحدت انسانها را در مقامی عالی تر از آنچه که تاکنون همهٔ

مکتبهای فلسفی و اخلاقی و حقوقی ارائه داده اند، مطرح ساخته است. او می‌گوید :

بـــر مثـال مـــوج هـا اعـداد شـان ‌‌ ‌‌ ‌‌ در عـــدد آورده بـــاشد بـــادشان
مـــفترق شــد آفتــابْ جــان هــا ‌‌ ‌‌ ‌‌ در درون روزن ابـــدانـــها
چون نظر بر قرص داری خود یکیست ‌‌ ‌‌ ‌‌ آن که شد محجوب ابدان در شکیست
تـــفرقه در روح حـــیوانـــی بـــود ‌‌ ‌‌ ‌‌ نـــفس واحـــد روح انســانی بـــود
چـــونکه حـــق رش عـــلیهم نـــوره ‌‌ ‌‌ ‌‌ مـــفترق هـــرگز نگـــردد نـــور او
روح انســـانی کـــنفس واحـــده است ‌‌ ‌‌ ‌‌ روح حـــیوانـــی سفـال جـامده است

نوع دهم - تساوی در ماده اصلی خلقت :

و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون [الحجر آیه ۲۶](و تحقیقاً ما انسان را از گِل خشکیدهٔ سیاه و مانده و سخت آفریدیم)و جریان نسل را به صورت نطفه هایی که در ارحام مادران پرورش می یابند قرار داده است: خلق الانسان من نطفه (خداوند انسان را از نطفه آفریده است) [النحل آیه ۴]

نوع یازدهم - تساوی در ماهیت و مختصاتی که همهٔ انسانها دارند.

اشراک و تساوی در ابعاد جسمانی و مختصات آنها که همگان آنها را مشاهده می کنند، مورد تصریح آیات متعددی درقرآن است مانند لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم [التین آیه ۴] (قطعاً انسانرا در بهترین ارکان و قوام آفریدیم) که شامل همهٔ اجزای درونی و برونی می گردد. و لقد خلقنکم ثم صورناکم..[الاعراف ۱۱] (و ما تحقیقاً شما را آفریدیم و سپس صورت شما را تحقق دادیم) الله الذی خلقم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و شیبة یخلق ما تشاء و هو العلیم القدیر [الروم آیه ۵۴] (آن خداوندیست که شما را از موقعیت ناتوانی [که داشتید]سپس پس از ناتوانی برای شما قدرت و قوه داد پس از دوران قدرت برای شما ناتوانی و پیری را مقرر ساخت. او هر چه را بخواهد می آفریند و اوست دانا و توانا)

واما اشتراک و تساوی انسانها در نیروها و قوای درونی مانند تعقل بینایی به خویشتن، توبیخ خویشتن و غیر ذلک : قد بینا لکم الایات لعلکم

تعقلون» [الحدید۱۷] (تحقیقاما آیات را برای شما آشکار ساختیم باشد که تعقل کنید) بل انسان علی نفسه بصیرة [القیامة آیه ۱۴](انسان به نفس خویشتن بینا است) و لا اقسم بالنفس اللوامة [القیامة آیه ۲] (و سوگند نمی‌خورم به نفس سرزنش کننده).

نوع دوازدهم - تساوی و اتحاد در برابر حقوق طبیعی و وضعی و هر قانونی که برای تنظیم زندگی طبیعی و «حیات معقول» انسانها ضرورت دارد.

نوع سیزدهم - اتحاد در تشکیل گروهی افراد جامعه. این همان اتحاد یا تساوی است که مختصات کل جامعه در چگونگی های ابتدائی چگونگی‌های علت پذیری هر یک از اجزاء خود اثر می گذارد، یعنی صلاح وفساد آنان کاملاً بهم پیوسته است. در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

« جمعی سوارکشی شدند و هر یک از آنان جای خود را گرفت. یکی از آنان بایک وسیله ای جای اختصاصی خود را سوراخ می کرد. به اوگفتند : چه می‌کنی ؟ پاسخ گفت : جای خودم است و هرکاری که بخواهم می توانم در جای خود انجام بدهم ! اگر آن کشتی نشینان دست آن شخص را گرفته مانع سوراخ کردن کشی شوند هم او نجات پیدا می کند و هم سایر کشتی نشینان و اگر او را رهاکنند تاخواسته خود را عملی کند(کشتی را سوراخ کند) هم او به هلاکت می رسد و هم سایر کشتی نشینان [1].

دو نوع اتحاد فوق وحدتها و کثرتهای طبیعی

این دو نوع اتحاد فقط در ادیان حقهٔ الهی مشاهده می شود و هیچ یک از مکتبها و معتقدات بشری چنین اتحادی وجود ندارد و اگر هم مکتبی چنین ادعایی داشته باشد، دلیل قابل قبولی نمی تواند ارائه کنند.

نوع یکم - اتحادی است که نمی توان آنرا در فرمول همه = ۱ و ۱ = همه مختصر کرد. خداوند سبحان می فرماید : من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من

---

۱. میشرقد، حقوق بشر، ص ۴۱.

احیاها فکانما احیا الناس جمعیاً [المائدة آیه ۳۳] (از اینجهت بود که به بنی اسرائیل مقرر داشتیم ، هر کس یک نفس رابدون عنوان قصاص یا فساد در روی زمین بکشد، مانند آنست که همهٔ انسانها را کشته است و هر کس یک نفس را احیاء کندمانند اینست که همه انسانها را احیاء نموده است.) این وحدت فوق طبیعی است که چنانکه گفتیم ، فقط ارباب ادیان امتیاز اعتقاد به آن را دارند.

نوع دوم - اتحاد ناشی از جاذبهٔ کرامت ارزشی اکتسابی میان انسانهای رشد یافته است: انما المومنون اخوة [الحجرات آیه ۱۰] (جز این نیست که مردم با ایمان بایکدیگر برادرند) در حدیثی بسیار معروف از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«االمومن اخوا المومن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئاً منه و جَدَ الم ذلك فی سائر جسده و ارواحهما من روح واحدة و ان روح المومن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.[1] (مؤمن برادر مومن است و مانند اعضای یک پیکرند [چنانکه] اگر پیکر یک انسان دربارهٔ یکی از اعضایش ناراحتی داشته باشد ، درد آن عضو را در سایر اعضای خود در می یابد.[و بالعکس اگر جامعه ای در یک ناگواری احساس درد نماید هر یک از افراد جامعه همان ناگواری را در خود احساس خواهند کرد] و ارواح همه مؤمنان از یک روح است و قطعاً اتصال روح مومن به روح خدا شدیدتر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید.)

این اتحاد عالی ترین و با ارزش ترین همهٔ انواع اتحادها است زیرا ناشی از تکاپو و مسابقهٔ اختیاری در وصول به شعاع جاذبهٔ ربوبی است که از قانون نفس‌الامری ملکوتی ناشی شده است.

خطابهای عمومی در قرآن مجید

در آیات قرآنی دو نوع خطابهای عمومی آمده است که از دلائل همان

۱. محمد بن یعقوب کلینی ، الاصول من الکافی ، ج ۲ ص ۱۶۶.

ت... و وحدت و اتحاد میان انسانها از دیدگاه اسلام است:
نوع یکم - آیاتی است که اشتراک ادیان ابراهیمی (منسوب به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام) را بطور صریح بیان فرموده است:
قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا لله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانامسلمون [1]
(بگو ای اهل کتاب بیایید در یک کلمه مشترک میان ما و شما اتحاد نظر داشته باشیم [و آن اینکه] نپرستیم جز خدا را و چیزی را برای او شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر خدایان در برابر الله اتخاذ نکنیم و اگر آنان از این [دعوت به وحدت و اشتراک] رویگردان شدند شما بگویید گواه باشید که ما مسلمانان هستیم).
نوع دوم - خطابهای عمومی تر است که همه مردم را فرا می گیرد و این گروه از آیات بسیار فراوان است، از آنجمله : یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر وانثی و جعلنا کم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم .
(ای مردم ، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبائلی قرار دادیم تا بایکدیگر آشنا و هماهنگ شوید قطعاً باکرامت [و باارزشترین] شما نزد خداوند متعال با تقوی ترین شما است).

*****

۱- الانعام آیه ۱۱۵

دکتر محموده هاشمی
اسلام آباد

اقبال شناسان نامدار ایرانی

دامنه شناسائی مقام باعظمت علامه محمد اقبال به عنوان شاعر و فیلسوف شرق در ایران به قدری وسیع گشته است که مردم ایران اکنون وی را شاعر خود محسوب می دارند . بزرگداشت او و روز وفات او را چنانکه شایسته اوست در داخل و خارج از کشور با احترام زائد الوصفی برپا می‌نمایند - اشعار اقبال امروز در ایران زبانزد خاص و عام گردیده و این امر نیز باعث افتخار ایرانیهاست که در اندیشه و افکار اقبال "مشرق " به معنای ایران بکار رفته است . در اشعاری به عنوان "جمعیت اقوام مشرق "که به زبان اردو سروده شده ، اقبال پیش بینی کرده است که اگر تهران به مقام ژنو نایل آید یعنی مرکز سیاسی جهان شرق انتخاب شود ، نه تنها سرنوشت جهان شرق بلکه کرهٔ ارض بطور کلّی عوض خواهد شد[1].

اقبال ایران را سرچشمهٔ فرهنگ و تمدن و مواریث ادبی و دینی مسلمانان منطقه می دانست ، ایران و ایرانیها را بسیار دوست می داشت وقلب او همواره برای جوانان ایران می تپید بدین جهت گفته است :

---

۱. اقبال ، محمد علامه ، ضرب کلیم (اردو) شیخ غلام علی سنز پبلشرز لاهور، ۱۹۷۳، ص ۲۳۷ .

ای جوانان عجم جان من وجان شما	چراغ لاله سوزم درخیابان شما
تا بدست آورده‌ام افکار پنهان شما[1]	غوطه‌ها زد در ضمیرزندگی اندیشه‌ام

اقبال در ایران تاسال ۱۳۲۲[2] هـ ش شهرتی نداشت و از شعراء و ادبای ایرانی فقط استاد نفیسی[3] باداشتن دو نامه از اقبال رابطه مستقیم باوی داشته است. مجلهٔ ادبی ارمغان تهران، هنگام وفات این شاعر مقاله را به زبان فارسی راجع به احوال و آثار وی به چاپ رسانید[4].علاوه براین باآغاز جنگ جهانی دوم و ورود سپاهیان انگلیس سروانی به نام راشد[5]، افسر ارتباط سپاهیان هندی مقیم تهران که خود شاعر و ارادتمند اقبال بود،پنجمین جلسهٔ یاد بود اقبال را در تهران برگزار کرد.

امّا مقام اقبال در شعر و ادب فارسی ایران تا سال ۱۳۲۲[6] هـ ش یا ۱۹۳۳ م یعنی حتی هیجده سال پس از نشر مثنوی اسرارخودی هنوز در محافل ادبی ایران شناخته نشده بود-اولین اشارهٔ مهم درباره این شاعر ضمن افتتاح انجمن فرهنگی ایران آغاز شد و سپس بعد از تأسیس پاکستان به مناسبت روز اقبال در سفارت جمهوری‌اسلامی‌پاکستان در تهران تداوم یافت-سفارت پاکستان این‌مراسم را درآوریل سال ۱۹۵۰م[7] برپاکرد- ریاست جلسه بعهدهٔ ملک الشعراءبهاربود - وی مقاله ای منظوم به این مناسبت خواند و عصر حاضر را خاصهٔ اقبال گفت - در این سخنرانی اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ هـ ش وی از اقبال این گونه ستایش بعمل آورد: " من اقبال را خلاصه و نقادهٔ مجاهدات و مساعی جاودان نهصد سالهٔ غازیان و عالمان و ادبای اسلامی و میوهٔ رسیده و کمال یافتهٔ این بوستان نهصد ساله دانستم و پس از

---

۱. اقبال، محمد اقبال، زبور عجم، پاکستان تائمز پریس، لاهور، ص ۵۷.
۲.عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر، شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، ناشر کانون معرفت، ص، ۱۰۷.
۳.همان، ص ۱۰۷.
۴.اورنگ ،بهاءالدین، یاد نامه اقبال، خانه فرهنگ ایران - لاهور ۱۳۵۸، ص مقدمه (ه).
۵.همان، ص مقدمه.
۶. عرفانی، رومی عصر، ص ۱۰۷.
۷.همان، ص ۱۰۷.

ذکر دانشوران و هنرمندان و رجال اسلامی دربارهٔ ممدوح خود چنین گفتم :

عـصرحـاضرخـاصهٔ اقبـال گشت — واحـدی کـز صـد هـزاران بـرگذشت
هـیکلی گشت از سـخن گـویی بـپا — گـفت:کـل الصـید فـی جـوف الفـرا
شـاعران گشـتند جـیشی تـا رومـار — ویـن مبـارز کـرد کـار صـد سـوار[1]

در سال ۱۳۲۷[2] هـ ش رسالهٔ مختصری از مجتبی مینوی دانشمند ایرانی در مَجلهٔ ادبی یغما چاپ شد و این کمک مؤثری بود برای شناساندن اقبال ، شعر و افکار او در ایران .

زمانیکه از اقبال و اقبال شناسی در ایران سخن می گوئیم ، نام خواجه عبدالحمید عرفانی ، دانشمند گرامی و اولین وابسته فرهنگی و مطبوعاتی پاکستان در تهران سرفهرست موضوع قرار می گیرد - وی نخستین کسی بود که اقبال را در ایران شناسنده تلاشهای او در این زمینه مورد تمجید و تحسین بسیاری از دانشوران ایرانی قرارگرفت ، سعید نفیسی استاد و دانشمند ایرانی از خدمات گرانقدر او چنین یادکرده است :

« امروز دیگر دوستداران ادب از پیر و جوان ، زن و مرد در ایران به آثار فارسی علامه اقبال ، شاعر بزرگ و مرد ادب پاکستان ، شب و روز مأنوس اند نام وی بر سر هر زبانی و آثاروی در هر سرائی هست - اقبال اینک در تاریخ ادبیات جای گرفته است وقطعاً در آینده مقام بلندی درمیان سخن سرایان زبان فارسی خواهد داشت - کسانیکه از ادب امروز در ایران باخبرانند ، میدانند که شهرت اقبال در ایران مدیون کوششهای شبانه روزی عرفانی است پیش از آنکه عرفانی به سمت وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی درتهران به کار پردازند، اقبال تنها در نزد چندتن از خواص که با هند و پاکستان روابط خاصی داشتند معروف بود و کوششهای پی در پی و جهدی که عرفانی در راه شناسایی اقبال در ایران کرد این حکیم بزرگ پاکستان را در ایران در اعداد

۱. عرفانی، عبدالحمید خواجه، رومی عصر ص ۱۶۰.
۲. همان، ص ۲۰۷.

سخن سرایان بزرگ فارسی جای داد[1]...»

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی در کتاب خود به نام "اقبال ایران" تألیف سال ۱۹۸۶ م درباره تلاشهای مداوم برای معرفی اقبال در ایران به تفصیل سخن رانده است . وی این کتاب را به سال ۱۹۸۹ م به اینجانب هدیه کرد[2] - روی جلد این کتاب که به زبان اردو نگاشته شده با حروف درشت از قول حضرت آیت الله خامنه ای مدظله‌العالی رهبر جمهوری اسلامی ایران اینطور آورده شده است :

"ایران کااسلامی‌انقلاب علامه اقبال کا مرهون منت هـ[3]" یعنی "انقلاب اسلامی ایران مدیون علامه‌اقبال است".

علامه محمد اقبال که شاعری انقلابی بود ، جوانان را همواره به انقلاب اسلامی توصیه می کرد و می‌خواست آنان افکار و روحیهٔ اسلامی را سر مشق زندگی خود قرار دهند برای پی گیری راه و روش اسلامی بکوشند و از دسیسه و نیرنگ های غرب فریب نخورند-وضع مسلمانان شبه‌قارهٔ که دریأس و ناامیدی زندگی می‌کردند، اقبال را زجر می‌داد و او با اشعار تشویق آمیزآنان را چنین توصیه می‌کرد :

باخرقه و سجاده و شمشیروسنان خیز　　ازخواب گران ،خواب گران ،خواب گران

ازخواب گران خیز!

مسلمانان شبه قاره سرانجام موفق شدند سرزمینی جداگانه به نام پاکستان بوجود آورند.در ایران نیز انقلاب اسلامی به پیروزی نائل گردید.این مژده را اقبال چندین سال قبل به جوانان ایرانی اینطور داده است :

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب وگل　　آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند　　دیده ام از روزن دیوار زندان شما

۱.اورنگ، بهاءالدین ، یاد نامه اقبال ، خانه فرهنگ ایران لاهور ۱۳۵۸، ص ۸۴.

۲.نویسنده همین مقاله.

۳.عرفانی ، خواجه ، عبدالحمید ، اقبال ایران ، بزم ردی سیالکوت، ۱۹۸۶، ص روی جلد.

۴.اقبال ، علامه محمد ، زبورعجم ، پاکستان تائمز پریس، لاهور، ص ۵۷.

دکتر عبدالحمید عرفانی درهمین کتاب[1] دربارهٔ کوششهای خود جهت
اساندن اقبال درایران می‌نویسد که در شهر کویته (بلوچستان) در سال
۱۹م از طرف وزارت آموزش و پرورش به عنوان استاد زبان انگلیسی مأ
وریت داشت و انجمن ادبی را در این شهر تشکیل داده بود. وی دو سال
از تأسیس پاکستان به سال۱۹۴۵م باحفظ سمت بـه‌شهر مقدس‌مشهد
قل گردید وبرای ادامهٔ روابط ادبی باایران بزم‌اقبال را در خانهٔ خود منعقد
کرد. موضوع بحث بیشتر اهمیت تاریخی زبان فارسی درپاکستان توسط
ل بود. ضمن این مباحث دربارهٔ آینده ای درخشان برای ایران به وسیلهٔ
مار اقبال با آنها به تبادل نظر می‌پرداخت تا اینکه دراواسط سال۱۹۴۹م پس
آزادی و استقلال پاکستان وی بعنوان نخستین وابستهٔ فرهنگی ومطبوعاتی
ستان در ایران گمارده شد - دکتر عبدالحمید عرفانی می گوید کـه روی
رت های ویزت خویش اشعار اقبال ، مانند "ای جوانان عجم جان من و
ان شما" می نوشت و بین دوستان ایرانی توزیع می‌کرد. به این ترتیب اقبال
در جوامع ایرانی معرفی می کرد و ایرانیها پاکستان را به نام پاکستان اقبال
گفتند و او را محور مرکز زبان فارسی می پنداشتند.

خانم دکتر کچکینهٔ کاظمی ، بانوی دانشـمند ایـرانـی در مـقدمه در
می‌عصر اولین اثر عبدالحمید عرفانی از وی چنین ستایش کرده است :

« در حدود دو سال قبل که با آقای خواجه عبدالحمید عرفانی آشنایی
دا کردم ، من نیز مانند سایر ایرانیان به وسیلهٔ این دانشمند پاکستانی،کـه
حبوبیت خاصی درقلوب ایرانیان دارد،به‌آثار اقبال آشنا شدم[2]».

این بانوی سرشناس به دعوت انجمن بانوان پاکستان به سال ۱۹۵۲ م
پاکستان سفرکرد و ضمن سخنرانی دربارهٔ اقبال اینطور اظهار نظر کرد:

در شعر اقبال تمام زیبایی و رنگینی سبک های مختلف شعر فارسی
مع است ... موقعیکه ما محیط نا مساعد راکه اقبال در آن می زیست در نظر

---

۱. عرفانی، خواجه عبدالحمید، اقبال ایرانی.
۲. عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر، مقدمه ص (ر)، مقدمه بقلم دکتر کچکینه کاظمی.

بگیریم موفقیت او در بکار بردن انواع مختلف و متنوع شعر فارسی مثل یک معجزهٔ ادبی و علمی بنظر می رسد.

رباعی، مثنوی، غزل و قطعات اخلاقی و فکاهی که در آثار اقبال به آنها بر می خوریم نه فقط ما را بیاد بزرگترین شعراء و عرفا می اندازد بلکه شور و شعف ما را دوباره به عظمت معنوی آنها بیدار می کند.

ولی آنچه بیش از هر چیز اشعار اقبال را دلپذیر و فرح بخش و روح‌انگیز می سازد و بر محبوبیت او می افزاید ایجاز کلام، اختصار بیان و ابتکار و تنوع سبک و مطالبی است که درآثار او یافت می شود ... سازمان فکری و نظری که اقبال بوجود آورده است زمینهٔ نوینی برای حلّ مشکلات اجتماعی و سیاسی و اخلاقی تهیه نموده است ..." [1]

پس از پایان این مسافرت در مقدمه کتاب (رومی عصر) دکتر کچکینه اینطور اظهار نظر کرد:

" بعد از مراجعت از پاکستان دریافتم که مرحوم اقبال مهمترین عامل ارتباط و پیوستگی بین ملتین ایران و پاکستان که دارای یک نژاد و فرهنگ و ادبیات می باشند بود و خواهد بود و آثار او برای تشدید و تحکیم این روابط بسیار مؤثر بوده است " [2]

استاد سعید نفیسی که مقدمهٔ این کتاب را نگاشته، از اقبال و عرفانی این چنین سخن گفته است:

"این خورشید فروغ بخش جهانفروز محمد اقبال شاعر بزرگ پاکستان خود وارث نهصد سال سنن ادبی فارسی در هند و پاکستانست - پیش از او صد ها نویسنده و سرایندهٔ فارسی زبان در این شبه قاره بزرگ آثار جاودانی از خود گذاشته و نامهایشان در ادب فارسی فروزندگی خاصی دارد امّا محمد اقبال از آن کسانی بود که می بایست دفتر پیشنیان در نوردد ..."

---

۱. عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ -اقتباس از سخنرانی دکتر کچکینه کاظمی.

۲. ایضاً (مقدمه).

با این همه پیوستگی که اقبال و سخن منظوم او با ما و با اندیشهٔ ما و فرهنگ ما دارد جای دریغ است که در زمان ما آثار جالبی که معرف وی و اندیشه وروش او باشد هنوز پدید نیامده است و آنچه نوشته شده مشربه ای و پیالهٔ آبی بیش نیست که تشنگان رابسنده نخواهد بود و بسیاری از تشنگی ها را فرو نخواهد نشاند.

برای این کار می بایست دانشمندی که از همان سر زمین اقبال برخاسته و در آن آب و هوا زیسته و از همان چشمه ها سیراب شده و از همان اندیشه ها الهام یافته است کتابی جامع در معرفی سخن وی به زبان فارسی گرد آورد.

شادم که این وظیفهٔ دشوار را دوست چند سالهٔ من خواجه عبدالحمید عرفانی وابسته مطبوعاتی سفارت پاکستان در ایران بدین روش پسندیده که خوانندگان خود به آن گواهی خواهند داد ..."[1]

فرهنگ نویس معروف و برجستهٔ ایرانی علاّمه علی اکبر دهخدا بی‌درنگ بعد از تأسیس پاکستان دربارهٔ علامه اقبال اینطور اظهار نظر کرد:

"باید در نظر داشت که هندوستان تحت نفوذ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بیگانگان بود و اظهار علاقهٔ مردم هندوستان در آن عصر به زبان فارسی کهنه پرستی و محافظه کاری شمرده می شد.

اقبال قدبر افراشت و توجّه چهار صد میلیون جمعیت هندوستان را به زبان فارسی و گویندگان بزرگ آن از مولوی، فردوسی، حافظ و سعدی تا بابافغانی جلب کرد و نشان داد که رابطهٔ مردم هندوستان به اصفهان و شیراز و تبریز بیش از رابطهٔ آنان به پاریس و برلین و لندن است.

و از همه بالاتر اقبال بیش از هر کس درک کرد که رقیت و بردگی فکری به مراتب خطرناکتر از بردگی اقتصادی و سیاسی است و گفت:

چون شود اندیشهٔ قومی خراب	ناسره گردد بدستش سیم ناب
میرد اندر سینه اش قلب سلیم	در نگاه او کج آید مستقیم

۱. عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر، مقدمه بقلم استاد سعید نفیسی، ص ب.

پس نخستین بایدش تطهیر فکر　　بعد از آن آسان شود تعمیر فکر[1]

ادیب و دانشمند سرشناس ایرانی دکتر محمد معین در مقاله‌ای به عنوانِ "اقبال و ایران باستان" از علامه اقبال چنین یاد می کند :

محرم رازیم با ما رازگوی　　آنچه میدانی ز ایران بازگوی

اقبال

"اقبال از عنفوان جوانی با حکمت و عرفان آشنا شد و آرزومند بود حکمت ایران را با مبادی فلسفهٔ جدید اروپا مقایسه کند و نتایجی نو بدست آورد . نخستین تألیف اوکتابی است در ما بعد الطبیعهٔ ایران که آن را به دانشگاه مونیخ اهدا کرد .

علامه اقبال در کتاب فلسفه عجم نیز به فلسفهٔ ایران بیش از اسلام پرداخته است ...[2] "

در یاد داشتهای جناب آقای محمد حجازی سخن شناس و نویسنده شهیر ایرانی پیرامون اقبال آمده است که : « من از دکتر اقبال لاهوری که روانش انوشه باد سپاسگزارم که فارسی نغز و افکار بدیع خود کشور دوست و برادر ما راکه بازوال فارسی به راه بیگانگی می رفت دوباره با ما برسر مهر و دوستی آورد »[3].

جناب آقای دکتر حسین خطیبی محقق و نویسنده به نام ایرانی در خطابه ای می نویسید : «مرحوم اقبال بااینکه زبان فارسی را به درس خوانده و درطول عمر پرثمر خویش با اهل زبان معاشرت بسیار نداشت بر اثر همین مجارست وتتبع در زبان فارسی مهارت یافته و توانست دقیق ترین افکار عرفانی و مشکل ترین معانی فلسفی و علمی و اخلاقی را درقالب فصیح ترین الفاظ وکاملترین ترکیبات زبان فارسی بریزد[4]

---

۱. همان، ص ۱۲۱ - اقتباس از مقاله دهخدا درباره اقبال .

۲. اقبال ، علامه محمد ، رومی عصر، تالیف خواجه عبدالحمید عرفانی . کانون معرفت، تهران، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ .

۳. همان، ص ۱۴۳ .

۴. همان، ص ۱۵۶ .

خانم دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری) استاد سابق تاریخ دانشگاهِ تربیت معلم تهران و اولین فارغ التحصیل دوره دکتری الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران مدت مدیدی در اکادمی اقبال پاکستان به تحقیق و تفحص پرداخته و کتابِ جاویدان اقبال اثر دکتر جاوید اقبال فرزند علامه محمد اقبال راترجمه و تحشیه نمود . وی چندی نیز سر دبیری مجلهٔ اقبالیات اکادمی از اقبال پاکستان را در شهر لاهور عهده دار بوده است ، در مورد علامه اقبال می نویسد :

"اقبال با کوششی که از پرتو شوق درون و سوزدل داشت ، همه عمر برای ساختن دنیایی از آزادگان ، جهانی که موجب رشک فرشتگان باشد و ذات خداوندی را نیز به حیرت آورد مردانه کوشید :

شاعری زین مثنوی مقصود نیست   بت پرستی ، بت گری مقصود نیست

نقش اولیهٔ شعر اقبال بدست دادن واقعیت و سپس اشاره به مسائل اخلاقی و معنوی در انداختن طرح نو بود. وی در شعر خود به نابسامانیهای جهان امروز چه غرب و چه شرق توجه داشت و برای از بین بردن مشکلات این جهان راه های مناسبی پیشنهاد کرد :

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست   سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را

"... معاشرت با خاور شناسان بزرگ و مطالعات او در فرهنگ غرب ، او را بر آن داشت که به رموز بسیاری از ادب فارسی و تصوف و عرفان اسلامی واقف گردد و شاید در همین دوران بود که برای بیان نظریات ویژهٔ خویش زبان فارسی رامتناسب تر و کاملتر دانست[1] ..."

یکی از شعرای نام آور و معاصر ایران کریم شهشهانی ، اشعار زیبائی در مدح و مقام اقبال سرودهوی گوید:

عمری گذشت و دارم برلب ثنای اقبال   دراین رجا که بویم خاک سرای اقبال

لعل و گهر ندارد آن قدر و منزلت را   کز بهر تکمه باشد زیب قبای اقبال

---

۱. اقبال، جاوید، جاویدان اقبال - زنده رود، جلد چهارم، ترجمه و تحشیه دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)، اقبال اکادمی لاهور، پاکستان، ۱۹۸۷، مقدمه ص ۹ و ۱۰.

افروخت چلچراغی عرفان شرق و بنگر　　　گیتی نموده روشن نور و ضیای اقبال

مهندس قاسم شکیب نیا، دانشمند و محقق ایرانی در مقاله ای به عنوان «نگاهی به فلسفهٔ اقبال»، افکار فیلسوفانهٔ علامه اقبال را اینطور منعکس می‌کند:

"... فلسفهٔ خودی و رموز بی خودی علامه محمد اقبال جلوه ای خاص دارد "... به نظر اقبال در درون ما عاملی، نیروئی و یا حقیقتی انکار ناپذیر به نام خوی وجود دارد که هسته مرکزی شخصیت انسان است [1] و با اندیشیدن و فرو رفتن در عمق وجدان و فطرت به وسیلهٔ الهام مکشوف می گردد - این خودی که جلوه‌ای است از حقیقت مطلق جهان هستی و پرتوی است از ذات لایزال خداوندی، پدیده ای است مستقل، صاحب اراده، نیرومند و نیروبخش زنده، و زندگی بخش که اگر کشف و شناخته شود، میتواند عامل رشد و تکامل، شکوفائی، درخشندگی و شخصیت فرد گردد[2] صادق سرمد، شاعر نامدار ایرانی، دربارهٔ اقبال این چنین می گوید:

اگرچه مرد بمیرد بگردش مه و سال　　　نمرده است و نمیرد محمد اقبال

حیات صورتش ار طی شده است طی نشود　　　حیات سیرتش ار طی شود هزاران سال

بیاد روز بزرگش که روز اقبال است　　　درود باد براین بزم و روز فرخ حال

شاعر و ادیب معروف دیگر، آقای دکتر قاسم رسا در قصیده ای چنین سروده است:

سر زد از لاهور درخشان اختری　　　آنکه پاکستان همی نازد بدو

خود نه پاکستان که خاک هند را　　　خاور اقبال بخشد آبرو

شاعری شیرین کلام و نکته سنج　　　عارفی روشن دل و پاکیزه خو

دکتر علی شریعتی، اسلام شناس، ادیب و دانشمند معروف ایرانی دربارهٔ اقبال می‌گوید که "شناختن اقبال، شناختن اسلام و شناختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است[3]." در مقاله‌ای تحت عنوان "ما و اقبال" که در

---

۱. شهشهانی، کریم، اقبالیات، شمارهٔ فارسی مجله اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۸، ص ۳.
۲. قاسم، شکیب نیا، نگاهی به فلسفه اقبال - اقبالیات، ۱۹۸۸، ص ۲۷ و ۳۱.
۳. شریعتی، علی، ما و اقبال، آشنا، شماره هفتم - سال دوم، مهر و آبان، ۱۳۷۱، ص ۱۵

مجلهٔ آشنا چاپ شده و در جلسه مؤسسهٔ تحقیقی و تبلیغی حسینیهٔ ارشاد خوانده شد، چنین گفته است:

"اقبال عنوان یک فصل است ... من وقتی به اقبال می اندیشم علی گونه ای را می بینم، انسانی را برگونهٔ علی ، اما براندازه های کمی و کیفی متناسب با استعداد های بشری قرن بیستم .

... اقبال با مکتب خویش واساساً با هستی خود نشان می دهد که اندیشه ایست که در عین حال که به دنیا و نیازهای مادی بشر سخت توجه کرده است امّا بازدلی به آدمی می بخشد که بقول خودش "زیبا ترین حالات زندگی را در شوقها و در تا ملهای سپیده دم و صبحگاه می بیند " .

درست یک عارف بزرگ با یک روح زلال فارغ از ماده است و در عین حال مردیست که به علم و به پیشرفت تکنیک و به پیشرفت تعقل بشری در زمان ما بدیده احترام و عظمت نگاه می کند .

... اقبال همه راههای فلسفی و روحی این عصر را با بینش و جهت یابی ایمان و عرفان اسلامی خویش پیموده است و می توان گفت وی یک "مهاجر" مسلمان است که از اعماق اقیانوس پراسرار هند سرزد و تا بلند ترین قله های کوهستان پر اقتدار اروپا بالا رفت ، امّا نماند و به میان ما بازگشت تا ره آورد سفری این چنین شگفت را به ملت خویش ، یعنی به ما ارزانی دارد - و من در شخصیت او می بینم که یکبار دیگر ، اسلام برای نسل خود آگاه و دردمند اما پریشان خویش ، در قرن بیستم " نمونه سازی "کرده است .

یک روح گدازان و پر الهام شرقی را از سر زمین فرهنگ روح و اشراق و دل برگزیده ، اندیشهٔ عظیم غرب -سرزمین تمدن و عقل و علم را با همه‌قدرت خلاقیت و پیشرفت-دردماغ اونهاده و آنگاه با سرمایه‌ای این چنین قرن بیستم را شناخته است[۱] "

یک اقبال شناسی برجسته دیگر ایرانی دکتر حسین رزمجو در مقاله‌ای به عنوان «عظمت و محبوبیت علامه محمد اقبال لاهوری از دیدگاه ما

۱. شریعتی، علی، «ما و اقبال»، آشنا، شماره هفتم - سال دوم مهر و آبان صص ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰.

[...]ـلیان» نظرات خود را دربارهٔ اقبال چنین بیان می کند :
[...]ی که به گلگشت در بوستان شعر اقبال به ویژه غزلیات آکند[...]
شور و [...]او ، مشغول هستیم ، گویی درفضایی معنوی گام نهاده‌ایـ[...]
تمامی مظاهر زیبای کائنات ، از آسمان پرستاره باکهکشانهای عـ[...]
خورشید فروزان ، ماه تابان ، دریا ، صحرا ، کوه ، جنگل ، رود خـانه [...]
خروشان ، شفق و فلق خونفام تا لاله زاران و مرغزارهـای خـرم بـا گلم[...]
رنگارنگشان ، یکجا در چشم انداز دیدهٔ دلمان جمع شده‌انـد و هـر ک[...]
نشانه‌ای است از رمز ورازی که شاعر عارف ما به کمک آنها ، مکنونات ض[...]
و نهانیهای دل و روح خود را بر ایمان باز گو می کند ، ما را به خویش به [...]
درونیش رهنمون می شود ، اوجمان می دهد و به سرزمین روشنایی ها[...]
بهشت خداوند ، عالم فرشتگان و به قلمرو ناکجا آباد ها ، آرمان شهرها ، [...]
آنچه اندر وهم نیاید ، می کشاند واز خود بی خبر مان می سازد ...»[1]

دکتر سیّد جعفر شهیدی ، دانشمند بزرگ ایرانی، مقاله‌ای در سـ[...]
تصورات انقلابی اساسی فکر اقبال در لاهور خواند . اقتباسی از آن در[...]
آورده می شود :

«او معتقد است که ملّت اسلام چون از کسوت معنوی خود در[...]
است رنگ گوهر خود را از دست داده است . اگر بخواهد مجد و شرف و ع[...]
را که داشت از نو به دست آورد باید دگرگون شود و یا بـه اصـطلاح ا[...]
انقلاب کند و طرح ملتی اسلامی از نو بریزد که :

بیـا طـرح دگـر مـلت بـه ریـزیم   کـه ایـن مـلت جهان را بـار دوش[...]

اقبال با روشن بینی خاصی که از عالمی دیگر بدو افاضه شده بو[...]
دید که این انقلاب روزی تحقق خواهد یافت . در سر زمین او ملتی مسـ[...]
جهد می نماید و امتی جدا از دیگران تشکیل می دهد و نیز از گوشه فکر[...]
دورنمائی را هم در سر زمین دیگری می دید. و آرزو می کرد که غنچه نهٔ[...]
در خاک آن امت هم سر از زمین در آورد و دو امت یکی شود و ملت[...]

---

۱ - مرزبجو ، محمد حسین ، «عظمت و محبوبیت علامه محمد اقبال لاهوری از دیدگاه ایرانیان»، دانش شماره ۳۲، ۱۳۵۷، ص ۳۹ .

مسلمان سرانجام یک امت شوندوبی آنکه بداند کی و چه امت خواهد بود ...

جسم اقبال امروز درمیان ما نیست که تحقق پیش بینی خود را به بیند امّا روح او از فراز آسمان و شاید هم از گوشه این مکان به ما می‌نگرد لبخند مسرت می زند و شعر انوری ابیوردی را زمزمه می کند :

باش تا صبح دولتش بدمد　　کین هنوز از نتائج سحر است [۱]

حسن شاد روان ، محقق و ادیب سرشناس در مقاله ای به عنوان "تحقیقی دربارهٔ اقبال شناسی" از علامه محمد اقبال اینگونه سخن گفته است:

... سخن از علامه فقید و فرزانه دوران ، محمد اقبال است ، اقبالی که شهید جستجو است ... او راکه شرف عرفان و بن بامداد فرهنگ و ادب اسلام است بارزترین انکاره حکمت و کاملترین شاخص اندیشه ورزی در راه اعتلای ذهن انسان عصر حاضر می شمارند . شخصیت شگرف این اسطوره پارسا و این آشنای جان جهان را به آسمان روزان بهاران مانند کرده‌اند ، گاه زلال و آبی و شفاف،گاه بغض آلود و ابرآگین و گاه تافته در رگبار غرنده‌باران...

علامه اقبال بی گمان بزرگترین منظومه سرای عرفانی و حکمی همهٔ اعصار و نامدار ترین شاعر شعر فلسفی و مذهبی و غزل پرداز فرهنگ و ادب شبه قاره به ویژه پاکستان است . میراث فرهنگی و عرفانی او که زیور مثنوی و غزل گرفت سالهاست که آبشخور پرسش ها و سرگشتگی‌های انسان است و تعالیم هوشمندانه‌اش آموزنده دانایی ها و توانایی هاست که در پرتو دیوان او می توان در عسرت وپریشانی زمان و تهاجم طوفان ها و تلاطم زمانه خویشتن را آرامش داد ...

اقبال باصدای خاک و آب و آواز رودها و سکوت کوه ها وآهنگ حیات آشنا بود-او عجوبه‌ای بود باز تاب و برانگیخته از روح تاریخی و فرهنگ جهان شمول اسلام که در هنگامه جبّاریت ظلمانی تاریک انگلستان در شبه قاره هند و در سیاه ترین سالهای قرون وسطی از غیبت انسان در زمانه‌اش به فروش آمده و چنان شعله‌ای گداخته و سوزان از آتشفشان آگاهی سر بر کشید

۱.شهیدای ، سید جعفر ، دونکه از اندیشه بلند اقبال ، اقبالیات، شماره فارسی، ۱۹۸۹ م - اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۹ م ص ۱۶۸ و ۱۶۹ .

که دلیرانه به جستجوی جایگاه شریف انسان در نظام الهی و اسلام بمصداق "ولقد کرمنا بنی آدم" پرداخت که در عصر حاضر بدیع بوده است . اقبال به شخصیت شریف انسان در نظام جهان این چنین می نگرد :

ای فلک مشت غبار کوی تو — ای تماشا گاه عالم روی تو
طرح عشق انداز اندر جان خویش — تازه کن با مصطفی پیمان خویش
از محبت می شود پاینده تر — زنده تر سوزنده تر تابنده تر

دکتر محمد حسین تسبیحی، محقق ایرانی و سرپرست کتابخانه گنج بخش اسلام آباد که سالها در پاکستان زندگی کرده و بیشتر عمر عزیزش را در کتابخانهٔ مرکز تحقیقات ایران و پاکستان بسر برده در کتاب خود اقبال نامه که بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ایران منتشر شده، مطلبی ارزنده درباره اقبال آورده است . وی می نویسد : «اقبال به حقیقت کسی است که سالها از عمر پربرکت خود را با بزرگترین اندیشمند جهان اسلام یعنی مولانا جلال الدین رومی (۶۰۲ - ۶۷۴ هـ ق/ ۱۲۰۵ - ۱۲۷۵م) خالق مثنوی معنوی گذرانیده، در هر ذره از آمال و افکار و آرمان های خود به فلسفهٔ عقلی و حکمی او چشم دوخته ... افکار اقبال به دریای پهناوری می ماند که هر روز و هر ساعت می‌توان در امواج دلپذیر آن غوطه زد و مرواریدهای تازه‌ای به دست آورد. پیران ، همانگونه به این نزهت گه خاطر احتیاج دارند که جوانان ، و زنان به همان صورت نیازمند به استفاده از روشنی روان اویند که مردان ، خاصّه که ایرانیان به دلیل انتخاب زبان فارسی به عنوان واسطهٔ اساسی بیان ماضی الضمیر و شنیدن و خواندن آنهمه اشعار آبدار و لطیف و نغز به زبان خویش ، باید حق شناسی بیشتری به وی نشان دهند و در هر فرصتی که دست دهد و هر صورتی که میسر باشد در ترویج و تعریف زبان و اندیشه اقبال اهتمام ورزند که هم از این راه به شیوه‌ای مضاعف برخوردار حاصل می آید[۱]».

اندیشه و افکار اقبال ، بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ایران پیش از پیش مورد توجه ایرانیان قرار گرفت . بسیاری از شعراء نویسندگان حتی

۱. تسبیحی، محمد حسین، اقبال نامه ، منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام آباد، ۱۳۷۴، ص ۱۰ - ۱۲.

رهبران سیاسی و روحانی از اشعار اقبال الهام گرفتند و در سخنرانیهای خود از او تمجید و تحسین فراوان بعمل آورده‌اند . آقای علی اکبر رشاد ، معاون پیشن پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطاتِ اسلامی ایران در مصاحبه‌ای که بافصلنام دانش[1] داشته است در مورد علامه محمد اقبال این گونه اظهار نظر کرده‌است :

« من فکر می‌کنم که امروز بررسی افکار اقبال ، راه چارهٔ مشکلات مسلمانان را باز گو خواهد کرد...در یک کلمه اندیشهٔ اقبال لاهوری آیینهٔ تمام نمای آرمانها ، مبانی ارزشها و گرایشهای انقلاب اسلامی است.

رهبران انقلاب اسلامی هم به نظر من از اقبال متاثر بوده‌اند؛ غزل «معجز عشق» امام خمینی (ره) که دربارهٔ ویژگی های نهفته انسان است در لحن و مضمون یاد آور غزل «میلاد آدم» اقبال می باشد ... »[2] برای مثال اشعاری چند در زیر آورده می شود.

"میلاد آدم "[3] از اقبال

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد — حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور — خودگری،خود شکنی،خودنگری پیدا شد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل — حذرای پرد گیان پرده دری پیداشد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر — تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

غزل "معجز عشق "[4] از امام خمینی (ره)

ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد — پیش رندان خرابات چسان رسوا شد
خواستم راز دلم پیش خودم باشد وبس — در میخانه گشودند و چنین غوغا شد
سرخم را بگشایید که یار آمده است — مژده ای میکده ،عیش ازلی برپا شد
گویی از کوچهٔ میخانه گذر کرده مسیح — که بدرگاه خداوند بلند آوا شد
معجز عشق ندانی تو زلیخادانَد — که برش یوسف محبوب چنان زیبا شد

---

۱. دانش ، شماره ۴۲ ، ۱۳۷۵ ، ص ۱۳۴ به بعد.
۲. ایضاً
۳. اقبال، علامه ، پیام مشرق ، طبع سیزدهم، ۱۹۷۱م، ص ۹۷.
۴. دیوان امام ، چاپ ۱، تهران ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۸۹.

حضرت آیة الله العظمی سیّد علی خامنه ای مدظله العالی، رهبر انقلاب اسلامی در جلسهٔ تجلیل از اقبال مقاله‌ای را به عنوان "اقبال درمیان ما"خواندند که در مجلهٔ آشنا ، شماره هفتم مهروآبان سال ۱۳۷۱ هـ.ش چاپ شد . اینک اقتباساتی چند از این مقاله را در زیر نقل می کنم :

"باید صادقانه عرض کنم،امروز که این جلسه واین تجلیل از اقبال عزیز را درکشور مان مشاهده می‌کنم، یکی از پرهیجان ترین و خاطره انگیز ترین روزهای زندگی من است .

آن شرار درخشنده‌ای که درتاریکی روزهای سیاه اختناق،یاد ، شعر نصیحت و درسش نومیدی را از دل ما می زدود و آینده یی روشن را در برابر چشمان ما ترسیم می کرد ، امروز مشعل فروزنده ای است که خوشبختانه نظر ملت ما را بخود جلب کرده است .

مردم ما که نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند، متأسفانه خیلی دیر با اقبال آشنا شدند . وضعیت خاص کشور ما (بویژه سلطه سیاستهای منحوس استعمار همزمان با آخرین سالهای زندگی اقبال ، درکشور محبوب او ایران) موجب شد که اقبال هرگز ایران را نبیند ...

امروز "جمهوری اسلامی " (که آرمان اقبال بود) در کشور ما تحقق پیدا کرده است . اقبال از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می‌برد و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را بزرگترین خطر می‌دانست و لذا با همه توان وسیع خود به ریشه کن کردن این علف هرزه در خون و ذات انسان(بخصوص انسان مسلمان شرقی) همت گماشته بود . او اگر امروز زنده بود ، می توانست ملتی را ببیند که بر روی پای خود ایستاده و سیراب از سرمایه های ارزشمند اسلامی خود و متکی به خویش و بی اعتنا به زیورهای فریبنده غربی و نظام ارزشی غرب می باشد و قدر تمندانه زندگی می کند و هدف می آفریند و با حرکت در راه آن هدفها،عاشقانه می تازد و خود را درون چهار دیواری قومیت و ناسیونالیسم و وطن پرستی، زندانی نمی کند . از بزرگترین آرزوهای اقبال که در سراسر آثار ارزشمند او مشهور است ، همین بود که بتواند چنین ملتی را در اینجا ببیند و بنده خوشحالم که بحمدالله ما

آرزوی اقبال را در محیط خود برآورده می‌بینیم و اکنون نیزاین فرصت را پیداکردیم(اگرچه اندکی دیر)تا به معرفی این شخصیت متفکر بزرگ و این مصلح عظیم‌الشان دوران معاصر و انقلاب و مبارز خستگی ناپذیر بپردازیم و او را به‌ملت خود معرفی کنیم... از برادران و خواهران خواهش می کنم اجازه بدهند صمیمانه و مثل کسی که سالها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال زیسته است در اینجا حرف بزنم ، تاقدری در این مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان حق عظیم او را بر خودادا کنم ...

اقبال از شخصیهای برجستهٔ تاریخ اسلام و آنچنان عمیق و متعالی است که نمی توان تنها بریکی از خصوصیتها و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن خصوصیت ستود . اگر ما اکتفا کنیم به اینکه بگوئیم اقبال یک فیلسوف و یک عالم است حق او را ادا نکرده‌ایم اقبال بی شک یک شاعر بزرگ است و از بزرگان شعر به حساب می آید ...

... شعر فارسی اقبال هم ، بنظر من از معجزات شعر است . ما "غیر پارسی پارسی گوی " در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم ، اما هیچیک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی ، خصوصیات اقبال را داشته باشند .

...اگرانسان بخواهد بعضی ازمضامین را که اقبال دریک بیت گنجانده است بازبان نثربیان کند،نمی‌تواند و مدتی باید زحمت بکشیم تا یک بیت راکه او به آسانی بیان کرده است به‌فارسی و به نثر(که زبان خود مان هم هست) در بیاوریم و بیان کنیم .

... من از آقای مجتبوی به خاطر اشعاری که از اقبال خواندند ، متشکرم و خواهش می کنم شعر اقبال را زنده کنید ، چون بهترین معرف اقبال ، شعر اوست و هیچ بیانی غیر از اشعار او نمی تواند اقبال رامعرفی کند .

اقبال مصلح و آزاد یخواه بزرگی است و با اینکه مقام و مرتبت اقبال در آزادیخواهی و اصلاح اجتماع بسیار مهم است ، نمی توان فقط اقبال را یک مصلح اجتماعی خواند، چون در همین شبه قاره از معاصرین اقبال کسانی (اعم از هندو و مسلمان) جز و مصلحان اجتماعی هند به حساب می آیند که

اغلبشان را می شناسیم و آثار شان موجود و مبارزاتشان معلوم است ...[1]
... برای اقبال فقط مسئلهٔ هندنیست ، بلکه مسئلهٔ دنیای اسلام و شرق است. مثنوی "پس چه باید کردای اقوام شرق" نشان می دهد که نگاه نافذ اقبال چگونه به تمام دنیایی که در زیر ستم زندگی می کنند و نیز برهمه اطراف دنیای اسلام توجه دارد اگر به اقبال یک مصلح اجتماعی هم بگوئیم حقیقة همه شخصیت اقبال را بیان نکرده‌ایم و من کلمه و تعبیری راکه ما بتوانیم اقبال را با آن تعریف کنیم،نمی یابم . بنابراین شما ببیند این شخصیت و عظمت و عمقِ معنا در ذات و ذهن این انسانِ بزرگ کجا و شناخت مردم ما از اوکجا آ انصافاً ما از شناخت اقبال دوریم !...
...اقبال متعلق به ما و متعلق به‌این ملت و این کشور است... دردیوان اقبال موارد زیادی هست که نشان می‌دهد او از هند ناامید شده (دست کم از هند زمان خود) و متوجه ایران است .او می‌خواهد شعله‌ای راکه برافروخته است ، در ایران سربکشد و انتظار دارد در اینجا یک معجزه‌ای بشود . این حق اقبال به گردن ماست و ما باید این حق راگرامی بداریم . امیدواریم خدای متعال به ما توفیق بدهد تا بتوانیم سهم خود را در حق بزرگ اقبال بر امت اسلامی جبران و اداکنیم ."[2]

آنچه در این پژوهش از نظر خوانندگان و سروران گرامی گذشت نمونه‌ای است از سوز و گداز و عشق به اقبال، شاعر پاکباز و پاک نهاد ، پارسای فرزانه و یگانهٔ دوران فرهنگ و ادب پرور بزرگ تاریخ اسلام که روانش جاوید و جاودان باد .

*****

۱. آشنا - سال دوم شماره هفتم - مهر و آبان ۱۳۷۱-هش «اقبال درمیان ما» از رهبر معظم انقلاب اسلامی - حضرت آیة الله خامنه ای - صص ۶ و ۷
۲. ایضاً.

محمد تقی جمشیدی
سرکنسول جمهوری اسلامی ایران - لاهور

همبستگی مسلمانان

در اندیشهٔ جهان وطنی اقبال

در اواخر اوت سال ۱۹۹۶م. فاجعهٔ کشتار شهر " میلسی " ، و چندی بعد فاجعه‌ای بزرگتر در مسجد الخیر شهر " مولتان" رخ داد. این فجایع صد در صد ضد اسلامی که خاطرهٔ کشتار مسلمانان مسجد الخلیل بدست صهیونیستها در رمضان سال ۱۹۹۵ را زنده می کند، بسیار تکان دهنده و سزاوار نکوهش اند. کشتار مسلمانان نماز گزار در مسجد نمی‌تواند کار مسلمان باشد. افزون بر این فجایع ، چند مورد دیگر ترور و کشتار فرقه‌ای در ماههای اوت و سپتامبر بویژه در ایالت پنجاب ،گهوارهٔ تمدن اسلامی شبه‌قاره و خاستگاه "اقبال" بزرگ را نیز نباید فراموش کرد.

بهرحال این رویدادهای تلخ آنهم در کشوری که به برکت تعالیم قرآن ، نام مبارک اسلام و اندیشه های انقلابی علامه اقبال رحمة‌الله‌علیه بوجود آمده، مرا به این اندیشه واداشت که طرح "وحدت اسلامی از دیدگاه اقبال" ، در این شرایط بیش از هر چیز دیگری برای مردم موحد پاکستان بایسته است. چون هر بعد از ابعاد فکری و اعتقادی ، و هر گوشه از دیدگاههای عمیق وی برای جهان تشنهٔ ارزشهای اسلامی و انسانی معاصر ، همانند گنجینه ای بسیار ارزشمند و چشمه‌ای جوشان است که همگان باید برای آدم شدن یا آدم ماندن از آن

برخوردار و سیراب شوند.

* جهان اسلام که در نخستین رویا رویی خود با غرب مهاجم و غارتگر در آغاز سدهٔ هفدهم میلادی ، مقابله ای ارزشی و اعتقادی داشت ، در سال‌های پایانی سدهٔ نوزدهم و آغازین قرن بیستم، به رنگ باختگی و ضعف و فترت کشیده شده بود. در آن زمان ، شبه‌قارهٔ هند بیش از پیش دچار تفرقه وتشتت گردیده بود ، عصری که با اوج قدرت مسلمانان در شبه قاره ، ایران ، و عثمانی فاصله زیادی نداشت.

شکوفایی استعدادها و قابلیت های بسیار درخشان "اقبال" هم در این دوره و زمانه است. آن فرزانه و فیلسوف انقلابی و اندیشمند ، با تمام قامت از ارزشهای اسلام دفاع کرد و اندیشهٔ اتحاد اسلامی سید جمال الدین اسد آبادی رحمة‌الله‌علیه را تازگی و دگرگونی بخشید.وی در حالی که نور ایمان محمدی در دل ، سخن و ذوالفقار علی علیه‌السلام در کام و نیام ، علم سلمان و جسارت ابوذر علیهما‌السلام را در سر و سینه داشت ، از همه استعدادها و توانایی های خود برای همبستگی ، کامیابی و سرافرازی مسلمانان بهره جست.

مبارزهٔ او با ارزشهای مادی غرب ، و دفاع از ارزشهای اسلامی در حالی صورت گرفت که بسیاری از فرهیختگان کشورهای اسلامی ، خود باخته ، غربزده و مجذوب فرهنگ بیگانه شده بودند و شمار اندکی هم که سعی در حفظ هویت ملی و فرهنگ اسلامی داشتند ، بیش از هر چیز بر ملیّت و ناسیونالیسم تکیه و تاکید می‌کردند. "سید حسن تقی زاده " در ایران نمونه خود باختگان دستهٔ اول بود که راه نجات از عقب‌ماندگی را سرتا پا غربی شدن می دانست. در دسته دوم باید ازکسانی مانند "شیخ عبدالحمید بن بادیس " الجزایری ، " سعد زغلول " مصری و " دکتر محمد مصدق " ایرانی نام برد که بیش از هر چیز برای ارزشهای فرهنگی و ملی اصالت قائل می شدند.

باتوجه به این آرا ودیدگاه ها ، دیدگاه اقبال در زمینهٔ وحدت اسلامی ، در برابر دیدگاه متفکران فریفتهٔ غرب، کاملاً بدیع و بی همتا است.چون او

رگونه ارزش،اعتبار، اصالت ، افتخار ، و برتری را تنها به اسلام ، تقوا ، اتحاد
سلامی ، و امت واحده داد و "وحدت‌اسلامی "مهمترین موضوعی است که در
اهکارهنری خود، اسرار خودی و رموزبیخودی - که باهم اسرار و رموز
امیده‌می شوند-به‌آن پرداخت.

اقبال در مثنوی اسرار خودی با آرای فلسفی ، سیاسی و اجتماعی ، علل
قب ماندگی و ضعف جامعه اسلامی را آشکار می کند و خداشناسی و
خداباوری ، متابعت از شریعت محمدی ، و آزادگی و آزادمنشی را جنبه های
کمال " خودی "می نامد و برای خودآگاهی ، بخود آمدن ، خودشناسی و
دنبال آن خداشناسی ، به مهمترین اصل اسلامی یعنی تقوا و پرهیز از گناه
ی‌پردازد و سروری و رهایی از بردگی و بندگی دیگران را در "تسلط بر نفس"
ی‌داند :

هر که برخود نیست فرمانش روان
می شود فرمان پذیر از دیگران [1]

از دید اقبال ، " خود " یا " فرد " سنگ بنای وحدت است. او میکوشد که
سرار و رموز خودی یعنی اطاعت و بندگی از خدا ، پرهیز از گناه ، استواری
یمان ، خود باوری ، و توجه به اصول را آنچنان در فرد فرد امت اسلامی
تقویت کند که هر یک چون دژی خلل ناپذیر در برابر مفاسد اجتماعی ،
سیاسی و فرهنگی بایستند. انسانی که اقبال طرح و توصیف می کند جز خدا
هیچکس را بنده نیست ، جز خدا پناهی ندارد و توکلش تنها بر او است . پس
این " خود " هم استوار و پولادین است و هم روحانی ومعنوی :

ناکس از فرمان پذیری کس شود — آتش ار باشد ز طغیان خس شود
هر که تسخیر مه و پروین کند — خویش را زنجیری آیین کند
... قطره ها دریاست از آیین وصل — ذره ها صحرا ست از آیین وصل
...نفس تو مثل شتر خود پرور است — خود پرست و خود سوار و خودسرست
مرد شو، آور زمام او بکف — تا شوی گوهر اگر باشی خزف

۱. اسرار و رموز، ص ۴۲

...گـا عصـای "لا اله" داری بـدست — هـر طـلسم خـوف را خـواهـی شکست
هـرکه حق باشد چـو جـان انـدرتنش — خـم نگـردد پـیش بـاطل گـردنش
خـوف را در سـینهٔ او راه نـیست — خـاطرش مـرعوب غـیر الله نیست[1]

انسانِ اقبال با این خودآگاهی و خودسازی ، جانشین و خلیفهٔ خدا در زمین می‌شود. این انسان روحانی و این فولاد آبدیده، در برابر الله خاضع و خاشع، به مؤمنان رحیم و مهربان ، در برابر دشمنان خدا و دین خداگردن فراز و شکست ناپذیر است:

نایب حق در جهان بودن خوش است — بر عناصر حکـمران بـودن خوش است
نـایب حـق هـمچو جـان عالم است — هـستی او ظـلّ اسـم اعـظم است
... ذات او تـوجیه ذات عـالم است — از جـلال او نجـات عـالم است
... زنـدگی را مـی کـند تـفسیر نـو — مـی دهـد ایـن خـواب را تـعبیر نو[2]

منظومهٔ رموز بیخودی متمّم اسرار خودی در راستای ارتقای توانایی های اجتماعی و فرهنگی امت اسلامی است. در این چکامهٔ زیبا، اقبال اولین اصل اسلامی یعنی "توحید" را پایهٔ "وحدت اسلامی " قرار می دهد:

لا اله سرمـایهٔ اسـرار مـا — رشـته اش شـیرازهٔ افکـار مـا
حـرفش از لب چـون بـدل آیـد هـمی — زنـدگی را قـوّت افـزایـد هـمی
...شـعله اش چـون لاله در رگهـای ما — نـیست غـیر از داغ او کـالای مـا
... ما مسلمـانیم و اولاد خـلیل علیه‌السلام — از "ابـیکم"[3] گـیر اگـر خـواهـی دلیـل
... اصل ملت در وطـن دیـدن کـه چـه؟ — بـاد و آب و گـل پـرستیدن کـه چـه[4]

"نبوت" نیز که دومین اصل اسلامی پذیرفته شده از سوی همهٔ مسلمانان است ، بستر اصلی عقیده و باور اقبال دربارهٔ "وحدت بین الملل اسلامی " قرار می گیرد. در این مقوله اقبال به پوچی و بیهودگی انسانهای غیر مسلمان اشاره

۱.همان ، صص ۴۱ و ۴۲
۲.اسرار و رموز ، صص ۴۴ و ۴۵
۳.قرآن کریم ، حج : ۷۸ : مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ ○ کیش پدرتان ابراهیم است ، او پیش از این شما را مسلمان نامید.
۴.اسرار و رموز ، صص ۸۹ و ۹۰

و مجد و عظمت و قدرت را در وحدت و ایمان اسلامی می داند:

از رسالت در جهان تکوین ما — از رسالت دین ما آیین ما
از رسالت صد هزار ما یک است — جزو ما از جزو ما لاینفک است
... ما ز حکم نسبت او ملتیم — اهل عالم را پیام رحمتیم
... قلب مومن را کتابش قوت است — حکمتش حبل الورید ملت است
دامنش از دست دادن مردن است — چون گل از باد خزان افسردن است
... از رسالت هم نوا گشتیم ما — هم نفس هم مدعا گشتیم ما
کثرت هم مدعا وحدت شود — پخته چون وحدت شود ملت شود
زنده هر کثرت زبند وحدت است — وحدت مسلم ز دین فطرت است [1]

افزون بر این، در رموز بیخودی موارد مهم دیگری مانند: رهبری روحانی، وضع قانون اساسی، و آرمانهای امت اسلامی را مطرح می کند و برای احداث بنایی محکم و استوار بنام " امت واحدهٔ اسلامی "، جمع، امت و مصالح و منافع بلند مدت و فنا ناپذیر مکتب اسلام را اصل قرار می دهد، از این رو در اسرار خودی که اهمیت را به "خود" و پرورش " خودی " داده، در رموز بیخودی برای وحدت مسلمانان و عظمت اسلام، "خود"ها را در جمع کلی امت اسلامی ذوب می کند:

از حجاز و چین و ایرانیم ما — شبنم یک صبح خندانیم ما
... امتیازات نسب را پاک سوخت — آتش او این خس و خاشاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکی است — اوست جان این نظام و او یکی است
... هستی مسلم تجلی گاه او — طورها بالد ز گرد راه او [2]

اقبال با این همه شور و شیدایی برای بازگشت به خویشتن اسلامی، خود در حد اعلای حذاقت و استادی مجهز به علوم نیز هست و بالنزوای مسلمانان و عدم برخورداری آنها از علوم و فنون هم بشدت مخالف، و بر این باور است که بشر باعلم تنها نمی تواند جهان را درک و بر مسائل و مشکلات

۱. اسرار و رموز، ص ۹۷ و ۹۸
۲. همان، ص ۲۴

غلبه کند ، و زهد خشک و شیدایی و تزکیه نفس هم به تنهایی ره بجایی نخواهد برد ، اما همداستانی علم و ایمان معجزه گر است:

علم مسلم ، کامل از سوز دل است
معنی اسلام ، ترک آفل است [1]

او در ترسیم و تشریح امت واحده اسلامی نه تنها اعتقادات و باورهای اسلامی را در حد اعلا توصیف می کند ، بلکه تمام مسائل و مشکلات زمان خویش و حتی آیندهٔ جهان اسلام را می بیند و پیش بینی می کند. با توجه به اهمیت موضوع، سرفصل های عمدهٔ دیدگاه اقبال در قبال وحدت امت اسلامی را که امروز مصائب بزرگ جهان اسلام زاییدهٔ عدم تحقق آنها است ، مرور می کنیم.

۱. عظمت و مجد اسلام

ترسیم عظمت اسلام در کلام اقبال آنچنان جذبه انگیز، عاشقانه و افتخار آفرین است که بدون شک اتحاد مسلمانان شبه قاره و پیدایش کشور پاکستان در نقشهٔ جغرافیای سیاسی جهان را باید مولود آن دانست . ستایش وی از دوران مجد و عظمت اسلام بگونه‌ای متعهدانه است که هر مسلمان غیرتمندی را از یادآوری آن دوره های شکوهمند به احساس غرور و سربلندی وا می دارد. او بادیدی ژرف و واقع بینانه سرچشمهٔ همهٔ علوم و معارف و پیشرفتهای علمی جهان معاصر و همچنین آبشخور معنویت و نور را از اسلام می داند:

عصر نو از جلوه ها آراسته — از غبار پای ما برخاسته
...عالم از ما صاحب تکبیر شد — از گل ما کعبه ها تعمیر شد
... در دل حق سرّ مکنونیم ما — وارث موسی و هارونیم ما
... ذات ما آیینهٔ ذات حق است — هستی مسلم ز آیات حق است [2]

۱.همان ، ص ۶۵
۲. اسرار و رموز ، ص ۷۲

یا:

ـق تـرا بُـران تـر از شـمشیر کـرد　　ســاربان را راکب تــقدیر کــرد
ـگ تکبیر و صلوت و حـرب و ضـرب　　انــدر آن غوغـا گشــاد شـرق وغـرب[1]

. بحران تفرقه

اقبال پراکندگی و تفرقهٔ جهان اسلام را بیش از هر چیز معلول خـود امگی ، رفاه طلبی، بی ایمانی و نوکری بسیاری از حکام کشورهای اسلامی ـ برابر قدرتهای خارجی از سویی ، و بی توجهی به خدا و خود محوری فقها علما از سوی دیگر می داند. او درعین حال صفا و ایمان و مروت را در بین ـده های مردم مسلمان می بیند:

ـی خـبر از سـرّ دیـن انـد ایـن هـمه　　اهل کین اند ، اهـل کـین انـد ایـن هـمه
ـیر و خـوبی بـر خـواص آمـد حـرام　　دیـده ام صــدق وصفـا را در عـوام[2]
ـ جهـان تـخم خـصومت کـاشت است　　خــویشتن را غـیر خـود پـنداشت است
ــازد از خـــود پــیکر اغیــار را　　تـــافزایـــد لذت پیکـــار را
. یک فـلک را صـد هـلال آورده است　　بــهر حـرفی صــد مقـال آورده است[3]

مچنین در پاسخ به تبلیغات زهر آلود مستشرقان مغرض که اسلام را دینی ـشن خوانده‌اند ، قلب مسلمان را مالا مال از عشق می دانـد و بـا تـاکـید میشگی بر خدا محوری انسان مسلمان، انگیزهٔ هـر حـرکت و اقـدام او را ضای خدا می شمرد:

ـبع مســلم از مــحبت قــاهر است　　مـســلم ار عــاشق نبــاشد کــافر است
. قـرب حـق از هـر عـمل مـقصود دار　　تــا ز تــو گــردد جــلالش آشکــار
ـلح شر گـردد چـو مـقصود است غـیر　　گر خدا باشد غـرض، جـنگ است خـیر
ـر نگــردد حــق ز تـیغ مـا بـلند　　جــنگ بــاشد قــوم را نــارجـمند[4]

۱. پس چه باید کرد ، ص ۳۴
۲. جاوید نامه، ص ۲۰۲
۳. اسرار و رموز ، صص ۱۶ و ۱۷
۴.همان ، صص ۶۰ و ۶۱

بدبختانه عافیت جویان اجنبی غلام، که اعمال و رفتارشان ضد اسلام و [illegible] اسلامی است و اقبال از آن ها به "روح جعفر" تعبیر می کند هنوز هم فراوانند، همان جعفری که قیام مقدس و ضد استعماری قهرمان ملی مسلمانان شبه قاره یعنی تیپو سلطان را در آستانهٔ پیروزی و بیرون راندن مهاجمان انگلیسی، به شکست کشانید:

کسی شب هندوستان آید بروز — مُرد "جعفر"، زنده روح او هنوز!

... "جعفر" اندر هر بدن ملت کُش است — این مسلمانی کهن ملت کُش است

... از نفاقش وحدت قومی دو نیم — ملت او از وجود او لئیم

... الامان از "روح جعفر" الامان — الامان از جعفران این زمان[1]

۳. اتکای به خدا و پرهیز از کمک بیگانگان

عصر اقبال، زمان شروع مصرف گرایی و تجمل پرستی در جهان بود. کشورهای صنعتی که به برکت تجارت آزاد، تسخیر دریاها، استعمار و چپاول ملتها و فنون تازه، ثروتهای فراوانی به چنگ آورده بودند، زمینه های پیدایش جوامع تجملی و مصرفی را هم فراهم کردند. از این رو کشورهای اسلامی که از سویی دچار عقب ماندگی و فقر علمی شده بودند، از سوی دیگر به تقلید از غرب، گرفتار مصرف گرایی و تجمل شدند و حرکت شتابان دیگری را به سوی وابستگی و اسارت آغاز کردند.

اقبال برای بیدار کردن شعور و فطرت اسلامی مردم به آنها نهیب می‌زند که از نیاز، وابستگی و اتکای به بیگانه پرهیز کنند و تنها از سرمنشاء قدرت هستی یاری طلبند، و حتی اگر زیر آفتاب سوزان از تشنگی در حال مرگ هستند از خضر هم آب نخواهند:

ای فراهم کرده از شیران خراج — گشته ای روبه مزاج از احتیاج

... فطرتی کو بر فلک بندد نظر — پست می گردد ز احسان دگر

... همت از حق خواه و با گردون ستیز — آبروی ملت بیضا مریز

---

۱. جاوید نامه، صص ۱۴۴ و ۱۴۵

... ای خنک آن تشنه کاندر آفتاب   می نخواهد از خضر یک جام آب [۱]

او در جای دیگر با الهام از تربیت اسلامی "قویا" از مسلمانان می خواهد که اندیشهٔ نادرست و ویرانگر "ناتوان بودن" را از ذهن و اندیشه و روح خود پاک کنند و توانمندی دشمن خویش را فضل الهی بدانند، چرا که مقابله با دشمن قوی ، همّت بلند و ارادهٔ استوار را بدنبال دارد :

فارغ از اندیشهٔ اغیار شو	قوّت خوابیده ای بیدار شو
سنگ چون بر خود گمان شیشه کرد	شیشه گردید و شکستن پیشه کرد
ناتوان خود را اگر رهرو شمرد	نقد جان خویش با رهزن سپرد
تا کجا خود را شماری ماء و طین	از گِلِ خود شعلهٔ طور آفرین
... هر که دانای مقامات خودی است	فضل حق داند اگر دشمن قوی است
کِشت انسان را عدو باشد سحاب	ممکناتش را برانگیزد ز خواب [۲]

در این زمان ما بچشم خویش دیدیم که امام خمینی قدس الله سره الزکیه شکوه پوشالی ابر قدرتها را شکست و فرمود که آنها هیچ غلطی نمی کنند ، و بزرگترین شان را "شیطان‌بزرگ" نامید. از این نام بسیار تحقیر آمیز که امام آن را از بستر اندیشه و فرهنگ اسلامی گرفت و بکار برد ، چند نکته را می توان استفاده کرد :

۱. امام ، قدرت دشمن را شیطانی توصیف کردند، نه انسانی و ارزشمند.

۲. اطلاق " شیطان " بدین منظور است که همگی از مراوده و نزدیکی به آن بپرهیزند، چون اجتناب از شیطان از صفات انسان مومن است.

۳. مسلمانان باید با شیطان بر خوردی قاطع داشته باشند ، و به خواست های او پاسخ "نه" بدهند.

۴. این نامگذاری به اندازه ای رسا و بجا بود که در فرهنگ نبرد خداپرستان با شیطان ماندگار شد.

---

۱. اسرار و رموز ، صص ۲۶ و ۲۷

۲. همان ، ص ۵۲

۴. پیوستگی دین و دنیا

از دیگر مسائل جهان اسلام پذیرش اندیشه غربی ، جدایی دین ا
و امور مذهبی از امور سیاسی و دنیوی است. این اندیشه اگر دربارهٔ مسی
خرافی قبل از رنسانس با کتاب های گوناگونی که بنام انجیل داشت، د
باشد ، نمی تواند در همه جا و همیشه بکار رود. با این همه اکنون می بی
در اثر القائات غرب، بسیاری از دول اسلامی دین را از سیاست جدا می
این تصور نادرست هم موجب جدایی مردم از دولت های خود شده ا
جدایی دولت های اسلامی از یکدیگر و ایجاد چندگانگی در بین امت و
را در پی داشته است. اقبال دردمندانه در رابطه با یکی از کشورهای اسلا
به گمان درستی اندیشهٔ جدایی دین از دولت به میراث عظیم تاری
فرهنگی خود پشت کرده و از خود بیگانه شده ، اشاره می کند و می‌نالد

بدن را تا فرنگ از جان جدا دید	نگاهش ملک و دین را هم دو ت
کلیسا، سبحهٔ پطرس شمارد	که او با حاکمی کاری
بکار حاکمی مکر و فنی بین	تن بی جان و جان بی تن
خرد را با دل خود همسفر کن	یکی بر ملتِ ترکان نظ
«به تقلید فرنگ از خود رمیدند	میان ملک و دین ربطی نا

کلام اقبال در بارهٔ «وحدت اسلامی» آنچنان فطری و عاشقانه اس
حتی رنگ حماسی بخود می گیرد و ضعف ظاهری مسلمانان را نیز
قدرت می‌شمارد:

گرچه رفت از دست ما تاج و نگین
ما گدایان را بچشم کم مبین [۲]

و اتحاد این گدایان را نیرویی بزرگ می داند که قدرتمندان را بریز می‌کش

گدایان چون به مسجد صف کشیدند
گریبان شهنشاهان دریدند

۱. زبور عجم ، ص ۹۵
۲. اسرار و رموز ، ص ۷۲

در این بیت ، اگر گدایان را مردم کوچه و خیابان بدانیم ، گویی اقبال داستان پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر بزرگترین قدرت منطقه ای را سروده است.

می توان باقاطعیت گفت که اقبال به ایران توجهی عمیق داشت وبیش از هرجا، مردم این کشور را شایستهٔ تحول بزرگ وحدت می دانست. بی جهت نیست که بزرگترین شاهکارهای اسلامی،ادبی و سیاسی خودیعنی شیرازه و چهار چوب"وحدت اسلامی"را با نام‌های\اسرار خودی ورموز بیخودی‌بزبان فارسی‌نگاشت.اشاره‌به کلام وی در رابطه باشرارهٔ عشقی که اندیشهٔ اش در دل ایرانیان زده ، این روابط دو جانبه را نشان می‌دهد:

نوای من به عجم آتش کهن افروخت

عرب ز نغمهٔ شوقم هنوز بی خبر است[1]

شواهد توجه به ایران در سخن اقبال بسیار زیاد ، و آوردن همهٔ آنها اطاله کلام است ،که با توجه به اهمیت امر تنهابه یادآوری پیش بینی وی دربارهٔ، ظهور امام خمینی قدس‌سره به عنوان ناجی بزرگ ،ونیز ابراز آرزوی وی برای تبدیل شدن "تهران" به "ژنو"کشورهای اسلامی بسنده می‌کنیم.

بهرحال پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز که تنها سی و دو سال بعد از استقلال پاکستان روی داد ، مرهون یکپارچگی مردم و تمسک آنها به قرآن و سنت و ولایت و رهبری واحد و قاطع حضرت امام خمینی قدس‌الله‌نفسه‌الزکیه بود که شاهکار سیاسی - اجتماعی دیگری را در سرزمین مورد علاقهٔ اقبال رحمة‌الله‌علیه آفرید و بار دیگر در ابعادی بسیار گسترده‌تر نام اسلام و یاد شکوه و عظمت گذشتهٔ آن را در ملتهای اسلامی زنده کرد، و موج حرکت آفرین عصر حاضر شد.

*****

۱.پیام مشرق ، ص ۱۱۹

عالم قدس

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانیست
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم
دریغ و درد، که غافل ز کار خویشتنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس؟
که در سراچهٔ ترکیب تخته‌بند تنم

اگر ز خون دلم بوی شوق می‌آید
عجب مدار، که همدرد نافهٔ ختنم

طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم.

حافظ (قرن هشتم)

دکتر سید محمد اکرم شاه
رئیس بخش اقبالیات-لاهور
(مترجم : بشارت میرزا)

نظری به اندیشه های اقبال ، گوته و حافظ

شاعران بزرگ شرق و غرب هر چند از لحاظ زمان و مکان و دین و مذهب و نژاد بایکدیگر بسیار تفاوت دارند ولی در اندیشه های آنان گهگاه همسوئی و همفکری قابل ملاحظه ای وجود دارد . بهترین گواه این دلیل ، کتاب پیام مشرق اقبال می‌باشد که در جواب دیوان غربی ، اثر گوته ، سروده شده است . اقبال در این خصوص می گوید :

صبا به گلشن و یمر سلام مابرسان   که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

گوته و اقبال هر دو بشدت تحت تأثیر رویدادهای تاریخی عصر خود قرار داشتند . گوته از نابسامانی سیاسی عصر خود متنفر و نگران بود . بعد از شکست ناپلئون و زوال فرانسه بیشتر کشورهای اروپا دچار ترس عجیبی شدند. سر بازان روسیه در آلمان سرگرم تاراج بودند بنا بر این ، وضعیت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی این کشورها دستخوش نابسامانی جدی شده بود . گوته بویژه از این آشفتگی فرهنگی رنج می برد و نگران آینده فرهنگی ملت های اروپایی بود. لذا در یک نامه می نویسد در نتیجهٔ سرنوشت بد فرانسه ، روسیه اکنون بشکل یک کشور بزرگ در آمده است که با اعمال و شیوه‌های خشونت آمیز و استبداد بیرحمانه خود اروپای متمدن و فرهنگ انسان دوستانه آن را به خطر انداخته است . در این سوی جهان ، در شبه قاره نیز ، عصر اقبال هم عصر استعمارو اضطراب و آشوب است . بویژه دوران

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) تصویر هولناکی از چپاول ها، آدم‌کشی ها و جهان‌سوزی ها را جلوی چشمان مردمان این خطه ارائه می دهد. درست درهمین زمان اقبال جواب دیوان شاعر غرب را داشت می نوشت.
در سال ۱۹۱۹ م در یک نامه به سید سلیمان ندوی می نویسد:
«فعلاً من جواب یک شاعر غرب را می نویسم که تقریباً یک نیمه آن را نوشته‌ام»
روشن می شود که اقبال کتاب پیام مشرق را در زمان جنگ اول جهانی آغاز نموده بود. صرفا دیوان غربی گوته سرودن پیام مشرق را باعث نشده بود. یک رنگی اوضاع دردناک و رنج آور هم علتی بود که در یک زمان اقبال و گوته با آن روبرو شده در نتیجه هر دو شاعر حساس را در غم نوع انسان به گریه در آورده بود. گوته و اقبال هر دو به عنوان فریاد رسان ملت های خویش در برابر عصبیت ملی و وطن خواهی عمل نمودند. چراکه عصر آنان، دوران آغازین ملت گرایی بود و نتایج دردناک آن را هر دو فیلسوف در یافته بودند. گوته در دسامبر ۱۸۱۴ میلادی در یک نامه نوشت.
«من می خواهم این دیوان را به شکل یک آئینه یا «جام جهان نما» در بیاورم و در این کتاب شرق و غرب را در کنار یک دیگر نشان دهم»
در ماه مه ۱۸۱۵ در یک نامه نوشت:
آرزو و منظور من این است که شرق را به غرب، ماضی را به حال و ایرانی را به آلمانی نزدیک کنم و مردم این مناطق را با افکار و عادات و رسوم یکدیگر آشنا کنم.
«شرق و غرب مال خداوند متعال است و همچنین شمال و جنوب. گوته، برای این مفهوم بزرگ یک «ادب جهانی» را در نظر گرفت، هر چند دراین ضمن، با فرهنگ ملت های گوناگون و اختلافات مذهبی بین آنها آشنا شد.
باوجود این وی در سرتا سر دیوانش براین نکته اساسی تاکید کرد که:
«اندیشه و فرهنگ شرق و غرب از همدیگر جدا نیست. باید این دو بخش جهان بهر صورت ممکن، به همدیگر نزدیک شوند».
گوته برای به وجود آوردن این «ادب جهانی» براین مهم پای فشرد که «باب ادب باید کاملاً باز باشد تا شعرای بزرگ شرق مثل حافظ و سعدی هم در این

ملقه شامل شوند. او به دانشمندان تاکید می کرد که آنها باید خود شان را در رز های ملیت مقید نکنند. این چهار چوب ها را بشکنند و برای همه انسانها ر همهٔ سرزمینها قایل به احترام باشند.

قسمت عمده ای از فکر اقبال نیز شامل جهاد و مبارزه علیه تصورات و عتقادات پست ملت گرائی است . وی انسان را به احترام انسان دعوت ی‌کند.

ر جایی می نویسد :

فقط یک نوع از وحدت اعتبار دارد و آن وحدت نوع انسان است که از حدت رنگ و نژاد و زبان بالاتر است . تا این لعنتهای جمهوریت کذائی ، و ن ملیت گرایی ناپاک و این ملوک الطوایفی نجس و ذلیل پاره پاره نشوند ، سان از لحاظ عمل خود قایل به اصول "الخلق عیال الله" نمی شود ، تا ملیت رایی جغرافیایی و امتیازات رنگ و نژاد از بین نروند ، انسان یک زندگی رفه‌الحال و باسعادت نخواهد داشت و معنی الفاظ با شکوه ، اخوت و ساوات و حریت بوقوع نخواهند پیوست .

میت احترام آدمی — باخبر شو از مقام آدمی

سنده عشق از خدا گیرد طریق — می شود بر کافر و مومن شفیق

سفر و دین راگیر دربهنای دل — دل اگر بگریزد از دل وای دل

اقبال و گوته هر دو خالی از کینه و مبلغ و مفسر "وجدان جهانی" ودند.هر دو اسلام را دین جهانی و جاودانی اعلام می کردند.گوته برای رفع ینه غرب از اسلام ، در کلام خود "دیوان شرقی و غربی" جابجا اسلام را ستوده و ستایش کرده است :

معنی‌اسلام‌این است که امور و اراده‌های خود رابه خداوندبسپاریم،ما همه سلمان هستیم و مسلمان می‌میریم»

رباره قرآن می گوید :

بعضی ها قرآن را قدیم و بعضی ها حادث فکر می کنند . من این راز را می‌دانم و نه می خواهم بدانم . چون من اعتقادم این است که قرآن کلام خداوند تعالی است و برای مسلمان این قدر دانستن بس است»

گوته در منظومه خود «نغمه محمد(ص)» اسلام را دینی جامع و کامل و

پویا معرفی می کند که دامنش از غبار کهنگی پاک است و می تواند به اقتضای جدید تر جوامع آینده بشری را بسازد. گوته در این منظومه تمام مذاهب را در برابر اسلام محدود می بیند. وی معتقد است که اسلام قید و بند های رسوم کهن را شکست و امتیازات مال و زر و رنگ و نسل را نابود ساخته فرق بین بنده و صاحب را از بین برده و انسان را به سوی اصول مساوات و آزادگی سوق داده است. اقبال این منظومه را با نام «جوی آب» بنحواحسن ترجمه کرده است:

دریای پرخروش زبند و شکن گذشت — از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت
یکسان چو سیل کرده نشیب و فراز را — از کاخ و شاه و باره و کشت و چمن گذشت
بیتاب و تندوتیز وجگر سوزوبیقرار — در هر زمان بتازه رسید از کهن گذشت

اقبال می‌نویسد که «گوته» بعنوان یک نیروی‌آموزش گر، درباره اسلام اظهارنظر کرده به ایکرمن گفت: "دیدی در این عیبی وجود ندارد، هیچ نظامی و هیچ انسانی نمی تواند از این پیشی بگیرد."

گوته و اقبال هر دو از فضای مادی غرب که دور از روحانیت است تنفر شدیدی دارند. آن محیط غیر طبیعی بویژه برای اقبال قابل تحمل بود؛ لذا از اروپا گریخت و مجبور شد تا در سرزمین روشن و پر روح مشرق زمین پناهنده شود. در تایید این حقیقت "هائنا" می گوید:

«دیوان غربی» مبین این امر است که غرب از روح ضعیف و سرد خود بیزار شده از سینه مشرق نور و حرارت را می طلبد.»

در ضمن گرایش به شرق در ۱۸۱۴ م گوته در پیش گفتار دیوان خود به نام «هجرت» نوشت:

«شمال، مغرب، و جنوب پراکنده و آشفته است ... تخت و تاج از بین می‌روند و پایه های دولت های سلاطین می لرزند،تو از این دوزخ بگریز و به‌شرق دل انگیز رو بیار تا باد خنک روحانیت برتوبوزد،بیا که من هم رهرو این راه هستم تا در فضای پاک شرق گم بشوم.بیا که من هم رهرو جهان شرق هستم تا در آنجا درکنار شبان ها، زندگی پاکیزه و تمیز بسر برم.»

«ای حافظ! در این راه دور و دراز و در نشیب و فراز های این وادیها هر کجا نغمه های آسمانی تو همراه من است و موجب تسکین دل من است. ای

حافظ مقدس ا من آرزویم این است که من در سفر و حضر هر کجا (که تو هستی) باتو بمانم»)

در اینجا ، متاسفانه نمی توان آنگونه که علامه اقبال مادّه گرایی غرب را مورد نکوهش قرار داده است ، به آن پرداخت و آن را ذکر کرد از سوی دیگر ، باید اشاره نمود که هر دو شاعر بزرگ از ادبیات فارسی بی اندازه تحت تاثیر قرار گرفتند . حافظ شیراز شاعر مطلوب هر دو است . گوته همواره با حافظ عشق می ورزید . به گفته بیل سوشکی :

«در نغمات بلبل شیراز گوته عکس خود را می بیند . او گاه گاهی این احساس را هم دارد که شاید روحش در زمانی در جد حافظ در مشرق زمین زندگی کرده است .»

جادوی فلسفه حافظ بر اقبال موثر نشد ولی از اعجاز کلام و سبک حافظ علامه اقبال بسیار تحت تاثیر قرار گرفت . وی در اعتراف به این حقیقت در نامه ای می نویسد :

«وقتی که من در رنگ حافظ هستم روح حافظ در من حلول می کند .»

در «پیام مشرق» اقبال غزل های متعددی به نام «می باقی» در پیروی حافظ سروده است که از لحاظ زبان و بیان کاملاً در رنگ حافظ غرق است . او البته بطور خاص در این ضمن کوشش کرده است چون او جواب گوته را داشت می نوشت که عاشق و مرید و مجذوب حافظ است ؛ و کلام حافظ را مثل ابدیت عظیم می شمرد.

حافظ،گوته و اقبال هر سه در زمان‌های آشفته و پراضطرابی متولد شدند که درآن اخلاق مردم‌پست و اراده‌ها سست و محدود شده و مکر وریا رسمیت یافته بود . لذا هر سه بر چنان محیطی شدیداً انتقاد کرده‌اند . گوته برای تسکین قلب خود به شرق رو آورده است . حافظ در گوشه چمن نغمه می‌سراید . البته اقبال با این آتش مثل خلیل مبارزه می کند .

اقبال و گوته هر دو شاعر فیلسوف هستند . اقبال گوته را بانام «حکیم حیات» یاد کرده است . او خودش نیز «حکیم حیات» است . برای ظاهر ساختن استعدادهای مخفی زندگی انسان هر دو شاعر متفکر وجود شیطان را لازم می شمارند .کمال حسن فطرت انسان به نظر گوته بدون شیطان ممکن

نیست. وقتی که فاوست شیطان را توبیخ و ملامت می کند ، شیطان در جواب می گوید :

«ای فرزند بیچاره زمین ! بدون کمک از من تو چطور می توانستی روز های زندگی را بسر می بردی ؟ سامان لوازم سوزوساز و ذوق وشوق را از کجا می‌آوردی ؟ اگر من نمی بودم تو این کره ارض را خدا حافظی گفته فرار می‌کردی و در غارهای کوه زبون و زار می گردی یا مثل جغدبرسنگی نشسته کاه را می ماسیدی ». در شعر اقبال این مضمون مکرر آمده است . او برای رشد و تکامل خیر ، شر را لازم می شمارد . می گوید :

مزی اندر جهان کور ذوقی   که یزدان دارد و شیطان ندارد

در مکتب اقبال زندگی زد وخورد و مبارزهٔ پشت سرهم است .

موسی و فرعون و شبیر و یزید   این دو قوت از حیات آید پدید

اقبال و گوته هر دو بر ارتقای مداوم زندگی اعتقاد دارند . گوته این خیال را در منظومه خود «خلدنامه» اظهار داشته است . اقبال ترجمه جالب و آزاد آن را به نام «حور و شاعر» نامید . شاعر در بهشت بدین سبب از حور اعتنا نمی‌کند که او همیشه در پی چیز نو و تازه ای است .

چون زندگی در هر زمان با نیازهای عوض شده روبرو شده خودش را می‌نمایاند .

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروی   تپدآن زمان دل من پی خوب ترنگاری
ز شرر ستاره جویم زستاره آفتابی   سرمنزلی ندارم که بمیرم از قراری

برمبنای این مناسبت علامه اقبال توافق بین خودش و گوته را در پیام مشرق چنین اظهار دارد :

او از افرنگی جوانان مثل برق   شعله من از دم پیران شرق
او چمن زاده چمن پرورده ای   من دمیدم از زمین مرده ای
او چو بلبل در چمن فردوس گوش   من به صحرا چون جرس گرم خروش
هر دو دانای ضمیر کائنات   هر دو پیغام حیات اندرممات
هر دو خنجر صبح خند آئینه فام   او برهنه من هنوز اندرنیام

*****

ادب امروز

ایران

علی موسوی گرمارودی

ایران

«دیدار»، عنوان مطلبی است که به عنوان نمونهٔ نثر معاصر (بعد از انقلاب) در شماره ۳۴ فصلنامه آشنا به چاپ رسیده است. نویسندهٔ آن، آقای علی موسوی گرمارودی، چهرهٔ آشنائی است که نیازی به معرفی ندارد. وی از شاعران و نویسندگان معاصر ایران است که شعر وی در طی سه دههٔ اخیر برجستگی خاصی درمیان آثار شعرای معاصر برخوردار بوده است.

«دانش»، این مطلب را به عنوان نمونه ای از «ادب امروز ایران» در این بخش پیش روی شما خوانندهٔ عزیز قرار می دهد.

دیدار

با اینکه امسال نمایشگاه جهانی کتاب، دیر تر از سال پیش برگزار شد اما هوا، بهاری و مطبوع بود.

هر روز برای ناهار ونماز به میهمان سرای اداری نمایشگاه می رفتم که دوستان من آن را اداره می کردند. آن روز هم، دو بسته بزرگ کتاب داشتم و از دورترین سالن فروش کتابها به همان محل برای نماز و ناهار می رفتم. بسته‌های کتابی که در هر دو دست داشتم سنگین بود و راه تا محل استراحت و ناهار، نسبتاً دراز... اما نگاه مردم، از بسته های کتاب، سنگین تر بود.

شناخته بودن، برای خلق الله مشکل است. نمی توانی مثل همه راحت، بدون تحمل نگاه مردم، هر چند از سر مهر ونگاهی مخملی باشد - کار خود

رانجام دهی....

همیشه هم تنها نگاه بالبخند آشنایی یا تکان دادن دست و سر، از راه دور نیست. گاهی جلوتر می آیند، امضاء می خواهند، سئوال می کنند، از برنامهٔ شب دوشین یا پرندوشین تو در تلویزیون یا رادیو تعریف می کنند، یا به اصرار و ابرام می خواهند کمک کنند و از سر بزرگواری بسته هائی که در دست داری ، برای تو و به جای تو حمل کنند و...

هرچه بگویی من هزار بار به دستهای مهربان شما بوسه می زنم، من «که» باشم؟ که شما بزرگواران ، بار مرا بردارید،افتخار من دربار کشی برای شما مردم است که از میانتان صدها هزار شهید چون فهمیده ها و شهدای جنگ برخاسته اند، اما مگر گوش نجابت ومکرمت و بزرگواری ، به این حرفها بدهکار است...؟

به همین روی ، در مجامع عمومی ،کمتر آفتابی می شوم اما آخر از کتاب و فرصت بسیار خوب نمایشگاه جهانی ،که نمی توان گذشت...

هر طور بود ، خود را با بسته ها به داخل بخش اداری افکندم و آنقدر احساس «خلاصی » می کردم که اول نفهمیدم ، نسبت به روز پیش ، تغییراتی مختصر ، پیش آمده است... از جمله دو سه برادر ، با « بی سیم » جلو در شیشه‌ای ایستاده اند.

یکی شان ، خواست که به من چیزی بگوید ، آن دیگری که لابد مقام بالاتری داشت با ابرو به او اشاره ای کرد و او کنار رفت و من سلامی کردم و همان مقام بالاتر با مهربانی و لبخند برادرانه گفت :« آقای گرمارودی بفرمایید»، و با همین کلام ، بسته ها را از من گرفت ،کنار در ، روی هم گذاشت . خود من هم هر روز همین کار را می کردم یعنی بسته های کتاب را کناری می‌گذاشتم و بعد موقع رفتن،کارگری را صدا می کردم تا باگاری دستی که در نمایشگاه فراوان بود همراه من تا محل پارک ماشین بیاورد.

نمی دانم همه شاعران اینقدر بی حواسند یا تنها من این طورم ؟ تقریباً همواره «دوزاری ام » دیر می افتد ، راست می گویم.

مثلاً بارها دوستان یا اقوام از من می پرسند:

« هیچ تغییری در ما ،نمی بینی ؟»

من با شگفتی به آنان می نگرم و می گویم:

« نه ، چطور مگر ؟!»

بعد از مدتی ، تازه با توضیح آنان در می یابم که مثلاً لباس نو خریده‌اند یا به سلمانی رفته و موی سرشان را خیلی کوتاه کرده اند و یا ...

از کودکی ، سر به هوا بوده ام...

می گویند: بو علی سینا وقتی در کودکی بـه مکـتب مـی رفت ، نـظر مکتب‌دار را با استعداد و هوشمندی خود جلب کرده بود و طبعاً مورد توجه و لطف بیشتر او واقع می شد ، به حدی که مورد اعتراض کودکان دیگر و سپس اولیاء آنها قرار گرفته بود.

سرانجام هم ، یک روز اولیاء کودکان به مکتب دار پیغام دادند که :

ما اغلب از اعیان شهریم و علاوه بر مقرری ماهانه ، هدایای فراوان هم به تو می دهیم ، ولی تو ، به پورسینا که اعیان زاده هم نیست، بیش از همه توجه می کنی...

مکتب دار یک روز همهٔ آنان را به مکتب خانه دعوت کرد تا سبب این توجه را بازگوید ... هنگامی که اولیاء کودکان هـمه آمـدند ، مکـتب دار، بـه کودکان که هر یک تشکچه ای در مکتب بـرای خـود مـی داشت و روی آن می‌نشست ، می گوید :

بروید بیرون ، بازی کنید و تا شما را فرا نخواندم ، نیایید.

بعد ، در حضور پدران ، زیر تشکچهٔ هر یک از کودکان ، یک «آجر نظـامی» گذارد، و زیر تشکچهٔ بو علی ، یک ورق کاغذ پوست.

بعد ، باز کودکان را به مکتب فرا خواند.

کودکان ، بازگشتند و هر یک بر تشکچهٔ خود نشستند بی هیچ واکنشی !

اما پورسینا ، به محض آنکه می نشیند، به وارسی تشکچهٔ خود می پردازد و پیوسته به سقف مکتب نظر می افکند . مکتب دار می پرسد:

تو را چه می شود؟

پور سینا پاسخ می دهد:

جای من تغییر کرده است ، یعنی یا سقف قدری پایین آمده، یا جای من قدری بالاتر رفته است ! بدین ترتیب ، مکتب دار حکیم ، به اولیاء کودکان ، نشان داد که سبب توجه بیشتر او به پورسینا ، هوشمندی و دقت بیشتر اوست.

اما اگر بنده در همان مکتب خانه می بودم و مکتب دار بیچاره ، نه تنها «آجر نظامی» که اگر «بلوک سیمانی » هم زیر تشکچه من می نهاد ،می رفتم راحت ، روی آن می نشستم و هرگز در نمی یافتم.

در محل ناهار خوری نمایشگاه هم، طبق معمول ، اصلاً در نیافتم که چرا امروز ، جلو در چند برادر « بی سیم» به دست ایستاده اند. خود آنان هم توضیحی ندادند. همین که یکی از برادران مرا شناخته بود ، کسی مانع ورود من نشد. تنها بسته های کتابها را از من گرفتند و گوشه ای گذاشتند.

پس بی خیال ، مثل هر روز ، رفتم به اطاق کوچک پذیرایی که بی درنگ بعد از همین اطاق ورودی بود ، اما... به محض ورود، دیدم رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای ، درست روی صندلی روبرو نشسته اند. از مجموع ۵ یا ۶ نفر همراهان ایشان ، آقای محمدی گلپایگانی رئیس محترم دفتر رهبری و آقای مهندس همدانی، مدیر کل روابط عمومی را شناختم.

ده سالی می شد که معظم له را از نزدیک زیارت نکرده بودم.

در دورهٔ اول ریاست جمهوری و در زمانی که همه از من به جرم بنی‌صدری بودن می رمیدند و حتی در اداره ای که کارمند رسمی آن بودم، جوی ایجاد کرده بودند که مجبور شدم خانه نشین شوم، معظم له دستور دادند امور فرهنگی دفتر ریاست جمهوری ، به من واگذار شود ، و من تا آمدن آقای حجتی کرمانی ، انجام وظیفه کردم ، من هرگز آن بزرگواری ومکرمت را فراموش نخواهم کرد. حالا پس از سالها دوباره در خدمت ایشان بودم.

با تلطفی پدرانه احوال پرسی می کنند. بر خلاف آنچه در تصویرهای تلویزیونی به نظر می رسد ، تکیده وحتی اندکی لاغرند، و چنان در دسترس و

در عین وقار ، فروتن ، که تو باور نمی کنی ، روبروی فرمانده کل قوا و رهبر کشور نشسته ای.

من با اغتنام فرصت ، از کسانی که در این مدت مدید ، به هنگام شرفیابی خصوصی شاعران ، مرا از قلم انداخته اند، گله می کنم ، و ایشان با شگفتی سبب را از رئیس دفتر محترم خود می پرسند. آقای محمدی گلپایگانی به عرض ایشان می رساند که برنامه ریزی این کار هیچگاه با دفتر رهبری نبوده است، و می گوید ، از این پس ، پی گیری خواهد کرد که چنین نشود.

چند دقیقه ای به اذان مانده است و همه منتظرند تا اذان گفته شود و نماز را به امامت مقام رهبری بخوانند.

بعد از اذان، همه به دنبال معظم له ، از دری در سه کنج اتاقی که در آن نشسته ایم ، به نماز خانه می رویم.

چون حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را به «جهر» یعنی با صدای بلند نمی‌توان خواند، از شنیدن صدای گرم و ملکوتی امام جماعت ، محروم شدیم.

این جمله را سالها پیش ، از عبد اللطیف الزبیدی ، نویسنده و شاعر تونسی، [فعلاً مقیم دوبی] شنیده بودم که می گفت : من عاشق صدای ایشان به هنگام قرائت نماز ، هستم.

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

زبیدی ، سالهای اول انقلاب ، در ایران بود ، و خطبه های عربی نمازهای جمعه را از فارسی به عربی ، ترجمه می کرد. فارسی ، بلکه ادبیات فارسی را بسیار خوب می داند. کتاب جالبی در مورد مولوی به زبان عربی دارد و حتی در کتاب بسیار شیرین دیگرش «فرائد أبی الزبائد» با آنکه ، صرفاً در زمینهٔ ادب و طنز عربی است ، اما آثار علاقه و آشنائی او با ادبیات فارسی ، در این کتاب نیز کاملاً هویدا است.

مجموعهٔ برگزیده ۲۶ شعر من ، از جمله شعر «خط خون» را با نام «قم ،

أعثر علی کلمة» یعنی : برخیز، واژه ای پیدا کن. قصد دارد اگر بانی پیدا شو
در دوبی زیر چاپ ببرد. موسیقی ایرانی را بسیار خوب می شناسد و تالیف
ارزشمند چاپ نشده ای هم در این زمینه دارد.

این مرد ، چنان که گفتم، می گفت : من عاشق صدای ایشان به هنگا
قرائت نماز،هستم.او، نام دستگاه موسیقیائی آن صدای روحانی را نیز، ذک
می کرد.

***

پس از نماز، همه در خدمت ایشان برای صرف ناهار به نیم طبقه بالا
رفتیم . ضمن صرف غذا ، من عرض کردم:

«پیش از ریاست جمهوری حضرتعالی ، از روانشاد سید الشعر
امیری فیروزکوهی یک روزکه در خدمت ایشان ، سخن از شناخت غزل بو
شنیدم که می گفت : بعد از مرحوم ادیب توسی ،کسی را «شعر شناس تر»
جناب خامنه ای ندیدم»

این سخن را در جلسهٔ سه شنبه ها می فرمود که سالهای دراز ، در منز
آن روانشاد تشکیل می شد و با حضور افرادی چون : روانشاد استاد بوذر
خوشنویس مشهور ، دکتر اسماعیل رضوانی ، استاد دکتر احمد مهدو
دامغانی ، دکتر رعدی آذرخشی ، دکتر ماحوزی ، آقای مسعود امیر
فیروزکوهی ، خانم شهلا امیری فیروزکوهی ، خانم دکتر امیر بانو امیری فیرا
کوهی (هر سه از فرزندان استاد) ، خود بنده، آقای نوروزی ، گاهی حسی
آهی ، و این اواخر به ندرت استاد روانشاد محمود منشی کاشانی و برخ
دیگر که در خاطرم نمانده اند.

فرمودند : «خدا رحمت کند استاد امیر را ، آن مرحوم پیش از انقلاب
دوستان من بود ، بعد از انقلاب هم با وجود اشتغال فراوان گاهی به او تلا
می‌کردم ، و او هم همین طور برای احوال پرسی و گاهی برای رفع مشکلی
کسی - تلفنی ، یا به وسیلهٔ نامه - با من تماس می گرفت. وقتی رئیس جمه
شده بودم ، یک رباعی سرود و همراه با نامهٔ تبریک برای من فرستاد:

ای خامنه ای ، خامه و دستور مبارک — بر اوج قضا باقلم نور ، مبارک
جمهور خلایق همه رو سوی تو دارند — جمهوری تو ، بر همه جمهور مبارک

اما از دکتر رعدی نام بردید، از او تعجب می کنم که با آن که در آن جلسه ای که گفتید ، همواره با مرحوم امیری ، مأنوس بود ، چگونه صریحاً «حق ستیزی» می کنند و در جایی می نویسد که :« امیری با انقلاب و افراد انقلاب ، میانهٔ خوبی نداشت».

بعد فرمودند : « در دیوان امیری دیدم که غزلی به نام شما سروده بود ، چیزی از آن را به یاد دارید ؟»

عرض کردم : آن غزل را ، آن روانشاد در پاسخ به قصیدهٔ اخوانیه من ، سرود ، مطلع آن قصیدهٔ من چنین است:

فیروزیاد ، کوه دماوند و کردرش — کاستاده چون امیری در پیش لشکرش

(کردر = دره، زمین پشته پشته ، بیابان)

آنگاه دو سه بیت از غزل امیری را که در خاطر داشتم ، خواندم ،از جمله دو بیت مربوط به خود را :

شعرگرم تو«امیر» از دم «گرمارودی» است — ورنه در گفته تو، این همه تاثیر نبود
«علی» آن شاعر علوی که علو سخنش — آنقدر بود که در عهده تقریر نبود

***

پس از صرف غذا، ایشان و همراهان به دیدار غرفه های بخش عربی تشریف بردند ، ومن به بخشهایی از نمایشگاه که ندیده بودم، شتافتم و در راه انگار از خوابی شیرین ، چشم گشوده بودم... و هنوز بوی پیرهن یوسف در فضا بود... (اردیبهشت ۱۳۷۴، تهران)■

*****

ساقی میخانه

ای پادشه خوبان بازآ که دلم خون شد — بی رنگ تو ای ساقی میخانه پر از خون شد
دل بی تو بجان آمد ای مهر سعادت زا — گلها همه بی رنگ و گلشن همه غمگون شد
در تیره شب هجرت ای یوسف کنعانی — غم در دل محرومان یکباره صد افزون شد
در روضه رضوانی یادی ز رفیقان کن — احوال دل من گو کاندر غم تو چون شد
ای میر همه مجلس ، وی گوهر یزدانی — بی در بدخشانت محفل همه شبگون شد
تنهایی و تنهایی، روح همه تنهایی — بی روح تو ای تنها ، تنها همه محزون شد
بر هر چه نظر کردی بر کوه و دمن، دریا — از حسن نظر گویم عالم همه مه گون شد
گفتی که گرفتار خیال لب یارم من — باز آکه گرفتار خیال لبت افزون شد
این استن حنانه از هجر تو می گرید — محراب عبادت بین از هجر تو در خون شد
احوال نظافت را یاری تو مپرس از من — از فرط غم هجرت گویم که دگرگون شد

عزیز نظافت

وح الله مهدی پور عمرانی
یران

رساتر از فریاد [1]

به بهانه انتشار کتاب آوازهای خاموش (مجموعه داستان)

نوشته محمد عزیزی

در یک تقسیم بندی کلی ، ادبیات دوگونه است. ادبیات گذرا که جنبهٔ سرگرم کنندگی آن بر دیگر جنبه ها می چربد و هرچه هست پوستهٔ بیرونی آن است و زودتر از آنکه پایان یابد ، فراموش می شود : اما ، چیزی که به ما می‌دهد ، یکی پر کردن اوقات بی کاری و دیگری لذت است البته اگر اثر ادبی مورد نظر زیبایی بایسته را داشته باشد.

در مقابل ، ادبیات تاویل را داریم که شاید نام دیگرش ادبیات اندیشه باشد. این گونه از ادبیات که در زیر پوستهٔ بیرونی آن ، لایه های درونی مستقر است، دست کم دو هدف را دنبال می کند : لذت و فهمیدن.

مجموعه داستان آوازهای خاموش از ادبیات نوع اخیر به شمار می رود. از آنجا که کتاب یاد شده از تازه ترین کتاب های داستانی است که در سال جاری (۱۳۷۶) منتشر شده و نیز بنا به دلایلی که در پی می آید ؛ بررسی کوتاهی روی آن انجام گرفته که علاقه مندان را به خواندن آن فرا می خوانیم.

زاویهٔ روایت

در چهار داستان از هشت داستان مجموعه ، از منظر اول شخص یا «من راوی» استفاده شده است و در بقیهٔ داستانها از دید دانای کل به زبانی دیگر در داستانهای «در انبوه مه» ، «کاروان سرگشته»، «مسافر» آمیزه ای از اول شخص

---

[1] این مقاله از کیهان ، شماره ۱۶۰۵۰ ، ص ۱۰ برداشت شده است.

و سوم شخص - و «لحظه های هجران» - آمیزه ای از اول شخص و سوم شخص و در داستان « آوازه های خاموش » اول شخص.

و گفتی نویسنده ، دوربینی را در جایی کار گذاشته که فقط خودش می‌تواند از دریچهٔ آن ماجراها و حوادث را ببیند و برای ما بازگو کند در بقیه داستانها ، دوربین در میدانگاهی کار گذاشته شده و همه می توانند از دریچهٔ آن بیرون را تماشا کنند. در داستان هایی که روایت از زبان اول شخص روایت می شود توانایی قلم بیشتر است و نویسنده بهتر و قوی تر توانسته به لایه های درونی و پستوهای تاریک و ناپیدای روح و ضمیر آدم ها بخزد و راز مکنون آنها را بگشاید . این به نوعی همان سفر درون است . با انتخاب این منظر ، نویسنده نوع نگاهش و میزان معرفت و شناختش را به نمایش می گذارد.

اساساً زاویه روایت اول شخص و تک نگاری از ابزارها و عناصر داستانی ای هستند که به وسیلهٔ آن اندیشه ها ، آمال و آرزوها و هزارتوهای ناشناختهٔ درون آدمی کشف و افشا می شود .

روشن است که انتخاب این دیدگاه و زاویهٔ نگاه اتفاقی و سلیقه ای نبوده و نیست بلکه در ارتباط با موضوع و پیام داستان و اساساً در خدمت داستان است. به یاد بیاوریم که اگر « عزیزی» داستان کوتاه « در انبوه مه» را از منظر سوم شخص (دانای کل) روایت می کرد ، تصویر ها و لحظه پردازی ها و حالات و آنات شخصیت اصلی داستان کشف و بیان نمی شد و در صورت بیان به دل نمی نشست و باور پذیر نمی شد و حقیقت مانندی آن زیر سؤال می رفت. همین طور اگر داستان «گردباد» از زبان اول شخص (من راوی) روایت می شد به دلیل محدودیتی که در این زاویهٔ دید وجود دارد این همه اطلاعات بیرونی سترون و عقیم می ماند و خواننده یا شنونده از درک و لذت درک آن محروم می ماند.

بنابر این ، گزینش زاویهٔ روایت یکی از تمهیدات اساسی نویسنده است و استفادهٔ بجا و یا نابجای آن در استحکام و سستی داستان نقش دارد و نویسندهٔ «آوازهای خاموش» در این مورد موفق بوده است.

اما در داستان «لحظه های هجران» در آنها ، روایت از زبان راوی اصلی

معصومه» بریده می شود و می افتد به زبان شخصیت دیگر داستان یعنی بی‌بی نسا» که البته جای شگفتی و تأمل دارد.

خصیت پردازی

در دنیای داستان های عزیزی، هنوز زن به مشابه با ارزش ترین، اراترین و در عین حال مظلوم ترین نیمهٔ پیکرهٔ اجتماع قلمداد می شود. در مام داستانهای کوتاه این مجموعه زن یا شخصیت اصلی است و یا اگر هم خصیتی محوری به حساب نمی آید در ارتباط تنگاتنگ و دوشادوش خصیت اصلی به نحوی که بی وجود و حضور وی انگار خشت های داستان وی هم بند نمی شوند، پیش می رود.

زن های داستانهای این مجموعه، دست هایی مردانه، چهره هایی ستخوانی و آفتاب سوخته، شجاعتی زبانزد، عفتی معصومانه، سایه‌ای درانه و با همه این نشانی های مذکرانه، عاطفه ای مادرانه دارند. جامعیت خصیت ها،بویژه شخصیت های زن در داستانهای عزیزی مثال زدنی است. خصیت ها با توانایی لازم از عهدهٔ وظایف شان برآمده اند. آنجا که باید هرورزی کنند به اندازهٔ لازم مهربانی کرده اند نه بیشتر و نه کمتر، آن چنان که ساختگی و کلیشه ای جلوه کنند و آنجا که قهر و کین پیشه کرده اند در حد عمول و معقول بوده و طبیعی جلوه کرده اند.

*

داستان از یک نظر مانند ساختمان است. پی و پایه دارد، طرح و نقشه ارد. اسکلت دارد. درو پیکر و نمای بیرونی و درونی دارد. کلمه ها و واژه ها به شابه آجرهایی هستند که روی هم رفته دیوارهای داستان را بالا می برند. جرهایی دست چین شده و پخته و صیقل خورده و خوشتراش و آب گز شده که دارای نظم هندسی چشم نوازی بوده باشند مسلماً بهتر از هر خشت خامی کار برد دارند چه در هنگام چیدن، معمار را اذیت نمی کنند و هم اینکه در ستحکام و پایداری ساختمان مؤثر ترند. در داستانهای این مجموعه، عبارت به عبارت و جمله در جمله در هم پیوند خورده اند و توسعه یافته

بافنده ای تر دست گره ها و تارها را در هم تنیده و چشم و فکر خواننده و شنونده را گام به گام به پیش برده است.

در داستان در انبوه مه می خوانیم:

«به سختی قد راست می کنم . قد راست می کنم و آرام نفس می کشم . آرام نفس می کشم و می گویم...»

و یا در داستان گردباد داریم که :

- «چشم هایش را بست. چشم هایش را بست تا رفتن مرد را نبیند... مرد رفته بود. رفته بود و دیگر برنگشته بود».

و در داستان مسافر نویسنده به ساختی نو از این دست نثر می رسد:

- «نفسم می گیرد. نفس در سینه ام تنگی می کند. می پیچد. می پیچاند. خفه‌ام می کند. خفه می شوم. سرفه می کنم. سرفه مرا از جا می کند... دهانم خشکی می‌کند. دهانم خشک شده است».

اگر نمونهٔ نثر پیچ در پیچ و حلقوی داستان «در انبوه مه» را به صورت نمودار زیر نشان دهیم ، تبیین آن آسانتر می شود :
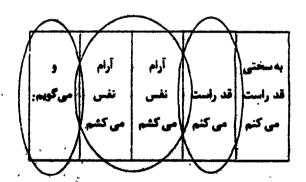
در این شیوه از زبان آوری ، جدای از متانت و فخامت زبان و پختگی و ایجاز جملات که معمولاً فعل آنها از نوع اصلی و حرکتی است، ویژگی برجستهٔ کار عزیزی نمایان می شود.

نویسنده می رود تا در این باب ، صاحب سبک شود. داستان نویس وقتی داستان می گوید و در لفافهٔ داستان ، گره هایی کور درون و بیرون زندگی انسانها و حتی جهان مرموز و ناشناخته شخصیت های داستان را که البته

مابه‌ازای بیرونی و اجتماعی هم دارند، با سرانگشت افسونگر قلم چابک خود می‌گشاید ، واژه ترکیب و در یک کلام ،زبان هم می آفریند و این یکی از مهم‌ترین ارزش هایی است که در نقدها و بررسی ها - آنطور که باید - دیده نمی‌شود. زبان سازی کار نویسنده و شاعر است. این همه واژه ها و ترکیبات جدید که به کمک ماهیت اشتقاقی زبان فارسی ، امروزه در اختیار داریم حاصل نو آوری و خلاقیت نویسندگان و شاعران است. عزیزی نثری یکدست و روان دارد. از شکستن کلمات تا آنجا که می تواند حتی در گفتگوهای شخصیت ها پرهیز می کند. نویسنده نشان داده است که فارسی را می داند و به کار کردهای زبانی آشناست، بنابراین نثری زیبا و خواندنی ارائه داده است. گاهی با تکرار عبارت ها ضرب آهنگی دل پذیر خلق کرده که ایجاد همین ایقاع و ضرباهنگ از خستگی تکرار جملات و درازی سخن می کاهد و از آن به عنوان ابزار صحنه و لحظه پردازی و فضای داستان بهره جسته است؛ نگاه کنید :

- « بی بی نساء دست روی دهان می گذارد و هلهله می کند. هلهله می کند و می چرخد . می چرخد و پای می کوبد. پای می کوبد و تلوتلو می خورد...

«لحظه های هجران»، ص ۹۵

اما گاهی این سبک و سیاق ، شیرینی و گوارایی خود را از دست می دهد و خسته کننده می شود:

- «مرد مثل یک شبح درمیان تاریکی گم شد. مثل یک و هم در خیال زن آمد و پیش از آن که بتوان با او نشست و کلامی گفت و شنید گم شد. مثل تصویری بر بال غبار یک بیابان. بیابان وسیع خاطرات زن. بیابانی خشک و بی آب و علف. بیابانی پر از خس و خار. پر از توفان و گردباد . پر از بیم و اضطراب. پر از تنهایی. پر از خواب و خیال. پر از وهم».

«گردباد»، ص ۴۸

همان طور که می بینید بیان تصویری نیست. توصیفی است و در حوزهٔ گفتن. نشان دادن در کار نیست بنابر این خسته کننده جلوه می کند. با همهٔ روانی، زیبایی و استحکامی که نثر عزیزی دارد اما در بعضی جاها در ابتدایی

ترین و بیش پا افتاده ترین مسائل دستوری دچار اشکال می شود. برای مثال
چ... نه یادآوری می شود:
- «زبانم مثل یک تکه چوب سخت و بی حس گردید.»
سالهاست که فعلهای ربطی کاربرد خود را در متون داستانی از دست
داده اند و «گردید» دیگر بمعنای «شد» بکار نمی رود. فعل های ربطی امروز
در گزارشات و مقالات و مکاتبات اداری به جای فعل های اصلی و حرکتی ب
کار می روند.
- «شب روشن است. مهتاب و پر ستاره.»
«لحظه های هجران»، ص ۶
پر واضح است که صفت شب می تواند مهتابی باشد نه مهتاب.
- «می گویم تو را به خدا آنقدر سر به سرم نگذار.»
«کاروان سرگشته»، ص ۶
کدام قدر؟ معمولاً می گویند اینقدر سر به سرم نگذار.
از این ها گذشته در بعضی از جاها جملات عاری از منطق هستند.
- «چشم هایش را بست تا رفتن مرد را نبیند. تا به رفتن مرد نیندیشد.»
«گردباد»، ص ۸
معمولاً انسان وقتی که چشم هایش را می بندد بهتر می اندیشد و فک
می کند.
در جایی دیگر انگار که می خواهد یک فعل را با فاعل های مختلف
صرف کند.
- «زهرا می خندد. علی می خندد. مریم می خندد. محمد می خندد. و م
می خندم.»
«مسافر»، ص ۰
از دیگر زیبایی های نثر کتاب استفاده از ایهام و ظرفیت های معنای
کلمه هاست.
- «راستی خانه ات کجاست عباس؟ خانه تو مگر در پایین تپه نه کوه
کربلای حسین نبود؟»

«لحظه های هجران»، ص ۱۰۰

فضا ، فضای جبهه و جنگ : نام شهید ، عباس . واژه کربلا و حسین و همه با هم تناسب خوبی دارند.

و یا در داستان «گردباد»، صفحه ۴۴، می خوانیم:

- « صبر کن زخم پیشانی ات را ببندم مادر... این چه پیشانی است که تو داری مادر؟»

تلمیح و تناسب زیبایی آفریده شده است.

و همچنین نمادهایی که مخصوصاً در داستان کوتاه «آوازهای خاموش» به کار گرفته شده ، دلنشین و استادانه است. نمادهایی مانند آواز دهل ، رود سیل ، غرق شدن در سیل ، تلاش برای نجات فرزندان توسط شخصیت مرد داستان ، به دندان گرفتن یکی از دو فرزند. قطعه ای ازگوشت یکی از فرزندان زیر دندان پدر ماندن و سرانجام توفیق درنجات یکی از آن دو ، یاد آور بعضی از مقاطع بحرانی تاریخ تحولات اجتماعی است و باور پذیری این حوادث داستان دراین نگاه نمادین معنا پیدا می کند. نماد گرایی در داستانهای دیگر از جمله در داستان آخر مجموعه یعنی داستان «بوته های تمشک» نیز دیده می شود و به خاطر وجود صنایع لفظی و بدیعی است که داستان ها از سطح گذشته و ژرفا پیدا می کنند و از اینجاست که این کتاب در زمرهٔ ادبیات تاویل و اندیشه قرار می گیرد و بنابه بر خورداری از این ویژگی واقعیت و فرا واقعیت در هم تنیده می شود و داستان های « در انبوه مه » و « آوازهای خاموش» در عین اینکه در حوزهٔ واقعیت هستند وارد حیطهٔ وهم و خیال می شوند تا باور پذیری شان محمل داستانی و دلیل منطقی پیدا کند.

ناگفته نماند مجموعه آوازهای خاموش به خاطر مایه های ماندگار ، طرح های محکم ، شخصیت های زنده و پویا و پرداخت کافی و موضوع و پیام والای انسانی و زبان فخیم و پخته از کتاب های خواندنی و به یاد ماندنی است.

*****

نوید سحر

باد صبا نوید سحری دهد مرا — از مرگ شب سپیده خبری دهد مرا

بانگ خروس صبح شنو کاین خجسته فال — پیغام روزگار دگری دهد مرا

شکر خدا که حاصل عمرم تبه نشد — شاخ امل شکوفه و بر می دهد مرا

بشتاب کاروان که در این دشت پر خطر — بانگ جرس توان سفری دهد مرا

در عزم ما ضعیف تسلیم ره نیافت — ذوق نبرد شوق ظفری دهد مرا

گر نوبهار خیمه به دشت و دمن زند — بادام بن شکوفه تری می دهد مرا

بار دگر گشاده ایم به دریا زدیم دل

کاین رود ز کام موج گهر می دهد مرا

ِ الفضل فیروزی (نی نوا)
ِان

سیب بهشت است این یا گل احمد ؟!

ین کیست ؟
که آیینه مریم پاکی در برابر عصمت قدوسیش آلوده می نماید و سپیده صبح بهاری در مقابل صداقت سبوحیش گلگون می گردد!
این کیست؟ که آهوان وحشی ، در حیای چشمان او ، آرمیده اند و بنفشه های دشتی از شبنم شرم او ،روییده اند ! این کیست؟ که مخمل گلها در دست پینه بسته اش، خار مغیلانست ؟ و خار و خاشاک صحرای عشق ، در زیر گامهای استوارش ، فرش پرنیان.
این کیست؟ که از حریم باغ سینه اش نفحه روح انگیز خدا می وزد و از چاه زنخدانش بوی سیب بهشت ، می آید !
این کیست؟ که از طره مشکسایش عطر دل انگیز محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می چکد و از تربت مطهرش رایحه لاله های کربلا، بر می خیزد.
این کیست که مهر ایزدی از نسیم نفس سبزش می وزد و قهر الهی ، از آتشفشان دلش، شراره می زند!
خدایا!
این دامن کدام کوهساریست که عطر دلاویز گلهای پرپرش، دشت دلها را آکنده ساخته و این غزال کدامین خطه ایست، که بوی مشک مختومش، باغ شب را معطر کرده؟!
این گوهر شب چراغ از چه معدنیست ، که تشعشعش از د تحت قبه غیب الغیوب به آفاق عالم را منور کرده !

[illegible] «در مکنونیست» که برق تلالواش از پشت صدف غیرت، چشم [illegible]ان را خیره ساخته!

این مهر جهانسوز کدام منظومه ایست، که از وراء هفتاد هزار حجاب، هیچ کس را تاب دیدارش نباشد!

یارب این شمع دلفروز ز کاشانه کیست ؟ جان ما سوخت، بپرسید، که جانانه کیست؟

این لیلی کدامین لیله القدریست که یازده قرآن ناطق، بر سینای سینه‌اش فرود آمده و یازده خورشید درخشان، از دامن مهرش، برخاسته ؟

فتبارک الله!

این حورا! انسیه است؟ یا انسان سرمدیه ؟!

این کیست ؟ که اینگونه غبار در گهش را حوریان بهشت به زمزم دیده می‌شویند!

گرد مقدمش را به جاروی مژگان می روبند و تربت پاکش را سرمه چشم می سازند!

این گلبن پر گل کدام بستانیست که هزار دستان حمد و ثنا، از وصف برگی از گلعذارش عاجزند، و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار، شرحی از لعل لبش را نتوانند نمود ؟

لوحش الله!

بخدا سوگند! سیمرغ خیال از رسیدن به ستیغ رفیع کوهسار بی فریاد عشقش عاجز و عنقای عقل از نشستن برشاخه بلند طوبای معرفتش، ناتوان است!

آه! که پای اوهام در سنگلاخ سوزان صحرای وصالش بشکند و دست اخیار، از زیارت «در مطهر مکنونش»، کوتاه است!

آنکه آسمان، خشتیست برلب ایوان خانه محقر گلینش! و زمین، برگیست، افتاده در گوشه فرسوده گلیمش!

همانکه، بهار نقشیست، از باغ پیراهن مرقعش! و بهشت قمیصیست از حاشیه سبز چادر وصله دارش!

دردمندی ، که خزان ، تابلو کوچکیست ، از « بیت الاحزانش »او پاییز
رگ زردیست ، از باغ دل پاییزیش!

لاله ها ، گواه دل سوخته اش ، شقایق ها ، نشانی از قبر بی نشانش ،
نفشه ها، سر به زانوی غم بیحسابش، نرگس ها ، نگران حال چشمان
نمارش و یاس ها ، روییده در کوچه باغ نگاهش ، هستند !

قمریان ، نغمه اندوهش را می زنند ، و شباهنگام ، مویه ،هوهویش را!

شمع ها ، شیدای سوزش هستند و پروانه ها ، دیوانه رویش !

رودها ، به کوثر لایزالش می ریزند ! و چشمه ها ، جوش زنان ، از دامن
وهسار بلندش ، روانند !

دریاها ، موجیست ، از دیده توفانیش ! و بادها شرحیست ، از شام
ریشانیش !

آنکه « ابرهای همه عالم شب و روز » در غمش می گریند!

آه ! براستی کیست ؟! این شب یلدای بارانی ، این بادگل بیزبهارانی ، این
ریای باران خیز توفانی ، این اقیانوس مواج و بیکران عرفانی ، این صحرای
موزان حیرانی ، این کوهسار بی فریاد افغانی ، این چشمه سار حکمت ربانی ،
ین گوهر شب چراغ پنهانی ،این سرچشمه آب حیوانی ، این آیینه تمام نمای
سبحانی ، این منشاء نفحات رحمانی ، این عارف گمنام شهرفانی ، این شهره
مهر آسمانی ، این یاقوت پنهان حقانی ، این ذروه کمال انسانی !؟

اوست آن : عطربستان خدا ، مادر شهدا ، شاخه شجره طوبی ، شافعه
وز جزا ، انگیزه انبیاء ، خلاصه اوصیاء ، مبشر اولیا، عصاره مصطفی صلی‌الله‌علیه
وسلم ، ریحانه رسول خدا ،همسر علی مرتضی علیه‌السلام ، مام حسن مجتبی
علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام سرجدا ، دختر آفتاب و مهتاب ، بانوی آب و آیینه ،مربی
ینب علیه ،

قرة عین الرسول الزهراء البتول « سیدتنا و مولاتنا فاطمه الکبری الاصل
علیها و امها و ابیها و بعلها و بنیها)

*****

قطعه

زندگی یعنی حقیقت یک هدف   زندگی یعنی جنون در یک صدف
زندگی موجی است در دریای شوق   زندگی رمزی در خط جنون
زندگی در دل یک عاشق است   زندگی شوق پدیدار خالق است
زندگی امید و کوششهای ماست   زندگی ایثار و مهر بی ریاست
آشنایی با بهار و با خزان   قصهٔ وصلت برای عاشقان
دوری از شبها طلوع آفتاب   جنبش زیبا به سوی ماهتاب
قصهٔ زیبای عشق و عاشقی   نغمه ای زیبا و حسی عاطفی
گردش مرغان حق در آسمان   سر کشیدن از زمین تا کهکشان
دیدن و رقصیدن پروانه ها   هالهٔ اشکی برای لاله ها
نغمهٔ شاد رهایی در بهار   راه رفتن در کنار سبزه زار
دست دادن با گل سرخ امید   آشنایی با گل یاس سپید
زندگی روح لطیف آیه هاست   زندگی آیینهٔ تکبیرهاست

لاله توسلی

فارسی امروز

شبه قاره

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی "حافظ"

رحوم پرفسور دکتر عبدالله
مترجم : خانم انجم حمید)

زبان فارسی و شرکت هند شرقی

کارگزاران شرکت در دورهٔ حکومت خود در هند ، برای گسترش و پیشرفت زبان رسی کارشایسته‌ای انجام ندادند . باوجود این در مدت نزدیک به صد و پنجاه یا دویست سال ه هنوز در این سرزمین آموزش زبان فارسی تداوم داشت ، به کوششهای ناتمام و نیم بندی ای پیشرفت زبان فارسی برمی خوریم . من [پروفسور عبدالله] دربارهٔ آن کوششها پیش از این ر مقالهٔ دیگری بحث کرده ام و این مقاله نیز باهمان مطالب در پیوند است . هدف این است که رسی شود ، فرنگیان در هند نسبت به زبان فارسی چگونه می اندیشیده اند ؟ . چه کوتاهیها و ه خدماتی کرده اند ؟ چه کسانی از آنان آثاری به زبان فارسی از خود به جای گذاشته ؟ کدام تابهای فارسی به زبان‌های بیگانه در آن دوره ترجمه شده است ؟ و چه کسانی از آنان در زمان ود ، از نویسندگان بومی زبان فارسی حمایت کرده اند .

مقاله یاد شده در ماه اوت ۱۹۳۱ م باعنوان " فارسی در دورهٔ شرکت هند شرقی۱ " نتشر شده بود . در این مقاله برخی از آن مطالب را تکرار می‌کنم تا خوانندگان وی آن مقاله را با ن موضوع پیوند دهند .

***

تیموریان هند در دوره حکومت خود زبان فارسی را در این رزمین حمایت کردند و بسیار گسترش دادند .هنگامی که حکومت آنان در ند زوال پذیرفت . و فرمانروایان دیگر و پادشاهان محلی برسرکار آمدند ، ان نیز جایگاه رسمی و درباری زبان فارسی را نگاه داشتند. مراته ها از زبان

---

۱. ترجمه فارسی این مقاله توسط این مترجم در فصلنامه دانش شماره ۲۶ تابستان ۱۳۷۰ ش صص ۷۷-۱۰۸) منتشر شده است .

فارسی بهره می بردند،که این موضوع در کتاب "سرجادونات سرکار" به عنوان "شیوا جی" آمده است . همچنین سیک ها نیز زبان فارسی را برای مبادلات و نامه نویسی خود برگزیدند .در روزگار آنان بسیاری از تاریخ نگاران ، نویسندگان و سرایندگان فارسی نویس را سراغ داریم که پرداختن به آنان بیرون از حوصله این مقاله است .

از آنجا که زبان فارسی در استانهای غیر مسلمان چنین وضعی داشت که اشاره کردیم ، پس می توانیم حدس بزنیم که وضع زبان فارسی در دربار شاهان مسلمان به چه منوال بوده است . در دربار فرمانروایان دکن و اوده اگرچه ادبیات اردو گسترش می یافت لیکن وضعیت رسمی و رواج فارسی اصلا تغییر نکرده بود . تا سال ۱۸۳۲م / ۱۲۴۸ هق مردم بومی اعم از هندوان و مسلمانان فراگرفتن زبان فارسی را لازم می دانستند . لرد متکاف (۱،۲) در یاد داشت مورخ ۱۲ مه ۱۸۳۲م/ ۱۲۴۸ هق می نویسد :

"زبان فارسی در میان عامه مردم رواج بیشتری دارد و تقریباهمه گروههای مردم این کشور آموختن زبان فارسی را لازم می دانند.این زبان شیرین ، رسا،سلیس و آسان است.بدین جهت در هندوستان نسبت به‌دیگر زبانها رواج بیشتری دارد"

انگلیسیان در آغاز کار خود در هند کاربرد دادگاهی و بازرگانی زبان فارسی را نگاه داشتند.لیکن آنچنانکه سزاوار زبان پرتوان فارسی بود عمل نکردند.تا سال ۱۸۴۴ م زبان فارسی در دادگاهها به کار می رفت . از آن پس آن را کنار گذاردند . در آغاز برای همه داد رسان انگلیسی ، دانستن زبان فارسی لازم بود و در غیر این صورت نمی توانستند مأموریتهای خود را انجام دهند . هنگامی که دیوان محاکمات بنگال به انگلیسیان واگذار می شد . ابقای زبان فارسی یکی از مهمترین شرایط قرار داد بود . اما این شرط به علت نامساعد بودن دیگر شرایط آن روزگار مثمر واقع نشد . بنا به گفته "سرجان شور" کشش نسبت به زبان فارسی و کار برد آن کاهش می یافت . تا آنجا که دیگر طرفین دعوا در دادگاهها نمی توانستند به کمک این زبان به درستی درکار محاکمه دخیل شوند . در نتیجه مردم به وکلاء و مترجمان نیاز پیدا می کردند . از این روی فرمانروایان توانستند که این زبان را کنار گذارند . اما واقعیت دیگر این

ه آموختن زبان فارسی برای داد رسان انگلیسی مشکلاتی به وجود
رد که برای رفع آنها تصمیم گرفتند زبان فارسی را از دادگاهها حذف
. لیکن این که پیش از الغای زبان فارسی کارگزاران چه کارهایی را انجام
دند ، موضوعی است که باید بررسی شود .

در سال ۱۷۵۷م هنگامی که انگیسیان از کار سراج الدوله (امیر بنگال
۱ - ۱۷۵۶م) در بنگال فراغت یافتند،آنان دوره‌های آموزش زبان فارسی
نو برپا کردند.

در روزهای نخستین که گروه کارمندان شرکت به هندوستان وارد
دند ، در آنجا جز بازرگانی کار مهم دیگری را بر عهده نداشتند و در
روایی و اداره کشور فاقد مسئولیت بودند . از این روی به تحصیل
ای این سرزمین زیاد علاقه مند نبودند . مانکتن جونز می گوید که تنها
کمی‌از کارمندان برای آموزش زبان فارسی وبنگالی زحمت می کشیدند.
ن روی در بیشتر موارد به مترجم نیاز داشتند . هنگامی که شرکت از
یت بازرگانی به حاکمیت مبدل گردید ، برای انجام کارهای اداری
ش زبان فارسی برای کارمندان لازم شد . در سال ۱۷۸۶ م سرهنگ ایلن
سن به دوست خود نامه‌ای نوشت و در آن آموزش زبان فارسی را لازم و
پیشرفت دانست (۳).

در سال ۱۷۵۷ م مدیران شرکت تصمیم گرفتند که در آغاز پنج تن از
ندان را برای آموزش زبان فارسی به بصره بفرستند . سپس در هر سال دو
یگر از کارمندان با هزینهٔ دولت اعزام شوند تا کارمندان اروپایی شرکت
فارسی را بخوبی بیاموزند .

دانسته نیست که این پیشنهاد عملی شد یا نه، لیکن اهمیت آموزش زبان
ی به نظر انگلیسیان ازاین پیشنهاد دانسته می شود . پس از آن "وارن
ینگز" برای رسیدن بدین هدف مدرسه ای در کلکته برپا کرد . لیکن دورهٔ
ی این مدرسه رضایت بخش نبود و فارغ التحصیلان پس از گذراندن
مربوط نمی توانستند نیازهای مبرم شرکت را برآورند . لرد ولزلی
۱/ - ۱۷۶۰م) در دورهٔ حکومت خود برای بهتر ساختن آموزش
ندان کمپانی ، در سال ۱۸۰۰ م دانشکدهٔ فورت ولیم را بنیاد نهاد . در این

دانشکده برای تدریس زبانهای فارسی و عربی و محلی معلمان شایسته و پرکار را استخدام کردند. بنا به گفته "کری" در واقع در دورهٔ لرد ولزلی برای پیشرفت علوم زبان فارسی کوششهای بسزایی انجام گرفت و نیز کتابهای ارزشمندی در علوم شرقی منتشر شد. نویسندگان بومی این سرزمین در این دانشکده، تألیف کتابهای رشته های مختلف را برعهده داشته اند. از آن گذشته اگر فقط همان کارهای اروپاییان را بررسی کنیم، می توانیم بگوییم که اگر این حمایت تا مدتی دیگر ادامه می یافت، دورهٔ تیموریان هند را دوباره به یاد ما می آورد. کول بروک، گلادوین، هیرنگتن، گلکرائست، ایدمنستون، بیلی، لوکیت، لمسدن، هنتر، بوکنن، کری، بارلو و دانشمندان دیگر (اسامی آنان را در مطالب بعدی یاد می کنیم) کار تألیف و ترجمه را به صورت دلپسندی پیش می بردند. متأسفانه خدمات این دانشکده به علم و ادب فارسی دیری ادامه نیافت. مدیران شرکت از فعالیت این دانشکده راضی نبودند و لذا تصمیم گرفتند که آن را تعطیل کنند. لرد ولزلی به این دستور حکومت اعتراض شدیدی کرد (۵). تا حدودی پیشنهاد هایش هم پذیرفته شد ولی میان کار گزاران دانشکده دلسردی پدید آمد و در نهایت، کار مرکز متوقف گشت.

در مقالهٔ پیشین اشاره شد که کارگزاران شرکت بیش از بیست و پنج سال از زبان فارسی حمایت نکردند. اما میان آنان همیشه دوستداران علوم شرقی بودند که به میل شخصی به آن دانش ها خدمت کرده اند. وارن هیستینگز که فارسی را خوب می دانست و لرد ولزلی از کسانی بودند که به زبان و ادب فارسی ارج شایسته ای می نهادند. در دوره های ماموریتشان برای آموزش دانشهای شرقی تاکید ویژه داشتند. در نتیجه این کوششها در سراسر کشور مدرسه ها و دانشکده های بسیار برپاشد. از آن میان: مدرسه بریلی و جزآنهاکه بسیار معروف اند. "فریزر" در دهلی مدرسه های بسیاری تأسیس کرد. برخی از ماموران دلسوز برای کارهای آموزشی از جیب خودشان نیز پول خرج می‌کردند. مدرسه ها در کنار علوم دیگر برنامهٔ آموزش زبان و ادبیات نیز داشتند. مدیران و رؤسای این مدرسه ها و دانشکده ها نه تنها به دانشهای شرقی ارج می نهادند بلکه برخی از آنان خود نیز نویسنده و

پژوهشگر بودند که در ذیل از آنان یاد می کنیم .

در زمینه خدمت به علوم شرقی بویژه زبان و ادب فارسی بارز ترین بخش کارنامه این دوره تأسیس ، انجمن آسیایی بنگال بود. این انجمن در سال ۱۷۸۴ م گشایش یافت . در میان اعضای اصلی این انجمن علمی شخصیتهای برجسته ای یافت می شوند .

سرولیم جونز بنیانگذار و رئیس نخستین این انجمن بود . برنامه و اهداف این انجمن در آغاز چندان هم بنیادی نبود . تنها جلسات هفتگی برپا می داشت و در آن جلسات دربارهٔ تاریخ مشرق زمین ، تصوف علوم و ادبیات مقاله هایی خوانده می شد و مقاله های گزیده ای به نام "تحقیقات آسیایی " انتشار می یافت . در سال ۱۸۰۶ م هنگامی که اچ . تی . کول بروک ریاست این انجمن را به عهده گرفت به فعالیتهای عملی آن افزوده شد . به کوشش جونز ، حکومت نیز ماهانه مبلغ ۵۰۰ روپیه کمک برای هزینه های انجمن برقرار کرد . در سال ۱۸۱۴ م موزه‌ای تأسیس شد که در آنجا آثار باستانی شرقی به نمایش گذارده می شد .

بنابراین روشن می گردد که انگلیسیان در هند تا مدتی به اشخاصی نیاز داشتند که با زبان فارسی پیوند داشته باشند . ناگزیر بسیاری از آنها زبان فارسی را آموختند. می بینیم که در مدت صد تا صد و پنجاه سال ، بسیاری کسان به گونه ای به زبان فارسی خدمت کردند.این خدمت گزاران زبان‌فارسی بیشتر با همان دانشکده‌ها و مدرسه‌ها، و بویژه دانشکده فورت ولیم مربوط بودند که انگلیسیان برای آموزش خاص خود یا عموم مردم بومی برپا کرده بودند . همچنین اعضای انجمن آسیایی با صمیمیت بسزایی از علوم شرقی بویژه زبان فارسی حمایت کردند . در ردیف این دوستداران زبان فارسی ، بسیاری از مدیران کمپانی،داد رسان و کسانی که مقام‌های بالایی داشتند،یافت می شوند .آنها به ذوق و علاقه شخصی به منشیان و مترجمان و کارمندان خود دستور می دادند که معلومات خود را به زبان فارسی به صورت کتاب در آورند. اکنون در گنجینه های علمی و ادبی هند بسیاری از آن آثار را به زبان فارسی می یابیم که به هر واسطه باید از آن دوستداران علم و ادب سپاسگزار باشیم .

دوستداران خارجی زبان و ادب فارسی در هندوستان در آن روزگار به سه گروه دسته بندی می‌شوند.

نخست کسانی‌که مشوق‌بودند که‌مردم بومی دانش خود رابه زبان فارسی بنگارند.

دوم مترجمان اروپایی که کتابهای فارسی را به انگلیسی ترجمه می‌کردند.

سوم اروپاییانی که شخصاً مطالبی به زبان فارسی نگاشته اند. دربارهٔ این گروه بایستی اذعان داشت که شمار آنان بسیار اندک بوده است (ولی همین شمار اندک نشانگر حضور گسترده زبان فارسی در شبه قاره آن روز است).

الف - دربارهٔ گروه نخست، فهرستی (۶) کوتاه از کتابهایی را ارائه می‌دهم، که بدستور دوستداران ادب فارسی نگاشته شده است. (و همین آثار بازمانده معرف آن کسان است و شناخت بیشتر کتابها را به منابع خود ارجاع می دهم. مترجم).

۱ - حشمت کشمیر. از عبدالقادر خان (۱۲۴۵ م) که برای دبلیو .آ. بروک نگاشته است. ریو ۳: ۱۰۱۶، مشترک ۱ : ۵۶۸).

۲ - بنساولی. از جان عالم. برای سرگرد جیمز براون نگاشته است. براون رئیس هئیت اعزامی مسیحی بود و در سال ۱۷۸۴ م از کلکته به دهلی فرستاده شده بود ریو ۱ : ۳۰۱،مشترک ۱۲ :۱۸۴۷).

FRANCKLIN,LIFE OF SHAH ALAM,P:115-KEENE,FALL OF THE MUGHAL EMPIRE , P : 149

۳ - تاریخ جونپور. غلام حسن زیدی. این کتاب برای چارلز کشوم نوشته شد که در سال ۱۸۰۵ مدیر دروس جونپور بود و غلام حسن زیدی منشی وی بود و به دستور چارلز کشوم تاریخ جونپور را به رشتهٔ تحریر در آورد. ریو۱:۳۱۱، مشترک ۱۲ : ۱۸۶۱.

۴ - سراج الشریعه. امیر الدین احمد. (۱۲۲۳ ق) تفسیر و حقوق (فقه) در شرح محمدی است. این کتاب به دستور هنری کول بروک برای استفاده داوران و داد رسان انگلیسی نگاشته شده است.

۵ - اختیار . حذاقت خان . (نگاشته پس از ۱۲۱۲ ق) . مجموعهٔ قوانین دادگاهی است که برای جان دین گرد آوری شده است . (ریو ۱: ۲۴) .
۶ - منتخب اللغات دنکنی. اثر محمد صادق . فرهنگ فارسی است که برای رئیس الملک ممتاز الدوله جوناتان دنکن بهادر غضنفر جنگ ، مأمور حکومت در بنارس (۱۷۹۰-۱۷۹۴ م) تألیف شده است . دنکن دانشمند سرشناسی است که بسیاری از کتابها بدواهداء شده است . افزون بر آن دنکن در بنارس دانشکده سانسکریت نیز برپا کرده بود .
۷ - تاریخ هند (پندت) کرشنانند (بن آنند کهن جی) (۱۵ مه ۱۸۰۷م).این کتاب به دستور دنکن صاحب بهادر نگاشته شد . دنکن در آن روزگار استاندار بمبئی بود و نویسنده تاریخ هند یکی از زیر دستان وی بوده است . این کتاب درباره تاریخ شاهان دهلی است (ریو ۲ : ۸۰۴) .
۸ - بزم خیال . خوشدل ، امر سنگهـ . (۱۲۱۱ ق) (بزم خیال دربارهٔ تاریخ هند در دورهٔ انگلیسیان است این کتاب نیز به خواهش دنکن صاحب بهادر در بنارس نگارش یافته است) . ریو ۳:۱۰۱۷ ، مشترک ۱۲ : ۱۸۴۶.
۹ - زیب التواریخ.لاله گوکل چند(۱۸۸۲ م). زندگینامه خانم سمرو است . برای سرهنگ جورج الگزاندر داتس نگاشته شده است . (ریو ۲:۷۲۴- مشترک ۱۲ : ۱۹۳۰)
۱۰-فرهنگ شاهنامه و رسالهٔ نوشیروان.(نگاشته پیرامون ۱۸۴۰ م).این رساله ها برای سرگرد جان ملکم تألیف گردیده است . (ریو ۱: ۵۰).
۱۱ - جرجیس رزم . صفدر علیشاه . جنگهای انگلیسیان است به نظم (به پیروی شاهنامه). در این کتاب نویسنده از کرم و حمایت زبان فارسی از سوی الفنستن ، ارسکن و دکتر تیلر یاد کرده است . (ریو ۲ : ۷۲۵ - مشترک ۱۲ : ۱۹۰۹).
۱۲ - ریاض المذاهب . متهرا ناتهـ برهمن (۱۸۱۲ م) . این کتاب دربارهٔ طبقات و گروههای مذاهب هند است و به فرمایش جان گلن مدیر دروس بنارس تألیف شده است . (ریو۱:۶۴).
۱۳ - تحفة اللغات . محمد علی بدایونی . (۱۲۵۰ ق) برای رچرد کرگلن به رشتهٔ تحریر در آمده است . (ریو ۳ : ۹۹۸).

۱۴ - هنس جواهر. جی سکهـ رای زیرک. (۱۲۵۶ ق). مثنوی بزمی است بنام سرهنگ جی. دبلیو. هملتون سروده شده است. هملتون مردی دانشور و دانش دوست بود. نسخه ای از " دیوان علی " [گدا علی شاه] نیز برای وی نوشته شده است.

۱۵ - جام جم. سرسید احمد خان. (۱۲۵۵ ق) برای. ن. سی. هملتن داد رس عالی آگره نوشته شده است. (ریو ۱: ۲۸۴ - مشترک ۱۰ : ۵۷۴).

۱۶ - مرآت گیتی نما. عبدالکریم مشتاق. (۱۲۶۳ ق) برای استاندار لرد هاردنگ نگارش یافته است. این کتاب دربارهٔ آثار باستانی است. (ریو ۲: ۹۹۴ - مشترک ۱۱ : ۱۲۸۳).

۱۷ - تاریخ پونا. برای کاپیتان جان کینیوی (۷). (۱۷۸۲ - ۱۷۷۳م) تألیف شده است. (ریو ۱: ۳۲۸ - مشترک ۱۲: ۱۸۵۹).

۱۸ - تاریخ حیدر علی. (از لال بد سنگهـ منشی) این کتاب نیز برای جان کینیوی نگارش یافته است. (ریو ۳: ۱۰۳۲ - مشترک ۱۲ : ۱۹۰۴).

۱۹ - تاریخ فیض بخش (فرح بخش). شیوپرشاد. (۱۱۲۰ ق). تاریخ رهیلکهند (شمال آگره و نسبتی است به روهیله، ایل افغانان). که برای کرک پاتریک (۱۸۱۲ - ۱۷۵۴م) نگاشته شده است. (ریو ۱ : ۳۰۶ - مشترک ۱۰ : ۵۱۳)

۲۰ - سوانح اکبری. امیر حیدر بلگرامی. (تاریخ اکبر پادشاه است (۱۰۱۴- -۹۶۳ ق) که به درخواست همان کرک پاتریک تألیف شده است. ریو ۶: ۳۰۶ - مشترک ۱۲ : ۱۹۳۲)

۲۱ - تذکرهٔ نرمل. عبدالرزاق. (نگاشته پیرامون ۱۱۹۸ ق). تاریخ نرمل. (در حیدر آباد). به فرمایش جان ملکم نوشته شده است. ریو ۱ : ۳۲۷ - مشترک ۱۲: ۱۹۰۰)

۲۲ - میزان الاخلاق. زندگینامهٔ سید محمد علی یزدی. (سوانح سفر حج ۱۲۴۴ ق اوست) برای سرجان ملکم نوشته شده است. (ریو ۱ :۳۸۸ - مشترک ۱۱ : ۱۲۱۹).

۲۳ - سیر المنازل. سنگین بیگ. (نگاشته پیش از ۱۸۲۲ م) به خواهش سر سی - تی - متکاف. مأمور حکومت دهلی (۱۸۱۹ - ۱۸۱۱م و ۱۸۲۷ - ۱۸۲۵م) تألیف کرده است. (ریو ۲: ۴۳۱ - مشترک ۱۰: ۳۲)

۲۴ - لغط بلوچستان . کملان گیچکی . (۱۲۹۰ ق) . فرهنگ زبان بلوچی به فارسی است که برای کپیتان مایلز نوشته شده است .(ریو ۳:۱۰۷۵)

۲۵ -کچ نامه .کملان گیچکی که برای سرهنگ روس نگاشته شده است . (ریو ۳: ۱۰۷۵-۱۰۷۴) .

۲۶ - تاریخ سیک ها [احوال فرقه سیک ها : تاریخ پنجاب].(۱۸۱۱ م) . که برای سرهنگ اچتر لونی . نوشته شده است . (ریو ۱ :۲۹۴ - مشترک ۱۱ : ۱۸۳۲) .

۲۷ - حقیقتهای هندوستان . لچهمی نرائن شفیق . (۱۲۰۴ ق) دربارهٔ استانهای هند که برای کپیتان ولیم پاترک نگاشته شده است . (مشترک ۱۰ :۳۱، ۵۳۰ - ریو ۱ : ۲۳۸) .

۲۸ - تنمیق شگرف . لچهمی نرائن شفیق . (۱۲۰۰ ق) . برای رچرد جانسن نوشته شده است . (فهرست اندیا آفیس : شماره ۴۴۷)- مشترک ۱۱ : ۷۶۱).

۲۹ - تاریخ محمد شاه . محمد بخش آشوب . (۱۱۴۹ ق)که به دستور جانتهن سکات تألیف شده است . (ریو ۳ : ۹۴۴ - مشترک ۱۲ : ۱۸۸۶) .

۳۰ - حدیقة الاقالیم . مرتضی حسین بلگرامی . (۱۱۶۹ ق) برای همان جانتهن سکات نگاشته است. (ریو ۳ : ۹۹۳ - مشترک ۱۰ : ۲۹).

۳۱ - تاریخ هند . (تاریخ ممالک هند). از غلام باسط . این کتاب برای ژنرال گاتلز ستبرت که در سالهای ۷۹-۱۷۷۷ م و ۱۷۸۵-۱۷۸۳ م در بنگال فرمانده کل بود ، نگاشته شده است . (ریو ۱ :۲۳۷ - مشترک ۱۲: ۱۸۸۹) .

۳۲ - ریاض السلاطین . غلامحسین زید پوری . (۱۲۰۲/ ۱۷۸۸ م) دربارهٔ تاریخ بنگال که به امر جورج اودنی تالیف شده است .(ریو ۳ : ۹۶۵ - مشترک ۱۰ : ۵۲۷)

۳۳ - نسبنامه جاریجه . (۱۸۲۲م) . رویداد های یکی از قبیله های وکچهه است که به فرمایش والتر،معاون مأمور حکومت در کچهه تألیف شده است . (ریو۱ : ۲۸۴ - مشترک ۱۲:۱۹۸۴).

۳۴ - خلاصة التواریخ . کلیان سنگهه .(۱۲۲۷ ق) . درباره رویداد های مدیران بنگال است که برای ابراهم ولاند نگاشته شده است .(ریو ۱ : ۲۸۴ - مشترک ۱۲ : ۱۹۲۲).

۳۵ - تاریخ جونپور . خیرالدین الله آبادی . (۱۷۹۶ م) . تاریخ جونپور نیز برای همان ابراهم پیشگفته نوشته شده است . (ریوا : ۳۱۱ -مشترک ۱۰:۵۳۱و۱۲: ۱۸۶۱) .

۳۶ - تاریخ زمینداران بنارس (تحت عنوانهای به شرح : تحفه تـازه : تـاریخ بنارس: بلوند نامه از خیرالدین محمد الله آبادی آمده است)این کتاب نـیز برای ابراهم ولاند نگارش یافته است. (ریو ۳: ۹۶۴ - مشترک ۱۰: ۵۳۱و ۱۲: ۱۸۹۶).

۳۷ - مختصر یول . اعزالدین محمد . (۱۲۱۸ ق) که برای سرهنگ ولیم یول تألیف یافته است . (تاریخ شاهان دهلی و تیموری از آغاز تا شاه عالم است) (ریوا : ۲۳۸- مشترک ۱۲ : ۱۹۷۲).

۳۸ - تواریخ بنگاله . منشی سلیم الله . (۱۱۶۹ ق) . به دستور استاندار فورت ولیم "وینستنت هنری نگارش یافت . وی از .۱۷۶ تا ۱۷۶۴ م استاندار آنجا بود . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی : شماره ۴۷۸).

۳۹ - فرح بخش جان . شیوپرشاد (۱۲۴۴ ق) . این کتاب برای تـرینسرمیکن نگاشته شده است . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی خطی : شماره : ۴۸۴).

۴۰ -تواریخ راجه های ناگپور . (۱۸۲۳ م) که برای رچرد جنکنر که از سـوی انگلیسیان در ناگپور مأمور بود ، ترتیب یافته است . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی خطی : شماره ۴۸۹).

۴۱ - احوال قلعهٔ گوالیار.(۱۱۹۴/ ۱۷۸۰ م) که برای کپیتان ولیم بروس نوشته شده است.(فهرست اندیا آفیس ، فارسی، خطی : شماره ۴۹۹).

۴۲ - احوال حیدر علیخان . (۱۱۹۷ ق) برای رچرد جانس نگارش یافت . این جانس به نسخه های خطی نیز علاقه داشت و گرد آوری می کرد . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی خطی : شماره ۵۱۷) .

۴۳ - رساله نانک شاه (۱۱۹۷ ق) بدهـ سنگهـ برای جیمز موردنت نگـاشته شده است . (ریو ۳ : ۸۶۰).

۴۴ - قانون فارسی ، که برای جیک میدلتن تألیف شده است .

ب - مترجمان متون فارسی

ما با این که می توانیم پیش از این از وابستگان شرکت نـام ببریم ، که

نگارندگان فارسی نویس را یاری کرده اند و کتابهایی بر فهرست پیشگفته بیفزاییم ، ولی به آنچه نوشتیم بسنده می کنیم . اکنون از کسانی نام می بریم که کتابهایی را در هندوستان از فارسی به انگلیسی برگردانیده اند .

۱ - حالات اسد بیگ قزوینی . بی دبلیو چپمن . بی دبلیو چپمن حالات اسد بیگ قزوینی را به انگلیسی (برگردانیده است (ریو ۳ : ۹۸۰) . وی «مرآت مسعودی " را نیز به زبان انگلیسی ترجمه کرده است . "مرآت مسعودی " تاریخ سالار مسعودی غازی (یکی از سپهداران سلطان محمود غزنوی است).(مشترک ۱۲ : ۱۹۱۶).

۲ - قصه سبحان . از بهمن بن قباد . (از زردشتیان هندوستان) که در این منظومه کوچ زردشتیان را به هند به نظم در آورده است . ای . بی . ایستوک این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده است . (جرنل ایشیاتک سوسائتی (مجله انجمن آسیایی)بمبئی ج ۱ : ۱۹۱ - ۱۶۷ (ریو۱ : ۵۰ - مشترک ۱۱ : ۱۵۹۵).

۳ -منتخب اللباب . خافی خان . بخشی از این کتاب را ایلیت و داوسن برای کتاب خود (HISTORY-OF-INDIA) به انگلیسی ترجمه کرده اند . ولیم ارسکن نیز بخشی از آن را به انگلیسی برگردانیده است . برخی از صفحات بخش اول جلد دوم را " آی - گوردن به زبان انگلیسی ترجمه کرده و این کتاب در موزه بریتانیا نگهداری می شود .(ریو ۱ : ۲۳۲ - مشترک ۱۰:۴۹۱).

۴ - تاریخ رشیدی . حیدر دوغلات . ولیم ارسکن در کتاب خود با عنوان «تاریخ هند» در دورهٔ بابر گزیده ای از این کتاب را آورده است . (ف ۱ . ص ۱۹۶ - ۳۸) . گزیده ترجمه انگلیسی آن نیز به دست همان ارسکن انجام یافته است . (مشترک ۱۰ : ۶۵۰).

۵- تزک بابری . که یاد داشتهای بابر (۹۳۷ - ۸۸۸ ق) است که به فارسی در آمده است . دکتر جان لائدن ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را آغاز کرد و پس از او ولیم ارسکن در این ترجمه تجدید نظر کرد و به پایان رساند که با پیشگفتار و حاشیه در لندن به سال ۱۸۲۶ م منتشر کرد . در تاریخ ایلیه بعضی مطالب تزک بابری نیز به انگلیسی ترجمه شده است . (مشترک ۱۰ ۳۹۴-۳۹۳).

۶ - تذکرة الواقعات (همایونی).جوهر (آفتابه چی) (نگاشته بهرام

۹۹۵ق) سرگرد چارلس استیورات ترجمه انگلیسی ساده و ناقصی از این کتاب را انجام داده است. اما ولیم ارسکن در ترجمه دست برده و به گونه‌ای بهتر آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است.(ریو ۱:۲۴۶) مشترک ۱۰:۳۹۶ و ۱۲:۱۹۰۰).

۷ - اکبر نامه ،ابوالفضل . (تاریخ اکبر پادشاه ۱۰۱۴ - ۹۶۳ق). فرانسس گلادوین (کلکته ۱۷۸۳م) بخشی از اکبر نامه را به انگلیسی ترجمه کرد . بلاخمن ترجمه انگلیسی بخش نخست " اکبر نامه " را در سال ۱۸۷۳ م در کلکته منتشر کرده است . ولیم ارسکن نیز گزیده ترجمه کتاب را انجام داده است که نسخه خطی آن در موزه بریتانیا موجود است . (ریو ۱ : ۲۴۸ - مشترک ۱۰ : ۴۰۲ و ۱۲ : ۱۸۳۸) .

۸ - تزک جهانگیری . (جهانگیر پادشاه و معتمد خان بخشی) سرگرد دیود پرائس ، (لندن ۱۸۲۹ م) به انگلیسی ترجمه کرد . ولیم ارسکن نیز رویدادهای نخستین نه ساله را به انگلیسی ترجمه کرده بود که نسخه خطی آن در موزه بریتانیا نگاهداری می شود.(ریو ۱:۲۵۴ - مشترک ۱۰:۴۲ و ۱۲:۱۹۰۷-۱۹۰۶) .

۹ - اقبالنامه جهانگیری. معتمد خان (م ۱۰۴۹ ق ، بنام جهانگیر پادشاه) ولیم ارسکن گزیده این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است که در اسناد موزه بریتانیا نگاهداری می شود . افزون بر آن در تاریخ ایلیت نیز برخی مطالب این کتاب ترجمه شده است.(مشترک ۱۰ : ۴۲۲، ایلیت و داوسن ج ۶: ۴۳۸ - ۴۰۰) .

۱۰ -تاریخ احمد شاهی . (علی خان انصاری ، نگاشته ۱۱۹۶ق . سرولیم فور سایت بخشی بزرگ از آن کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده که نسخهٔ خطی آن در موزه بریتانیا موجود است . به اضافه که ایلیت و داوسن نیز در کتاب خود (تاریخ هند) ترجمه پاره هایی از این کتاب را آورده است . (ایلیت و داوسن ج ۸ : ۱۲۳ - ۱۰۴، ریو ۳ : ۹۴۲ ، مشترک ۱۱ : ۱۴۴۷).

۱۱ -جوهر صمصام . محسن بن حنیف . در رویداد حملهٔ نادر شاه به هندوستان (۱۱۵۳ ق) سرگرد " ۱ - فلر این کتاب را برای ایلیت و داوسن به زبان انگلیسی ترجمه کرد. (تاریخ ایلیت ج ۸: ۶۷۲) (ریو ۳: ۹۴۱ - مشترک

۱: ۱۴۹۶ و ۱۲: ۱۹۱۳).

۱۲ -نگارنامه هند. سید غلام علی. در رویداد های جنگ پانی پت ۱۲۲۳ ق). سرگرد فلر این کتاب رابه زبان انگلیسی ترجمه کرد.(ریو ۳: ۹۴۰) افزون بر آن در تاریخ ایلیت نیز گزیده ترجمه این کتاب آمده است. ایلیت و داوسن ۸: ۴۰۲ - ۳۹۶ - مشترک ۱۰: ۵۰۹ و ۱۲: ۱۹۸۵).

۱۳ -تاریخ مراته. (وقایع بدایع مرهته: عبرتنامه) علی ابراهیم خان. سرگرد فلر تاریخ مرهته را به انگلیسی برگردانید. (ریو ۱ :۳۲۸ - ایلیت و اوسن ۸: ۲۹۷ - ۲۵۷ - مشترک ۱۲: ۱۸۸۷).

۱۴ -هدایة فارسی. غلام یحیی.(۱۱۹۰ق فقه حنفی متن عربی از برهان دین علی) چارلس هملتون بخشی از آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرد. ریو ۱: ۲۴-۲۳).

۱۵ -مآثر عالمگیری .مستعد خان (میرزا محمد ساقی). ستوان پرکنس رجمه ناقص و پراکنده این کتاب را به انگلیسی انجام داده است و نسخه حطی آن در موزه بریتانیا نگاهداری می شود. (مشترک ۱۰: ۴۸۰ و ۱۲: ۱۹۶۰).

۱۶ -شاهنامه منور کلام. (شیوا داس لکهنوی، نگاشته ۱۲۱۷ ق) تاریخ رخ سیر و محمد شاه است. این کتاب را ستوان (پریچارد) رچردز به نگلیسی ترجمه کرد. (ریو ۳: ۹۳۸ - مشترک ۱۰: ۵۳۸ و ۱۲: ۱۹۳۸).

۱۷ - خطوط فیضی.نامه‌هایی که فیضی از دکن به اکبر پادشاه‌نوشته بود. نمان رچردز پیشگفته آنها را به انگلیسی ترجمه کرده است. (ریو ۳ :۹۳۸). (یکی از مجموعه هایی او به نام لطیفه فیاضی در فهرست مشترک ۵: ۱۴۵ مده است).

ج - فارسی نویسان انگلیسی

درمیان انگلیسیان هند فارسی نویسان زیاد نیستند. باز هم می توان نام چند تن از آنان را ارائه داد که آثاری به زبان فارسی از خود برجای گذاشته اند. بدون تردید آثار بسیاری از این نویسندگان از حیث ادبی ارزش چندانی ندارد. اما برخی از آنان مهارت بسزایی در زبان فارسی به هم رسانیده بودند. اینک آثاری که از آن دانشمندان برجای مانده است معرفی می شود:

۱ –احوال بی بی جلیانا. بی بی جلیانا " زمان کودکی خود، در آغاز روزگار شاهجهان (۱۰۶۸ – ۱۰۳۷ق) با چند تن از پرتقالیها به دست تیموریان هند اسیر شده بود. اما در دوره های بعد پیشرفت کرده تا آنکه از کارگزاران شاهزاده معظم گشت. هنگامی که شاه معظم یعنی شاه عالم یکم (۱۱۲۴ – ۱۱۱۸ق) برسرکار آمد، بی بی جلیانا بسیار سرشناس شد و درکار حکومت جا افتاد تا در سال ۱۱۴۷ ق درگذشت. گستن بروت به درخواست مونسیر جنتایل احوال بی بی جلیانا را به رشتهٔ تحریر در آورد. بروت مشاور ارتش شجاع الدوله بود و در مدت دوازده سال با شایستگی بسیار کارکرد و در روزگار نگارش این کتاب وی در" فیض آباد "جایگزیده بود.این کتاب در سال ۱۱۸۷ ق نگاشته شده و نسخه ای از آن در موزه بریتانیا نگاهداری می شود. (ریو ۲ : ۸۲۳ – مشترک ۱۲ : ۱۸۳۰).

۲ –فرهنگ فارسی. واژه نامه فارسی به زبان انگلیسی است و ۶۰۰ واژه را در بردارد. سرگرد آر. ای. رابرتس. گرد آورنده این فرهنگ است که در سال ۱۷۹۴ م در شرکت هند شرقی به مقام سرهنگ دومی نایل شده بود. وی تا مدتی نیز به عنوان مترجم فارسی حکومت بنگال کارکرده بود. (جرنل اشیاتک سوساسیتی ج ۱۳ : ۱۱۵).

۳– تشریح الاقوم. سرهنگ جمیز سکنر (م۱۸۴۱م). پدر جمیز سکنر یکی از کارگزاران شرکت بود. احوال سکنر را دوست وی به نام جیمز بیلی فریزر گرد آورده است. سکنر در " تشریح الاقوام " اقوام هند را گزارش کرده است. افزون برآن تاریخ پادشاهان اوده و افغانان قصور را نیز در این کتاب آورده است. تشریح الاقوام را به نام سرجان ملکم نگاشته است. وی برای نگارش این کتاب از ماخذهای سانسکرت نیز بهره برده است. (ریو ۱ : ۶۶– مشترک ۱۲ : ۱۹۰۲).

۴ – تذکرة الامرا. از سرهنگ جیمز سکنر. وی در این کتاب احوال امیران و پادشاهان هند، سیک و مسلمان را در چهار طبقه است. و بسیار با ارزش است، چه دربارهٔ برخی پادشاهان احوال مستندی مورد بررسی قرار گرفته است. (ریو ۱ : ۳۰۲ – مشترک ۱۲: ۱۸۹۸).

۵ – مرآة القدس. تاریخ حضرت عیسی است. نگارنده این کتاب جرنس

ر (ژرم کساویه) است . وی با دربار اکبر پادشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ق) پیوند
ت و با اکبر و جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) روابط حسنه پیدا کرده بود . و در
، ۱۶۱۷ م در گذشت . وی در دیباچهٔ آن نوشته که این کتاب را در سال
۱۰ق/۱۶۰۲ م به دستور اکبر پادشاه نگاشته است . در مورد نگارش این
ب تردید است که زیویر خود این کتاب را به زبان فارسی نوشته باشد . در
، نسخه فارسی ترجمه‌ای است از ملا عبدالستار (بن قاسم لاهوری) ریو
، است که عبدالستار در ترجمه این کتاب با زیویر همکاری کرده بود . در
د آشنایی زیویر با زبان فارسی تردیدی نیست ، زیراکه وی هفت - هشت
، آن را می آموخت . لیکن درباره زبان فارسی بودن متن اصلی این کتاب ما
توانیم بریک رای قطعی برسیم . در فهرست های اته و اندیا آفیس آمده
ـ که مولانا عبدالستار زیر نظر زیویر این کتاب را ترجمه کرده است :
ست مشترک ۱۰ : ۲۶۴ - ریو ۱ : ۳ - فهرست اندیا آفیس ، فارسی : ۶۱۹
دلیان : ۳۶۴)

۶ - چند کتاب مذهبی .گذشته از اینها چند کتاب دیگر به نامهایی : ۱ -
، حق‌نما،۲ -کوایف پیتر عیسوی،۳ -داستان احوال حواریان نیز به‌همان
ر منسوب‌اند. آیینه حق نما عقاید مذهب عیسوی است بادید مسیحی و
سال ۱۰۶۹ ق نگاشته و به پادشاه جهانگیر (۱۰۴۷-۱۰۳۷ ق) پیشکش
، است . داستان احوال حواریان نیز گویا نگاشته سال ۱۶۰۹ م باشد.کوایف
عیسوی دربارهٔ احوال سینت (روحانی) پیتر است . (۱ - ریوا : ۴ ، ۲ -
ست اندیا آفیس ، فارسی : شماره . ۶۲ - بادلیان : شماره ۳۶۵ - مشترک
: ۱۷۷۲)

۷ - مفتاح التواریح . مفتاح التواریح .(کلید تواریخ). تی . دبلیو.بیل .
۱۲ق/ ۱۸۳۸م) ، این کتاب تاریخ عمومی جهان از آدم تا روزگار نگارش
ست . با قطعات تاریخی هر رویداد . این کتاب در سیزده باب است . هر
، هجری در یک باب آورده شده است . وی این کتاب را به تشویق ایلیت
ته است . ولیم بیل کتاب دیگری به زبان انگلیسی بـه عـنوان (فـرهنگ
ینامه خاوری) نگاشته است . (مشترک ۱۱ : ۱۴۰۳).
۸-فلسفه کندی و دکارت.از سفرنامه برنیه (فرانسوی)(۱۶۸۸ -۱۶۳۵م)

دانسته می شود که وی برای دانشمند خان (از وابستگان دربار عـالمگیر ، اورنگ زیب ۱۱۱۸ - ۱۰۶۲ ق) به فارسی رساله ای نوشت یا ترجمه کرد که در آن فلسفه دکارت (فرانسـوی ۱۶۵۰ - ۱۵۹۶م) و کـندی (ابـو یـوسف یعقوب) را بررسی کرده بود.(ترجمه اردو ج ۲ : ۲۰۸) .

1 - KAYES PAPERS OF LORD METCALFE.

2 - ENCYCLOPEADIA OF BRITTANICA, VOL 15,P.264,(1971).

3 - SOLDIERING IN INDIA (1764-1787)P.28-352.

4 -CAREY.GOOD OLD DAYS OF JOHN COMPANY ,II,289.

5 -WELLESLY DESPATCHES ,II,338 .

۶ - این فهرست را به هیچ وجه نمی توان جامع گفت ، و بدین منظور کوششی نیز به کار نیاورده ام ، اما گمان دارم که در اینجـا نویسندگـان سرشنـاس را معرفی کرده باشد .

۷ - () دف ، تاریخ مرهته ، ج ۳ : ۳۹۰.

برخی توضیحات داخل پرانتز از مترجم اضافه شده و برای اطلاعات بیشتر به فهرست مشترک و فهرست ریو ارجاع داده شده است.

«فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان» تألیف احمد مـنزوی، جلد ۵، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، سالهای ۱۳۷۰ - ۱۳۶۵.

*****

1 . Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Brithish Museum. Vol I to III , London, 1888.

دکتر آصفه زمانی
بخش فارسی دانشگاه لکهنو

فارسی سرایان هندو
در کشمیر

زبان فارسی با کشمیر ارتباطی کهن و عمیق دارد. در زمان گذشته ازین سرزمین علما و ادبا و شعرایی پیدا شدند که نام آنها در صفحات تاریخ زنده و جاوید مانده است. بنیاد گذاری زبان فارسی بر خطهٔ کشمیر از حملهٔ محمد بن قاسم (۱۰۱۵م) شروع می شود. در زمان سلطان قطب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳م) زبان فارسی در کشمیر ترقی کرد. در زمان سلطان زین العابدین بُد شاه کشمیری (۱۴۲۰م / ۸۲۷هـ) شعر و ادب فارسی به لحاظ ارتقایی که یافت ، دور زرین بوده است. او نه تنها سلطان اولوالعزم بود، بلکه شاعر و فریفتهٔ ادب فارسی هم بود. او در زبان های فارسی وکشمیری و هندی تسلط کامل داشت. در زمان او ، زبان نظم و نسق ، فارسی بود. در زمان سلطان بد شاه، شعرا وادبا که از ایران و ترکستان در کشمیر جمع شدند، فهرست آنها طولانی است. درمیان آنها ملا ضیایی ، ملا نور الدین ، ملا حافظ بغدادی، مولانا قاضی جمال الدین و سید ناصر الدین بیهقی قابل ذکراند . کار مهم سلطان ، دایر کردن دارالترجمه بود که در آن برای ترجمههایی از سانسکرت به فارسی، خدمات " بودی بت" قابل ذکر است. ملا احمد کشمیری به کمک بودی بت، " مهابهارت" و " راج ترنگینی" (تاریخ شهرهٔ آفاق پاندیت "کلمن") را به زبان فارسی ترجمه کرد،و "کتاسر ساگر" را که معروف الحکایات

است،به نام " بحر الاسماء " به زبان فارسی ترجمه کرد.

دوران سلاطین چک ـ۱۵۵۶م / ۹۶۲هـ - ۱۵۸۳م / ۹۹۲هـ) زمان احیاء علوم و ادب فارسی بوده است. چنانکه سلاطین چک، پیرو مذهب شیعه بوده‌اند ، لذا ورود علمای شیعه از ایران به این سرزمین در این دور نسبتاً زیاد است. شیخ یعقوب صرفی [1] که شاعر و عالم و پیشوای روحانی بود، متعلق به همین دوره است. افکار ژرف او به آن درجه بود که مولانا شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی ، درس حدیث را از وی حاصل کرد. او مصنف کثیرالتصانیف هم در زمان خود بوده است.

در زمان گورکانیان (۱۵۸۵م / ۹۹۴هـ - ۱۶۲۸م / ۱۰۳۶هـ) توسعه و گسترش شعر و ادب فارسی در کشمیر نسبتاً زیادشد. خود اکبر به کشمیر آمده بود و همراه وی اشخاص معروفی مانند امیر فتح الله شیرازی به کشمیر آمده بودند: در دوره جهانگیر، فیضی ، طالب آملی و عرفی ؛ در زمان شاهجهان : صائب ،کلیم ، قدسی ، ملا محسن فانی و غنی کشمیری زمان دارا شکوه [2] به لحاظ ادب و شعر اهمیت بسیار دارد. بنا به گفتهٔ مؤلفین " تذکرهٔ [3] شعرای کشمیر " (جلد دوم) ، تعداد شعرای پاندتان دراین مدت ، تقریباً بیش از صدو پنجاه تن است . امکان ندارد که در این مقالهٔ کوتاه به شرح حال آنها تک تک بپردازیم. لذا من می خواهم که به لحاظ ادوار مهم بودن دوره ها ،چند تن از معروفترین شعرای پاندتان معرفی بکنم.

دوره افغانان(۱۷۵۲م / ۱۸۱۹م) تقریباً بر پنجاه سال طول می کشد. در این زمان از شعرای معروف پاندتان ، پاندت تیکارام آخون را نام برده است.او به سال ۱۷۷۳م در سرینگر متولد شد. متأسفانه فقط یک اثر وی باقی

---

۱. بیت هایی یعقوب صرفی

ای صبا مشک فشان فالیه سامی آیی — جان من باد فدایت ز کجا می آیی

بارک الله ز تو دل خرم و جان خوشنود است — خیر مقدم ز سر مهر و وفا می آیی

۲ .تصانیف داراشکوه :" سکینته الاولیاء " و " حسنات العارفین" : سفینة الاولیاء ،: رسالهٔ حق نما" " سر اکبری " (ترجمهٔ چند جزو نشد) و " مجمع البحرین ".

۳. تذکرهٔ شعرای کشمیری پاندت معروف به " بهار گلشن" ، مرتبهٔ : پاندت برج کشن کول بیخبر و پاندت جگموین نات رینه شوق ، چاپ : اندین پریس لمتید ، اله آباد ۱۹۳۱م.

مانده است، به نام مثنوی "کبک نامه"، که به تفصیل شکار سردار عبد الله خان ایشک (قاضی) پرداخته است. این مثنوی به لحاظ صنایع لفظی و معنوی جالب است.

چوکبک صبح نورانی به صد ناز | ز کوه و چرخ کرده خنده آغاز
سیاهی بلبل آسا پرزد از باغ | حواصل سر کشید از بیضهٔ زاغ[1]

در همین دوره راجه سیک جیون مل که از طرف عالمگیر ثانی لقب "راجه" عطا گردیده بود، ذوق شعر و ادب فارسی خوبی داشت. پیر غلام حسن در تاریخ خودش چند بیت از او نقل کرده است. او به این واقعه هم اشاره کرده است، که وقتیکه به حکم نور الدین خان ، سیک جیون مل ، کور شده بود ، بعد از آن این ابیات سروده است.

هر چند گفتم نفس دنی را | باید نکردن ناکردنی را
این نفس سر کش نشنید از من | تا دید آخر نادیدنی را[2]

راجه سیک جیون مل در دربار خود هفت نفر از شعرا را انتخاب کرده وبه آنها حکم داد که " شاهنامه کشمیر" ترتیب بدهند.

او برای هر بیت یک روپیه جایزه مقرر کرده بود. ولی بعد از سرنگونی وی ، این تاریخ ناقص باقی ماند.

پاندیت دیارام کاچرو خوشدل" هم یکی از شاعرهای خوش فکر دور افغان بوده است. او در سال هزار و هفت صد و چهل و چهار میلادی در سرینگر متولد شد. او «امیرالامرای شاه درانی» و « میر منشی» وفادار خان بوده است. به این لحاظ او به نمایندگی از کشمیر به کابل رفت. در دوران سفر کابل ، او یک مثنوی طولانی نوشت که در آن حالات سفر را اینطور بیان کرده ست.

ز خطه چون قدم بیرون کشیدم | تماشای جهان بسیار دیدم
کشیدم رخت چون در شهر لاهور | مرا دریای راوی گشت منظور

---

۱. سروری، قادر، تاریخ ادب فارسی در کشمیر، اردو، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر ۱۹۶۸، ص ۲۰۲.
۲. همانجا ص ۲۰۴.

بدیدم مرقد خاص جهانگیر سراپا سنگ و خاکش تازه اکسیر
از آنجا پس رسیدم در پشاور عجب حالی بدیدم در پشاور
رسیدم چون به شهر خوب کابل بود کابل به گل جنت تقابل[۱]

پاندیت بهوانی داس کاچرو "نیکو" هم متعلق به این دوره بوده است. او در هر صنف سخن طبع آزمایی کرده است. چند بیت از غزل وی را ملاحظه بفرمایید.

نی آشنای ما شده گلچین نه باغبان زین باغ همچو سبزهٔ بیگانه سوختم[۲]

یک ناز و صد آشوب و یک انداز و صد آفت یک عشوه و صد فتنه بلای دل و جانی
نیکو چه دهد هدیهٔ شمشیر نگاهش لخت جگری ، قاش دلی، پارهٔ جانی[۳]

نیکو به سبک " شهر آشوب " یک ترجیع بند هم گفته است. خانم پاندیت نیکو، ارنی مال هم شاعره خوبی بود.

در تاریخ کشمیر، دورهٔ سیکها (۱۸۱۹م/۱۲۳۴هـ-۱۸۴۴م/۱۲۶۲هـ) باوجودیکه به اعتبار سیاسی دور فترت بود، ولی در این زمان ترقی شعر و ادب قابل اعتنا بوده است. در این زمان یک شاعر خوش فکر پاندیت شنکر جیون آخون گرامی (پ : ۱۷۵۰ ف ۱۸۲۵م) را نام برده است. وی در غزل و رباعی و مثنوی طبع آزمایی کرد. او در یک مثنوی عرفانی به سبک مولانا روم، حکایت پادشاهی را بیان کرده است. حکایت چنین بود که پادشاهی از شدت تشنگی بیقرار بود. او به یک باغ انار رسید. مردی ضعیف لیوانی شربت انار به او داد. پادشاه نگاه حریصانه‌ای به باغ انداخت و شربت دوباره خواست . مرد ضعیف لیوان دیگری به او داد. در آن ساعت عرق انار خیلی کم بود . پادشاه سبب آن پرسید، او جواب داد :

بگفتا ای جوان نیک محضر یقین دانم که شاه عدل پرور

---

۱ . تاریخ ادب فارسی در کشمیر، ص ۲۱۶.
۲. همانجا ، ص ۲۲۱.
۳. همانجا، ص ۲۲۱.

ـه دل انـدیشهٔ بـیداد کـرده است　　دل و دولت ز خـود ناشاد کـرده است[1]

در همین زمان شاعر دیگری به نام پـاندیت مکـندرام ، مـتخلص بـه ندو" بوده است، که در سال هزار و دویست و شصت و سه میلادی زندگی کرد . بعداً در تلاش معاش به حیدرآباد رفته بود. در فارسی کلامش بسیار د ، ولی بیشتر از بین رفته است. به چند بیت غزلش توجه بفرمایید.

نون بی اختیارم مـی‌کشد سـوی بـیابان هـا　　ز انسان تلخ عیشم،انس می‌گیرم به حیوان ها[2]

ـمیم گـیسوی مـرغوله مـویت　　دمـاغ مـن سراپا ششک چـین کـرد[3]

پاندیت بیربل کاچرو "وارسته" ، پسر پاندیت دیارام کاچرو خوشدل زمان سیکها مقام مهمی داشت. او در غزل مضامین اخلاقی و وحدت ادیان به خوبی بیان می‌کرد.

ـه بـه مـسجد،چـه خـانقاه و چـه دیـر　　نـور پـاکش بـه جـلوه آرائـی[4]

اشعار او در تغزل هم پایهٔ قدسی و جامی بوده است.

رنگندم دررهت یعنی که خاک پاست این　　می روی فارغ ز من یعنی چه استغناست این

وی‌مست است چشمت،یاغزال دشت چین　　یا سیه مست شراب ناز ، یا شهلاست ایـن[5]

در سرودن غزل مهارت هم داشت. گاهی به شکل غزل منقوط و گاهی غیر قوط می‌سرود.مثنوی اش " ستی نامه" معروف به " سـوز و گـداز" نـمونهٔ شن کلام وی است.یک مثنوی در تعریف کشمیر هم دارد که مشتمل است هنگام نوروز و ذکر بهار.

در این زمان زنی شاعرهٔ عارفه به نام روپ بهوانی "الک" قابل ذکر است. ر وی پاندیت مادهورام عابد وزاهد بود. یک شب " بهگوتی "به خواب او د. مادهورام از اوسوال کرد که او می خواهد که در خانه اش بهگوتی متولد

---

۱. سروری ، قادر تاریخ ادب فارسی در کشمیر ، ص ۲۳۹، ۲۴۳ و ۲۴۴.
۲. همانجا .
۳. همانجا.
۴. همانجا .
۵. همانجا .

بشود. بعداً سال هزار و شش صد و بیست و پنج میلادی دختری زیبا از او به دنیا آمد. گفته می شود که نور از پیشانی اش هویدا بود. چون به سن بلوغ رسید با خاندان " سپرو" ازدواج کرد. ولی وی ترک زندگانی کرد و به صحرا رفت. هر طرف عظمت روحانی اش آنقدر گسترش داشت که چه هندو چه مسلمان هر کس به او اعتقاد پیدا کرد. در آن زمان شاه صادق قلندر با او مذاکره کرد. شاه صادق گفت که اگر تو به طرف ما بیایی از " سیم" به " زر" تبدیل خواهی شد. (در زبان کشمیری سیم یا نقره را " روپه می گویند) منظور شاه این بود که اگر اسلام قبول بکنی از نقره به طلا " مبدل خواهی شد. روپ بهوانی پاسخ داد اگر تو به طرف من بیایی "مکهت " خواهی شد. (مکهت یا مکت به معنی گُهر" یا نجات). شاه صادق قلندر با شنیدن پاسخ روپ بهوانی هیچ سخن نگفت و سکوت اختیار کرد. از روپ بهوانی را به کراماتی هم منسوب می کنند. گفته شده است که یک نابینا ازو سوال کرد که من می‌خواهم چشمهایم روشن بشود.روپ بهوانی به او حکم داد که یک چاه بکنند. وقتی که چاه به آب رسید، چشمهای او روشن شدند. همین طور گفته شده است که برادر روپ بهوانی ، بله پاندیت بی سواد بود، به این علت مادر وپدرش او را سرزنش می‌کردند. بالاخره یک روز او به پای روپ بهوانی افتاد و گریه کرد.خواهر یک شاخ به او داد و گفت بنویس . او بی اختیار به درستی فارسی را نوشت. بعداً او اینقدر علم حاصل کرد که در دربار دهلی استخدام گردید. از دهلی به خواهر خود نامه ای منظوم نوشت که چند بیتش این است

عرض حال سرگذشتم بشنوید — لا علاجم چاره ساز من شوید
بودم از غفلت در ایام شباب — روز و شب مشغول ذکر خورد و خواب
مدتی بودم ز الطاف کمال — بهره مند از دولت قرب وصال
صد بیابان دور ماندم زان جناب — خانهٔ هجران شود یارب خراب

روپ بهوانی ، جواب آن نامه به او نوشت که بر مضامین عارفانه دلالت می‌کنند.

دل پسندا فضل حق یار تو باد — در حریم خاص دل بار تو باد

ربـــان پـــیوسته اهـــل دل بـــه تـــو — کـام دل بـادا هـمه حـاصل بـه تـو

ـر به صـورت دوری از هـجوم مـنال — لیک در مـعنی بـه مـن داری وصـال

ـیچ دوری نـیست از مـا تـا به تو — درمیـان گـر هست منزل هـا بـه تو

ـستی خـود بـین بـود بـار گـران — خـود فـروشی هست آزار گـران

یخودان خـود مـظهر خـاص حـق انـد — بـیخودان خـود محو ذات مـطلق انـد

اسفانه بجز این منظومه ، هیچ آثار دیگری از وی در دست نیست[1].

تقریباً از نیمه قرن نوزدهم ، تجاوز قوم " دوگرا" به کشمیر شروع شد. ـان آنها از هزار و هشتصد و چهل وسه میلادی ، تا هزار و نه صد و چهل و ش میلادی، یعنی تقریباً مدت صد سال گسترده شده است. در این زمان هم ، ـان ادبی و دفتری فارسی بود. پاندتان کشمیری در این زمان هم ، به طرف رسی متوجه بوده اند. خصوصاً در زمان مهاراجه بـنیر سـینگ در جـمون ـاس دار الترجمه فارسی گذاشته شد که در آنجا کتابهای فارسی ،عـربی ، انسکرت و دوگری و پنجابی و کتابهای مذهبی مانند، مهابهارت ، بهاگوت بتا، و پانیشاد و شاستر به زبان فارسی ترجمه شده بودند. خصوصیت دیگر ـ زمان اینست که تعداد شعرای پاندتان کشمیر در این دوره نسبتاً به دورهٔ شین زیاده هستند. چند اسم های معروف با شرح زیر است:

پاندیت مست رام بقا یا[2] بقا (پ : ۱۷۸۴م) مصنف "دستور العمل" (به بک نثر ظهوری) ودر بحر طویل مثنوی است " سوزن نامه" پاندیت گوپال [3] خلص به کول و غیوری مترجم «دشتم اسکند بهاگوت» به زبان فـارسی ، ندت [4] هری کول متخلص به هری (پ: ۱۸۵۸م) مصنف مثنوی "گلشن عشق یعنی داستان گل بکاولی، پاندت طوطا رام بت بـرهمن ، مـترجـم شـری ـاباگوت (۱۹۲۲بکرمی / ۱۸۶۶م)به زبان فارسی که یک نسخه نوشته شده

---

۱. برای تفصیل رک به : بهار گلشن ، مرتبهٔ پاندیت برج کشن کول بیخبر و پاندت جگموهن نـات ـه شوق ۱۹۳۹م.

۲. برای تفصیل ر.ک. به تاریخ فارسی در کشمیر صص ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۳ و ۲۷۴.

۳. همانجا .

۴. همانجا.

به دست طوطا رام در کتابخانه فرهنگی سری نگر نگهداری می شود. پاندیت تیکارام کول (پ : ۱۸۲۸م) مترجم شری بهاگهوت گیتا و موجد اصطرلاب که این اصطرلاب در موزهٔ بریتانیا موجود است. پاندت واسه کول اوگره "بلبل" (پ: ۱۸۵۷م) مصنف مثنوی های " چهار درویش" و "گلزار بلبل" و "گلشن عندلیب" و غیر آن قابل ذکر اند.

بطور فشرده قبل از سال ۱۸۵۰م همه به زبان فارسی علاقه و ذوق فراوان داشتندو به این علت روایت پاندتان کشمیری هم از لحاظ شعر و ادب اینقدر پر رونق بوده است. کم کم، وقتی که نگاه‌ها متوجه زبان اردو شد، زبان فارسی موقعیت خود از دست داد و بعد از قرن نوزدهم میلادی میل به نوشتن آثار فارسی به ندرت دیده می شود. و در حال حاضر، شعرای هندوی فارسی گوی در کشمیر آنقدر کم هستند که می‌توان گفت انگشت شمارند.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

س نعمانی - علیگرهـ هند

غزل

رس تا چه گمان ها در انتظارم بود | که گویی گردش گیتی در اختیارم بود
بین چطور تحبسم نمود پیش رقیب | تصوری که به چشمان بی قرارم بود
ساست آن شب و روز رفاقت خوبان | که دیده بی نم و هم قلب بی غبارم بود
ر کیسه گشت تهی، بزم عیش برهم خورد | نه یار بود کس اکنون، نه غمگسارم بود
این دیار نفاق و غرور و مکر و فریب | کرا وتوف به غمهای بی شمارم بود
ار لعنت و نفرین به چشم کج بینان | هزار شکر به چشم تو اعتبارم بود
بود ذکر فراعین و یاد نمرودان | حکایتی زلئیمان روزگارم بود

در این غریب سرا، بی کسم رئیس امروز
زمانی بود که هم یاد و هم دیارم بود

یر عبدالعزیز

روز آزادی پاکستان ۱۴ اگست ۱۹۴۷

ر وجود امروز آمد ملک پاکستان ما | زین عمل در مشرق ومغرب‌فزون‌شدشان ما
ا مسلمانیم والله مسلک ما راستی | نیست فرقه درمیان ظاهر و پنهان ما
قصد ما برتری ملت اسلامیت | بشنوید ای اهل دنیا، بشنوید اعلان ما
دین و آئین نبی نافذ شود در بحر و بر | منزل مقصود ما منشور ما قرآن ما
یوم آزادی پاکستان روز انقلاب | دور انگلش ختم گشت و شد بنا دوران ما
کامیابی در دو عالم گر بخواهد آدمی | منسلک باید شدن در رشتهٔ ایمان ما
وادی کشمیر را گویند ایران صغیر | وادی ایمن بلاشک هست روح و جان ما
خطه کشمیر را آزاد کردن لازم است | در اسیری تا بکی آن جان ما جانان ما
روز و شب کوشیم بر اتحاد اعلین | با مسلمانان عالم هست این پیمان ما
سروری زیباست بس واحد خدای پاک را | زیرگردون نیست چیزی دیگری عنوان ما

این دو کشور از ازل پیوسته چون روح و بدن
دوستان بسی ریا ایران و پاکستان ما

حسین انجم

نعت

نامت به زبان حق شنیده | قامت زنگساه قلب دیده
نام تو به کلک دست قدرت | بالای رواق جان کشیده
ای نقش و نگار لوح عالم | از زینت سطر هر جریده
ای راهرو فراز افلاک | ای ساکن فرش قلب و دیده
محبوب خدای هر دو عالم | ذات تو گرامی و حمیده
محسود خم کشان محراب | ابروی بدیده ات خمیده
شاهان به هزار فرو تمکین | پیش تو نگون و سر خمیده
انجم به هزار جرم و عصیان | آورده بمدح تو قصیده

***

سرور انبالوی

غزل

ز دستش بر دلم تیری کشیدن آرزو دارم | که در خون تمنا آرمیدن آرزو دارم
غم تویار و از شادی رمیدن آرزو دارم | ز نقد جان غم توهم خریدن آرزو دارم
دلم بانغمه و چنگ و ربا بی هم نمی سازد | حکایت از لب لعلین شنیدن آرزو دارم
نسیم صبح بی تا بانه می بوسد بزلفانت | من دیوانه پیراهن دریدن آرزو دارم
زمام‌بیخودی گیرم،بصحرا میل می‌خواهم | که از دنیای رنگ و بو رمیدن آرزو دارم
ندارد التفاتی با من دیوانه ، بی مهری | همه شب در فراق او تپیدن آرزو دارم
سرو کاری ندارم با گلستان تمنایی | به پیش آن نگارم سر بریدن آرزو دارم
گدایانه سرور انبالوی در بزم می آید | دو حرفی از زبان تو شنیدن آرزو دارم

***

مقصود جعفری

غزل

از یک نظر ربود دل بی قرار من | این که نشسته بود سر رهگذار من
یک عمر مثل خاک سر دشت دل دوید | رقصید در تلاش او مشت غبار من
کشتند اهل عشق را از تیغ سرکشی | از زندگی گسست همه اعتبار من
در انتظار وصل او عمرم گذاشتم | لب خنده بود زیست برین انتظار من
خود را بسوختم که بسوزم دیار ظلم | صد حیف سوخت کلبهٔ احزان شرار من

***

گزارش
و
پژوهش

محمد مهدی توسلی
یار دانشگاه تربیت مدرس
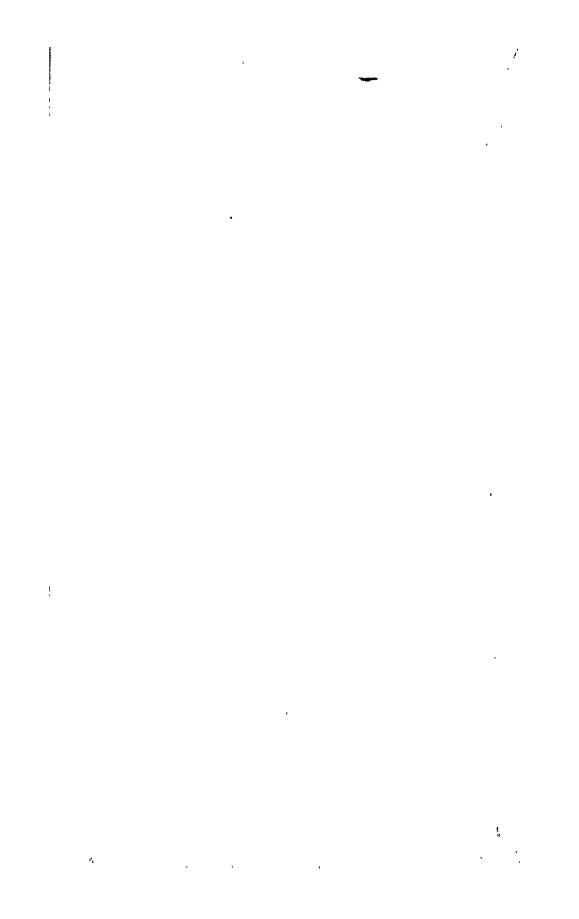
معرفی موزه تاریخی مراته
و مجموعه نسخ خطی فارسی آن

در سال ۱۳۷۳ شمسی ، ضمن سفری به هند ، موفق به بازدید از موزه مراته - موزه تاریخی مرکز تحقیقات دانشگاه دکن - شدم.آقای Girish Mandke، موزه دار جوان این مجموعه ارزشمند تاریخی ، باشوق بی‌حدی یاد آور شد که تعدادی نسخ خطی فارسی در این موزه نگهداری می‌شود . نگارنده خواهش نمود تا از آن مجموعه بسیار کوچک دیدار و فهرست نویسی شود.دریغم آمد پیش از شرح این نسخ ، آن موزه - هرچند کوتاه - معرفی نشود .

دمه :

موزه تاریخی مرکز تحقیقات دانشگاه دکن،واقع در شهر پونه [۱]،ایالت راشترا، غرب هند ،دارای مدارک تاریخی بسیار مهمی از سدهٔ هیجدهم دی است که برای مطالعه تاریخ بخش غربی هند ، بویژه تاریخ دوره مراته که نزدیک دویست سال در ایالت مهاراشترا حکومت کردند - اهمیت وان دارد . موزه، دراصل ، مرده ریگ "راثو بهادر" یکی از راجه‌های بزرگ اراشترابوده که عمیقاً به تاریخ مراته عشق می ورزید. به این دلیل ، وی

---

۱. شهر پونه مرکز فرمانروائی مراته ها ، یکی از حکومت های محلی قدرتمند هند درسده های ۱۷، ۱۰ میلادی .

مجموعه‌ای از مواد تاریخی از منابع گونه گون و دست اول جمع آوری نموده بود. موزه خصوصی او، در ویلای شخصی‌اش به‌نام "درهٔ شاد" در ناحیه ساتارا (Satara)، یکی از کهن ترین مجموعه هائی بود که وی تلاش می‌کرد آن را، به صورت منظم و علمی ، از مدارک اصلی مربوط به تاریخ مراته مملونماید . موزه ابتدا در سال ۱۹۳۰ ، درناحیه ساتارا، گشایش یافت . چندی بعد ، موزه توسط دولت ایالت بمبئی خریداری شد و در سال ۱۹۳۹ به مرکز تحقیقات دکن در پونه ، انتقال یافت .

***

حدود و وسعت

حجم عظیمی از مجموعه مدارک ، مکاتبات گوناگونی را شامل می‌شود که در سده هیجدهم توسط دولتمردان مهاراشترا تحریر شده‌اند . مکاتبات و مدارک تاریخی دیگر مربوط به یک دوره صد ساله از ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میلادی می باشد. علاوه بر این مکاتبات ، مدارک دیگری شامل تصاویر، کتابهای نایاب ، نسخ خطی ، نقشه ، طرح‌های جنگی ، نسخ خطی فارسی ، سکه ، مجسمه ، لوح مسی و کتابهایی که برروی پوست نوشته شده‌اند ، در این موزه نگهداری می شوند. این آثار، بعلاوه نمونه ادوات جنگی ایالت مهاراشترا، کلاً به سیزده بخش تقسیم شده و ساختمان موزه را - که خود قدمتی ۱۰۰ ساله دارد -- زینت داده اند .

رومال های مراتی [1]

سه چهارم مکاتبات تاریخی موجود در موزه را مکاتباتی تشکیل می‌دهند که به زبان مراتی نگاشته شده‌اند . این مکاتبات به عنوان "دفتر مینا والی" ،مربوط به یکی از فرمانروایان معروف مراتی به نام نانافارنیس

---

۱. Rumal اصطلاحاً به بسته هائی می گویند که دارای یکهزار نامه تاریخی است . مراتی (Marathi) زبان محلی ایالت مهاراشترای هند می باشند.

(فارنویس) است که در سه دهه پایانی سده هیجدهم در ایالت مهاراشترا حکومت می کرد . علاوه بر" دفتر مینا والی "،نامه هایی درباره برامهندرا سوامی [1] و نامه های مربوط به تیپو سلطان [2] ، نظام [3] و دولت های اروپایی وجود دارند . رویهرفته این مجموعه دارای ۱۰۱ رومال (یعنی حدود ۱۰۱۰۰۰ نامه) می باشد.

دفتر میناوالی

نانا فادنیس در آخرین روزهای زندگیش از مشقت تلخی رنج می برد . او مدام در وحشت از دست دادن ثروتش ، که توقیف شده بود ، بسر می برد . به همین دلیل ، نامه های مهم در ارتباط با حساب ها و دیپلماسی محرمانه خود را در آخرین روزهای حیاتش سوزانند. بعد از مرگش(۱۸۰۰ میلادی)،تمام دارائی وی به محلی به نام Baloji Kunjar انتقال یافت.همسرش، Jiubai به پانول (شهری بین پونه و بمبئ) رفت و هرچه راکه از دفتر نانا باقی مانده بود ، باخود برد . شرح حال زندگی نانا نیز، که درمیان مکاتبات وی وجود داشت ، توسط یکنفر افسر انگلیسی به نام بروک (Brook) به انگلستان برده شد . در نهایت از آن دفتر گسترده ، تنها تعداد اندکی باقی ماند که حدود ۲۲۰۰۰ نامه مربوط به بعضی حساب ها و گزارش های خدمتگزاران نانا در دربارهای مختلف در دیگر ایالات هند می شود . این نامه ها به صورت زیر دسته بندی شده اند .

الف - نام اشخاص و مکانها در هند	تعداد
۱ - نظام	۴۰۰۰
۲ - حیدر [4]	۱۵۰

1.Bramhendra Swami.

۲. تیپو سلطان ، حکمران ناحیه دکن (۱۷۸۹-۱۷۸۴)

۳. نظام ، حکمران حیدرآباد (سده هیجده میلادی)

۴. حیدر علی حکمران میسور (۱۷۸۲-۱۷۶۱)

۳ - تیپو	۱۲۰
۴ - حکومت دهلی	۷۳۵
۵ - جیپور و جودپور	۳۵۰
۶ -اشخاص دیگر	۱۳۸۴۰
ب - قدرتها و دولت های بیگانه	
۱ - پرتغال	۱۰
۲ - فرانسه	۶۰
۳ - بریتانیا	۷۷۵
ج - در خصوص جنگ	۲۰۱۱

نبردها

شرح نبردهای janira ، kittur، اولین جنگ مراته ها با انگلیسی ه وkharda در این نامه ها به تفصیل آمده اند.دسته ای از این مدارک نیز برای حکومت هند،به عنوان مدارک قانونی ، برای ارائه به دادگاه بین المللی لاه علیه پرتغال بسیار سود مند بوده مورد استفاده قرار گرفتند .

نامه های خانوادگی[۱]

بخشی از نامه های خانوادگی مربوط به خانوادههای Keskar، Chitnis Pratinidhi، Mahadik ،Khem Sawant ،Nimbalkar،Ghatge ،Mohite Chikurdekar Deshmukh و Holkar در این مجموعه وجود دارد .

سکه

بخش سکهها از سال ۱۹۳۱ ایجاد شد . اکثریت سکه های این مجموع

۱. این نامه ها شرح رویدادهای مهم خانواده های اشرافی و راجه های بزرگ هند است که برای تاریخ نویسان منبع موثق و معتبری به شمار می روند. غرض از آوردن نام آنها ، راهنمایی آن دسته پژوهشگرانی است که در این زمینه بخصوص تحقیق می کنند.

توسط موزه‌های دولتی هند اهدا شده اند . تعداد سکه های منحصر بفرد این مجموعه بسیار اندک است . در سال ۱۹۵۸ تعداد ۱۰۰۰ سکه متعلق به "سردار پشوا " به مجموعه سکه های اصلی ، که تعداد شان به ۲۰۰۰ سکه می‌رسد ، اضافه شد .

در حال حاضر در این مجموعه تعداد ۹۰ سکه طلا ، حدود ۲۰۰ سکه نقره ، و بیش از ۱۰۰۰ سکه مس وجود دارد . بعلاوه ، چندین سکه از جنس نیکل ، مس و قلع نیز در این مجموعه نگهداری می شود . سکه ها به ترتیب متعلق به فرمانروایان سده نوزدهم هند،سکه های خارجی مانند عراق ، مصر، ترکیه ،کانادا ، بریتانیا ، استرالیا ، اتریش ، امریکا ، مستعمرات افریقایی ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا، ایران وغیره می باشد . اساساً سکه های این دوره از جنس نقره ، نیکل ، مس و شبیه به آن هستند . از این مجموعه ، تعداد دوازده سکه ، ماههای دوازدگانه ، مربوط به جهانگیر بسیار قابل ارزش هستند . سکه های دوره های سده های میانه متعلق به حکومت های هندی ویجایانگر ،گجرات ، مهاراشترا ، مغول و کمپانی هند شرقی در این مجموعه قابل تامل هستند . چندین سکه مسی مربوط به ساتاهاوانا. و بعضی فرمانروایان سده های میانه از جمله سکه های جالب این مجموعه می باشند .

الواح مسی

سه لوح مسی با ارزش در موزه وجود دارند . اینها عبارتند از :

۱ - لوح مسی مربوط بهChalukya Vijayaditya Saka ، حدود ۶۳۲ بعد از میلاد است.

در خصوص این لوح،دکتر دیرج لعل سانکالیا،باستان شناس بسیار معروف هند، درکتاب *Epigrapby of India* جلد XXVI توضیحاتی داده است .

۲ - لوح مسی مربوط به Kadamaba Ravivarman ؛ [احتمالاً ۷۲۰ بعد از میلاد] .

۳ - لوح مسی مربوط به Rashtrakata Dantidurar Saka،حدود ۹۷۸ میلادی است.

آغاز و انجام و نمونه یی از تصاویر نسخه خطی یوسف و زلیخا
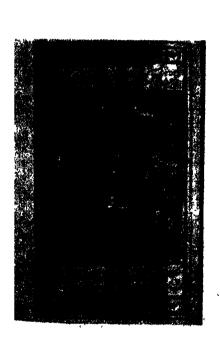
درباره این لوح ، مطالبی در کتاب منابع تاریخ سده های میانه ، جلد ۱۷ آمده است.

*

نسخ خطی فارسی

۱ - یوسف و زلیخا

نظامی گنجوی

منظوم ، سده سیزدهم ، مصور ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، با حاشیه مطلاکاری ، ۱۹۳ صفحه ، سالم، قطع جیبی

آغاز : الهی غنچه امید بگشای — گلی از روضه جاوید بنمای

انجام: الهی نگهدار خواننده را — عفو کن گناه نویسنده را

این کتاب یوسف زلیخا بتاریخ یازدهم شهر جمادی‌الثانی بخط اضعف العباد قطب الدین با تمام رسید . سنه ۱۲۰۶ هـ.

۲ - پرب اول آدی پرب

[بخش اول از کتاب اصلی مهابهاراتا]

ابوالفضل فیضی

منثور ، سده سیزدهم ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، ۲۶۶ صفحه ، سالم، قطع رقعی .

آغاز : آبرو بخش چشمه سارسخن — آشنای محیط بی سروتن

انجام : دگر خواهد این جان خواهش گرم — که دست نوازش کشی برسرم

تمت تمام شد تحریر ۵ شهر شوال سنه ۱۲۳۲ هجری .

۳ - انشاء برهمن

چندر بهان

منثور ، بدون حواشی ، سده ؟ ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، ۱۹۰ صفحه ، سالم، قطع رقعی.

خلاصة التواریخ

وقایع نعمت خان عالی

جهانگیر نامه (۱)

انشاء ابو الفضل

آغاز : چون از عنفوان شباب این برهمن عقیدت کیش را
انجام : هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گـنه کـارم. تـمت تمام شد .

۴ - وقایع نعمت خان عالی

میرزا محمد نعمت خان عالی

در خصوص رویدادهای فرمانروائی اورنگ زیب ، امپراتور هند است .

منثور ، بدون حواشی ، سده دوازدهم، نستعلیق ، کاغذ معمولی، قطع نعی.

آغاز : روزنامچه محاصره قلعه الجهاد حیدر آباد تاریخ سیزدهم شهر جب‌المرجب .

انجام :گفت تاریخ رحلتش جعفر پــادشاه بــهشت از نــیکی ۱۱۱۷هـ]

۵ - خلاصه التواریخ

منثور ، سده دوازدهم ، نستعلیق شکسته ، کاغذ معمولی، حدود ۳۰۰ سفحه ، سالم، قطع رقعی .

آغاز : بسم الله الرحـمن الرحـیم رب یسـر و تـمم بـالخیر. نقـاش گارخانه کائنات و مصور کارگاه مکنونات ...

انجام : افتاده

بامهر "کتاب خلاصة التواریخ ازمال بنده غلام رضا به تاریخ ۱۷ ماه سفر سنهٔ ۱۱۹۷ داخل فهرست نموده شد"

۶ - جامع القوانین (انشاءخلیفه)

منثور، سده دوازدهم ، نستعلیق ، کاغذ معمولی ، حدود ۲۰۰ صفحه ، کمی کرم خورده، قطع رقعی.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر وتمم بالخیر . ستایش و نیایش

مر احدی [illegible]که کاتب فصاحت ...

انجام: تمام شد. هر که خواند دعا طمع دارم　　زانکه من بنده گنه کارم

۷ – انشاء ابوالفضل

(نامه های خصوصی ابوالفضل وزیر اکبر شاه)

شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک

منثور، سده ۱۰ هجری، نستعلیق، کاغذ معمولی، ۳۰۰ صفحه حواش
اضافه شده، کمی کرم خورده، قطع وزیری.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم. رب یسر وتمم بالخیر. گوناگون نیایش
مر داوری را سزد که وجود بشر را ....

انجام: تمام شد کتاب ابوالفضل در وقت چاشت در ماه ذی الحجه د
یوم پنجشنبه سنه ۹۹۲ تمام گردید باقیست والله اعلم بالصواب.

۸ – آئین اکبری

شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک

(مشتمل بر قوانین سلطنت وتزک لشکر و ترتیب ایالات هند و در بیان علو
هندوها و بعضی آداب و رسوم آنها)

منثور، سده دوازدهم هجری، نستعلیق شکسته، کاغذ معمولی، سال
قطع وزیری.

آغاز: افتاده

انجام: افتاده

۹ – مخزن الاسرار نظامی و دیوان خسرو شیرین

نظامی

منظوم، سده سیزدهم هجری، مطلا، باحواشی، قطع رقعی

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم

انجام: [illegible]

۱۰ - جهانگیر نامه (۱)

معتمد خان منشی

منثور ، مذهب ، سده یازدهم ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، حدود ۱۶۰ صفحه ، سالم ، قطع رقعی .

آغاز : بسم اللّه الرحمن الرحیم . رب یسر ولاتعسر . شایسته سریر سلطنت و فرمانروایی وزینبده افسر خلافت و .....

انجام : اتمام پذیرفت به دستخط اضعف العباد احسن اللّه جز کتاب سی و دو .

۱۱ - زندگی جهانگیر (۲)

معتمد خان منشی

منثور ، سده . نستعلیق شکسته ، کاغذ معمولی ، ۱۴۵ صفحه ، سالم قطع جیبی .

آغاز : بسم اللّه الرحمن الرحیم . شایسته سریرسلطنت و فرمانروایی و زیبنده افسر خلافت و ....

انجام : تمت تمام شد .

*****

همایش بین المللی پنجاه سال روابط فرهنگی ایران و پاکستان که قرار بود در مهر ماه برگزار گردد، به دلایلی به تعویق افتاد. دبیرخانه همایش، بعضی از مقالات رسیده را که حاوی نکات تازه یی بود، انتخاب و برای چاپ به دفتر فصلنامه دانش ارسال نمود. ضمن تشکر از این همکاری، یکی از مقالات رسیده، که از طرف مرکز مطالعات ایرانی و بین المللی ـ تهران، برای شرکت در همایش فرستاده شده بود، در این شماره تقدیم خوانندگان دانش می شود.

دکتر سید کمال حاج سید جوادی
ایران

معرفی یک نسخهٔ خطی فارسی در پاکستان

مقدمه:

زبان فارسی از گذشته های دور تا امروز حلقه اتصال روابط فرهنگی ایران و پاکستان محسوب می شود. از عوامل مهم این پیوند جاودانه ، کتابهای فارسی می باشد که در سراسر پاکستان به صورت های گوناگون وجود دارد. مراکز تحقیقاتی ، کتابخانه های عمومی و خصوصی ، هر کدام تعدادی از آنها را در خودجای داده اند و به عنوان گنجینه های با ارزشی نگهداری می شوند.

این کتابها هر کدام سرگذشت جالب و حیرت انگیزی دارند. از شرح احوال نویسنده و کاتب و مطالب نگاشته شده تا چگونگی خرید کتاب و دست به دست گشتن و سرانجام در گوشهٔ قفسه ای جای گرفتن ، شگفتی های فراوانی را برای ما به ارمغان می آورد.

چگونه می توان از صدهاشاعر ، ادیب و نویسنده ، استاد و معلم ، خطاط و هنرمند و صحاف وغیره وغیره که آثارشان در جای جای کشور پهناور پاکستان وجود دارد ، ادای احترام نکرد. آری این همه هر کدام

سند پایداری این پیوند بوده و راز هویت و میراث مشترک ایران و پاکستان محسوب می شوند. خوشبختانه فهرست تعدادی از آنها به نام «فهرست مشترک» توسط مرکز تحقیقات فارسی چاپ شده است.

اینک دراین مقاله تنها به معرفی یک نسخه بسنده می شود تا معلوم گردد که این نسخه چگونه مرزهای جغرافیایی را در نور دیده است. از مصر تا مکه‌مکرمه، از آنجا تا مدینه منوره و سپس لاهور، راولپندی و اسلام آباد و سپس ایران و هند و اروپا.

نام کتاب : اخبار مدینه [1]

ترجمهٔ کتاب : وفاء الوفا باخبار دار المصطفی اثر علامه سمهودی

مترجم کتاب : از مردم فرهیخته شبه قاره

این کتاب در بین همه کتابهای نوشته شده در مورد مدینه منوره معتبر تر بوده و به عنوان مرجع نخست و مأخذ اول مدینه شناسی شناخته شده و در عین حال مورد عنایت علمای معظم اهل سنت و تشیع قرار گرفته است.

در اینجا پیش از پرداختن به معرفی کتاب، به طور مختصر به شرح حال مولف اشاره می شود.

شرح احوال علامه نور الدین سمهودی

امام نور الدین، ابو الحسن علی بن القاضی عفیف الدین عبدالله الحسنی، مشهور به السمهودی، منسوب به سمهود [2] از شهرهای مصر است. سلسلهٔ نسب وی به حسن مثنی بن حسن به علی بن ابی طالب علیهم السلام می رسد و لذا به او حسنی هم گفته می شده است.

در صفر الخیر سال ۸۴۴ هجری قمری در سمهود متولد شد. در همان شهر علوم مقدماتی اسلامی را فرا گرفت و قرآن کریم را حفظ کرد. سپس برای

۱. ر.ک: علامه شیخ آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت [illegible]

۲. یا سمهود - به ضم نیز صحیح است - ر.ک: مقدمه محمد محیی الدین [illegible]

تکمیل دروس به قاهره آمد و حدیث و فقه و اصول و ادبیات عرب و عرفان را نزد شمس جوهری و شریف مناوی تحصیل کرد. سپس به مدینه منوره رفت و در آنجا سی و سه سال ساکن بود. ابتدا نزد استادان مکه و مدینه مانند شهاب الابشیطی ابو الفرج المراغی حدیث و فقه و علوم اسلامی را فراگرفت و مدتی در کتابخانه مسجد پیامبر به کتابداری مشغول بود تا اینکه اجازه تدریس یافت و از علمای شافعی مذهب معروف زمان خود در مدینه شد و به عنوان مدرس تدریس می کرد و شاگردان فراوانی از او بهره می گرفتند. او فتوا نیز در ضرورت صادر می کرد، در عین حال مورخی بود ادیب و عارف و اهل یقین و معتقد به توسل و زیارت.

وی بیت المقدس را زیارت کرد و دوباره به مدینهٔ منوره بازگشت و مدینه را وطن دائمی خویش اختیار نمود ، تا اینکه در همان جا در روز پنجشنبه هیجدهم ماه ذیقعده سال ۹۱۱ هـ ق به دیار باقی شتافت. عموم اصحاب تراجم از او به بزرگی یادکرده و فضل و مرتبت او راتحسین‌کرده‌اند[1].

تألیفات علامه سمهودی

سمهودی در مدینهٔ منوره کتابهای متعددی نگاشت مانند:

۱ - جواهر العقدین فی فضل الشرفین.

۲ - الافصاح که حاشیه ای است بر الایضاح فی مناسك الحج اثر امام نووی.

۳ - امنیة المعتنین بروضة الطالبین ، که حاشیه ای است بر کتاب الروضه در فقه شافعی ، این کتاب تا باب ربا نگاشته شده بود.

۴ - الانوار السنیة فی اجوبة الاسئلة الیمنیة ، این کتاب خطی است و در گنجینهٔ نسخه های خطی در رباط نگهداری می شود.

۱- جهت اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی ر.ک:
- الزرکلی، خیر الدین، الأعلام، بیروت، ۱۹۶۹م، ج / ۵۱، ص ۱۲۳
- عبدالقادر بن شیخ عیدروس، النور السافر من اخبار القرن العاشر، بغداد، ۱۹۳۴م، ص ۵۸.
- السخاوی، الضوء اللامع، مصر، ۱۳۵۳ هـ ق ج / ۵۱، ص ۲۲۵.
- یوسف الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیه و المعربة، مصر، ۱۹۲۸م، ص ۱۰۵۲-۱۰۵۴.

و کتابهای مربوط به مدینه منوره و آن جمعاً سه کتاب می شود به ترتیب:

۵ – اقتفاء الوفا باخبار دار المصطفی ؛ این کتاب را به صورت مفصل و مشر نگاشته ، اما موفق به اتمام آن نشده بود ، در یکی از مسافرتهایش به مکه مک این کتاب را همراه سه کتاب فوق در حجرهٔ خود در مسجد پیامبر گذاشته که دستخوش آتش سوزی مهیبی که در سال ۸۸۶ هـ ق در اماکن مسجد ال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رویداده بود شد و از بین رفت و لذا مؤلف تصمیم گرفت کت دیگری بنگارد و آن عبارت است از :

۶ – وفاء الوفا باخبار دار المصطفی[1] ؛ این کتاب مهمترین کتاب مربوط به تار مدینه است .کتابی است در چهار جزء که در دو مجلد ضخیم بارها به چ رسیده است. استاد محمدمحیی الدین عبد الحمید تصحیح دقیقی از کت انجام داده و مجدداً انتشار یافته است.

پس از تالیف کتاب فوق برای سهولت دسترسی زوار و علاقه مندا سمهودی کتاب خود را در سال ۸۹۱ هـ ق . تلخیص و تقریباً نیمی از آن حذف کرد و به صورت کتاب مستقلی درآورد، اسم این کتاب گزیده عبار است از :

۷ – خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی.

در کتاب خلاصة الوفا تمام مطالب مهم وفاء الوفا آورده شده و بعضاً ذکر اسناد، روایات طولانی و روایات گوناگون که دارای یک موضوع بو اجتناب ورزیده است. خلاصة الوفا چاپهای گوناگونی دارد[2] و همچن توسط شیخ ابراهیم فقیه تصحیح شده و در سال ۱۴۰۳ هـ ق در یک مجلد مکه مکرمه منتشر شده است.

---

۱. عنوان این کتاب را به صورت وفاء الوفی باخبار دار المصطفی هم نوشته اند که غیر موصود صحیح است.

۲. مانند چاپ دار الطباعه قاهره سال ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۸۶۹ م.

نگاهی به مطالب مندرج در خلاصه الوفا

ابراهیم بن ابی الحزم مدنی (م ۱۰۵۶ هـ ق) یکی از بزرگان عصر سمهودی در مورد کتاب خلاصة الوفا چنین سروده است:

من رام یستقصی معالم طیبة — و یشاهد المعدوم بالموجود
نعلیه باستقصاء تاریخ الوفا — تالیف عالم طیبة السمهودی

آری هیچ کس مانند وی نتوانسته آثار مدینه منوره چه آنچه در ابتدا وجود داشته و دستخوش نابودی قرار گرفته و چه آنها که در زمان حیاتش موجود بوده ثبت و ضبط کند. سمهودی از هیچ واقعهٔ مهم تاریخ مدینه منوره غافل نبوده است وی معتقد به توسل و تشفع به معصوم بوده و در آخر جزء چهارم، احادیث مربوط به زیارت قبر پیامبر را آورده و فصل سوم آن را در توسل و تشفع جستن به آن حضرت اختصاص داده است؛ و همچنین بر حسب مورد حادیثی را که در فضائل حضرت علی بن ابی طالب - علیه‌السلام واهل بیت عصمت و طهارت -سلام‌الله‌علیهم اجمعین - از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده دون تعصب نقل کرده است.

سمهودی برای تألیف کتاب خویش عموم منابع ومآخذ مکتوب که تا ن زمان نگاشته شده بوده در اختیار داشته و از آنها بهره جسته است. برخی از ین مآخذ متأسفانه یا درگذر زمان از بین رفته و یا تاکنون اطلاعی از آنها داریم مانند کتاب ابن زباله، ابن النجار و مدائنی وغیره... که خوشبختانه طالب آنها در کتاب آمده است. کتاب ابن شبه هم که ناقص است با مراجعه به سمهودی تکمیل و قابل چاپ شده است.

مطالب مندرج در اخبار مدینه در هشت باب تنظیم شده است به این رتیب:

باب اول : در اسامی مدینه ؛
باب دوم : در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی ؛
باب سوم : در اخبار ساکنان مدینه از زمان قدیم تا هنگام رسیدن قدوم شریف حضرت ختمی مرتبت به مدینه؛

باب چهارم : در بیان چگونگی معماری مسجد نبوی ؛
باب پنجم : در مساجد نبویه مدینه یعنی مساجدی در شهر مدینه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آنها نماز گزارده اند؛
باب ششم : در اسامی چاه ها ، چشمه ها و ... مدینه منوره؛
باب هفتم : در مساجدی که پیامبر در آنجا نماز گزارده اند و این مساجد در راه مکه ، در راه غزوات و... بوده اند؛
باب هشتم ؛ در جغرافیای مدینه است.
برای هر کدام از ابواب فوق سمهودی فصل هایی ترتیب داده و مطالب را به صورتی دقیق دسته بندی و تقسیم کرده است.

ترجمه های کتاب خلاصة الوفاء

از خلاصة الوفا دوترجمه وجود دارد:
۱ - ترجمه ای از شهاب الدین احمد دولت آبادی موجود است که سال نگارش آن با تاریخ مرگ دولت آبادی در سال ۸۴۹ هـ ق مطابقت ندارد. اطلاعاتی نیز از این مترجم در دست نداریم.
۲ - ترجمه مورد بحث حاضر

الف - نام ترجمه

مترجم این ترجمه را اخبار حسینه در اخبار مدینه نامیده است ، کلمهٔ حسین بر وزن جمیل با همان معنا یعنی زیبا که در زبان فارسی امروز ایران کمتر مورد استفاده قرار می گیرد ، اما در زبانهای شبه قاره هند مانند اردو بسیار زیاد به کار می رود ، و این واژه از فارسی به این زبانها راه یافته است.

ما برای جلوگیری از اطالهٔ نام این ترجمه، قسمت دوم را که اخبار مدینه است انتخاب کردیم که با بخش دوم نام عربی کتاب اصلی یعنی اخبار دار المصطفی شباهت داشته و در عین حال همانند نام کتاب اخبار مکه نیز باشد.

ب ـ نام مترجم

متأسفانه در هیچ یک از منابع موجود نامی از مترجم کتاب برده نشده اما می دانیم ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته است. از شیوهٔ نگارش و استفاده از واژهٔ «حسین» چنین بر می آید که مترجم از فارسی آموختگان شبه‌قاره هند و یا آسیای مرکزی بوده باشد، اینکه ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته معلوم می شود در آن شهر مقدس زبان فارسی هم رایج بوده به هر حال این موضوع قطعی است که مترجم کتاب آشنایی کامل با زبان فارسی و عربی داشته و با دقت و وسواس عجیبی ترجمه را انجام داده است و لذا می‌توان این متن را یکی از گنجینه های قیمتی درّ دری و احیاء میراث مشترک مسلمانان محسوب کرد.

ج : تاریخ ترجمه کتاب

تاریخ ترجمه نسبتاً به زمان تألیف کتاب نزدیک بوده است زیرا مترجم در آخر نسخه متعلق به آستانهٔ گولره شریف مورخ سال ۱۰۰۲ هجری قمری نوشته است:

«شرف اتمام یافت و آفتاب اختتام برین اوراق تافت، در آخر روز چهارشنبه هفتم ماه شوال سنة تسع و ستین و تسعمائه (۹۶۹) درمکه معظمه زادها الله شرفاً»

با توجه به تاریخ درگذشت سمهودی که سال ۹۱۱ هـ ق است معلوم می‌شود که این ترجمه پنجاه و هشت سال بعد از وفات مؤلف انجام پذیرفته است. کاتب قدیمترین نسخهٔ مورد استفاده ما که تاریخ ۱۰۰۲ هـ ق را دارد بعد از سی و سه سال از ترجمهٔ کتاب موفق به کتابت این کتاب شریف شده است.

معرفی نسخه های خطی موجود ترجمهٔ خلاصة الوفا

نخست به معرفی سه نسخهٔ خطی اصلی که در تصحیح اخبار مدینه از آن استفاده شده می پردازیم و سپس جهت اطلاع بیشتر خوانندگان اسامی نسخه های این کتاب را که درکتابخانه ها به صورت اصل و یا فیلم موجود است ذکر می کنیم.

الف: نسخه های اصلی مورد استفاده برای تصحیح

۱ - کتابخانهٔ آستانه گولزه شریف راولپندی درگاه پیر مهر علی شاه ، خط نسخ، مجدول ، مذهب ، دارای سه لوحه و عنوانهای رنگی ، نام کاتب احمدبن قبا بن یوسف «تاریخ کتابت ۱۰۰۲ ه‍ق تعداد صفحات ۳۲۴ و تعداد ۱۶۲ ورق (آ و ب) و هر صفحه دارای ۲۳ سطر ، (نسخه وضع خوبی دارد).

از این نسخه در تصحیح استفاده شده ، برای آن علامت اختصاری «ل» در نظر گرفته و به دلیل قدمت نسخه به عنوان نسخهٔ اصلی متن انتخاب شده است.

۲ - نسخه کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور،مجموعه شیرانی ش ۳۰۴۶/ ۴۱ بدون تاریخ ، خط نستعلیق ، نسخهٔ کهن ، آغاز و انجام آن افتادگی دارد در هر صفحه ۱۷ سطر و تعداد ۱۷۸ ورق ،(آ و ب) . و علامت اختصاری آن «د» است.

۳ - نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

هنگامی که مشغول تصحیح اخبار مدینه در پاکستان بودم، فروشنده ای چند جلد کتاب خطی به بنده عرضه کرد که در میان آنها نسخه ای از این کتاب بود . با تعجب و شوق فراوان این نسخهٔ عزیزالوجود برای مرکز تحقیقات خریداری شد و اکنون در گنجینه گنج بخش نگهداری می شود .

شماره نسخه ۱۴۱۲۶، تاریخ کتابت حدود قرن یازدهم ، نام کاتب آدینه محمد . تعداد سطر ۱۵، تعداد صفحه ۵۷۴ و ۳۸۱ ورق (آ و ب) به خط نستعلیق خوب . مجدول، مذهب. از این نسخه نیز برای مقابله متن کتاب استفاده شده و علامت اختصاری آن «م» است.

ب - دیگر نسخه های خطی اخبار مدینه در جهان[1]

۱ - استوری، اخبار حسینه در اخبار مدینه ص ۴۲۷، ۱۳۰۷.

۲ - برلین، ۷ ص ۵۳۲ (a)، (المدینه، سال کتابت ۹۹۸ هـ ق).

۳ - برگل روسی، ج / ۲، ۱۲۹۲ ش، ۲ / ۱۶۹

۴ - اته، اخبار حسینه در اخبار مدینه، (کتابت : ماه جمادی الثانی ۱۰۰۴)، در ۸ باب، نستعلیق، کرم خورده، (کتابخانه ایندیا آفیس)

۵ - ایوانف، اخبار حسینه در اخبار مدینه، در ۸ باب، کتابت در سدهٔ ۱۲ هـ ق ۲۳، ۱۱، ۱۰۵ × ۲۰۵، ۱۴۵ × ۲۷۰، ۱۲۲ بر کاغذ عادی، نستعلیق هندی، (نسخه وضع خوبی دارد).

۶ - ایوانف، کرزن، اخبار حسینه در اخبار مدینه در ۸ باب، (کتابت در سدهٔ ۱۲ هـ ق). ۱۷، ۱۱، ۳ × ۷، ۷۵، ۵ × ۱۰، ۱۱۹، نستعلیق هند، (کرم خورده است اما وضع خوبی دارد).

۷ - موزهٔ سالار جنگ هند، (ج / ۲، ص ۶۴۰ (Si6) اخبار حسینه در اخبار مدینه، آغاز و انجام کمی افتادگی دارد. نستعلیق زیبا، وضع خوبی ندارد، عنوانهای شنگرف، تاریخ کتابت پایان سدهٔ ۱۱ هـ ق s ۱۹، ۱۱، ۱۰۸.

۸ - بوهار، اخبار حسینه در اخبار مدینه، ج / ۱، ص ۷۷) ش ۱۰۱، در ۸ باب، آغاز و انجام افتادگی دارد، در نسخ زیبا، عنوانها شنگرف، کمی کرم خورده، گویا کتابت به تاریخ سدهٔ ۱۱ هـ ق بر می گردد.

۹ - بادلیان، اخبار حسینه در اخبار مدینه، ج / ۱، ش، ۱۳۸، در ۸ باب (کتابت سال ۹۹۳ هـ ق). از غلامعلی حصاری، ساکن بیت الله المبارک المعظم)، نستعلیق، ۱۵۶ برگ، اندازه ۸½ × ۵½، (Elliot ۳۶۲) ج / ۱، ش ۱۳۹ همان (کتابت، ذیحجه ۱۱۳۲ هـ ق) نستعلیق شکسته، ۷۰ برگ، (Wolkkr ۳۰).

۱۰ - کتابخانهٔ آصفیه هند (ج / ۱، ص ۱۴۶)، اخبار المدینه، ترجمهٔ خلاصة الوفایا باخبار... ش ۵۱۶، خط عادی بر کاغذ معمولی، تعداد صفحات ۲۸۶،

---

۱ - فهرست [illegible] های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، تهران : ۱۳۶۳، ج / ۳ ص [illegible]

هر س[illegible]. نام کاتب محمد اشرف ، ساکن اتاوا در هند ، تاریخ کتابت سال سوم جلوس پادشاهی، امّا نام پادشاه نبرده است، حدود سدهٔ یازدهم هجری قمری.

چ : معرفی میکروفیلم های موجود از اخبار مدینه

فیلم ها اخبار حسینه در اخبار مدینه ،(در بیست باب) ، فیلم از نسخه خطی « طوپقپوسرای روان کوشکو»، ۱۵۲۵ ، نستعلیق عبد الله بن حسین همدانی در روز پنجشنبه ۱۸ ذیقعده ۹۹۲ هق (قرطای ۱۱۶) وهمان جا : ص ۱۰۹ ، ش ۴۸۱۴ ، «اخبار حسینه در تاریخ مدینه »، ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی از سمهودی.

فیلم از نسخه خطی «کتابخانه جان رایلندز» در منچستر،۴۳۶ فارسی ، نستعلیق فقیر محمدی نقش بندی عطاری در ۱۵ جمادی الاول سال ۱۱۳۰ هجری قمری ، مقابله شده در رجب و ۲۲ جمادی الاول ۱۱۳۰ هق .

تصحیح کتاب

کتاب توسط نگارنده بامقدمه و تعلیقات و فهارس گوناگون تصحیح شده و ان شاء الله به چاپ سپرده خواهد شد و مورد استفاده فارسی زبانان قرار خواهد گرفت.

بنابر این یادآوری می شود در حالی که بیش از پنجاه هزار کتاب خطی فارسی از این قبیل در شبه قاره وجود دارد ، چگونه می توان تصور کرد رویدادها و طوفان های سیاسی روابط دیرینه دو ملت مسلمان و همسایه ایران و پاکستان را دستخوش دیگرگونی نماید.

*****

دکتر مهر نور محمد خان
بخش فارس موسسه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

زبان اردو در دانشگاه تهران

دولت پاکستان در سال ۱۹۵۶م برای آموزش اردو و آگاه ساختن ایرانیان از فرهنگ و تمدن پاکستان ، «کرسی اردو » را در دانشگاه تهران دایر ساخت. فعالیت های کرسی اردو تا ظهور انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹م ادامه داشت ، ولی وقتیکه بعد از انقلاب اسلامی دانشگاههای ایران جهت تغییر نمودن سیستم آموزشی طبق تعلیمات اسلام ، تعطیل شد، فعالیت کرسی اردو نیز متوقف گردید.

در سال ۱۹۸۶م هنگام دیدار رسمی رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی رئیس جمهوری وقت ، در نتیجه توافقنامه آموزشی و فرهنگی که بین دو دولت پاکستان و ایران بعمل آمد ،کرسی اردو احیاء گردید ولی دز حقیقت این کرسی آن موقع فعال شد که دولت پاکستان یکی از استادان گروه زبان و ادبیات فارسی ، موسسهٔ ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد (راقم این سطور) را در سال ۱۹۸۸م برای این کرسی در دانشگاه تهران مأمور ساخت.

قبل از مأموریت نگارنده از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۰م استادان زیر مسئولیت تدریس اردو را بر عهده داشته‌اند. جناب آقایان دکتر شهریارنقوی، دکتر محمود الحق انصاری ، دکتر محمد ریاض ، آقای شاهزاده حسن . مرحوم دکتر شهریارنقوی برای تدریس اردو به دانشجویان ایرانی کتابی بنام

راه[illegible] زبان اردو تالیف نمودند که از طرف دانشگاه تهران بچاپ رسید و تا امروز مورد استفاده استادان و دانشجویان قرار می گیرد. این کتاب در سالهای قبل از انقلاب اسلامی به عنوان کتاب درسی تدریس می شده است.

در دورهٔ قبل از انقلاب اسلامی علاوه بر دانشگاه تهران ، در دانشگاههای اصفهان ، مشهد و شیراز نیز اردو تدریس می شد. در اصفهان جناب آقای دکتر شهریار نقوی و دکتر شاهد چوهدری ، در مشهد دکتر گوهر نوشاهی و در شیراز یکی از استادان ایران به تدریس اردو اشتغال داشته اند. در این دوره اردو به عنوان یک درس فرعی اختیاری (Optional) که شامل چهار واحد بود تدریس می شد – دو واحد متعلق به درس فرهنگ و تمدن پاکستان بود . «اردو» در گروه زبانشناسی و «فرهنگ و تمدن پاکستان» در گروه فرهنگ و زبانهای باستانی تدریس می شد.

نگارنده پس از برعهده گرفتن مسئولیت کرسی اردو نه تنها شش واحد اختیاری فوق الذکر را در دانشگاه تهران تدریس نمود، بلکه برای آموزش زبان اردو در سطوح عالی و تشکیل رشتهٔ مستقل اردو کوششهای خود را آغاز نمود. سرانجام در نتیجه مساعی شبانه روزی اینجانب در دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران، رشتهٔ زبان و ادبیات اردو دایر گردید. در تاریخ فرهنگی ایران این اولین بار بود که در یکی از دانشگاههای ایران رشتهٔ اردو تشکیل می یافت.

بنابر این برنامه دورهٔ کارشناسی اردو تهیه و از طریق دانشگاه به شورای عالی برنامه ریزی آموزشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی برای تصویب فرستاده شد که به حمایت و عنایت خاص جناب آقای دکتر معین، وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی وقت ، و سایر مسئولان محترم وزارت فرهنگ و آموزش عالی در اسرع وقت تصویب و به دانشگاه تهران جهت اجرا ابلاغ گردید.

برنامه مصوب شورایعالی برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی ایران که در یکصد و نود و سومین جلسه مورخ ۱۳۶۹/۴/۹

مقطع کارشناسی ارشد و دکتری در اردو بورس تحصیلی اعطا کرده است و آنها در دانشگاه پنجاب لاهور پذیرفته شده اند.

جهت تکمیل و تحکیم و پیشبرد روابط دیرینه تاریخی ، فرهنگی و دینی پاکستان و ایران ، تدریس زبانهای یکدیگر نیاز اساسی وحیاتی زمان است و تا وقتی که ما مرتکب غفلت در مورد ترویج و توسعه زبانهای یکدیگر می شویم رویای برادری و تعاون تحقق نخواهد یافت. نظر باین حقیقت، برای اجرای دورهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات اردو باید برنامه ریزی کرد و اگر ما با جدیت و صمیم قلب اقدام نمائیم هیچ دلیلی ندارد که در چند سال آینده در اکثر دانشگاههای ایران رشتۀاردو نداشته باشیم . علاوه بر دانشگاه تهران ، سرویس اردوی صدای تهران نیز در رونق اردو نقش مهمی ایفا کرده است. سرویس اردوی صدای تهران هر روز برنامه یک ساعتی دارد و شامل برنامه های گوناگون ومتنوع مانند اخبار ، برنامه اقتصادی ، سیاسی و مذهبی می باشد.

سید اصغر علیشاه
اسلام آباد

بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) مانند گذشته فوری به ندای "دانش" پاسخ داد و حدود ۲۰ جلد از پایان نامه‌های تحصیلی دوره کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) فارسی را برای معرفی ارسال نمود. از همکاری صمیمانه بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین بویژه سرکار خانم دکتر صغری شگفته موسوی رئیس محترم بخش مزبور بسیار سپاسگزاریم.
"دانش"

معرفی سه پایان نامه فارسی (دوره کارشناسی ارشد)

۱ - عشق از دیدگاه سعدی

پایان نامه برای دریافت مدرک فوق لیسانس فارسی ، تحقیق : خانم فرزانه ماجد ، بخش فارسی موسسه ملی زبان های نوین. استاد راهنما: دکتر کلثوم فاطمه سید . سال: ۱۹۹۱ .

این پایان نامه در سه ۳ بخش ، یک مقدمه ، فهرست مطالب ، پیش گفتار و فهرست منابع و مآخذ، جمعاً ۸۰ صفحه و در ۳ بخش تدوین و تنظیم شده است . بخش او شامل شرح حال مختصری درباره زندگی و آثار سعدی و بخش دوم توسعه شعر فارسی در عصر سعدی (عصر مغول و تیموریان) را در بر می گیرد .

بی شک زبان و ادبیات فارسی و بویژه کلام سعدی در پاکستان از اهمیت بالاتری برخوردار است . زیرا همه میراث فرهنگی ، ادبی و تاریخی به زبان فارسی نگارش یافته است ، بویژه گلستان و بوستان سعدی درین کشور بعنوان کتاب های مذهبی شناخته می شوند و از شهرت فوق العاده برخوردارند . لذا یکی از دلائل پرداختن نویسنده پایان نامه به این موضوع در واقع همین منابع غنی فارسی در پاکستان است .

نویسنده در پیشگفتار نسبت به کشور ایران،که سرزمین ادبیات فارسی است ، می نویسد : "خداوند فضیلت هایی به این کشور اعطاء فرموده است که از همه مهمتر زبان و ادبیات غنی و توانگر فارسی است.»

نویسنده شهرت شعر فردوسی،حافظ و مولوی را متذکر گردیده و در مورد سعدی بالاخص نوشته است که سعدی نه تنها یکی از ارجمند ترین شاعران ایران است . بلکه وی بعنوان یکی از بزرگترین سخن سرایان جهان بشمار می رود.شکی نیست که سعدی در ایران از جهت شهرت بی نظیر است. در خارج از ایران نیز مخصوصاً در پاکستان هر خاص و عام او را بعنوان شاعرمذهبی و اخلاقی می شناسد .نویسنده جنبه‌های مختلف زندگی سعدی را ذکر نموده و به "عشق" از نظرگاه وی پرداخته است. او می گوید : « چون سعدی عاشق حسن و زیبائی است ، و من هم ازکودکی عاشق حسن و زیبائی بوده ام ، لذا به همین دلیل عنوان "عشق از دیدگاه سعدی " را انتخاب کرده ام.»

برای آشنایی بیشتر با محتوای پایان نامه ، فشرده ای از آن را در اینجا می آوریم .

بخش اوّل : این بخش سه قسمت دارد . قسمت اول نام و کنیه سعدی شیرازی راتوضیح می دهد.در قسمت دوم زندگانی شیخ سعدی آمده است،و قسمت سوم اشاره به آثارسعدی دارد.

نویسنده می گوید که مهم ترین اثر منثور سعدی گلستان است ، این کتاب در سال ۶۵۶ هـ نوشته شد و شامل هشت باب است یعنی :

در سیرت پادشاهان　در اخلاق درویشان　در عشق و جوانی　در ضعف و پیری
در فضیلت قناعت　در فوائد خاموشی　در تاثیر تربیت　در آداب صحبت

غیر از کتاب گلستان در آثار منثور مجالس پنجگانه ، و چند رساله کوچک مانند : سه رساله الملوک و رساله انکیانو و رساله عقل و عشق وغیره . و علاوه بر آن مجالس هرمل.البتّه این مجلس درنسخه‌های قدیم کلیات نیست.

۲ - آثار منظوم سعدی .

ا- آثار عربی ، ب : آثار منظوم فارسی

آثارمنظوم عربی: چند قصیده و قطعه درمدح و مرثیه و غزل را دارا می‌باشد.

آثارمنظوم فارسی: شاهکار این آثار "بوستان" است که شعر بی نظیر فارسی است . این کتاب ،یعنی شعر و گلستان نثر بسیار معروف سعدی می باشند . بوستان شامل ده باب است.

خش دوم : استیلای مغول به ایران با حمله چنگیزخان که منجر به تاسیس
لطنت ایلخاخان گردید ، درین بخش با جزئیات ذکر شده است . نویسنده
ی گوید: فتنه مغول و حمله تیمور یکی از مصیبت های بزرگ تاریخ است که
تنها به ایران روی آورد بلکه یک قسمت مهم آسیا و اروپا را ویران و پریشان
ود . تقریباً تمام شهر های بزرگ شمالی را غارت و ساکنین آنها را به قتل
ساندند. تاثیر این قتل عام در ادبیات و علوم زیاد بود ، بیشمار علمای دین و
نشوران و ادباکشته شدند و مساجد و مدارس و کتابخانه ها نابود شدند .
لاطین مغول با اینکه در ابتدأ درنده و آدمی خوار بودند پس از اقامت در
ران کمی تغییر ماهیت داده و با تمدن اسلام و ایران آشنایی پیداکردند و به
صاحبت باعلما پرداختند و حتی عده ای از دانشمندان و علمای ایرانی
نندخواجه نصیرالدین‌طوسی و خواجه شمس الدین را به وزارت برگزیدند.
ین همه ، در عصر مغول و تیموری با آن همه ویرانی و پریشانی، ادبا و
ضلای نامی در ایران می زیستند . نه تنها بعضی از شعرای درجه اول ایران
نند سعدی در آن دوره شهرت یافتند، بلکه رومی و حافظ و جامی و دیگر
رخین و نویسندگان و شعرای بزرگی در آن عصر ظهور کردند .
خش سوم : درین بخش نویسنده به تعریف عشق از دیدگاه عرفا و توجیه
دیث قدسی و آیه مبارکهٔ قرآن و انواع عشق ، درجات و مراحل عشق ، عشق
شعر فارسی ، سعدی و عشق ، بوستان سعدی ، گلستان و غزلیات سعدی را
ذکر می گردد .

نسبت به سعدی و عشق او می‌نویسد:"صفت عاشقی و عاشق پیشگی
جسته ترین صفت سعدی است،زیراکه نه تنها بابی از "گلستان" (درعشق و
وانی) و بابی از "بوستان" (در عشق و مستی و شور) را برای این معنی
خصوص قرار داده است بلکه در سر تا سر غزلیاتش آن را بیان می دارد .
تی در جایی هم که از اندرز ونصیحت اخلاقی و نکات علمی وبیان شرافت
زهد و پارسایی سخن می راند ، بوی عشق از آن می آید."

*

— وضع سیاسی ، جغرافیائی ، ادبی و فرهنگی دوره سلجوقی
اله فوق لیسانس فارسی ؛ تحقیق :نسیم اختر،بخش فارسی موسسه ملی زبانهای
ی اسلام آباد. استاد راهنما : دکترکلثوم فاطمه سید. سال:۱۹۹۲م
ین پایان نامه در سه بخش ، پیشگفتار ، مقدمه ، فهرست مطالب و

فهرست منابع و مآخذ ، تدوین شده است . جمعاً ۱۳۵ صفحه .
بخش اول : نویسنده در بخش اول این پایان نامه ابتدا تاریخ ظهور سلاجقه رابا جزئیات متذکر گردیده است.وضع سیاسی و جغرافیایی دوره سلجوقی ، اطلاع کامل نسبت به اصل سلاجقه، حکومت سلطان محمود غزنوی، غزنوی‌ها و سلاجقه ، شکست مسعود غزنوی و پیروزی سلاجقه ، احیای عظمت دوره اسلامی در ایران و نواحی آن کشور، فتوحات طغرل بیگ ، الب ارسلان ، سنجر ، نظام الملک طوسی و ملک شاه و سقوط حکومت سلجوقیان در ایران دراین بخش مورد شرح قرار گرفته است . علاوه بر آن، تاریخ سلاجقه عراق ، سلاجقه آسیای صغیر و سلاجقه شام (سوریه) نیز دراین قسمت به تفصیل بیان گردیده است .
بخش دوم : این بخش متعلق به وضع ادبی در دوره سلجوقیان می‌باشد . درین مورد نویسنده چنین می نویسد :
"دوره سلجوقیان ازجهت تعداد گویندگان ونویسندگان از درخشانترین ادوار ادبی ایران بشمار می رود . شعر ای برجسته مانند ناصر خسرو و خیام ، انوری و سنائی و شیخ عطار و تاریخ نویسان از جمله راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند غزالی و نجم الدین کبری درین دوره ظهور کرده اند و آثار ادبی وتاریخی و دینی از منثور و منظوم بیشتر از دوره‌های گذشته بوجودآمد."
علم و ادب درین سالها پیشرفت کرد و همین است که پادشاهان سلجوقی اعم از ملک شاه و سنجر از خدمات ادبا قدردانی کردند ؛ علاوه برآن برخی از آنان خود نیز سخن شناس و عالم بودند و وزیران لایق و دانش دوست مانند عمید الملک و نظام الملک طوسی وغیره داشتند.
شعر فارسی درنیمه دوم سدهٔ پنجم و سده ششم تا آغاز سده هفتم از همهٔ جهت در مراحل کمال و درحال تحول بود. سبک شعر فارسی آن دوره در مسیر تکاملی خاصی قرار گرفت و بعضی از شاعران روش دوره سامانی را زنده کردند . ناصرخسرو و قبادیانی وبرخی از آنها به سبک شاعران غزنوی نظر داشتند .

*

نویسنده راجع خصوصیت های شعری آن دوره می گوید :
"شاعران دوره سلجوقی جهت آزمایش طبع خود درایجاد مضامین تازه و تسلط بر لفظ و معنی مخصوصاً درقصیده ، قافیه‌ها و ردیف های مشکل را بکار برده اند. غیر از داستانسرائی، اشعار عارفانه، مضمونهای اخلاقی و حکمت

و اشعار عاشقانه در دوره سلجوقیان نیز رواج داشت . درین مورد نویسنده می‌نویسد :

«درباره تصوف عقاید گوناگونی اظهار شده است . دسته ای می گویند پس از آنکه ایرانیان درجنگ های قادسیه و نهاوند مغلوب اعراب شدند و استقلال خود را از دست دادند ، ناچار قبول دین اسلام کردند و وضع روحی خود را به شکل کشمکش افکار در آوردند.»

در خصوص «شعرای صوفی متعلق به دوره سلجوقی » نویسنده شرح کاملی در بخش بعدی آورده است.

دربخش سوم وضع فرهنگی دوره سلجوقی را مورد شرح قرار می دهد.

درین راستا می نویسد : «مدارس شیعه اثنی عشریه بیشتر در شهرری و قزوین و قم و مازندران و کاشان که از مراکز عمده اجتماع آنان بشمار می رفت ، ایجاد شده بود . مهم ترین مدارسی که در دوره سلجوقی احداث شدند مدارس نظامیه اند . نظام الملک در غالب شهرها از آن جمله در بلخ و نیشاپور و هرات و اصفهان و بصره و آمل و موصل مدارسی بنا نهاد . وی اولین کسی بود که برای دانشجویان علوم وسائل آسایش را از هر جهت فراهم می آورد . از این مدارس از همه معروف تر، مدرسیه نظامیه بغداد و نیشاپور بود . از استادان معروف مدارس نظامیه یکی عبدالملک بن عبدالله جوینی است که به فرمان نظام الملک مدت سی سال در نظامیه نیشاپور به امر تدریس اشتغال داشت.

فهرست منابع و مآخذ در پایان تدوین شده است .

*

۳ ـ ترجمه بخشی از کتاب یوسف بن تاشفین

تالیف : نسیم حجازی پایان نامه برای دریافت مد رک فوق لیسانس فارسی ، تحقیق و ترجمه : ثمینه اسلم ، مؤسسه ملی زبان های نوین استاد راهنما : خانم دکتر شگفته سال :۱۹۹۲م

این پایان نامه در ۵ بخش تنظیم شده است ، حاوی فهرست مطالب، پیشگفتار و در پایان فهرست مآخذ و منابع می باشد .

بخش اول : نویسنده در پیشگفتار ضمن تشکر از استاد راهنما خانم دکتر شگفته ، اظهار داشته که هدف او از این ترجمه رمان نویسی تاریخی زبان اردو

به زبان فارسی است تا از این رهگذر به دوستان ایرانی معرفی گردد و از طرفی وطن عزیز خود پاکستان را به ایرانی ها بشناساند.

پس از پیشگفتار شرح احوال زندگانی نسیم حجازی، مؤلف "یوسف بن تاشفین" را باجزئیات کامل در ۶ صفحه تحریر نموده و سپس نسبت به آثار وی و مقایسه‌اش با نویسندگان دیگر از جمله عبدالحلیم شرر، شاد وغیره پرداخته و چهار صفحه دیگر تلخیص داستان های مختلف از جمله یوسف بن تاشفین و محمد بن قاسم که توسط نسیم حجازی تالیف شده اند، اضافه نموده است. وی در همین بخش در مورد سبک نثر نسیم حجازی و هدف و مقصود نویسنده از تالیف مورد نظر می نویسد:

«به خیال بلند نسیم حجازی ما می توانیم مسائل زندگی را از طریق داستان و رمان مورد پسند و علاقه قرار دهیم و از آن راه حل مشکل ها را دریابیم. ایشان در رمان های خود نسبت به چاشنی ادبی، رنگ تاریخ اسلامی را بیشتر اهمیت می دهد ولی باوجود اینکه رنگ تاریخی زیاد دارد، لطافت و شیرینی را نیز از دست نداده. بلکه موضوع عشق و محبت را که لازمه زندگانی است، باتمام عفت و پاکی بیان نموده است، سخن کوتاه اینکه نسیم حجازی، "نسیمی از حجاز" است، که محیط را مشکین می سازد و رمان های وی ادبیات زبان اردو را معطر می سازد.» نویسنده نسبت به ارزش های مشترک بین اقبال و نسیم حجازی می‌نویسد که عشق مجاز در هر دو شخصیت های فوق الذکر بی نهایت موجود است.

دربخش دوم: نویسنده تاریخچه اندلس (اسپانیا) و اوضاع آن کشور قبل از ورود مسلمانان به منطقه؛ فتح اندلس درسال ۹۲ هجری توسط مسلمانان به دست طارق بن زیاد، و یوسف بن تاشفین را متذکر گردیده است.

نسبت به فتح اندلس، آمده است:

«طارق بن زیاد در ماه رجب سال ۹۲ هجری باسپاه مختصری متشکل از ۷ هزار تن در محلی که بنام او معروف گردید، یعنی "جبل الطارق"، پیاده شد و از آنجا برای اولین بار به شهر الجزیرة الخضرا فرود آمد. نماز صبح آنجا خواند و برای لشکریانش پرچم ها بست و بعداً در آنجا مسجدی بنام "مسجد الریات" ساخته شد. مردم آن ایالت از جمله پسران پادشاه به سپاه طارق پیوستند و وی علی رغم مقاومت شدید سپاهیان مسیحی پیروز گردید

دربخش سوم نسبت به رمان تحت عنوان [illegible] تجزیه و تحلیل

رمان پرداخته می نویسد که رمان با واژه Novel در ادبیات ایران بکار رفته و این کلمه پس از سده هجدهم با کلمه Fiction(افسانه) مترادف می‌گردد. Fiction کلمه ای است که ریشه آن در لاتین Fingere می باشد .

نویسنده تحت عنوان "تاریخچه رمان نویسی در ایران" در همین بخش اضافه می کند که با ظهور ادبیات فارسی داستان نویسی ، حکایت و قصه کوتاه هم به چشم می خورد و تمام این شکل های سخن با مرور زمان رشد کردند و روزی رسید که داستان کوتاه بوجود آمد .

دربخش چهارم : ترجمه و اهمیت آن در عصر حاضر ، عقاید و نظرات دانشمندان شرق وغرب پیرامون ترجمه‌ومترجم‌باتفصیل‌کامل دراین‌بخش قید گردیده است.نویسنده دراین راستابه‌نقل از منوچهر بیات مختاری می‌نویسد:

"نگارنده نیز کار ترجمه را بسیار حساس و ظریف می پندارد . مترجم را هم چون ساقی می داند که وظیفه انتقال محتوای یک جام زیبا را به جام دیگری بر عهده می گیرد . او باید بکوشد تا جام دوم تا حد امکان از جهت زیبایی و ظرافت با جام اول هم آهنگ باشد ."

دربخش پنجم وی با آوردن خلاصه رمان یوسف بن تاشفین این بخش را رونق بخشیده است.رمان یوسف بن تاشفین به پانزده فصل تقسیم شده است. در فصل اول درباره عبدالمنعم و فرزندان وی یاد آوری شده است . در آغاز داستان تذکره ای از سه برادر سعد و احمد و حسن و یک مردی قوی هیکل موسوم به الیاس است . در فصول دیگر قهرمانان از جمله سرباز ، ممونه و معتمد و ... نقش‌های مهمی دراین رمان ایفا می نمایند . وی با این روال، متن کامل داستان را تلخیص کرده است . در قسمت آخر این بخش دو عنوان مهم بنام "سربازی در جهان شعراء" و "صدای من صدای یک ملت است به حسن و زیبایی داستان و هنر رمان نویسی نسیم حجازی زینت می بخشد .

در پایان فهرست منابع و مآخذ آورده شده است .

*****

از گلستان سعدی

حکایت - یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب‌خیز و مولع زهد و پرهیز شبی در خدمت پدر رحمة الله علیه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانه‌یی بگزارد چنان خواب غفلت برده‌اند که گوئی نخفته‌اند که مرده‌اند گفت جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین خلق افتی

نبیند مدعی جز خویشتن را — که دارد پردهٔ پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند — نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش

فهرست مجله ها و مقاله های رسیده

الف) مجله ها:

فارسی

۱. نقد و نظر ، فصلنامهٔ فرهنگی ـ عقیدتی و اجتماعی ؛ سال سوم ، شمارهٔ دوم و سوم : بهار و تابستان ۱۳۷۶.

□ نشانی :فصلنامه نقد و نظر - قم - صندوق پستی : ۳۶۹۳ / ۳۷۸۵

از فهرست :

عدالت و انصاف ، و تصمیمگیری عقلانی ، ترجمهٔ مصطفی ملکیان

تعریف عدالت از زبان امام صادق (ع) ، محمد رضا

داد ورزی و تقریری نو از مساله شر ، محمد سعیدی مهر

مبنای عدالت در نظریهٔ جان رالز ، حسین توسلی

قدرت سیاسی و اصل عدالت ، ناصیف نصار ترجمهٔ محمد مهد خلجی

تجدد : غیریتها و محدودیتها ، حسین بشیریه

عدالت بر مثابهٔ قاعدهٔ فقهی ، مهدی مهریزی

حقوق و عدالت ، ناصر کاتوزیان

۲. کیهان اندیشه ، دوماهانه؛ شماره ۷۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۶
□ نشانی: قم - خیابان - حجت - شماره ۲۵ .
مسیحیت معاصر ، جریانها و هدفها ، گفتگو با محمد مسجد جامعی
معرفت شناسی حضوری ، علی رنجبر
احیای فکر دینی ، احمد آکوچکیان
شناخت اجتماعی ، محمد صادق رحمتی
مختصات و تقسیمات علم، علی عابدی شاهرودی
جنبش ذاتی طبیعت، محمد علی گرامی
در آمدی بر فلسفهٔ دین ، علی ربانی گلپایگانی
تاثیر عارفان بر گلستان و بوستان ، احمد عزتی پرور

۳. آشنا ، فصلنامه ادبی و فرهنگی ؛ سال ششم ، شماره ۳۵: تابستان ۱۳۷۶ش
□ نشانی : تهران - خیابان ولی عصر (عج) - پایین تراز خیابان فاطمی - نبش کوچهٔ کامران - شماره ۷۶۶ - بنیاد اندیشهٔ اسلامی - کدپستی ۱۴۱۵۸ - صندوق پستی ۳۸۹۹ - ۱۴۱۵۵
از فهرست :
از آن سموم که طرف بوستان بگذشت (۲) دکتر جعفر موید شیرازی
ادبیات باستانی ایران ، دکتر ژاله آموزگار
تاریخچهٔ زبان و ادبیات فارسی ، دکتر ابو القاسم رادفر
منقول و مرتجل ، مترادف و مشترک ، دکتر محسن ابو القاسمی
مروری بر روابط فرهنگی ایران و چین ، دکتر اسماعیل حاکمی
فرهنگ در کنار هم ، خانم کازوکو کوساکابه (ژاپن)
۴. اطلاعات ، ماهنامه ؛ شماره ۱۱ و ۱۲ : مرداد و شهریور ۱۳۷۶
□ نشانی : تهران - خیابان خیام - موسسه اطلاعات سیاسی - اقتصادی - کدپستی ۱۱۱۴۴
مبادی ارزشی وایدئولوژیک لیبرالیسم ، ورین گلوسر (ترجمه عبد الرحیم گواهی)
انقلاب ، اریک جی بهابرباوم (ترجمه دکتر سیاوش مریدی)
جدایی آسیای میانه از ایران ، افشین پرتو

رقابت قدرتهای منطقه ای در آسیای میانه ، دکتر احمد نقیب زاده

نقش و نفوذ روسیه در تاجیکستان ، دکتر الههٔ کولایی

برخی اوهام اقتصادی ، دکتر حمید الیاسی

۵. زن روز ، هفته نامهٔ اجتماعی ؛ شماره ۱۶۲۹ : آبان ۱۳۷۶

☐ نشانی ، تهران - خیابان فردوسی ، کوچهٔ شهید شاهچراغی - صندوق پستی ۹۶۳۱ - ۱۱۳۶۵

ج) مجله ها

اردو

۱. معارف ، ماهنامه ؛ جلد ۱۶۰ ، شماره ۳ : ستمبر ۱۹۹۷م

☐ نشانی :ماهنامه معارف ،دار المصنفین ، شبلی اکادمی اعظم گڑھ ، هند

از فهرست :

دنیائی نباتات میں خدائی نظارے؛ مولانا محمد شهاب الدین ندوی

تمدن های قدیم میں جرم و سزا؛ نور احمد شاهتاز

ملفوظات اقبال کی ادبی اهمیت ؛ ڈاکٹر محمد مظهر صدیقی ندوی

شیخ عبد النبی شامی ؛ شیخ نذیر حسین

آنند نرائن ملا کی مجاهدانه اردو خدمات ؛ ڈاکٹر عبد الرشید ظهیری

۲. مجله تحقیق ، جلد ۱۸ ، شماره ۶۱ - ۶۲ : ۱۹۹۷م.

☐ نشانی : کلیه علوم اسلامیه و شرقیه ، جامعهٔ پنجاب ، لاهور

از فهرست :

عربی ادب کے لیے اهل ایران کی خدمات ؛ محمد علی بی تقصیر

انبیائے کرام کی تعداد ؛ پروفیسر محمد اکرم مدنی

حضرت علی اور آپ کی شاعری ؛ ڈاکٹر محمد افضل ربانی

کشمیر میں مغل باغات ؛ خواجه شکیل احمد

تخریج احادیث کشف المحجوب للهجویری ؛ ڈاکٹر خالق داد خان

۳. فکر و نظر، سه ماهی، جلد ۳۵، شماره: ۱، جولائی - ستمبر ۱۹۹۷م

☐ نشانی: ادارۂ تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی، اسلام آباد.

از فهرست:

سنن ابی داود کی شروح و حواشی؛ سهیل حسن

ربا پر بعض معاصر نقطۂ نظر کا علمی جائزہ؛ طاہر منصوری

قرآن و سنت میں باہمی تعلق - چند اہم مباحث؛ ڈاکٹر محمد امین

تاریخ سمرقند؛ ڈاکٹر احمد رنجبر - مترجم ڈاکٹر سید حسن عباس

۴. قومی زبان، ماہنامہ؛ جلد ۶۹، شمارہ: ۱۰، اکتوبر ۱۹۹۷م،

☐ نشانی: انجمن ترقی اردو، شعبہ تحقیق، ڈی - ۱۵۹، بلاک ۷، گلشن اقبال، کراچی

از فهرست:

دیوان درد؛ ڈاکٹر نسیم احمد

دیوان یقین دهلوی؛ پروفیسر شارب ردولوی

ڈاکٹر اقتدا حسن؛ ڈاکٹر امین الله وثیر

شمس الرحمان فاروقی اور سرسوتی سمان؛ ڈاکٹر اصغر عباس

۵. صحیفه، سه ماهی؛ شماره ۱۱۵: اپریل - جون ۱۹۹۷م

☐ نشانی: سه ماهی صحیفه، مجلس ترقی ادب، کلب روڈ، لاهور

از فهرست:

بهاولپور میں مسند نشینی؛ ڈاکٹر اکبر حیدری کشمیری

اردو زبان میں قرآن پاک کی تفاسیر؛ مسعود احمد خان

لسانیات قدیم هند میں؛ ڈاکٹر نعمت الحق

مخفی بدایونی اور عروس سخن؛ سید نور محمد قادری

۶. پیام، ماهنامه؛ جلد ۴ شماره ۳ و ۴: ستمبر و اکتوبر ۱۹۹۷م،

☐ نشانی: اخوت ٹرسٹ (رجسٹرڈ) پی او بکس ۱۳۷، اسلام آباد

از فهرست:

ہمارا نظام تعلیم اور عربی زبان؛ ابو مسعود حسن علوی

اسلامی نظام کا نفاذ کہاں سے شروع ہو؛ ابو مودت

کیا مذہبی جماعتیں ناکام ہیں ؛ آغا مرتضی پویا

۷. کنز الایمان ، ماهنامه ؛ جلد ۷ ، شماره ۷ : ستمبر ۱۹۹۷م.

□ نشانی : کنز الایمان سوسائٹی ، ۱۴۲۲/۶ دهلی روڈ ، صدربازارلاهور چهاونی

از فهرست :

قادیانیت ؛ علامه اقبال

مسئلهٔ ختم نبوت کی نزاکت ؛ مولانا ابو داود محمد صادق

ختم نبوت اور امام احمد رضا خان ؛ مفتی محمد خان قادری

۸. همدرد صحت ، ماهنامه ؛ جلد ۶۵ ، شماره ۹ و ۱۰ : ستمبر - اکتوبر ۱۹۹۷م

□ نشانی : همدرد صحت ، همدرد ڈاکخانه ، همدرد مرکز ، ناظم آباد ، کراچی

۹. وحدت اسلامی ، ماهنامه ؛ شماره ۱۴۸ : اکتوبر ۱۹۹۷م

□ نشانی : دفتر ثقافتی نماننده اسلامی جمهوری ایران ، مکان نمبر ۲۵ ، گـلی نـمبر ۲۷ ، F6/2 اسلام آباد

د) مقاله ها

دکتر حسینعلی قبادی - ایران : نظری بر نمادشناسی و اختلاف و اشتراک آن با استعاره و کنایه

دکتر قاسم صافی - تهران - ایران : جاذبه های فرهنگ و تـمدن اسـلام و ایـران در فـرزانگـی تیموریان

دکتر ظهور الدین احمد - لاهور - پاکستان : پنجاه سال فارسی در پاکستان

دکتر سید حسن عباس - رامپور - هند : مثنوی جواد

پروفسور منیر احمد بهاولپور - پاکستان : شعرای متصوفه معروف بهاولپور

نوید احمد گل ، سیالکوٹ - پاکستان : غنیمت کنجاهی

دکتر عمر کمال الدین ، لکهنو - هند : حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر ابن شاه محمد کاظم قلندر

فهرست نسخه‌های خطی فارسی
کتابخانهٔ دانشگاه استانبول

گردآورندگان

کتاب
موسیقی کبیر

تألیف

ابونصر محمدبن محمدبن طرخان فارابی

ترجمه

دکتر آذرتاش آذرنوش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تهران، ۱۳۷۵

کتابها و نشریات تازه

فهرست ذخیره کتب حکیم محمد موسی امرتسری (اردو)(ج ۱ و ج ۲)

این کتاب فهرست نسخه های خطی و کتاب های چاپی کتابخانه حکیم محمد موسی امرتسری است که مشتمل بر ۵۰۴۸ عنوان کتاب و رساله و مجله و نشریه است. زبان های این کتاب ها و رساله ها و مجله ها به تمام زبان‌های کشورهای اسلامی است، مانند: عربی، فارسی، اردو، پنجابی وغیره. مصنف فهرست سید جمیل احمد رضوی خود کتابدار کتابخانه دانشگاه پنجاب است. حکیم محمد موسی امرتسری، کتابخانه خود را به کتابخانه دانشگاه اهدا کرده که تحت عنوان «ذخیره کتب حکیم محمد موسی امرتسری مخزونه پنجاب یونیورستی لائبریری» شامل کتابخانه دانشگاه پنجاب شده است. جلداول در ۹۰۴ ص در سال ۱۹۹۶ و جلد دوم در ۳۲۰ص در سال ۱۹۹۷م چاپ شده است. تعداد کل کتاب های خطی و چاپی اعطایی ۹۲۹۲ جلد است که در جلد اول فهرست ۵۵۱۷ نسخه و کتاب در جلد دوم ۱۴۴۱ نسخه و کتاب معرفی شده است جلد سوم هم در دست تالیف است.

این دو جلد فهرست با کاغذ خوب و جلد ممتاز و تجلید زیبا و کتابت نستعلیق و بهای مناسب حدود ۵۰۰ روپیه در اختیار همگان قرار گرفته است.

دیوان غلام حیدری و گلزار صفدری (فارسی و اردو)

این کتاب مجموعه اشعار فارسی «سید غلام علی شاه میروی» است که تحت عنوان «دیوان غلام حیدری» با ترجمهٔ پنجابی آن به نام گلزار صفدری به طبع رسیده است. مترجم پنجابی «مولوی نور عالم لندپوری» است. ناشر کتاب «قاضی احمد جی» می باشد. چاپ دوم در سال ۱۹۹۱م در راولپنڈی به طبع رسیده. سید غلام علی شاه میروی شاعر سخنور فارسی گوی در سال ۱۳۴۳هق/۱۹۲۲م درگذشته است. اشعار او به پیروی از حافظ شیرازی سروده

شبه ، این کتاب در ۴۰۰ صفحه با جلد زیبا و کاغذ خوب و کتابت و رسم الخط اردو و دو تصویر از شاعر و پسرش در اختیار همگان قرار گرفته‌است.

حضرت ایشان (رح) (اردو)

کتاب «حضرت ایشان اور ان کا قُرب و جوار» تألیف احمد بدر اخلاق است که از طرف « میان اخلاق اکیدمی ، لاهور» چاپ و منتشر شده است . این کتاب در ۱۰۴ صفحه به زبان اردو به همراه تصاویر رنگین از آرامگاه و درگاه و مقابر اطراف آرامگاه « حضرت ایشان » است . اما نام اصلی «حضرت ایشان (رح)» ، «خواجه خاوند محمود (رح)» است که در قرن ۱۰ هـ ق می زیسته و اصل او از بخارا بوده است.

این کتاب در سال ۱۹۹۷ م / ۱۴۱۸ هـ ق به تعداد ، ۵۰۰ جلد چاپ شده و در اختیار همگان نهاده شده است . کاغذ و تجلید و چاپ مناسب و جلد با تصاویر مزارات مزین شده است .

مولانا جلال الدین (فارسی)

کتاب « مولانا جلال الدین : زندگی ، فلسفه ، آثار و گزیده ای از آنها » تألیف دکتر عبدالباقی گولپینارلی به زبان ترکی ، ترجمه و توضیحات و حواشی از دکتر توفیق سبحانی ، از انتشارات علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ،(تهران) ۱۳۷۰ هـ ش ، ۵۰۶ ص، مشتمل برچهار بخش و چند فصل است که هر کدام از آنها به تقسیمات دیگر منقسم می گردد : مقدمه مترجم ، مقدمه مؤلف ، (دیباچه چاپ اول و دوم و سوم) ، بخش یکم : شامل تاریخ و اوضاع سیاسی عهد مولانا جلال الدین ، و همهٔ معاصران او ، زندگانی مولانا و استادان و تدریس و تعلیم او . کتابی است جالب و خواندنی با جلد زیبا و کاغذ خوب و چاپ مرغوب به مبلغ ۹۸۰۰ ریال (تقریبا ۹۸ روپیه) .

فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدّس سرّه الشریف

جلد ۲۷ (از نسخه خطی شماره ۱۰۵۰۱ تا ۱۱۰۰۰) ، زیر نظر سید محمود مرعشی و نگارش : سید احمد حسینی . در این مجلد ۴۹۹ نسخه خطی به زبان های فارسی و عربی و ترکی و اردو در موضوعات مختلف

فهرست نویسی شده است . این مجلد ۴۰۶ صفحه و حدود ۱۰۰ صفحه نمونه‌های نسخه های خطی و فهارس اعلام دارد .
نکته:کتابخانهٔ آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدّس سرّه الشریف در شهر قم (ایران) از بزرگترین کتابخانه های جهان اسلام است که اکثر انتشارات وخدمات کتابداری و کتاب شناسی آن به طور رایگان ارائه می شود و همه عاشقان معارف و حکمت و علوم اسلامی و انسانی را خشنود می‌گرداند .

جهان اقبال (اردو)
این کتاب تألیف دکتر سید معین الرحمن است که از طرف آکادمی اقبال به کوشش دکتر وحید قریشی به طبع رسیده است . بها ۱۰۰ روپیه ، ۱۸۵ ص . در لاهور چاپخانه « سعادت آرت پریس » به طبع رسیده . این کتاب در نوع خود ، جالب و خواندنی و سودمند است و از مآخذ معتبر اقبال شناسی است .

کتاب موسیقی کبیر
اصل این کتاب به زبان عربی تألیف ابونصر فارابی (۲۶۰-۳۳۹هـ ق) (محمد بن طرفان فارابی) است . توسط دکتر آذرتاش آذر نوش به زبان فارسی برگردانیده شده و اداره انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با بهترین کاغذ و زیبا ترین تجلید و ممتاز ترین حروف چینی و صفحه آرایی و جداول و نمونه‌های مختلف آن را چاپ کرده است . کتاب موسیقی کبیر در ۶۰۵ صفحه با ۲۳ صفحه پیشگفتار به بهای ۲۵۰۰۰ ریال (تقریباً ۲۵۰ روپیه) به بازار علم و ادب خاصه به جامعه موسیقی دانان اهدا شده است.فهرست مطالب واعلام و واژه نامه ارزش کتاب را بیشتر کرده است .
تقسیمات این کتاب عظیم براساس «کتاب ، جزء ، فن ، مقالت » می باشد .

کشکول (اردو و فارسی)
مجموعه اشعار فارسی و اردو سروده پروفسور محمد جمیل قلندری استاد زبان عربی و انگلیسی در مؤسسه ملی زبان های نوین پاکستان وابسته به دانشگاه قائد اعظم می باشد . این مجموعه از طرف سراینده و به تعداد ۱۰۰۰ جلد در سال ۱۹۹۶ م در ۱۳۲ صفحه در اسلام آباد به چاپ رسیده و به بهای

۱۷ روپیه در اختیار دوستداران شعر و ادب فارسی قرار گرفته است. جمعاً ۵۴ غزل و قصیده و دوبیتی و رباعی و نظم کوتاه و بلند در این مجموعه آمده است.

آفاق الحضارة الاسلامیه (مجله - العربیه)

مجلهٔ شش ماهه عربی شماره اول ، سال اول ، ۱۴۱۷ هـ ق . آبان ماه ۱۳۷۵ هـ ش در ۱۹۰ صفحه ، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی . در این شماره مقالاتی از ادیبان و عالمان ایرانی و فلاسفه اسلام چاپ شده است . مدیر مسئول آن دکتر مهدی گلشنی و سردبیر (رئیس التحریر) دکتر صادق آیینه‌وند می‌باشد. مباحث علوم اسلامی و مطالب علمی و تاریخی و تمدنی و فلسفی همه مستند و ارزنده در این شماره آمده است. تولد این نشریه جدید را به جامعه نویسندگان و مطبوعات و اهل ادب و فرهنگ تبریک می گوئیم .

مجله بررسی و تحقیقات اسلامی (ترکی)

این مجله ترکی از طرف مرکز تحقیقات اسلامی در ترکیه (اداره اوقاف) چاپ و منتشر می گردد ، ویژه نامه علوم اسلامی (تفسیر و فقه و حدیث و تاریخ و فرهنگ و ادب اسلام) در ترکیه است ، ش ۱، سال ۱۹۹۷م، ۲۶۶ ص . مقالات به زبان ترکی و عربی و انگلیسی است . تصاویر گوناگون از مرکز تحقیقات مولانا جلال الدین محمد بلخی و تحقیق درباره آرامگاه وی و نقشه و طرح آن به دست داده شده است .

تراثنا (نشریه ۳ ماهه)

این نشریه (مجله) از طرف مؤسسه آل البیت مدعم برای احیای میراث اسلامی چاپ و منتشر می گردد ، شماره اول (شماره مسلسل ۴۹) سال ۱۳ (محرم الحرام) ۱۴۱۸ هـ ق . مقالات و مطالب این نشریه در مباحث علوم اسلامی علوم قرآنی (فقه و حدیث و تفسیر و فلسفه و مناظره و ادب و تمدن و فرهنگ) است .

دیدار با سیمرغ

کتاب «دیدار با سیمرغ» مجموعه هفت مقاله در عرفان، شعر و اندیشه

عطار تألیف دکتر تقی پورنامداریان ، از طرف پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی چاپ و منتشر شده است . چاپ اول ۱۳۷۴ و چاپ دوم ۱۳۷۰ در ۲۲۰۰ جلد به قیمت ۶۵۰۰ ریال (تقریباً ۶۵ روپیه) ۳۰ صفحه مقدمه ۲۷۵ صفحه متن. «کتاب دیدار با سیمرغ»، باکاغذ خوب تجلید زیبا و چاپ ممتاز در اختیار عطار دوستان و دانش پژوهان قرار گرفته است .

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول (فارسی)

فهرست نسخه ها. گرد آوری دکتر توفیق هاشم پور سبحانی و حسام الدین آق سو ، یکی دیگر از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (تهران) می‌باشد که ۷۵۴ ص ، در سال ۱۳۷۴ هـ ش . ۱۵۰۰ نسخه و باتجلید و کاغذ و حروف زیبا و جالب منتشر شده است .

این کتاب از اهمیت خاص برخوردار است زیرا ۱۶۱۵ نسخه خطی و مجموعه رسائل ارزنده و منحصر بفرد را معرفی می کند . کتابخانهٔ دانشگاه استانبول در سال ۱۹۲۴ م تأسیس شده است و یکی ازکتاب خانه های معتبر و مهم ترکیه است . تهیه این فهرست بر اساس نام کتاب و شماره کتابخانه تدوین و ترتیب یافته است فهرست کتاب و نسخه ها وکاتبان و فهرست مآخذ در آخر آمده است اما « نمونه » ندارد . اگر همانند کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، بعضی نمونه از نوادر نسخه در آخر کتاب به دست داده می شد بسیار سودمند می افتاد .

فهرستواره کتابخانه مینوی (گنجینه مینوی) و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه (فارسی)

این فهرست شامل نسخ خطی، عکسی، میکروفیلم و یادداشت ها می‌باشد.

مصنف این کتاب مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار است . کتاب توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، در سال ۱۳۷۴ در تعداد ۱۰۰۰ جلد و ۲۵۲ صفحه همراه با ، عکس مرحوم استاد مجتبی مینوی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ هـ ش) منتشر شده است. فهرست مقالات آن بدین ترتیب است : بخش اول : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مینوی

بخش دوم : فهرست میکروفیلم های کتابخانه مینوی

بخش سوم : فهرست عکس های کتابخانه مینوی

بخش چهارم :فهرست مجموعه پژوهشگاه
بخش پنجم :یادگارهای فرهنگی باز مانده از مینوی (زندگی‌نامه ، فهرست کتاب‌ها و نوشته‌ها ، یادداشت و یادگارها).

این کتاب با حروف زیبا و چاپ ممتاز و صفحه آرایی و تجلید خوب با قیمت ۲۸۰۰ ریال (تقریبا ۲۸ روپیه) در اختیار همگان قرار گرفته است .

فرهنگ (فصلنامه علمی -پژوهشی) : ویژه زبان شناسی
سال نهم ، شماره اول ، ۱۳۷۵ هـ.ش

این فصلنامه از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است مشتمل بر ۴۴۶ ص و حاوی ۲۲ مقاله و ۵ گزارش علمی و فرهنگی و معرفی ۳ کتاب که همه مطالب و گزارش ها و کتاب ها در موضوع زبان فارسی و زبان هایی ایرانی و آسیایی و زبان شناسی است . صاحب امتیاز و مدیر مجله دکتر مهدی گلشنی است که خود مدیر پژوهشگاه نیز می باشند . سردبیر دکتر رضاداودی اردکانی و دبیران هیئت تحریر همه از دانشمندان و دانش پژوهان هستند . بهای یک شماره مجله ۵۰۰۰ ریال (برابر با ۵۰ روپیه) است . بسیاری از مطالب این شماره «فرهنگ ویژه زبان شناسی» مربوط است به اهمیت زبان و زبان شناسی و ارتباط آن با فلسفه و جامعه شناسی . این مجله با چاپ خوب و کاغذ و تجلید ممتاز در اختیار زبان شناسان و فارسی دانان قرار گرفته است .

فرهنگ (فصلنامه علمی - پژوهشی) ویژه فلسفه - پدیدار شناسی
سال نهم ، ش ۲ ، ۱۳۷۵ هـ.ش ۲۹۵ ص

این فصلنامه نیز از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است . دراین شماره که ویژه فلسفه (پدیدار شناسی - ۲) می‌باشد مشتمل بر ده مقاله است در مباحث فلسفه که تقریباً همه آنها ترجمه و برداشتی است از نوشته فلاسفه اروپایی . چاپ و کاغذ و حروف و صفحه آرایی و تجلید مجله زیبا و ممتاز و دیدنی است . بهای مجله ۵۰۰۰ ریال (در حدود ۵۰ روپیه).

مجمل الحکمة (ترجمه گونه یی کهن از رسائل اخوان الصفا)

کتاب « مجمل الحکمه » به فارسی ترجمه شده ، اما مترجم آن شناخته نشده . اصل کتاب رسائل اخوان الصفا نام دارد که درپیشگفتار کتاب مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه ، آن را « اخوان صفا= برادران روش » نوشته و گفته است. این کتاب به کوشش مرحوم استاد دانش پژوه و ایرج افشار تصحیح و تنقیح شده و بر آن مقدمه تحقیقی و فهرست های گوناگون افزوده و بانمونه برداری از نسخه های مختلف موجود درکتابخانه های تهران و ترکیه واروپا و چاپ آنها در این کتاب ، ارزش کار خود را بسیار نموده اند . ظاهراً تاکنون تعداد رسائل اخوان الصفا« ۵۰ رساله» و بعضی« ۵۱ رساله»و برخی« ۵۲ رساله»شمار کرده و شناخته‌اند . کتاب در ۴۱۴ ص با ۴۹ صفحه مقدمه ، نمونه‌ها ، فهارس اعلام ، با کاغذ خوب تجلید مناسب به طبع رسیده است . ناشر:پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، بها ۸۰۰۰ ریال (تقریباً ۸۰ روپیه) تاریخ چاپ ۱۳۷۵ هـ ش .

بستان العقول فی ترجمان المنقول (فارسی)

مصنف این کتاب محمد بن محمود بن محمد زنگی‌بخاری(۷۱۳هق) است . مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار مصحح این کتاب هستند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۷۴ هـ ش در ۲۳۶ ص این کتاب را منتشر کرده است. متن کتاب بستان العقول فی ترجمان المنقول شبیه کلیله ودمنه است و همه مطالب آن از زبان حیوانات است. جمعاً ۱۹ فصل دارد و در آخر فهارس نام های کسان و اسامی جغرافیایی ، اسامی این ها و طایفه ها و قوم ها وفهرست واژه های دیر باب فارسی و ابزارهای زندگی و فهرست نامهای جانوران و فهرست کتاب آمده است . این کتاب با نثر محکم و آمیخته با آیات قرآن و احادیث و اقوال مشایخ و چاپ ممتاز و حروف زیبا و تجلید خوب به مبلغ ۶۰۰۰ریال (۶۰ روپیه)به بازار علم و ادب فارسی عرضه شده است .

هستی شناسی (فارسی) در مکتب صدر المتالهین

کتابی است ارزنده ، تألیف عالم دانشمند اسلامی آیة الله جعفر سبحانی تبریزی ، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ،

در ۱۳۷ صفحه ، چاپ ۱۳۷۵ هـ ق . مؤلف در آغاز مقدمه کتاب نگاشته اند :
«فلسفه اسلامی ، بزرگترین گنجینه معنوی است. افکار و اندیشه های فلسفی ، یکی از بزرگترین و گرانبها ترین گنجینه های معنوی اسلام است که از اسلاف اندیشمند ، به دست ما رسیده است ». فهرست منابع کتاب در آخر آمده است .
این کتاب در قطع زیبا و کاغذ خوب و حروف زیبا و تجلید جالب به بهای ۴۵۰۰ ریال (۴۵ روپیه) در اختیار همگان است.

لذت کرب

"لذت کرب " مجموعه اشعاری به زبان فارسی سروده «سرسوتی سرن کیف» متخلص به «کیف» است که از طرف «و مل پبلی کیشنز- بمبئی - هندوستان» در سال ۱۹۸۸م. در ۷۰ صفحه و بهای ۳۰ روپیه چاپ شده است .
این مجموعه مشتمل بریک پیش لفظ (مقدمه) به قلم کالیداس گپتا رضا است .
وی می نویسد :
«درمیان شاعران خوش بیان فارسی گوی هندوستان ، شاید درجه و مقام غالب در شماره اول است . در سال ۱۸۳۵ م ، در زمان کمپانی هند شرقی ، زبان فارسی ، در یک برنامه تمام عیار ، بپایان رسانید ، دیگر آن نیرو و توانایی سخن سرایی فارسی در هیچ شاعری باقی نماند و شعر فارسی خریداری پیدا نکرد ، در این حالت ضعف و زبون شاعری غالب سرود :

این می از قحط خریداری کهن خواهد شدن

اکنون زبان و شعر فارسی به صورت یک واقعه تاریخی در آمده است که در یکی از زمان ها در هندوستان شهرت ویژه داشت در این هنگام نیز اگر کسی ذوق گفتن شعر فارسی دارد ، می توان آنرا نوعی دیوانگی تصور کرد ا مجموعه اشعار فارسی آقای سرسوتی سرن کیف نیز همین حالت را دارد . وی اشعاری سروده است به این امید که شاید مورد قبول شعر شناسان واقع گردد و آن نشئه خمار باقی مانده برقرار بماند ! » کیف شاعر این مجموعه خودش می‌گوید : «من هندی ام ، چنانچه در خانواده ام کسی به زبان فارسی صحبت نمی کند . مذهب هندو دارم . نشست و برخاست با پارسی دانایان و مسلمانان ندارم . تعلیم و تربیت مرا به پارسی در مدرسه ثانوی (متوسطه) برای دو سال بود ... خاندان من به این زبان ، علاقه خاندانی و فرهنگی دارند ، زیرا همه بزرگان من فارسی می دانستند ، و مرا به عنوان شاعر و گوینده

فارسی قبول داشتند ، اما من در شعرگوی فارسی ضعیف هستم!»

اما با این تواضع و فروتنی که شاعر از خود ابراز داشته ، غزل و دوبیتی‌های او خوب است و خواندن اشعار کیف یک نوع تأثر و ذوق عارفانه در خواننده ایجاد می کند :

غم دهر «کیف» همی کنداثری نه بردل عاشقان

به هزار حمله دشمنان نشود شکسته حصار ما

و یا:

من خواهش عمر جاودانی نکنم   واللّه در این لغوییانی نکنم

زینگونه که بگذرد شب و روز من   بهتر آن است که زندگانی نکنم

عنوان نجات (اردو ، نظم)

حمد و نعت و سلام و منقبت ، سروده عارف مهجور رضوی ، از انتشارات تیپو سلطان پبلی کیشنز ، گجرات (علی پوره رود) ، ۱۴۱۷هـ در ۱۵۷ صفحه.نام کتاب از این بیت علامه دکتر محمد اقبال اقتباس شده است :

نقش الا اللّه بر صحرا   نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت

نیز این دو بیت اردو «عنوان نجات» را در بر دارد :

جب تک نفس میں تاپ نظر مین اثر رہے   عنوان نجات کا مرے پیش نظر رہے

دائم رہوں مین مدحت مولی میں منہمک   تازیست یہ وظیفہ شام و سحر رہے

از مطالب کتاب روشن می شود که بیشترین اشعار در توحید حضرت ذات باری تعالی ، نعت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ، و چند قصیده در مدح قرآن می‌باشد . این کتاب با جلد رنگین و کاغذ خوب و چاپ ممتاز به قیمت ۱۰۰ روپیه در اختیار همگان است .

ترجمان فارسی وحی ، ش ۱ ، سال اول ، ۱۳۷۶ ، قم ، انتشارات اوقاف و امور خیریه .

این مجله دربارهٔ قرآن و ترجمه های قرآن و مباحث قرآنی به زبان های خارجی است . برای اولین بار در علوم قرآنی چنین مجله یی نشر می شود ؛ هر سال ۲ شماره . مدیر مسئول و سردبیر آن محمد نقدی است. نویسندگان «ترجمان وحی» همه از قرآن و علوم قرآنی گفت و گو کرده‌اند . جمعاً ۱۷۰ ص. خلاصهٔ مقالات فارسی به زبان انگلیسی و عربی در ۸ صفحه در پایان آمده است. بها : ۲۵۰ ریال (تقریباً ۲۵ روپیه) است.

«جرنل»(مجلهٔ کتاب شناسی) اردووفارسی وانگلیسی، ش ۱۰۹، سال... ۱۹۹۷، هند.

این مجله توسط کتابخانه عمومی خدابخش به صورت فصلنامه منتشر می شود. مدیر و سردبیر: حبیب الرحمن چغانی. از لحاظ ادب فارسی و اردو وعلوم اسلامی و ادبیات هندویی و تاریخ و کتاب شناسی و نسخه های خطی و مطالب متفرقه تاریخی مرجع و مأخذی مهم است. این شماره در دو بخش اردو (۲۴۰ ص) و انگلیسی (۱۴۲ ص) جمعاً ۳۸۲ صفحه منتشر شده است. بعض تصاویر نسخه های خطی و خوشنویسی رنگین نیز دارد. بهای این شماره ۷۵ روپیه هندی و سالانه ۳۰۰ روپیه است.

دکتر محمد حسین تسبیحی

دیوان ظفر خان احسن (منتخب اشعار)
به انتخاب نذر صابری
ناشر: مجلس نوادرات علمیه اتک، ۱۹۹۷م (طبع اول)، ۷۸ صفحه، قیمت ۶۰ روپیه.

ظفر خان احسن (احسن الله خان) بن خواجه ابو الحسن تربتی از شاعران معروف سدهٔ ۱۱ هـ به شمار می‌آمد. وی از کابل به هند آمده و در زمان شاهجهان والی کابل، کشمیر و تته بوده است.

در این کتاب ۶۴۲ بیت شعر فارسی از نسخهٔ خطی دیوان ظفر خان احسن به انتخاب نذر صابری آمده است. نسخه خطی از دیوان احسن در کتابخانهٔ «دیال سنگ ترست، لاهور» به شماره های «۲۹۲ ج» با عنوان «بیاض احسن» (۱۹ برگ) و «۷۵۳» (۱۳۸ برگ) نگهداری می شود. (رک: فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، از احمد منزوی، ج ۸، صص ۹ - ۸۸۸) علاوه براین «مثنویات ظفر خان احسن» به اهتمام دکتر محمد اسلم خان، ۱۳۶۴ ش در دهلی و «دیوان احسن» نیز در ۱۹۷۱م در دهلی چاپ شده است. احسن دربارهٔ کشمیر اشعار زیبایی سروده است. از جمله:

بیار باده که فصل بهار کشمیر است ... پیاله لاله ای از کوهسار کشمیر است
(ص ۲۴)

باوجود آن وی وطن مالوف خود کابل را فراموش نکرده و می گوید: گرچه احسن گلشن کشمیر رشک جنت است
مرغ روح م به شوق باغ کابل می پرد (ص ۴۰)

بررسی تاریخ و تحقیقی سند [سند جو تاریخی تحقیقی جائز و]
تألیف غلام محمد لاکو ناشر : ماریی سماجی سنگت ، کراچـی ۱۴۱۷ ه / ۱۹۹۷م صفحات : ۴۰۳ ، قیمت : ۲۰۰ روپیه

کتاب حاضر مجموعه سی و چهار مقالهٔ تحقیقی غلام محمد لاکو به زبان سندی است که در مـدت ۹۶ - ۱۹۷۶م در مـجله هـای پـاکستان در موضوعات تاریخ ، سوانح ، آثار تاریخی باستانی ، مآخذ تاریخی ، آثار ادبی ، تذکره های فارسی و زبان سندی به چاپ رسیده است. کتاب شامل پنج بخش است. دو بخش اول شامل هیجده مقاله در خصوص تاریخ ، شـرح احـوال شخصیتهای برجستهٔ سند و مآخذ مهم تاریخ آن است.

۱ - تذکره های سرایندگان فارسیگویی که در سند تألیف شده است.
۲ - بیگلار نامه : مآخذ مهم درباره تاریخ سند
۳ - انتخاب منتخب : مآخذ مهم تاریخ سند.
۴ - مآخذی از تاریخ سند.

بخش چهارم دارای هفت مقاله دربارهٔ تاریخ زبان سندی و نسخه های خطی آن زبان است.

بخش پنجم شامل پنج مقاله متعلق به کارنامه های ادبی ، علمی و تحقیقی سید حسام الدین راشدی است. وی از چهره های درخشان فرهنگی پاکستان به شمار می آید که برای شناساندن آثار فرسی این منطقه و گسترش زبان فارسی تلاش ارزنده ای انجام داده است.

نویسنده محترم در خصوص مآخذ تاریخ سند به زبـانهای فـارسی ، سندی و انگلیسی آشنایی کافی دارد و کتاب او برای کسانی که تاریخ و ادب و فرهنگ سند را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده اند، بسیار مفید است.

انجم حمید

*****

فهرست نسخه‌های خطی

کتابخانهٔ عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی

ایران - قم

جلد بیست و هفتم

زیر نظر
سید محمود مرعشی

نگارش
سید احمد حسینی

دیدار با سیمرغ

هفت مقاله در عرفان و شعر و اندیشهٔ عطار

تألیف
دکتر تقی پورنامداریان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تهران، ۱۳۷۵

تجبیاء
و
یاد

جواد محقق
ایران
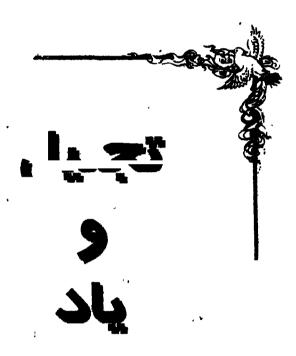
یادی از
جلال آل احمد
(به بهانه بیست و هشتمین سالگرد درگذشت او)

زنده یاد، «جلال آل احمد» در سال ۱۳۰۲ شمسی، در یکی از چهار محله بزرگ تهران قدیم به نام محله «سید نصر الدّین» به دنیا آمد. پدرش «حجة الاسلام حاج سید احمد آل احمد»طالقانی، امام جماعت مسجدهای «پاچنار»و «لباسچی» بود.

کودکی جلال، و پنج خواهر و دو برادرش، در همان محله گذشت. دورهٔ دبستان را که تمام کرد، به سفارش پدر، که در آن سالها به دلیل فشارهای حکومت رضا خان، خانه نشین و عصبی شده بود، به بازار رفت و پیش یکی از آشنایان به کار پرداخت و همزمان در مدرسهٔ «خان مروی» نزد «سید هادی طالقانی» به تحصیل زبان ادبیات عرب مشغول شد. همچنین در کلاسهای شبانهٔ دبیرستان «دار الفنون» هم که تازه راه افتاده بود، شرکت کرد.

جلال در سالهای آخر دبیرستان با تعدادی از همکلاسیهای مؤمن و مذهبی خود، تشکیلاتی به نام «انجمن اصلاح» درست کرد که در واقع یک انجمن تبلیغات اسلامی بود و در آنجا به کارهایی مانند تهیهٔ روزنامه دیواری، تشکیل کلاسهای زبان و سخنرانی می پرداختند. نخستین نوشته های جلال به

دث همین سالها مربوط است.

جلال در سال ۱۳۲۲ دیپلم گرفت و در تابستان همان سال، که همزمان با آغاز جنگ جهانی دوم بود، به قصد ادامه تحصیل در بیروت، به خرمشهر رفت تا از راه عراق و سوریه به لبنان برود. اما پس از گذشتن از بصره، ابتدا برای زیارت قبر امام علی علیه‌السلام و دیدن برادر بزرگش «سید محمد تقی» به نجف رفت. اما نتوانست به بیروت برود و پس از سه ماه زندگی و مطالعه در آن شهر، به ایران برگشت و دانشجوی دانشسرای عالی شد و چند سال بعد، پس از نوشتن پایان نامه اش دربارهٔ سورهٔ یوسف، شاگرد اول رشتهٔ ادبیات فارسی در دورهٔ کارشناسی شد. آن گاه به تحصیل در دورهٔ دکترای همان رشته پرداخت و این بار پایان نامه اش را قصه های «هزار و یک شب» انتخاب کرد و به نوشتن آن مشغول شد، ولی چندی بعد به دلیل شرایط روحی خودش و اوضاع سیاسی کشور در سال ۱۳۲۵، آن را رها کرد.

جلال در سال ۱۳۲۶، به استخدام وزارت آموزش و پرورش که در آن زمان ادارهٔ «فرهنگ» نامیده می شد، در آمد و باحقوق ماهیانه ۱۹۲ تومان، به تدریس در دبیرستانهای تهران پرداخت. او در طول سالهای تدریس، به مدت یک سال «مدیر مدرسه» شد و حاصل آن کتابی است به همین نام که در سال ۱۳۳۷ چاپ شد. این کتاب، قصه واره ای است به زبان گزارش که « حاصل اندیشه های خصوصی و برداشتهای سریع عاطفی از حوزهٔ بسیار کوچک اما بسیار مؤثر فرهنگ و مدرسه » است.

در سال ۱۳۴۱، هنگامی که دوستش «محمد درخشش» وزیر فرهنگ شد، دو - سه سالی را به خواهش او به عنوان مشاور کتابهای درسی کار کرد. در زمان وزارت دکتر خانلری نیز، یک سال تبعید و یک سال هم از کار برکنار شد. بعدها او چند سال در دانشسرای تربیت معلم ما مازان، دانشسرای عالی تهران و دانشکدهٔ علم و صنعت نارمک تدریس کرد.

زنده یاد جلال آل احمد، در فاصلهٔ همین سالها، علاوه بر سفرهای متعدد داخلی، سفرهایی هم به کشورهای دیگر کرد. او در این سفرها به نوشتن

اوضاع و احوال آن سرزمینها پرداخت.

در سال ۱۳۳۳، او رازان را نوشت. کتابی صد و چند صفحه ای در حال و روز روستایی فقیر و فراموش شده که زادگاه پدران اوست.

در سال ۱۳۳۷، تات نشین های بلوک زهرا را قلمی کرد که گزارشی است از زبان و زندگی و فرهنگ مردم دو سه روستای بویین زهرا در جنوب قزوین.

در سال ۱۳۳۹، جزیره خارک در یتیم خلیج را منتشر ساخت، که در شناساندن فرهنگ رو به ویرانی آن دیار که قربانی صنعت نوپای نفت شد، بسیار مؤثر بود.

در سال ۱۳۴۱، به دعوت «سازمان یونسکو» برای دیدار از موسسه‌های فرهنگی و انتشاراتی چند کشور اروپایی به آن قاره شتافت. بخشی از یادداشتهای این مسافرت هم با نام «سفر فرنگ» موجود است که هنوز منتشر نشده است.

در همین سال، سفر کوتاهی نیز به اسراییل داشت که دست نوشته های آن سفر هم با نام سفر به ولایت عزراییل منتشر شده است.

در سال ۱۳۴۲ هم به دعوت «دانشگاه هاروارد» سفری به آمریکا کرد. یادداشتهای بازنویسی شده این سفرنامه هم با نام «سفر آمریکا» آماده چاپ است.

در سال ۱۳۴۳، خسی در میقات را نوشت که محصول سفر او به خانهٔ خدا در مکه است. این کتاب که سفرنامهٔ حج اوست، نشان دهندهٔ سرخوردگی کامل جلال از گروهها و گروهکهای وابستهٔ به شرق و غرب، و مقدمه بازگشت او به دامن فرهنگ ملی و مذهبی است.

در همین سال به دعوت «انجمن فرهنگی ایران و شوروی» برای شرکت در یک کنگره مردم شناسی، سفری به روسیه کرد. یادداشتهای این سفر بعد از انقلاب به نام «سفر روس» در بیش از سیصد صفحه منتشر شد.

جلال، علاوه بر اینها، نوشته ها و ترجمه های داستانی و غیر داستانی دیگری هم دارد که بیشتر آنها بارها چاپ شده است. معروفترین آثار آن زنده،

یاد ، که تأثیر گذارترین آنها هم به شمار می روند ، کتابهای غرب زدگی خ... و خیانت روشنفکران است.

□□

زندگی جلال نیز ، مانند زندگانی بسیاری از روشنفکران معاصر خالی از انحراف و اشتباه و کجروی نیست ، اما آن چه که او را از این گروه جا ساخته و تبرئه می کند، مجموعه ویژگیهایی است که در روشنفکران دیگ معاصر او کمتر دیده می شود. این ویژگیها عبارتند از : سازده زیستی ، بی اعتنایی به مال و مقام ، عشق و علاقهٔ واقعی به مردم و میهن ، شجاعت اقرار اشتباه و نقد گذشته خویش ، حق گویی، حق جویی و حق پذیری، و در یک جمله ، صراحت و صداقت در گفتار و رفتار. همین ویژگیهاست که فراز فرودهای سیاسی و عقیدتی او را ، و از چاه در آمدن و به چاله افتادن‌هایش توجیه می کند. اشتباهات جلال کم نبود. اما او هرگز روی اشتباهاتش نایست و آنها را توجیه نکرد. حتی به نقد و افشاگری آنها نیز پرداخت . به همین دلیل هرچه اندیشه و تفکر او ، به سالهای آخر عمرش بیشتر نزدیک می شود ، پخ تر می شود و صحت و سلامت بیشتری پیدا می کند.

هوش نیرومند سیاسی و صراحت و صداقت بی مانند جلال باعث شده است که نسلهای آزاد دیروز و امروز ، او را به عنوان مسئول تری روشنفکر زمانهٔ خویش بپذیرند و دوست داشته باشند؛ چون او ، نه مانن بسیاری از شبه روشنفکران معاصر ، بهترین استعدادهای نیم قرن ایران را نفع بیگانگان به تکاپوانگیخت ، و نه آب در آسیاب دشمن ریخت ؛ نه سر د آخور پست ومقام حکومتهای ستمشاهی فرو برد، و نه نانی گلوگیر از سفر این و آن خورد.

آری جلال ، تنها وبی یاور ، یک تنه در برابر هجوم فرهنگ شرق و غرب ایستاد، و فریاد بیداری سرداد. تا آن که در هیجدهم شهریور ماه سال ۱۳۴۸ در کلبهٔ کوچک روستایی اش در «اسالم» گیلان ، به مرگی مشکوک درگذشت.

□□

* در خاتمه ، نظر سه تن از شخصیتهای ارجمند ایران و اسلام را به عنوان نمونه می آوریم تا مایه و پایه آشنایی بیشتر با آن عزیز از دست رفته باشد.

امام خمینی (ره)

«... آقای جلال آل احمد را،... یک ربع ساعت بیشتر ندیدم، در اوایل نهضت [پانزده خرداد] یک روز دیدم که آقایی در اتاق [من] نشسته اند و کتاب «غرب زدگی» ایشان در جلو من بود. ایشان به من گفتند: چطور این چرت و پرتها ، پیش شما آمده است؟ یک همچون تعبیری ، و فهمیدم که ایشان هستند [متأسفانه] دیگر او را ندیدم، خداوند ایشان را رحمت کند.»

آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)

«...بهترین سالهای جوانی ام با محبت وارادت به آن جلال آل قلم گذشته است. کسی که روزی جریان روشنفکری اصیل ومردمی را از غربت در آورد... دو کتاب غرب زدگی و دستهای آلوده ، جزو قدیمیترین کتابهایی است که از او دیده ام ... در روزگاری که من او را شناختم، به هیچ وجه ضد مذهب نبود ؛ بماند که گرایش به مذهب هم داشت. بلکه از اسلام وبعضی از نمودارهای برجستهٔ آن به عنوان سنتهای عمیق و اصیل جامعه اش ، دفاع می‌کرد... حوادث شگفت انگیز سالهای ۴۲ و ۴۱ او را به موضوع جانبدارانه تری نسبت به اسلام کشانیده بود... بخش مهمی از شخصیت جلال و جلالت قدر او ، همین عبور از گردنه ها و فراز و نشیبها و متوقف نماندن او در هیچ کدام از آنها بود . کاش چندصباح دیگر هم می ماند و قله های بلندتر را هم تجربه می کرد... «در حکومت و خیانت روشنفکران» نشان دهندهٔ شخصیت حقیقی آل احمد است... در سال ۴۷ که او را در مشهد زیارت کردم ، سعی او را در جمع آوری مواردی که کتاب را کامل خواهد کرد، مشاهده کردم. خود او هم همین را می گفت ... آل احمد به راستی نعمت بزرگی بود . حداقل یک

نسل را آگاهی داده است و این برای یک انقلاب، کم نیست... اگر جلال چند سال دیگر هم می ماند... افسوس!»

آیت الله طالقانی (ره)

«...جلال نه تنها همولایتی، بلکه از اقوام نزدیک ما بود. جوانی بود واقعاً فوق العاده، با استعداد و باسواد و مبارز. قلم بسیار شیرینی داشت... با این که به طرف توده ایها و مارکسیستها جذب شد... به برداشتهای عمیق و تعبیر جالبی دربارهٔ مسایل اسلامی رسیده بود و بخصوص این اواخر هرچه می گذشت، دربارهٔ اسلام و تشیع به بصیرت و بینش بهتری می رسید. جلال در بعضی از جلسات تفسیر قرآن که داشتم، شرکت می کرد و گاهی اظهاراتی هم داشت. بارها با اصرار ورزیدن از من خواسته بود که همراهش به کلبه‌ای که در جنگل داشت و گاه برای استراحت به آنجا می رفت، بروم ولی من فرصت نکرده بودم دعوتش را بپذیرم...»

*****

خاموشی

پروفیسر بشیر احمد نذیر

پروفسور بشیر احمد نذیر در ۱۹۳۷ در شرقپور نزدیک لاهور در یک خانوادهٔ شیوخ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در شرقپور به پایان رساند و از دانشگاه لاهور در رشته زبان و ادبیات فارسی درجهٔ فوق لیسانس گرفت. سپس بعنوان استاد فارسی در دانشکدهٔ دولتی جهنگ شروع بکار نمود. وی در ۱۹۶۷ به دانشکدهٔ دولتی جرانواله بخش (فیصل آباد) منتقل شد و تا آخرین روزهای حیاتش در همان شهر زیست. در سال ۱۹۷۵ برای شرکت در دورهٔ دانش افزائی سفری به ایران نمود و با زبان فارسی آشنایی بیشتری بدست آورد.

استاد بشیر احمد نذیر، پس از سال ها خدمت صادقانه و عاشقانه به زبان فارسی، در ۲۴ ژوئن ۱۹۹۷م بازنشسته شد و سرانجام در ۳ سپتامبر ۱۹۹۷ جان بجان آفرین تسلیم کرد. کتاب حیات سعدی و حیات حافظ از او به یادگار مانده است.

«دانش» این ضایعه اسف انگیز را به خانواده شریف آن مرحوم و کلیه استادان بزرگوار زبان فارسی تسلیت می گوید.

●●●

وحدت

تا بر سر گور خصم دست افشانیم — ای دوست بیا سرود وحدت خوانیم
تکرار خطا، دوباره ما را نسزد — ما عاقبت تفرقه را می دانیم

وارث خون

سبزیم که از نسل بهاران هستیم — پاکیم که از تبار باران هستیم
دور است ز ما تن به ذلت دادن — ما وارث خون سرداران هستیم

بیداری

تا بار دگر حماسه تکرار کنیم — برخیز دوباره عزم پیکار کنیم
وقت است که بنگر از بیداری خویش — عالم همه را ز خواب بیدار کنیم

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و اندازه دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می کنیم که حداقل ، وصول دانش را به ما اعلام فرمائید تا دفتر دانش ، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم ، اطمینان حاصل نماید.

پاسخگو: بشارت میرزا

نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

اسلام آباد : ملک محمد اعظم خان نون، رضا المشتاق ، جاوید اقبال غوری ،**بهاولپور** : شمیم اختر ، ذیشان احمد هاشمی ، **بهکر** : ظفر عباس ، **پیشاور** : عبد الرحیم زئی ،**تو به تیک سنگهہ** حکیم محمد نذیر خان راثیکوتی ، **خوشاب** : ملک نواب دین کلیرا، **رحیم یارخان**:ریاض علی، **سرگودها** : عبدالسلیم پراچه ، **صادق آباد** : سید انیس شاه جیلانی ، **فیصل آباد** : دکتر محمد اختر چیمه ، پروفسور محمد طارق ، محمد زمان خان چشتی سیالوی ،**کراچی** : خانم فرزانه کوثر، علی محمد ،**کوئته** : حسن رضا ،**گوجرانواله** : شهباز احمد جامی ، **لاهور** : دکتر آغا محمد یمین ، نعیم اختر قمر مجددی ، **نوشهره**: سید فیروز شاه اثر گیلانی

ایران :

تهران :دانشکده الهیات و معارف اسلامی،مدرسهٔ عالی شهید مطهری کتابخانهٔ مرکزی ، رشید فرزانه پور

ترکیه :

استانبول: دکتر حارث ایرن

کشمیر :

دکتر جی آر جان ، عبد الرحمن کوندو

هندوستان :

دکتر شعائر الله خان وجیهی ، دکتر رئیس احمد نعمانی

***

آقای قمر یزدانی - سیالکوت، پاکستان

از حسن نظرتان سپاسگزاریم. دو قطعهٔ شعر که در نعت حضرت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم و حضرت علی علیه‌السلام سروده اید ان شاء الله زینت بخش شماره های آیندهٔ فصلنامه دانش خواهند شد. برای همکاری بیشترتان چشم انتظاریم.

آقای سجاد میرزا - گوجرانواله

مقاله هایی که ارسال داشته بودید ، بهتر می بود نام مقاله ها را هم ذکر می کردید تا بعد از بررسی لازم دربارهٔ اقدامات بعدی نسبت به چاپ آنها تصمیم گیری می شد. غزلی که در پیروی از سبک علامه اقبال لاهوری سروده اید مورد استفاده فصلنامه قرار خواهد گرفت.

***

آقای سرسوتی کیف - وارانسی ـ هند

تشکر از نامهٔ مفصل شما با مقالهٔ خویتان بنام « اهمیت فارسی برای هند» و نکاتی که برای بهتر شدن فصلنامه اشاره فرموده اید. بعضی از ابیاتی را که در رثای یار زندگانی تان سروده بودید، در فصلنامهٔ دانش در شماره ۴۵ با اظهار تسلیت چاپ شد و از برگردان فارسی «اشعار کبیر» هم در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد.

***

جناب آقای مهدی افتخاری - بیرجند ـ ایران

تشکر از اعلام وصول فصلنامهٔ دانش شماره ۴۷ و نامهٔ توصیفی مفصل تان با ذکر عنوان بعضی مقاله های حایز موضوعات متنوع که دانش همیشه متقاضی آنها بوده است؛ نیز شماره های فاقد آن کتابخانه تا حدی که امکان داشته جمعاً بسته بندی شده ارسال می گردد. برای همکاری بیشتر تان با «دانش» چشم انتظاریم.

***

دکتر رئیس نعمانی - دانشگاه اسلامی علی گره ـ هند

باتشکر از ارسال نامه شما ، کتاب «آئینه حیرت » در فصلنامه شمارهٔ ۴۸ و ۴۹ روی صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ معرفی شده است. امیدواریم چیزی را که «وام » نامگذاری کرده بودید ما نیز از آن بهره مند شویم. از همکاری دیرینه و پیوسته تان متشکر هستیم.

***

دکتر غلام رسول جان - پاندرتن ـ کشمیر

تشکر از نامهٔ شما بااعلام وصول شمارهٔ ۴۷ فصلنامه و ذکری از مقاله «سیاحت شیخ یعقوب صرفی در هند و پاک » و تصنیف خود بنام « شیخ یعقوب صرفی - شخصیت و فن » که در ماه فوریه ۱۹۹۷م برای دانش ارسال داشته اید. متاسفانه هنوز دریافت نشده است. انتظار می رود که مقاله ای در خصوص وضعیت فارسی در آن منطقه و کم و کیف آن برای درج در دانش بفرستید. خداوند یار و یاورتان باد

***

دکتر جمیل جالبی - لاهور

فصلنامهٔ دانش افتخار اشتراک افرادی دانشمند و پر تلاش مثل شما را دارد که نه تنها دانش را می خوانند بلکه در راه پربار تر کردن این نشریه از نظرات خود نیز به این اداره راهنمائی می کنند. فصلنامهٔ دانش منتظر بهره اندوزی بیشتر از وجود جناب عالی است.

بخش اردو

ڈاکٹر وحید قریشی

فلسفۂ خودی کے بعض عمرانی پہلو

علامہ اقبالؒ اسلام کو (اس کے دیگر پہلوؤں سے صرف نظر کیے بغیر) ایک عالم گیر سماجی قوت کے طور پر دیکھتے ہیں اور اس کی مدد سے انسانی زندگی کی معاشرتی اساس میں تبدیلی کے خواہاں ہیں۔ ان کے نزدیک اسلامی اصولوں کا دائرہ اتنا وسیع ہے کہ انسانیت نے اپنی دنیاوی بقاء کے لئے جتنے تعینات وضع کر رکھے ہیں، اسلام انہیں توڑ کر ان میں ایسی وسعت پیدا کر دیتا ہے، جو زندگی کے دنیاوی پہلوؤں سے ماوراء کا احاطہ کر لیتی ہے۔ رنگ، نسل، قوم اور وطن کے تنگ دائروں سے بلند ہو کر بنی نوع انسان کی فلاح کے لئے اسلام ہی ایک قابل عمل معاشرے کی تشکیل کا ضامن ہے۔ فرد معاشرے کی روحانی اساس ہے، اس اعتبار سے فرد اور معاشرہ دونوں لازم و ملزوم ہیں۔ روحانی اقدار کے تحت مادی حقائق کی نشو ونما دراصل اس وحدت کی تلاش کا عمل ہے، جو حیات و کائنات کو ان کی تمام تفصیلات سمیت ایک ترکیبی معنویت دیتی ہے۔ اس سطح پر پہنچ کر فرد کی داخلی زندگی، اس کی خارجی زندگی کے ساتھ وہ تعلق پیدا کر لیتی ہے، جس کے استحکام پر انسانیت

کا مستقبل موقوف ہے ، اس اعتبار سے یہ عمل وحدت ، منتقل ہونے کا عمل بھی ہے ،اس لئے کہ روحانی ترقی اور مادی پیش رفت ایک ہی کل کے دو پہلو ہیں ۔ گویا توحید کا مابعدالطبیعاتی تصور یہاں ایک معاشرتی اور اطلاقی تصور بن جاتا ہے اور " انا " کا وہ رخ سامنے آتا ہے ، جسے اقبال نے اناالحق کے حوالے سے یوں بیان کیا ہے کہ :

اگر فردی بگوید سرزنش بہ اگر قومی بگوید ناروا نیست

خدا کی حاکمیت کا تصور معاشرے کی حاکیت کے تصور میں اس وقت متشکل ہو گا ، جب معاشرہ روحانی اور دینی اقدار کا پابند رہے گا ، اس لحاظ سے " اسرار خودی " فرد کی داخلی زندگی کی تراش خراش کا لائحہ عمل ہے ، تو " رموز بے خودی " اس کی خارجی زندگی کی ہمواری و استواری کا جامع پروگرام ۔یہی نظام فکر عالمی سماجی نظام کی تشکیل نو کا ضامن بھی ہے ، جیسا کہ علامہ اقبالؒ خود فرماتے ہیں ۔

"The object of my Persian poem is not to make out a case for Islam, my aim is simply to discover a universal social reconstruction and in this endevour, I find it philosophically impossible to ignore a social system which exists with express object of doing away with all the distinction of caste, ranke or race; and which, while keeping a watchfull eye on the affairs of this world, fosters a spirit of unworldliness so absolutely essential to man in his relations with his neighbours (1)

اسلام وہ واحد معاشرتی نظام ہے جس میں وسعت پذیر ہو کر عالمی معاشرہ بننے کی لازمی صلاحیت موجود ہے ، فرد ہو یا معاشرہ ، دونوں کی تشکیل یکساں بنیادوں پر ہوتی ہے ، انسانی تکمیل کا سفر ایک ہی راستے پر ہوتا ہے ، جس میں فرد اور نوع کے امتیازات ایک محدود واقعیت رکھنے کے باوجود اس حقیقی وحدت کو مجروح نہیں کرتے ، جس کا دائرہ ایک طرف تو انسان کی تمام جہات تک پھیلا ہوا ہے اور دوسری جانب عقیدہ توحید کی عملی تصدیق بھی اسی سے فراہم ہوتی ہے ۔اقبالؒ جس فکری روایت کے نمائندے ہیں اس کی رو سے حیات انسانی کی حقیقت کا تعین اس غایت سے ہوتا ہے ، جو وحدت کلی کی طرف منتقلی کا تقاضا کرتی ہے ۔ سماجی سطح پر بھی یہ اصول وحدت انسانی شخصیت کی نشو نما میں اہم

ترین ہے ۔

زندگانی را بقا از مدعاست کاروانش را درا از مدعاست

زندگی در جستجو پوشیدہ است اصل او در آرزو پوشیدہ است ...

اے زراز زندگی بیگانہ ، خیز از شراب مقصد مستانہ خیز

مقصدی مثل سحر تابندہ ماسوا را آتش سوزندہ ...

ما ز تخلیق مقاصد زندہ ایم از شعاع آرزو تابندہ ایم (۲)

زندگی ہر سطح پر حرکت و عمل کا نام ہے ، جس میں نت نئی تبدیلیاں آتی رہتی ہیں ، ایک کشمکش ، ایک پیکار مسلسل جاری ہے ، اگر انسان حرکت کے اس کائناتی اصول کو بامقصد اور بامعنی نہ بناتا تو یہ ایک ہمہ گیر انتشار بن کر رہ جاتا ، یہ انسان ہی ہے جو قانون تغیر سے متصادم ہوئے بغیر اس سے وہ نتائج تخلیق کر سکتا ہے ، جو حصول کمال کے لئے درکار ہیں ، اقبالؒ کے نزدیک زمان و مکان کا مسئلہ مسلمانوں کے ہاں موت و حیات کا مسئلہ ہے (۳) ۔ مکان سے زمان تک کا سفر متواتر جاری ہے ، جو روحانی ارتقاء کا بھی ضامن ہے ۔ زندگی کی حقیقی معنویت اسی سفر میں پوشیدہ ہے جو انسان کو اس " مکانیت " کا شکار نہیں ہونے دیتا ، جس میں محصور ہو کر وجود اپنی تکمیل کے امکانات سے محروم ہو جاتا ہے موت گویا مکانی ٹھہراؤ ہے اور زندگی زمانی بہاؤ ۔

اے مسافر جان بمیرد از مقام

زندہ تر گردد ز پرواز مدام (۴)

اسی زاویہ نظر کی بناء پر علامہ اقبالؒ نے فکر اسلامی کی تشکیل نو کے عمل میں تصوف کے ان عناصر کو رد کر دیا ، جو بے عملی ، ترک دنیا اور جمود کی دعوت دیتے تھے ۔ " اسرار خودی " میں ایسے تمام رجحانات کو غیر اسلامی قرار دیا اور ان کی شدید مخالفت کی ، ان رویوں نے چونکہ وحدت الوجود کے مسئلے میں عقیدے کی شکل اختیار کر لی تھی ، لہذا توحید کی اس غیر قرآنی تعبیر کو خاص طور پر ہدف تنقید بنایا گیا ، علامہ کی رائے میں اسلامی تصوف تزکیہ نفس کے قرآنی عبادات اور اخلاق یا عمل کے مسنون نمونوں کا پیرو ہے اور اللہ تک پہنچ

کے لئے صراط مستقیم سے انحراف نہیں کرتا، جو کتاب و سنت کی تراشیدہ ہے، اسی لئے علامہ فنافی اللہ کے ویدانتی تصور کو قبول نہیں کرتے بلکہ انسانی صفات کو برقرار رکھتے ہوئے خدائی صفات پیدا کرنے کے قائل ہیں۔ "اسرار خودی" کا پہلا ایڈیشن شائع ہوا، تو وجودی صوفیہ کے حلقوں میں شدید رد عمل کا اظہار کیا گیا اور اقبالؒ کے خلاف باقاعدہ مہم چلائی گئی۔

یہ مخالفت علمی سے زیادہ جذباتی تھی اس لئے مثبت نتائج نہ پیدا کر سکی، اسی زمانے میں بیشتر وجودی متصوفین چونکہ اقبالؒ کے فکری پھیلاؤ کا احاطہ نہیں کر سکتے تھے، لہذا انہوں نے حافظ وغیرہ کی آڑ لے کر ایسا خلط مبحث پیدا کر دیا کہ اس مثنوی کا مقصود اوجھل ہو گیا اور ضمنی بحثوں نے زور پکڑ لیا۔

"اسرار و رموز" میں در اصل اقبالؒ کے مثالی فرد اور معاشرے کا ظہور ہوا ہے، وہ اسلام کو ایک سماجی حرکی قوت قرار دیتے ہیں جو روحانیت اور مادیت کی مغائرت ختم کر کے انہیں ایک وحدت بناتی ہے۔ جس کا اصل اصول "توحید" ہے، یہاں ظاہر و باطن، انفس و آفاق، زمان و مکان، فکر و عمل او روح و مادہ کے امتیازات تحلیل ہو کر ایک حقیقی کل میں تبدیل ہو جاتے ہیں، یہ اس توحیدی سفر کی منزل ہے، جس سے حیات انسانی اپنے مقاصد اور غایات کا تعین کرتی ہے، بالفاظ دیگر انسانی زندگی کا مقصد یہی ہے کہ انسان اور کائنات کے درمیان حقیقی تعلق کی تلاش اور تنظیم کی جائے، انسان کی تخلیق کا منشا یہی تھا کہ وہ زمین پر اللہ تعالیٰ کی نیابت کا حق ادا کرے، اسی لئے اسے احسن التقویم قرار دے کر اسے اشرف المخلوقات میں شمار کیا تھا، یہ شرف کوئی استحقاق نہیں ہے بلکہ یہ ذمہ داری ہے، جس سے عہدہ برآ ہونے کے لئے مسلسل جدوجہد اور پیکار لازمی ہے۔

نوع انسانی چھوٹی چھوٹی خودیوں کا مجموعہ ہے، "اسرار خودی" کے طبع اول کے دیباچے میں علامہ اقبالؒ نے خودی کی توضیح کرتے ہوئے اسے "تعین ذات" اور "وحدت وجدانی" یا "شعور کا روشن نقطہ" قرار دیا (۵):

نقطہ نوری کہ نام او خودی است

" احساس نفس " ، " وحدت وجدانی " ، " شعور کا روشن نقطہ " اور " تعین ذات " یہ جملہ تراکیب خودی کے ایک ایک پہلو کی نشان دہی کرتی ہیں ، " میں " یا " انا " ایک مجرد تصور ہے ، مگر شعور اور ارادے کی ہر فعلیت اس کے اثبات پر منحصر ہے ، بقول اقبالؒ :

" یہ " خودی " یا " انا " یا " میں " جو اپنے عمل کی رو سے ظاہر اور اپنی حقیقت کی رو سے مضمر ہے ، جو تمام مشاہدات کی خالق ہے ، مگر جس کی لطافت مشاہدے کی گرم نگاہوں کی تاب نہیں لا سکتی .... " (٦)

خودی کا یہ تحقق فلسفیانہ تقاضا نہیں ہے بلکہ اخلاقی مطالبہ ہے ، یہاں حقیقت کی عقلی تحلیل کی بجائے ، اس کی عملی تعیین درکار ہے تاکہ آدمی اس نظام کا فعال حصہ بننے پر قادر ہو سکے ، جو زندگی کے ارتقائی مراحل کی نقش گری کرتا ہے ، یہ اسی صورت میں ممکن ہے کہ انسان اپنی ذات اور نوع کے اس اولین اور اساسی تعین کو ایسی مقصدی حرکیت کا حامل بنائے کہ انفسی و آفاقی تبدیلی کا ہر اصول یا تو خودی سے متشکل ہو یا اس کے ساتھ ہم آہنگی رکھتا ہو ، اس کے لئے خودی کی تراش ضروری ہے تاکہ ان مقاصد کا حصول ہو سکے ، جو ایک اعلیٰ سطح پر اس کا جواز فراہم کرتے ہیں ۔ اقبالؒ نے تربیت خودی کے تین مرحلے بتائے ہیں . اطاعت ، ضبط نفس اور نیابت الٰہی (٧)

اطاعت بندگی کی صورت ہے ، ضبط نفس معنی ہے اور نیابت الٰہی بندگی کی تکمیل بھی ہے اور اسکی جزا بھی ۔

فرد واحد کے روحانی اور مادی ارتقاء کے لئے پہلی منزل اطاعت قرار دی گئی ہے ، علامہ اقبالؒ نے قرآن پاک کی آیات کریمہ سے یہ لفظ لیا ہے کہ انسانی تربیت کا پہلا مرحلہ اطاعت قرار پایا ہے ، اطاعت خدا و رسولؐ دونوں کی ہے ۔ اطاعت نبی ، جس میں عشق کو بنیادی اہمیت حاصل ہے ، علامہ اقبالؒ کے نزدیک عشق سے مراد مقصد کے حصول کی لگن بھی ہے اور عشق رسول بھی ۔ عشق رسول کا مطلب اسوہ حسنہ کی پیروی ہے اور اس طرح عشق رسول عشق خداوندی تک جا پہنچتا ہے ، جب کوئی فرد اپنے عقاید و خیالات میں پختہ ہو

جاتا ہے تو اس کے بعد دوسرا مرحلہ ضبط نفس کا ہے، جب انسان غور و فکر کرنے لگتا ہے، حدود و قیود کا احساس کرتا ہے۔ اپنے آپ کو جذباتیت کا شکار نہیں ہونے دیتا، وہ فکر و عمل میں بصیرت سے کام لیتا ہے، یہ معرفت کا مرحلہ ہے، ان دو مرحلوں کے بعد تیسرا تکمیلی مرحلہ ہے جس میں انسان نیابت الٰہی کا حق دار بن جاتا ہے؛ یہ انکشاف ذات کا مرحلہ مکمل ہوتا ہے، تو انسان مرد مؤمن یا مرد حر بن جاتا ہے، یہی مرحلہ فکری اور روحانی تکمیل کا ہے جس کا سب سے زیادہ مکمل نمونہ رسول پاکؐ کی ذات ہے۔ انسان کامل کا یہ تصور مرد مؤمن کی اعلیٰ صفات کا مجموعہ ہے، اسی کو آگے چل کر اقبالؒ نے جاوید نامے میں فقر کے لفظ سے بھی ادا کیا ہے، لیکن اسرار و رموز میں یہ لفظ استعمال نہیں ہوا، جاوید نامے کے بعد علامہ اقبالؒ نے مسلسل فقر کی خصوصیت کا ذکر کیا ہے۔

علامہ اقبالؒ نے خاص طور پر خودی کے حوالے سے اپنی فکر کا سرچشمہ سورہ اخلاص کو قرار دیا ہے، یہ سورہ مبارکہ اللہ تبارک و تعالیٰ کی وحدت محض کا معجزانہ بیان ہونے کے ساتھ ساتھ وحدت امت اور اتحاد فکر و عمل کا حکم بھی ہے۔ وحدت اللہ کا وہ رنگ ہے جو امت مسلمہ پر نہ چڑھے تو اس کا وجود مشتبہ ہو جائے گا، "قل ھواللہ احد" کا مطالبہ اسی وقت پورا ہو سکتا ہے، جب مسلمان انفرادی اور اجتماعی سطح پر اس توحید کو منعکس کریں جو ذات باری تعالیٰ کا خاصہ ہے

رنگ او برکن مثال او شوی ۔۔۔ درجہان عکس جمال او شوی ...
وارہان نامیدہ را از نامہا ۔۔۔ ساز باغم درگذر از جامہا ...
با یکی ساز از دوئی بردار رخت ۔۔۔ وحدت خود را مگردان لخت لخت ...
یک شو و توحید را مشہود کن ۔۔۔ غائبش را از عمل موجود کن (۸)

توحید ان معنوں میں وحدت کی تلاش کے علاوہ وحدت فکر Integrated Vision کی تشکیل کا عمل بھی ہے تاکہ اسلام کی تہذیبی و معاشرتی قوت کا اظہار ہو سکے۔

خودی کی شخصی و قومی یکتائی کے بعد اس کے دوسرے تشکیلی عنصر کی سعد [illegible]

الصمد" سے ملتی ہے ، یعنی بے نیازی ۔ اللہ کے بے نیاز ہونے کا مطلب ہے کہ سب اس کے محتاج ہیں ، اسے کسی کی حاجت نہیں ۔ یہ شان صمدیت ملت اسلامیہ میں بایں طور ظہور کرتی ہے کہ مسلمان اللہ کے سوا کسی کی احتیاج نہیں رکھتا جب کہ دیگر اقوام و ملل اپنی ہدایت و فلاح کے لئے مسلمانوں کے محتاج ہیں ۔ غیرت اور خودداری اس مطلوبہ بے نیازی کے بنیادی اجزائے ترکیبی ہیں ، جو فرد اور قوم میں ایک ایسی بلندی پیدا کرتے ہیں کہ دنیا و مافیہا کی طرف وہ کشش محو ہو جاتی ہے ، جس کا شکار ہو کر انسان اپنی حقیقی تکمیل کے وسائل فراہم کرنے سے قاصر ہو جاتا ہے :

گر بہ اللہ الصمد دل بستہ ای   از حد اسباب بیرون جستہ ای ...
بی نیازی رنگ حق پوشیدن است   رنگ غیر از پیرہن شوئیدن است ...
از پیام مصطفیٰ آگاہ شو   فارغ از ارباب دون اللہ شو (۹)

آیہ "لم یلد و لم یولد" کے معنی کا ظہور ان تمام حدبندیوں کو منہدم کر دیتا ہے جن کا مرکزی نقطہ جسم یا مادہ ہے ، جسمانیت ادنیٰ نسبتوں کا اصول ہے اور اس ترفع کی سمائی نہیں رکھتا ، جو انسان کو حقیقی معنوں میں موجود ہونے کے لئے درکار ہے ، علاوہ ازیں Body Principle اقلیم کثرت سے منقطع نہیں ہو سکتا اور کثرت بھی ایسی جس کا ہر جزو دوسرے سے متصادم ہو ، اس آیت کی تفسیر میں اقبالؒ ایک بلند معنوی آہنگ کے ساتھ امت مسلمہ کی مثالی وحدت کے سرچشمے کی نشاندہی کرتے ہیں :

نیست از روم و عرب پیوند ما   نیست پابند نسب پیوند ما
دل بہ محبوب حجازی بستہ ایم   زین جہت بایکدگر پیوستہ ایم
رشتہ ما یک تولایش بس است   چشم ما را کیف صہبایش بس است ...
عشق او سرمایہ جمعیت است   ہمچو خون اندر عروق ملت است ...
ہست او ظل اثر نور حق است   ہستی ما از وجودش مشتق است ...
ہر کہ پا در بند اقلیم و جد است   بی خبر از لم یلد لم یولد است (۱۰)

"ولم یکن لہ کفواً احد" کا ربانی وجود امت محمدیہ سے اس طرح منعکس ہوتا ہے کہ

اللہ کی بے ہمتائی پر شدت ایمان اور اس کے فیضان سے یہ امت بھی بالقوہ بے مثل ہے ، اپنے اس جوہر کو عملاً آشکار کرنے کے لئے اسے حالات کے مسلسل تغیر کی لگام اپنے ہاتھوں میں رکھنی ہو گی اور دنیا پرستی کے پورے نظام کو چیلنج کرنا ہو گا ، یہ تربیت خودی کا بنیادی نکتہ ہے ، جسے ہدف بنائے بغیر انسانی انا خواہ انفرادی ہو یا اجتماعی ، حیاتیاتی حدود سے بلند ہو کر اسلامی تعین کو قبول نہیں کر سکتی ، اسی سے مسلمانوں کے انفرادی اور اجتماعی کردار کا نصب العین متعین ہو گا ، اس نصب العین کے حصول کے لئے سب سے پہلے فرد کی روحانی ترقی لازم ہے ، جس کے لئے علامہ اقبالؒ نے تربیت خودی کے تین درجے مقرر کئے ہیں ، جن کا حوالہ ہم اوپر دے چکے ہیں ، یعنی : اطاعت ، ضبط نفس اور نیابت الہیہ ، " خطبات " میں انہوں نے ان مراحل کو جدید فلسفیانہ زبان میں یوں بیان کیا ہے :

۱ ۔ ایمان (Faith)

۲ ۔ تفکر (Thought)

۳ ۔ تکشف (Discovery) (II)

گو کہ علامہ اقبالؒ نے انہیں مذہبی زندگی کے تین ادوار سے تعبیر کیا ہے ، تاہم تفصیلی تجزیے کے بیشتر نتائج ایمان اور اطاعت ، تفکر اور ضبط نفس اور تکشف اور نیابت الہیہ کو ایک فلسفیانہ رو سے تقریباً ہم معنی ثابت کرتے ہیں ، جیسا کہ خود اقبال ان تینوں ادوار کی جو توضیح کرتے ہیں ، وہ " اسرار خودی " میں مذکور تربیت خودی کے سہ گانہ مراحل کی یاد دلاتی ہے ۔

In the first period religious life appears as a form of discipline which the individual or a whole people must accept as an unconditional command without any rational understanding of the ultimate meaning and purpose of that command. This attitude may be of great consequence in the social and political history of a people, but is not much consequence in so far as the individual's inner growth and expansion are concerned. Perfect submission to discipline is followed by a rational understanding of the discipline and the ultimate source of its authority. In this period religious life seeks its foundation in a kind of metaphysics a logically consistent view of the world

with God as a part of that view. In the third period metaphysics is displaced by psychology, and religius life develops the ambition to come into direct contact with the Ultimate Reality. It is here that religion becomes a matter of personal assimilation of life and power; and the individual achieves a free personality, not by releasing himself from the fetters of the law, but by discovering the ultimate source of the law within the depths of his own consciousness.

اسرار خودی جب شائع ہوئی اور اس کا انگریزی ترجمہ چھپ کر آیا تو بعض شرق و غرب کی اصطلاحات کی وجہ سے غلط فہمیاں بھی پیدا ہوئیں ۔ جن کی وضاحت علامہ نے بعض خطوط میں کی ہے ، رینالڈ نکلسن کے نام اپنے ایک خط مرقومہ ۲۴ جنوری ۱۹۲۱ ء میں لکھتے ہیں

I wrote on the Sufi doctrine of the Perfect Man more than twenty years ago, long before I had read or heard any thing of Nietzche (۱۳)

نٹشے کا سپرمین دراصل Shiva کا غیر مابعدالطبیعی مظہر ہے ، جو اس نئے دائرے میں تخلیق و تخریب کا وہ نقطہ ارتکاز ہے ، جہاں " موجود ہونا " ، " معدوم کرنے " کی لاانتہا قوت کا دوسرا نام ہے ، نٹشے کا کمال یہ ہے کہ اس نے وجود کے کاتناتی سانچوں کو توڑ دیا اور صورت و معنیٰ کا ایک نیا اتحاد ایجاد کیا ، گو کہ اقبال کا مرد کامل بھی اسی " روح افکار " کا حامل ہے ، جو سپرمین میں نظر آتی ہے ، مگر اقبال نے اس کے لئے کچھ ایسے حدود مقرر کر دیئے ہیں ، جو حقیقی ایجابیت پر دلالت کرتے ہیں ، سپرمین اور مرد کامل بعض یکساں عناصر سے تشکیل پانے کے باوجود اپنی تکمیلی حالت میں ایک دوسرے سے مختلف بلکہ متصادم ہو جاتے ہیں ، نٹشے کو اپنے ابتکار Originality پر ناز تھا جب کہ اقبالؒ شدت سے اس بات پر اصرار کرتے ہیں کہ میری فکر کی بنیاد قرآن اور مسلمان صوفیہ و حکماء پر استوار ہے (۱۴) ، نٹشے بھی انسان کو کائنات پر غالب کرنا چاہتا ہے اور اقبالؒ کی بھی یہی آرزو ہے ، تاہم جرمن فلسفی کا اثبات انا ، نفی غیر سے مشروط ہے جب کہ علامہ اقبالؒ وجود غیر سے خوف زدہ نہیں

بلکہ اس کے لئے بھی وہی اسلوب اثبات تجویز کرتے ہیں جس سے خودی کا تحقق ہوتا ہے۔
اقبالؒ کے بنیادی تصورات کو ایک وسیع تقابلی فضا میں دیکھنے کی ضرورت ابھی کماحقہ پوری نہیں ہوئی۔ ان کے اصولی امتیازات قطعیت کے ساتھ واضح نہیں ہیں، ہمیں ایک نئی صورت حال کا سامنا ہے، فکر کے تقریباً تمام نظام Disciplines منقلب ہو گئے ہیں، ایسے میں اقبالؒ کی Relevance کو از سر نو ثابت کرنا ہو گا، لیکن اس کام کی ابتدائی تیاری کہیں نظر نہیں آتی، ہم نے اس مضمون میں "اسرار و رموز" کے حوالے سے انسان کے بارے میں حقائق کی اس نئی ترکیب تک پہنچنے کی کوشش کی ہے، جس کے دو بنیادی عناصر ہیں، ایک مابعدالطبیعی اور دوسرا عمرانی۔ اقبالؒ کی نظر میں اس ترکیب کی اصل توحید ہے، جس کی الوہی جہت مابعدالطبیعی ہے اور انسانی پہلو، عمرانی۔ توحید کی حقیقی معنویت ان دونوں کے امتزاج میں پوشیدہ ہے۔ انسانی میڈیم کو نظر انداز کر کے وحدت الہیہ کے اطلاقی ظہور کا مشاہدہ اور اثبات کیا ہی نہیں جا سکتا۔ عقیدہ توحید کا لازمی تقاضا ہے کہ آدمی، زندگی کی ہر سطح پر اس کا مظہر بن جائے۔ یہی فکر اقبالؒ کا جوہر ہے، جس کا پہلا تفصیلی اظہار "اسرار و رموز" میں ہوا۔

حواشی

۱- " Letters of Iqbal " B.A. Dar Iqbal Academy, Pakistan Lahore, 1978, P. 146

۲- "کلیات اقبال (فارسی)"، "اسرار خودی"، "دربیان این کہ حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد است"۔ اقبال اکادمی پاکستان لاہور، ۱۹۹۰ء، ص: ۱۹ / ۲۵، ۲۱ / ۳۷

۳- " The Reconstruction of Religious Though in Islam ",

" The Spirit of Muslim Culture", P.105 Iqbal Academy, Institute of Islamic Culture, Lahore, Second Edition, 1989

۴ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " جاوید نامہ " ، " فلک قمر " ، ص " ۳۴ / ۵۰۶

۵ ۔ تفصیل کے لئے دیکھئے: " دیباچہ مثنوی اسرار خودی " (اشاعت اول : ۱۹۱۵ ء) ، مشمولہ در " مقالات اقبال " ، مرتبہ سید عبدالواحد معینی محمد عبداللہ قریشی ، ص : ۱۹۳ ۔ ۱۹۹ ، آئینہ ادب لاہور ، بار دوم ، ۱۹۸۸ ء

۶ ۔ " مقالات اقبال " ، ص : ۱۹۳

۷ ۔ ر ۔ ک ، " کلیات اقبال (فارسی) " ، " اسرار خودی " ، ص : ۴۰ / ۵۶ ۔ ۴۶ / ۶۲

۸ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " رموز بے خودی " ، خلاصہ مطالب مثنوی ، در تفسیر سورہ اخلاص ، قل ھو اللہ احد " ، ص : ۱۴۷ / ۱۹۳

۹ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " رموز بے خودی " ، خلاصہ مطالب مثنوی ، در تفسیر سورہ اخلاص ، اللہ الصمد " ، ص : ۱۴۷ / ۱۹۳

۱۰ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " رموز بے خودی " ، خلاصہ مطالب مثنوی ، در تفسیر سورہ اخلاص ، لم یلد ولم یولد " ، ص : ۱۴۷ / ۱۹۳

۱۱ ۔ "The Reconstruction of Religious Thought in Islam" "Is Religion Possible ?", P. 143

۱۲ ۔ Ibid

۱۳ ۔ "Letter of Iqbal " , B.A. Dar, P 141

۱۴ ۔ Ibid, P. 146

ooo

ناظرین سے

جب تک نہ زندگی کے حقائق پہ ہو نظر
تیرا زجاج ہو نہ سکے گا حریفِ سنگ
یہ زورِ دست و ضربتِ کاری کا ہے مقام
میدانِ جنگ میں نہ طلب کر نوائے چنگ
خونِ دل و جگر سے ہے سرمایۂ حیات
فطرت لہو ترنگ ہے غافل! نہ جل ترنگ
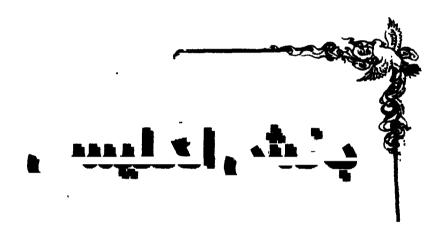
آنچه در «بخش انگلیسی» می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

Hafiz's diction, as he has himself acknowledged in one of his letters, saying : " Whenever I follow the diction of Hafiz in my poetry, his soul enters mine." In most of the ghazals in ***May-e Baqi*** Iqbal has followed Hafiz's diction. Likewise, Goethe is entirely enamoured by Hafiz, and considers the poetry of Hafiz as eternally great. The writer has then proceeded with further points of similarlity of ideas and diction among the three great poets.

INTRODUCTION OF SOME DISSERTATIONS(II) In the last issue of ***Danesh***, three dissertations of M.A. Persian students of NIML,Islamabad have been briefly introduced. Now, in this issue three more monographs of M.A. Persian of NIML, Islambad have been introduced by S.Afsar Ali Shah. The first one entitled "Love from Sa'di's view-point" has been written by Ms Farzana Majid under the guidance of Dr. Kulsoom Sayyad in 80 pages in 1991. The second one is entitled :" The Political, Geographical, Literary and Cultural Conditions during Seljuq period" written by Tasnim Akhtar under the guidance of the same Professor in 135 pages in 1992. The third one is a Persian translation of part of Nasim Hijazi's Urdu novel: "Yousuf b. Tashfin" written by Ms Samina Aslam under the guidance of Dr. Shagufta, Head, Department of Persian, NIML, Islamabad, in 1992 in ...pages.

B-Urdu section

A FEW SOCIOLOGICAL ASPECTS OF THE CONCEPT OF EGO. In this article Dr.Wahid Qureshi has thrown light on Iqbal 's concept of "Khodi" or Ego from sociological point of view. The writer has corroborated his statements and opinions with illustrations from Iqbal's writings in prose and poetry.

Dr. Ali Raza Naqvi

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

IN MEMORIUM OF JALAL AL-E AHMAD .On the occasion of 28th death anniversary of Jalal Al-e Ahmad , Dr .Jawad Mohaqqeq has given here a brief biographical sketch of the well-known Persian writer, and described some of his works with their dates .In the end , the writer has appended the opinions of three leading personalities of modern Iran about Jalal Al-e Ahmad , namely , Imam Khomeini , Ayatollah Khamene'i and Ayatollah Taleqani .

URDU-LANGUAGE IN TEHRAN UNIVERSITY.Here Dr.Mehr Noor M.Khan of Persian Department, NIML , Islamabad has given a brief history of the Urdu Department at Tehran University, himself being one of the teachers of Urdu at that University . He has recounted how the Urdu teaching was started at Tehran University in 1956 , and after an interregnum of about eight years after the Islamic revolution , it resumed in 1988 under his charge with a new and improved program,so that as a result of his constant efforts it was taught not only to the B.A.classes,but the Supreme Council for Higher Studies in the year 1990 also approved its teaching to the M.A.classes.

AN OVERVIEW OF THE IDENTITY OF VIEWS OF IQBAL , GOETHE AND HAFIZ . In this brief article Dr.S.M.Akram Shah , Chairman , Department of Iqbaliyat , Lahore has compared the basic ideas of the three great poets of the East and West , namely , Iqbal of Pakistan , Goethe of Germany and Hafiz of Iran.The writer says that although these great poets differed with each other as regards their time , place , race (and faith , in case of Goethe vis-a-vis Hafiz and Iqbal) , yet there is a considerable identity of views among the three poets. For example, the best proof of such identity of thoughts is Iqbal's *Payam-e Mashriq* which the poet has composed in reply to Goethe's *Diwan-e Gharbi* (Western Diwan) . Inspite o f the difference of ideas between Iqbal and Hafiz , Iqbal has been influenced by the magic of

brief history of the Hindu poets of Kashmir who have composed poetry in Persian from the earliest Muslim period to 1850, after which the writer has said that from 19th century on there have been very few Hindu Persian poets in Kashmir .

INTRODUCTION OF MARAHATA HISTORICAL MUSEUM.In this article Dr.M.Mehdi Tavassoli, a Professor of the Teachers Training University of Tehran and presently Director of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies , Islamabad has described his visit to the Marahata Historical Museum of Research Institute of Deccan University, Poona in the Maharashtra Province in India in 1994. After a brief description of some of the historical remains lying in the museum, the writer has introduced briefly the collection of eleven Persian manuscripts which, though small, is of great value in that distant part of India where such collections are a rare commodity .

INTRODUCTION OF A RARE MS OF PAKISTAN . Here Dr.S.Kamal Haj S.Jawadi has introduced a Persian manuscript of ***Akhbar-e Madina*** , Persian translation of Allama Samhudi's ***Wafa-ul Wafa bi Akhbar -i Dar-il Mustafa*** presumably by a non-Iranian scholar of India or Central Asia done in Mecca . The writer has given a biographical sketch of Samhudi and list of his works and then described three extant copies of the Persian translation lying in the libraries of Golra Sharif , Rawalpindi , Punjab University, Lahore and Ganj Bakhsh Library of Iran-Pakistan Institute of Persian Studies , Islamabad in Pakistan and eleven manuscripts in other libraries of the world along with the microfilms of the book lying in some libraries . In the end, Dr.Jawadi has given the glad tidings that he has edited the Persian translation along with the necessary indices and notes , and will publish it in near future .

MUSLIMS UNITY IN IQBAL'S CONCEPT OF INTERNATIONALISM. In this article M.Taqi Jamshidi, Consul-General of IRI in Lahore has discussed Iqbal 's concept of Muslims Unity within the frame-work of his concept of Internationalism. The writer has also alluded to the tragedies of massacre in Mailsi and Masjidul Khair of Multan and said that these anti-Islamic incidents are reminiscent of the brutal genocide of Muslims in Masjid al-Khalil at the hands of the Zionists in Ramazan 1995.It is because the above terrorist acts of murdering people while offering their prayers in mosques in Pakistan cannot be perpetrated by believers in Islam and particularly in the province of Punjab. Such deplorable incidents have occurred in a country which was established in the name of Islam and on the basis of the revolutionary ideas of Allama Iqbal.The writer has then discussed Iqbal's concept of Muslims Unity under the headings of the Greatness and Glory of Islam, the Crisis of Disunity, Dependence on God and Rejection of Aliens' Aid and the Inter-relationship of the World and Hereafter.

A VISIT. It is an essay written by Ali Musavi Garmarudi, a well-known writer of contemporary Iran, which has appeared in the Journal ***Ashena***, No. 34. This has been reprinted here as a specimen of modern literary writing in Iran,in which the writer has described his visit to the World Book Fair, and his meeting with Ayatollah Ali Khamene'i and his brief conversation with him.

MORE EFFECTIVE THAN A LAMENT. It is a criticism on a collection of stories of M.Azizi by Ruhollah Mahdipour Emrani which has been published recently. It is a specimen of modern literary criticism in post-Revolution Iran.

HINDU PERSIAN POETS OF KASHMIR. In this article Dr. Asefa Zamani, Professor of Persian in Lucknow University, has given a

Research on the Life and Personality of Hazrat Owais Qarani" in the last issue of Danish.Qarakhanian,a dynasty of Turk Muslim rulers, ruled the Transoxiana for about 230 years after the Samanids and before the Mongols (about 380 - 609/990-1212). They put an end to the rule of Samanids and were themselves exterminated by Khwarazmshahis . The writer has given brief account of the 22 rulers of the dynasty after they embraced Islam .

HEDAYAT'S KHAYYAM. Engr.Reza Jawaher Dashti in this article has dealt briefly with the biography , works and thoughts of Omar Khayyam , the well-known Iranian poet -cum-philosopher-cum Mathematician who is famous in the world particularly for his quatrains . Then he has criticized ***Taranahaye Khayyam*** by Sadeq Hedayat , the well-known Iranian contemporary fiction writer , published in 1311/1932 in Tehran .

UNITY IN IQBAL 'S VIEW by Allama.M.Taqi Jafari .In this scholarly article the writer has dealt with the theory of Unity from the point of view of Allama Iqbal . The able writer has corroborated his statements and opinions with documentary evidence from the works of Allama Iqbal in prose and poetry and supported his ideas through quotations from the Qur'an . The author has tried to prove by solid arguments that Iqbal 's theory of Unity of Humankind is not a utopian concept,but is based on arguments derived from the original Islamic sources.

FAMOUS IRANIAN SCHOLARS ON IQBAL .In this article Dr.Mahmuda Hashemi has briefly dealt with the ideas of some of the famous scholars who have discussed the teachings and thougts of Allama Iqbal in their writings . They are Prof.Saeed Nafisi,Malik-osh Sho'ara Bahar , Mojtaba Minavi, Dr. Kachkine Kazemi, Allama Ali Akbar Dehkhoda, Dr. M.Moin, etc.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

MAYKADAYE MAHABBAT This is the First Part of an unpublished MS of a Sufistic treatise entitled : ***MAYKADAYE MAHABBAT*** by Muhammad Qasim lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad under No. 13839, duly edited by Dr. M.H. Tasbihi. The treatise consists of replies to some sufistic queries put up by the author himself in the light of the teaching of his master, Khawaja Muhammad b. Baha al-Din, alias Naqshband, founder of the Naqshbandi order of Sufism. The queries relate to ***Khalvat dar anjoman***, ***Safar dar vatan, hoosh dar dam***, and ***nazar bar qadam / qedam***. The replies in prose have been corroborated by illustrations from poetry and verses from the holy Qur'an, Prophet's traditions and Arabic sayings and maxims.

BRIEF BIOGRAPHY & WORKS OF AMIR HOSSEINI HERAVI by Dr. M.Akhtar Cheema.In this article the writer has dealt briefly with the biography of Shaykh Amir Sayyid Ruknuddin Hossein Ghowri Heravi Ghaznavi alias Amir Hosseini and ***nome de plume*** Hosseini , one of the leading Sufis of the Suhrawardi order of Khorasan and a famous Persian writer and poet of his time . He was the person who put up certain queries regarding different matters relating to sufism to the well-known Sufi Mahmud Shabestari and he replied them in the form of poetry in his famous work : ***Gulshan-e Raz***. The writer has also dealt briefly with the works of the Shaykh in Persian prose and poetry , and has given some illustrations from the Shaykh's poetry.

A RESEARCH ABOUT THE QARAKHANIAN. This is the second part of the Introduction of Dr.M.Munir Alam to his book : ***Tazkera-e Sughra Khani*** being published by the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, the first part having appeared under the title of "A

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &
Editor-in-Chief : *Dr. M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr.S.S.H.Rizvi*

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, PAKISTAN.
Ph : 263194 Fax : 263193

شمارهٔ ۱

شمارهٔ ۲

۱ و ۲ - یوسف و زلیخا

موزه تاریخی مراته (هند)

کتابت آغاز قرن ۱۳ هـ ق.

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN, 1997

(SERIAL No. 50)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent